تصوير ابو عبدالرحمن الكردي



تاریخ مغول در ایران

نوشتهٔ برتولد اشپولر
ترجمهٔ محمود میرآفتاب

برتولد اشپولر

تاریخ مغول در ایران

سیاست، حکومت، و فرهنگ دورۀ ایلخانان

مترجم

محمود میرآفتاب



تهران ۱۳۸۶

بسم الله الرحمن الرحیم

تاریخ مغول در ایران



ناشر برگزیدهٔ

هفدهمین و بیستمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران

سرشناسه : اشپولر، برتولد، ۱۹۱۱ - ۱۹۹۰ م. Spuler, Bertold
عنوان و نام پدیدآور: تاریخ مغول در ایران: سیاست، حکومت و فرهنگ دورهٔ ایلخانان / برتولد اشپولر؛ ترجمهٔ محمود میرآفتاب.
مشخصات نشر : تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
مشخصات ظاهری : شش، [۵۵۳] ص. نقشه (تا شده). نمودار.
شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۴۴۵-۰۳۱-۰
یادداشت : چاپ نهم: ۱۳۸۶ (فیپا).
یادداشت : عنوان اصلی:
Die Mongolen in Iran: politik, verwaltung und kultur der Iichanzeit.
1220 -1350
یادداشت : کتابنامه: ص. ۴۶۴-۵۱۳؛ همچنین به صورت زیرنویس.
عنوان دیگر : سیاست، حکومت، و فرهنگ دورهٔ ایلخانان.
موضوع : ایران -- تاریخ -- مغولان و ایلخانان، ۶۱۶ - ۷۵۶ ق.
شناسه افزوده : میرآفتاب، محمود ، مترجم
شناسه افزوده : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
ردهبندی کنگره : ۱۳۷۴ ۲ ت ۵ الف / DSR ۹۵۲
ردهبندی دیویی : ۹۵۵/۰۶۲
شماره کتابشناسی ملی : ۳۶۶۳ - ۷۴ م

تاریخ مغول در ایران

نویسنده: برتولد اشپولر

مترجم: محمود میرآفتاب

چاپ نخست: ۱۳۵۱

چاپ نهم: تابستان ۱۳۸۶؛ شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

حروفچینی و آماده‌سازی : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

لیتوگرافی: مهران؛ چاپ و صحافی: معاصر

حق چاپ محفوظ است.



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

○ ادارهٔ مرکزی: خیابان افریقا، چهارراه حقانی (جهان کودک)، کوچهٔ کمان، پلاک ۴، کد پستی ۱۵۱۸۷۳۶۳۱۳؛ صندوق پستی ۹۶۴۷ - ۱۵۸۷۵؛ تلفن : ۷۱ - ۸۸۷۷۴۵۶۹؛ فاکس: ۸۸۷۷۴۵۷۲
آدرس اینترنتی: info@elmifarhangi.com www.elmifarhangi.com
○ مرکز پخش: شرکت بازرگانی کتاب گستر، خیابان افریقا، بین بلوار ناهید و گلشهر، کوچهٔ گلفام، پلاک ۱؛ کد پستی ۱۹۱۵۶۷۳۴۸۳ ؛ تلفن: ۴۳-۲۲۰۲۴۱۴۰؛ تلفکس: ۲۲۰۵۰۳۲۶
آدرس اینترنتی: info@ketabgostarco.com www.Ketabgostarco.com
○ فروشگاه یک: خیابان انقلاب - روبروی در اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن : ۶۶۴۰۰۷۸۶

فهرست مطالب

مقدمه

مافرهنگ مغولان‌را از نخستین لحظهٔ حملهٔ آنان به‌ایران‌زمین دنبال می‌کنیم؛ تکوین این فرهنگ تا آن هنگام مورد توجه ما نیست. بحث دربارهٔ احوال مغولان ساکن درچین، ماوراءالنهرو ترکستان، مغولستان و دشت قپچاق دراینجا ممکن نیست. تاریخ این کشورها خود سزاوار بررسی جداگانه است. در این باره‌برای‌فهم بهتر مطالب‌اشاراتی کافی‌است. همانطورکه‌ازعنوان‌کتاب برمی‌آید، آنرا با ذکرانقراض سلطنت مغولان درایران ختم می‌کنیم؛ دراین‌کتاب به تاریخ هنر و فعالیتهای فرهنگی ایرانیان در دوران فرمانروایی مغولان نمی‌پردازیم. برای این منظور نیز تحقیقی جدا ضروری است. بدین گونه تحولات ادبی و مذهبی نیزمورد توجه نخواهد بود. از تأثیر خصوصیات قومی مغولان درایرانیان نیز صحبت نخواهیم کرد؛ ناگفته نماند، که در برخی از فصول کتاب به نکاتی اشاره رفته است، که خود می‌تواند موضوع بررسی‌جداگانه‌ای باشد.[1]

۱ــ آقای دکترکارل‌یان Karl Jahn دربارهٔ تأثیر مغولان برحیات معنوی ایرانیان مطالعاتی انجام داده است. رك:

C. Philipp :Beiträge Zur Darstellung des persichhen Lebens nach Muslih–uddin Sa'dî, Diss. Halle/Saale 1901

هنگام معرفی وضع ادارهٔ امور مملکت ناگزیر از رعایای فرمانروایان مغول صحبت به‌میان می‌آید . دراین زمینه بی‌شك بسیاری از شیوه‌های دیرینه که درمیان ایرانیان متداول بوده است، عیناً پذیرفته شد، ویاآنکه با روش حکومت مغولان و ترکان تلفیق گردید . تمیزمیان این دوقسمت آنگاه میسرخواهد بود، که طی یك بررسی دقیق حیات سیاسی و اداری ایرانیان مشخص و از عوامل بیگانه جداگردد . اما چون این بررسی تاکنون به‌عمل نیامده است، لذا دراین اثر حدّی میان اجزاء ایرانی ومغول وترك نمی‌توان رسم کرد .

باین ترتیب بررسی ما تنها شرح واقعیات است . بخصوص در آن مقایسهٔ اوضاع با زمان‌های پیشین وبعد دیده نمی‌شود. درحالی‌که دربرخی ازفصول چنین مقایسه‌ای ضروری می‌نماید . اگر ما بخواهیم که بطور یکسان به تمام مسائل مهم وارزنده توجه‌کنیم ، دراین‌صورت تحقیق‌دربارهٔ تمام تجلیات حیات فرهنگی ایرانیان ازیك سو و مغولان و ترکان ازسوی دیگرضروری است . لذا می‌بایست کلیهٔ منابع‌مهم مطالعه شود ، وحتی بررسیهای‌شخصی در زمینهٔ فرهنگ قومی به عمل‌آید ؛ اما این‌تحقیقات ازحوصلهٔ این اثرخارج است. به‌نظرمن پیش ازآنکه مقایسه‌ای ممکن باشد ، باید حقایق و اطلاعاتی که دربارهٔ برخی ازاقوام و بعضی ازدوران‌های تاریخ دراختیارماست ، مدون و توجیه شود .

باین‌ترتیب بررسی‌سلطنت‌مغولان درایران ازمطالعهٔ بخشی‌ازتاریخ مغولان و تاریخ ایران تشکیل می‌شود ، و دراین بررسی تنها به‌مسائل خاص و محدودی توجه می‌گردد. بدیهی‌است ،که بااین‌دید محدودنمی‌توان‌گفت،که عصرفرمانروایی مغولان درایران برای اقوام مغول، ترك وایرانی‌چه اهمیتی‌داشته است . مغولان روی هم رفته رفتار یك قوم فاتح را داشتند ، باستثنای گذشت مذهبی‌آنان ،که در مشرق زمین و مغرب زمین امری بس نادر بود . پیش از غازان اصولاً مفهوم

دولت درمیان مغولان وجود نداشته است . و نیز تا این هنگام فاتحان بهیچ وجه در فکر تأمین آسایش رعایای خـود نبوده‌اند. اما غازان (۷۰۳ ـ ۶۹۴ هـ. ق) با تشرّف به اسلام یعنی دین اکثریت رعایای خود وامر اکید به‌مقامات دولت برای تأمین آسایش رعایا (و نه‌تنها مغولان) سعی کرد ، تضادی را که تا آن موقع قوم فاتح را از مردم مغلوب جـدا می‌کرد ، مرتفع سازد . چنـانچه این رویه ادامه می‌یافت ، احتمال می‌رفت ،که جامعه‌ای مرکب ازترکان وایرانیان به وجود آید (بایددانست ،که خصوصیات قومی‌مغولان‌رفته رفته درفرهنگ ترکها حل‌می‌شد). دراین صورت شاید قدرت عظیمی تشکیل می‌شد،که ازنظرفرهنگی و هنری توسط ایرانیان وازنظرلشکری وسیلهٔ ترکان هدایت می گردید، و تحولات تاریخی‌خاور نزدیك را درجهت دیگررهبری می‌کرد .

اما نیروهای مخرّب قوی تر و دوران سلطنت غازان کوتاه‌تر از آن بود ، که تکامل چنین شیوهٔ حکومتی را اجازه دهد . در دوران فرمانروایی الجایتو و ابوسعید بسیاری ازاموربه شکل سابق‌باز گشت ، و اتفاقاتی‌که بعدازسال۷۳۶هـ.ق. روی داد ، هرنوع‌امیدی را دراین زمینه نابود ساخت . باین ترتیب به‌جای آنکه عنصرایرانی وترك‌برای رسیدن به‌هدف واحد به‌یکدیگرنزدیك شوند ، رفته‌رفته ازهم دورشد . اما نباید فراموش کرد ، که این دوعنصر دریکدیگر تأثیر فراوان داشته ، و دوران صدوسی‌سالهٔ استیلای مغولان برایران برای ایرانیان ازیك سو و مغولان وترکان ازسوی دیگرحائزاهمیت فراوان بوده است .

سخنی چند دربارهٔ منابع

گرچه در بارهٔ فرمانروایی مغولان در ایران گزارشهای فراوان به‌دست ما رسیده است اما صرف‌نظر از ابنیهٔ آن دوران تعدادشواهد بلاواسطه ازحکومت آنان بسیار ناچیز است. باین‌سبب ضروراست که مختصراً کیفیت منابعی را که در این کتاب از آن استفاده شده است، توضیح دهیم و ارزش‌یابی کنیم.

اسنادی که ازدوران زمامداری ایلخانان باقی‌مانده معدوداست. پول‌پلی‌یو (paul Pelliot) برای نخستین بار درسال ۱۹۳۶ میلادی سه قطعه از اسنادی‌راکه در ایران به‌دست آمده است (ازسال ۷۲۰ هـ . ق .) ، منتشر کرد[۱]. گذشته از آن ما از وجود چند نامه که در مجموعهٔ اروپایی مکاتبات تاریخی (واتیکان، پاریس و غیره) نگهداری می‌شود، و حاوی اطلاعاتی دربارهٔ القاب فرمانروایان وسبك نگارش نامه‌هاست، آگاهیم[۲].

اما برعکس تعداد زیادی سکه باقی مانده است. این سکه‌ها طبعاً فقط

۱ــ فهرست منابع شمارهٔ ۱۰۲. ــ این اسناد نشان می‌دهد که قاآن دیگر برای ابوسعیدنشان دولت نفرستاده است. در مورد منابع تاریخی این دوره رك :

Bertold Spuler : Quellenkritik Zur Mongolengechhichte Irns, in : Zeitschrift der Deutschen Morgenl. Gesellschaft, jg. 92 (1938), S. 219—243

۲ــ رك فهرست منابع ۱۰۲ـ۹۶ و۳۹۷ .

ببخشی از پرسشها پاسخ می‌گوید. با توجه به‌مسکوکات می‌توان گذشته از القاب ایلخان رابطهٔ اورا با قاآن (که نام او برروی سکه ذکر شده و یا حذف گردیده است)، تداول زبانهای گوناگون‌را در دستگاه‌دولت، نقصان عیار مسکوکات[۱] ودر نتیجه بحرانهای اقتصادی و سرانجام رابطهٔ دولت را با ادیان مختلف تعیین‌کرد[۲].

رویهمرفته تفحص در بارهٔ وضع ایران در دوران سلطنت مغولان باید از طرقی‌که با شیوه‌های متداول در مغرب زمین متفاوت است، صورت گیرد. عملاً تنها منبع تواریخی است، که از وقایع زمان گزارش می‌دهد. این تواریخ چون اسناد تاریخی بی‌طرفانه و برپایهٔ واقعیت تدوین نیافته، بلکه گاهگاه برنگ تعمد وغرض نویسنده آلوده است.

تقسیم منابع تاریخی مربوط بزمان قاآن‌ها و ایلخانان از روی زبان آن منابع (که در مورد دورانهای دیگر ناشایست است) ممکن و بجاست، چون میان زبان هر اثر با محتوای آن تجانس موجود است.

همانطور که انتظار می‌رود، تعداد زیادی از آثار تاریخی به‌زبان فارسی تألیف شده است. کتبی که به‌این زبان در دست است، توسط شخصیتهایی تألیف شده است، که در خدمت مغولان بودند، ویا لااقل با آنان روابط حسنه داشتند. این موضوع میان آثار جوینی، رشیدالدین، وصاف، کاشانی، حافظ ابرو و حمدالله مستوفی وجه اشتراکی ایجاد می‌کند، بی‌آنکه بتوان گفت، که این‌آثار یکنواخت است.

تاریخ جهانگشای جوینی[۳] وتاریخ غازانی رشیدالدین مهم‌ترین منابع‌است.

۱ــ برای‌من‌مقدور نبود، که‌مجموعهٔ‌سکه‌های برلن‌را ازاین نظر آزمایش کنم، اما British Catalogue دراین باره اطلاعاتی به‌دست می‌دهد. ۲ــ من دراین‌باره به‌مجموعهٔ سکه‌های Kaiser — Friedrich — Museum در برلن مراجعه کرده‌ام. رك فهرست منابع ۲۷۰ــ۲۵٤

۳ــ فهرست منابع شمارهٔ ۱و۲.

نحوهٔ تدوین وهدف این دوائر کاملاً متفاوت‌است . کتاب جوینی گذشته از تاریخ مغولان،که وی به‌سرزمین آنان‌سفر کرده بود، به‌بحث دربارهٔسلطنت‌خوارزمشاهان، ایغوریان و اسماعیلیان می‌پردازد. شرح احوال قاآن‌ها قسمت اعظم این اثر را اشغال می‌کند، صحبت از سلطنت مغولان در ایران کمتر است. گزارش جوینی در بارهٔ کارهای حکامی که از سوی قاآن‌ها به‌خراسان اعزام می‌شدند، بسیار مهم است . ناگفته نماند،که وی برخی ازوقایع لشکرکشی مغولان‌را دوبار ـ بروایات مختلف ـ شرح داده است[۱] . این اثر گذشته از آن ، اطلاعات فرهنگی و اداری فراوان در اختیار ما می‌گذارد ؛ اطلاعات فرهنگی بخصوص در بخش لطیفه‌های زندگی اوکتای[۲] .

جوینی‌که یکی ازصاحب‌منصبان برجستهٔدولت بود (نایب دربین‌النهرین) با توجه به‌تجربیات شخصی ، نوشته‌های ضبط شده در دیوان و روایاتی که درمیان مردم شایع بود ، مطالب تاریخی را می‌نگاشت . اگر چه نمی‌توان با مراجعه به‌آثار مشابه صحت گزارش‌های جوینی را طبق اصول علمی تأیید کرد ، با این همه نوشته‌های وی بسیارقابل‌اعتماد است . درمورد نام اشخاص واماکن ـ حداقل آن‌طور که در نسخ خطی موجود نقل شده است ـ مذکور در کتاب جوینی وآثار مورخین دیگر شرقی باید احتیاط کرد[۳] .

اماوضع اثررشیدالدین[۴] طوری دیگراست . برخی ازنوشته‌های‌رشیدالدین را می‌توان با مقایسهٔ آثاری چون‌گزارشهای تسه‌عن ـ سیان پولاد وتاریخ رسمی التن‌دبتر و تاریخ اوآن ـ تسه‌عوپی‌سی و منابع چینی اصلاح وتکمیل‌کرد . از

۱ـ رك Barthold in E I, I 1117; Barthold, Turk. 39—41 ۲ـجوینی۱،۱۹۱ـ۱۵۸، اما شرح لطائف الجایتو درائر کاشانی چ۱۵۶ـ۱۴۷ چ مختصر است . ۳ـ رك Blochet, La Mort de Khagan Koyouk, Lit. Verz. Nr. 308 ۴ـفهرست‌منابع‌شمارهٔ۵

سوی دیگر نیز اثر رشیدالدین برای عصر ایلخانان اگرچه‌مهم‌ترین منبع است، اما منحصر به‌فرد نیست. تاریخ وصاف گزارش‌های او را تکمیل و گاهگاه نیز تصحیح می‌کند.

رشیدالدین به‌سبب رابطهٔ نزدیکی که با غازان و الجایتو[1] داشت، ناگزیر بود، از گزارش برخی از وقایع خودداری و یا آنرا جرح و تعدیل کند. او خرابکاری‌های چنگیزخان و جانشینان وی را آنطور که مورخان هم‌عصر آنان چون ابن‌الاثیر ونسوی بتفصیل بیان داشته بودند، شرح نمی‌دهد. در این مورد گزارش آن مورخان بی‌شك مرجح است. هر چه رشیدالدین در توصیف وقایع به‌زمان خود نزدیکتر می‌شود، بیشتر ملاحظهٔ هیئت حاکمهٔ مغول را می‌کند. باین سبب باید بخش سلطنت غازان را در اثروی با قید احتیاط مطالعه نمود. بدیهی است که می‌توان قضاوت وی را در مورد غازان آنجا که بزرگترین و پراهمیت‌ترین فرمانروای مغولش در ایران قلمداد می‌کند، تأیید نمود[2]. اما شرح وقایع پیوسته خالی ازخدشه نیست. از جمله می‌دانیم، که تقتغاخان دشت قبچاق درسال ۱۳۰۱ میلادی مدعی فرمانروایی نواحی قفقاز که عملاً جزو قلمرو ایلخان بود، شد، بی‌آنکه موفقیت بدست آورد. رشیدالدین اصلاً ازاین ادعا ذکری نمی‌کند. شایداوچنین‌ادعایی‌را دربرابرولی‌نعمت‌خود ننگ‌آورمی‌دانست؛ ولی نمی‌توان نادیده گرفت، که اثررشیدالدین دراین مورد ناقص است. گذشته از آن، مورخ ما فرمانروایی بایدو را که در سال ۶۹۴ هـ. ق. به دست غازان برچیده شد، یکسره مسکوت می‌گذارد. طبق نوشتهٔ رشیدالدین بایدو بهرصورت غاصبی

۱ــ شرح حال این مورخ را درمقدمهٔاثر وی‌که وسیلهٔ کاترمر منتشر شده‌است، می‌توان‌یافت. همچنین در Blochet : Jntroduction

۲ــ در صحت‌این‌گفته‌ــ حتی بامراجعه به‌مورخان بعدی نیز ــ نمی‌توان تردید داشت.

جلوه می‌کند، که پس از قتل گیخاتو می‌خواسته است به تاج و تخت فرمانروایی دست اندازد، اما موفق نشده است[۱]. از رفتار دوستانهٔ فرمانروایان مغول نسبت به پیروان دین مسیح و موقعیت مستحکم دین بودا در اثر رشیدالدین و مورخان دیگر ایرانی ذکری نمی‌شود. بـاین جهت نمی‌توان نقش دیـن بودا را دقیقـاً شرح داد.

دربخش‌های تفصیلی که رشیدالدین در آن به شرح اصلاحات غازان اختصاص داده است، باید بیشتر به اوضاعی که غازان درهنگام به‌دست گرفتن سررشتهٔ امور با آن روبرو بوده و در تغییر آن کوشیده است، توجه کرد. بدیهی است، که رشیدالدین وزیرمتن قوانین ودستورات غازان را صحیح وکامل نقل کرده‌است[۲]. اما چون رشیدالدین اثر خود را باذکر واقعهٔ مرگ ناگهانی غازان(۷۰۳) پایان می‌دهد، دیگر ذکری ازعدم موفقیت دستگاه حکومت دراجرای این قوانین ودستورات در تاریخ رشیدالدین نیست. احتمال می‌رود، که رشیدالدین در شرح نابسامانی‌های پیش از فرمانروایی غازان مبالغه کرده باشد، تا بتواند اصلاحات غازان را مهم جلوه دهد[۳]. صحت وسقم گزارش‌های رشیدالدین را نمی‌توان به کمک آثار دیگر تعیین کرد. اغلب باید ما خود بکوشیم، تاگزارش صحیح را ازسقیم جدا سازیم. چنانچه وضع مردم حقیقتاً آن‌طور بوده است، کـه رشیدالدین ذکر می‌کند[٤]، دریافت مالیات از آنان، خصوصاً از دشت نشینان غیرممکن می‌بود.

البته نمی‌توان ادعا کرد، که گزارش‌هـای مورخ ناصحیح است؛ بلکه باید گفت کـه وی نمونه‌های بسیار شدید را انتخاب کرده و تعمیم داده است.

۱ــ رشیدالدین/وین ٢٤٥چ، ٢٥٥چ تا ٢٥٧چ، ٢٥٨چ تا ٢٦٠چ. ۲ــ رشیدالدین/وین ٢٧٧ر تا٣٣٣ر. ــ خواندمیر نیز قوانین غازان را از همین منبع گرفته است.
٣ــ رشیدالدین/وین ٢٩٧ر و چ (زیرپای گذاردن حق)، ٣٢٩چ (غارت وخرابکاری). ــ همچنین رك ولدی ١٠. ٤ــ رشیدالدین/ وین٢٩٩چ، ٣٢٧چ.

در زمینهٔ شرح زندگی روزمرّهٔ مردم نیز که بنا به‌گفتهٔ رشیدالدین فقر و مسکنت کامل درمیان آنان حکمفرما بود، وضع برهمین منوال است. درتمام این موارد شایان توجه است، که رشیدالدین یا اصولاً ذکری ازعلل نابسامانی نمی‌کند، و یا تنها درکلیات می‌ماند: خرابکاری مغولان و یا امتیازات خاص آنان[۱]. غازان والجایتو بی‌شك موافق نبودند، که علل فقرو بدبختی مردم دردوران‌فرمانروایی اجدادآنان به‌دقت مورد بحث قرارگیرد.

اثررشیدالدین در دوجهت دنبال شده است. ازیك سوکاشانی[۲] به‌تفصیل واز دید یك درباری وقایع دوران فرمانراویی الجایتو از جمله رابطهٔ رشیدالدین با وزراء دیگرو وضع گیلان،[۳] ماوراءالنهر[۴] وهندوستان[۵] را نقل‌می‌کند. این اطلاعات را عموماً درآثاردیگر نمی‌توان‌یافت. ازسوی‌دیگرحافظابرو دراثرخود بنام«ذیل تاریخ رشیدی» به‌شرح وقایع سلطنت مغولان تا سال ۷۵۸ یعنی هنگامی‌که بساط فرمانروایی این‌قوم درایران برچیده شد، می‌پردازد[۶]. «ذیل‌تاریخ رشیدی» اثری است ساده‌که درآن‌بیشترجنبهٔ سیاسی وقایع مورد توجه بوده است، وازنظرارزش با کتاب رشیدالدین قابل قیاس‌نیست. عبدالرزاق سمرقندی درتدوین‌فصل‌سلطنت ایلخانان‌از کتاب مطلع سعدین تنها ازهمین‌کتاب استفاده‌کرده است[۷]، وباین‌جهت اثروی حاوی‌مطلب تازه‌ای نیست.

تاریخ وصاف[۸]، بخصوص از نظرمقابله بـا تاریخ رشیدالدین، کتاب بسیار

۱ـ ازجمله مطالبی دربارهٔ ابهام موازین قانونی نقل می‌گردد.

۲ـ فهرست منابع‌شمارهٔ ۷. ـ رك Barthold, Turk. 46 f.

۳ـ کاشانی ۳۸ ر، ۳۸ج تا۴۲ر.

۴ـ کاشانی ۹۸ر تا ۱۰۰ر، ۱۳۰ر تا۱۴۴.

۵ـ کاشانی ۱۱۷ر تا۱۲۶ ج.

۶ـ در این مورد تنها نسخهٔ خطی وین مورد استفاده بود، که به سال۷۴۱ ه. ق. ختم می‌شود. پس از آن ترجمهٔ بیانی (فهرست منابع شمارهٔ۹) به‌کار رفته است.

۷ـ رك؛ Felix Tauer : Archiv Orientálni Bd. IV, S. 254 ; Storey II, S. 293, Anm. 2

[۸ـ] فهرست منابع شماره‌های ۱۰و۱۱. ـ Barthold, Turk. 48 f.

مهمی است . ما دراین اثر گزارش‌های فراوانی می‌یابیم ، که جامع‌التواریخ فاقد آنست . مورخان زمان‌های بعد، بخصوص میرخواند ، اغلب مطالبی را که در تاریخ وصاف آورده شده است ، تکرارمی کنند . بدیهی‌است ،که تاریخ‌ها و گزارش‌های وی را دربارهٔ جشن‌ها (بخصوص در دورهٔ الجایتووابوسعید که وی در عصر آنان می‌زیسته است) نمی‌توان به‌عنوان شاخص آداب و رسوم و فرهنگ عـامهٔ زمان پذیرفت . اگرچه اومطالب خود را درست منظم نکرده است ، و تاریخ‌هـایی که ذکرمی کند، دقیق‌نیست ، اما باید گفت‌که قضاوت‌کلمان اوآر(Clément Huart) دربارهٔ وی ناصحیح است[۱] . وصاف‌ازآنجا که جوینی‌تاریخ خودرا پایان داده‌است، اثرش را آغازمی‌کند (اگرچه وی دریك فصل‌مخصوص‌شمه‌ای ازوقایع زمان‌های پیشین‌را نیز گزارش‌می‌دهد). تاریخ وصاف‌برای مطالعهٔ سر گذشت حکومت‌های محلی که تحت نظرایلخانان قرارداشت ، خصوصاً برای فارس ، کرمان ، شبانکاره و جزایرخلیج فارس (هرمزوغیره) مهمترین منبع است . تاریخ اختصاصی مناطق مختلف[۲] حاوی مطالبی جزآنچه وصاف و نویسندگان آثار تاریخی بزرگ دیگر نقل کرده‌اند ، نیست .

درتاریخ‌گزیدهٔ حمدالله مستوفی[۳] نیز گزارش‌های مربوط وارزنده‌ای دربارهٔ حکومت‌های محلی تابع ایلخانان دیده می‌شود . مـا اطلاعات بسیاری را مدیون اثرمختصرو روشن وی هستیم ، که درمنابع دیگر نمی‌توان یافت[۴] . دربارهٔ جزایر خلیج فارس‌گذشته از آن آثار پدروتیکسیرا[۵] که به‌زبان اسپانیایی ژان دوبارو[۶]

۱ـ E I, IV 1226 ۲ـ رك فهرست منابع شماره‌های ۳۰ـ۲۷ . ـ اثر ابن بی‌بی‌که در آن اطلاعات جامع و دست اولی در بارهٔ آسیای صغیر می‌توان یافت ، از این اصل‌کلی مستثنی است . ۳ـ فهرست منابع شمارهٔ۱۲ . ـ Barthold, Turk. 49 f. ۴ـ ازجمله نام مسن‌ترین پسر وزیر تاج‌الدین علیشاه . من به‌ظفرنامهٔ وی دسترسی نداشتم . رك : Storey II 82 ; E I, II 905 ۵ـ Pedro teixeira فهرست منابع شماره‌های۱۵۲ـ۱۵۰

۶ـ Jean de Barros فهرست منابع شماره‌های۱۵۴و۱۵۶

ودییگو کوتو[1] که به‌زبان‌پرتغالی‌نوشته شده‌است ، گزارش می‌دهد . این نوشته‌ها از تواریخ فارسی که بعداً ازبین‌رفته ، اقتباس گردیده است .

اثرمیرخواند[2] چون مدتی پس ازاین عصرنگاشته شده‌است ، دارای‌ارزش محدودتری‌است . اوگاهگاه مطالب را عیناًازمنابع مذکورنقل می کند ، ویاآنکه آنها را بایکدیگر تلفیق می‌نماید ، البته بدون توجه به اصول علمی نقد منابع تاریخی (از جمله در مورد نقل لشکرکشی چنگیزخان[3]) . وی در تدوین بخش فرمانروایی‌ایلخانان‌دردرجهٔ اول‌تاریخ‌وصاف‌ودرجهٔ دوم‌جامع‌التواریخ رشیدالدین راموردا‌ستفاده قرار داده‌است . او ازسال۷۰۳ هـ . ق . به‌بعدشرح وقایع‌را از ذیل جامع‌التواریخ تألیف حافظ ابرومی‌گیرد ، وحتی گاهگاه عناوین فصول و مطالب را عیناً رونویسی می کند . اما باید دانست ، که میرخواند در دبیرخانهٔ دولت به اسناد و مدارك دسترسی داشته و درتدوین تاریخ دورهٔ نخست سلطنت ایلخانان از این منابع استفاده‌کرده است . باتوجه به‌فاصله‌ای‌که میان زمان میرخواند و عصر ایلخانان وجود داشته است و اینکه وی قادربوده است مجموعهٔ تحولات را یکجا مورد مطالعه قراردهد ، برارزش داوری او افزوده می گردد .

از مطالعهٔ اثر خواندمیر نیز نتیجهٔ مشابه به‌دست می‌آید[4] . وی از جمله مورخانی راکه به‌ابوسعید نسبت‌رفتارخلاف شئون اسلامی‌داده‌اند ، تخطئه می‌کند ، واین ایلخان را مسلمانی پرهیزگار می‌داند[5] . بایدگفت ، که خواندمیر در شیوهٔ نگارش و نقل مطالب ازجد خود میرخواند تبعیت می کند ، اما وی در برخی از موارد ازجمله قانونگذاری غازان[6] خود مستقیماً نوشته‌های‌رشیدالدین را مطالعه

۱ـ Diogo Couto فهرست‌منابع شمارهٔ ۱۵۵ .   ۲ـ فهرست منابع شمارهٔ ۱۶

۳ـ رك Barthold in E I, I 895   ۴ـ فهرست منابع شمارهٔ ۲۱ . ـ رك ، Storey II, S. 101—109   ۵ـ خواندمیر ۳ ، ۷۶ .   ۶ـ همچنین رك فهرست منابع شمارهٔ ۲۴ .

کرده است .

پس ازمنابع فارسی باید منابع سریانی و ارمنی را نام برد . این منابع نیز چون آثارفارسی در قلمرو مغولان وتحت فرمانروائی آنان نوشته شده است . اما اختلاف کلی میان آنها آنست که نویسندگان منابع سریانی وارمنی، مسیحی بوده‌اند ، وبخصوص در منابع سریانی این دین در نحوهٔ فکر مؤلفان بسیار مؤثر بوده است . نزد مورخان ارمنی گذشته از دید مذهبی احساس شدید ملی خودنمائی می کرد . درمیان اهالی سوریه که کشورشان قرنها تحت نفوذ اعراب قرار داشت ، احساسات ملی ضعیف شده بود .

بارهبراوس واثر سریانی وی بنام Maktêbanût Zabnê[1] یکی ازجالب ترین ومهم‌ترین مراجع مابرای این دوران‌است . باید دانست ، که اوشرح حال ووضع مغولان پیش از حملهٔ به ایران را از منابع فارسی اقتبـاس کرده است . از جمله جوینی ـ خصوصاً در زمینهٔ فرهنگی ، مثلاً بحث دربارهٔ یاسا ـ احتمالاً از طریق یك واسطه و مترجم دروی تأثیر فراوان داشته‌است . ارزش نوشتهٔ بارهبراوس در تشریح اوضاع زمان خودوی وخاصه وضع مسیحیان‌است . دراین مورد اثردیگر وی بنام«تاریخ کلیسا» نوشته‌هـایش را به طرز موفقیت آمیزی تکمیل می‌کند[2] شاید ندبه سرائی وی دربارهٔ وضع مسیحیان (خصوصاً ازبیداد سپاهیان مصر) را بتوان محصول تازه بودن مصیبت دانست ، و نیز شاید ارقامی که وی نقل می‌کند دقیق نباشد ، امانقش مسیحیان درقلمروایلخانان بامطالعهٔ اثروی باوضوح فراوان برما هویدا می گردد . درجای دیگر بیشتر دراین باره صحبت خواهیم کرد .

اثردیگری که ازقلم یك ناشناس تراوش کرده ، سرگذشت جبلّهاسوم جاثلیق

۱ـ فهرست منابع شماره‌های ۳۷و۳۸ ۲ـ فهرست منابع شمارهٔ ۴۰

کلیسای نسطوریان را وصف می کند[۱] . این نوشته‌که بی‌شك همزمان با وقایعی‌که تشریح می‌کند ، بوجود آمده است و می‌توان آنرا به عنوان یکی از شاهکارهای ادبیات سریانی به حساب آورد ، وضع داخلی‌کلیسا ورابطهٔ مغولان را بامسیحیان بطور بسیار روشن برما آشکار می‌سازد ، وتصویر بسیارجالبی ازاوضاع آن زمان را به دست می‌دهد .

درتوصیف اوضاع داخلی‌کلیسا می‌توان به اطلاعاتی‌که این منابع دراختیار می گذارد ، تکیه کرد ، اما در مورد تحولات سیاسی باید بسیار احتیاط نمود . تحولات سیاسی در این آثار صرفاً از دید مسیحیان نقل‌گردیده ، و لذا محتویات آن نشانه‌ای ازطرز فکر مسیحیان دربارهٔ فرمانروائی مغولان است . باین ترتیب داوری این آثاربی‌طرفانه نیست . نوروز ، که غازان را به تشرف به اسلام تشویق وکلیساها را به مسجد تبدیل کرد ، در نظر مسیحیان به صورت یك ظالم جلوه می‌کرد . بدیهی‌است ، که نوروز بی‌غل وغش نبود ، وغازان نیزپس ازمدتی ناگزیر اورا نابودکرد[۲] . اماتعجب‌آوراینست‌که درسر گذشت جبلّهاسوم[۳] ونیزدرنوشته‌های جانشین بارهبراوس[۴] برای گیخاتو فرمانروای ناقابل که خود بودائی ولی ضمناً متمایل به اسلام ومسیحیت بود ، وبایدوی بودایی که برای آخرین بارکوشید ، تا دشمنان اسلام را بایکدیگر متحدکند ، اهمیت فراوان قائل شده‌اند ، درحالیکه لااقل گیخاتو سزاوار چنین قضاوتی نبوده‌است . وچون می‌بینیم ، که بارهبراوس[۵] نقل می‌کند کـه هلاکو در سال ۱۲٦٤ م به ایگناز سوم مطران کلیسای یعقوبیان چنین گفته است« از میان قوم شما مردان مقدسی‌نزد جدّ ما چنگیزخان‌آمدند ، و به وی ترس دربرابر خداوند و نیز قوانین عادلانه آموختند» پی‌می‌بریم ، که

۱- فهرست‌منابع‌شمارهٔ ٤۱
۲- Taslitâ 98 ff.
۳- Taslitâ 89—98
٤- Bar Hebraeus 577—594
٥- Bar Hebraeus, kirch. g. II 755

بارهبر اوس و شاید تمام مسیحیانی که درخارج از مقرّخان مغول می‌زیسته‌اند ، تا چه‌اندازه از انگیزه‌های واقعی ـ و سیاسی ـ رفتار مغولان بی‌اطلاع بوده‌اند . ما باید پیوسته متذکر زمینهٔ انفعالی نویسندگان منابع سریانی باشیم . اما از سوی دیگر باید دانست ، که منابع اسلامی ما را ازتمایل ایلخانان نسبت به مسیحیت و رفتار دوستانهٔ آنان بامسیحیان یکسره بی‌خبر می گذارد ، واین‌تنها منابع‌سریانی وارمنی‌است ، که ما را دراین زمینه ازچگونگی امر آگاه می‌سازد .

منابع ارمنی[1] را باید به دودسته تقسیم‌کرد . در بارهٔ نویسندگان ارمنستان بزرگ آنچه گذشت ، کاملاً معتبر است . ازاین منابع است ، که ما قسمت اعظم اطلاعات موجود در بارهٔ سیمون ربان‌اتا Simeon Rabbân Ata و اقدامات ارزندهٔ وی برای‌کمك به هم کیشان[2] و نیزگروه کثیر روحانیان مسیحی‌که مثلاً درحضور هلاکو بوده‌اند ، به دست می‌آوریم . این منابع[3] بعلاوه حاوی اطلاعات دقیقی دربارهٔ اتفاقاتی است ، که درقفقاز وآسیای صغیر روی داده است .

دید مذهبی‌میان‌نویسندگان ارمنستان صغری با نویسندگان‌ارمنستان‌بزرگ مشترك‌است،وهمین دید موجب‌شده‌است ، که درآثار این‌نویسندگان رفتارمذهبی فرمانروایان مغول پایه واساس قضاوت عمومی دربارهٔ آنان شود ، مثلاً دراثر یکی ازاین نویسندگان می‌خوانیم : «هلاکو فرمانروائی خیرخواه بود و مسیحیان را دوست داشت[4]» . امـا وجه امتیاز نویسندگان ارمنستان صغری[5] دراینست ، که آنان در کشوری مجزا می‌زیستند و تاریخ آنرا در سرلوحهٔ تمام ملاحظات خود قرارمی‌دادند ومغولان را حامی ومددکار این‌کشور قلمداد می‌نمودند . این منابع

۱ــ چون من به‌زبان ارمنی تسلط ندارم ، لذا از ترجمهٔ منابع تاریخی استفاده کرده‌ام .
۲ــ رك : Pelliot, Papes 225 ff. Zyriak / Dulaurier 253 – 255 ۳ــ فهرست‌منابع شماره‌های۵٦ــ۵۱، ٦۰، ٦٤، ۷۰
٤ــ Malachias 32 f. ۵ــ رك : فهرست منابع شماره‌های ۵۹ــ۵۷، ٦۳ــ٦۱، ٦۷ــ٦۵ .

دربارهٔ اوضاع داخلی ایران اطلاعاتی به دست نمی‌دهد ، درحالی‌که به فهم اتفاقات سرحدی سوریه و آسیای صغیر کمك می‌کند ـ نوشتهٔ شاهزادهٔ ارمنی هیتونوس[۱] که بزبان‌های لاتین وفرانسهٔ باستانی موجوداست ، اثری‌است مملواز غرض‌ورزی ، که درجای دیگر ارزش آنرا بررسی خواهیم کرد .

« Kcartclis Chovreha »[۲] تاریخ جالب گرجی نیز چون آثار نویسندگان ارمنستان صغری تاریخ ملی را در ردیف نخست قرار می‌دهد ، اما ناگزیر است به‌بحث دربارهٔ مغولان بپردازد . گزارش‌های این اثر در زمینهٔ اطلاعات سیاسی مربوط به‌فرمانروائی مغولان‌از آثار ارمنی‌مفصل‌تراست . باوجود روابط دوستانه و همکاری نزدیکی که میان گرجیان و مغولان حکمفرما بوده است ، تا به‌جائی که نویسندهٔ گرجی از قول باتو می‌نویسد ، که گرجیان در نظر وی از تمام ملل مغلوب پرارزش‌تر بوده‌اند[۳] ، با این همه این نویسنده در برابر فاتحان مغول آن چنان واقع‌بین است[۴] ، که می‌تواند نفوذ عوامل سیاسی را در رفتار مغولان با وضوح بیشتری تشخیص دهد . این اثر موقعیت خاص گرجستان را در میان قلمروایلخانان ازیك سووخان دشت‌قپچاق‌ازسوی دیگر روشن‌می‌سازد. تاریخهای مذکور در این اثر دقیق نیست ، و به‌خصوص در بین سالهای ۱۲۴۰ و ۱۲۵۵ م بی‌نظمی شدید در آن مشهود است .

ازمیان‌منابع‌مغولی‌تاریخ « Uan - ts'au pi - si »[۵] بیشتردربارهٔ آداب ورسوم مغولان و بنیان‌گذاری امپراطوری چنگیزخان صحبت می‌کند . اطلاعاتی که در بارهٔ ایران نقل می‌کند ، بی‌اهمیت است . کتاب‌های التون تبچی (دکمهٔ زرین)[۶] و

۱ــ فهرست منابع شمارهٔ ۶۵   ۲ــ فهرست منابع شماره‌های ۷۴و۷۵
۳ــ Kartlis Chovreba I 356   ۴ــ رك 1484 Ozavaehaou (فهرست منابع شمارهٔ ۷۶)
۵ــ فهرست منابع شماره‌های ۷۹و۸۲ ؛ رك ، Barthold, Turk. 42 f.   ۶ــ فهرست منابع شمارهٔ ۸۶ .

اردنی پین تبچی (دکمهٔ دادگستری)[1] اثر سگانگ سسن Sagang secen نیز چون مدتی پس ازدوران مورد نظرما تألیف شده است ، چندان‌ارزشی ندارد . از کتاب ابوالقاضی بهادرخان[2] نیز که به‌زبان‌جغتایی ـ ازبکی نگاشته‌شده‌است ، نمی‌توانیم اطلاعات ارزنده‌ای به‌دست آوریم .

نویسندگان‌بیزانسی[3] تنها به‌بحث دربارهٔاوضاع‌آسیای‌صغیر ورابطهٔ سلاطین سلجوقی با مغولان می‌پردازند . آثار این نویسندگان گاهگاه نحوهٔ قضاوت خارجیان را در بارهٔ فرمانروایی ایلخانان آشکار می‌سازد .

آثار عربی نیز چون‌نوشته‌های مورخان بیزانسی درخارج‌از قلمرو مغولان نگاشته شده است اما اثر عربی‌بارهبراوس[4] ، که برای خوانندگان مسلمان از نو تدوین‌یافته مستثناست . نویسنده دراین‌کتاب‌بسیاری ازاخبار مربوط به‌مسیحیان را حذف‌کرده است ، درحالی‌که وجود این اخبار یکی از محاسن بزرگ کتاب سریانی‌است . به‌این ترتیب‌کتاب عربی برای‌مادارای ارزش محدود است . دومین استثناء اثرابن‌الفوطی[5] در بارهٔبین‌النهرین تاسال ۱۳۰۰ م است ، که دارای‌اهمیت خاص است . بیاری این‌اثراست ، که ما ازوضع ادارهٔایالت بین‌النهرین و رویهم‌رفته از نحوهٔ ادارهٔ ایالات در دوران فرمانروایی مغولان آگاه می‌شویم . کتاب ابن‌الفوطی در بارهٔ زندگی مسیحیان و یهودیان اطلاعات جالبی به‌دست می‌دهد ، و بخصوص در بارهٔ زندگی یهودیان حاوی مطالبی است ، که در هیچ اثر دیگر دیده نمی‌شود . اگر چه وی در نقل رباخواری یهودیان و زیانهای آن مبالغه

۱ـ فهرست منابع شماره‌های ۹۰ـ۸۷ ۲ـ فهرست منابع شمارهٔ ۱۰۳ ۳ـ فهرست منابع شماره‌های ۱۰۸ـ۱۰۵ . ـ همچنین رك شمارهٔ۲۳۸ ٤ـ به‌عربی ابوالفرج (فهرست منابع شمارهٔ۱۱۹) . ـ رك ؛ Baumstark. 319 ٥ـ فهرست منابع شمارهٔ ۱۲۰ . دربارهٔ ناموی رك ؛ Litterae Orientales 1937, Heft 2, Nr. 8561. درتاریخ ادبیات Brockelmann نامی از وی نیست .

می‌کند[۱]، اما در ارزش‌یابی اقدامات سعدالدوله ، که بعداً بمقام وزارت در این ایالت رسید ، راه انصاف می‌پیماید .

آثار دیگرعربی ، که در خارج از قلمرومغولان نگاشته شده است ، یانوشته‌هائی است که بیشتر جنبهٔ ادبی دارد ، و یا جنبهٔ تاریخی . اثر پراهمیت ابن اثیر[۲] را که به‌سال۱۲۳۱م. ختم می‌شود وحاوی‌نخستین بخش ازتاریخ‌مغولان است، می‌توان از دستهٔ اول دانست . این‌کتاب خرابکاری‌های ظالمانهٔ آن دوران را مستقیماً منعکس می‌کند . تاریخ نسوی[۳] این تصویر را بسیار ماهرانه تکمیل می‌کند. گرچه این‌کتاب بیشتر ناظربر احوال‌جلال‌الدین آخرین خوارزمشاه است،که مردی قهرمان،اما ازنظر سیاسی دارای دیدی محدودبود ؛ بااین‌همه درآن زیاد صحبت ازمغولان پیش‌می‌آید. خصوصاً در بارهٔ ناحیهٔ جنوب شرقی قلمرو مغولان در این اثر اخباری دیده می‌شودکه ابن‌اثیر از آن بی‌اطلاع بوده است .

پس ازآن بایدطبقات ناصری تألیف جوزجانی‌را نام برد . اگرچه‌طبقات‌به‌زبان فارسی نگاشته شده است ، اما چون مؤلف آن با مغولان دشمنی فراوان داشته است ، لذا آنرا در اینجا ذکر می‌کنیم[۴]. با آنکه این اثر حاوی اطلاعات تازهٔ زیاد نیست ، اما گزارش ابن اثیر و نسوی را در مورد خرابکاری‌های مغولان تأیید می‌کند . بیش از این به‌ذکر جزئیات نمی‌پردازیم .

منابع تاریخی به‌زبان عربی‌اغلب به‌قلم مصریانی[۵] نگاشته‌شده‌است ، که دشمنان سرسخت‌مغولان بوده‌اند . وهمین امر موجب اهمیت خاص این‌منابع می‌شود. خصوصاً در مورد لشکرکشی‌های سوریه باید این منابع را با آثاری که قبلاً[۶] نام برده بودیم ،

۱ــ ابن‌فوطی ۴۵۱ ؛ سعدالدوله وضع عمومی ایالت بین‌النهرین را سروسامانی داد .
۲ــ فهرست منابع شمارهٔ ۱۱۰. ۳ــ فهرست منابع شمارهٔ ۱۰۹. ٤ــ فهرست منابع شمارهٔ۱٤۰. ۵ــ رك: Brockelmann (فهرست منابع شمارهٔ ۲٤۳) II 35_42, 44_45 IV 33 - 39 , 42 _ 44 .

مقابله کرد. نبردهای سوریه همه سرانجام به‌زیان مغولان پایان یافت، و باین‌ترتیب مصریان آسان‌تر می‌توانستند اخبار پیروزی سپاهیان‌خود را گزارش دهند، تا نویسندگانی که در قلمرو مغولان می‌زیستند، خبر شکست فرمانروایان مغول‌را. واضح است، که در مورد ارقامی‌که مصریان نقل می‌کنند، باید احتیاط‌کرد، اما آثار آنانرا بهیچ‌وجه نمی‌توان نادیده گرفت. اما مطالبی‌که این مورخان در بارهٔ اوضاع داخلی قلمرو ایلخانان نوشته‌اند کم اهمیت است. تنها در این منابع واضح‌تر درمورد موجب مرگ فرمانروایان ــ اعم از شراب‌خوارگی و یا مسمومیت ــ سخن می‌گویند، و احتمالاتی را که در ایران دهان به‌دهان می‌گشت، اما کسی را جرأت نوشتن آن نبود، بی‌پروا درآثار خود می‌نویسند[۱]. دراینجا ازنام بردن یکایك مورخان صرف‌نظر می‌کنیم، چه آثار بسیاری از آنان هنوز چاپ نشده است. به‌طوری که تیزن‌هوزن[۲] Tiesenhausen می‌نویسد، برخی از قسمتهای این تواریخ با یکدیگر مطابقت کامل دارد. بخصوص فصولی‌که مربوط به‌کشورهای دیگر است ــ و باین سبب چاپ‌این آثار اصولاً مقرون به‌صرفه نیست.

در اینجا فقط به ذکر نام مفضل که یك قبطی مسیحی بود (باید توجه داشت، که از دین مفضل در نحوهٔ بیان مطالب در اثر وی[۳] نشانی‌نیست[۴])، نویری[۵] (که‌بخش تاریخی دائرةالمعارف وی هنوز چاپ نشده است) و مقریزی[۶] می‌پردازیم. ابوالفدا[۷] که خود فرمانروای حمات در سوریه بود و باین سبب مستقیماً با مغولان تماس داشته و به‌تفصیل در بارهٔ احوال آنان سخن‌گفته است، دارای موقعیت خاص است. اما باید

۱ــ رك: مثلاً مفضل‌ج۳: ۹۳ ص ب.
۲ــ فهرست منابع‌شمارهٔ ۱۱۶.
۳ــ فهرست منابع شمارهٔ ۱۱۵.
۴ــ وی از جمله دربارهٔ مرگ ارغون که نسبت به‌مسیحیان محبتی داشت، می‌نویسد، که وی «سخت گمراه و بی‌دین بود» و «خداوند خواسته است دنیا را از شر وی نجات بخشد» (مفضل‌ج۲، ۵۵۰) واین عقیدهٔ مسلمانان بوده است.
۵ــ Brockelmann II 139f und VI 173f.
۶ــ فهرست‌منابع‌شماره‌های ۱۱۳و۱۱۴.
۷ــ فهرست منابع شمارهٔ ۱۱۲.

دانست ، که بـا این همه تواریخی که وی نقل می‌کند ، گاهگاه کاملاً دقیق نیست[۱] .

جغرافی نویسان وضع خاصی دارند . چون مطالبی که به‌زبان عربی در وصف سرزمین‌های مختلف نوشته شده است ، معجونی است ، از اطلاعـاتی که از زمان‌های گوناگون گرفته شده است ، لذا باید نهایت احتیاط را به‌کار برد . بـاید دانست ، که آنچه‌گذشت ، بیشتر در مورد قزوینی[۲] صادق است تا عمری[۳] ، که نوشته‌هایش متکی بر مشاهدات‌کسانی است ، که بسرزمین مورد نظر مسافرت کرده‌اند . وی ازجمله دربارهٔ گیلان و آسیای صغیر اطلاعـات بسیار ارزنده‌ای به‌دست می‌دهد ؛ اما آنچه در مورد نواحی دیگر ایران می‌نویسد ، چندان جامع و صحیح نیست .

ابن‌بطوطهٔ[۴] سیاح ، به‌عنوان نویسنده‌ای‌که خودشاهدتاریخ فرهنگ‌ایران است، اهمیت فراوان دارد ، اما آنچه وی در بارهٔ تاریخ زمان معاصر خود می‌نویسد ، اغلب آکنده ازخطا است ، وگاهگاه نیز ازحدود قلمرو برخی فرمانروایان پافراتر می‌نهد.

این‌وجه تمایزی‌است میان‌وی ومورخانی‌که آثارشان‌اصولاً خالی ازاین‌مطالب است . امانوشتهٔ دوتن ازمورخان یعنی‌حمدالله مستوفی[۵] وقلقشندی[۶] چون اثر ابن‌بطوطه حاوی اطلاعاتی در بـارهٔ نحوهٔ تقسیم‌بندی و ادارهٔ ایران است . ابن‌بطوطه وحمدالله وضع‌ایران‌را درآخرین قسمت‌ازدوران فرمانروایی مغولان[۷] (که هنوزوحدت‌حکومت درآن مشهودبود) که به‌مرگ ابوسعید ختم می‌شود (۷۳۶ هـ. ق.) ، سخن‌می‌گویند. قلقشندی نیزظاهراً دربارهٔ همین زمان صحبت می‌کند، بی‌آنکه این موضوع‌را تصریح کند. با این‌همه بی‌تردید تقسیم‌بندی ایالات ، حتی درهنگامی‌که قدرت فرمانروایان

۱ــ وی از جمله سال فوت قوبیلای را ٦٦٨ هـ . ق . نقل می‌کند . .

۲ــ فهرست‌منابع شمارهٔ ۱۲۷ . ۳ــ فهرست‌منابع‌شمارهٔ ۱۲٦ــ۱۲٤. ٤ــ فهرست منابع شمارهٔ ۱۲۳ . ۵ــ فهرست منابع شمارهٔ ۳۲ . ــ رك ؛ Barthold, Turk 507 .

٦ــ فهرست منابع شماره‌های ۱۳٤ و ۱۳۵ . ــ نوشته‌های قلقشندی بیشتر متکی به اثر عمری است (۷۳ ع تا ۷٦ ع) . اما اطلاعاتی‌که وی در مورد تقسیم‌بندی ایالات به‌دست می‌دهد ، از عمری دقیق‌تر است . ۷ــ رك ؛ Barthold, Ani 143

مغول به‌اوج خود رسیده بود ، طبق حدود طبیعی انجام می‌شد .

مستوفی در زمینهٔ کاهش میزان درآمد مالیاتی (جز برای خراسان) اطلاعات مهمی نقل می‌کند . اگرچه مستوفی این اثر را درسال ۷۴۱ هـ. ق. نگاشته است ، اما بی‌شك منظور وی دوران پیش از مرگ ابوسعید است ، چه پس از مرگ وی دیگر مالیاتهای جمع‌آوری شده اصولاً بیك صندوق مرکزی ریخته نمی‌شد .

تا اینجا عمداً در بارهٔ اشتباهات یکایك منابع سکوت کرده‌ایم[۱]. با وجود منابع جامع در مورد این بخش از تاریخ ایران ، رفع این اشتباهات‌کاری ساده است .

منابع چینی[۲]، تا آنجا که من اطلاع دارم ، در بارهٔ سلطنت ایلخانان مطالب مهمی نقل نمی‌کند . از برخی اشاراتی‌که در این آثار رفته است ، استنباط می‌شود ، که ایلخانان نیز به‌عنوان شاهزادگان خاندان سلطنتی مغول در چین دارای اقطاعاتی بوده‌اند . وصّاف نیز در بارهٔ زناشوئی ایلخانان و تسلیم محصول این اقطاعات بآنان مطالبی نقل می‌کند[۳].

سیاحت‌نامه‌های جهانگردان غربی و بیش ازهمه سیاحت‌نامهٔ ژان پلانوکارپینی و ویلهلم فن‌روبروك در مورد قاآن‌ها و اوضاع ایران حاوی مطالب ارزنده‌ایست . ما قسمت اعظم اطلاعات خود را در زمینهٔ تاریخ فرهنگ عصر قاآن‌ها مدیون این منابع هستیم . جای تأسف‌است ، که چنین‌آثاری دربارهٔ دوران فرمانروائی‌ایلخانان دردست نیست . مقایسهٔ کوتاهی میان این آثار و نوشته‌های مورخان شرقی نشان می‌دهد ، که

۱ـ چند مثال : به‌روایت جوزجانی ٤۱۱ ص ب منکو به‌دین اسلام تشرف یافته است . Haytonus 294 قوبیلای رامسیحی‌می‌داند، به‌روایت Orbelian بایدو در اصل‌مسیحی‌بوده است و اطرافیانش وی را به‌قبول اسلام مجبور کرده‌اند (وی بایدو را احتمالاً به‌جای احمد و یا الجایتو گرفته است) .

۲ـ دربارهٔ منابع چینی وتحقیقات تاریخی چینی‌ها و ژاپنی‌ها در مورد تاریخ مغولان‌به‌اثر Wataru yanai (فهرست منابع شمارهٔ ۱۱٤) ونوشتهٔ Paul Pelliot در Journal Asiatique 1920, I,S. 130 - 133, مراجعه‌شود .

۳ـ وصاف/بمبئی ٥۰٥ ص ب .

ملاحظات این جهانگردان تا چه حد دقیق بوده است . در این کتاب اغلب باین آثار اشاره خواهد شد .

اما برعکس از آثار مورخان غربی نمی‌توان بهرهٔ فراوان گرفت . این منابع تنها در مورد حملهٔ مغولان بسیلزی ، لهستان و مجارستان (۱۲۴۱ م.) وشورای آباء کلیساکه در سال ۱۲۴۵ م. درلیون تشکیل گردید (بیانات پطراسقف روسی) اطلاعاتی بدست می‌دهد . اثرونسان دوبووه Vincent de Beauvais اشارهٔ مختصری بسیاحت‌نامه و چگونگی فعالیت اسلین Aszelin در دربار بایجو می‌کند . اطلاعات دیگری‌نیز در شرح حال لوئی‌نهم بقلم هانری دوژوئن ویل[1] Henri de Joinville و ویلهلم‌فن‌نانگی[2] Wilhelm von Nangi آمده است . منابع تاریخی روسی[3] و سیاحت‌نامه‌های عبری‌که یهودا داوید ایزن شتین Jehuda David Eisenstein جمع‌آوری‌کرده است ، برای‌تاریخ ایران خالی از اهمیت است[4] .

۱ــ فهرست منابع شمارهٔ ۱۵۹ .
۲ــ فهرست منابع شمارهٔ ۱۶۱ .
۳ــ فهرست منابع شمارهٔ ۱۵۷ .
۴ــ فهرست منابع شمارهٔ ۱۵۸ .

تاریخ سیاسی

چنگیزخان

در آغاز قرن هفتم هجری برسراسر صفحات شرقی مناطقی که اسلام درآن رسوخ یافته بود ، آشفتگی کامل حکمفرما گردید . پس از مرگ صلاح‌الدین ایوبی (۲۶ صفر ۵۸۹ هـ .) دیری نپایید ، که امپراطوری وی درهم شکست . جانشینان صلاح‌الدین از یك سو سرگرم نبردی سخت و ناگسستنی با یکدیگر بودند وازسوی دیگر باسلاطین سلجوقی آسیای صغیر ، که قلمرو آنان نیز دستخوش نفاق وکشاکش بود ، دست وپنجه نرم می‌کردند . اگرچه جنگجویان صلیبی نتوانستد درمشرق زمین بر مناطق وسیعی دست یابند ، اما به‌سبب حملات پی‌درپی این جنگجویان ، دودستگی عمیق‌تر شد ، واتحادهای زودگذر میان‌امیران محلی برای دفع نیروهای‌مهاجم به‌وجود آمد . علاوه براین جنگجویان صلیبی درسال ۱۲۰۴ م. قسطنطنیه را تسخیرکردند و امپراطوری روم شرقی‌توانست بخشی ازقلمرو خودرا نگاهدارد . دراین موقع گرجستان سرزمینی نسبتاً مهم ، اما ارمنستان صغری کشوری کم اهمیت بود .

اگرچه الناصر لدین‌الله خلیفهٔ عباسی (۶۲۲ـ۵۷۵ هـ . ق) توانست برای آخرین بار به‌دولت‌خلفای پیغمبر اسلام وجهه‌ای‌بخشد ، اما جانشینان‌وی قادر نبودند ، حدود

قلمرو خود را در مقابل فرمانروایان همسایه حفظ کنند. چه در شرق قلمرو خلافت، محمدبن تکش خوارزمشاه قدرت بسیار یافت، و برای دستگاه خلافت چنان خطری شد، که می‌بایست پیوسته از وی برحذر باشند. خوارزمشاه دراین هنگام درمرزهای شرقی کشورش با شاهان قراختای و غور سرگرم نبرد بود؛ اما در آن روزگار کسی‌در بغداد نمی‌دانست،که این جنگهاچه مدت دوام خواهد یافت؛ و نیز احتمال می‌رفت، که خوارزمشاه پس ازپایان این جنگها با تمام نیرو به‌خلیفهٔ عباسی الناصر حمله‌برد.

در این موقع یعنی سال۶۱۴ه.ق. به‌دربار خلیفه گزارشی رسید، که درآسیای مرکزی تموچین نامی‌که مغولان وی را به‌ریاست برگزیده وبه‌او لقب چنگیزخان‌داده بودند، توانسته است سرزمین‌های قبایل گوناگون‌را تحت فرماندهی خود با یکدیگر متحدکند و به‌این ترتیب نیرویی عظیم به‌وجود آورد. میرخواند مورخ ایرانی‌که با وقایعی که می‌نگاشت، تا حدی فاصلهٔ زمانی داشت، نقل می‌کند[1]، که خلیفه ازروی ناچاری به‌این فرمانروا روی آورد، تاخطری را که ازجانب همسایگان متوجه‌قلمرو خلافت‌بود، دفع‌نماید؛ اما خان‌مغول درخواست وی‌را اجابت نکرد. اکنون‌نمیتوان با اطمینان گفت، که آیا خلیفه خود در وارد آوردن بزرگترین ضربهٔ تاریخ برعالم اسلام مصمم بوده است یا نه. اماسرزدن چنین‌عملی ازالناصرلدین‌الله که سخت‌سرگرم سیاست بود، غیرممکن نمی‌نماید، بخصوص با توجه به‌اینکه هیچکس در آن‌هنگام ازقدرت واقعی خان‌مغول آگاه نبود و عواقب بیداری میل‌اورا به‌دست‌یازی‌نمی‌توانست پیش‌بینی‌کند. چون میرخواند درارسال این پیغام ازجانب‌خلیفه به‌خان مغول‌تردیدی نداشته است، می‌توان‌گفت، که در آن عصر دیگران نیز آن‌را محتمل می‌دانسته‌اند؛

۱ــ میرخواند ج۵،۲۵ــ معلوم‌نیست که چرا Barthold, Turk . 399 f . و F. I, I 896 اعزام سفیرانی‌را ازجانب‌خلیفه به‌حضور چنگیز غیرممکن‌می‌داند؛ رك: Taeschner in EI. III 930 و Ordensrittertum (Wie S . 163 , Anm . 2) , S. 403 .

ازآن‌گذشته به‌دشواری می‌توان پذیرفت ، که درقرن نهم‌کسی به‌منظور سودجویانه‌ای چنین خبری را اشاعه داده باشد .

چنگیزخان برالتون‌خان پادشاه ختای[(۱)] و ایدی‌قوت پادشاه بلاد ایغور[(۲)] و نیز گورخان(این‌عنوان‌کاملاً توجیه نشده است) فرمانروای[(۳)] قراختای وشاهان دیگر فائق آمده‌بود[۱] .در این‌موقع‌بجا می‌نمودکه‌وی‌برای‌غلبهٔ نهایی برکوچلك،فرمانروای‌مسیحی قبیلهٔ نایمان، نیروهای خود راجمع‌آوری نماید[۲] و به‌آنان‌فرصتی برای‌استراحت دهد. دراین‌شرایط چنگیزخان‌صادقانه به‌خوارزمشاه اطلاع دادکه خواهان‌حفظ صلح‌است.

در این هنگام پیش‌آمدی علاوه بر تمام تصادماتی‌که میان دو نیرو رخ داده و

۱ـ جوینی ج ۱:۳۹ـ۳۲ ، ۴۸ ص ب ؛ رشیدالدین/برزین د ٦٤ـ٥٤ ؛ Barthold, Turk 395 ff.

۲ـ جوینی ج۱:۴۲ـ٤٤؛ نسوی۱۱ـ۷ ، ۳۴ ص‌ب؛ ابن‌اثیر ج۱۲، ۲۳۷ ص ب ؛ ابوالفرج ٤٠٠ ص ب (سال ٦١٠ مذکور در این اثربسیار زود است) ـ در مورد لشکرکشی‌های چنگیزخان ، رك ، Barthold , Turk . 399 _ 458

(۱)درمورد لشکرکشی‌های‌چنگیزخان درچین،رك ، H. Desmond Martin : The Mongol wars with Hsi Hsia (1205 - 1227) in «Journal of R. Asiatic Soc.» 1942, P. 195-228, و از همین نویسنده ، The rise of Chingis Khan and his Conquest of North China, Baltimore 1950 .

(۲) ایدی قوت = ایدق‌قوت (اعلیحضرت مقدس) لقب فرمانروایان با سی میل در قرن سوم هجری بود ، و ایغوریه این لقب را از آنان اقتباس کرده‌اند ، رك ؛ Hudüd al-älam ed. Vladimir Minorsky, London 1937, P. 271, 2 (Gibb Mem. Ser. , N. R. XI) ; Barthold, Vorl. 49; Annemarie von Gabian im « Islam » XXIX (1950), S. 43 .

(۳) جوینی ج ۲ ، ٨٦ ومحمدالراوندی ، راحةالصدور (لندن ۱۹۲۱) ۱۷٤ عنوان گورخان را معادل خان‌خانان می‌دانند . Karl A. Wittfogel und Feng در Karl H. Menges Chia - Shêng : History of the Chinise Society liao (907-1125) Philadelphia 1949 , P. 431. نیز همین‌طور احتمال می‌دهد ؛ Omelian Pritsak : Karachanidische Studien I-IV, Diss, Göttingen 1948, § 460.

بی‌نتیجه‌مانده بود[۱] به‌وقوع پیوست، که ناگزیر می‌بایست‌فرمانروای مغول وسپاهیانش[(۱)] را برعلیه خوارزمشاه به‌حرکت آورد. حاکم قلعهٔ اترار دستور داد بازرگانانی را که چنگیزخان به‌قلمرو خوارزمشاه گسیل داشته بود، دستگیر سازند. و در میان آنان حتی چند تن از اهالی خوارزم نیز بودند. او پس از بازجویی از دستگیرشدگان از خوارزمشاه‌اجازت طلبیدکه‌بازرگانان را نابود سازد واموال آنان‌را ضبط‌کند. محمد خوارزمشاه‌بی‌تأمل بااین نیت‌سوء فرمانده‌خود موافقت‌نمود[۲]؛ ناگفته نماندکه چنگیزخان در پیامش خوارزمشاه را «فرزند» خود خوانده[۳]وخواسته یا ناخواسته خشم وی‌را برانگیخته بود، چه در آن روزگار این عنوان ازرابطهٔ یك سرور بـا فرمانبردارش حکایت می‌کرد[٤].

تنها یکی از بازرگانان توانست‌جان سالم بدر برد وسرگذشت همکارانش را در دربارخان مغول بازگوکند[٥]. انگیزهٔ خوارزمشاه در این بدرفتاری تنها آزمندی‌نبود، بلکه می‌خواست ازگسترش روابط بازرگانی با خان‌مغول جلوگیری کند، تا اسلحه‌و ساز وبرگ به‌سپاهیـان چنگیز نرسد، چه جاسوسان خوارزمشاه خبر داده بودند که مغولان سرگرم ساختن‌اسلحه هستند[٦]. ونیز خوارزمشاه به‌وسیلهٔ‌همین جاسوسان‌آگاهی یافت، که لشکریان چنگیز نیرومندتر از آنند که وی می‌پنداشته است. از این‌رو

۱ــ Barthold in EI, I 895 ؛ جوینی ج ۲: ۹۹ ص ص ب.

۲ــ جوینی ج ۱: ٦۲ ــ ۵۸ ؛ ابــن اثیر ج ۱۲: ۲۳٦ ؛ Bar Hebraus 414 ؛ مستوفی ج ۱ ٤۹٦ ص ب، ۵۷۳ ؛ Barthold, turk 26 - 37

۳ـ نسوی ۳۳؛ میرخواند ج ۵: ۲٤؛

٤ــ رك : رشیدالــدین/کاترمر ج۱: ۸۸، حاشیهٔ ۱ از ص۹۱. Vladimircov, Obšč. Stroj 61

۵ــ جوینی ج ۱: ٦۱ ؛ ابن‌اثیر ج ۱۲؛ در ص ۲۳٦ می‌نویسد که بازرگانان جملگی کشته‌شدند. اما در ص ۲۳۷ روایت‌می‌کند، که چندتن از آنان نزدخان مغول بازگشتند.

٦ــ ابن‌اثیر ج ۱۲: ۲۳٦.

(۱) دربارهٔ قلمرو مغولان از زاویهٔ دید چینی‌ها رك :
Francke IV, 424 - 429; Zeki Velidî Togan : Mogallar Çingiz ve türkler, Konstantinopel 1941. Arkadas Basimi 32.

با شتاب به‌تجهیز سپاهیان خود پرداخت . سرداران خوارزمشاه در این فکر بودندکه آیا سپاهیان خوارزم از سیحون بگذرند ونبرد اصلی‌را درآن سوی رود آغازنمایند، یا دشمن را اجازه دهند تا وارد قلمرو خوارزمشاه گردد و وی را در دامنهٔ کوهستانی غافلگیر کنند و سرانجام به‌نظر دوم گراییدند . ابن اثیر و نسوی[۱] نقل می‌کنند ، که خوارزمشاه پیش از این تاریخ نیز یك‌بار به‌سرزمین دشمن حمله برده و با گروهی از جنگاوران مغول برخوردکرده بود[(۱)]، ولی جوینی از این حمله ذکری‌نمی‌کند . این حمله آشکارا عواقبی نداشت و این خود نشانهٔ آن‌است‌که چنگیزخان تا این زمان از هر نوع برخوردی با خوارزمشاه دوری می‌جسته است .

اما هنگامی‌که خوارزمشاه دستور قتل سفیر تام‌الاختیار چنگیزخان را داد و خود او را هم به‌باد دشنام گرفت[۲]، دیگر هیچ نیروئی نمی‌توانست خان مغول را آرام کند . تردید نیست که جریان وقایع چنگیزخان را که در برابر یك فشار اخلاقی نیز قرار گرفته بود ، در این لحظه وادار به‌لشکرکشی نمود ؛ وگرنه مسلم است ، که مغولان به‌قلمرو خود در آسیای مرکزی قناعت نمی‌کردند و سرانجام به‌سرزمین‌های جنوب غربی آسیا حمله‌ور می‌شدند ، چنانکه فرمانروایان نامدار ترکستان همواره چشم‌طمع بدفلات‌ایران‌داشتند . علاوه‌براین مغولان درنخستین سالهای وحدت خویش ایمان راسخ داشتند ، که تحت رهبری فرمانروای خود مالك جهان خواهند شد و می‌دانستندکه برای رسیدن به‌این هدف نبردی سخت در پیش دارند .

چنگیزخان نیز بی شك به‌این « خواست سرنوشت » ایمان داشت ، و طبیعی

۱ــ ابن‌اثیر ج۱۲: ۲۳۷ص‌ب. ۲ــ ابن‌اثیر ج۱۲: ۲۳۸ ؛ مستوفی ج۱: ۴۹۷. برای‌اطلاع از جنگهای طرفین رك : Ohsson I 207-352; Howorth I 73-94 ; Ivanin 47 - 81; chara-Davan 109-134; Vladimircov Čingiz-Hän 123-138; اقبال ج ۱ : ۸۸ــ۱۵ ؛ عزاوی ۱۲۸ــ۹۳ . گزارشهای منابع‌چینی آنطورنیست ، که بتواند براطلاعات ما دربارهٔاین جنگها بیفزاید .

(۱) من‌بکتاب‌الدولة‌الخوارزمیه والمغول تألیف احمد حمدی ، قاهره ۱۹۴۹ دسترسی نداشته‌ام.

است که اندیشهٔ سروری برجهان را در میان پیروان خود تقویت می‌کرد، ومی‌کوشید تا آنان از عطش جمع‌آوری غنایم جنگی که برای فرونشاندن آن نبردهای کوچکتر نیز کافی می‌بود، پافراتر نهند ودیدیم که چه‌پیروزیهای‌درخشانی تحت‌رهبری‌چنگیز-خان و جانشینانش نصیب مغولان گردید.

پیداست که در آن هنگام علاوه بر ارادهٔ خان مغول به‌کشورگشائی حس‌توسعه طلبی شدیدی بر مغولان حکمفرما بود. بدیهی است، که پس از استقرار قبایل مغول در مناطق مجزا ازیکدیگر، این حس نیز روبکاهش نهاد. این‌وضع در دشت‌قپچاق، ماوراءالنهر، چین و یا قلمرو هلاکو به‌خوبی مشهود است. در این‌موقع که تنی چند از اخلاف‌چنگیز به تأیید مغولان به‌پادشاهی رسیده بودند، ناگزیر از نیروی‌تلقینی این پندار که «خدا در آسمان یگانه و فرمانروا برروی زمین یکتاست» کاسته‌گردید. درکنار این شرایط و وجود دشمنانی شکست ناپذیر چون مصر، تماس بافرهنگ‌ملل مغلوب و ادیان بزرگ جهانی، الزاماً ایمان خانهای مغول را به رسالت قومی خود متزلزل کرد. اوضاع سیاسی و تغییر دین - همانطورکه انتظار می‌رود - در طول عمر یك نسل فکر سیاسی قوم‌مغول را از ریشه دگرگون ساخت. چون نمی‌توان پذیرفت، که میل شدید به جهانگشائی از خصوصیات نژادی مغولان باشد: تأثیر شخصیت چنگیزخان - و بعدها تیمور - آشکارتر از آن است که چنین‌گمانی را موجه سازد.

چنگیزخان‌جنگ را آغازکرد[1]. سپاهی را به فرماندهی توشی به سوی‌جنوب و سپاه دیگری را به سرکردگی اکتای و جغتای پسران دیگرش به جانب اترار گسیل داشت[2]. و خود در پائیز ۶۱۶ هـ.ق. از راه‌کاشغر و بلاساقون که قبلاً به‌تصرف مغولان

۱- جوینی ج۱، ٦٦ - در مورد وقایع آن زمان رك:
Barthold bei Josef Markwart : Wehrot uud Arang hrsg. v. Hans Heinrich Schaeder Leiden 1938 ; S. 46f.

۲- جوینی ج ۱، ٦٤ ص ب؛ جوزجانی ۳۳۷-۳۳۹؛ رشیدالدین/برزین د ٦٨-٦٦؛ Bar Hebraeus 428؛ ابوالفرج ۴۰۲؛ میرخواند/←

درآمده بود ، رهسپار بخارا شد . سپاه وی صد و پنجاه تا دویست هزار تن بود[۱]. شهر بخارا فقط مدتی کوتاه مقاومت کرد ، و سه‌شنبه چهـارم ذی‌الحجه ۶۱۶ هجری تسلیم گردید ، اما قلعهٔ آن دوازده روز بیشتر ایستادگی کرد[۲]. مغولان آن دسته از ساکنان شهرراکه قـادر به‌جنگ بودند، به اسارت بردند ، و بقیه را قتل عـام کردند[۳]، و از این راه امکان هر نوع شورشی در پشت سپاهیـان مهـاجم از میـان رفت [۴] . سمرقند نیز [۵] که در شرق بخارا واقع و بیشتر بناهایش از چوب بود ، و خوارزمشـاه فرصت نیافت‌دورآن برج وباروئی برپاکند ، در ۱۰ محرم ۶۱۷ ه.ق. به‌چنـگ دشمن‌افتاد[۶]. زیرا نیروهائی که خوارزمشاه به آنجـا فرستاده بود ، تحت‌آن شرایط تاب مقـاومت نداشت[۷]. از آن‌گذشته چنـگیزخان پس از فتح اترار توانست سپاهیان خود را تقویت کند[۸]. بدین‌گونه استحکامات خوارزمشاه یکی پس از دیگری سقوط‌کرد ، اما وی‌پس از پیروزی نـاچیزی برمغولان در جنوب جیحون امیدوارگردید ،که بتواند قلاع از دست رفته را از چنـگ دشمن بازستاند .

مغولان این پیروزی‌سریع را مرهون عواملی‌گوناگون بودند . در قلمروپهناور خوارزمشاه‌که دیری ازبنیاد آن نمی‌گذشت، همـانطورکه ابن‌اثیر نیز اشارەمی‌کند[۹]،

→یوبرت ۱۱٤ . حاکمی‌که بازرگانان راکشته‌بود ، خودنیز بقتل رسید ؛ ، Kaare Gronbech Chinggis Khans Eroberung af Persien efter des Mongolske Kilder in Ost og West Afhanlinger tilegnede Prof . Arthur Christensen, Kopenhagen 1945 , S . 94 - 104 .

۱ـ Barthold, Turk. 404 اینطور تخمین می‌زند. ۲ـ جوینی ج۱، ۸۳ـ۷۵؛ رشیدالدین/برزین د ۸٤ ـ ۷۸؛ ابوالفرج ۴۰۷ ص ب . ۳ـ جوزجانی ۳۳۹ ص ب ؛ ابوالفدا ج ٤؛ ۲۷۸ ـ ۲۷٦؛ Bar Hebraeus 437f . ٤ـ بروایت جوینی ج۱، ۹۲ احتمـال شورش می‌رفت . ۵ـ ابن‌اثیر ج۱۲ : ۲٤۰ (محرم ٦۱۷) ـ جوینی ج ۱ : ۹٦و رشیدالدین/برزین د ۹۰ ـ ۸۵ (ربیع‌الاول ٦۱۸) اما این تاریخ بنظر دیر می‌رسد . رك : Barthold, Turk 411-414. ٦ـ نسوی ۳۵ ص ب. ۷ـ ابن‌اثیر ج۱۲: ۳۳۸ ؛ جوینی ج۱ : ۹۱ ؛ ابوالفرج ۴۰۸ ص‌ب ؛ میرخواند/یوبرت ۱۱۲ . ۸ـ جوینی ج۱: ۹۵ـ۹۲ ؛ Bar Hebraeus 444f. ۹ـ ابن‌اثیر ج۱۲ : ۲۳۵.

هنوز وفاداری نسبت به دولت رسوخ نکرده بود . علاوه براین خوارزمشاه بامالیاتهای عدیده‌پشت مردم این سرزمین وسیع را خم‌کرده و ناگزیر برای حفظ آرامش‌سپاهیانش را درسراسر کشور گسترده بود . لشکرها هریك به‌تنهائی‌ضعیف‌تر ازآن بود، که بتواند دربرابرانبوه مغولان ایستادگی‌کند[۱] ، و سپاهیان ترك خوارزمشاه نیز اغلب‌به‌لشکریان خان‌مغول ، که هم‌نژادشان بودند ، می‌پیوستند[(۱)] ، و به این ترتیب روحیهٔ مقاومت را در دیگرسپاهیان نیزمتزلزل می‌ساختند . با اینهمه روشن نیست ، که چرا خوارزمشاه با همهٔ توانائیش شتابزده روبه فرار نهاد ، و از مقابلهٔ بامغولان هراسید ، در حالی‌که پسرش‌جلال‌الدین‌که قدرت پدررا هم نداشت در برابر آنان ایستاد وحتی به‌پیروزی‌هائی هم رسید .

به هر حال چنگیزخان توانسته بود ، میان خوارزمشاه و امیران لشکرش تخم بدبینی بپاشد ، و این خود همکاری بین شاه و سپاهیان را دشوار می‌نمود[۲] .

در این حال توشی بر سقناق وشهرهای دیگر تسلط یافت ، و در همه جا امور دولت را به مغولان سپرد. دسته‌ای دیگر از سپاهیان مغول به فرماندهی اولاغ نوین و سکتو فناکت[(۲)] را تصرف‌کرد ، و با وجود مقاومت قهرمانانهٔ تیمورملك فرمانده خجند براین شهر نیز دست یافتند . مغولان به منظور جبران کمبود وسایل محاصره تمام سکنهٔ اطراف راجمع‌آوری‌کردند ومجبورشان نمودند ، تا استحکامات خود را نابود-

۱ــ نسوی ۳۷ــ۳۵ .   ۲ــ نسوی ۳۷ ص ب .

(۱) Paul Horn : Geschichte Irans in islamischer Zeit, S. 562 (im "Grundriβ der iranischen philologie", hrsg. von Wilhelm Geiger und Ernst Kuhn, Band II, Straβburg 1904, S. 551-604). دراین‌اثر ذکرمی‌شود ، که چون میان‌نوح دوم‌پادشاه‌سامانی و هارون‌الحسن ایلیغ‌خان جنگ درگرفت، حکام‌ترك هرات وخراسان به‌ولی‌نعمت خود نوح‌خیانت کردند ، وبه‌ایلیغ‌خان‌که او نیز ترك بود ، پیوستند .

(۲) نقشهٔ حملات مغولان بسپاهیان خوارزمشاه ، Martin, Army. p. 63

کنند[۱]. مهاجمین رفته رفته مرو، طوس و شهرهای دیگر خراسان را گرفتند[۲]، و برج و باروی خوارزم باوجود مقاومت فراوان به چنگ آنان افتاد[۳].

سپاهیان مغول پس از غلبه بر مناطق وسیع شرقی قلمرو خوارزمشاه، باز هم جداگانه حمله می‌کردند. چنگیزخان پیش از هرچیز تصمیم داشت، خوارزمشاه را کاملاً نابودکند. اگرچه وی جدا از مادر بد خواهش ترکان خاتون(۱) وهمسرانش[۴] از شهری به شهری می‌گریخت[۵]، با اینهمه وجود او برای سپاهیانش موجب دلگرمی می‌شد. به‌این جهت خان مغول امیران مورد اعتماد خود سبتای و جبه را به تعقیب خوارزمشاه سرگردان فرستاد. جوینی می‌نویسد[۶]، که خوارزمشاه زوال عالم اسلام و قلمرو خود را به خواب دیده بود؛ مورخ می‌خواهد با این بیان ظاهراً ترسی را که بروجود سلطان خوارزم مستولی‌گردیده بود، توجیه‌کند. امیران مغول از راه بلخ و طوس‌کمی پس ازآنکه‌خوارزمشاه نیشابور(۲) را ترك‌کرده بود، به آنجا رسیدند[۷]. مدافعان شهر مدتی مقاومت کردند. نبرد نهائی روز ۱۲ صفر ۶۱۷ ه. ق. آغاز شد. مغولان در این جنگ‌گروه کثیری از سپاهیان خود را گرد آورده بودند[۸]، وپس از

۱ــ جوینی ج۱: ۷۴ــ۷۰؛ رشیدالدین / برزین د ۷۸ــ۷۲؛ ابوالفرج ۴۰۲ص ب.
۲ــ ابن‌اثیر ج۱۲: ۲۵۵ ص‌ص‌ب؛ ابوالفرج ۴۱۰ ص ب. ۳ــ ابن اثیر ج۱۲: ۲۵۷ ص ب؛ نسوی۵۴ــ۴۸، ۹۴ــ۹۲؛ رشیدالدین/برزین د ۱۱۱ــ۱۰۵؛ Bar Hebraeus 445f.؛ ابوالفرج۴۱۰. ۴ــ نسوی ۴۲ــ۳۸. ۵ــ نسوی۴۷ــ۴۲. ۶ــ جوینی‌ج۱: ۱۳۳. ۷ــ جوینی ج۱: ۱۱۳، ۱۳۴؛ جوزجانی ۳۴۱؛ Barthold, Turk. 422f.
۸ــ جوینی ج۱: ۱۳۷ ص ب.

(۱) بنظر Osman Turan بجای ترکان، ترکن(بکسر تاء وکاف) صحیح است. رك: همچنین "Türk hukuk tarihi dergizi' I (1941/2), p. 67 - 73
مقالهٔ ملکشاه: Martinus Theodorus Houtsma, EI, III 230f.

(۲) در مورد این وقایع رك:
Trudy Jug̃no - Turkmanistanskoj Archeologičeskoj Kompleksnoj Ekspedicii, Ed. M.E. Masson: Bd. I, Ag̃qābad 1949, S. 72 - 76.

سه روز بر نیشابور غلبه یافتند[۱]. همدان که شاه خوارزم به آن پناه برده بود، پس از خروج شاه تسلیم جبه شد[۲]. سبتای نیز در این زمان قزوین را فتح کرد[۳]. خوارزمشاه نیز به یکی از جزایر بحرخزر گریخت، و مغولان چندی از نهانگـاه او بی اطلاع ماندند[۴]، وگرنه بی‌تردید او را دنبال می‌کردند. شاه خوارزم درآن جزیره چشم از دنیا بست[۵].

مغولان در این هنگام به‌سوی مغرب تاختند(۱). جبه به مازندران حمله برد و خرابی‌های فراوان درآن سرزمین به بار آورد. امیر مغول می‌خواست بر حرمسرای شاه خوارزم در مازندران دست یابد[۶]. اگرچه ری داوطلبانه تسلیم شد، ولی مغولان گروه‌کثیری از ساکنان‌آنجا را باخود بردند، تا در نبردهای آینده آنان را به‌کارزار بفرستند[۷].

زمستان سرد و پر برف پیشروی را برمغولان دشوارکرد. درحالی‌که مغولان در دشت مغان خیمه و خرگاه برپا کرده بودند، مردم همدان بر حاکم مغول شوریدند و او راکشتند[۸]. به همین جهت جبه در بهار سال بعد به عراق عجم حملهٔ سختی‌کرد.

در زمستان همان سال مغولان به‌آذربایجـان و قفقاز لشکر کشیدند، وپس از آنکه برگنجه دست یافتند، دیگر مانعی برسر راهشان به‌گرجستان نبود. و سپاهیان

۱ـ جوینی ج۱ : ۱٤۰ ص ب. ۲ـ جوینی ج۱: ۱۱۵. ۳ـابن‌اثیر ج۱۲: ۲٤٤.
٤ـ جوزجانی ص ۳٤۱ گزارش می‌دهد، کـه دقیقاً از جریان مطلع نیست. قاطبهٔ مغولان نیز مدتها از مرگ محمد بی‌خبر ماند. رك: (Barthold, EI, I 897 und Turk. 424 - 426:
۵ـ ابن اثیر ج۱۲ : ٤۲٤ ؛ نسوی ٤۷ ، رشیدالدین / برزین د ۱۰۱ـ۹۰؛ ابوالفدا ج ٤ : ۲۸۲ ، ۲۹٦ ؛ Bar Hebraeus 446f. ؛ مستوفی ج۱: ٤۹۷ ص ب. ٦ـ ابن اثیرج۱۲: ۲٤۳ ؛ جوینی ج۱ : ۱۱٤ ص ب ؛ جوزجانی ۳٤۱. ۷ـ ابن‌اثیرج۱۲ : ۲٤٤ ؛ جوینی ج۱ : ۱۱۵ ؛ رشیدالدین / برزین د ۱۳٤ ص ب. ۸ـ ابن اثیر ج ۱۲ : ۲٤۸ ص ب ؛ جوینی ج۱ : ۱۱٦ ؛ رشیدالدین / برزین د ۱۳۵.
(۱) اردبیل برخلاف ری پس از مقاومت فراوان ودوبار حملهٔ مغولان بدست‌آنان افتاد؛یاقوت/ قاهره ج۱ : ۱۸۳ ؛

اتابك ایوان و ژرژ چهارم شاه گرجستان(۱) شکستی فاحش خوردند[۱] ؛ ژرژ کمی پس از این شکست مرد. مغولان از راه تفلیس به ارمنستان حمله کردند[۲]. مراغه در ۴ صفر ۶۱۸ به‌چنگ مهاجمین افتاد : بین‌النهرین شمالی‌را خطر تهدید می‌کرد[۳]. خلیفه ازیك‌سو بامصر و ملوك‌الطوایفی ایوبیان وارد مذاکره شد واز سوی دیگر به تجهیز قوای خود پرداخت ؛ بدیهی است که لشکر ضعیف وی‌که درنزدیکی دقوق مستقر گشته بود ، نمی‌توانست در برابر انبوه مغولان عرض اندام‌کند[٤]. اما مغولان تغییر جهت دادند و لشکر معدود خلیفه پراکنده شد . مهاجمان پس از تصرف اردبیل به تبریز روی آوردند ، و چون فرمانروای آن ازبك‌بن پهلوان تسلیم آنان گردید ، شهر از آسیب مصون ماند[٥] . اما مغولان بیلقان را که سفیرشان قبلاً در آنجا به قتل رسیده بود ، با خاك یکسان‌کردند[٦].

دراین هنگام ازشدت تاخت وتاز مغولان کاسته شد ، بی‌آنکه ماجراجوئی‌آنان به پایان رسیده باشد . ازشماخی‌که فقط سه روز دربرابر آنها مقاومت کرد ،گذشتند[۷] ودرسال ۶۱۹ هـ. ق. به خزری‌ها حمله‌ور شدند . مغولان ساکنان دشت قبچاق‌را بااین حیله فریب دادند ، «که ما هردو ازیك نژادیم» ودر نتیجه آنان هم پیمانان خود را ترك گفتند . مهاجمان در این موقع توانستند به آسانی یك‌یك قبایل آن سامان را

۱ــ Kartlis chovreba I 346 f; Allen 111 ابن اثیر ج۱۲ ، ۲۵۱ ؛ رشیدالدین/برزین د۱۳۸ ــ ۱۳٦ Zyriak 197-202 ؛ Malachias 6f ؛ Rémusat , Memoires a 401 ff ؛ Vartan 278 f. ۲ــ در ذیقعدهٔ ٦۱۷ . ۳ــ ابن‌اثیر ج۱۲ ، ۲٤٦ ص ب .
٤ــ ابن‌اثیر ج۱۲ ، ۲٤۸ . ٥ــ ابوالفدا ج٤ ، ۳۲۰ ــ برای جزئیات این وقایع رك ؛ V.Minorsky in EI, IV 1151–1153 ٦ــ رمضان ٦۱۸ . ۷ــ ابن‌اثیر ج۱۲ ، ۲۵۲ ؛ رشیدالدین/برزین د ۱۳۸ ص‌ب .

(۱) دربارهٔ ژرژ چهارم رك ؛ Nikolaj Jakovlevič Manr, Sur l'origine nationale de George, fils de tamara, in «Izwestia Akad. Nauk» , 6. Reihe, Band XX (1926), S. 473 ff.

منکوب کنند. پس ازتسخیر سداق درنبرد کلکه در ۱۵ جمادی الاول ۶۲۰ ه.ق.[1] نیروی امیران خود رأی روسی درهم شکست. سپاهیـان مغولدراین موقع بـه اردوی چنـگیز بازگشتند.

خان مغولدرپائیز سال ۶۱۷ ه. ق. ترمذ ودرسال ۶۱۸ ه. ق. بلخ، طالقان وچند شهردیـگر را تسخیر نمود و به ساحل رود سند رسید. ایران بی‌آنکه جزئی از قلمرو حکومت مغول شده باشد، به صورت سرزمینی ویرانه درآمد. لشکرکشی‌های پیاپی ازجمله درسال ۶۲۱ ه. ق. به ری، ساوه، قم وکاشان[2] تنها به منظور تـاراج صورت می‌گرفت. اما فرمانروایانی کـه مقهور مغولان گشته بودند، از شکست خود پندی نـگرفتند. شاهان ایوبی، حکمرانـان قفقاز و بالاخره امیران روس همچنان به‌اختلافات میان خود سرگرم بودند، گوئی که هیچ خطری آنان را تهدید نمی‌کرد.

تنها جلال‌الدین یـکی ازپسران خوارزمشاه و جانشین وی به نبرد بـامهاجمان پرداخت. پس‌ازمرگ پدر باقیماندهٔ سپاهیان خوارزم‌به وی‌پیوستند. میان جلال‌الدین وبرادرش قطب‌الدین، که به خاطر او از سلطنت محروم شده بود[3]، درکرمان اختلاف درگرفت[4]، وجلال‌الدین ازراه‌نیشابور‌به غزنین‌رفت[5]، درحالیـکه برادرانش‌غیاث‌الدین پیرشاه و رکن‌الدین یـکی درصفحات اصفهان وفارس ودیـگری درعراق سرگرم جنگ بودند[6]. جلال‌الدین که پس‌ازفتح هرات به‌دست مغولان از غزنین متواری شده بود[7]، وبعد ازآنکه درچند جنـگ کوچك برسپاهیان فرعی مغول فائق آمد[8]، باچنـگیزخان

۱ــ ابن اثیر ج۱۲ ، ۲۵۳ ؛ رشیدالدین/برزین د ۱۳۹ ص‌ب ؛ سال ۶۲۰ ۲ــ ابن اثیر ج۱۲ ، ۲۷۲ ص‌ب. ۳ــ نسوی ۵۵ ــ در بارهٔ جلال‌الدین رك : Ohssen III 2 ــ 66, Howorth I 126-131 ۴ــ نسوی ۵۶ ص‌ب، ۶۱ــ۵۹. ۵ــ نسوی۶۵ــ۶۳. ۶ــ نسوی ۷۶ــ۷۳ ؛ ابن‌اثیر ج۱۲ ، ۲۷۳ ص‌ب. ۷ــ نسوی ۸۳ــ۸۱؛ابن‌اثیرج۱۲، ۲۵۷ص‌ب ؛ ابوالفدا ج۴ ، ۲۹۸؛ تاریخ سیستان ۳۹٤. ۸ــ ابن‌اثیر ج۱۲ ، ۲۵۸ ؛ جوزجانی۳٤۷ ص‌ب ؛ رشیدالدین/برزین د ۱۲٤ــ۱۱۱ ، Bar Hebraeus 447 ؛ ابوالفرج ٤۱۲ ص‌ب.

در کنــار رود سند روبرو شد ، و از وی شکست خورد . ولی توانست شناکنــان از رود سند بگذرد وجان سالم بدربرد[۱] . این تهور سبب تحسین وشگفتی خــان گردید. فرزند دلیر محمدخوارزمشاه پس ازآنکه مدتی‌درشمال غربی هندوستان ماندوگروهی از سپاهیان پراکنده‌اش رابه‌دورخود جمع‌کرد ، خویشتن رابه ترك هندوستان ناگزیر دید[۲] ، وازطریق کرمان[(۱)] (درآنجــا نیزبابراق حاکم‌غیاث‌الدین جنگید)[۳] به عراق رفت وآنجا را تصرف کرد.[۴] بعد از راه خوزستان[۵] و آذربــایجان[۶] به گرجستان حمله برد و پیروز شد[۷] ، و آنگاه به تبریز رو آورد[۸] ، وپس از فتح ارّان[۹] بار دیگر بــه گرجستان حمله کرد و تفلیس را تسخیر نمود[۱۰] . جلال‌الدین چندی در آنجا ماند[۱۱] و طرفدارانی یافت[۱۲] . درسال ۶۲۴ هـ . ق . به عراق بازگشت. وی دراطراف اصفهان با یکی ازلشکرهای مغول برخوردکرد[۱۳] ؛ درهمانجا بود که با برادرش غیاث‌الدین کــه ازراه مازندران وکرمان به‌عراق‌عجم‌رسیده‌بود[۱۴] ، ملاقات‌نمود. غیاث‌الدین نیزدرآنجا هوادارانی‌یافته وبه کمك آنان توانسته بود ، شهرهای‌ری ، همدان واصفهان راتصرف

۱ــ (سال۶۱۹) ــ نسوی۸۶ــ۸۳ ؛ ابن اثیر ج۱۲ : ۲۵۹ ؛ جوزجانی ۳۴۹ ؛ رشیدالدین / برزین د ۱۲۸ــ۱۲۴ ؛ Bar Hebraeus 448 ؛ ابوالفـدا ٤ ، ۲۹۸ ؛ مستوفی ج۱ : ۵۰۰ــ رك ؛ Barthold, turk . 446 .
۲ــ سال۶۲۱ــنسوی ۹۲ــ۹۰ ، ۹۸ــ۹٤ .
۳ــ نسوی۹۵ ؛ مستوفی ج۱ : ٤۹۸.
٤ــ نسوی۹۷ص‌ب.
۵ــ نسوی۱۰۹؛ ابن‌اثیر ج۱۲ : ۲۷۷ص‌ب .
۶ــنسوی ۱۱۰ ص‌ب ؛ ابن‌اثیر ج۱۲ : ۲۸۰ص‌ب .
۷ــنسوی ۱۱٤ــ۱۱۲ ؛ ابن‌اثیر ج۱۲ : ۲۶۵ ص‌ب ، ۲۶۹ص‌ب ، ۲۸٤ .
۸ــ نسوی۱۱۷ــ۱۱٤؛ ابن‌اثیر ج۱۲ : ۲۸۱ ص‌ب .
۹ــ نسوی۱۱۷ص‌ب .
۱۰ــ نسوی۱۲۱ص‌ب؛ابن‌اثیر ج ۱۲،۲۹٤ص ب ، Vartan ، Brosset 225 f ، Kartlis chovreba I 349_353 Orbelian / Zyriak 203 _ 207 ، 280 f. ؛ مستوفی ج۱ : ۵۰۱ ــ دربارۀ سکه‌های او از این‌دوره رك: Frähn, Neue Samml kl. Abh, die muh. Numismatik betreffend, Leipzig 1844, S . 25_31
۱۱ــ نسوی ۱۲۶ــ۱۲۳ .
۱۲ــ نسوی ۱۳۰ ــ ۱۲۸ ؛ Zyriak 208 f.
۱۳ــ نسوی ۱۳۵ص‌ص‌ب ؛ ابن‌اثیر ج۱۲ : ۳۱۱ص‌ب .
۱٤ــ نسوی۱٤۰ــ۱۳٤ ؛ ابن‌اثیر ج۱۲ : ۳۰۹،۲۹۷ ص‌ب ؛ ابوالفدا ج ٤ : ۳۱۸ ، ۳٤۸ ؛ جوینی ج۲ : ۲۰۱ص‌ب .

(۱) جلال‌الدین پس ازآنکه از هندوستان بازگشت ، با سلاطین سلجوقی آسیای صغیر ارتباط برقرار نمود . رك ؛ ابن‌بی‌بی/فارسی ۱۵٤ص‌ص‌ب ، ۱۵۹ص‌ص‌ب .

کند . دراین هنگام دوبرادر به فارس لشکر کشیدند وبار دیگر نزاع میان آنان در گرفت . غیاث‌الدین ناگزیر شد که پس ازیك زد وخورد خونین قسمتی ازمناطق تحت تصرف خود رارها نماید ودرنتیجه کار بر اتابك فارس تاحدی سهل شد[۱] . چون جلال‌الدین شنید که قصد جانش راکرده‌اند ، دستور داد تابرادرش را نابودکنند[۲] . برادر دیگرش رکن‌الدین نیز دراین میان بـه قتل رسید. وی درجریان حملهٔ مغولان به استحکامات فیروزکوه ومحاصرهٔ شش‌ماههٔ آن کشته شده بود[۳] .

جلال‌الدین بازبه شمال غربی‌بازگشت ، ولی باآنکه سفیرانی نزد فرمانروایان آن مناطق فرستاده بود[۴] ، نتوانست با آنان از دراتحاد در آید . ساکنین این مناطق بیش ازآن ازسپاهیان بی‌نظم خوارزمشاه صدمه دیده بودند ،که بتوانند اینك بـا وی همداستان‌شوند . جلال‌الدین زمستان سال۶۲۵ هـ . ق . راتنها درآذربایجان گذارند[۵] وازآنجا دوباره بـه‌گرجستان حمله‌کرد[۶] و توانست شهر خلاط راتصرف‌کند[۷] ، اما در حینی‌که سرگرم جنگ با الملك الاشرف فرمانروای دمشق وسلطان سلجوقیان آسیای صغیر بود[۸] ـ نزاع‌هائی‌که بابرقراری‌پیمانی‌میان‌آنان به‌پایان‌رسید[۹] ـ مغولان تاآذربایجان پیشرفت‌کردند[۱۰] . جلال‌الدین درنزدیکی شیرکبوت[۱۱] شکست خورد و ناگزیر به شمال گریخت[۱۲] ، و در آنجا گنجه را تصرف کرد[۱۳] . وی توانست از این محل تا دیار بکر

۱ـ ابوالفدا ج۴ ؛ ۳۲۴ـ۳۲۲ ؛ تاریخ سیستان۳۹۵ . ۲ـ ابوالفدا ج۲ ؛ ۲۰۷ـ۲۰۳ ۳ـ ابوالفدا ج۲ ، ۲۱۰ـ۲۰۸ . ۴ـ نسوی ۱۵۴ـ۱۴۵ . ۵ـ نسوی ۱۷۰ص‌ب؛ ابن اثیر ج ۱۲ ؛ ۳۰۱ . ۶ـ نسوی ۱۷۸ ـ ۱۷۶ ؛ ابن اثیر ج ۱۲ ؛ ۳۰۶ ص ب ؛ Kartils chovreba I 356_358 ۷ـ نسوی ۲۰۴ـ۱۸۰ ؛ ابن اثیر ج۱۲ ؛ ۳۱۸ ؛ ابوالفرج ۴۳۰ـ۴۲۸ ؛ ابوالفدا ج۴ ؛ ۳۶۴ ، ۳۶۶ ؛ مقریزی/بلوشه ۳۶۵ ؛ مستوفی ج ۱ ؛ ۵۰۱ص‌ب . ۸ـ نسوی۲۰۷ـ۲۰۵ ؛ ابن‌اثیر ج۱۲ ؛ ۳۱۳ ص‌ص‌ب ، ۳۱۹؛ ابن‌خلکان/ وستن‌فلد ج۹ ؛ ۳۴ص‌ص‌ب ؛ ابن بی‌بی ج۳ ؛ ۴۰۸ـ۴۰۰ ؛ مستوفی ج۱ ؛ ۵۰۲ . ۹ـ نسوی ۲۰۸ ص‌ب . ۱۰ـ نسوی ۲۲۰ص‌ب ؛ ابن‌اثیر ج۱۲ ؛ ۳۳۰ـ۳۲۴؛ابوالفدا ج۴ ؛ ۳۶۸ ؛ ۱۱ـ نسوی ۲۲۲ص‌ب . ۱۲ـ نسوی۲۲۶ـ۲۲۴. ۱۳ـ نسوی ۲۳۹ـ۲۳۵ .

پیش‌برود، بی‌آنکه‌بامغولان‌روبروشود . آنگاه جلال‌الدین‌قصد داشت‌به‌اصفهان‌لشکر-کشی نماید[1]، اما دراینجا مغولان‌که درپی‌او بودند ، تقریباً به وی رسیدند واوناگزیر به کوهستان گریخت[2] ودر آنجا زندگیش با ضربهٔ خنجر کردی غارتگر در سال ۶۲۸ ﻫ . ق . پایانی تلخ وناسزاوار یافت[3]. چون قتل‌جلال‌الدین شاهدی نداشت ، تنی‌چند بـه دروغ خود را جلال‌الدین خواندند ویکی از آنان‌را حتی سالها بعد درکنار رود جیحون کشتند[4]. نحوهٔ جنگ جلال‌الدین با مغولان تقریباً تحت شرایط آن زمـان تنها راه ایستادگی بود . فقط جنگ وگریز ، آنهم درمناطق کوهستانی ، کـه دشمن نمی‌توانست انبوه سپاهیان خودرا به آنجـا برساند و بکار اندازد . اماباید گفت ، که شاهزادهٔ خوارزم آن‌هوش وتدبیر سیاسی رانداشت ،که خود دیگر به دشمنان مغولان آسیب نرساند وبدین وسیله بتواند گروهی از فرمانروایـان محلی را درمقابل دشمن مشترك بایکدیگرمتحدکند . متأسفانه‌وی با رفتارخصمانه‌اش‌آنهارا ازخود می‌رنجاند ودر نتیجه امکان هرگونه چاره جوئی مشترك را ازمیان می‌برد . دو دلی و ناسازگاری میـان فرمانروایـان بی‌تدبیر موجب شد ، که پـایداری دلیرانهٔ جلال‌الدین دربرابر مغولان قرین پیروزی نگردد . سپاهیان اوبـه آسیای صغیر وسوریه رفتند ، ودرآنجا مدتها به غارتگری پرداختند .

چنگیزخـان درسال ۶۲۱ ﻫ . ق . دوباره به خاوربرگشت وجز خراسان سایر مناطق ویران ایران زمین را بـه حال خود گذارد[5]. براق حاجب فرمـانده سپاهیان غیاث‌الدین توانست دراین موقع درسرزمین کرمان حکومتی برپاکند ، که تحت‌لوای

۱- نسوی ۲۴۲ ص‌ب، جوزجانی ۳۸۷ ص‌ب ؛ ابوالفرج ۴۳۰ ص‌ب ؛ Bar Hebraeus III 405 (تاریخ کلیسا)

۲- نسوی ۲۴۴؛ رشیدالدین/برزین د ۱۲۹–۱۳۲؛ Bar Hebraeus 463

۳- نسوی ۲۴۵ ص ب ؛ Bar Hebraeus 463 ؛ Kartils chovreba I, 358 f. ؛ Zyriak 210 ؛ Vartan 282 ؛ ابوالفرج ۴۳۱ ؛ ابوالفدا ج۴ ، ۳۶۸ .

۴- در مورد زمان این واقعه رك ؛ Barthold in E I, I 1117 ؛ ابوالفرج ۴۳۲ .

۵- جوزجانی ۳۷۲ ص‌ب؛ Bar Hebraeus 455 ؛ ابوالفرج ۴۲۷ ؛ میرخواند/یوبرت ۱۶۶ ص‌ب .

فرمانروای مغولان مانند بسیاری از دولتهای محلی دیگر باقی ماند[۱].

چنگیزخان پس از بازگشت به مغولستان دیگر در ادارهٔ امور آسیای غربی دخالت ننمود و به احتمال قوی در ۴ رمضان ۶۲۴ بدرود حیات گفت[۲]. در این هنگام تولی موقتاً ادارهٔ امور را به دست گرفت، و پس از چندی سومین فرزند چنگیزخان اوکتای‌ـ قاآن به جانشینی برگزیده شد. درتمام این مدت لشکرکشی سپاهیان مغول متوقف مانده بود.

اوکتای

چون پسران چنگیزخان درمورد انتخاب جانشین وی دستورهای پدر رامحترم شمردند[۳]، درجلسهٔ قوریلتای آرامش حفظ گردید. اوکتای پس از چهل روز اندیشه، فرمانروائی مغولان را پذیرفت، وعنوان قاآن را به نام خویش اضافه کرد. مراسم انتخاب خان مغول با بزمی رنگین پایان یافت[۴].

خان جدید بلافاصله کوشید، تا لشکرکشی‌های مغول را، که متوقف مانده بود، دوباره ادامه دهد. این بود، که خود به چین شمالی حمله برد[۵]، و در سال ۶۲۶ ه.ق. جورماغون و چندتن دیگر از سردارانش را به دفع جلال‌الدین فرستادو آنها توانستند سپاهیان ایران را پس ازمرگ شاهزادهٔ خوارزم درجهت مغرب‌وجنوب غربی متواری‌ـ

۱ــ جوینی ج۲ : ۲۱۸ــ۲۱۱ . ۲ــجوینی ج۱ ۱٤٤، وابوالفرج ٤۲۷ ؛ ٤رمضان ٦۲٤؛ رشیدالدین/برزین د ۱٤۹ فقط ماه رمضان را ذکر می‌کند ؛ طبق ص ۱۷۷ این کتاب تاریخ تدفین ۱٤ رمضان است ؛ Bar Hebraeus 455 f. ؛ مقریزی/بلوشه ۳٦٥ ؛ میرخواند/یوبرت ۱٦٦ ؛ و Cordier, Rolo, Notes 57 . ۳ــ جوینی ج۱ : ۱٤۳ ــ (ونیز در بارهٔ افسانه‌های معروف ماری که چند سر داشت ، ونیز یك مشت تیر رك ، Mailla IX 129

٤ــ جوینی ج۱ ، ۱٤٤ــ۱٥۰ ؛ Hyazinth 148_151 ؛ Bar Hebraeus 458 f. ؛ ابوالفرج ٤۲۸ ص‌ب . ٥ــ Mailla IX 141 f. ؛ جوینی ج۱ : ۱٥٤ــ۱٥۰ ؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۲۷ــ۱۷ ؛ جوزجانی ۳۸۰ص‌ص‌ب ؛ مستوفی ج۱ : ٥۷٤ .

کنند. در همین هنگام وی فرمان لشکرکشی به‌روسیه را داد[۱] ، و قوریلتای دوم این کار را خیلی ضروری دانست . باتو دومین پسر توشی و منکو را به‌فرماندهی این سپاه گمارد[۲]. این لشکرکشی موجب شد ، که روسیه دوقرن‌ونیم زیر سلطهٔ تاتارها درآید. اوکتای خود قلمرو التون خان[۳] را به‌خاك وخون‌کشید ، و یکی از امیران مغول نیز به‌نام‌طائر به‌افغانستان حمله‌کرد ، وحتی مدتی لاهور را درتصرف داشت . باتو توانست با حملهٔ خود پیروزی نهائی به‌دست آورد[۴].

اما جورماغون پس از مرگ جلال‌الدین نتوانست در قفقاز پیشرفتهای شایانی به‌دست‌آورد . تعددکشورهائی‌که جورماغون ناگزیر از حمله به‌آنها بود ازیك‌طرف ، و مشکل بودن وضع طبیعی قفقاز از طرف دیگر مانع پیشرفت سریع او می‌گردید . علاوه براین گرجیان جنگجو هرآن‌آمادهٔ سرکشی دربرابر فرمانروائی مغولان‌بودند، همانگونه‌که در برابر جلال‌الدین نیز هیچگاه تسلیم نگردیدند . بالاخره در سال ۶۲۹ هـ . ق . جورماغون توانست وارد گرجستان شود و ارمنستان را نیز ، که تابع گرجستان بود ، به‌تصرف درآورد[۵]. در سال ۶۳۰ هـ. ق. شهر گنجه به‌چنگ مغولان افتاد[۶] وبکلی ویران‌گردید ، و گرجیان پس از چهار سال توانستند آنرا مرمت‌کنند . روسودان ملکهٔ گرجستان ناگزیر به‌قلعه‌ای پناهنده شد[۷]. سپاهیان مغول در مناطق

۱ــ جوینی ج۱ ، ۱۴۹ ص‌ب ؛ جوزجانی ۳۸۰ ؛ Bar Hebraeus 459 f ؛ ابوالفرج۴۲۸ .

۲ــ جوینی ج۱ ، ۱۵۶ ص‌ب ؛ Mailla IX 212 ، Pelliot, Comans 165 f .

۳ــ Mailla IX 133 _ 232 ؛ Bar Hebraeus 463 f ؛ ابوالفرج ۴۳۴ ـ ۴۳۲ ؛ Ohssen II 17_86 ؛ Howorth I 118_126 ؛ Hammer I 51ff ؛ اقبال‌ج۱، ۱۵۱ـ۱۳۵ ؛ عزاوی ۱۴۰ـ۱۳۴ .

۴ــ جوزجانی ۳۹۴ــ۳۹۱ .

۵ــ Vartan 282 _ 284 ؛ Orbelian / Brosset 227 ؛ Mhithar / Brosset 106 ؛ Ohssen III 67_102 ؛ čamčean/Klaproth 7 ؛ Kartlis Chovreba I 448 .

۶ــ Howorth I 132 f, Zyriak 213 f. Bar Hebraeus 463,466 ؛ Ohssen III 75 ؛ III 1_87 .

۷ــ Malachias 9_12 ؛ Zyriak 233 ؛ Monumenta Gern. hist. epp. saec. XIII, I, 251 f, 178 f, 181 f.

کوهستانی گرجستان به‌قتل‌وغارت پرداختند وحتی‌حرمت‌کلیسا و روحانیون‌را هم‌نگام‌ـ نداشتند[1] . همزمان با این واقعه سلجوقیان آسیای صغیر والملك‌الکامل فرمانروای مصر بر سرمناطق شمالی بین‌النهرین به‌نزاع ادامه‌دادند ، و حتی‌حملهٔ مغولان به‌این‌مناطق در سال ۶۳۵ هـ . ق . ، که به‌دستور قاآن انجام گرفت ، ولی زیـاد دنبال نشد ، کافی نبود که به مصریان هشدار دهد و آنانرا به‌یـاری خلیفه ، که در خطر حتمی بود ، وادار نماید[2] .

گرچه تفلیس وبرخی شهرهای دیگر درسال ۱۲۳۸ م. به‌تصرف مغولان درآمده بود ، ولی سرنوشت قفقاز در آن هنگام هنوز کاملاً روشن نبود . آواك امیر گرجی ، که جنگجوئی نامداربود ، پس ازیك محاصرهٔ طولانی‌شکست یافت . وی نخست‌مدتی در اطراف متواری بود ، اما سرانجام دربرابر مغولان سرتسلیم فرود آورد ، ودر زمرهٔ سپاهیان آنان درآمد[3] . درسال ۱۲۳۹ م. وارام حاکم‌گرجستان هم‌به‌وی‌تأسی جست[4] . مغولان در این میان شهرهای انی و قارص را نیز در هم‌کوفتند[5] . پس از آنکه ملکهٔ روسودان حاضر به‌عقد قراردادی با آنهاشد ، صلح وآرامش به‌این صفحات بازگشت[6] .

کمی پس از آن جورمـاغون فلج شد[7] و همسرش می‌بـایست امور حکومت را اداره کند . بـا تو نیز ، که پس از تسلط به‌روسیه به‌خـاطر وضع نـامطمئن ایران

۱ـ Kartlis chovreba I 359_361 ؛ Allen 112 f ؛ Zvriak 220_223 ـ این‌نویسنده‌در ص ۲۲۳ـ۲۲۷ یك مورد از تجاوزات مغولان را در قفقاز توصیف می‌کند ؛ ابن بی‌بی/فارسی ۱۹۹ص‌ص‌ب .

۲ـ Bar Hebraeus 469 f., 472 f. ؛ ابوالفرج۴۳۸ ؛ ابن‌فوطی ۹۸،۱۱۴ـ۱۰۹ ؛ مقریزی/بلوشه۴۱۸،۴۲۱ص‌ب .

۳ـ Rémusat, Mémoires a 406 ؛ Kartlis Chovreba I 360_362 ; Zyriak 236_240, 244 f. ؛

۴ـ Zyriak 221 f ، ابوالفرج ۴۳۹ .

۵ـ دربارهٔ حملهٔ مغولان به‌قفقاز رك ، V. Minorsky : The Alän Capital Magas and the Mongol Campaigns (1239), in Bull. of the School of Or. and Afric. Studies XIV/2(1952), p. 221-238

۶ـ Kartlis chovreba I 364 ؛ Zyriak 246 ff ؛ Orbelian/Brosset 237

۷ـ Zyriak 235-248 ؛ ابن‌بی‌بی/فارسی۲۳۴ .

امیرالامراء قفقازشده‌بود ، درامورودولت دخالت‌کرد. اشراف مغول مناطق قفقاز رامیان خود تقسیم‌کردند[۱] ، و اوکتای به‌منظور برقراری نظم‌وآرامش بایجو را به‌عنوان حاکم جدید به‌آنجا فرستاد . بایجو در رجب ۶۳۸ به‌قفقاز رسید[۲] ، و تا هنگام ورود هلاکو حکومت قفقاز را دردست داشت . اما پس از شش سال ایلچیکتای[۳]را به‌عنوان نایب وی به‌قفقاز فرستادند (بی‌آنکه حدوداختیاراتش را کاملاً مشخص کرده باشند) . وی از جمله مأموریت داشت ، که حلب و موصل را به‌تصرف آورد[۴] .

دراین هنگام وضع ایران بسیار آشفته‌بود . اوکتای حکومت خراسان ومناطق دیگر را ، که‌تحت سلطهٔ فاتحان مغول بود ، به‌عهدهٔ‌جین‌تمور[۵]که‌از قراختایان وزمانی باسقاق اورگانج[۶]بود ، سپرد . ولی‌حکمرانی وی قرین موفقیت نگردید . او ازیك‌سو با امیرطائر ، که در سال ۶۳۰ هـ . ق . فرمانده سپاهیان بود ، و قراجه[۷]وزیر جغتای، و ازسوی دیگر باکلبلات‌که ازصاحب‌منصبان عالی‌رتبهٔ‌خان مغول بود ، سرناسازگاری داشت[۸]. اوکتای ناگزیر اورا موقتاً ازحکومت عزل‌کرد ، ونوسال را ، که مغول‌اصیلی بود ، قائم‌مقام حاکم ساخت . اماچون جین‌تمور توانست دردربار خان مغول بی‌گناهی خود را به‌ثبوت برساند ، به‌مقرحکومت بازگشت ، ونوسال ازآن پس به‌امور لشکری پرداخت[۹] . اما به‌زودی‌شرف‌الدین‌خوارزمی‌را به‌عنوان ناظر به‌دارالحکومهٔ جین‌تمور

۱ــ Kartlis chovreba I 362   ۲ــ در مورد نام رك . Pelliot, papes b 305 f. ؛ Zyriak 426 ؛ Bar Hebraeus 483 ؛ابوالفرج۴۴۹ص‌ب‌ـ گزارش Kartlis chovreba I 379 مبنی‌براینکه جورماغون تا ورود هلاکو باتفاق بایجو حکومت‌کرده ، ناصحیح است .گزارشات این اثر در بارهٔ این سالها رویهمرفته‌کمی درهم ونادرست است .   ۳ــ دربارهٔ این‌نام رك، pelliot, papes b 312 f, 314 این‌نویسنده ذکری از اینکه ایلچیکتای مأموریتی خاص یافته باشد ، نمی‌کند .گزارش Zyriak حاکی از اینکه وی جانشین بایجو شده است، نادرست است .

۴ــ رشیدالدین/بلوشه ج۲، ۲۴۷ص‌ب؛ Zyriak 458 ؛ ابوالفرج۴۴۹ .   ۵ــ جوینی‌ج۲، ۲۱۸ ؛ مستوفی ج۱ ، ۵۷۵ .   ۶ــ جوینی ج۲ ، ۲۲۷ص‌ب .   ۷ــ جوینی ج۲ ، ۲۱۸ــ۲۲۲ .   ۸ــ جوینی‌ج۲ ، ۲۲۳؛رشیدالدین‌ج۲، ۴۰ .   ۹ــ رشیدالدین ج۲ ، ۵۶ ص‌ب .

فرستادند .

مرگ جین‌تمور در سال ۶۳۳ هـ . ق . به‌برقراری آرامش کمکی نکرد ، چه برسر جانشینی‌وی‌نزاع میان‌ملازمانش درگرفت. شرف‌الدین وسایر وزرای حاکم‌متوفی کار ادارهٔ امور (ونیز چپاول) مناطق را میان خود تقسیم‌کردند[۱] . پس از مدتی‌کوتاه، که نوسال در رأس ادارهٔ دارالحکومه قرارگرفت ، گرگوز به‌سمت حاکم تعیین و در طوس مستقرگردید[۲] . وی پیش از آن مدتی در اردوی با تو خدمت‌کرده بود[۳] . اما با این‌کار نیزجنگ وستیز برسرقبضه‌کردن قدرت پایان‌نیافت . ادگوتمور پسرجین‌تمور داعیهٔ جانشینی پدر داشت . اوکتای سرانجام به‌نفع‌گرگوز فرستادهٔ خود رأی داد[۴] . در حین غیبت وی محمد جوینی پدر مورخ ادارهٔ امورحکومت راعهده‌دار بود[۵] . گرگوز پس ازبازگشت کوشید ، که طرفداران ادگوتمور را از میان بردارد[۶] (جمادی الاول ۶۳۷) . این‌کار بازگروهی رابرعلیه اوشوراند . نزاع باجورماغون نیز برآنچه‌گذشت افزوده‌گشت . این‌هرج ومرج‌موجب شد ،که اوکتای‌کمی پیش ازمرگش (۵ جمادی‌ـ الثانی ۶۳۹) [۷] ادارهٔ امور هرولایت رابه یك نویان وهر شهر را به یك امیر[۸] بسپرد ، تا به این ترتیب ظاهراً آرامش حفظ‌گردد[۹] .

کیوك و منکو

پس‌از مرگ اوکتای ،که به‌عنوان فرمانروائی باسخاوت ونیك نفس شهرت‌یافته

۱ــ جوینی ج۲ ، ۲۲۳ ص‌ب ، ۲۳۳ ، ۲۳۹؛ رشیدالدین ج۲: ۴۰ . ۲ــ جوینی ج ۲ : ۲۳۸؛مستوفی ج۱ : ۵۷۵ . ۳ــ جوینی ج۲: ۲۲۷ . ۴ــ جوینی‌ج۲: ۲۳۳ــ۲۳۱ . ۵ــ رشیدالدین ج۲ : ۴۰ . ۶ــ جوینی ج۲ : ۲۳۵ ص‌ب . ۷ــ جوینی ج ۱ : ۱۵۸ ؛ Mailla IX 233f ؛ Hyazinth 288_290 ؛ جوزجانی ۳۹۵ ؛ مستوفی ج۱ : ۵۷۵ــ بنظر Pelliot, papes c 55 این‌تاریخ‌قطعی نیست . ۸ــعنوان رسمی‌آنان «شحنه» بود .
۹ــ جوینی ج۲ : ۲۳۸ .

است[۱] ، ولی دراستواری اراده وادارهٔ امور دولت هرگز به‌پدرش‌چنگیزخان نمی‌رسید، همسر وی توراکینا خاتون[۲] باموافقت گروهی‌ازشاهزادگان[۳] تا تشکیل قوریلتای‌بزرگ برای‌تعیین فرمانروای جدید ، ادارهٔ امور قلمرو مغولان را به‌دست گرفت . یلوتسعوـ تسعای[۴] وزیرکاردان چنگیزخان و اوکتای قاآن با این کار موافق نبودند اگرچه مغولان اصولاً با فرمانروائی زنان مخالف نبودند ، اما معارضانی در برابر توراکینا صف‌آرائی کردند . موکا خاتون همسردیگر اوکتای درصدد جمع آوری طرفداران برآمد ، وچینقای وزیر متنفذ اوکتای نیزبا او همداستان شد . توراکینادر این هنگام از محمود یلواج والی ختای ، که کاردان و مقتدر بود ، کمك خواست ، امابزودی رابطهٔ ایندو تیره شد . چون امیرچینقای خبریافت ،که توراکینا قصدجانش را کرده است ، نزد کوتان یکی از پسران اوکتای گریخت ، و کوتان او را از مرگ رهانید[۵] .

توراکینا رفته رفته تحت تسلط زنی فاطمه نام درآمد ،که پیش از آن درمشهد کنیزکی‌بود . این زن با یلواج کینه ورزی می‌کرد ، ودرنتیجه وی‌گریخت[۶] . دراین موقع عبدالرحمن نامی‌را والی ختای‌کردند ، اما اونتوانست درآنجانفوذی بهم‌رساند،

۱ــ مجموعهٔ لطیفه‌های بسیار از حیات وی‌که اغلب در بارهٔ همین موضوع است ؛ جوینی ج۱ ؛ ۱۹۱ ــ ۱۵۸ ؛ رشیدالدین ج۲ ؛ ۸۵ــ۶۰ ؛ میرخواند ج۵ ، ۵۱ــ۴۶ . دربارهٔ نام او رك ، Palliot, papes c 55, 55 حاشیهٔ۱ .

۲ــ در بارهٔ نام او رك ؛ Pelliot, papes c 193 حاشیهٔ۱ .

۳ــجوینی ج۱ ؛ ۱۹۶ ؛ Hyazinth 290 ؛ Bar Hebraeus 480 ؛ ابوالفرج ۴۴۸ ؛ مستوفی ج۱ ؛ ۵۷۸ .

۴ــ Hyazinth 286 f. .

۵ــ جوینی ج۱ ؛ ۱۹۷ ص ب ــ در بارهٔ کلمهٔ « یلواج » (سفیر) رك ؛ Aleksandr Nikolaevič Samojlovič Neskol ko paprovok K jarlyku timur Kutluga (in Izvestija Russko Akademii Nauk, 6 Reihe, Bd XII [1918] S. 1109-1124)S. 1114 بنظر Barthold, vorl. 143 f.، این همان «سفیر» (یلواج) محمود است‌که نسبش خوارزمی بود ، وچنگیزخان او را نزد محمد خوارزمشاه فرستاد .

۶ــ رشیدالدین ج۲ ؛ ۲۳۲ ص‌ب ؛ جوینی ج۱ ؛ ۲۰۰ ص‌ب .

وپس ازپایان فرمانروائی توراکینا جای خود را باز به یلواج داد[۱].

گرگوز، که توانسته بود، قتل وغارت وغرض ورزی مغولان را تاحدی متوقف سازد، دربرابر دشمنانش مغلوب گشت. اورا به قراقوروم بردند و کلبلات او را کشت (۶۴۱ هـ. ق.)[۲]. با انتخاب ارغون، که در آغاز باسمت باسقاق زیرنظر گرگوز خدمت کرده بود[۳]، یکی از برجسته‌ترین مأموران به حکومت نواحی غربی رسید. کاردانی اورا بحق می‌توان بایلوج والی ختای مقایسه‌کرد.

ارغون که از قبیلهٔ اویرات بود، چون در خواندن ونوشتن دست داشت، در جوانی نزد فرمانروایان عزت یافت، وتاحدی در امور اداری تجربه‌کسب نمود، تا اینکه وظیفهٔ سنگین ادارهٔ امورنواحی غربی قلمرو مغول را به وی سپردند، و این مهمترین سمت در زندگی او بود. وی نخست درتبریز مستقرشد، وازآنجا کوشید، تاصلح وآرامش را درمنطقهٔ تحت نظرخود برقرارکند[۴]. شرف‌الدین مانع بزرگی در این راه بود. اگرچه گرگوز اورا به زندان افکند، اما پس ازمرگ وی شرف‌الدین دوباره آزادی یافت وشرارت وسنگدلی‌را ازسرگرفت. ارغون را یارای دفع او نبود، و وقتی شرف‌الدین درباز گشت ازسفری به تبریزوقزوین، درطوس درگذشت[۵] (رمضان ۶۴۲) بسیار مسرورگشت. ازاین هنگام بود، که والی جدید توانست‌اعتماد مأمورانش را به خود جلب‌کند وپس‌از سفرهای عدیده اوامر ودستورهایش را محترم شمردند و سرزمین ستمدیده‌چند سالی‌آرامش خود را بازیافت. وی‌امور مالی قفقاز را نیزاداره می‌کرد[۶]. کاردانی‌اوآنچنان وجهه‌اش رابالابرد، که ازاعتماد خان‌های بعدنیز برخوردار

۱ـ رشیدالدین ج۲، ۲۴۸؛ میرخواند ج۵، ۵۲ص‌ب. ۲ـجوینی ج۲، ۲۴۳ـ۲۳۹؛ رشیدالدین ج۲، ۶۰ـ۵۷. ۳ـرشیدالدین ج۲، ۲۳۵، ۲۵۸؛ Kartlis chovreba I 380؛ مستوفی ج۱، ۵۷۵؛ میرخواند ج۵، ۴۴. ۴ـ جوینی ج۲، ۲۴۴. ۵ـ جوینی ج۲، ۲۸۰ـ۲۶۳. ۶ـ جوینی ج۲، ۲۴۷ ص‌ب.

گردید ، وتوانست بی مانع به حل‌وفصل امور محوله بپردازد[۱] .

درنتیجهٔ دخالتهای بی‌مورد و مغرضانهٔ فاطمه وهرج ومرج ناشی ازآن ،که رفته رفته رو به تزاید بود ، اوتکین برادر چنگیزخان کوشید زمام امور قلمرو مغول را به‌دست‌خودگیرد ،اماچون‌توفیقی نیافت، منصرف‌شد[۲] . دراین‌هنگام‌کیوك پسرتوراکینا از اقامتگاه خود به دربار مادرآمد ، وبالاخره دربهار ۶۴۳ هـ . ق . قوریلتای تشکیل شد . شاهزادگان بسیار ، ازجمله باتو و جغتای ، کوتان برادر کیوك وسرقویتی بیکی همسر تولی ومادر منکوقاآن‌وبرادرانش ، اشراف وبزرگان ونیزشاهان دست نشانده چون‌سلطان آسیای صغیر، داود چهارم وپنجم‌شاهان گرجستان، فرستادهٔ خلیفه و ژان‌ـ پلانوکارپینی،که برای‌اشاعهٔ دین‌مسیح‌به‌آن صفحات رفته بودند[۳]، دراین مجلس‌حاضر بودند . چون سیرامون نوادهٔ اوکتای ، که قاآن پیش‌از مرگش اورا نامزد جانشینی خود کرده بود ، هنوز خردسال بود ، در انتخاب کیوك یا کوتان[۴]مردد بودند . اما سرانجام کیوك رابه خانی برگزیدند ، و وی باتشریفاتی خاص برتخت جلوس کرد[۵] . مغولان پس‌ازآن برطبق معمول‌به جشن وسرور پرداختند ، وکیوك قسمتی ازموجودی خزانه‌را میان حاضران تقسیم‌کرد[۶] . وی نخست به برقراری نظم درناحیهٔ جغتای‌همت گماشت ، ونیز مامورانی راکه بـه دست توراکینا معزول شده بودند ، چون چینقای و یلواج ، دوباره سرکار آورد . چون توراکینا نیز چند ماه بعد مرد[۷]، توانستند بالاخره

۱ــ جوینی ج ۲ ؛ ۲۴۵ ص‌ب ؛ میرخواند ج۵ ؛ ۵۶ ــ در مدتی‌که ارغون در مراسم انتخاب کیوك شرکت داشت ، بغای ومحمد جوینی قائم‌مقام او بودند ؛ جوینی ج۲ ؛ ۲۴۵ .

۲ــ رشیدالدین ج۲ ؛ ۲۳۶ ؛ جوینی ج۱ ؛ ۱۹۹ . ۳ــ جوینی ج۱ ؛ ۲۰۵ــ۲۰۳ .

۴ــ جوزجانی ص۳۹۹کوتان را برادر بزرگتر می‌داند ، اما منابع بعدی‌کیوك را .

۵ــ Mailla IX 242 ؛ Hyazinth 298 ؛ جوزجانی ۳۹۹ ؛ Bar Hebraeus 481؛ابوالفرج ۴۸۱ . ۶ــ Bar Hebraeus 480 . ۷ــ جوینی ج۱ ؛ ۲۱۱ ؛ رشیدالدین ج ۲ ؛ ۲۳۷ص‌ب ؛ Pelliot, papęs c 57 ؛ سال۶۴۷ مذکور در ؛ ابوالفرج ۴۵۱ دیر است (گزارش Bar Hebraeus 481 صحیح است) طبق‌گزارش مستوفی ج۱ ؛ ۵۷۸ تاریخ وفات ۴ربیع‌الاول ۶۴۳است . روز وماه ممکن است صحیح باشد ، اما سال مذکور خیلی زوداست .

فاطمه‌را به‌اتهام جادوگری دستگیر ودرآب خفه کنند[۱]. پس ازآن طرفداران این زن را به قتل رساندند ،امابیگناهانی نیزبه بهتان هواداری ازوی دراین میان‌کشته‌شدند[۲].

کیوک[۳]،که به‌دین‌مسیح نگرویده بود، ولی با مسحیان مهربانی می‌کرد، به‌سبب بیماری دائم‌کاملاً قادربه فرمانرائی نبود، با اینهمه تصمیم داشت سیاست جنگجویانهٔ پدر را دنبال‌کند ، وسبتای رابه‌چین وایلچیکتای رابه غرب باسپاهیانی‌گسیل داشت[۴]. کیوك به‌علت عقائد مذهبی خاصش ونیز اینکه ادارهٔ امور دولت را به چینقای وزیر[۵] نسطوری سپرده بود ، نزد مسلمانـان چندان محبوبیتی نیـافت . ظاهراً شدت عمل و بدخلقی وی دراین مورد بی‌تأثیرنبوده‌است[۶]. برعکس رعایای مسیحی که ، تعدادشان زیاد بود ، اوراگرامی می‌داشتند . با اینهمه تصویردقیقی ازشیوهٔ حکومت وی‌نمیتوان ترسیم کرد ، چه اوپس ازمدتی کوتاه ، ــ شاید در مـاه ذی حجهٔ ۶۴۵ درگذشت[۷]، و مرگ وی از جنگی ، که می‌رفت به زودی میان او وباتو درگیرد ، جلوگیری کرد[۸].

بایجودرقفقازباردیگرسپاهیان مغول رابه‌تاخت‌وتاز درآور دودرسال ۶۴۰ه.ق. به‌سلجوقیان آسیای صغیرحمله‌کرد(۱). علاءالدین‌کیقباد اول سلطان سلجوقیان درسال

۱ــ جوینی ج۱ : ۲۰۱ ؛ Bar Hebraeus 481 . ۲ــ جوینی ج۱ : ۲۰۲ ؛ رشیدالدین ج۲ : ۲۳۸ص‌ب . ۳ــ Howorth I 160-173 ; Hammer I 59_58 ; Ohssen II 195_208 ۴ــ رشیدالدین ج۲ : ۲۴۷ ص‌ب . ۵ــ جوینی ج۱ : ۲۱۳؛رشیدالدین ج۲ : ۲۴۸ . ۶ــ رشیدالدین ج ۲ : ۲۵۳ ص‌ب . ۷ــ جوینی ج ۱ : ۲۱۶ ؛ Hyazinth 301 ; Bar Hebraeus 481 f. ؛ ابوالفرج۴۵۱ تاریخ وفات را ۹ربیع‌الثانی۶۴۶ نقل می‌کند ، اما این تاریخ‌خیلی دیراست ؛ pelliot, papes c 58 f. ; Blochet, La Mort du Khagan Goyouk ۸ ــ رشیدالدین ج ۲ : ۲۵۰ ؛ قلقشندی ج ۴ : ۳۰۹ ؛ Blochet, Intr 172 f.

(۱) در این‌کتاب‌که به‌وضع ایلخانان در ایران‌توجه‌دارد، تنها آنگاه به‌سلجوقیان‌آسیای صغیر اشاره می‌شود،که با ایلخانان برخورد کرده‌اند . دربارهٔ سلجوقیان آسیای صغیر ر ك ؛ تاریخ سلجوقیان آقسرائی ؛ کتاب فارسی (مفصل) ابن‌بی‌بی ؛ Claude Cahen : Quelques textes négligés Concernant les Turcomans de Rûm au moment de l'invasion mongole, dans «Byzantion» XIV (1939), p. 131-139.

۶۳۰ هـ . ق . از سفر بـه دربار اوکتـای خودداری کرده[1] ، و بی‌توجه به خطری که قلمرویش را تهدیـد می‌کرد ، درآسیای صغیر وسوریه سرگرم بود . مغولان ارز روم راتصرف کردند[2] ، ودر محلی به نـام کوزداق درنزدیکی قونیه[3] ، غیاث‌الدین کیخسرو دوم سلطـان سلجوقی را ، که بـا ادای کلمـات موهن خشمشان را برانگیخته بود[4] ، شکست دادند .

اگرچه میـان لشکر روم شرقی و غیاث‌الدین در طرابلس قراردادی بسته شده بود ، که آنان را ملزم می‌کرد[5] ، دوشا دوش سلطان سلجوق بجنگند ، ولی رومیـان ازغیاث‌الدین ، کـه درنظرشان بی‌دین بود ، حمایت نکردند ودرنتیجه درجنگ نیز شرکت نجستند .

علاوه براین یکی ازبستگان سلطان بـه وی خیانت کرد[6] ، وتحت این شرایط پیروزی مغولان حتمی بود . پس‌ازآن سیواس ، ملطیه ، قیصریه وشهرهای دیگر تسلیم شدند[7] . به این ترتیب‌قدرت سلجوقیان یکسره‌درهم شکست وسلطان سلجوقی دست‌نشانده‌ای باجگزارشد[8] .

تکفورحاتم فرمانروای ارمنستان صغری (۱۲۷۰ ـ ۱۲۲۷ م.) که دید دشمنان دیرینهٔ وی‌نابودشده‌اند، درسال۱۲۴۴ م. تسلیم‌مغولان گشت، و تعهد نمود ، که خراج

---

۱ ـ Bar Hebraeus 473 ؛ ابوالفرج ۴۳۵ ، ابن‌بی‌بی/فارسی(مفصل) ۵۳۱ـ۵۲۸ .

۲ ـ ابن‌بی‌بی ج۴ ، ۲۳۴ ص‌ب ؛ Zyriak 426 ـ 428 ؛ Malachias 14 ؛ Vartan 287 f. ؛ Bar Hebraeus 475 ؛ Nangis, chr. 34 ؛ Hammer I 110ـ113 ؛ ابن بی‌بی/فارسی (مفصل)۵۱۶ـ۵۱۴ .

۳ ـ ابن‌بی‌بی ج۴، ۲۳۶ص‌ص‌ب؛ Zyriak 426 ؛ Malachias 15؛ Mhithar/Brosset 107 ؛ Bar Hebraeus 475 f. ؛ ابوالفرج ۴۴۰ ص‌ب؛رشیدالدین/کاترمر ج۱ ، ۲۲۴ـ۲۲۰؛ ابوالفدا ج۴، ۴۷۲ ؛ مقریزی/بلوشه۴۸۳ص‌ب ؛ Mathaeus Parisiensis VI (add) 114

۴ ـ ابن‌بی‌بی ج۴ ، ۲۳۸ ص‌ص‌ب ؛ Zyriak 429

۵ ـ Akropolites 75

۶ ـ Akropolites 146 f. (رك، Meliarakes 458)؛ Gregoras I 59

۷ ـ ابن‌بی‌بی ج۴ ، ۲۴۱ص‌ب .

۸ ـ ابن‌بی‌بی ج۴ ، ۲۴۳ ص‌ص‌ب .

بدهد[1]. برادر وی‌سنباد درسال۱۲۴۶ م . به‌دربـار کیوك قـاآن رفت ، و خان مغول وی را به گرمی پذیرفت[2]. شاه ارمنستان صغری زیرکانه فرصت مناسب راجهت پیوستن به فاتحان زورمند دریافته بود ، وخوب می‌دانست، که باتأیید و یاری مغولان می‌تواند به دشمن دیرینه ضربهٔ مهلکی‌وارد آورد . شاید هیچ یك ازحکومت‌های دست نشاندهٔ مغولان به اندازهٔ ارمنستان درهم پیمانی باآنها ، وفاداری نشان نداد وعلت این‌دوستی رابابد دراشتراك علائق آنان جستجو نمود . درآغاز فرصتی دست داد ،که وی‌توانست بستگی خود را بـه فرمانروایان جدید بـه اثبات رساند ، بدین معنی ، که از دستور سرداران مغولان دائر برتسلیم خانوادهٔ سلطان،سلجوقی که به‌دربار وی پناهنده شده بود ، باوجود بی‌میلی ، اطاعت کرد[3]. همسایگان اونیز انتقام این عمل ناجوانمردانه را بزودی ازوی‌گرفتند ، ودر سال ۱۲۴۵ م. به خاك ارمنستان حمله‌کردند[4].

تسلط بر نواحی قفقاز و آسیای صغیر موجب شد ، که بـایجو سردار مغول در حمله‌ای‌که درسال ۱۲۴۵ م. به‌بین‌النهرین‌وبغدادکرد ،ازآن‌سامان آسوده خاطرباشد. بایجو توانست دیاربکر ، ارفه و نصیبین را تصرف‌کند[5]. فرمانروای مسیحیی انطاکیه به‌نـام بوهموند پنجم (تـاریخ‌وفـات ۱۲۵۱ م .) نیز نـاگزیر در برابر تهدیدهای سردار نیرومند مغول تسلیم شد[6]. اما بـایجو نتوانست بیش از آن پیشرفت کند[7]، چه شورشهای جدیدی ، که درقفقاز رخ داد ، مانع پیش‌تازی اوبود .

۱ـ Malachias 18 f. ؛ Vahram Rabun 18 ؛ Nangis 35 ؛ Vincent de Beauvais 1282,1295 ؛ Zyriak 432 (طبق روایت سیمون)ـ اما فرمانروائی مغولان درآسیای‌صغیرهیچگاه عمومیت نیافت . قبایل ترك در مناطق‌کوهستانی استقلال خود را حفظ کردند . رك : Umari/taeschner 49 f.

۲ـ Zyriak 352 f ؛ Röhricht, Regensta 304 f., Nr. 1155

۳ـ Röhricht, Regensta 432 ؛ Sinpad, Hist. Arm. I 649 ؛ ابن‌بی‌بی ج٤، ٢٤١ص‌ب ؛ Bar Hebraeus 476

٤ـ ابن بی‌بی ج ٤ ، ٢٤٩ ص ب ؛ Bar Hebraeus 479 ؛ Vincent de Beauvais 1282 ؛ joinville 78, 80

٥ـ ابوالفرج٤٤٦ ص‌ب؛ ابن‌فوطی ١٩٩ص‌ب ، ابوالفدا ج٤ ، ٤٨٢ .

٦ـ Bar Hebraeus 478 f. ؛ ابوالفرج٤٤٦ص‌ب؛ Rémusat, Mémoires a 416

٧ـ Zyriak 437 f.

روسودان ملکهٔ گرجستان دراین میان به‌تفلیس بازگشته‌بود[۱] و روح استقلال‌طلبی را دوباره درگرجیان زنده کرد ، واین شد ، که سپاهیان گرجی بامغولان به‌ستیز پرداختند[۲]. در این هنگام مغولان روسودان را رسماً معزول کردند و وی‌کمی پس‌از آن ـ ظاهراً بـه علت اندوه فراوانی ،که ازغیبت پسرش ،کـه به‌گرو در اردوی باتو نگاهداری می‌شد ـ جـان داد (درسالهای ۱۲۴۴ تا ۱۲۴۸ م)[۳]. باتو پس از شنیدن این خبرپسر ملکه را نزدکیوك خان فرستاد . درهمین وقت یـکی دیـگراز شاهزادگان گرجی،که پسر نامشروع ژرژچهارم برادروسلف‌روسودان‌بود، در دربار مغول‌می‌زیست. خان مغول پسرروسودان‌را به‌اتفاق این‌شاهزاده ،با القاب‌داود چهارم (۱۲۵۹ـ۱۲۴۹م) وداود پنجم (۱۲۶۹ـ۱۲۴۹ م) پادشاه‌گرجستان‌کرد[۴]. علاوه براین مغولان ازتوطئه‌ای که امیران گرجی برضدآنهاکرده بودند ، خبردار شدند ، وآنرا درنطفه خفه کردند. (منابع گرجی از وجود این‌توطئه ذکری نمی‌کنند) . پس‌ازآن درگرجستان آرامش مستقرگردید[۵].

در زمان فرمانروائی‌کیوك خان نخستین تماس میان خانهای مغول ومغرب‌زمین حاصل شد . زمامداران مغرب زمین‌درآغاز ازاین تماس‌ها به منظور آگاهی ازاوضاع ونیزانتشار دین مسیح استفاده می‌کردند ، وعلاوه برآن بی‌میل نبودند ،که بتوانند با همکاری مغولان بـه کشورهای مسلمان خـاور نزدیك حمله‌کنند . اما هیچگاه چنین اتحادی بین‌آنان به وجود نیامد وحملهٔ مشترك‌عملی نشد . روابط متقابل میان ملتهای مغرب زمین ومغولان علاوه برتأثیرات فرهنگی‌که همراه داشت ، برطرز تفکّرمذهبی

۱ـ Kart lis chovreba I 366

۲ـ Kart lis chovreba این واقعه را همزمان با جنگهای هلاکو با اسماعیلیه ذکر می‌کند ، که به‌نظر وی هفت سال طول کشیده است . نویسنده اشتباهاً زمان‌بازگشت ملکه‌را دیرتر ازاین نقل می‌کند . (376ـ372 I)

۳ـ Kart lis chovreba I 371 . ـ دربارهٔ تاریخ وفات او رك ، ترجمهٔ Brosset, Hist de la Georgie I, 1,528 حاشیهٔ ٦ و Allen 113 f.

٤ـ Kart lis chovreba I 377-381

٥ـ Kart lis chovreba I 374f.

فرمانروایان مغول نیز به میزان زیادی مؤثر افتاد . در فصلی که بحث ازسیاست مذهبی مغولان پیش می‌آید ، دراین مورد بیشتر صحبت خواهد شد .

پس از فوت کیوك ، همسر وی اغول غایمش[۱] نیابت سلطنت را به عهده گرفت[۲] . بدیهی‌است ، که باتو به‌این امر راضی نبود، ولی مانند سرقویتی بیکی سکوت کرد[۳] ، وبه بیوهٔ خان تسلیت گفت[۴] ، اما کوشید ، تا قوریلتای هرچه زودتر تشکیل گردد ، و ایمیل راکه در نزدیکی اردوگاه اوکتای وکیوك بود، به عنوان محل تشکیل قوریلتای پیشنهاد کرد . اغول غایمش موقتاً در اردوگاه شوهر متوفی خود ماند . باتو در الاقماق مستقرشد ، تابه ایمیل نزدیك باشد[۵] .

درهمین جابه سال ۱۲۵۰ م. یك‌مجلس موقت شور تشکیل دادند[۶] ، وچون‌خان دشت قپچاق بزرگ مغولان[۷] مقام فرمانروائی را نپذیرفت ، به اصرار باتو ، منکوپسر سرقویتی بیکی را به خانی برگزیدند[۸] . اغول غایمش ، که از پسر خود حمایت می‌کرد ، باچندتن دیگرازشاهزادگان با این انتخاب مخالف بودند ، بی‌آنکه بتوانند درمورد شخص دیگری توافق کنند .

اغول غایمش ازآن پس نایب‌السلطنه ماند ، در حالی که ادارهٔ امور به عهدهٔ چینقای واگذار شد[۹] ، تا در تابستان آن سال قوریلتای تشکیل و خان مغول رسماً انتخاب شود .

این قوریلتای ازبهار تا اواسط تابستان طول‌کشید ، چون بزرگان قوم تدریجاً به‌محل تشکیل قوریلتای آمدند واتفاق رأی موجود نبود . تابالاخره در ۹ ربیع‌الثانی

۱ــ Hyazinth 301 f.; اینکه چرا او که زنی بود ، نام اغل (=پسر) داشت ، روشن نیست.
۲ــ ابوالفرج۱ ۴۵ .   ۳ــ Pelliot, Papes c 61   ۴ــ جوینی ج۱ ، ۲۱۷ .
۵ــ Bar Hebraeus 487; Pelliot, Papes c 61, 61 Anm. 2, 68 f.
۶ــ Pelliot, Papes c 61 und 61 A m. 3   ۷ــ گرچه برادر بزرگتر او « اردا » هنوز زنده بود ، اما عموم مغولان او را بزرگ خاندان می‌دانستند.   ۸ــ جوینی ج ۱ ، ۲۱۷ــ۲۲۰ ؛ ابوالفرج ۴۵۲ ، ۴۵۷ .   ۹ــ جوینی ج ۱ ، ۲۲۰ .

۶۴۹ درکدئهٔ ارال تشریفات متداول انجام شد ، ومنکوبه قاآنی انتخاب‌گردید[1] . وبه فرمان خان جدید اغول غایمش را به‌گناه توطئه چینی کشتند[2] .

بـرای از میان برداشتن منکو توطئه‌ای طرح ریزی شد ، تـا اینکه شاهزاده سیرامون‌را ، که بـه سال ۱۲۴۶ م. از رسیدن به‌مقام خانی‌محروم مانده بود ، به‌تخت بنشانند . منکو تصادفاً ازاین توطئه مطلع شد[3] ، وتوطئه‌گران را دستگیرکرد وبه قتل رسانید . تنها سیرامون[4] را به‌خاطر نسبش بخشید وتبعید کرد . قاآن برای اینکه در آینده باخاطری آسوده به ادارهٔ اموربپردازد ، آنهائی راکه باغیبت در قوریلتای‌قاآن رابه خود بدبین کرده بودند، به‌بازخواست کشید[5] .

درصفحات غربی قلمرو مغولان ارغون همچنان حکمرانی می‌کرد . کیوك پس ازمرگ شرف‌الدین همکاران دیگری نزد ارغون فرستاده بود[6] ،که اغلب خود سرانه‌در رتق وفتق‌امور دخالت‌می‌کردند ، وارغون ناگزیربود ــ همانطورکه درمورد منکفولاد (جمادی‌الاول‌سال ۶۴۷) عمل‌کرد ــ دست‌آنان‌را نیزازادارهٔ اموركوتاه کند . ارغون طبق فرمان قاآن دراینگونه موارد با ایلچیکتای مشورت می‌کرد[7] .

ارغون برای اینکه بهتربه اوضاع مسلط باشد ، همچون جین‌تمور منطقهٔ‌تحت حکمرانی خودرا دوبخش‌کرد[8] . نحوهٔ نـاعادلانهٔ دریافت مالیات نیزجای خود را بـه قبچور داد ، که طریق منصفانه‌تری بود ، وپرداخت مالیات را درطول یك سال تعیین

۱ــ جوینی ج ۳، ۱۵ــ۶ (درهمین اثر ص ۱۳ در سطور ۷ تا ۱۷ نام شاهزادگان حاضر ذکر می‌شود ؛ همچنین در ابوالفرج ۴۵۷); Zyriak 457; Hyazinth 306; Mailla IX 255; Bar Hebraeus 488

۲ــ Barthold in EI, I 711; Hyazinth 310; Ûan-Sï, Kap. 3, S. 3; Blochet, Intr. 175; Gaubil 112

۳ــ جوینی ج۳، ۲۰ــ۱۷؛ جوزجانی ۴۱۰ ص ب ؛ Hyazinth 307; Bar Hebraeus 488; Mailla IX 247 f.; ابوالفرج ۴۵۸ ؛ Rubruck/Herbst 73 f. ــ این گزارش شباهت زیاد به‌توطئه برعلیه چنگیزخان دارد ؛ رك: Pelliot, Papes c 63

۴ــ این شایـد همان کلمهٔ « سلیمان » است ، که مغولان آنرا به‌این صورت درآورده‌اند .

۵ــ جوینی ج۳، ۲۵ــ۲۰ ؛ جوزجانی ۴۱۱ ص ب .

۶ــ جوینی ج۲، ۲۵۰، ۲۶۰

۷ــ جوینی ج۲، ۲۵۰ــ۲۴۷ .

۸ــ جوینی ج۲، ۲۵۵.

می‌کرد[۱]. ارغون درسال ۶۴۹ هـ . ق. به بارگاه منکوشتافت، ودرجمادی‌الثانی به‌آنجا رسید ، ودر اول محرم ۶۵۰ هـ . ق . گزارش کارهایش را بـه قاآن داد[۲]. وی در ۲۰ رمضان ۶۵۰ اجازهٔ بازگشت یافت[۳]، ودررجب ۶۵۱ به خراسان وارد شد .

منکوقاآن خود را ناگزیر دید[۴]، در تقسیم بندی قلمرو خود تجدید نظر کند . دراین تقسیم‌بندی مواجب مقرری بسیاری ازشاهزادگان کم نفوذ قطع گردید ، وتعداد بیشتری مأمور به مناطق‌مختلف فرستاده شد[۵].این تقسیم‌بندی تا زمانیکه بساط سلطنت مغولان برچیده نشده بود ، معتبر ماند .

هلاکو

منکومدت کوتاهی پس‌ازانتخاب خود فرمان داد ،که برادر جوانترش قوبیلای ظاهراً با ۷۰۰۰۰ سپاهی به چین[۶]،وبرادر دیگرش هلاکو به غرب حمله برد . هلاکو مأموریت داشت ، که‌بلاد غربی رابه تصرف آورد[۷]، و تحت نظر قاآن درآن قسمت از قلمرو مغول فرمانروا بـاشد[۸]. پس از آنکه به سال ۶۵۴ هـ . ق . دریك مجلس شور عمومی لشکرکشی‌های قوبیلای وهلاکو تأییدگردید ، منکوخود ظـاهراً با ۶۰۰۰۰۰ سپاهی[۹] به سوی مشرق حرکت کرد ، تا به برادرش درتصرف چین‌کمك‌کند[۱۰].

مغولان باوجود کوششهای فراوان نتوانسته بودند در آسیای غربی پیروزی‌های

۱ــ جوینی ج۲: ۲۵۶ــ۲۵۳ . ۲ــ رشیدالدین ج۲: ۳۴۰ ص‌ب . ۳ــ رشیدالدین ج۲: ۳۰۹ . ۴ــ جوینی ج۲، ۲۵۹ وج۱: ۳۰ ص ب . ۵ ـ جوینی ج۳: ۲۸ ص‌ب؛ ابوالفرج ۴۵۹ــ اودرماوراءالنهر سیاست دیگری جز سیاست کیوك درپیش‌گرفت ؛ رشیدالدین ج ۲: ۱۸۵ ص ب ;Barthold, Vorl 184 ۶ــ رشیدالدین ج۲: ۲۷۴ . ۷ــ تصویر جلوس‌هلاکو برتخت‌سلطنت درمرغزار شفورغان:.Gowaini/Gibb. Mem. III, vor S. 101 ۸ــ تنها Kart lis chovreba I 379 گزارش می‌دهد، که دراصل قوبیلای برای جبههٔ مغرب و هلاکو برای جبههٔ مشرق درنظرگرفته شده بود ، اما این‌گزارش‌صحیح نیست. ــ رك: جوزجانی ۴۲۳ ؛ Bar Hebraeus 509 ۹ــ Bar Hebraeus 489 ؛ میرخواند ج ۵: ۵۹
۱۰ــ Mailla IX 260 ؛ رشیدالدین /کاترمر ج۱: ۱۲۸ ؛ میرخواند ج ۵: ۵۹ .

درخشان به دست آورند، و ده‌سال می‌گذشت، که قلمرو آنان در این سمت توسعه نیافته بود. وضع مغولان آنچنان متزلزل شده بود، که پیوسته از دربار قاآن‌استمداد می‌طلبیدندودرخواست برچیدن بساطخلیفه واسماعیلیه راداشتند، چه غلبه برمسلمانان وپیشرفت تاکنار دریا تنها در این صورت میسرمی‌بود[۱].

قاآن برای تشکیل سپاه هلاکو دستور داد، که یك پنجم تمام سپاهیان مغول را تجهیزکنند. فرمانروایان‌محلی ازجمله باتو نیزبخشی ازسپاهیان خودرا برای‌لشکر-کشی هلاکو در اختیار اوگذاردند. به‌این ترتیب سپاه هلاکو در ربیع‌الاول ۶۵۱[۲] به‌جنبش درآمد[۳]. فوج پیشرو به‌سرداری کیدبوقا درنیمهٔ جمادی الاول ۶۵۰ حرکت کرده بود[۴]. سپاه هلاکو درآغاز به‌کندی پیش‌می‌رفت، چون درطول راه مجالس جشن وسرور برپا می‌گردید، وهلاکو شاهان دست‌نشانده ازجمله تکفور حاتم شاه ارمنستان صغری وبرادرش سنباد[۵]، و نیز فرستادگان و والیان را به‌حضور می‌پذیرفت[۶]. بالاخره هلاکو درشعبان ۶۵۳ به سمرقند رسید[۷].

ازاین به‌بعد سپاه هلاکو باسرعت بیشتری پیش‌رفت. خان مغول ازفرمانروایان می‌خواست، که تسلیم شوند، با این وعده، که به سرزمین‌های آنان آسیبی نرساند[۸]. به‌این مناسبت سلاطین‌آسیای‌صغیرعزالدّین ورکن‌الدّین، سعداول پادشاه فارس، پادشاه هرات وامیران بسیاری ازعراق، آذربایجان، ارّان و شیروان به دربار وی آمدند[۹]. اسماعیلیه نیز[۱۰]، که برای مغولان بی‌خطر نبودند، و فرستادهٔ آنان در قوریلتای سال

۱ــ رشیدالدین/کاترمر ج۱ ؛ ۱۱۸، ۱۲۰. ۲ــ دربارهٔ لشکرکشی‌های هلاکو، رك ؛ Howorth III 88 - 101; Ohsson IV 134 - 203; Hammer I 79 - 102; اقبال ج۱، ۱۷۰ــ۱۷۹ ؛ عزاوی ۱۸۹ ــ ۱۵۰ ؛ Müller II 229 - 235 ۳ــ میرخواند ج۵ ؛ ۷۰ ؛ ابوالفرج ۴۶۰. ۴ــ جوینی ج۳ ؛ ۹۲. ۵ــ Orbelian/Brosset 230 - 232; Bar Hebraeus 490 ؛ Malachias 24; Vartan 289; ۶ــ جوینی ج۲، ۲۵۹ ؛ رشیدالدین/کاترمر ج۱، ۱۵۲ ؛ Mhitar/Brosset 107; ۷ــ رشیدالدین/کاترمر ج۱، ۱۴۸، ۱۵۰ ؛ ابوالفرج ۴۶۲. ۸ــ میرخواند ج۵ ؛ ۳۵. ۹ــ رشیدالدین/کاترمر ج۱، ۱۵۰
۱۰ــ Wilhelm von Rubruck/Wyngaert 244 f.

۱۲۴۶م. باانتخاب کیوك مخالفت کرده بود[۱]، دعوت به‌تسلیم شدند. رکن‌الدّین‌خورشاه شیخ اسماعیلیه باآنکه دررأس حکومتی ضعیف وعاری ازهدفهای مذهبی قرارداشت، مذاکره باهلاکو را ردکرد، درحالیکه گروه دیگری ازاسماعیلیه به هلاکو پیوستند[۲] به‌این ترتیب خورشاه در۲۹ جمادی‌الثانی ۶۵۴ دربرج وباروی‌خود محبوس وبی‌یاور ماند[۳]. کمی پس‌از آن میان او و هلاکو مذاکره آغاز شد. در بدو امر خورشاه تصور می‌کرد،که می‌تواند شروطی را به دشمن بقبولاند، ولی پس‌از آگاهی ازنیروی عظیم سپاهیان هلاکونومید شد وقلاع اسماعیلیه را بروی مغولان گشود[۴]، وپس‌از آنکه خود تسلیم شد، ازمدافعان دوقلعه‌ای‌که هنوز مقاومت می‌کردند، خواست،که آنها نیزدست ازجنگ بردارند. مدافعان از اطاعت فرمان شیخ سرباززدند، وپس‌از جنگی خونین سرانجام این دو هم به‌دست مغولان افتاد، ومحافظان الموت سنگراصلی اسماعیلیه را نیز گرسنگی از پای در آورد[۵]. مغولان تا این زمان رعایت حال خورشاه را می‌کردند، وحتی یکی از دختران نجیب زادهٔ مغول رابه عقد وی درآوردند، اما در این موقع‌که دیگر وجودش سودی نداشت، اورا نزد قاآن فرستادند، و چندی بعدهم به‌قتل رسید[۶]. بستگان وی نیزدرنزدیکی قزوین به همین سرنوشت دچار شدند[۷]. این خونریزی وکشتارحتی درحکومت‌اسلامی‌وقت‌نیزموردتأییدقرارگرفت[۸]، وبرای‌آسیای غربی‌وسیلهٔ‌نجاتی ازبدخواهی‌وآشوبگری‌اسماعیلیان‌شد،هرچنداین‌بیماری درآن‌وقت

۱ــ میرخوانـد ج۵ ؛ ۵۳ ۲ــ Jourdan 128 ; رشیدالدین/کاترمر ج۱؛ ۱۷٤ ص ب ، در بـارهٔ زوال حکومت اسماعیلیه رك ، جوینی ج ۳ ؛ ۱۳٦ ص ص ب ، ۲۷۸ ــ ۲٦۱ ؛ Strothmann 18 - 24 ۳ــ رشیدالدین/کاترمر ج ۱؛ ۱۸۲. ٤ــ رشیدالدین/کاترمر ۲۰٦ــ۱۸٤. ۵ــ رشیدالدین/کاترمر ۲۱۰ (۱ ذیقعدهٔ ٦۵٤).

٦ــ رشیدالدین/کاترمر ج۱؛ ۲۱٤ــ۲۱۲؛ جوزجانی ٤۱۸ــ٤۱۲ .Bar Hebraeus 495 f; ابوالفرج٤٦۵ــ٤٦۳؛ مستوفی‌ج۱؛۵۸۰؛میرخواند ج۵؛ ۷۱؛ .Kart lis chovreba I 371 f (گزارش این‌منبع حاکی ازاینکه جنگ با اسماعیلیه هفت‌سال طول کشیده است،ناصحیح است).

۷ــ رشیدالدین/کاترمر ج۱؛ ۲۱۸ــ۲۱٦ . ۸ــ وصاف/هامر ج ۱ ؛ ۵۷ ص ب نیز باین مطلب اشاره می‌کند .

یکسره ریشه‌کن نگردید. در این موقع راه بین‌النهرین گشوده شد. ازسال ۱۲۴۲م. خلیفهٔ نالایقی به‌نام‌المستعصم‌بالله دربغداد فرمانروائی می‌کرد. حتی‌وصّاف نیز، که در توصیف‌انحطاط بساط خلافت مانند نویسندگان دیگرمسلمان‌جانب احتیاط را رعایت می‌کند، بی‌محابا خلیفه رابه خاطر بی‌فکری وسستی‌اش سرزنش می‌نماید[۱]. هلاکو از همدان مکتوب متداول رابادعوت به‌تسلیم برای خلیفه فرستاد، ودرآن نام چهارنفررا برد، که با آنان حاضر به مذاکره بود[۲]. از سال ۶۲۹ ه.ق. خلفا از انجام اینگونــه مذاکرات با فاتحان سرباز زده بودند[۳]، و این‌کار آنــان نتیجهٔ سوئی برایشان به بار نیآورده بود. خلیفه خطری راکه در آن لحظه تهدیدش می‌کرد، درنیافت، و با اعزام رسولی‌که مورد نظر مغولان نبود، خشم فرمانروای مغولان را برانگیخت. اطرافیان المستعصم نه‌تنها بسیارناقابل، بلکه خیانتکارنیز بودند. وزیرخلیفه ابن‌العلقمی مخفیانه باهلاکو ارتباط برقرارکرد، ولی‌خان‌مغول به‌راهنمائی‌های وی‌چندان اعتمادی نداشت[۴] هم‌چنین امرای لشکرخلیفه نیزچندان درستکار نبودند[۵].

خلیفه نخست می‌خواست، فرمانروائی هلاکو را به‌رسمیت‌بشناسد، ودستوردهد به‌نام وی‌خطبه بخوانند[۶]. امااطرافیان توانستند نظر وی راتغییردهند[۷] وموجب شوند، که اوفرستادهٔ تازه‌ای نزد خان مغول‌گسیل‌دارد، وپایان ناپیروزمندانهٔ تمام حملاتی را که‌به بغداد شده بود، برای وی بازگوکند[۸]. در این موقع خان مغول تصمیم به حمله گرفت، ودرآغاز ربیع‌الاول ۶۵۵ به تبریز یورش برد. نخست یکی از واحدهای سپاه مغول شکست خورد[۹]، اماکمی پس‌ازآن لشکر اصلی خلیفه به‌فرماندهی فتح‌الدین در جنگ بایکی ازواحدهای‌بزرگتر سپاهیان مغول نابودگردید. فقط‌یکی ازفرماندهان

۱ـ وصاف/هامر ۵۵ـ۵۳ ۲ـ وصاف/هامر ۶۱. ۳ـ Johann von Plano Carpini/Wyngaert 59 f. ۴ـ وصاف/هامر ج۱، ۵۹ ص‌ص‌ب. ۵ـ رشیدالدین/کاترمر ج۱، ۲۵۲، ۲۵۴ ۶ـ رشیدالدین/کاترمرج۱، ۲۴۰. ۷ـ رشیدالدین/کاترمر ج۱، ۲۴۲. ۸ـ رشیدالدین/کاترمر ج۱، ۲۵۰. ۹ـ وصاف/هامر ج۱، ۶۵.

سپاه خلیفه به نام دواتدارکوچك توانست با چند تن از سپاهیان جان سالم از معرکه بدر برد[۱].

نبرد نهائی بغداد نسبتاً به سرعت پایان یافت، پس‌از یك محاصرهٔ پنجاه روزه، وزیران المستعصم برای او روشن‌کردند، که تسلیم شهرتنها راه چاره است. سپاه خلیفه نابود شده بود و شاهان دیگر مسلمان نیز بـه خاطر اختلافات دیرین بیاری خلیفه نشتافتند. پایتخت‌عباسیان درروز یکشنبه ۴صفرسال۶۵۶ به‌دست‌هلاکو افتاد[۲]. اگرچه خان‌مغول وعده داده بود، که جان‌علماء ،اعقاب‌حضرت‌علی(ع)[۳] و کسانی‌را که مسلّح نبودند، ازهرگونه آسیبی حفظ‌کند[۴]، امانتوانست بوعدهٔ خودوفا نماید . شهر بغداد طعمهٔ غارت شد[۵]. ده‌روزپس ازفتح شهرخلیفه رانیز،که خزانهٔ خود راتسلیم‌کرده بود، به‌قتل رساندند . مطالبی‌که در بارهٔ نحوهٔ قتل وی ذکر شده، گونـاگون است[۶]. بیشتر بستگان وی نیزبه همین سرنوشت دچارگشتند، تنها برخی ازآنان توانستند به مصر بگریزند،که البته درمورد اصالت بستگی بعضی ازآنها باخلیفه می‌توان شك‌کرد. در

۱ــ وصاف/هامر ج۱، ۶۵ص‌ب. ۲ـ رشیدالدین/کاترمر ج۱،۲۹۸. ــ دربارهٔ «دوات‌دار کوچك»رك، جوینی ج۳، ۴۵۲ـ۴۴۹. ـ دربارهٔ محاصره و فتح بغداد رك ،
Guy Le Strange : Bagdad during the Abbasid Caliphate, London 1924, P. 340-345; Josef de Somogyi : Ad - Dahabi's Tarih al -Islam as an authority on the Mongol invasion of the Caliphate, in "Journal of the Royal Asiatic Society" 1936, P. 595 - 604. ۳ـ در بارهٔ سهم نصیرالدین طوسی در فتح بغداد رك ، Strothmann 24 ff. ٤ــ رشیدالدین/کاترمر ج۱ ، ۲۸۲ ص‌ب . ۵ــ رشیدالدین/کاترمر ج ۱ ، ۳۰۶ ــ ۳۰۰ ؛ وصاف/هامر ج ۱ ، ۷۹ـ۷٤ ؛ Bar Hebraeus 503 - 506; ابوالفرج ٤۸۱ــ٤۷۱ ؛ ابن‌فوطی ۳۳۰ــ۳۲۳ ؛ Malachias 28; Zyriak 487 - 491; Kart lis chovreba l 385 f.; Pachymeres I 129; Mhitar/Brosset 107; Vartan 291. ابوالفدا ج٤، ۵۵٤ ــ ۵۵۰ ؛ مستوفی ۳۷۱ ، ۵۸۰ ؛ میرخواند ج ۵، ۷٦ ــ ۷۱ ؛ در بـارهٔ فتح بغداد رك ، عزاوی ۴۱ ــ ۳۸ ؛ Howorth III 121 - 130; Ohsson III 204 - 254; ٦ــ گزارش Vartan 291 حاکی از اینکه هلاکو شخصاً او را کشته است ، صحیح نیست .

ساحل رود نیل ازاین پس بساط خلافت عباسیان برپاشد و تاغلبهٔ عثمانیان به‌سال ۹۲۷ ه.ق. برآن سامان ادامه یافت.

تفویض فرمانروائی به هلاکو در مناطق غربی قلمرو خان‌مغول عملاً به معنی پایان حکومت ارغون‌بود[۱]. هنگامی که وی‌دررببع‌الاول ۶۵۴ به‌حضورهلاکوشتافت[۲]، توانست سرزمینی را، که نظم وترتیب برآن حکمفرما بود، وتاحدی نیزمردم آن‌مرفّه می‌زیستند، به‌وی واگذارکند، سرزمینی که‌اکنون‌کاملاً دردست‌مغولان‌بود. به‌این ترتیب نبرد تنهادرغرب ایران و بین‌النهرین ضرور می‌نمود . اماارغون بکلی ازخدمت خان مغول خارج نشد. درآن‌هنگام ونیزدررمضان۶۵۶ هلاکو، که به‌مصر لشکرکشی‌کرده‌بودتاهنگام بازگشت اورادرغیاب خودبه حکومت‌گمارد[۳]. پس‌ازسال۶۵۸ ه.ق ارغون همچنان در دربار هلاکو باقی ماند، ویکی‌از مشاوران متنفذ وی بود. اما اباقا پس‌از آنکه برتخت نشست، به‌وی وظایفی خاص محوّل نمود ویا بهتر بگوئیم او راکاملاً از مقام ومنزلتی‌که داشت، محروم کرد[۴]. ارغون دیگر در صحنهٔ سیاست ظاهر نشد ودر تاریخ ۲۰ذیحجه ۶۷۶ درطوس بدرود حیات‌گفت[۵].

فرمانروائی‌قفقازنیز به‌عهدهٔ هلاکو محول‌گردید[۶]. ادعای مالکیّت خان دشت‌قپچاق نیز، که برپایهٔ رابطهٔ باتوباقفقاز استواربود، درواقع از بین‌رفت[۷].

دروضع سیاسی‌آسیای صغیرنیز می‌بایستی تجدید نظری میشد. ازاینرو هلاکو فرمان داد عزّالدین کیکاوس دوم پسر سلطان غیاث‌الدین متوفی در سال ۶۴۴ ه . ق. به‌اتفاق‌برادرانش رکن‌الدین قیلیج‌ارسلان چهارم وعلاءالدین کیقباد دوم‌سلطنت‌کنند.

۱ـ Wilhelm von Rubruck/Wyngaert 320 ۲ـ جوینی ج۲ : ۲۵۹.
۳ـ جوینی ج۲ : ۲۵۹ ص ب . ۴ـ میرخواند ج ۵: ۸۳ . ۵ـ میرخواند ج ۵ : ۱۱۲ ؛ مستوفی ج ۱: ۵۸۳ . ۶ـ رشیدالدین/کاترمر ج۱: ۱۳۶ . ۷ـ گزارش (ناصحیح)قلقشندی ج۴: ۳۰۹ سطور ۲و۳ حاکی از اینکه چنگیزخان‌تبریز و قسمتهای دیگر ایرانرا به‌باتو واگذارکرده‌است ، ونیز ولدی ۱۸ .

عزّالدین درآغازچندین سال‌به تنهائی سلطنت‌کرده بود[۱]. علاءالدین رابزودی شکست دادند[۲]،وآسیای صغیراینطور میان دوبرادر دیگر تقسیم شد ، که عزّالدین از قیصریه به‌جانب‌مشرق (قونیه، آقسرای، آنقره وانطاکیه) و رکن‌الدّین برنواحی غربی تاکنار دریا سلطنت کند. قزل یرماق سرحد میان دوقسمت را تشکیل می‌داد[۳]. نظارت عالی به‌عهدهٔ یك‌والی مغول بود. عزّالدین‌در۶۵۹ه.ق. به‌دربارامپراطور روم‌شرقی میخائیل پناه‌برد[۴]، اماقیصر برای جلب رضایت خاطرهلاکو سلطان سلجوقی‌را زندانی‌کرد، وغل و زنجیر زرین به دست وپای وی نهاد[۵]. اما میخائیل نمی‌خواست سلجوقیان را حتی هنگامیکه به حدود شرقی قلمرو وی آسیب فراوان وارد می‌آوردند، سخت سرکوبی کند[۶]، چه اینان میان امپراطوری روم شرقی و مغولان حصار دفـاعی مفیدی بودند[۷]. عزّالدین نتوانست رفتار امپراطور بیزانس راتحمل‌کند؛ وی‌موفق شد،خان دشت‌قپچاق را به‌حملهٔ به‌خاك امپراطوری‌بیزانس برانگیزد (۶۶۸ه. ق.) به‌این‌ترتیب‌او را آزاد کردند، و به‌دشت قپچاق‌بردند وسلطان‌سلجوقی درسال۶۷۷ ه. ق. درآنجاجان‌سپرد[۸].

۱ــ Bar Hebraeus 479 f., 494 f.; ابوالفرج۴٦۷ــ۴٦۳؛ Zyriak 453 نامهارا بایکدیگر عوض کرده است .

۲ــ ابن بی‌بی ج٤ ؛ ۲۹۲ ص ب ؛ ابن‌فوطی ۳٤۱ .

۳ــ ابن بی‌بی ج٤،۲۹۲ــ۲۷۷ ؛ Bar Hebraeus 497 f.; ابوالفرج٤۸٦ .

٤ــ قلمرو او وسیلهٔ مغولان کــه ملطیه را محاصره کرده بودند ، ویران شده بود . رك ؛ ابن‌بی‌بی ج ٤ ؛ ۲۸۳ــ۲۸۷ ؛ Bar Hebraeus 498 - 500 درمورد گریز رك ؛ ابن‌بی‌بی ج ٤، ۲۹۰ ص ب ، ۲۹٦ ص ب ؛ جوزجانی (فقط به‌زبان انکلیسی بچاپ رسیده است) ج ۱ ؛ ۱٦٤ــ۱٦۲ ؛ Bar Hebraeus 497. ;Gregoras I 82; Pachymeres I 130 f.; Akropolites 153. مستوفی ج۱، ٤۸٤ ص ب .

۵ــ Pachymeres I 132; M. A. Andreeva : Priem tatarskich Poslov pri Nikejskom dvorê in : Sbornik Statej Posvj ščemnych Pomjati N. P. Kondakova, Prag 1926. S. 187 - 200 (پذیرائی‌سفرای‌تاتاردر دربارنیکایا

٦ــ Pachymeres I 18 - 20

۷ــ Pachymeres I 133; Gregoras I 100 ff, 137; Witt‹k Mentesche 9 ff.

۸ــ Tiesenhausen I 81, Pachymeres I 229 - 250; 200, 483 ؛ابوالفداج۵ ، ۲٦،٤٦؛ La descendence Canard 218 f; Paul Wettek : Chrétienne de la dynastie Seldjouk en Macédoine , in : Echos d'Orient XXXIII (1934), S. 409‗412.

رکن‌الدّین به دست وزیرش معین‌الدّین سلیمان ملقّب به پروانه، که یکی از اشراف مغول بود، به‌سال ۶۶۶ ه.ق. به قتل رسید[1] وپس‌از مرگش پسر دو سال و نیمهٔ وی غیاث‌الدین کیخسرو سوم را به تخت نشاندند[2]، و پروانه به نام وی به سلطنت پرداخت[3].

باایجاد نظم وترتیب درمناطق تحت‌سلطهٔ مغولان وباسقوط بساط خلافت، که از نظر معنوی برای عالم اسلام ضربه‌ای شدید به حساب می‌آمد، زمینه‌ای مناسب برای لشکرکشی هلاکو به سوی غرب فراهم شده‌بود. در بغداد حکومتی موقت استقرار ـ یافت[4]، وحملهٔ واحدهای شکست خورده و پراکندهٔ سپاه خلیفه (بطوریکه جوزجانی نقل می‌کند)، نتوانست به‌آن صدمه‌ای وارد آورد[5]. نواحی دیگر بین‌النهرین نیز به‌آسانی به‌تصرف‌مغولان‌درآمد، ایلکانویان وقرابوقا نویان بی‌زحمت‌زیاد واسط وایالت خوزستان را به تصرف درآوردند[6]، اما شهرهای شیعیان از برکت کیاست نصیرالدین طوسی خود تسلیم شدند. اربل پس‌از محاصره‌ای کوتاه مدت (ذیحجه ۶۵۷) به‌چنگ اریق‌بوقا امیرمغول افتاد، که بدرالدین لؤلؤ موصلی ویرا تقویت می‌کرد. بدرالدّین با انعطاف سیاسی فوق‌العاده‌ای‌که داشت، مصلحت دراین دیده‌بود، که به‌هلاکو بپیوندد[7]. پسروی ملك‌الصالح ناگزیر درلشکرکشی ازراه خلاط به‌الطاغ ودیاربکر شرکت کرد[8]،

۱ـ ابن‌فوطی ۳۵۳. ـ یقین نیست، که اینکار آنطورکه مستوفی (ج۱، ٤٨٥) گزارش می‌دهد، بدستور ایلخان انجام شده باشد. Müller II 260 از رخصت اباقا سخن می‌گوید.

۲ـ ابن‌فوطی ۳٥٤؛ Zambaur 144 ۳ـ ابوالفدا ج٤، ٤٧٤، ج ٥، ٢٤.

٤ـ رشیدالدین/کاترمر ج۱، ۳۰۸. ٥ـ جوزجانی ٤۳۲ ص ب. ـ با قطعیت نمی‌توان گفت، که آیا این خبر مطابق با واقعیت است، یا آنکه شایعه‌ایست، که به‌هندوستان رسیده است. ٦ـ رشیدالدین/کاترمرج۱، ۳۱۰، ۳۱٤؛ ابن‌فوطی ۳۳۰ص ب؛ ابوالفدا ج٤، ٥٧۲.

٧ـ Bar Hebraeus 506؛ ابوالفرج ٤٨٢ ص ب؛ میرخواند ج٥، ٧٧ ـ او فرمان داده‌بود، که درسال ٦٥٢ یعنی مدتها پیش از حملهٔ هلاکو بنامش سکه ضرب کنند؛ Brit. Museum VI, L/V

٨ـ ٢٢ رمضان ٦٥٧؛ میرخواند ج ٥، ٧٧.

درحالی‌که یشموت پسرهلاکو برج وباروی میافارقین را محاصره‌کرد[۱].

هلاکو بی آنکـه منتظر سقوط استحکامـات شمالی بین‌النهرین شود، پس از شکستی که به سپاهیان مصر در منبیج وارد آورد[۲]، از رود فرات گذشت. حلب، که فرمانروای‌آن، الملك‌الناصر دستور هلاکو را اطاعت نکرده و به‌حضور وی نرفته‌بود، به‌سرعت سقوط کرد[۳]. نواحی دیگر نیز بزودی به‌چنگ فاتحان افتاد؛ حتی دمشق، کلیدسوریه، نیزداوطلبانه دروازه‌های خودرا به‌روی مغولان‌گشود[۴].

در این هنگام اتفاقی روی داد، که ترتیب تازه‌ای را در امور لشکری ضرور می‌ساخت: منکو قاآن درمحاصرهٔ یکی از استحکامات چین‌در۶۵۷ ه.ق. جان‌سپرد[۵]. قوبیلای نیز، که می خواست به‌مقام قاآنی برسد، برای جلوگیری ازرقیب و برادرش اریق‌بوکا، دست از لشکر کشی برداشت[۶] و بزرگان‌مغول اورا بـه خانی برگزیدند[۷].

۱ـ رشیدالدین/کاترمرج ۱، ۳۳۰؛ Bar Hebraeus 508؛ مقریزی/کاترمر ج ۱، ۱: ۸۳ ص ب، ابـوالفدا ج ۴، ۵۶۲، ۵۸۸؛ میرخواند ج ۵، ۷۷ ص‌ب. ۲ـ ابوالفرج ۴۸۶.

۳ـ Bar Hebraeus 510؛ ابوالفرج ۴۸۵؛ مقریزی/کاترمر ج۱، ۱، ۷۸ ص ب، ۸۵، ۸۷؛ ابوالفدا ج۴، ۵۷۶ ص‌ص‌ب؛ میرخواند ج ۵، ۷۷؛ خواندمیر ج ۳، ۳۳ ص ب؛ Röhricht Regesta 7; ۴ـ جوزجانی ۴۳۳-۴۳۵؛ ابوالفرج ۴۸۶ ص ب؛ ابن‌فوطی ۳۳۹ ص‌ب، ۳۴۱-۳۴۳؛ مقریزی/کاترمر ج۱، ۱، ۹۰-۹۸؛ ابوالفدا ج ۴، ۵۸۶؛ ابن‌ایاس ج۱، ۹۶؛ خواندمیر ج۳، ۳۴. ۵ـ رشیدالدین/کاترمر ج۱، ۳۴۰؛ رشیدالدین ج۲، ۳۳۵ (سال ۶۵۵ مذکور دراین اثر خیلی زوْد است) Hyazinth 355 f.; Mailla IX 274؛ ابوالفرج ۴۹۱؛ مستوفی ج ۱، ۵۷۹؛ خواندمیر ج۳، ۳۴؛ رك؛
C. Arendt : Synchronistische Regenten — Tabellen zur Geschichte der chinesischen Dynastien (in : Mitteilungen des Seminars für Or. Sprachen, Ostasiat. Abtei lung IV [1901], S. 114 - 170) S. 155, 158.

۶ـ Üan-Si, Kap. IV, S. 4 nach Blochet, Introduction 132.

۷ـ Bar Hebraeus 513 f.; Zyriak 485 f.; رشیدالدین ج ۲، ۳۷۴ ص‌ص ب؛ میرخواند ج۵، ۶۰؛ Howorth I 216 ff.; Ohsson II 275 - 282, 314 - 337; رك؛
Arthur Christopher Moule : A table of the Emperors of the Yüan-Dynasty, in : Journal of the North China Branch of the R. As. Soc Bd. XLV, P. 124; Henry Hoyle How rth: The factitious genealogies of the Mong l Rulers, in : Journal of the R. As. Soc. 1908, P. 645 - 668.

هلاکو در تبریز نتیجهٔ انتخاب را شنید، وچون با قوبیلای روابط دوستانه داشت، بی‌شك از این نیتجه راضی بود .

در این موقع وضع لشکرکشی درسوریه تغییر یافته بود. هلاکو پیش‌از حرکت به‌سوی مشرق فرماندهی سپاهیان‌را به‌کیدبوقا سپرد، و وی مکتوبی برای فرمانده سپاه مملوك فرستاد وآنان رادعوت‌به‌تسلیم‌کرد. امرای مملوك‌تحت‌تأثیر سلطان قتوز قرار‌گرفتند، وفرستادهٔ سردار مغول را به‌قتل رساندند[1]. در نتیجه کیدبوقا ظاهراً با ۱۰۰۰۰ سپاهی[2] به سوی فلسطین حرکت[3] کرد و ۲۷ رمضان ۶۵۸ درعین جالوت با سپاهیان مملوك روبرو شد. مغولان بسختی شکست خوردند و بیشتر آنان به‌قتل رسیدند، کیدبوقا دستگیرشد و او را به دستور سلطان قتوزگردن زدند[4]. واقعه‌ای بی‌سابقه رخ داده بود : دشمن،مغولان راباآنکه حساب این نبرد راکرده بودند، درهم‌کوفت. سپاه مملوك،که همچون جنگجویان‌مغول اغلب‌افرادآن‌ترك بودند، تفوق خود رانشان داد. دربرخورد این‌دوسپاه، که تقریباً شیوه‌های جنگی مشابه داشتند، فاتحان شرق‌شکست خوردند. مغولان استحکامات سوریه را به‌همان سرعتی که به‌دست آورده بودند، از دست دادند. سپاهیان مغول‌از محاصرهٔ‌البیره صرف‌نظر کردند[5]. مصریان‌در سوریه بار‌

۱ــ رشیدالدین/کاترمر ج۱، ۳۴۲ ص‌ب ؛ مقریزی/کاترمر ج۱، ۱، ۱۰۱ ص ب ؛ قلقشندی ج ۸، ۶۳ ص‌ب . ۲ــ Bar Hebraeus 511 ، ابوالفرج ۴۸۸؛ مفضل ج۱، ۴۱۷ از ۶۰۰۰ تن سخن می‌گوید ، که ظاهراً فقط ۱۴۰۰ تن در سوریه با آنان بمقابله پرداخته‌اند .

۳ــ Müller II 242 - 244; Howorth III 161 - 170. Ohsson III 306 - 352 ;Hammer I 173 - 183, 195 - 206;

۴ــ رشیدالـدین/کاترمر ج ۱: ۳۵۲ــ۳۴۸ ؛ وصاف/هامر ج۱، ۹۴ــ۹۲ ؛ Bar Hebraeus 512 f.; ابوالفرج ۴۸۹ ؛ ابن فوطی ۳۴۴ ؛ مقریزی/کاترمر ج ۱: ۱ ، ۱۰۴ ص ب ؛ ابوالفدا ج۴ ، ۵۹۴ ص ب ؛ ;Zyriak 498; Mhithar/Brosset 108; Malachias 40; Vartan 294; Gregoras I 81; Orbelian/Brosset 227. ؛ مستوفی ج۱، ۵۸۰ ؛ ابن‌ایاس‌ج۱،۹۷ ؛ میرخواند ج۵،۷۹ ص ب؛ خواندمیرج۳، ۳۴؛ Kart lis chovreba I 387 - 391 (گزارش فتح مغولان ناصحیح‌است)

۵ــ ابوالفدا ج ۴: ۵۹۸ ، ۶۰۸ ؛ مفضل ج۱: ۴۷۳ــ۴۷۱.

دیگر فرمانروا شدند ، و شورشهای موقت در زمان تولیت سنجرالحلبی نیز نتوانست موقعیت آنانرا دراین سامان به‌خطر اندازد[۱] . مغولان قادر نبودند به‌طرز مؤثری از خود دفاع کنند . تنها توانستند از الملك‌الناصر ، که زمانی‌مشمول لطف آنان شده ، وقرار بود در صورت غلبه بر سوریه ازطرف ایشان والی‌آنجا گردد ، انتقام بگیرند. مغولان او را متهم ساختند ، که با مصر مخفیانه ارتباط داشته است ، و به‌همین‌جهت سوارکاران مغول ویرا کشتند[۲] . از سوی دیگر لشکرکشی امام احمد خلیفهٔ ظاهری ، که درقاهره مستقر بود ، به‌سواحل فرات به‌منظور تحکیم قدرتش کاملاً بی‌نتیجه ماند ؛ سپاهیان معدود وی متواری‌گردیدند و خودش نیزمفقودالاثر شد[۳] . با قطعیت نمی‌توان گفت ، که آیا وی در شورش بغداد دست داشته است ، یا نه .

جنگهای بین‌النهرین شمالی دراین میان به‌نفع مغولان انجام یافته بود . مظفرالدین پدر خود الملك‌السعد را ، که مدت شش‌ماه ماردین را در برابر محاصرهٔ مغولان دلاورانه حفظ‌کرده و از حضور نزد هلاکو سرباز زده بود ، مسموم‌کرد و شهر را به‌مغولان تسلیم نمود . به‌خاطر این « خدمت » شاهی آن ناحیه به‌وی واگذارشد ، و خاندانش‌نجات یافت[۴] ، اما میافارقین به‌فرمانروایی الملك‌الكامل مدت دوسال ، یعنی تا انهدام قطعی خود ، مقاومت کرد . در محاصرهٔ این شهر علاوه بر مغولان واحدهای سپاه‌گرجستان نیز سهیم بودند . چون مدافعان به‌علت گرسنگی از پای درآمدند ،

۱ـ ابن‌ایاس ج۱ : ۹۹ ص‌ب. ۲ـ ابوالفرج ۴۸۹ ص ب . ۳ـ مقریزی/کاترمر ج۱: ۱، ۱۷۱ ص ب ؛ ابن‌ایاس ۱ ۱۰۱ ص ب ؛ رك.: B. Moritz: Das Abbasidische Chalifat in Ägypten, in : Der neue Orient VI (1922) 2/3, 149-157. ; C. H. Becker, Bartholds Studien über Kalif und Sultan (in «Islam» VI, 1916, S. 350-412) S. 368; Richard Hartmann , Zur Vorgeschichte des Abbasidischen Schein _ Chalifats Von Cairo, Berlin 1950 (Abh. der Dt. Ak. d. Wiss zu Berlin Phil _ Hist. Klasse, Jg. 1947, Nr. 9) ۴ـ رشیدالدین/کاترمر ج۱: ۳۷۶ ؛ وصاف/هامر ج۱: ۹۴ ص‌ب ؛ جوزجانی ۴۳۵ ؛ Bar Hebraeus 511 f. ؛ ابن‌فوطی ۳۴۰ ؛ ابوالفرج ۴۸۸ ص ب ؛ میرخواند ج ۵ ، ۷۸ ؛ خواندمیر ج ۳ ، ۳۳ ص ب ؛ Ohsson III 353 _ 377 ; Howorth III 141-160 ; Hammer I 186-195.

فاتحان رهبر آنانرا سنگدلانه‌کشتند[۱]. دشمنان مغولان در بین‌النهرین شمالی هیچگاه نتوانستند برعلیه آنان متفق شوند[۲].

درپایان این‌لشکرکشی قلمرو ایلخانان ـ صرف‌نظر ازتغییرات جزئی ـ وسعت نهائی خود را به‌دست آورده بود. دراین قلمرو دولتی ایرانی به‌وجود آمده بود، که پس‌از گذشت زمانی طولانی باردیگر بربخش بزرگی ازمردم ایران‌حکومت می‌کرد. این واقعیت از نظر تکامل قومیّت ایرانیان وفرهنگ ایرانی دارای‌اهمیتی خاص‌است.

اینك ایلخانان خود را شاه ایران‌زمین می‌دانستند و بر مناطقی فرمانروایی می‌کردند، که در دورانهای قبل و بعد از عصر ایلخانان کراراً جزء قلمرو دولت ایران بود. به‌این ترتیب وظیفه‌ایکه به‌عهدهٔ یك فرمانروای ملی ایران محول بود، به‌سبب ثبوت وضع جغرافیائی وسیاسی آنانرا نیز به‌خود مشغول‌می‌داشت: دفع‌حملات متجاوزان شمالی، و در نتیجه دفاع از حدود و ثغور ایران، کاری‌که گرچه به‌خاطر ایران نیز صورت نمی‌گرفت، اما لااقل برای حفظ منافع ایلخانان ضرور بود. از دیرباز ملل آسیای مرکزی و ترکستان به‌شرق ایران تجاوز می‌کردند، و حتی دراین عصر نیز، که در دوطرف جیحون خان‌های‌مغول فرمانروائی‌داشتند، این فشار پی‌گیر آسیای مرکزی برخاور ایران زمین قطع نگردید. به‌موازات دفاع از حدود شرقی حفظ و صیانت قفقاز برای مغولان ازآن‌جهت به‌خصوص مهم بود، که آذربایجان و ارّان را مرکز قلمرو خود قرار داده بودند. قفقاز، این حصار استوار دفاعی برای مناطق شمالی و جنوبی آن، به‌خاطر وضع خاص خود دراین دوران نیز مانند اعصار

۱ـ رشیدالدین/کاترمر ج۱، ۳۷۰ـ۳۷۴؛ Bar Hebraeus 511؛ ابوالفرج ۴۸۳، ۴۸۸؛ جوزجانی ۴۳۶ـ۴۳۸؛ ; Vartan 293 f. ; Mhithar/Brosset 108 ; Zyriak 493-497 ; Malachias 29;Orbelian/Brosset 228؛ میرخواند ج ۵، ۷۸؛
H. F. Amedroz : Three arabic Mss. on the history of the city Mayyāfāriqin (in: Journal of the R. As. Soc. 1902. P. 785-812) P. 805- 808 (بروایت‌ازابن‌شداد)

۲ـ ابوالفرج ۴۸۳.

قبل و بعد از آن موضوع جنگ و ستیز بود . کوشش ایلخانان برای تسلط بر این منطقه شباهت تام به تکاپوی صفویان درقرون ده تا دوازده هجری برای حفظ آن داشت . و باز باید گفت روسیه هم ، که درقرن نوزدهم میلادی می‌کوشید (وبالاخره هم موفق گردید) تا این ناحیه را به تصرف خود درآورد، دراین مورد نیز مانند بسیاری از موارد دیگر بمیراث دشت قبچاق دست می‌افکند. بموازات آنچه گذشت ، رقابت بازرگانی نیز ، به‌خصوص درآغاز قرن چهاردهم میلادی ، خان دشت قبچاق را وادار می‌کرد ، تا راه ایرانیان را به‌دریای سیاه قطع کند ، وسرانجام نیز بمقصودش رسید .

ایلخانـان بر خلاف حالت دفاعی‌ئی ، که در نواحی شمال داشتند ، درجنوب غربی به‌کشورگشائی ادامه می‌دادند و دراین‌کار بهمسایگان شمالی‌خود،که هم‌اکنون صحبت ازآنـان بود و میل شدید به‌پیشرفت به‌سوی جنوب داشتند ، شبیه بودند . در جنوب غربی ، فرمانروایان مملوك راه ایلخانان را به‌سوی دریا بسته بودند و راههای آسیای صغیر و ارمنستان‌صغری ، که غیرمستقیم به‌روی آنان‌باز بود ، کفایت‌نمی‌کرد. دراینجا ایلخانان در واقع ازحدود طبیعی درمغرب ایران‌زمین پافراتر نهادند: حدود غربی بین‌النهرین درطول‌قرون متمادی سرحد جغرافیائی وسیاسی شاهنشاهان نیرومند ایران بوده است .

ظاهراً ایلخانان تا اندازه‌ای متذکر این موضوع بوده‌اند : هدف آنان هیچگاه تنها تسلط برسوریه نبود ، بلکه مصمم بودند ، مصررا تسخیر نمایند . آنچه ایلخانان را به‌پیکار با مصریان یعنی دشمنان مزاحم وخطرناك آنان ترغیب می‌کرد ، فقط‌کسب قدرت نبود ، بلکه این اعتقاد بود ، که سوریه و فلسطین طبیعتاً از نظر جغرافیائی و سیاسی با مصر مربوط است ، به عبارت دیگر ایلخانان می‌پنداشتند ، که یا باید بر دره‌های نیل نیز فرمانروا باشند ، و یا از دست‌یافتن به‌دریای آزاد در سواحل سوریه صرف‌نظر کنند. در واقع ایران ویا دولتهایی‌که این سرزمین‌نیز جزء آن بوده است،

در مواقعی که درسوی غرب تااین مناطق پیشرفت کرده‌اند، پیوسته کوشیده‌اند تا برمصر غالب آیند.

نتایج کوششهای ایلخانان نیز، مانند نیروهـای جغرافیائی و سیاسی، که در سیاست آنان خودنمائی می‌کرد، یکسان ماند. آنها توانستند تمام حملاتی را که از ماوراءالنهر و نیز ازدشت قپچاق به قفقاز می‌شد، دفع کنند. ولی هنگامیکه ازحدودشاهنشاهی ایران پا فراتر می‌نهادند و به‌سرزمین‌های جنوب غربی حمله می‌بردند، با شکست روبرو می‌شدند. این واقعیات سه‌گانهٔ خارجی و شورشهای متعدد داخلی از مشخصات تفکیك‌ناپذیر تاریخ مغولان درایران است.

شگفت آنکه هیچ‌گاه سه دشمن خارجی ایلخانـان باهم متحد نشدند، اما از طرف‌دیگرایلخانان‌نیز نتوانستند، با دشمنان دیگرمصر یعنی دولتهای مسیحی مغرب زمین اتحاد برقرار سازند. به‌این‌ترتیب وقـایع یکی پس از دیگری روی می‌دهد، و مورخ ناگزیراست، که توجه خودرا پیوسته ازنقطه‌ای به‌نقطهٔ دیگر قلمروایلخانان معطوف دارد، بدین‌گونه معرفی وقایع و نشاندادن ارتباط آنها با حفظ تقدم و تأخر زمانی دشوار می‌گردد. یکنواختی اتفاقات داخلی و خارجی کاسهٔ صبر ناظر را لبریز می‌کند. تقصیر عمده در این یکنواختی به‌حق متوجه تکرار وقایع اصلی است، که هم‌اکنون خاطرنشان شد.

مغولان در زمان هلاکو به‌جز یکبار، که به‌حمص حمله کردند (۵ محرم‌سال ۶۵۹)، که درآن‌بار نیز بازمصریان پیروزشدند[۱]، دیگربه‌سوریه لشکرکشی‌نکردند. اوضاع متغیرآسیای مرکزی اجازهٔ چنین لشکرکشی‌ئی‌را نمی‌داد. اگرچه پس‌ازمرگ منکو، قوبیلای به‌منصب قاآنی رسیده‌بود، اما برادر وی اریق‌بوکا، که ظاهراً منکو نیز می‌خواسته‌است ویرا جانشین خودکند، به‌این انتخاب تن درنمی‌داد. اما قوبیلای

۱ــ مقریزی/کاترمر ج ۱ : ۱۳۱ ص ب ؛ ابوالفرج ۴۹۲ ؛ ابوالفدا ج ۴ : ۶۱۲ .

طرفداران بیشتری یافت ، وبه‌این‌ترتیب پس‌از زورآزمائی فراوان توانست برادرخود را وادار به‌تسلیم‌کند . این نبرد درعین‌حال درمشرق‌زمین برتری فرهنگ چینی را ، که قوبیلای به‌آن پیوسته بود ، بر اصول زندگی ایل‌نشینی، که اریق‌بوکا هنوز ازآن تبعیت می‌کرد ، نمایان ساخت ، وعلاوه بر نتیجهٔ مستقیم ، اهمیتی فراوان برای‌آسیای شرقی به‌دست آورد .

اما خان دشت قبچاق و ایلخان ــ این‌لقبی بودکه هلاکو فرمانروای ایران‌برای خود انتخاب‌کرده بود ــ در این جنگ بی‌طرف نماندند . هلاکو بـا قوبیلای دوستی نزدیك داشت ، وهمین دوستی بود ، که علاقهٔ فراوان قاآن را بـه‌امور قلمرو ایلخان برمی‌انگیخت . لیکن‌برکه ، خان دشت قبچاق از اریق‌بوکا طرفداری می‌کرد[1] ، چون برکه خودنیز بیشتر به‌زندگی ایل‌نشینی متمایل بود وشاید به‌این‌سبب قاآنی اریق‌بوکا را ترجیح می‌داد ، درحالیکه هلاکو وقوبیلای، که فرمانروای کشورهائی با فرهنگ کهن بودند ، و این فرهنگ در آنان مؤثر افتاده و شیوهٔ زندگی جدیدی را به‌آنـان آموخته بود ، خود را بیکدیگر نزدیك می‌دیدند .

به‌خاطر جنگهای آسیای‌مرکزی ، خان ماوراءالنهر (منظور جانشینان‌جغتای است) در سرزمین خود سرگرم شد ودیگر فرصت نیافت به‌مرزهای شرقی ایران‌حمله برد . اما برعکس دراین هنگام جنگ میان خان دشت قبچاق وایلخانان ، که ازدیر زمان خطر بروز آن می‌رفت ، به‌سختی درگرفت . اختلافی‌کـه در مسئلهٔ فرمانروائی عالی مغولان بین طرفین به‌وجود آمده بود ، به‌آتش جنگ دامن زد . با حملهٔ‌هلاکو

ـــــــــــــــ

۱ــ ابوالفرج ۴۹۱ ؛ Tiesenhausen I 132 . Anm. 1 ، مفضل ج۱: ۳۷۸، ح ۱ . سکه‌های برکه نیز که به‌نام اریق‌بکا ضرب شده است ، از این رابطه حکایت می‌کند . رك :
Christian Martin von Frähn : über die Münzen der Chane vom Ulus Dschutschis oder der Gold . Horde, St. Petersburg und Leipzig 1832, S.2, Nr. 3; Frähn, Rec . S. 196 .

به‌قفقاز این سرزمین ، که تا آن هنگام میان ارغون و باتو تقسیم نشده بود ، آشکارا ضمیمهٔ قلمرو ایلخان شد . ولی این واقعیت به‌تنهائی نمی‌توانست موجب جنگهـای دامنه‌دار میان ایلخانان و خان دشت قپچاق گردد ، چه منکو قاآن نیز با انضمام‌قفقاز به‌قلمرو هلاکو موافق بوده‌است . آنچه بیشتر خشم برکه‌را برانگیخه بود، بدرفتاری هلاکو با لشکریان وی بود ، که به‌دستور قاآن برای حمله به‌مناطق غربی و از جمله تصرف بغداد ، تحت فرماندهی ایلخان درآمده بودند[۱]. بدرفتاری ایلخان با سپاهیان برکه به‌جائی‌رسید، که رابطهٔ میان این‌دو فرمانروا را بسیار بحرانی ساخت . ازطرف دیگر چون خان‌دشت قپچاق خود نیز مسلمان بود ، اعزام نیرو جهت گوشمالی خلیفه برایش ناگوار بود[۲]. تا بالاخره سپاهیان برکه‌آنچنان احساس‌ناامنی کردند،که‌ناگزیر به‌مصر گریزان شدند[۳]، و ازاین گذشته چند تن از سرداران نـامی هلاکو ، از جمله سالار جلال‌الدین فرزند دوات‌دار کوچك نیز به‌مصر گریختند ، و این امر نیز موجب تضعیف نیروهای ایلخان شد[۴].

ازسال۶۵۹ میان سپاهیان ایلخان و خان‌دشت‌قپچاق جنگهای خونین‌درگرفت، و سالهای متمادی حتی در زمستانهای سخت نیز ادامه داشت ، به‌طوریکه هیچ یك از آن‌دو نتوانستند پایان آنرا به‌چشم ببینند[۵]. همیشه خان‌های دشت قپچاق بودند ، که

۱ــ میرخواند ج ۵ ، ۸۰ ص ب . ۲ــ قلقشندی ج ۴ ، ۳۰۹

۳ــ Tiesenhausen I 78 ; 141, 176 ؛ مفضل ج ۱ ، ۴۴۲ــ۴۴۴ ؛ Tiesenhausen I 418 مقریزی/کاترمرج۱:۱، ۱۸۴ . ۴ــ ابن‌فوطی۳۵۲؛ رشیدالدین/کاترمرج۱:۴۰۲ص‌ب؛عمری/ قسطنطنیه، فصل۲؛ Ohsson III, 375f. - دواتدار پیش‌ازاین مرتکب‌خطاهای‌گوناگون‌ازجمله تعدی‌برای دریافت مالیات شده‌بود، ابن‌فوطی۳۵۱ . ۵ــ مفضل ج۱، ۴۳۶،۴۴۶ــ۴۴۴، ۴۸۷ ص‌ب ؛ مقریزی/کاترمر ج۱ ، ۱، ۱۸۰ ؛ رشیدالدین/کاترمر ج۱، ۴۰۰ــ۳۹۲ ؛ وصاف/ هامر ج۱ ،۹۹ــ۹۶ ؛ رشیدالدین ج۲، ۱۳۹ ؛ Tiesenhausen I 71; Zyriak 504 - 506 ; Malachias 32f . ; Vartan 310 ; Kᶜartᵉlis chovreba I 394 - 399 ؛ میرخواند ج ۵: ۸۰ ، ۸۵ ؛ مستوفی ج ۱ ، ۵۸۰، خواندمیر ج۳ ، ۳۵ ؛ Canard 214; Vernadskij 79؛ Abd ül - Kerém A. Ali - Zade : Bor'ba Zolotoj ordy i gosudarstva il' chanov za Azarbaydzan (نبرد خان دشت قپچان با ایلخان بر سر آذربایجان) در Izvestja »←

حمله می‌کردند، واگرچه غالباً پیروز می‌شدند، اما هیچگاه نتوانستندنتایج درخشانی به‌دست آورند و به‌مقصود خویش برسند. ناگفته نماند، که برکه با فرمانروای مصر روابط نزدیك داشت و تشرف وی بـه‌دین اسلام نیز شرایط مناسبی را برای برقراری روابط ایجاد کرده بود. به‌این مناسبت پیوسته خطر اینکه مصریـان نیز همزمان با سپاهیان دشت قبچاق حمله کنند، درمیان بود، اگرچه درزمان هلاکو چنین حمله‌ای عملی نشد، ولی‌ایلخان ناگزیر بود پیوسته توجه خاص به‌مرزهای جنوب‌غربی قلمرو خود، یعنی سرحد فرات معطوف دارد. گـذشته ازاین در بین‌النهرین شمالی دراین زمان الملك‌الصالح اسماعیل فرمانروای موصل، که در تابستان ۶۵۹ هـ. ق. جانشین پدرش بدرالدین لؤلؤ شده بود[1]ــ دوبرادر دیگرش قسمت‌های دیگری از میراث پدر را به‌ارث بردند[2]ــ بامصرمتحدشد، وبرعلیه مغولان قیام‌کرد. این‌شورش بسیارخطرناك بود و اعزام لشکری نیرومند را ضرور می‌ساخت. سپاهیان مغول توانستند در رمضان ۶۶۰[3]موصل‌را تصرف کنند. الملك‌الصالح بـه‌قتل رسید[4] و موصل رسماً جزو قلمرو مغول شد.

صلح و آرامش درگرجستان نیز هنوز مستقر نشده بود. به‌خـاطر فشاری که دریافت مالیات و جمع‌آوری سپاهی، خصوصاً به‌علت جنگهـای بین‌النهرین شمالی به‌گرجستان وارد می‌آورد، داود پنجم تصمیم گرفت، که در برابر مغولان قیام کند.

→. Akademii Azerb. SSR » 1946, Nr. 5, S. 16-37. Nr. 7, S. 18 (وقایع به‌طور روشن نقل می‌گردد).

۱ــ رشیدالدین/کاترمر ج۱ : ۳۸۰؛ ابوالفرج ۴۸۶ ؛ Zambaur 226 .

۲ــ درمنطقهٔ الجزیره درحوالی موصل ؛ ابوالفرج ۴۹۶ــ۴۹۲ .

۳ــ Tiesenhausen: Mélanges de Numismatique Orientale (dans: Revue Numismatique belge XXXI, 1875, S. 189-214, 329-379), S. 356f. Nr. 131

۴ــ رشیدالدین/کاترمر ج۱ : ۳۸۸ــ۳۸۰ ؛ ابن‌فوطی ۳۴۹ــ۳۴۵ ؛ مقریزی/کاترمر ج ۱:۱، ۱۸۰ ص ب ؛ مستوفی ج ۱ : ۵۰۵ ؛ ابن‌ایاس ج ۱ : ۱۰۳ ؛ میرخواند ج ۵ : ۷۹ ص‌ب ؛ خواندمیر ج ۳ : ۳۵ .

ارغون موفق شد، که با دوبار لشکرکشی وی‌را مغلوب‌سازد. اگرچه مغولان‌گرجستان را اشغال نکرده بودند، اما داود پنجم ناگزیر سرزمین ویران‌شده را ترك گفت. وی نزد داود چهارم، که قبل از آن به‌آبخاز رفته، و ازآنجا با برکه رابطه برقرارکرده بود، گریخت[۱]. پس‌ازچندی میان داودچهارم‌ومغولان قراردادی بسته‌شد، که‌به‌موجب آن فرمانروای‌گرجستان می‌توانست به‌کشورش بازگردد، لکن وی می‌بایست پسرخود دمتریوس را به‌عنوان گرو به‌دربار ایلخان بفرستد[۲]. با اینهمه به‌زودی میان دوطرف نزاع درگرفت، و داود پنجم‌دست استمداد به‌سوی مصریان درازکرد[۳]، بی‌آنکه بتواند ازاین راه به‌سروری مغولان‌پایان‌دهد. شاه‌گرجستان برعکس‌ناگزیربود، درجنگهائی که باسپاهیان دشت قبچاق جریان داشت، به‌عنوان سردار سپاهیان‌گرجی شرکت‌کند[۴]، با آنکه درهمان وقت مهاجمین سلجوقی برکشورش حمله کرده بودند.

هلاکو درچنین‌اوضاع خطرناکی ناگزیر بود به‌ادارهٔ مناطق تحت فرمانروائیش نظم تازه‌ای بدهد، و به‌همین منظور درسال ۶۶۱ هـ. ق. فرمان داد، که مجلس‌شور مملکتی تشکیل‌گردد[۵] و این مجلس فرمان‌های او را تأیید کرد. درهمین مجلس بود، که شمس‌الدین محمد جوینی برادر مورخ معروف را، که مردی کاردان و زیرك‌بود، به‌وزیری برگزیدند.

با توجه به‌جنگهای متعدد و وضع ناآرام داخلی، هلاکو بی‌شك بسیار خرسند بود، که لااقل درآسیای صغیر (و در خراسان) آرامش برقرار است. مانوئل اول (۱۲۶۳–۱۲۳۸م) فرمانروای طرابوزان، که از زمان شکست‌سلجوقیان آسیای‌صغیر با مغولان همسایه شده بود ـ اگرچه ارتباط آنان در واقع بسیار محدود بود ـ درسال

۱ـ K^cart^clis chovreba بجای برکه پیوسته نام باتو را ذکر می‌کند.
۲ـ K^cart^clis chovrebra I 390 - 393 , 383 f.؛ جوینی ج ۲: ۲۶۱ ص ب؛ Mhithar/Brosset 108؛ Allen 116 f.؛ ۳ـ مقریزی ج۱: ۲، ۱۸ ص‌ب، ۵۰ ص‌ب.
۴ـ K^cart^clis chovreba I 394-400 ۵ـ Vartan 300

۶۵۱ هـ. ق. فرستاده‌ای به‌دربار منکو به‌قراقوروم فرستاد[۱]. طرابوزان دست‌کم تاهنگام مرگ هلاکو، به‌قلمرو مغولان وابسته بوده است ، ومی‌بایستی سپاهی دراختیار ایلخان بگذارد[۲]. میخائیل هشتم امپراطور بیزانس نیز به‌سال ۶۵۹ هـ. ق. همین راه را پیش گرفت . فرمانروایان روم شرقی ، که خود در نیسه به‌اندازهٔ کافی با مشکلات دست‌به‌گریبان بودند، کوشش می‌کردند حتی‌المقدور با مغولان‌برخورد نکنند ، اما دراین موقع ، که آسیای صغیر و قفقاز یعنی همسایگان امپراطور روم شرقی به‌دست هلاکو افتاده بود ، ایجاب می‌کرد ، که امپراطور با ایلخان قراردادی ببندد. در این قرارداد توافق شد، که هلاکو بتواند آزادانه باترکان آسیای صغیر یعنی سلجوقیان این سامان آنطور ، که مایل است رفتارکند[۳]. درپائیز سال ۶۵۹ هـ. ق. فرستادگانی از روم‌شرقی به‌دربار ایلخان‌رهسپارشدند، وریاست‌این‌گروه‌را ظاهراً Theodosius Willehardouin، که درآن هنگام یکی از روحانیون عالیقدر قسطنطنیه بود ، و بعدها به‌مقام مطرانی انطاکیه رسید ، به‌عهده داشت[۴]. این فرستادگان با ایلخان قراردادی منعقدکردند، که آنرا مخفی نگاهداشتند ، چه امپراطوری بیزانس با دشت قپچاق ومصر روابط نزدیك داشت[۵] و بی‌شك این‌دولتها نمی‌توانستند انعقاد قرارداد امپراطور را بادشمن خودتحمل کنند[۶]. میخائیل هشتم با ذکاوت‌فراوان توانست، ازیکطرف دوستی خودرا بادولت‌های

۱ـ Wilhelm von Rubruck/Wyngaert 247 ; Dölger I , 3, Nr. 1816 , S. 24.

۲ـ Fallmerayer 118 f. , 121-124, 128 f. 134 f. , 153-155; Miller, Trapezunt 26, 31 f.

۳ـ Pachymeres I, 132 f. ; Dölger I, 3, Nr. 1887 , S. 36 .

۴ـ Bar Hebraeus 515; Pachymeres I 174 .

۵ـ Pachymeres I, 174 f . ؛ Gregoras I. 101 Dölger I, 3, Nr. 1902, 1930. 1932, 1937, 1938 usw. ؛ مقریزی/کاترمر ج ۱:۲، ۱۸ ص‌ب ، ۵۰ ص‌ب ؛ Röhricht , Jerusalem 915 ؛ به‌آثار Canard ، Uspenskij , Poliak (شماره‌های ۴۱۸ ، ۴۲۰ ، ۴۲۲ درفهرست منابع) مراجعه شود .

۶ـ این قرارداد به‌احتمال قوی منعقد شده است ، چه میخائیل هشتم با تمام قوا می‌کوشید که از ملاقات سفرای ایلخان و خان دشت قپچاق در دربار خود جلوگیری کند ؛ Dölger I, 3, Nr. 1901, S.40 .

مذکور حفظ کند ــ اگرچه این دوستی بـهخاطر حملهٔ خان دشت قپچاق برای آزاد کردن عزالدین سلجوقی مدت کوتـاهی قطع شد ــ و از طرف دیگر قصد داشت ، که دخترش مریم را بههمسری هلاکو درآورد ، لکن زمان امان نداد و مرگ ایلخان این ارتباط را قطع کرد.

هلاکو، که چند روزی درمجالس بزم وشادی شرکت کرده بود، در روز یکشنبه ۱۹ ربیع‌الثانی ۶۶۳ در۴۸ سالگی بهعلت بیماری صرع درگذشت[۱]. خان مغول مرد ، بیآنکه توانسته باشد دست همسایگان را از قلمرو خودکوتاه کند . او فرصت‌نیافت، که چندسالی درصلح و آرامش بسر برد. وی درسایهٔ آرامش می‌توانست سازمان‌دولت را که درسال ۶۶۱ ه. ق. پی‌ریزی‌کرده بود ، بهپایان برساند .

هلاکو فرمانروائی بود، که ازنظر کشورگشائی وکشورداری ازخویشتن قابلیت نشان داد. ازآن‌گذشته وی بهعلوم علاقمند بود، و این‌علاقه موجب‌شد ،که دانشمندان بتوانند تا حدی در رفاه زندگی‌کنند . و علاوه برآن رصدخانهٔ معروف مراغه نیز در زمان وی بنیان‌گذاری شد[۲]. ناگفته نماند ، که این‌علاقهٔ هلاکو بهعلوم خالی ازسود‌جوئی نبود . هلاکو نخست بهعلل مذهبی بهاسلام تمایل نداشت ، بعداً بهعلل سیاسی نیز بی‌میلی‌اش تشدید شد وموجب‌گردید ، که تا اندازه‌ای با مسیحیان سرآشتی‌داشته باشد . در این زمینه بی‌شك همسرش دقوز خاتون ، که مدت کوتاهی پس از وی‌یعنی در ۱ رمضان ۶۶۳ بدرود حیات گفت ، بی‌تأثیر نبوده است . از جانشینان هلاکو تنها غازان را می‌توان با سرسلسلهٔ ایلخانان مقایسه کرد .

۱ــ بهروایت میرخواند ج ۵ ، ۸۲ ، ۴۸ سال خورشیدی .   ۲ــ رشیدالدین/کاترمر ج۱، ۴۱۶ــ۴۰۶؛ وصاف/هامر ج ۱ ، ۱۰۱ ص‌ب ؛ ابن‌فوطی ۳۵۳؛ مفضل ج۱ ، ۵۸۱ ؛ مقریزی/کاترمر ج ۱ ، ۲ ، ۲۲ (با تاریخ غلط) ؛ ابوالفدا ج ۵ ، ۱۴ ؛ Zyriak 507 f. ؛ K'art'lis Chovreba I 400 ؛ Vartan 305 ؛ Orbelian/Brosset 234؛ میرخواند ج۵ ، ۸۱ ص‌ب ؛ خواندمیر ج ۳ ، ۳۵ .

اباقا

پس از مرگ هلاکو، نخست پسر کوچك‌تر وی یشموت ، به‌اردوی پدر آمد ، به‌امید آنکه بتواند جانشین وی گردد ، اما بزرگان قوم تصمیم گرفتند ، که اباقا بزرگترین پسر هلاکو را ، که ازجانب پدر نیز به‌جانشینی نامزد شده‌بود ، به‌ایلخانی برگزینند. اباقا، که نصیرالدین طوسی درضمن خطابه‌ای محسنات اورا برشمرده بود، در روز۱۹ جمادی‌الاول ۶۶۳ وارد پایتخت شد. ایلخان در رمضان همین سال به‌تخت نشست ، و پس از آن طبق معمول طلا و هدایا میان زنان و بزرگان تقسیم گردید[۱] . شمس‌الدین جوینی هم‌چنان وزیر ممالك ماند ، و امور دولت را با همان قدرت سابق اداره‌کرد[۲] .

اگرچه وضعی که اباقا با آن روبرو بود ، بسیار دشوار می‌نمود ، ولی ایلخان نشان داد. که قدرت غلبه برمشکلات‌را داراست . وی با کاردانی توانست خطراتی‌را، که از جوانب مختلف قلمروش‌را تهدید می‌کرد ، دفع نماید. میخائیل هشتم امپراطور روم شرقی هم‌پیمان وی شد ، و دخترش مریم را ، که در اصل می‌خواست به‌همسری هلاکو درآورد ، به‌عقد اباقا درآورد . سفیرانی که عروس را به‌تبریز آوردند[۳]، گویا با اباقا معاهداتی بسته بودند که به نفع امپراطور روم شرقی بود ، چه دراین هنگام روابط امپراطور با خان دشت قپچاق به‌سردی گراییده بود ، و سپاهیان دشت قپچاق درسال ۶۶۸ هـ. ق. به‌امپراطوری روم شرقی حمله بردند ، و موجب اصلی این حمله نیز عزالدین سلطان‌سلجوقی بود[۴]. داشتن‌دشمنی‌مشترك پدرزن ودامادرا به‌هم‌نزدیکتر

۱ــ ابن‌فوطی۳۵۳ ؛ میرخواند ج ۵: ۸۲ ص ب ؛ Malachias 40 ؛ دربارهٔ اباقا رك : Ohsson III 413 - 549 ؛ Hammer I 245 - 319 ؛ Howorth III 218 - 254 ؛ اقبال ج۱: ۲۲۱ــ۲۰۰.

۲ــ خواندمیر ج۳: ۳۷.

۳ــ Pachymeres I 174 . - رك : Dölger I, 3, Nr. 1932, S. 47

۴ــ Pachymeres I 229-240، Tiesenhausen I 133، مقریزی/کاترمر ج۱ ، ۲ ، ۵۷ ص ب .

کرد ، و در نتیجه اباقا در سال ۶۶۶ ه. ق. هیئتی به دربار امپراطور در قسطنطنیه فرستاد[۱]. ناگفته نماند ، که دوستی با روم شرقی نمی‌توانست اباقا را باوجود مشکلات فراوانش چندان تسلی دهد .

حملات سپاهیان دشت قپچاق، که پس از مرگ برکه، باشرکت نغای شاهزادهٔ متنفذ[۲]، صورت گرفت ، دفع گردید ، و به این ترتیب پس از سالیان دراز بار دیگر در دربند آرامش حکمفرما شد[۳]. خوشبختانه این جنگها هنگامی که ایلخان ناگزیر شد در دو جبهه سرسختانه بجنگد ، پایان یافته بود .

درپایان سال ۶۶۶ ه. ق. مسعود بیك ، فرزند محمود یلواج والی ، از جانب براق فرمانروای ماوراءالنهر[۴] به‌دربار اباقا آمد ، و اطلاع داد ، که براق مایل است قلمرو خود را تحت حمایت ایلخان قرار دهد[۵]. مسعود بیك اگرچه درآغاز اقامت ، به‌جوینی وزیر ایلخان اهانت کرد ، اما به‌احترام پیامی که از سوی خان ماوراءالنهر آورده بود ، مقدم وی را گرامی داشتند . او پس ازمدتی پایتخت ایلخان را ترك‌کرد.

اما دیری نپایید ، که خبر رسید براق از رود جیحون گذشته و به‌قلمرو ایلخان حمله کرده است . بدین‌گونه آشکار شد ، که پیام مسعودبیك حیله‌ای بیش نبود ، و فرستادهٔ براق می‌خواسته است ، توجه اباقا را از ماوراءالنهر دور کند ، و با خاطری آسوده به‌جاسوسی بپردازد . این بود ، که سپاهیان ایلخان ویرا تعقیب کردند ؛ اما مسعودبیك توانست بی‌آنکه آسیبی ببیند ، پس از چهارشبانه روز تاخت و تاز از رود جیحون بگذرد[۶].

۱ــ Dölger I, 3, Nr. 1952, S. 52 ۲ــ رشیدالدین، میرخواند و وصاف او را بخطا بوقای می‌نامند . ۳ــ رشیدالدین/وین۴ ۲۱ ج ص ب ، Kᶜartᶜlis chovreba I 400 f. ؛ Zyriak 508 ، زمجی ب۴۵۲ ص‌ب ، Tiesenhausen I 274 ۴ــ Barthold, Vorl. 185

۵ــ وصاف/هامرج۱:۱۳۸ . ۶ــ رشیدالدین/وین۵ ۲۱، Kᶜartᶜlis chovreba I 520f.,582.

براق پس از نبردهای نافرجام بـا قیدو فرمانروای قلمرو اوکتای[1]، به‌خراسان غنی چشم دوخت ، وبه‌این ترتیب سیاست دیرینهٔ خان‌های ترکستان را درپیش‌گرفت. قیدو ، که می‌دید دشمنش با این لشکرکشی سرگرم می‌شود ، براق را تقویت کرد، و گروهی ازسپاهیان خودرا نیز دراختیار وی گذارد. اما این‌سپاهیان مأموریت‌داشتند، براق را درلحظهٔ حساس تنها گذارند[2]. خان ماوراءالنهر به‌امید آنکه نیروی ایلخان را پراکنده کند ، برادر خود نیکودار را[3]، که در خدمت اباقا و در گرجستان مستقر بود، واداشت ، تا برعلیه ولی‌نعمت خود شورش‌کند، ونیکودار گرچه نخست دربرابر وسوسهٔ برادر ایستادگی‌کرد[4]، اما سرانجام برعلیه ایلخان قیام نمود.

اما جریان این شورش بروفق مراد نیکودار نبود . سیرامون فرزند جورماغون توانست نیکودار را پس از موفقیت‌های اولیه متواری سازد ، و او در قفقاز نزد داود چهارم مدتی پناه یـافت . ولی بالاخره به‌چنگ سپاهیان مغول افتاد و تـا پایان حملهٔ براق به‌خراسان ، در زندان مغول گرفتار بود[5]. او ازروی ناچاری به‌بین‌النهرین‌رفت و در آنجا مرد[6]. لکن گروهی از سپاهیان او از خطر جستند و مدتها موجب ویرانی و ناامنی بودند (نیکوداریان) .

دراین اوضاع لشکرکشی براق نیز با شکست روبرو شد . او منطقهٔ بدخشان و شهرهای‌شپورغان، طالقان، مروجون ومروشاهگان‌را تصرف‌کرد وتا نیشابورپیشرفت[7].

۱ــ Barthold, Vorl. 185 ؛ Marco Polo/Moule und Pelliot I 447_453 ؛ در بارهٔ موقعیت قیدو در برابر قاآن رك : Francke IV 466-468, 491

۲ــ رشیدالدین/وین ۲۱۵ چ تا ۲۲۰ ر ؛ میرخواند ج۵ : ۸۸ .

۳ــ میرخواند ج ۵ : ۸۷ .

۴ــ میرخواندج۵: ۸۷.

۵ــ وصاف/هامرج۱: ۱۴۳، ص‌ب؛ Kcartclis chovreba I 404-406؛ مستوفی ج۱: ۵۸۲ ؛ میرخواند ج۵: ۸۷ .

۶ــ Kcartclis chovreba I 408f.

۷ــ طبق روایت میرخواند ج۵: ۸۸ براق در رمضان ۶۶۸ بحوالی نیشابـور رسید ، اما چون اباقا در پایان سال ۶۶۶ از حملهٔ براق اطلاع یافته بود ، لذا باید گفت ، که احتمالاً تاریخ مذکـور در روضةالصفا کمی دیرتر از تـاریخ واقعی است . رك : وصاف/هامر ج ۱ : ۱۴۲ ، ابن فوطی ۳۵۷ .

براق درآنجا توسط قتلغ تیمور بـا شمس‌الدین‌کرت فرمانروای هرات ارتباط برقرار کرده بود . شمس‌الدین ، که نمی‌خواست آشکارا با براق هم‌پیمان‌باشد، به‌هرات باز‌گشت ، و در آنجا ناظر وقایع بود[۱] .

لشکری که اباقا به‌مشرق فرستاده بود ، شکست خورد[۲]، و وضع خطرناکی که براق با تشویق نیکودار به‌قیام ، آرزوی آن‌را کرده بـود ، می‌بایست در این هنگام پیش آید ، اما به‌شرحی‌که‌گذشت ، این خطررا قبلاً دفع‌کرده بودند، و اباقا توانست باشنیدن خبر شکست سپاهیان‌خود در ۴ رمضان ۶۶۸ شخصاً به‌خراسان رود[۳]. ایلخان توانست سه تن ازجاسوسان براق‌را دستگیر کند. درهمین موقع در لشکرگاه وی‌خبر حملهٔ خان دشت قبچاق به‌دربند منتشر شد . اباقا بسیار آشفته گشت ، وگفت که باید فوراً به‌سوی‌مغرب حرکت‌کند. وی دستورداد، که دوتن ازجاسوسان را به‌قتل‌رساندند و سومی‌را که اطلاعاتی دراختیار او گذارده بود ، رها کرد. براق که در انتظارچنین فرصتی بود ، روز بعد به‌سپاهیان ایلخان حمله برد ، اما با نهایت تعجب اباقا را ، که گمان می‌برد مدتی است به‌سوی مغرب حرکت‌کرده است ، درمیان سپاهیان دید . وی در این موقع دریافت، که تمام آنچه‌که گذشته حیله‌ای بیش نبوده است ، و با اینهمه شجاعانه ایستادگی کرد ، چون‌می‌دانست ، که این نبرد اهمیت خاص دارد . از هردو طرف جنگاوران نامدار در میدان کارزار جان سپردند ، و یکبار چیزی نمانده بود، که براق فاتح گردد ، لکن اباقا پافشاری کرد و براق شبانگاه ناچار دست از فتوحات خود در خراسان شست[۴] و به‌بخارا بازگشت ، و در آنجا به‌خدعهٔ قیدو به‌قتل رسید[۵].

این پیروزی سپاهیان ایلخان‌را قانع نکرد. اق‌بك ترکمان ، حاکم قلعهٔ‌آمویه

۱ــ میرخواند ج۵، ۸۸ ص‌ب. ۲ــ وصاف/هامر ج۱، ۱۴۳. ۳ــ میرخواندج۵، ۹۰.

۴ــ رشیدالـدین/وین ۲۱۹ ر تا ۲۲۰ ع ؛ وصاف/هـامر ج ۱ ، ۱۵۱ــ۱۴۷ ؛ مفضل ج ۱ ، ۵۲۳ــ۵۲۱ ؛ مستوفی ج۱، ۵۸۲ ؛ میرخواند ج۵، ۹۱ ص‌ب ؛ خواندمیر ج۳، ۳۸.

۵ــ Barthold, Vorl. 185

(که درکنار رودآمویه یعنی جیحون واقع بود) بیم‌داشت، که پسران براق باردیگر به‌قلمرو ایلخان حمله کنند ، و به‌این جهت بـه‌بخارا لشکر کشید و بـا کمك امیر یسودار در ۱ رجب ۶۷۱ این شهر را پس از نبردی کوتـاه تسخیرکرد[۱] . اما پیروزی آنان‌دیری نپایید ، وسپاهیان ایلخان به‌علت حملهٔ لشکریان ماوراءالنهر به‌فرماندهی جوبا درتاریخ ۷ رجب ناگزیر شدند،که شهر بخارا را پس‌از غارت ترك‌کنند[۲] . یکبار دیگر در تاریخ ایران چنانکه سابقه داشته است ، کوشش برای تسلط بر لانهٔ هرج و مرج و شورش یعنی ماوراءالنهر، از راه لشکرکشی باشکست روبرو شد . دراین‌مورد نیز ایلخان به‌سرنوشت شاهان دیگر ایران دچار شد . اق‌بك ، که مردی فعال بود ، چون‌دید، که ازلشکرکشی به‌ماوراءالنهر موفقیتی نصیب وی‌نگشته است، درخراسان شرقی شورش‌کرد ، تـا آنکه او را به‌سال ۱۲۷۶م دستگیر کردنـد و بالاخره به‌قتل رساندند[۳] .

شمس‌الدین‌کرت ، فرمانروای هرات نیز به‌سرنوشتی مشابه دچار شد . اباقا از وی به‌خاطرروش تردیدآمیزش درهنگام لشکرکشی‌براق بازخواست‌کرد. شمس‌الدین به‌توصیهٔ‌جوینی وزیر، به‌دربار ایلخان رفت. اباقا نیز وی‌را به‌خاطر تقصیرش‌بقلعه‌ای که درسرحد قفقاز ودشت قپچاق قرار داشت ، فرستاد. او بی‌آنکه بتواند یکباردیگر وطنش را ببیند ، در شوال ۶۷۶ جان سپرد[۴] . شمس‌الدین نه‌تنها سرسلسلهٔ ملوك کرت هرات بود ، بلکه سرمشقی برای همهٔ جانشینان گردیـد . احتمال نمی‌رود ، که فقط جنگجوئی ومیل به‌استقلال تنها علت کوشش وی برای جدائی از مغولان بوده باشد . شاید بتوان عرق ایرانیت و شعور ملی‌را ، که در افراد خانوادهٔ ملوك‌کرت دراین‌زمان قوی‌تر ازتمام شاهان‌دست‌نشاندهٔ دیگرمشهودبود، انگیزهٔ‌اصلی مساعی او وجانشینانش

۱ــ رشیدالدین/وین ۲۲۲ ر ؛ میرخواند ج ۵ : ۹۳ . ۲ــ وصاف/هامر ج۱ : ۱۵۴.
۳ــ رشیدالدین/وین ۲۲۲ ر و ج ؛ وصاف/هامر ج ۱: ۱۵۷ــ۱۵۴ (بدون خبر قتل اقبك)؛ میرخواند ج ۵ : ۹۳ . ۴ــ رشیدالدین/وین ۲۲۳ ج .

دانست به‌این‌سبب اباقا با تبعید شمس‌الدین آگاهانه خواسته است ، سرزمین وی را ، که پیوسته منبع طغیان بود ، ویران سازد .

درحالی که‌صفحات‌شرقی‌قلمروایلخان‌دستخوش‌این‌کشمکش‌ها بود ، درسرحدات غربی نیز آرامشی دیده نمی‌شد. اما بخت با اباقا یار بود ، وبحبوبهٔ جنگ وجدال‌در شرق وغرب هم‌زمان نمی‌شد . سه‌کشور مخاصم قلمرو ایلخان‌را همچنان درمیان‌گرفته بودند. پس ازمرگ هلاکو، شاهان مملوک‌دوباره حملات خودرا به‌سوریه آغازکردند. درسال ۶۶۴ هـ. ق. سردار آنان سم‌الموت به‌شمال لشکر کشید[1] ، وکمی پس از آن سلطان الملک‌الظهیر ، که بعد از نبرد عین جالوت ، قتوز فاتح را به‌ضرب خنجر از پای درآورده ، وخود سررشتهٔ امور را به‌دست گرفته بود ــ وی جنگجوئی برجسته و فرمانرائی با تدبیر بود ــ به‌ارمنستان‌صغری‌تاخت ، تاشاه آن‌سامان را به‌جرم‌وفاداریش دربرابر مغولان ، گوشمالی دهد . سپاه ارمنستان شکست خورد، یکی از شاهزادگان به‌قتل رسید ، ولئون ولیعهد دستگیر شد[2] ، اما شاه ارمنستان توانست با آزاد کردن سنقرالاشکر سردار مملوک ولیعهد را بازستاند .

این‌تنهاپیروزی‌مصریان‌نبود. بوهموندچهارم‌شاه انطاکیه در۴رمضان ۶۶۶هـ.ق. شهروکشورش را ترک‌کرد ، و به‌طرابلس گریخت و شش سال بعد درآنجا جان سپرد . درنتیجه‌کوشش واقعی جهت برقراری رابطه میان مغولان و شاهان مغرب‌زمین صورت گرفت،اما طوفانهای سخت مانع آن بود ، که یعقوب اول پادشاه اراگن بتواند آنطور که‌پیش‌بینی شده‌بود ، درسال۶۶۸ هـ. ق. نیرو پیاده‌کند[3] . اوضاع آشفتهٔ شرق‌به‌مغولان

۱ــ Bar Hebraeus 522-525 ؛ Malachias 43 ؛ Vartan 311 f. ؛ Vahram Rabun 19 ؛ مقریزی/کاترمر ج ۱ ، ۲ ، ۳۳ــ۳۶ ، ۴۱ ، ۵۴ ص ب ؛ ابن ایاس ۱۰۴ .

۲ــ Vahram Rabun 20-23 ؛ Mhithar/Brosset 108 ؛ مقریزی/کاترمر ج۲، ۱، ۱۰۰.

۳ــ ابن فوطی ۳۵۵ ؛ مقریزی/کاترمر ج ۱ ، ۲ ، ۷۶ ص‌ب . ــ برای آگاهی از جزئیات این لشکرکشی نافرجام رک ، Reinhold Röhricht : Die Kreuzfahrt des Königs Jakob I. von Katalonien (1269) in: Mitt.d. Inst. f.Öst. Gesch.XI(1890), S. 372-395. شاه‌انگلستان نیز درآن موقع‌مقدمات حمله به‌ارض‌مقدس‌رافراهم می‌آورد. رک، Turner 45-47

اجازه نمی‌داد ، قوای خود را درمغرب متمرکز کنند ، و به‌این جهت لشکرکشی اباقا به‌مرعش وعلاءالـدین سردار مغول به‌حرّان بی‌نتیجه ماند . همین آشفتگی اوضاع ، ایلخان را ناگزیر ساخت ، که پس از مرگ داود پنجم شاه گرجستان به‌سال ۱۲۶۹ یا ۱۲۷۰ م، درسال ۱۲۷۲ م پسر وی دیمتریوس دوم را که ، سالهـای متمادی او را در دربار ایلخان به‌گرونگه داشته بودند، به‌تخت بنشاند، و منکوبردی (متوفی ۱۲۸۲م) را به‌قیمومت وی بگمارد[۱]. در ارمنستان صغری نیز پس از مرگ تکفور حاتم اول[۲]، پسرش لئون سوم ، که تازه از زندان مصریان آزاد شده بود ، به‌شاهی رسید .

اباقا درسال ۶۷۱ خواست با لشکرکشی خطری را ، که در سوریه ویرا تهدید می‌کرد ، دفع کند ، اما سپاهیان وی در ۱۸ جمادی‌الاول ۶۷۱ در نزدیکی الرّحبه ، که درکنار فرات واقع است ، شکست خوردند و جینقار فرمانده سپاهیان به‌قتل‌رسید، به‌این ترتیب قلعهٔ البیره نیز از دست مغولان رفت[۳]. درشرق وغرب قلمرو مغول تجاوز از حدود طبیعی وجغرافیائی میسرنبود . شباهت وقایع دراین موردکاملاً آشکار است.

سپاهیان مصر درسال ۱۲۷۵ م. بار دیگر به‌حرکت درآمدند . میان‌معین‌الدین سلیمان پروانه[۴]وزیر اعظم ، و پدرخواندهٔ سلاطین سلجوقی (و بـه‌روایتی نیز برادر همسرشان) ، کـه از ۶۴۹ هـ. ق. فرمانروائی سینوب ، سامسون و جانیك را به‌عهده داشت، واجای وجانشین وی بغا والییان مغول‌نزاع درگرفت. وی درنتیجه به‌طوریکه منابع مصری با قطعیت ، و منابع ایرانی با تردید گزارش می‌دهند ، با الملك‌الظهیر

۱ـ Kʿartʿlis chovreba I 409f. ؛ Allen 118 .

۲ـ مقریزی/کاترمر ج۱، ۲، ۱۰۰ . (این مورخ مرگ تکفور حاتم را ۲۱ محرم ۶۶۸ گزارش می‌دهد) .

۳ـ ابوالفداء ج ۵ : ۳۰ ، مقریزی/کاترمر ج ۲ ، ۱ ، ۱۰۱ـ۱۱۱ ؛ ابن ایاس ج ۱ : ۱۰۸ ؛ وصاف/هامر ج ۱ : ۱۷۶ـ۱۷۸ ؛ Baypars Tarihi 7f. , 17-19, 29f. ؛ Anom. Uzluk 56-59.

۴ـ مقریـزی/کاتـرمر ج ۱ ، ۲ ، ۱۴۱ ، حـاشیهٔ ۱۷۵ ؛ Kʿartʿlis chovreba I 411 ؛ Strothmann 34 ؛ Ahmet Temir : Anadolu, da Ilhani Valilerden Samagar Noyan, in «F. Köprülü Armagani», Konstantinopel 1953, 495-500 ; Togan, Geris 224f .

رابطه برقرار نمود، اگرچه پیش ازآن‌کوشش وی دراین زمینه به‌مقصود نرسیده‌بود[۱]. سلطان مصر به‌تحریك‌پروانه به‌ارمنستان صغری حمله برد ودر۱۱ رمضان ۶۶۳پایتخت آن سیس را تصرف نمود. وی به‌درخواست اشراف سلجوقی به‌آسیای صغیر نیز تجاوز کرد . مردم این نواحی ازظلم وجور مغولان به‌تنگ آمده وگروه بیشماری از آنانرا به‌قتل رسانده بودند. الملك‌الظهیر ، قیصریه را تصرف کرد، وبسیاری از مسیحیان‌را، که با مغولان دوستی داشتند کشت و قیام مغولان را در ابلستین[۲] بـه‌تاریخ ۱۷ ذیعقدهٔ ۶۷۵ درهم شکست[۳]؛ با وجودهمهٔ‌پیروزیها حملهٔ‌سلطان مصر عجولانه ونسنجیده بود ، چه دراین‌هنگام که سپاه اصلی‌مغول وارد میدان‌شد، الظهیر برای نخستین‌بار به‌سختی شکست خورد . وی‌پس ازبازگشت در۲۸ محرم ۶۷۶ بدرود حیات‌گفت[۴]. بدین‌ترتیب کوشش برای تصرف آسیای صغیر وقطع رابطهٔ مغولان با مغرب زمین و دریـا به‌هدف نرسید : حدود غربی قلمرو ایلخان به‌شکل سال ۶۵۸ ابقاء شد.

انتقام مغولان از مسلمانان آسیای صغیر، که تجاوز الملك‌الظهیر را تأییدکرده بودند ، وحشتناك بود. ستارهٔ اقبال پروانه نیز غروب‌کرد. مغولان ، که از دسیسه‌های وی آگاهی داشتند ، او را به‌تبریز آوردند و در ۱ ربیع‌الاول ۶۷۶ به‌قتل رساندند[۵].

۱ــ مفضل ج۲، ۳۹۱ ص‌ب . ــ دربارهٔ لشکرکشی‌های آن سال به‌نامهٔ Fugo Revel به‌ادوارد اول پـادشاه انگلستان مراجعه شود ، Röhricht , ؛ Kohler und Langlois 46f., 53-55 Reg. 364, Nr. 1403 ؛ دربارهٔ مکاتبات Revel با اباقا رك ؛ Röhricht, Reg. 359, Nr. 1379 , 364 , Nr. 1401 ؛ دربـارهٔ انطـاکیه رك ؛ - ; Röhricht, Jerusalem 940-943 Baypars Tarihi 33f. ۲ــ دربارهٔ این نام رك ؛ Müller II 261, Anm. 1

۳ــ ابن فوطی ۳۸۹ ؛ مفضل ج۱،۴۲۴ ص ب ؛ وصاف/هامر ج۱ ، ۱۷۹ . ۴ــ ابن‌بی‌بی ج۴ ، ۳۱۴ــ۳۲۶؛ Bar Hebraeus 528f. , 532-537 ؛ ابوالفرج ۵۰۲ــ۴۹۸ ؛ ابن‌فوطی ۳۹۲؛مفضل ج۲،۴۴۰ــ۳۹۵ ؛ ابن‌ایاس ج۱، ۱۱۲ــ۱۰۹؛ وصاف/هامر ج۱ : ۱۷۹ــ۱۷۴؛ رشیدالدین/وین ۲۲۲ ج تا۲۲۳ ج ؛ مستوفی ج۱،۵۸۳؛ میرخواند ج۵،۹۴ ص‌ب ؛ خواندمیر ج ۳ ، ۳۹ . ــ دربـارهٔ‌نامهٔ الظهیر پس‌از فتح قیصریه رك، قلشقندی ج ۱۴ ، ۱۶۴ــ۱۳۹ ؛ عمری/تشنر۱۹ــ۳ . ۵ــ رشیدالدین/وین ۳۲۳ ر ؛ ابن فوطی ۳۹۵ ؛ ابوالفدا ج ۵ ، ۳۸ ص‌ب؛ Kcartclis chovreba I 411 ؛ Seid Locmani ex libro Turcico, qui oghuzname inscribitur, exerpta, hrsg. Lagus, Helsingfors 1850, 13f.

با این‌همه پسرش جانشین وی شد[۱].

آرامش در سوریه نیز دیری نپائید؛ سردار مصر سنقرالاشکر پنهانی با ایلخان تبانی‌کرد. جنگجویان ارمنستان صغری نیز، که می‌خواستند انتقام ویرانی‌های سال ۱۲۷۵–۱۲۷۷ م را بگیرند، دراین لشکرکشی‌شرکت داشتند. واحدهای‌چنگجویان صلیبی نیز به‌فرماندهی بوهموند هفتم، فرمانروای انطاکیه با آنان همراهی کردند. فرمانده سپاه منکو تیمور برادر اباقا بود، که ابش وارث اتابکان فارس را به‌عقدخود درآورده، و از این راه فارس را نیز به‌قلمرو ایلخانان افزوده بود. مغولان در ۱۴ رجب ۶۸۰ در مرج‌الصفر درنزدیکی حمص به‌سپاهیان مصر حمله‌کردند، اما ازآنان شکست خوردند[۲]. چون افراد قبیلهٔ خفاجه مغولان را هنگام فرار یاری و در صحرا راهنمائی‌کردند، از نابودی قطعی سپاه مغول جلوگیری شد[۳]. منکو تیمور نتوانست اندوه این شکست را تحمل نماید و در۱۶ محرم ۶۸۱ جان سپرد.

همزمان‌با این‌اتفاقات‌درمغرب، صفحات‌شرقی‌کشورنیز آرام نبود، و به‌این‌سبب تنها نیمی از قوای مغولان می‌توانست متوجه مغرب شود. در زمستان ۶۷۷ باقیماندهٔ سپاهیان نیکودار به‌همراهی قراوناس به‌فارس تاختند و تاحدود شیراز پیش رفتند. اباقا، که تازه از آسیای‌صغیر به‌تبریز بازگشته بود، ناگزیردر۲۱ محرم ۶۷۸ به‌سوی خراسان حرکت کرد، و در ۳ ربیع‌الاول همان سال پسرش ارغون را به‌سرکوبی نیکوداریان فرستاد. طغیان دراین نواحی ازآن جهت برای مغولان بخصوص ناگوار بود، که آنان حتی‌المقدور از لشکرکشی به‌این مناطق به‌خاطر گرمای فراوان آن روگردان بودند، ولذا استقلال این سرزمین تا اندازه‌ای محفوظ مانده بود. از یکسو

۱ــ ابن بی‌بی ج۴ ؛ ۳۱۶ ص ب ؛ Zambaur 147 ۲ــ Bar Hebraeus 543f. ؛ ابوالفرج ۵۰۵ــ۵۰۳ ؛ ابن‌فوطی۴۱۵ ؛ مقریزی/کاترمر ج۱، ۲، ۱۲۳ ص‌ب ، ۱۴۰،۱۴۵؛ مفضل‌ج ۲، ۴۸۳ ص‌ب ، ۴۹۳ــ۴۹۰؛ ابن‌ایاس ج۱ ؛ ۱۱۵ ؛ وصاف/هامر ج۱؛ ۱۸۳ــ۱۸۱؛ Mhithar/Brosset 109 ؛ Kcartclis chovreba I 416-418. ۳ــ مقریزی/کاترمرج۲، ۱، ۴۱ــ۳۳؛ مفضل ج۲ ۴۹۶ــ۴۹۴.

اباقا در نزدیکی هرات قراوناس‌را مجبور به‌اطاعت‌کرد[1]. ازسوی‌دیگر باسقاقان‌مغول نیکوداریان را از شهر رانده بودند.

اباقا با وجود این هرج ومرج‌ها و طغیان‌ها، در ادارهٔ امور مملکت تغییراتی بسیارزیان‌آور داده‌بود. مجدالملك یزدی، که چندی‌نزد برادران‌جوینی خدمت‌کرده بود، با عنوان مشرف‌الممالك به‌منصب وزارت رسید. عنوان مشرف‌الممالك جز این تنهایکبار دیگر پیش می‌آید[2]. اباقا فرمان‌داده بود، که درزیر اسناد رسمی نشان وی درسمت چپ ونشان جوینی درسمت راست سند قرارگیرد. همانطورکه متداول است، این دو وزیر نیز سخت با یکدیگر در نزاع بودند. مجدالملك براین ستیزه دامن می‌زد، چه بیم آن داشت، که شمس‌الدین درسایهٔ فعالیت و استعدادش وی را مقهور خود سازد، و چون نمی‌توانست رسماً خیانت شمس‌الدین را به‌اثبات برساند، دست به‌دامان تهمت می‌زد. از جمله یك‌بار او را متهم ساخت، که مصریان را به‌تصرف قلمرو ایلخان به‌خصوص آسیای صغیر دعوت‌کرده است. او علاءالدین جوینی والی بین‌النهرین را متهم‌کرد، که می‌خواهد مناطق تحت نظر خویش‌را به‌استقلال برساند و بالاخره به‌بهاءالدین فرزند شمس‌الدین بهتان زد، که در اصفهان منشأ همه نوع بی‌نظمی واختلال شده است درحالی‌که بهاءالدین آشکارا به‌نظم پای‌بند بود[3]. به‌دنبال این اتهامات اباقا از شمس‌الدین جوینی بازجوئی کرد و به‌وی بی‌وفائی نسبت داد. جوینی مردانه از خود دفاع‌کرد، و خیانت در امور مالی را منکر شد، اگر چه وی درامور خزانه‌داری‌منافع خویش‌را به‌هیچ‌وجه فراموش‌نکرده بود[4]. بی‌گناهی‌برادران جوینی به‌اباقا ثابت شد، و همچنان مناصبی را که داشتند به‌عهدهٔ آنان گذاشت.

دراین هنگام مجدالملك‌آرام ننشست، چه ازآن می‌ترسید، که ورق برگردد

۱ـ رشیدالدین/وین ۲۲۴ ج. ۲ـ وصاف/بمبئی۹۵. ـ سعدالدوله وزیر مدتی دردیوان بین‌النهرین مشرف بود؛ ابن‌فوطی ۴۵۵. ۳ـ وصاف/هامر ج ۱ : ۱۳۰ـ۱۲۱.
۴ـ ابن‌فوطی ۳۹۸ ص ب، ۴۱۲ ص ب.

و به‌خصوص به‌این‌سبب، که دربین‌النهرین هیچ‌کس موافق با محاکمهٔ علاءالدین نبود. وی‌بالاخره بااصرار موفق‌شد، که‌ترتیب دستگیری این‌دو برادر کارآزموده را بدهد[1]. اما پیش از آنکه جلسهٔ محاکمه‌ای برای آنان تشکیل‌گردد ، اباقا که سخت به‌باده‌گساری می‌پرداخت ، وازشکست برادرش درسوریه غمگین بود، به‌تاریخ ۲۰ ذیحجهٔ ۶۸۰ در همدان جان سپرد[2].

احمد و ارغون

اجل به‌اباقا مهلت‌نداد، که جانشین خویش‌را تعیین‌کند و به‌این‌ترتیب‌بزرگان دربار می‌بایست تصمیم بگیرند . آنان تکودار برادر اباقا و هفتمین پسر هلاکو را انتخاب‌کردند[3]. وضع سیاسی‌قلمرو ایلخانان همچنان نامناسب‌بود و فرمانروای جدید می‌بایستی کوشش کند تا بر اوضاع تسلط یابد. بیش‌ازهمه رابطهٔ ایلخانان با سلاطین مملوك مصر شایان توجه بود .

تکودار کاری‌کرد ، که می‌بایست تضادهای سیاسی را در خاور نزدیك به‌شدت تحت تأثیر قرار دهد : او به‌دین اسلام درآمد و نام احمد برخود گذارد . با توجه به‌تقدمی، که امور سیاسی در فکر فرمانروایان مغول ایران داشت ، باید اذعان‌کرد، که موجبات مذهبی چنین اقدامی در درجهٔ دوم اهمیت قرار می‌گیرد . سبب اصلی تشرف احمد را به‌دین اسلام باید عوامل سیاسی دانست . ایلخانان تا این‌هنگام موفق

۱ــ ابن‌فوطی ۴۱۵ ص ب . ۲ــ رشیدالدین/وین ۲۲۴ ج تا۲۲۶ ر ؛ وصاف/هامر ج۱: ۱۸۴ـ۲۱۴ ؛ Bar Hebraeus 547f. ؛ ابوالفرج ۵۰۵؛ ابوالفدا ج۵ : ۶۲ ؛ Kᶜartᶜlis chovreba I 418 ؛ مستوفی ج ۱ : ۵۸۴ (تاریخ اشتباه) ؛ میرخواند ج ۵ : ۹۷ـ۹۵ ؛ خواندمیر ج ۳ : ۳۹ ــ درایران این خبر ناصحیح شایع شد،که چون اباقا با مسیحیان رفتاری دوستانه داشته است ، باین سبب یکی از مسلمانان او را کشته است . اما در مورد موجب اصلی مرگ وی تردیدی نیست . ۳ــ رشیدالدین/وین ۲۲۷ ر و ج ؛ Orbelian/Brosset 237f.؛ ابوالفداج۵،۶۲؛ Howorth III 285-311؛ Ohsson III 550-616؛ Hammer I 320-359؛ اقبال ج ۱ : ۲۳۰ـ۲۲۱ .

نشده بودند، که بر نیروی مصریان فائق آیند، و یا تجاوزآنرا متوقف‌کنند، وبه‌همین جهت فرمانروای جدید دراین هنگام برای روشن‌کردن روابط بین دو دولت توافق‌را جایگزین جنگ‌کرد . احمد در پی‌گیری این سیاست جدید در جمادی‌الاول ۶۸۱ هیئتی به‌دربار سلطان قلائون به‌قاهره فرستاد ، تا خبر تشرف وی به‌اسلام و هدفهای صلح‌جویانه‌اش‌را به‌سمع سلطان برساند[1] . درمصر این‌خبر تقریباً به‌سردی‌پذیرفته شد. سلطان درپاسخ‌خود، که وسیلهٔ فرستادگان‌مصر ارسال داشت ، اظهارخوشوقتی‌کرد، که فرمانروایان ایران‌نیز به‌تبعیت ازتعالیم‌محمد(ص) پیامبر اسلام همت‌گمارده‌اند، واین همهٔ پیام او بود[2] . دربار سلطان مملوك بی‌شك خوشحال‌بود، که در حدود فرات ازآن پس صلح و آرامش برقرار می‌شد، اما به‌هیچ‌وجه تصمیم نداشت ، که با ایلخان پیمان صلح واتحاد برقرار کند، برعکس به‌فردستادگان احمد اجازه نداد، که به‌وطن‌خویش بازگردند ، تا آنکه فرمانروای ایران بدرود حیات گفت . اما این عمل اهانت‌آمیز مصریان نیز نتوانست ایلخان را از راهی‌که درپیش‌گرفته بود ، باز گرداند . حتی در یکی از مجالس شور ، که ازبزرگان و اشراف مملکت تشکیل می‌شد، به‌وی پیشنهاد کردند، که به‌سوریه حمله برد، و به‌این‌ترتیب‌بدرفتاری سلطان مملوك را پاسخ‌گوید، اما او این پیشنهاد را رد کرد[3] . هنگامی‌که برکه ، خان دشت قبچاق بـه‌دین اسلام گروید ، سلاطین مملوك این‌خبر را با خوشحالی پذیرفتند، چه می‌دانستند، که زمینهٔ مناسب جهت‌برقراری روابط‌دوستانه به‌وجود آمده‌است . اما تشرف احمد به‌دین‌اسلام آنانرا خوشحال ننمود ، چون می‌دانستند، که حتی در این هنگام نیز صلح و آرامش

۱ــ متن این مکتوب : مقریزی/کاترمر ج ۲ ، ۱ ، ۱۶۲ــ۱۶۰؛ وصاف/بمبئی ۱۱۸ــ۱۱۳ ؛ وصاف/هامر ج ۱ : ۲۳۴ــ۲۳۱ . ــ ابوالفرج ۵۰۷ــ۵۰۵ ؛ ابن فوطی ۴۲۴ ؛ مفضل ج ۲ : ۵۱۰ــ۵۰۰ ؛ مقریزی/کاترمر ج ۲ ، ۱ ، ۵۲ ص ب ، ۱۵۹ ؛ ابوالفدا ج ۵ : ۶۲ .

۲ــ (بتاریخ ۱ رمضان۶۸۱) متن پیام : قلقشندی ج ۷ : ۲۴۲ــ۲۳۷ ؛ وصاف/هامر ج ۱ : ۲۳۸ــ۲۳۴ ؛ مقریزی/کاترمر ج ۲، ۱ ، ۱۶۵ــ۱۶۲ ؛ مفضل ج۲ : ۵۱۴ــ۵۱۱ ؛ ابوالفرج ۵۱۸ــ۵۱۰ .

۳ــ مفضل ج ۲ : ۵۰۱ ص ب .

در سرحدات سوریه حکمفرما نخواهد شد، و همین رفتار سرد سلاطین مملوك سیاست خارجی احمد را محکوم بەشکست می‌کرد.

درسیاست داخلی نیز تغییر دین برای فرمانروای مغول سودی نداشت، چون بیشتر مغولان نسبت‌به‌اسلام بدبین بودند، و این بدبینی و عدم تمایل‌را به‌احمدمنتقل کردند. سرکردۀ این‌گروه ارغون‌فرزند اباقا بود،که با انتخاب عمویش به‌مقام‌ایلخانی حقوق خویش را پایمال شده می‌دید، و با تأکید ایمان خود به‌دین بودا می‌کوشید، تا استفادۀ سیاسی برد. ستیزه با ارغون برسراسر دوران فرمانروائی احمد سایه افکند و اجازه نداد، که علاوه برمذاکرات با مصریان، که شاید موجب عدم دخالت دولت مملوك در اغتشاشات داخلی ایران شده بود ــ ممکن است علل دیگری برای این عدم دخالت‌وجود داشته باشد ــ درسیاست خارجی اقدامات‌دیگری کند. در ادارۀ سیاست داخلی شمس‌الدین جوینی هم‌کیش وی، که او را از زندان آزاد و به‌منصب خویش بازگردانیده بود، با وفاداری کامل اورا یاری می‌کرد[1]. مجدالملك دشمن سرسخت، شمس‌الدین را به‌داشتن ارتباط پنهانی بـا ارغون متهم کرد، و در ۸ جمادی‌الاول ۶۸۱ او را به‌قتل رساندند[2].

درآغاز گمان می‌رفت، کـه به‌زودی میـان احمد و ارغون جنگ درگیرد. شاهزاده ارغون بی‌آنکه خود را پای‌بند بیعتی داند، که در ۲۶ محرم ۶۸۱ با احمد کرده بود، به‌بین‌النهرین وارد گشت و علیه عم خویش درصدد طرح توطئه برآمد[3]. علاءالدین جوینی به‌علت دخالتهای بی‌جای ارغون و پیوستن گروهی از عمال دیوان به‌وی، و هرج و مرج حاصله ازاین جریان در۴ذیحجۀ۶۸۱ به‌سکتۀ قلبی درگذشت[4]. اما چون ارغون برای قیام مسلحانه موقع را مناسب نمی‌دید، به‌مازندران بازگشت و

۱ــ وصاف/هامر ج۱: ۲۲۱ــ۲۱۹؛ ابن‌فوطی۴۱۹؛ میرخواند ج ۵: ۹۸. ۲ــ مستوفی ج۱: ۵۸۴؛ ابن فوطی ۴۱۷، ۴۱۹. ۳ــ رشیدالدین/وین ۲۲۸ ر؛ وصاف/هامر ج۱: ۲۴۲ــ۲۳۹. ۴ــ ابن‌فوطی۴۲۳؛ میرخواندج۵: ۱۰۰ (بجای سال۶۸۱ اشتباهاً ۶۷۱).

در آنجا بیهوده کوشید، تا در خراسان برای خویش طرفدارانی پیدا کند[۱].

گویامقرر نبود، که احمد روی آرامش‌ببیند. شاهزاده قونغورتای، که‌به‌آسیای صغیر فرستاده شده بود، برای دست‌یافتن به‌تخت سلطنت در آن سامان قیام کرد. رشیدالدین خبر می‌دهد، که وی با ارغون مربوط بوده و برای رسیدن یکی از آنها به‌سلطنت میان آنها توافق وجود داشته است[۲]. ولی به‌نظر نمی‌رسد، که این گفتهٔ رشیدالدین به‌حقیقت نزدیك باشد. بیشتر گمان می‌رود، که قونغورتای می‌خواسته است از وضع دشوار احمد برای رسیدن به‌مقاصد خود سوء استفاده کند،اما موفقیتی نصیب وی نگردیده است. در ۲۲ شوال ۶۸۲ او را دستگیر کردند وکمی پس از آن به‌قتل‌رساندند[۳]. انتقامی، که احمد ازطرفداران این‌شاهزادگرفت، دستگیری‌امیران و سرداران دوستدار ارغون، و در ظاهر تغییر شیوهٔ زندگی ایلخان[۴]ــ اما در حقیقت تغییر سیاست مذهبی وی ــ موجب شد، که بسیاری از بزرگان و اشراف مغول به‌شرق قلمرو ایلخان نزد ارغون بگریزند. این‌که عامل مذهبی درگزارشهائی، که از آن زمان مانده، آنطورکه باید مورد توجه‌قرار نمی‌گیرد، معلول این است، که مورخین مسلمان نمی‌خواستند محرك اصلی وقایع آن‌زمان را دشمنی با اسلام بدانند.

قیام قونغورتای نیزموجب گردید، که بر طرفداران ارغون افزوده شود، واین طرفداران اورا به‌قیام مسلحانه برای دست‌یابی به‌تخت سلطنت تحریك می‌کردند. وی در ۱ صفر ۶۸۳ به‌سوی مغرب حرکت‌کرد. احمد، سردارگرجی الیناق را باسپاهیانی به‌مقابله باوی‌گسیل داشت. دوسپاه در خبوشان نزدیك‌ری به‌هم‌رسیدند، و در روزهای

۱ــ رشیدالدین/وین ۲۲۹ ر و ج؛ وصاف/هامر ج۱، ۲۵۲ــ۲۴۶؛ ابن‌فوطی ۴۲۴.

۲ــ رشیدالدین/وین در ۲۲۸ ر سخن از دوستی و در ۲۳۰ ر صحبت از توافق آنان بمیان می‌آورد. شاید بدینوسیله میخواهد، تأکید کند، که ارغون پدر ولی‌نعمتش غازان تنها وارث واقعی تاج و تخت ایلخانان بوده است.

۳ــ رشیدالدین/وین ۲۳۰ ر؛ وصاف/هامر ج۱، ۲۵۶ــ۲۵۴؛ میرخواند ج۵، ۱۰۰.

۴ــ رشیدالدین/وین ۲۳۰ ر؛ وصاف/هامرج۱، ۲۶۹ ص ب.

۱۶ و ۲۰ صفر ۶۸۳ میان آنـان جنگ درگرفت ، و سپاهیـان احمد بر دشمن غالب آمدند . ارغون ناگزیر شد به‌فیروزکوه[۱] بـازگردد[۲]. در اینجا سپاهیانی کـه در نبرد خبوشان با بی‌میلی به‌احمد کمک کرده بودند، به‌وی پیوستند وامیر بغای نیز به‌او ملحق شد[۳]. مذاکراتی که برای آشتی دادن این‌دو انجام گرفت ، بی‌نتیجه ماند. خشم‌اشراف و بزرگان مغول بار دیگر علیه احمد به‌جوش آمد و از بخت بـد شاهزاده هولاجو نیز دراین هنگام قیام‌کرد تاتخت سلطنت را به‌دست آورد . احمد نخست به‌اصفهان‌و سپس به‌اردوگاه مادر رفت. دراین‌جا سپاهیان قراوناس اورا غافل‌گیر کردند و باطرزی که وصاف آنرا ناپاکانه و بد سیرتانه می‌نامد ، به‌حضور ارغون بردند . ارغون وی را به‌فرزندان قونغورتای واگذارکرد ، و آنـان اورا در ۲ جمادی‌الثانی ۶۸۳ در مسلّمی به‌قتل رساندند[۴]. الیناق اگرچه پیش از این واقعه با ارغون همکاری کرده بـود ، ولی چون رفتاری ناپایدار و تردیدانگیز داشت ، نتوانست جان سالم بدر برد[۵].

بدیهی‌است، که ارغون دراین‌هنگام برتخت سلطنت، که با زور اسلحه به‌دست آورده بود ، و آن‌را به‌حق میراث خود می‌دانست ، جلوس‌کرد . برای حفظ ظاهر در ۲۷جمادی‌الاول۶۸۳ جلسهٔ انتخاب تشکیل‌شد[۶]. ارغون‌نخست مجبوربود، با هولاجو،

۱ـ بروایت وصاف/هامر ج۱ : ۲۶۷ بکلات . ۲ـ رشیدالدین/وین ۲۳۰ ج ص ب ؛ وصاف/هامر ج۱ : ۲۶۹ـ۲۵۷ . ۳ـ رشیدالدین/وین ۲۳۰ ج تا ۲۳۱ ج ؛ وصاف/هامر ج۱ : ۲۷۱ ص ب ؛ ابوالفرج ۵۱۹ ص ب ؛ ابوالفدا ج۵ : ۶۶ ص‌ب. ۴ـ رشیدالدین/وین۲۳۳ ر و ج ؛ وصاف/هامر ج۱: ۲۷۹ـ۲۷۳ ؛ Bar Hebraeus 552f. ؛ ابوالفرج ۵۲۰؛ ابن‌فوطی۴۳۵ص ب ؛ Orbelian/Brosset 238 ؛ K^c^art^c^lis chovreba I 419f. ؛ مستوفی ۵۸۴ ص ب ؛ میرخواند ج ۵: ۱۰۱ ص‌ب ؛ خواندمیر ج ۳ : ۴۱ ص‌ب . ـ مارکوپولو/پوتیه ۷۵۰ـ۷۳۰ گزارش می‌دهد ، که ارغون بدست احمد اسیر شده است ، اما ایلخان‌گزندی به‌وی نرسانده ، تاآنکه او توانسته‌است ، از زندان ایلخان‌بگریزد . این گزارش بیشتر جنبهٔ افسانه دارد تا حقیقت . ۵ـ بروایت وصاف/هامر ج۱: ۲۳۹ الیناق ازآغازسلطنت‌احمد باارغون متحد شده است . احتمـال صحت این روایت کم است . ونیز بروایت وصاف/هامر ج ۱ : ۲۷۲ الیناق درحین‌جنگ ارغون واحمد بقتل‌رسید. رك ؛ رشیدالدین/وین ۲۳۲ ج ص‌ب و میرخواند ۵۲ : ۱۰۳ . ۶ـ این تاریخ در رشیدالدین/وین ۲۳۵ ر ذکر می‌شود . گزارش منـابع←

که امیرانی چند هنوز به‌وی وفادار بودند ، دست و پنچه نرم کند . ایلخان جدید به‌این سبب جلسهٔ شور مملکتی تشکیل داد ، تا به‌ادعاهای شاهزاده هولاجو رسیدگی کند. هولاجو درآغاز نمی‌خواست دراین مجلس شرکت نماید، و به‌بین‌النهرین‌رفت. اما امیر قراوناس ، که به‌تعقیب وی رفته بود ، توانست نظرش را تغییر دهد . هولاجو به‌مجلس شور مملکتی آمد ، و ارغون مقدم وی را گرامی داشت ، چون هولاجو از تمام‌حقوق‌خود صرف‌نظر کرد، او وتمام طرفدارانش‌را به‌ادارهٔ امور ولایات‌گماردند[1] .

ارغون در سایهٔ خویشتن‌داری و صدور فرمانی مسالمت‌آمیز توانست به‌زودی نظم و آرامش را در سراسر مملکت برقرارکند . وی به‌بیشتر همکاران احمد ، که‌از ترس‌به‌گوشه‌وکنارگریخته بودند، امان‌داد[2] . ازجمله‌می‌توان صاحب‌دیوان شمس‌الدین جوینی را نام برد ، که از ترس قصد گریز به‌هندوستان را داشت و از راه اصفهان به‌قم رسیده بود[3] . او در ۱۰ رجب ۶۸۳ نزد بغای همکار وفادار ارغون[4] ، که از دیر- زمانی با هم‌روابط دوستی داشتند، رفت و بغای نزد فرمانروا از او شفاعت‌کرد. ارغون در ۱۴ رجب وی را بخشید ، و همچون بغای به‌وزارت گمارد . کوشش برای تقسیم مسؤولیت در بالاترین سطح امور دیوانی بار دیگر با شکست روبرو شد . میان بغای و دوست دیرینهٔ او به‌خاطر سخن‌چینی بدخواهان نزاع درگرفت ، و ایلخان ناگزیر برای رسیدگی به‌امر محکمه‌ای تشکیل داد . از جوینی خواستند، که ۲۰۰۰ تومان بپردازد، اما جوینی ازاطاعت این امر سرباز زد. اگرچه در زمان‌گیخاتو مسلّم‌گشت،

←دیگر در اینمورد مختلف‌است . میرخواند ج۵:۱۰۳؛ ابوالفرج ۵۲۰ ؛ Bar Hebraeus 553. دربارهٔ ارغون رك ؛ Ohsson IV 2-81 ؛ Hammer I 359-396؛ Howorth III 312-356؛ اقبال ۲۳۰ـ۲۴۵ .

۱ــ رشیدالدین/وین در بارهٔ این رویدادها گزارش دقیقی بدست نمی‌دهد . رك ؛ وصاف/هامر ج۱ ؛ ۲۸۱ـ۲۸۵ ؛ Bar Hebraeus 554 ؛ میرخواند ج۵ ؛ ۱۰۳ . ۲ــ رشیدالدین/وین۲۳۵ ر . ۳ــ وصاف/هامر ج۱: ۲۸۷ ص‌ب؛ میرخواند ج۵: ۱۰۳؛ خواندمیر ج۳ : ۴۳. ۴ــرشیدالدین/وین ۲۳۵ ص‌ب .

که‌درآمد سالیانهٔ‌جوینی وزیر ۳۶۰تومان بوده‌است ، اما در محکمه‌از مبلغ‌ناچیز‌تری صحبت‌کرده‌بود[۱]. جوینی وعده‌داد، که وضع مالی خودرا کتباً گزارش‌دهد[۲]. بااینهمه محکمه (یارغو) این وزیر کاردان و خدمتگزار را محکوم به‌مرگ‌کرد . در۴شعبان ۶۸۳ او وپسرانش را به‌قتل رساندند ؛ همچنین جمعی از همکارانش نیز به‌سرنوشت وی دچار شدند[۳].

با این قتل دوران سریع انحطاط سیاست داخلی آغاز شده بود، و این انحطاط درتمام شئون، خاصه امور مالی دیده می‌شد. اغلب افراد ناشایست در رأس ادارهٔ امور مالی قرارگرفتند ، وبا قربانی‌کردن جان خودکفارهٔ خطاکاریهایشان‌را می‌دادند؛ البته پس از آنکه آنان خدمتگزاران صدیق دولت را به‌چنگ دژخیم سپرده بودند .

به‌زودی اجل بغای نیز فرا رسید . همانطور که درگذشته گفته شد ، مغولان سلطنت فارس‌را نیز به‌نام ابش فرزند اتابك به‌دست‌گرفتند. دراین هنگام کوشش‌های تجزیه‌طلبانه‌ای درآن سامان مشهود بود، و ظاهراً ابش خود نیز دراین‌کوششها سهمی داشت . ایلخان به‌منظور برقراری آرامش، بغای را به‌شیراز فرستاد، درحالی‌که ابش را تبعیدکرد . اقدامات بغای درشیراز نارضایتی‌گروه کثیری از مردم را برانگیخت ، و چندتن از امیران از وی نزد ایلخان شکایت بردند . ارغون دستور داد به‌فرمان‌های صادره از جانب بغای درفارس رسیدگی‌کنند ، و بغای نیز از بیم مؤاخذه تصمیم به‌قیام دربرابر ولی‌نعمت‌خودگرفت. بغای یاغی‌بالاخره‌به‌چنگ سپاهیان ارغون افتاد . آنان او را به‌حضور ایلخان آوردند، و وی دستور داد ، که او را بدژخیم بسپارند (ذیحجهٔ ۶۸۷) . سپاهیان ثروت اورا به‌غارت بردند[۴]. گروهی ازطرفداران بغای نیز، همانطور

۱ــ وصاف/بمبئی ۵۶ .

۲ــ رشیدالدین/وین ۲۳۶ ج ؛ وصاف/هامر ج۱ : ۲۹۱ــ۲۸۹ ؛ میرخواند ج۵: ۱۰۴ .

۳ــ رشیدالدین/وین۲۳۶ ج؛ وصاف/هامر ج۱: ۲۹۴ــ۲۹۲ ؛ ابوالفرج ۵۲۱ص‌ب؛ ابن‌فوطی ۴۳۹ــ۴۳۷ ؛ مستوفی ج۱ : ۵۸۶ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۰۴ ؛ خواند میر ج۳: ۴۴.

۴ــ رشیدالدین/وین ۲۳۸ ج ص‌ب؛ وصاف/بمبئی ۲۲۹ ص‌ب، ۲۳۳؛ میرخواند ج۵ : ۱۰۶ ص‌ب ؛ K'art'lis chovreba I 421 .

که درمورد جوینی گفته شد ، دراین هنگام به‌قتل رسیدند[۱] .

در سرزمین‌های دیگر نیز شورش افزایش یافت و ارغون را ناگزیر به‌دخالت کرد . او یا پیش از وی احمد باقتل غیاث‌الدین‌کیخسرو سوم سلطـان جوان سلجوقی موافقت‌کرده بود (۶۸۱ هـ. ق. یـا دیرتر) . غیاث‌الدین مسعود دوم[۲] فرزند عزالدین کیکاوس دوم، که به‌دشت قپچاق‌گریخته‌بود، جانشین وی‌گردید. این فرمانروا آشکارا دربرابر دولتهای محلی ترك ، که درآن سامان تشکیل شده بـود ، هیچ نـوع قدرتی نداشت . سلطنت وی چندین‌بار به‌خطر افتاد ، تا اینکه بالاخره درسال ۷۰۴ هـ. ق . درگذشت[۳] .

فرمانروای‌گرجستان نیز به‌سال ۶۸۸ تغییرکرد . دمتریـوس دوم شاه گرجستان برای جلوگیری ازحمله به‌وطن خود به‌اردوی ارغون رفت. در ربیع‌الثانی ۶۸۸ اورا گردن زدند . گرجیان به‌این‌مناسبت به‌وی لقب « گردن‌زده » داده‌اند . داود چهـارم فرزند وختنگ دوم جانشین وی‌شد (۱۲۹۲ـ۱۲۸۹ م)[۴] . در ارمنستان‌صغری نیزپس از لئون سوم (۱۲۸۹ـ۱۲۷۰ م) تکفور دوم به‌سلطنت رسید[۵] .

درزمان ارغون خودسری در قلمرو مغول رایج شد . سعدالدوله طبیب یهودی از اهالی بغداد،که شخصی مظنون بود ، به‌خاطر کاردانی‌اش اعتماد فرمانروا را به‌خود جلب نمود، و با توصیف وضع رقت‌بار وطنش‌موفق شده‌بود، که ازجانب ایلخان‌مأمور رسیدگی به‌اوضاع‌آن سامان شود. او همچنین دستور داشت، که درضمن دوباراقامتش

۱ـ رشیدالدین/وین ۲۳۹ ر ؛ میرخواند ج ۵ ، ۱۰۷ ؛ خواندمیر ج ۳ ، ۴۴ .

۲ـ Bar Hebraeus 555 ؛ ابـوالفـداء ج ۵ ، ۶۸ ؛ ابن بی‌بی ج ۴ ، ۳۳۷ ـ ۳۳۴ ؛ Anon. Uzluk 64-66, 68 f. (Übers. 44 f., 47 f.)

۳ـ به‌روایت مقریزی/کاترمر ج۲،۲،۱۶۵ درسال۷۱۸ مرده‌است، اما رك: Müller II 260, 260 Anm. 2, Zambaur 143

۴ـ K^{c}art^{c}lis chovreba I 422-425 ؛ Allen 119

۵ـ Mhithar/Brosset 109

در بغداد میزان مالیات‌را بالا برد[1]، و با زورگوئی وستم توانست مبلغ هنگفتی جمع‌آوری‌کند. ارغون نیز اورا به‌رسم قدردانی درسال ۶۸۶ ه. ق. صاحب دیوان و وزیر اعظم کرد[2]. او تنها مدتی‌کوتاه وآن‌هم درسایهٔ رفتار متعادلش توانست‌از تأیید همگان برخوردار شود[3]. به‌پشتیبانی ارغون ، که متعصبانه پیرو دین بودا و دشمن مسلمانان بود ، به‌سرکوبی مسلمانان پرداخت ، و نیز بستگان ناشایست خود را در امور دولت به‌کارگمارد[4]. مردم برای دفع وی وسیله‌ای نداشتند ، چون ارغون در سالهای آخر عمرش کاملاً ازدنیای خارج کناره‌جوئی‌کرده بود، وبه‌جز روحانیون بودائی ، وپولاد نمایندهٔ قوبیلای در دربار ایلخان ، فقط سعدالدوله را به‌حضور می‌پذیرفت . ایلخان به‌دستور یك‌نفر مرتاض، که از هندوستان آمده‌بود و به‌خاطر طول‌عمر، به‌تمرین‌هائی تن درداده بود، که همانها موجب بیماری وی‌شد. وضع ارغون روز به‌روز بدترمی‌شد. سعدالدوله بیهوده کوشید ، تا از راه بخشش خشم مردم را نسبت به‌خود تقلیل دهد[5]. ارغون هنوز در بستر مرگ بود ، که دشمنان ، سعدالدوله را دستگیرکردند و به‌قتل رساندند[6]. ارغون در ۶ ربیع‌الاول ۶۹۰ مرد، درحالی‌که در سراسر قلمرو ایلخان یهودیان‌را شکنجه‌می‌دادند. درشیراز آنانرا متهم‌کردند،که موجب‌آتش‌سوزی‌شده‌اند و به‌این‌جهت تعقیب و شکنجهٔ یهودیان درآن سرزمین به‌خصوص سخت بود[7]. دراین شرایط دوران فرمانروائی ایلخانی،که باوجود استعداد ذاتی‌اش ازدنیا کناره می‌جست

۱ــ رشیدالدین/وین ۲۳۷ چ تا ۲۳۸ چ ، ۲۳۹ ر و چ؛ وصاف/بمبئی ۲۳۷ــ۲۳۵؛ ابن‌فوطی ۴۵۰ ص ب ، ۴۵۴ ، مستوفی ج ۱ : ۵۸۷ ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۰۴ ؛ Fischel 98-100

۲ــ وصاف/بمبئی ۲۳۹ ص‌ب ؛ ابن فوطی ۴۵۰ ؛ Fischel 100-105

۳ــ رشیدالدین/وین ۲۳۹ چ ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۰۵ ؛ خواندمیر ج ۳ : ۴۵ .

۴ــ وصاف/بمبئی ۲۴۱ ص‌ب؛ میرخواند ج۵: ۱۰۵ .

۵ــ رشیدالدین/وین ۲۴۰ چ‌ص‌ب .

۶ــ رشیدالدین/وین ۲۴۱ ر ؛ وصاف/بمبئی ۲۴۵ ؛ ابن فوطی ۴۶۴ ؛ مقریزی/کاترمر ج ۲ ، ۱ ، ۱۴۰ ؛ Kᶜartᶜlis chovreba I 426 ؛ میرخواند ج۵: ۱۰۸ ؛ Fischel 111-117

۷ــ رشیدالدین /وین ۲۴۱ چ ؛ وصاف/بمبئی ۲۴۶ ص ب ؛ ابوالفدا ج۵ : ۱۰۰ ؛ مستوفی ج۱ : ۵۸۸ ص ب؛ میرخواند ج ۵: ۱۰۸ ؛ خواندمیر ج ۳: ۴۶ .

و برای ادارهٔ امور مملکت شایستگی نداشت ، به‌پایان رسید .

درزمان فرمانروائی ارغون، روابط ایلخان با همسایگانش نسبتاً آرام‌بود . در ۱۹صفر ۶۸۵ کردها را ، که با غارتگری‌های خود موجب‌اغتشاش می‌شدند ، سرکوبی کردند[۱] . درلرستان‌باردیگر نظم‌حکمفرما[۲] شد. سپاهیان‌ایلخان‌توانستند لشکرکشی‌های متعدد قیدو را به‌خراسان دفع کنند، وقیام شاهزاده جوشکاب را خنثی سازند. رهبری سپاهیان مغول دراین جنگها اغلب‌با امیر تغاچار بود[۳]. حمله‌هـای دوگانهٔ خان دشت قبچاق ـ یکی به‌سال ۶۸۵ هـ . ق . هنگامیکه ارغون در دشت مغان اردو زده بود ، و دیگری ۶۸۹ هـ . ق .[۴] ـ امنیت دولت‌را به‌خطر نیانداخت . شایان توجه است ، که ملوانان ژنی و ونیزی، که درآن هنگام بایکدیگر سخت‌رقابت می‌کردند، ازایلخان و خان دشت قبچاق استمداد می‌طلبیدند . ژنی‌ها ، کـه منافعشان در شبه‌جزیرهٔ‌کریمه به‌وسیلهٔ خان‌دشت‌قبچاق به‌خطر افتاده‌بود ، ازارغون ، و ونیزی‌ها از خان‌دشت قبچاق کمك می‌خواستند[۵] . چنانچه‌حملات دشمنان‌خارجی دولت ایلخانان هم نبود، خطرات داخلی به‌تنهائی بی‌شك این دولت را بسیار تضعیف می‌کرد ، وحتی ممکن بود موجب اضمحلال آن شود .

گیخاتو و بایدو

باوجودبیماری‌طولانی‌ارغون‌نه‌خودوی‌ونه‌اطرافیانش‌درفکر تعیین‌جانشین‌بودند، به‌این‌جهت پس ازمرگ‌او وضع درست مانندسال ۶۸۰ هـ . ق . بود. بار دیگربزرگان مملکت می‌بایست تصمیم بگیرند ، و آنان دوباره به‌جـای پسر متوفی ، برادر او را انتخاب‌کردند . باید خاطر نشان‌کرد ، که بزرگان دراینکه چه‌کسی را انتخاب‌کنند ،

۱ــ رشیدالدین/وین۲۳۶ ج .   ۲ــ رشیدالدین/وین ۲۳۷ ر و ج ، ۲۳۹ر؛خواندمیرج۳،۴۵.
۳ــ رشیدالدین/وین ۲۳۷ ر و ج.   ۴ــ رشیدالدین/وین ۲۴۰ ر .   ۵ــ دربارهٔ جزئیات این جریان رك ، Bratiano 261 f. ، Bratiano : Actes des notaires gènois de pęra et de Kaffa . . . Bukarest 1927 , S. 271 f. , Nr. 298.

مدتی مرددبودند. درآغاز گیخاتورا، که درآسیای صغیر والی‌بود، و با سخاوتمندی افراطی خویش طرفداران بسیاری پیدا کرده بود، نامزد ایلخانی کردند[۱]. اما پس از آن‌که ایلچی‌جهت‌گزارش به‌ایلخان‌جدید فرستاده شد، بزرگان ازتصمیم خود پشیمان شدند، اما دیگر نتوانستند ایلچی‌را بازگردانند[۲]. گیخاتو فوراً به‌پایتخت آمد، و شاهزاده بایدو، که نام او نیز درهنگام انتخاب ایلخان برده‌شده بود[۳]، فوراً با انتخاب ایلخان جدید موافقت نکرد. بدینگونه دیگر ممکن نبود، نخستین تصمیم را لغو کنند. گیخاتـو دریکشنبهٔ ۲۳ رجب ۶۹۰ در خلاط فرمانروا شد[۴]. وی فـوراً علیه امیرانی، که مخالفش بودند دست به‌کارشد. بایدو را، که رقیبی وحشتناك برای خود می‌دانست، به‌دربار خویش فراخواند، تا او را بهتر زیر نظر داشته باشد[۵]. گیخاتو، که برروی سکه‌های تبتی به‌وی لقب «مروارید بسیار ذیقیمت» داده‌اند، فرمانروائی ناقابل، شرابخوار، لواطگر و عشرت‌طلب وگذشته ازآن اسراف‌گری بی‌حساب بود، و باید گفت، که وی بی‌شك ناقابل‌ترین ایلخان بوده است. از زمان گیخاتـو وضع به‌صورتی درآمد، که بدون تردید منتهی به‌انقراض سلطنت دودمان ایلخانان می‌شد، اما چون غازان مدت کوتاهی پس از وی برتخت سلطنت نشست، نه‌تنها دولت مغول را درایران درجهت دیگری رهبری‌کرد، بلکه آنرا به‌بالاترین درجهٔ تکامل خود در آن قرن رسانید.

پس‌ازآنکه‌گیخاتودرجمادی‌الاول۶۹۱بستر بیماری‌را ترك‌گفت، مجلسی‌ترتیب داد، که امیر اق‌بوقا رابه‌منصب امیرالامرائی منصوب کند، و این مراسم را به‌صورت

۱ـ Bar Hebraeus 577f.؛ رشیدالدین/وین ۲۴۲ ع ص‌ب؛ میرخواند ج۵، ۱۰۸؛ خواندمیر ج۳، ۴۷. دربارهٔ گیخاتو رك، Orbelian/Brosset 259؛ Ohsson IV 82-114؛ Hammer I 396-410؛ Howorth III 357-377؛ اقبال ج۱، ۲۵۲ـ۲۴۵.

۲ـ وصاف/بمبئی ۲۵۹.

۳ـ رشیدالدین/وین ۲۴۱ ع.

۴ـ رشیدالدین/وین ۲۴۳ ر؛ Marco Polo/Moule u. Pelliot I 467

۵ـ Bar Hebraeus 577؛ وصاف/بمبئی ۲۶۰ ص‌ب؛ میرخواند ج ۵، ۱۰۹.

جشنی مجلل درآورد و با زیاده‌روی در دادن هدایــا خزانهٔ دولت را به‌باد داد[۱]. این بخشش درست هنگامی انجام شد، که خزانه به‌سبب یوت[۲]، یعنی مرگ و میری، که پس از فوت ارغون درارزنده‌ترین منبع‌درآمد ایلخان، یعنی گله‌ها افتاده بود، وضع نابسامانی داشت، و می‌بایستی کوشش شود تا موجودی خزانه محفوظ ماند[۳]. از این گذشته حملهٔ مصریان نیز مخارجی به‌بار آورد. سپاهیان سلطان مملوك در ۱۱ رجب ۶۹۱ قلعةالروم را تصرف کردند، اما مغولان به‌زودی توانستند آنانرا مجبور به‌عقب‌نشینی کنند[۴]. درهمین سال داود چهارم یکی‌ازپسران دمتریوس دوم جانشین‌وختنگ دوم شاه گرجستان شد[۵].

وضع‌مالی، که در زمان ایلخانان پیش‌ازگیخاتو به‌صورت تهدیدآمیزی‌درآمده بود، در عهد وی موجب صدور فرمانی‌شد، که نتایجی فلاکت‌بار داشت. در ۶ ذیحجهٔ ۶۹۱ صدرالدین احمدبن عبدالرازق خلدی یا زنجانی[۶] به‌سبب روابطی که با پدر زن گیخاتو داشت، توانست منصب صاحب دیوانی را قبضه‌کند. وی تصمیم‌گرفت در ایران نیز مانند چین اسکناس را، که به‌زبــان چینی آنراَ چاو می‌خواندند، متداول کند. در تبریز و بیشتر شهرهای دیگر در شوال ۶۹۳ اسکناس دراختیار مردم قرار گرفت. هم‌زمان بــا این اقدام معامله بــا سکه نیز ممنوع گشت. این کار اثراتی بس مخرب داشت. دادوستد وکسب متوقف شد، و شهرها ازسکنه خالی شدند، چه هرکس‌ناگزیر بود برای تهیهٔ آذوقهٔ مورد نیاز به‌روستا پناه برد، وبیم آن می‌رفت، که ایران‌زمین به‌صورت ویرانه‌ای درآید. بدین‌گونه منع معامله با سکه‌را به‌زودی تضعیف و پس از دو ماه یکسره ملغی‌کردند[۷]. خزانهٔ دولت تهی بود وصاحب دیوان امید داشت، که

۱ــ وصاف/بمبئی ۲۶۴ ص‌ب. ۲ــ Jahn 311, Anm. 2 ۳ــ Jahn 311

۴ــ رشیدالدین/وین ۲۴۴ ر و ع؛ Bar Hebraeus 579f.؛ ابن‌فوطی ۴۷۷؛ ابن‌ایاس ج۱، ۱۲۵. ۵ــ Kᶜartᶜlis chovreba I 427f. ۶ــ دربارهٔحیات او رك، Jahn 317-320

۷ــ رشیدالــدین / ویــن ۲۴۵ ر و ع؛ وصاف / بمبئی ۲۷۵ ــ ۲۷۲؛ ابن فــوطی ۴۷۷؛ Orbelian/Brosset 259؛ میرخواند ج۵، ۱۱۰؛خواندمیر ج۳، ۴۸ــ گزارش‌مفصل‌دراثرJahn

با به‌گردش درآوردن اسکناس بتواند بدون توجه بـه‌درآمد دولت بر مبالغ هنگفتی دست‌یابد ، اما ناآشنائی مردم با این تازه وارد از یك‌سو ، و عدم اعتماد آنان به‌امور مالی دولت را از سوی دیگر ، نتیجهٔ کاملاً معکوس داد .

براین ناتوانی مالی ایلخان ، عجز سیاسی وی نیز افزوده‌گردید ، و بدینگونه گروهی را به‌دشمنی با او واداشت. درآغاز سلطنتش ، غازان برادرزادهٔ او می‌خواست به‌حضور وی برسد ، ولی او اجازه نداد[1] . بعدها نیز در حالت مستی برسر سفرهٔ طعام به‌شاهزاد بایدو که درسال ۶۹۰ هـ. ق. وی نیز از جملهٔ نامزدان ایلخانی بود، اهانت کرد . پوزش‌طلبی گیخاتو و وساطت قوبیلای نتوانست از شاهزاده بایدو استمالت خاطر کند ولذا اوپس‌ازآن‌که به‌نمایندگی ازطرف گیخاتو در واسط یاغیان‌عرب‌را سرکوبی کرده بود ، دربغداد و دقوق نـاراضیان را به‌دور خود گرد آورد[2] ، ونیز چند تن از امرائی را ، که گیخاتو زندانی‌کرده بود، و آنها توانسته بودند از زندان بگریزند[3] ، به‌خدمت خویش پذیرفت . به‌دستور گیخاتو گروهی دیگر دستگیر شدند ، و این‌امر بروز شورش‌را تسریع‌کرد. امیر تغاچار، که نزد ایلخان شفاعت‌کرده وجان دستگیر-شدگان را نجات داده بود ، بیهوده پیشنهاد مذاکره داد . بایدو و سپاهیانش از بغداد به‌سوی تبریز حرکت‌کردند ، و در حوالی همدان با لشکریان ایلخان روبرو شدند . گیخاتو خود نیز با سرعت در ۳ جمادی‌الاول ۶۹۴ به‌آنجا رفته بود . چون سرداران وی به‌بایدو پیوستند،گیخاتو تصمیم‌گرفت به‌آسیای‌صغیر ، که هنوز درنتیجهٔ بخشش‌های دوران حکومت خویش پیروانی در آنجا داشت ، بگریزد. اما به‌توصیهٔ امیر تغاچار، که مخفیانه با بایدو تبانی‌کرده بود، گمراه شد وبه‌تبریز بازگشت، و امیران دستگیر-شده‌را آزادکرد، به‌این‌ترتیب وی دیگر هیچگونه قدرتی نداشت . سپاهیان بایدو او

۱ـ رشیدالدین/وین ۲۴۴ ع ، ۲۵۲ . ر و ع . ۲ـ ابن‌فوطی ۴۷۶ .

۳ـ Orbelian/Brosset 260

را پس ازیك‌گریز ماجراجویانه دستگیر کردند ودر۶جمادی‌الاول ۶۹۴ کشتند[۱].

بایدو[۲] پیروزمند فرمانروا شد[۳]، و تغاچار خیانتکار را بـه‌منصب امیرالامرائی منصوب‌کرد. بایدو کوشید، که در طی فرمانی سقوط ایلخان گیخاتو را موجه جلوه دهد[۴] و دستور داد، که سرداران طرفدار وی را گردن بزنند.

گرچه بایدو ازآغاز قول داد، که از ارتکاب اشتباهات ایلخان سابق خودداری کند[۵]، اما وجود دشمنی نیرومند چون‌غازان، که با نوروز وزیر آینده‌اش پیمان‌بسته و تحت تأثیر او به‌دین اسلام گرویده بود، به‌وی چندان فرصت نداد. این‌دو پس از جمع‌آوری لشکریان درخراسان به‌سوی ری حرکت‌کردند[۶]. بایدو و وزیرش جمال‌ـ الدین دست‌گردانی بیهوده‌کوشیدند، تا غازان‌را با پرداخت پول و یا وعدهٔ واگذاری قسمتی از ایران‌زمین به‌وی با خویش همراه سازند، و یـا بـا تطمیع نوروز و وعدهٔ منصب وزارت او را از غازان جدا کنند[۷]. غازان، که گرفتن انتقام خون گیخاتو را وظیفهٔ خود می‌دانست، درمقابل می‌خواست، که تمام امیرانی را که در قتل ایلخان سهیم بوده‌اند، در اختیار وی بگذارند[۸]. حتی ملاقات ایلخان بـا غازان نتوانست از بحران اوضاع بکاهد[۹]. دراین هنگام صدرالدین زنجانی وزیر دیرین‌گیخاتو، و امیر تغاچار به‌اردوی غازان گریختند، و او سپاهیان خودرا به‌فرماندهی نوروز و قتلغ‌شاه به‌میدان کارزار فرستاد[۱۰]. سپاهیان وی در ذیعقدهٔ ۶۹۴ بـه‌بین‌النهرین وارد شدند.

۱ـ رشیدالدین/وین ۲۴۵ ج ص‌ب (دراینجا اینطور جلوه داده می‌شود، که قیام بایدوهیچگونه نتیجه‌ای نداشته‌است، و از سلطنت بایدو نیزصحبتی‌بمیان‌نمی‌آید)؛ Bar Hebraeus 581-587؛ ابوالفدا ج۵: ۱۲۲؛ ابن‌فوطی ۴۸۱؛ مستوفی ج۱ : ۵۹۰ ص‌ب ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۱۱ص‌ب؛ خواندمیر ج۳ : ۴۸ ص‌ب.

۲ـ بر روی مسکوکات «بادو» ذکر شده است. رك: Brit. Katalog VI, XLVI

۳ـ Orbelian/Brosset 260. ـ دربارهٔ بایدو رك: Ohsson 115-142؛ Howorth III 377-392؛ اقبال ج ۱ : ۲۵۸ـ۲۵۲

۴ـ وصاف/بمبئی ۲۸۴ ؛ میرخواند ج ۵: ۱۱۲ ؛ خواندمیر ج۳: ۴۹ .

۵ـ میرخواند ج۵ : ۱۱۲.

۶ـ تاریخ سیستان ۴۰۷ ، ۴۱۰ ص ب .

۷ـ K‘art‘lis chovreba I 429 f.؛ Bar Hebraeus 591

۸ـ میرخواند ج۵ : ۱۱۳

۹ـ Bar Hebraeus 588-590؛ ابوالفدا ج۵ : ۱۱۲، ۱۱۴ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۱۴ .

۱۰ـ میرخواند ج۵: ۱۱۴ص‌ب.

غازان درعین‌حال اعلام کرد، که میراث بازماندگان مالکینی‌را که به‌دست بایدو به‌قتل رسیده بودند ، به‌آنان بازگردانند . تشرف غازان بـه‌دین اسلام ، و خیانت تغاچـار به‌بایدو ، کاملاً مقدمات کار را فراهم ساخت . ایلخان به‌سوی آذربایجان گریخت ، و در نزدیکی نخجوان تعقیب‌کنندگان به‌وی رسیدند . بـایدو در ۲۳ ذیعقدهٔ ۶۹۴ به‌قتل رسید . چندتن از امیران که در قتل گیخاتو سهیم بودند، و نیز امیر طولدای، که در قفقاز ایجاد بلوا و به‌داود ششم‌شاه گرجستان خیانت‌کرده بود ، به‌همین‌سرنوشت دچار شدند . غازان که دراین هنگام شهر تبریز را تسخیر کرده بود ، در ۲۹ ذیعقدهٔ ۶۹۴ برتخت نشست[1] .

غازان

با آغاز سلطنت غازان دوران جنگهـای داخلی قلمرو ایلخانـان ، که پس از مرگ ارغون شروع شده بود ، پایان‌یافت ، دورانی‌که فقط چهارسال طول‌کشید ، ولی اثراتش‌می‌توانست بسیار مخرب باشد . هدف‌ایلخان جدید در سیاست داخلی استقرار آرامش و درمان زخم‌هائی بود، که درسالهای آخر قبل ازاو درپیکر فرسودهٔ ایران‌ـ زمین ایجاد شده بود . یکی ازکارهای لازم تمرکز امور ادارهٔ کشور بـود (از جمله منع ضرب سکه به‌طور آزادانه) ؛ از سوی دیگر غازان آشکارا تعلق سرزمین‌ایران را به‌قلمرو قاآن منکر شد . اگرچه این تعلق کاملاً ظاهری بود ، اما با این همه در ضرب سکه ، صدور اسناد وغیره اثرات آن دیده می‌شد . تشرف غازان به‌دین اسلام و مرگ قوبیلای در سال ۱۲۹۴ م. موجبات اصلی‌این تجزیه بـود . جانشینان قوبیلای

۱ـ رشیدالـدین/ویـن ۲۵۵ ج تـا ۲۵۷ ج ، ۲۵۸ ج ، ۲۶۰ ر ؛ وصـاف/بمبئی ۳۲۴ ؛ Bar Hebraeus 591-597 ؛ابن‌فوطی۴۸۳؛ابوالفدا ج۵:۱۲۲ص‌ب؛ Orbelian/Brosset 261؛ Kcartclis chovreba I 430 ؛ مستوفی ج۱:۵۹۱ ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۱۵ ؛ خواندمیر ج۳: ۵۰ ص ب .

شایستگی آنرا نداشتند، که بتوانند واقعاً حقوقی‌را ، که منصب قاآنی با خود بهمراه داشت ، مطالبه کنند . این تجزیه‌طلبی در بیان القاب تازه برای قاآن و حذف عناوین مأنوس ، و مرسوم‌کردن‌تقویمی جدید ، که ازعصر ایلخانان شروع‌می‌شد ـ به‌موازات تقویم اسلامی و تقویم مغولی ـ ظاهرگردید. در این تصمیمات به‌خوبی دیده می‌شود، که ایلخان جدید تا چه اندازه به‌نشان دادن بی‌نیازی خود ازدربار قاآن علاقه‌مند بوده است[1] .

دراین‌هنگام‌غازان[2] ، با به‌کاربردن نیروی فراوان ویاری وزیران کاردان کوشید، تا اشتباهات گذشتگان را جبران کند. بدیهی‌است وی‌هنگامی که مانعی در راه رسیدن به‌هدف‌هایش می‌دید، حتی از جور وسنگدلی نیز روگردان نبود. بسیاری ازدستورات وی را باید به‌اوضاع خارق‌العاده‌ای که به‌ارث برد ، و نیز به‌شرایط خاص زمانی و مکانی آنوقت نسبت‌داد . مع‌هذا نمی‌توان با این‌استدلال تمام‌کشتارهائی‌را ،که غازان باعث آن شد ، توجیه‌کرد[3] ـ برعکس گیخاتو بی‌دل و جرأت ، که از صدور فرمان‌قتل اغلب خودداری می‌کرد .

ایلخانی‌که به‌وظیفه و مسؤلیتش آگاه بود ، می‌بایست بیش از هرچیز به‌ترمیم خزانهٔ دولت بپردازد . غازان دراین مورد کوشید ، که با اصلاح وضع مسکوکات و مقیاس‌ها ، رسیدگی به‌منابع مالیاتی ، تجدیدنظر در سازمان اخذ مالیات و محاسبات جدید، درمیزان مالیاتهای‌دریافتی تغییرات‌کلی بدهد. شیوهٔ تحویل‌اسلحه به‌لشکریان که کاملاً منحط بود ، به‌شکل تازه‌ای درآمد ، و درمیزان و نحوهٔ پرداخت مواجب سپاهیان نظم‌تازه‌ای‌ایجادگردید. وی با واگذاری‌زمین‌های بایر به‌امراء موجب‌افزایش

۱ـ Blochet , Introduction 232

۲ـ دربارهٔ تاریخ سیاسی دورهٔ فرمانروائی غازان رك ؛ Ohsson IV 143-369 ؛ Hammer II 1-147 ؛ Howorth III 393-486 ؛ اقبال ج۱ ۲۵۹ـ۳۰۷

۳ـ به‌نظر Jahn 313 این کار ضروری بوده‌است، اما من دراین مورد با او هم‌عقیده نیستم .

محصولات کشاورزی شد . هر کس می‌توانست، تا آنجاکه قدرت داشت، زمین دراختیار بگیرد، و درآن زراعت کند. دست مأمورانی‌که برای‌اخذ مالیات ازمردم ازهیچگونه ظلم و جور بی‌شرمانه فروگذار نمی‌کردند، کوتاه‌شد. سازمان پست و مسافرت به‌شکل تازه‌ای درآمد. دسته‌های راهزنان وغارتگران، که موجب ناامنی می‌شدند، ریشه‌کن گردیدند ، و به‌این‌ترتیب آرامش برقرار شد . اثر قانون‌گذاری غازان درتمام شؤون زندگی روزمرهٔ مردم دیده می‌شد ــ قوانین جدید را روی الواحی می‌نوشتند ، و برای آگاهی‌عموم درمعابر آویزان می‌کردند[1] ــ تغییردین نیز باخود دگرگونهائی به‌همراه آورد. سراسردوران‌فرمانروائی غازان مملو ازکوشش خستگی‌ناپذیر ولشکرکشی‌های متعدد است. باید گفت، که دوران‌کوتاه سلطنت وی اجازه نداد، که تمام افکاراصلاح‌طلبانه‌اش جامهٔ عمل پوشد . بدینگونه دوران کوتاه فرمانروائی غازان را سایه‌ای غم‌انگیز پوشانده است . غم‌انگیز برای وی و بیش ازآن برای کشورش ، که به‌دست توانای چنین فرمانروای برجسته‌ای نیازمند بود.

جانشین‌وی الجایتو اگرچه نیّت خیرداشت، ولی‌آنطورکه خودش می‌خواست ، توانا نبود تا بتواند پادرجای پای برادر نیرومندوکاردانش بگذارد. ابوسعید ، که‌پس از وی به‌سلطنت رسید ، کودکی بیش نبود ، و ۳۱ سال بعد از مرگ غازان ازنظم و ترتیب در ادارهٔ مملکت دیگر اثری نمانده بود . سلطنت غازان نیز نتوانست قلمرو ایلخانرا از اضمحلال نجات بخشد .

از این‌گذشته غازان در سیاست خارجی خود را با تکلیفی روبرو می‌دید ، که انجام آن‌تمام ایلخانان را به‌خود مشغول داشته، وصرف نیروی زیادی را ایجاب‌کرده بود ؛ اما غازان نیز مانند ایلخانان دیگر در عرصهٔ سیاست خارجی موفقیتی نیافت . شاهزادهٔ ماوراءالنهر دوا ، یکی‌ازپسران‌براق، پس‌ازتاخت‌وتازدرخراسان به‌مازندران رسیده بود ، و بیم آن می‌رفت ، که‌وی به‌مناطق مهمی از ایران دست یابد . وظیفهٔ

---

۱ ــ وصاف/بمبئی ۳۸۸

دفع این متجاوز به‌عهدهٔ امیرالامراء نوروز محول شد . نـوروز یکی از پسران والی معروف امیرارغون[1] بود ، که تا این هنگام درسیستان به‌سرداری لشکر وامور دیوانی اشتغال داشت ، و در ادارهٔ امور دیوانی و میدان کارزار قابلیت فراوان از خود بروز داده بود . وی پس از قتل بغای ازسال ۶۸۷ هـ. ق. درمقابل دولت مرکزی قیام کرد ، واز زمستان سال ۶۹۴ هـ. ق. با غازان آشتی‌کرد، وبا اوهمداستان شد[2]. غازان‌خصوصاً به‌توصیهٔ او دین اسلام را پذیرفت[3].

وضع نامطلوب مالی دولت نوروز را مجبور ساخت ، که از ساکنان ثـروتمند شهرتبریز قرضه‌ای بگیرد[4]. امیرارغون والی‌معروف، که ازقبیلهٔ اویرات‌بود، احتمالاً گروهی افراد این قبیله را با خود به‌غرب آورده بود . این سپاهیان ، که می‌دیدند با پیوستن‌فرزند ارغون، نوروز به‌دولت‌مرکزی، رهبرشان‌را ازدست‌داده‌اند، به‌فرماندهی تغای‌گورگان درحوالی ارز روم شورش‌کردند. امیر مولای‌توانست این‌شورش‌را درهم شکند[5]. دراین هنگام نوروز تا هرات پیش رفت ، چه اهالی ماوراءالنهر ــ که درآن هنگام ترکمن نیز نامیده می‌شدند ــ معمولاً چون می‌دیدند، که سپاهی منظم به‌سوی آنان پیش می‌آید ، به‌وطن خویش می‌گریختند . اما مغولان این بار توانستند آنانرا تعقیب کنند ، و درنزدیکی هرات به‌آنان درسی دهند. درنتیجه خراسان ازخطریکه این ایالت را تهدید می‌کرد ، برای مدتی مصون ماند[6].

گروهی از امیران دوری نوروز را فرصتی مناسب یافتند تا با گسترش اسلام آشکارا مخالفت‌کنند. این‌امیران، که به‌دین بودا و یامسیح اعتقاد داشتند، در دشمنی با اسلام متفق‌القول بودند ، وبه‌این سبب نوروز را دشمن اصلی خود می‌دانستند. این

۱ــ وصاف/هامر ۳۱۳ ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۰۳ . ۲ــ وصاف/بمبئی ۳۱۶ــ۳۱۳ .
۳ــ دربارهٔ پیام وی مربوط باین‌موضوع رك : وصاف/بمبئی ۳۲۵ ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۱۶ ؛ خواندمیر ج۳ : ۵۰ . ۴ــ میرخواند ج ۵ : ۱۱۵ . ۵ــ رشیدالدین/وین ۲۶۰چ.
۶ــ وصاف/بمبئی ۳۲۷ ص ب ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۱۵ ؛ خواندمیر ج۳ : ۵۱ .

گروه‌که رهبری آن باشاهزاده سوکا، یکی ازبرادرزادگان اباقا ، و طایجو بود ، تصمیم به‌از میان برداشتن نوروز گرفتند . با قطعیت نمی‌توان گفت ، که کدام‌یك از این‌دو نفر نامزد جانشینی غازان شده بود ، چه‌گزارش رشیدالدین و میرخواند در این باره متفاوت است[۱] . شاید رشیدالدین درخبری‌که‌نقل کرده‌است، تحت تأثیر عوامل سیاسی آن‌زمان قرارگرفته باشد وبه‌این سبب میرخواند صحیح می‌گوید، که توطئه‌کنندگان طایجو را بعدها به‌گروه خود راه دادند ، و هم او بود که نقشهٔ آنانرا نزد نوروز فاش کرد . به‌هرحال امیرالامراء ازاین توطئه‌خبرداشت‌وتوانست‌توطئه‌کنندگان‌را درهمان شبی‌که توطئه می‌بایستی انجام شود، دستگیر کند[۲] . به‌استثنای‌طایجو دیگران‌را به‌قتل رساندند[۳] . فقط سوکا توانست بگریزد ، اما تصادف می‌خواست ، که عمّال دولت بروی نیز دست یابند و او را به‌سرنوشت همکارانش دچار سازند[٤] .

دوران‌نفوذ نوروز نیز به‌زودی پایان یافت. رابطهٔ نورین‌آغا، یکی ازنزدیکان ایلخان، با وی به‌سختی تیره شد. او از این‌گذشته درهنگام مبارزه با توطئه‌کنندگان چند تن از امیران را با خود دشمن کرده بود . غازان با وجود تفتین این‌گروه نوروز را بار دیگر به‌خراسان فرستاد تا به‌وضع آن ایالت سروسامان بخشد . دراین هنگام که ایلخان برای سرکوبی افراسیاب اتابك لرستان به‌آن سامان لشکرکشی‌کرده و وی را به‌جرم شورشهای متعددش به‌قتل رسانده بود، ایلچی‌ئی‌را که ظاهراً نوروز به‌دربار سلطان مصر فرستاده بود ، دستگیرکردند. رشیدالدین درمورد صحت این خبرچیزی نمی‌گوید . اما اربلیان[۵] ، که در تشریح اوضاع داخلی ایران و مغول بـه‌احتمال قوی

۱ـ رشیدالدین/وین ۲۶۰ج سوکا را بعنوان نامزد سلطنت معرفی می‌کند، درحالیکه میرخواند ج۵ : ۱۱۶ از مذاکراتی‌که با طایجو انجام شده است ، سخن می‌گوید .

۲ـ Orbelian/Brosset 263 گزارش می‌دهد ، که رهبری این‌گروه را شاهزاده‌ای بنام ارسلان عهده‌دار بوده است ، اما در منابع دیگر صحبتی از این شاهزاده نیست .

۳ـ میرخواند ج۵ : ۱۱۶ .

۴ـ رشیدالدین/وین ۲۶۰ ج ؛ خواندمیر ج ۳ : ۵۱ .

۵ـ Orbelian/Brosset 262

اسناد رسمی دراختیار داشته‌است ، وهمچنین ابوالفدا امیر حمات[1] این خبر را واقعی تلقی می‌کنند. شاید ابوالفدا دراین‌مورد ازمنابع‌مصری استفاده‌کرده باشد. میرخواند که بادیدی وسیع قضاوت می‌کرد ، وملاحظات‌سیاسی‌دیدگاه وی‌را محدود نمی‌کردند، شاید با مطالعهٔ اسناد دیوانی تأکید می‌کند ، کــه دشمنان نوروز دراین مورد روابط او را باسلطان مملوك پیش ازسقوط باید وبه‌خاطر آورده بودند، واظهارات حاجی‌بك برادر نوروز ، که در مستی بیان داشته بود ، نیز بخشی از تقصیرات نوروز را هنگام محاکمه تشکیل‌می‌داد. بدینگونه‌گمان می‌رود، که این‌خبر چیزی جز بهتان‌دشمنان نوروز نباشد ، و در واقع نمی‌توان‌گفت، کد نوروز باوجود قدرتی‌که داشت ، خواسته باشد ازراه ارتباط با دشمنان خارجی برای‌خویش‌موقعیت بهتری به‌وجود آورد. به‌هر حال غازان نوروز را بازخواند، ولی وی اطاعت نکرد. این عدم اطاعت‌را نمی‌بایست نشان ناراحتی وجدان او دانست ، چون بی‌گناهان بسیار دراین هنگام به‌قتل رسیده بودند ، و خاطرهٔ آن نوروز را به‌احتیاط دعوت می‌کرد .

سرباز زدن ازفرمان ایلخان موجب شد، که سه تن ازبرادران نوروز، ازجمله حاجی‌بك و دو تن از پسرانش‌را به‌قتل رسانند . دراین‌هنگام نوروز ، ازبیم سپاهیان برادر غازان خربنده (الجایتو آینده) به دربار فخرالدین کرت فرمانروای هرات گریخت . فخرالدین درآغاز او را پذیرفت، ولی‌پس‌از جنگی‌نسبتاً طولانی وی را در اختیار سپاهیان ایلخان گذارد . قتلغ‌شاه فرمانده سپاهیان ایلخان ، که در روزگاران گذشته هم‌رزم نوروزبود، خود درتاریخ ۲۲ ذیعقدهٔ۶۹۶اورا گردن‌زد[2] ، وبه‌درخواست وی جهت حضور یافتن در دربار ایلخان وقعی ننهاد .

مرگ نوروز قتل‌های دیگری را به‌دنبال داشت ، از جمله اینکــه چندتن از

۱ــ ابوالفدا ج ۵ : ۱۴۲ .
۲ــ رشیدالدین/ وین ۲۶۲ ج تــا ۲۶۵ ؛ وصاف/بمبئی ۳۴۱ــ۳۴۳؛ابوالفدا ج۵:۱۴۲؛ ابن‌فوطی۴۹۲،۴۹۳ ص‌ب؛ .Kᶜartᶜlis chovreba I 430f؛ مستوفی ج ۱ : ۵۹۱ ص ب ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۱۷ ص ب ؛ خواندمیر ج ۳ : ۵۲ .

امیران را که نخست طرفدار نوروز بودند، اما بعداً تسلیم شدند، به‌قتل رسانیدند. در تاریخ ۲۴ ذیحجهٔ ۶۹۶ شاهزاده طایجورا نیز، که به‌روایت میرخواند در بیاناتش بغازان توهین کرده بود[1]، کشتند[2]. اما علت اصلی را باید دوستی طایجو با نوروز، که در مورد توطئهٔ مذکور نیز ظاهر شده بود، دانست. و بالاخره در ۱۹ رجب ۶۹۷ صدرالدین زنجانی ناشر اسکناس را که بار دیگر قدر و منزلتی یافته بود، دستگیر کردند و کمی پس از آن به‌قتل رساندند[3]. حتی بستگی وی به‌رشیدالدین فضل‌الله، که ستارهٔ اقبالش دراین موقع تابیدن گرفته بود (زمان انتصاب ویرا به‌منصب وزارت نمی‌توان دقیقاً تعیین‌کرد)، نیز نتوانست او را از مرگ برهاند[4].

اگرچه دراین هنگام زد وخوردهای داخلی تاحدی جای خودرا به‌جنگ‌های خارجی داد، با اینهمه شورش برخی از والیان را نمی‌توان نادیده‌گرفت. بدینگونه جنگهای‌داخلی‌وخارجی، که اغلب بی‌آنکه رابطه‌ای‌میان‌آنها باشد، درکنار یکدیگر بروز می‌کردند، درهم‌آمیختند. پس ازحملهٔ مصریان درسال۱۲۹۸ م[5]. به‌سیس پایتخت ارمنستان صغری، سولامیش والی آسیای صغیر، که با سمت امیرالامراء فرماندهی سپاهیان را نیز به‌عهده داشت، به‌همدستی امیر تاش تیمور قیام‌کرد، و دوسردار دیگر مغول را در آسیای صغیرکشت. برف سنگینی‌که درآن هنگام باریده بود، مانع‌آن شد، که این خبر به‌سرعت به‌دربار ایلخان برسد. لذا غازان در ۱۲ جمادی‌الاول ۶۹۰ توانست امیر قتلغ شاه را به‌آسیای صغیر بفرستد، و وی سولامیش‌را که ازجانب مصریان‌نیز تقویت می‌شد[6]، در اق شهر زنجان‌شکست‌داد ودستگیرکرد، و به‌همراهی

۱ــ میرخواند ج ۵ : ۱۱۹ . ۲ــ رك : وصاف/بمبئی ۳۴۵ ؛ خواندمیر ج ۳ : ۵۲
۳ــ رشیدالدین/وین ۲۶۳ ع ؛ ابن‌فوطی ۴۹۵ ؛ میرخواند ج۵: ۱۲۰؛ خواندمیر ج۳ : ۵۳.ــ مستوفی ج۱ : ۵۹۳ تاریخ وفات او را ۲۲ رجب نقل می‌کند. ۴ــ به‌روایت رشیدالدین /وین ۲۶۳ ع . ۵ــ مقریزی/کاترمر ج ۲ ، ۲ ، ۶۴-۶۱ . ۶ــ رك : عمری/تشنر ۲۷ــ۲۴ ؛ مقریزی/کاترمر ج ۲ ، ۲ ، ۱۴۱ــ۱۳۲ ؛ مفضل ج ۲ : ۶۲۸ــ۶۲۲ ؛ مستوفی ج ۱ : ۵۹۴ .

گروهی ازطرفداران وی‌به‌قتل رسانید[1]. درهمین‌موقع امیران مصری‌را ، که به‌حضور غازان آمده بودند ، ولی از این کار خود پشیمان شده و می‌خواستند به‌لشکر مملوك بازگردند ، تعقیب کردند و بیشتر آنانرا نیز به‌قتل رساندند[2].

داود چهارم شاه‌گرجستان برخلاف سولامیش، که دست استمداد به‌سوی جنوب دراز کرده بود ، به‌خان دشت قپچاق درشمال ملتجی شد؛ وی از قصر خود گریخت و در قلعه‌ای سنگر بندی‌کرد . قتلغ شاه پس‌ازبازگشت ازآسیای صغیر بلافاصله به‌جانب قفقازحرکت‌کرد و برادر داود چهارم‌را به‌نام ژرژپنجم موقتاً برای‌سال‌های۷۰۰ــ۶۹۸ هـ. ق. در سلطنت آن سامان سهیم‌کرد[3](ذی‌حجهٔ ۶۹۸) .

همزمان با این جریانات خربنده ازطرف برادر مأموریت یافت تا نیکوداریان را ، که در بین‌النهرین اجتماع کرده و از راه قهستان به‌سوی هرات پیش‌رفته بودند ، گوشمالی دهد . خربنده از فخرالدین‌کرت خواست ، که آنانرا به‌وی تحویل دهد . شاه‌هرات به‌منظور تأخیر درتحویل یاغیان بهانه آورد، که منتظر فرماندهان این‌عده است ، تا همه‌را یکجا تحویل دهد، ولی برادر غازان‌که از خصوصیات اخلاقی‌شاهان هرات به‌خوبی آگاه بود ، فریب نخورد و در روز چهارم به‌برج و باروی شهر حمله برد . فخرالدین توانست جان سالم بدر برد و در یکی از قلاع آن نواحی مستقر گردد . شهر به‌وساطت شیخ‌الاسلام و با پرداخت مبلغی هنگفت از غارت مصون ماند. چون هدف اصلی این‌حمله یعنی نابودی نیکوداریان تحقق یافته‌بود، خربنده توانست با سپاهیان‌خود بازگردد، و بدینگونه فخرالدین فرصت‌بازگشت یافت. وی به‌استحکام و استواری برج وباروی شهر همت‌گماشت[4]. وصع دولت مغول درتحت این شرایط در

۱ــ رشیدالدین/وین ۲۶۶ ج تا ۲۶۷ ر ؛ بروایت الحلبی (عمری/تشنر ۱۷ــ۱۵) سولامیش پس‌از نخستین شکست بقلمرو مصریان‌گریخت ، و با سپاهی تازه بازگشت ، وچون در این‌هنگام شکست خورد ، دستگیر شد . ۲ــ رشیدالدین/وین ۲۶۶ ج . ۳ــ Kartlis chovreba I 430-433 رشیدالدین/وین ۲۶۳ ر ؛ .Orbelian/Brosset 263 f . ۴ــ میرخواند ج۵؛ ۱۱۹ ؛ خواندمیر ج۳ ؛ ۵۲ .

مشرق یکسان ماند .

دراواخرسال ۶۹۸ هـ. ق. غازان سعدالدین‌السامی (ساوجی)[1]را به‌سمت وزارت وصاحب دیوانی منصوب کرد ، و وزیر جدید درکنار رشیدالدین نفوذ فراوان یافت[2]. اگرچه ایلخان هنگام تشرفش به‌دین اسلام از الملك‌الناصر سلطان مملوك درخواست کرده بود تا سرزمین مغولان را از حملات خود مصون دارد ، با اینهمه در سال۶۹۸ هـ. ق. اطلاع یافت، که سلطان مملوك برای‌حمله‌به‌قلمرو ایلخان‌لشکرآرائی می‌کند. سپاهیان مصر یکسال بعد از حمله به‌ارمنستان (۶۹۷ هـ. ق.) به‌شهرهای رأس‌العین و ماردین تاختند و این دوشهر را تصرف نمودند . مصریان در تسخیر ماردین حیله‌ای به‌کار بردند[3]. غازان به‌محض سرکوبی شورش آسیای صغیر، در ۲۶ صفر ۶۹۹ فرمان حمله‌برمصررا داد . تنی چند ازشاهان‌تحت‌الحمایهٔ ایلخان‌برای ادای احترام‌به‌غازان در دیار بکر اجتماع کردند و سپاهیان زیادی در اختیار وی گذاردند ، که از آنها به‌خصوص لشکریان‌گرجستان اهمیت فراوان داشتند . فرمانروای مغول از رود فرات گذشت و حلب را تسخیرکرد ، و در۲۸ ربیع‌الاول ۶۹۹ لشکریان مصررا درنزدیکی مجمع‌المروج شکست داد ، و بی‌آنکه به‌سپاهیان مصر درحمص توجه کند ، درپایان همین سال به‌دمشق رسید ، و این شهر ۵ ربیع‌الاول ۶۹۹ داوطلبانه دروازه‌های خود را به‌روی مغولان گشود .

غازان در دمشق دستور داد تا به‌نام وی خطبه خواندند و قبچاق حاکم مصری را که به‌او پیوسته‌بود، سردار سپاهیان‌کرد[4]. ایلخان قتلغ‌شاه‌را امیرالامراء آن سامان

۱ـ رشیدالدین/وین ۲۶۶ ر . ۲ـ وصاف/بمبئی ۳۴۸ ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۲۰ .
۳ـ رشیدالدین/وین ۲۶۷ ر ؛ ابن‌فوطی ۵۰۰ ، ۵۰۲ ؛ میرخواند ج۵: ۱۲۰ . ـ مفضل ج۲: ۶۰۸ گزارش می‌دهد ، که پیوستن امرای سوریه به‌غازان دراین لشکرکشی اهمیت فراوان داشته است . اما بعید بنظر می‌رسد ، که این گزارش صحیح باشد . ۴ـ مقریزی/کاترمر ج۲ ، ۲، ۱۵۶ ص ب ؛ ابن‌فوطی ۵۰۲ ص ب .

کرد. گروهی ازسپاهیان نیز به‌سوی جنوب پیش رفتند، اما چون قپچاق سر از اطاعت ایلخان باز زد و دوباره به‌سوی مصریان متمایل گردید ، روشن بود ، که حفظ مناطق تسخیر شده محال است . سپاهیان مصر که در ۱۳ صفر ۷۰۰ از قاهره حرکت کردند ، توانستند دمشق‌را به‌تصرف خود درآورند. غازان در لشکرکشی بعد نتوانست ازحدود حلب تجاوز کند و درسال ۷۰۰ هـ. ق. باوجود پیشرفت برخی از واحدهای سپاه مغول تا شیزر ، غازان ناگزیر تمام‌متصرفات سوریه‌را رها کرد (به‌طوری‌که مورخین مصری نقل‌می‌کنند، آب وهوای نامناسب موجب این عقب‌نشینی بوده‌است). در ۱۱ جمادی‌ـ الاول ۷۰۰ غازان در راه عقب‌نشینی از رود فرات گذشت، و به‌ماردین که فرمانروای آن نجم‌الدین بود ، وارد شد ، و این تنها شهری است ، که پس از این تاریخ نیز در دست مغولان باقی ماند[1].

با توجه به‌این وضع غازان لازم می‌دانست، با مصریان ـ اگرچه به‌طور موقت‌ـ توافق‌کند. به‌این سبب هیئتی را به‌ریاست قاضی کمال‌الدین‌بن یونس موصلی به‌قاهره فرستاد[2]. این هیئت در چهارشنبهٔ ۱۵ محرم ۷۰۱ بـه‌همراهی شمس‌الـدین محمد ، عمادالدین‌علی‌بن‌عبدالعزیزبن‌عبدالرحمن‌بن عبدالعلی سکّری‌واعظ وامیر حسام‌الدین ازدمیرالمجیری فرستادگان سلطان‌مصر به‌دربار غازان‌بازگشت[3].اگرچه‌اعزام این‌هیئت نتوانست موجب‌انعقاد قراردادی نهائی‌شود، اما درنتیجهٔ آن‌مناطق غربی قلمروایلخان کمی آرامش یافت. غازان‌که از لشکرکشی‌تا حدی‌فارغ شده بود ، ازیك سو مجالس

۱ـ مفضل ج ۲ ؛ ۶۷۱ـ۶۳۱ ، ج ۳ ؛ ۳۸ـ۱۷ ؛ مقریزی/کاترمر ج ۲ ، ۲ ، ۱۷۷ـ۱۴۱ ؛ ابن‌فوطی ۵۰۳ ص ب ؛ ابوالفدا ج ۵ : ۱۶۸ـ۱۶۲ ، ۱۷۲ ؛ ابن ایاس ج ۱ ؛ ۱۴۳ـ۱۳۹ ؛ رشیدالدین/وین ۲۶۷ ر تا ۲۷۰ ر ؛ وصاف/بمبئی ۳۵۶ـ۳۵۰،۳۸۲ـ۳۷۱ ؛ میرخواند ج۵: ۱۲۲ـ۱۲۰ ؛ خواندمیر ج۳ ؛ ۵۳ .

۲ـ متن مکتوب : مقریزی/کاترمر ج۲ ، ۲ ، ۲۹۴ـ۲۸۹. قلقشندی ج ۸ ؛ ۷۱ـ۶۹ .

۳ـ در بـارهٔ پاسخ مصر رك: مقریزی/کاترمر ج۲ ، ۲ ، ۳۰۴ـ۲۹۵ ؛ قلقشندی ۷ ؛ ۲۵۰ـ۲۴۳ ؛ ابوالفدا ج ۵ ؛ ۱۷۴ ص ب ؛ مفضل‌ج۳؛ ۵۵ـ۴۰ ، ۷۷ـ۶۴ .

بزم[1] و ازسوی‌دیگرمجلس‌قرائت قرآن ترتیب داد[2]، عیالی تازه اختیارکرد[3] و به‌ساختن بناهای بزرگ[4] و تکمیل قوانین پرداخت .

با اینهمه لشکرکشی کاملاً پایان نیافت . سپاهیان غـازان تقتغای خان دشت قپچاق را ، که از راه دربند حمله کرده بود ، به‌آسانی شکست دادند، و در این میان حتی‌برخی ازامیران لزگی نیز منکوب‌شدند[5]. اما درجمادی‌الثانی ۷۰۲ هیئتی‌مرکب از ۳۲۵ نفر به‌ریاست عیسی‌گورگان از جانب تقتغای به‌دربار ایلخان آمد ، و از وی خواست ، که قفقازرا به‌خان‌دشت قپچاق واگذار کند. فرستادهٔخان خاطر نشان‌ساخت، که‌فرمانروایان‌دشت‌قپچاق‌پیش‌ازدوران هلاکو نیز براین‌سرزمین‌حکومت می‌کرده‌اند[6]. رفتار داود ششم پادشاه گرجستان و وضع بحرانی ایلخان در سوریـه و صفحات شرق موجب چنین مطالبهٔ ناروائی شده بود . ایلخان ژرژ پنجم برادر جوان داود را با وی در کار سلطنت شریك کرده بود، با اینهمه داود همچنان با تقتغای رابطه داشت . لذا مغولان وختنگ سوم برادر بزرگتر داود را مأمورکردند، تا برکارهای‌او نظارت‌کنند. قتلغ شاه وختنگ را به‌تفلیس برد و برای او در وطنش موقعیتی مناسب ایجاد کرد[7]. داود باز هم حاضر نشد به‌اردوی غازان برود ، چه به‌حق بیم داشت ، که قصد جانش را کرده‌اند . با اینکار دستاویزی به‌مغولان داد و آنان به‌همراهی ترکان و سلجوقیان در گرجستان به‌تاخت و تاز پرداختند. بکعه سردار گرجی و پسرش سرکیس[8] به‌کمك سپاهیان دشت قپچاق توانستند تا اندازه‌ای حملات مهاجمین را دفع کنند[9].

غازان ، با وجود وضع خطرناك لشکری ، آرامش خود را از دست نداد و پس

۱ـ رشیدالدین/وین ۲۷۱ر . ۲ـ رشیدالدین/وین ۲۷۱ ر ؛ وصاف/بمبئی ۳۵۷ ص ب
۳ـ رشیدالدین/وین ۲۷۱ر . ۴ـ وصاف/بمبئی۳۸۲ ص ص ب . ۵ـ رشیدالدین/وین ۲۷۰ ج . ۶ـ رشیدالدین/وین ۲۷۲ج (دراینجا سخنی ازپیامی‌که با خودآورده‌اند، نیست)؛ وصاف/بمبئی ۴۰۰ ص ب ؛ میرخواند ج۵: ۱۲۳ . ۷ـ Kartlis chovreba I 433-436 ۸ـ Kᶜartᶜlis chovreba I 436-441 ۹ـ Kᶜartᶜlis chovreba I 441f.

از استهزاء فرستادگان خان دشت قبچاق آنان را طرد کرد . این درخواست در زمان الجایتو تکرار شد. استحکاماتی که به‌دستور غازان به‌موقع در ارّان بناشده بود ، مانع آن گشت ، که خان دشت قبچاق با لشکرکشی‌هایش به‌قفقاز دست یابد[۱].

دراین هنگام ایلخان در بین‌النهرین ــ که در محرم ۷۰۲ نیز یکبار به‌آنجا سفر کرده بود[۲] ــ به‌عبادت پرداخت ، و فرستادگان اندرونیك دوم امپراطور روم شرقی (۱۳۲۸ــ۱۲۸۲م. متوفی۱۳۳۲م) را به‌حضور پذیرفت . این هیئت احتمالاً بی‌طرفی امپراطور را که با مصریان[۳] و خان دشت قبچاق[۴] روابط حسنه داشت ، به‌اطلاع غازان رسانیده است[۵]. غازان در بین‌النهرین مقدمات لشکرکشی به مصر را فراهم‌می‌کرد ، چه‌مصریان به‌سیس پایتخت ارمنستان‌صغری تاخته بودند. سنباد پادشاه ارمنستان‌صغری که درسال ۱۲۹۹م. برادر خود تکفور حاتم دوم‌را دستگیر وکور کرده و خود به‌جای وی نشسته بود، از پرداخت خراج ، که مدتی متساویاً به‌مغولان ومصریان داده‌بودند سرباز می‌زد[۶]. غازان هیئتی را به‌ریاست قاضی قطب‌الدین موصلی و قاضی ناصرالدین تبریزی به‌قاهره فرستاد ، و سلطان مملوك را تهدید کرد ، که چنانچه تسلیم ایلخان نشود، به‌سرنوشت‌محمدخوارزمشاه[۷] دچارخواهدشد. الملك‌الناصر باتوجه‌به‌شکست‌هائی که مغولان در سوریه خورده بودند ، روی خوشی نشان نداد ، وگفت که فرستادگان مصری پاسخ پیام ایلخان را اعلام خواهندکرد[۸]. هیئت مصری همزمان با فرستادگان خان دشت قبچاق در ۱ جمادی‌الثانی ۷۰۲ به‌حضور ایلخان رسید ، و چون غازان در همان روز خبر مسرت‌بخش پایان جنگهای خراسان را شنید[۹]، فرمان حمله به‌مصر را

۱ــ رشیدالدین/وین۲۷۲ر. ۲ــ رشیدالدین/وین۲۷۲ر. ۳ــ مقریزی/کاترمرج۲، ۲ ، ۱۷۷ . ــ این هیئت درخواست‌کرد که کلیساهای بسته شده دوباره افتتاح گردد .
۴ــ Pachymeres II 262-268 ۵ــ رشیدالدین/وین ۲۷۲ ر . ۶ــ مقریزی/کاترمر ج۲، ۲، ۱۹۰ ۷ــ میرخواند ج۵ : ۱۲۲ ص ب . ۸ــ رشیدالدین/وین ۲۷۲ ع ؛ میرخواند ج۵: ۱۲۳ . ۹ــ رشیدالدین/وین ۲۷۲ ع، ۲۷۳ ر .

داد . غازان پس از عبور از فرات در الرحبه[1] منتظر سرداران قتلغ‌شاه و چوپان ، که در لشکرکشی‌های دوگانهٔ پیشین به‌سوریه ، بسیار دلیرانـه جنگیده بودند ، شد[2] . قتلغ‌شاه لشکریان گرجستان را نیز که به‌سرداری امیر مولای[3] و شاه وختنگ سوم[4] در دیار بکر به‌وی پیوسته‌بودند ، به‌همراه آورد . سپاه مغول در ۷۰۲ ه. ق. به‌فرماندهی قتلغ‌شاه از راه کربلا به‌سوریه حمله کرد[5] .

مغولان سرگرم محاصرهٔ حمص‌بودند ، که خبر حرکت سپاه مملوك را شنیدند. مغولان تصمیم‌گرفتند با سپاه مصر روبرو شوند و تا نزدیکی دمشق پیش رفتند. سردار مغول بااطلاع ازکثرت تعداد سپاهیان مملوك دو دل بود، که ایستادگی کند، یاعقب‌نشینی . اما چوپان معتقد بود ، که عقب‌نشینی خطرناك است . به‌این سبب دو سپاه در روز شنبهٔ ۲ رمضان ۷۰۲ در نزدیکی شهقب با هم روبرو شدند و پس‌از نبردی‌طولانی سپاه غازان شکستی نابودکننده خورد. قتلغ‌شاه وچوپان با قسمتی‌از سپاهیان ازمعرکه جان سالم بدر بردند ، اما مصریان سخت آنانرا تعقیب کردند[6] . سوریه برای همیشه از دست رفت ؛ مصریان سیس‌را دوباره غارت‌کردند. تکفور حاتم‌دوم پادشاه ارمنستان صغری نیز که برادر کنستانتین دوم را متواری‌کرده وکار سلطنت‌را بار دیگر به‌دست گرفته بود ، می‌بایست از نو به‌مصر خراج دهد[7] .

غازان پس‌از باز گشت سپاه مصر در۶ صفر ۷۰۳ به‌منظور رسیدگی به‌اشتباهات سوق‌الجیشی‌جنگ سوریه فرمان داد تا در اوجان مجلس شور مملکتی تشکیل شود.

۱ــ رشیدالدین/وین ۲۷۲ ج . ۲ــ میرخواند ج ۵: ۱۲۱ . ۳ــ رشیدالدین/وین ۲۷۱ ج . ۴ــ Kᶜartᶜlis chovreba I 441 ۵ــ میرخواند ج ۵ : ۱۲۳.

۶ــ مقریزی/کاترمر ج۲ ، ۲ ، ۲۰۴ــ۱۹۷ ؛ ابوالفدا ج۵ : ۱۹۰ــ۱۸۰ ؛ مفضل ج۳ : ۸۵، ۹۲ ص ب ؛ ابن ایاس ج ۱ : ۱۴۶ــ۱۴۴ ؛ رشیدالدین/وین ۲۷۳ج این خبر را باختصارنقل می‌کند ؛ وصاف/بمبئی ۴۱۳ــ۴۰۹ تعداد کشتگان را ۱۰۰۰۰ و اسراء را ۲۰۰۰۰گـزارش می‌دهد ؛ میرخواند ج۵ : ۱۲۴؛ Kᶜartᶜlis chovreba I 442 ۷ــ مقریزی/کاترمرج۲، ۲، ۲۲۸ ، ۲۵۴ ص ب ، ۲۷۹ .

چوپان قتلغ شاه‌را متهم می‌کرد ، که به‌خوبی ازوی حمایت نکرده است ، در حالیکه قتلغ‌شاه این تهمت را ناوارد می‌دانست ، و مدعی بود ، که چوپان در حمله به‌مصریان شتاب‌کرده است . غازان چند تن از امیران را سیاست کرد و مجلس شور بی‌نتیجه از هم پاشید[۱]. لشکرکشی‌غازان در جنوب غربی نیز باشکست روبروشد ، و به‌این‌ترتیب یکی از صحنه‌های معروف تاریخ ایران دوباره تکرار گردید .

به‌طوریکه وصاف نیز تأکید می‌کند[۲]، غازان به‌خاطرجنگهـای غربی به‌امور شرق قلمرو خود آنطورکه باید توجه‌نکرد ، وبه‌این سبب وقایع‌گوناگون فرمانروائی مغولان را درآن صفحات متزلزل نمود . کمی پس از قتل نوروز، قتلغ خواجه ، یکی از پسران دوا شاهزادهٔ ماوراءالنهر ، که از نوروز شکست خورده بود، موفق گردید، که‌ظاهراً با ۵۰٫۰۰۰ سپاهی درنزدیکی غزنین‌موضع‌بگیرد وبرآن نواحی وقسمتهائی از سیستان و بلخ تسلط یابد . شاهزادهٔ ماوراءالنهر از آنجا چندین بـار به‌هندوستان لشکر کشید و غنائم بسیار به‌دست آورد . وی در سال ۶۹۸ هـ. ق. با ۱۰۰۰۰ سپاهی به‌فارس حمله برد و واحدهای لشکر مغول را ، که به‌فرماندهی تیمور بغای درآنجا مستقر بود ، شکست داد ، و در ۳ جمادی‌الثانی ۶۹۹ شیراز را تصرف کرد[۳]. سپاهیان ماوراءالنهر تا کازرون پیش رفتند و هستی مردم را به‌تـاراج بردند[۴]. درآغاز به‌علت جنگهای ایلخان با مصریان واحدکوچکی برای سرکوبی‌شاهزادهٔ ماوراءالنهرفرستاده شد[۵]، اما پس از پایان پیکارهای مغرب، خربنده برادر غازان‌به‌کمك فارس‌آسیب دیده شتافت . سپاهیان مغول به‌سرکردگی قداق و سونج تا شپورغان پیش رفتند و بر قتلغ خواجه چیره شدند ، و او را وادار به‌عقب‌نشینی‌کردند[۶].

غازان به‌سال‌۷۰۳ هـ. ق. در اردوگاه زمستانی در بین‌النهرین بیمارشد ، و این

۱ـ وصاف/بمبئی ۴۱۴ . ۲ـ وصاف/بمبئی ۴۱۷ . ۳ـ وصاف/بمبئی ۳۴۸ ص ب.
۴ـ وصاف/بمبئی ۳۷۱ـ۳۹۷ . ۵ـ رشیدالدین/وین ۲۱۷ ج . ۶ـ وصاف/بمبئی ۴۱۷ ص ب .

بیماری روز بروز شدت یافت . در این اثنا شاهزاده الافرنك قیام کرد ، و می‌خواست سررشتهٔ کار سلطنت را به‌دست گیرد، ولی‌عزم راسخ و وفاداری سعدالدین وزیرموجب دستگیری سریع این شاهزاده گردید[۱] . همدستان او را کشتند ، اما خـود او به‌خاطر جوانی و نسبش جان سالم به‌در برد[۲] .

غازان بشکرانهٔ این پیروزی ونیز تولد شاهزاده‌ای مجلس‌بزمی ترتیب داد، اما درگذشت یکی از همسرانش خـاطر او را مکدر ساخت . پس از این جشن بیماری آن‌چنان بر غازان غلبه‌کرد، که وی امیران‌را نزد خودخواند ، وبرادرش خربنده را به‌جانشینی تعیین‌کرد. او همچنین درخواست نمود، که فرمانهای قانونی او را محترم شمرند . تغییر هوا و سفر به‌ساوه و ری نیز نتوانست بیماری غازان را درمان بخشد . ایلخان در ۱۱ شوال ۷۰۳ در ۳۰ سالگی در ری درگذشت[۳] .

در دوران سلطنت این‌فرمانروا حکومت مغولان به‌اوج ترقی‌خود ، چه از نظر سیاست داخلی وچه ازنظر سیاست خارجی، رسید ، وبا مرگ وی ستارهٔ اقبال‌ایلخانان افول کرد . گذشته از حملهٔ بی‌اهمیتی به‌الرحبه درسال ۱۳۱۲م. دیگر کوششی برای به‌دست‌آوردن متصرفاتی درسوریه انجام نگرفت، و بدین‌گونه‌سیاست خارجی‌ایلخانان راکد ماند . از یك سو شاهان محلی ترك در آسیای صغیر پیوسته می‌کوشیدند تا شانه از زیربار نظارت مغولان خـالی کنند ، و از سوی دیگر گرجستان و نواحی جنوبی ایران ، یعنی فارس وکرمان ، نیز رفته رفته استقلال می‌یافتند. تنها در مناطق دیگر ایران بود ، که سلطنت مغولان چندین سال دیگر دوام یافت .

۱ـ رشیدالدین/وین ۲۷۵ ع . ۲ـ رشیدالدین/وین ۲۷۴ر تا۲۷۵ ع ؛ خواندمیر ج۳، ۵۳ ص ب . ۳ـ مفضل ج۳ ، ۹۳ ص ب ؛ رشیدالدین/وین ۲۷۶ ر و ع ؛ کاشانی ۱۱ ر؛ وصاف/بمبئی ۴۵۹ـ۴۵۶؛ مستوفی ج۱ ۵۹۴؛ ابوالفدا ج ۵ ، ۱۹۰ ؛ Pachymeres II 456؛ میرخواند ج ۵ ، ۱۲۶ . ـ تاریخ ۱۳ شوال مذکـور در مقریزی/کاترمر ج ۲ ، ۲ ، ۲۳۳ و و مفضل ج ۳ ، ۹۳ غلط است . ؛ خواندمیر ج ۳ ، ۵۴ (۱۵ شوال) .

الجایتو

الجایتو در خراسان منتظر خبر مرگ غازان بود ، و حتی در دربار ایلچیانی گمارده بود ، که این خبر را بهوی برسانند[۱]. وی از مرگ برادر پیش از آنکه این خبر انتشار یابد ، مطلع شد و توانست با امیرانش بهشور بپردازد ، وتصمیماتی را که به نظر وی ضرور می‌نمود ، اتخاذ کند . الجایتو در آغاز (۲۴ شوال ۷۰۳) فرمان قتل شاهزاده الافرنك را داد[۲]. از آن گذشته قصد سرنگون کردن شاهزاده هورقوداق را ، که رقیب خود می‌دانست ، کرد. این شاهزاده چون هیچگاه بهفرمانروای جدید زیانی نرسانده بود ، بسیار متعجب گردید، وپس از نبرد با امیران الجایتو گریخت، اما بر او دست یافتند و بهاتهام خیانت او را کشتند . تمام بستگان وی بهاستثنای یکی از دخترانش بههمین سرنوشت دچار شدند[۳].

الجایتو (متولد ۸ ذیحجهٔ ۶۸۰) دراین هنگام بهسوی‌مغرب حرکت‌کرد ، ولی بهخاطر بارندگی فراوان بهکندی پیش می‌رفت[۴] تا آنکه در ۵ ذیحجهٔ ۷۰۳ بهاوجان رسید و در ۱۵ ذیحجه برتخت سلطنت جلوس کرد[۵]. پس از آن طبق معمول مجلس بزم تشکیل یافت ، که فرستادگان شاهان محلی در آن شرکت داشتند . فقط ازجانب فخرالدین شاه هرات فرستاده‌ای در این جشن حاضر نبود . ایلخان جدید قتلغ شاه را امیرالامراء کرد[۶]، و سرزمین کرمان که فرمانروای محلی آن قطب‌الدین شاه جهان سیورغامیش درگذشته بود ، رسماً جزء قلمرو ایلخان شد[۷].

۱ــ کاشانی ۷ چ ص ب ، ۱۴ ر ؛ حافظ ابرو ۱ چ . ۲ــ وصاف/بمبئی ۴۶۴ــ۴۶۲ ؛ کاشانی ۱۵ ر . ۳ــ وصاف/بمبئی۴۶۶ــ۴۶۴ ؛ حافظ ابرو ۲ ر؛میرخواند ج ۵ : ۱۲۶. ۴ــ کاشانی۱۶ر و چ؛ حافظابرو۲چ.ــ رك؛ Ohsson IV 418-598؛ Hammer II 178-241؛ Howorth III 534-584 . ۵ــ کاشانی ۱۶ چ ؛ وصاف/بمبئی ۴۶۷ ص ب ؛ میرخواند ج۵ : ۱۲۶ ؛ حافظ ابرو ۲ چ ؛ Pachymeres II 459 ؛ تاریخ ۲۳ ذیحجهٔ ۷۰۳ مذکور در ابوالفدا ج ۵ : ۱۹۰ غلط است . ۶ــ کاشانی ۶ ر ، ۲۰ ر ۷ــ کاشانی ۳۰ ر و چ ؛ Zambaur 237

دستگاه‌کشوری‌را وزیران سعدالدین و رشیدالدین اداره می‌کردند[1] واین‌وضع ۸ سال ادامه داشت .

الجایتو به‌دربار سلطان مملوك هیئتی اعزام داشت ، وسلطان‌مصر نیز با ارسال هیئتی به‌ریاست حسام‌الدین مجیری و ابن سکّری نسبت به‌ایلخان ادای احترام‌کرد[2] . الجایتو آزادی‌زندانیان مغول‌را از فرستادگان مصر خواست[3]، وطبق معمول با کلماتی تند وزننده مصریان را تهدیدکرد. بایددانست ، که این‌تهدیدات هیچگونه سازگاری با شکستهای فاحش مغولان در سوریه نداشت . وی از جمله‌گفت[4]: « راه رسل وتجار گشاده و مادهٔ استظهار آماده ، چنانکه از طرفین کار بندند . . . اگر چنانچه این نصایح درگوش قبول ایشان جای‌گیر نباشد ، شمشیر را بقا باد » . اگر چه به‌سال۷۰۵ مملوکان فرستاده‌ای به‌دربار ایلخان روانه کردند ، اما از حمله به‌ارمنستان صغری و تاراج پایتخت آن سیس[5]، رونگرداندند، و تکفور حاتم را برای سومین بار مجبور به‌استعفا کردند ، و برادرزاده‌اش لئون چهارم را جانشین وی نمودند[6].

ارمنستان صغری در زمان سلطنت این پادشاه و جانشینان وی از دست مغولان خارج شد. درسال۷۰۷ هـ. ق. مسلمانان‌آسیای‌صغیر به‌سرکردگی بولارغی به‌ارمنستان صغری‌حمله‌بردند[7]. لئون چهارم دست‌استمداد به‌سوی الملك‌الناصر سلطان مصر دراز کرد،و بولارغی‌از اینکارآن‌چنان خشمناك شد،که در بارگاه‌پادشاه‌ارمنستان‌اورا به‌قتل رسانید[8]. یکی از خدمتگزاران ، که جان سالم به‌در برده بود ، این پیش‌آمد را به‌فرماندهان ارمنی‌گزارش داد ، وآنان برسر نیروهای مغول ، که در ارمنستان‌مستقر

۱ــ کاشانی ۲۰ ر ؛ وصاف/بمبئی ۴۷۰ ص ب ؛ میرخواند ج ۵ ، ۱۳۲ــ۱۳۰ .
۲ــ وصاف/بمبئی ۴۷۲ ؛ مفضل ج ۳ ، ۱۰۴ ص ب . ۳ــ وصاف/بمبئی ۴۱۳ .
۴ــ وصاف/بمبئی ۴۷۲ . ۵ــ ابوالفدا ج ۵ ، ۱۹۶ ؛ مفضل ج۳ ، ۱۱۰ ص ب ؛ عمری/ تشنر ۲۸ . ۶ــ Tournebize (1905) 401 ۷ــ کاشانی ۵۳ ر تا ۵۴ ر.
۸ــ کاشانی ۵۴ ج ص ب .

بودند ؛ ریختند . شاید آنان مغولان را ، که ظاهراً برآسیای صغیر نیز فرمانروائی داشتند، مسؤول این پیش‌آمد می‌دانستند. نیروهای مهاجم ناگزیر به‌قیصریه عقب‌نشینی کردند. در این هنگام الجایتو متوجه زیانی شد، که رفتار خودسرانهٔ بولارغی به‌بار آورده بود. این بود ، که شاهزاده ارنجن را به‌آسیای صغیر فرستاد ، تا بولارغی را برکنار و دستورات او را لغو کند[۱]. اما اینکار نتوانست تحولاتی را که در ارمنستان صغری آغاز شده بود ، متوقف نماید .

در جمادی الاول ۷۰۵ فرستاده‌ای از جانب قاآن به‌دربار الجایتو آمد و خبر آورد ، که قاآن سلطنت اورا تأیید کرده و به‌اوضاع ماوراءالنهر نظم و ترتیب بخشیده است[۲]. در همین موقع فرستادگان ماوراءالنهر نیز در دربار ایلخان حضور داشتند[۳] و به‌افتخار آنان بزمی با شکوه برپا شد[۴]. ایجاد نظم در روابط میان فرمانروایان مغول برای الجایتو آن چنان مهم‌بود ، که این خبر را وسیلهٔ هیئت‌هائی برای فیلیپ‌چهارم پادشاه فرانسه (۱۳۱۴ـ۱۲۸۵ م) و ادوارد اول پادشاه انگلستان (۱۳۰۷ـ۱۲۷۲ م) فرستاد. ایلخان‌درسال ۱۳۰۶م. مریم خواهر آندرونیك دوم‌پادشاه قسطنطنیه‌را به‌عقد خود درآورد ، و به‌این ترتیب در شمال غربی بار دیگر وضع گذشته استقرار یافت . این بستگی‌حتی موجب شد، که آندرونیك برای سرکوبی دشمن مشترکشان‌که همان شاهان ترك آناطولی بودند ، واحدهائی از سپاهیانش را در اختیار ایلخان بگذارد[۵].

الجایتو هم‌چنین درسال‌۱۳۰۷ م. دستور بنای شهرسلطانیه را داد ، که تا پایان سلطنت ایلخانان در ایران پایتخت آنان ماند[۶].

الجایتو برای افزایش افتخارات جنگی خویش و به‌منظور برقراری خطوط

۱ـ کاشانی ۵۵ ر و ج . ۲ـ وصاف/بمبئی ۴۵۶ـ۴۴۹ . ـ رك: Barthold, Vorl. 200
۳ـ کاشانی ۲۱ ج تا ۲۷ ج ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۲۷ . ۴ـ وصاف/بمبئی ۴۷۷ـ۴۷۴ ؛ کاشانی ۲۸ ر . ۵ـ Pachymeres II 588 ۶ـ کاشانی ۳۱ ج تا ۳۲ ج ؛ وصاف/بمبئی ۴۷۷ ص ب ؛ حافظ ابرو ۳ ر و ج ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۲۷ ؛ خواندمیر ج۳ : ۶۶ .

ارتباطی بهتر با خراسان کاری‌کرد ، که هیچ‌یك از پیشینیانش به‌آن دست نزده بود : وی پس‌از مشورت باامیران تصمیم به‌لشکرکشی به‌گیلان‌گرفت. ایلخان به‌رسم دیرین دوازده امیر محلی آن سامان را دعوت کرد ، تا به‌دربار وی بیایند ، که تنها دیباج یکی از آنان دعوت ایلخان را اجابت‌کرد ، اما او نیز به‌زودی ازآمدنش پشیمان‌شد، و پنهانی‌گریخت . دراین هنگام سپاه ایلخان بـه‌حرکت درآمد . امیرانی ، که برای خبریابی‌فرستاده‌شده بودند،گزارش دادند ، که آن سرزمین‌را می‌توان به‌آسانی‌تسخیر کرد ، و معتقد بودند ، که گیلان از نظر وضع خـاص جغرافیائی و خطوط ارتباطی دارای ارزش و اهمیت فراوان است .

سپاهیان ایلخان از چهارسو به‌سرداری چوپان ، قتلغ شاه ، توغـان و مؤمن و تحت‌رهبری شخص الجایتوبه‌گیلان حمله‌کردند. نیروهای‌گرجستان نیز به‌سرکردگی بکعه و واحدهای سرزمین آس شرکت داشتند[1] . در سپاه الجایتو، که در لاهیجان‌گرد آمد ، وختنگ سوم شاه گرجستان نیز حضور داشت .

چوپان و قتلغ شاه برچند تن از امرای گیلان چیره شدند ، اما چون قتلغ شاه علی‌رغم‌توصیهٔ ایلخان و به‌اصرار پسرش‌ازخلخال‌گذشت، درنواحی رشت‌ازجنگجویان محلی شکست خورد ، و به‌قتل رسید. ایلخان کمی دیرتر در ذیعقدهٔ ۷۰۶ حمله‌کرد؛ در این‌جا نیز برخی از امیران محلی شکست خوردند ، اما چون سپاهیان مغول دست از تجاوزکاری برنداشتند، آنان‌گردهم آمدند ، ودر برابر مهاجمین ایستادگی‌کردند، تا آنکه در جنگی سخت سپاهیـان مغول را شکست دادند . اما لشکری که الجایتو به‌خونخواهی قتلغ شاه گسیل داشته بود، توانست‌فومن ، رشت و تولیم را تسخیرکند. اگرچه سپاهیان مغول نتوانستند هیچ‌یك از متصرفات خود را نگهدارند، ولی ایلخان

۱ـ حافظ ابرو ۳ ج ص ب ؛ K'art'lis chovreba I 442, 443 ؛ میرخواند ج ۱۳۱:۵ .

گیلان‌را تصرف شده می‌دانست[۱]؛ ولی باید گفت ، که عملاً در وضع این سامان هیچ‌گونه تغییری رخ نداد .

الجایتو در عین حال دانشمند بهادر را به‌خراسان فرستاد ، تا فخرالدین شاه هرات را ، که در هنگام اقامت ایلخان در خراسان دست از حیله‌گری برنداشته بود، و نیز در هنگام تاج‌گذاری ایلخان ازاعزام رسولان‌خودداری‌کرده بود ، سیاست‌کند، و درعین حال در حفظ آرامش آن نواحی بکوشد[۲]. چون دانشمند به‌نیشابور رسید ، فخرالدین ازاین لشکرکشی خبر یافت، و توانست خودرا برای مقاومت تا حدی‌آماده کند. شاه هرات نخست دراخراج نیکوداریان ازشهر مردد بود، اما بعد موافقت‌کرد، که دانشمند وگروهی از سپاهیانش به‌شهر وارد شوند. اما چون جمال‌الدین سام یکی از بزرگان هرات ازتعظیم و تکریم الجایتو خودداری‌کرد، کار بر دانشمند دشوارشد. وی به‌زحمت توانست از ایلخان کسب اجازه کند، که فخرالدین همچنان فرمانروای شهر بماند . همراهان دانشمند در مهمانی‌ئی‌که از طرف سام به‌خاطر آنان برپا شد ، افراد مسلّح یافتند ، و در زد و خوردی که روی داد ، امیر یلدوز ، فرمانده نیروهای مغول‌را کشت. همسر سردار مغول‌را به‌استهزاء گرفتند، وسپاهیانی را که وی به‌همراه داشت ، قتل عام نمودند و آنانرا که در جلو شهر مستقر شده بودند ، مجبور به‌عقب‌نشینی کردند ، در نتیجه برای فخرالدین ، که با این قتل عام موافق بود ، مجالی حاصل شد[۳].

الجایتو، بوجای پسر سردار مقتول را برای انتقامجوئی به‌مشرق فرستاد، و وی با برادرش توغان همدست شد . این‌دو فخرالدین را مجبورکردند ، تا نزد آنان رود.

۱ـ کاشانی ۳۸ ر ، ۴۲ ر تا ۴۹ ر ، ۴۹ چ ؛ حافظ ابرو ۳ چ تا۶چ ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۳۱ ص‌ب؛ خواند میر ج۳: ۶۷ . ـ مفضل ج۳ : ۱۳۴ـ۱۳۷ و K^{c}art^{c}lis chovreba I 443-445

۲ـ کاشانی ۳۳ ر و چ . این لشکرکشی ایلخان را بحق شکست خورده تلقی می‌کنند .

۳ـ حافظ ابرو ۷ ر تا ۹ ر ، ۹ چ تا ۱۳ ر ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۳۵ـ۱۳۲ .

فخرالدین مدعی شد، که درقتل دانشمند بهادر بی‌گناه‌است ، و اضافه‌کرد، که ساکنان هرات و ازجمله جمال‌الدین سام ازاو حرف‌شنوی ندارند. درنتیجه بوجای در۱شعبان ۷۰۶ به‌محاصرهٔ شهر پرداخت. سام کـه ۱۷۰۰ سپاهی و از جمله عده‌ای جنگجوی بلوچ در اختیار داشت، حملات خونین متعدد به‌سپاهیان مغول‌کرد . فخرالدین‌دراین میان درگذشت . یام احمد که در اصل تیراندازی ساده بود و با کوشش فراوان در زمرهٔ مشاوران فخرالدین درآمده بود، تصمیم‌گرفت سام‌را بکشد وشهر را بدین‌وسیله نجات دهد . اما این توطئه افشاء شد و یام و همدستانش به‌قتل رسیدند[1]. دراین میان یکی از سپاهیای کمکی مغول به‌سرکردگی دولای به‌بوجای پیوست ، و چون بوجای نمی‌خواست افتخار تسخیر شهر را با سردار تازه‌وارد تقسیم کند ، با سام قاتل پدرش قراردادی بست، به‌این معنی‌که چنانچه شهررا بهوی واگذارند ، از گناه سردارهراتی بگذرد. سام تحت فشار ساکنان هرات در۲۲ ذیحجهٔ ۷۰۶ شهر را تسلیم مغولان کرد. بوجای دستور داد تا برج وباروی‌شهر را ویران‌کنند. نزدیك بود که سام در روزهای بعد درحال مستی دست به‌خون بوجای بیالاید ، اما دوستان وی موفق شدند، که اورا به‌خاطر هرات از اینکار باز دارند . در حالیکه بسیاری از همکاران سام به‌قتل رسیده بودند ، خود وی را به‌بین‌النهرین تبعید کردند ، اما زندگیش دیری نپائید و درغل‌و زنجیر گران اورا به‌هرات‌بازگرداندند وسر زدند[2]. مغولان توانستنددرلشکرکشی‌هائی چند دوباره بر خراسان کاملاً مسلط شوند[3]، و در این هنگام نه‌تنها درصفحات شرقی قلمرو ایلخان ، بلکه در سراسر آن یکدورهٔ آرامش آغاز گردید .

الجایتو در سال ۱۳۰۸ م. فرستادگانی به‌دربار قاآن روانه کرد، که چهار سال در چین ماندند[4] و دراین مدت مقدمات اعزام هیئتی را ازجانب قاآن به‌دربار ایلخان

۱ــ حافظ ابرو و میرخواند جریان امر را بتفصیل گزارش می‌دهند . ۲ــ حافظ‌ابرو ۱۳ ر تا ۱۴ ر ؛ مفضل ج ۳ : ۲۱۲ ص ب ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۳۸ــ۱۳۵ . ۳ــ حافظ‌ابرو ۱۴ ر ؛ مستوفی ج ۱: ۵۹۸ . ۴ــ وصاف/بمبئی ۵۰۶ ص ب .

فراهم‌کردند[۱]. این‌هیئت درراه بازگشت در ترکستان دستگیر شد. ایلخان ازاین‌گذشته سیاست مالیاتی غازان‌را دنبال کرد و جز آن سرگرم مسائل مذهبی‌بود، تا آنکه در سال ۱۳۱۰ م. مذهب تشیع را پذیرفت.

کمی پس از آن میان وزیران سعدالدین ساوجی و رشیدالدین بر سر انتصاب تاج‌الدین علیشاه به‌منصب وزارت و نیابت درشوال ۷۱۰ اختلاف درگرفت[۲]، و موجب شدکه رشیدالدین مدتی در دیوان حضور نیابد. الجایتو موجب این‌غیبت را استفسار کرد، وپس از آگاهی ازآن در روز سه‌شنبهٔ ۱۰ شوال ۷۱۱ از سعدالدین بازخواست کرد، و به‌خاطر اختلاس‌هائی، که به‌وی نسبت می‌دادند[۳]، دستور قتل او را داد. از آن پس‌رشیدالدین ناگزیرشدادارهٔ امور دیوانی را میان خود و تاج‌الدین علیشاه، که نخست دوست وی بود و بعداً میان آنان تفرقه افتاد، تقسیم کند[۴].

سرحد میان قلمرو ایلخان ومصرپس‌ازشکست‌بولارغی آرام بود، وفرمانروایان دشت قپچاق[۵]، بیزانس[۶]، ارمنستان صغری[۷]و گرجستان[۸]از این آرامش‌استفاده کردند، و هیئت‌هائی به‌دربار سلطان مملوك فرستادند تا ازاین راه امنیت کشورهـای خود را تحکیم نمایند. مغولان در این هنگام بر ارمنستان صغری هیچ‌گونه تسلطی‌نداشتند، اماگرجستان هنوز دردست آنان‌بود. چون وختنگ سوم (درسالهای ۱۳۰۷یا۱۳۰۸م) و داود ششم (۱۳۱۰م) درگذشتند[۹]، الجایتو ژرژششم پسرداود ششم‌را به‌شاهی گرجستان گمارد[۱۰].

ایلخان‌ناگزیر بود دراین هنگام به‌قفقاز متوجه شود، چه‌خان‌های دشت قپچاق

۱ـ کاشانی ۱۳۶ ر. ۲ـ کاشانی ۸۲چ. ۳ـ کاشانی ۸۶ـ۸۳. ۴ـ کاشانی ۸۲ ر تا ۸۸ چ؛ وصاف/بمبئی ۵۴۲ـ۵۳۷؛ حافظ ابرو۱۴چ ص‌ب؛ مفضل ج ۳: ۲۱۴ص‌ب.
۵ـ مفضل ج ۳: ۲۱۰ ص ب، ۲۳۴. ۶ـ مفضل ج ۱۹۵:۳. ـ امپراطور روم شرقی انتظار داشت، که وضع عیسویان که در قلمروی مسلمانان در زمرهٔ اهل‌الذمه بودند؛ بهبودیابد و کلیساها دوباره باز شود. ۷ـ مفضل ج۳: ۹۸ـ۹۶. ۸ـ مفضل ج ۳: ۱۹۵.
۹ـ K^c^art^c^lis chovreba I 445 ۱۰ـ K^c^art^c^lis chovreba I 446

هنوز هم مدعی مالکیت آن سرزمین بودند . اگر چه تقتغا در آغاز سلطنت الجایتو هیئتی‌را به‌حضور ایلخان فرستاده و درخواست صلح کرده‌بود[۱]، اما به‌خاطر نقل‌وانتقال سپاهیان خان دشت قبچاق ایلخان ناگزیر چوپان‌را ازراه‌گرجستان به‌دربند فرستاد[۲]. تدابیر این‌سردار درآن منطقه موجب شد، که تقتغا دوباره در۲۹ ذیحجهٔ ۷۰۹ هیئتی را جهت حفظ صلح به‌دربار ایلخان در سلطانیه بفرستد[۳]، اما به‌محض اینکه ازبك به‌جانشینی عمویش بر تخت سلطنت سرای نشست ، ادعای دیرینه را مبنی بر تملك قفقاز وسیلهٔ هیئتی به‌گوش الجایتو رسانید[۴]. درسلطانیه طبعاً پاسخ منفی بود، اماچون ازبك‌نمی‌توانست با زور به‌هدف‌خود تحقق بخشد، و الجایتو نیزقصد سازگاری‌نداشت به‌این‌جهت خان دشت قبچاق لازم‌دید ، که اثر بدی‌را که ادعایش به‌جای گذارده‌بود، از خاطر ایلخان بزداید . به‌این سبب هیئتی را به‌منظور عذرخواهی به‌دربار ایلخان فرستاد. این‌هیئت در ۲۵ محرم ۷۱۴ به‌پایتخت الجایتو وارد شد وکوشید، که دوباره تا حدی توافق ایجادگردد[۵]، اما رابطهٔ این دوکشور به‌صورت عادی‌درنیامد ، و از آن پس دیگر خان دشت قبچاق با فرستادن سفیران ادعای خودرا در مورد مالکیت قفقاز تکرار نکرد .

در سال ۱۳۱۲ م. بود که الجایتو به‌قلمرو مملوکان حمله‌کرد. امیرانی چند از جمله شمس‌الدین قراسنقر[۶] والی دمشق از قلمرو مصریان نزد وی آمده بودند . این امیران ایلخان را تشویق کردند، که از راه موصل به‌قلعهٔ الرّحبه حمله‌کند[۷]. مغولان

۱ــ رهبر آنان نوخدای بود ؛ کاشانی ۲۹ ر .   ۲ــ کاشانی ۵۶ ر تا ۵۷ ر .
۳ــ کاشانی ۵۹ ع .   ۴ــ کاشانی ۹۷ ر و ع ؛ ورود به‌دربند در ۱۰ جمادی‌الثانی ۷۱۲ ؛ شرفیابی بحضور الجایتو در ۱۰ ذیحجهٔ ۷۱۲ .   ۵ــ کاشانی ۱۰۹ ع .   ۶ــ کاشانی ۱۰۲ ر و ۱۱۰ ر اورا آقسنقر نیز می‌نامد. در۱۷ ربیع‌الاول ۷۱۴ باکاردی بجان وی سوءقصد شد ، اما او شفا یافت ؛ کاشانی ۱۱۰ ر . کمی پیش ازمرگ الجایتو گروه دیگری نیز برهبری علی‌بن محنا بدربار ایلخان پناهنده شدند ؛ کاشانی ۱۳۰ ر .   ۷ــ کاشانی ۹۱ ر ، ۹۴ ر و ع ؛ حافظ ابرو ۱۴ ع ؛ مفضل‌ج ۳، ۲۱۰ ص ب ؛ میرخواند ج ۵، ۱۳۸ ؛ ابن‌ایاس‌ج۱، ۱۴۹.

این قلعه را پس از محاصره در روز یکشنبهٔ ۱۳ شوال ۷۱۲ تسخیر کردند[1]. بەطوری که المفضل مورخ مصری گزارش می‌دهد، الجایتو پس‌از عقد قراردادی بەعلت‌کمبود آذوقه و بروز یك بیماری مسری ناگزیر آن قلعەرا ترك کرد[2]. حملهٔ متقابل مصریان دیرتر صورت گرفت[3].

پس از این لشکرکشی در آسیای صغیر نیز نا آرامی شروع شد. چون نیروی سلاطین‌سلجوقی آسیای صغیر[4] رفته رفته روبه‌کاهش‌بود و دولتهای محلی‌ترك می‌رفتند، که استقلال خود را بەدست آورند، در سال ۷۱۴ هـ. ق. قرامان‌ها و ترکمن‌ها شورش کردند و برای مدتی کوتاه برقونیه و ملطیه تسلط یافتند، ولی امیر چوپـان علی‌رغم مصریان، که شورشیان را تقویت می‌کردند[5]، بەکمك سپاهیان گرجی توانست بەاین شورش پایان دهد[6]. دولتهای محلی نیز برای مغولان ایجاد اشکال فراوان می‌کردند، چەنیروهای مهاجم‌مغول‌هیچ‌گاه نتوانسته بودند درمناطق‌کوهستانی‌موضع‌های استواری برای خود بنا کنند[7]. می‌گویند غازان یکبار قرامان‌ها را سرسخت‌ترین دشمنان خود خوانده بود.

تصور نمی‌رود، که آنچه‌گذشت تنها علل قطع حملهٔ ایلخان بەقلمرو مملوکان بوده‌باشد. کپك ویساور فرمانروایان ماوراءالنهر بامصریان ارتباط برقرارکرده بودند، و در آخر رمضان ۷۱۳ از رود جیحون‌گذشتند[8]، بوجای که با سپاهیانش در خراسان

۱ـ کاشانی ۹۵ چ، ۲ـ وصاف/بمبئی ۶۱۰؛ حافظ ابرو ۱۵ چ؛ مستوفی ج ۱: ۵۹۷ ص ب؛ ابوالفدا ج ۵: ۲۶۶ ص ب؛ مفضل ج۳: ۲۲۷ـ۲۲۲؛ خواندمیر ج ۳: ۶۷. طبق گزارش وصاف عقب‌نشینی درآخر رمضان ۷۱۳ صورت‌گرفت، اما این‌گزارش بـا منابع دیگر ایرانی و مصری مغایر است. ۳ـ کاشانی ۹۸ ر. ۴ـ ابوالفدا ۹۸ چ.

۵ـ کاشانی ۱۱۲ چ تا ۱۱۳ چ. ـ در آن زمان ارمنستان صغری نیز مورد هجوم مصریان‌قرار گرفته بود. الجایتو چوپان را بآن سامان فرستاد، وی آخر رجب ۷۱۵ بازگشت.

۶ـ این‌خبر در۱۸ ربیع‌الاول ۷۱۴ بدربار رسید: کاشانی ۱۱۰ ر، ۱۱۱ ر تا ۱۱۲؛ ابوالفدا ج ۵: ۲۸۸؛ EI, III 218؛ Kᶜartᶜlis chovreba I 447. ۷ـ عمری/تشنر ۳۰.

۸ـ کاشانی ۱۳۹ ر؛ مفضل ج ۳: ۱۲۵ ص‌ب. ـ زد و خوردهای پیش از آن درکاشانی ۹۸ر و بطور تفصیل در کاشانی ۱۳۰ چ تا ۱۳۶ چ ذکر می‌گردد.

مستقر بود ، با کمك سپاه بدخشان ، که در این هنگام به‌آن ایالات آمده‌بود ، پس‌از مدتی جستجو با یکی از لشکرهای ماوراءالنهر روبرو شد . اما چون سپاه اصلی ماوراءالنهر در آن نزدیکی بود ، و از سوی دیگر در فارس نیز شورشهائی روی داده بود[۱] ، سردار مغول ازجنگ صرفنظر کرد. سپاهیان‌بوجای ویساول سردار دیگرمغولی در کنار رود مرغاب دربرابر سپاهیان کپك صف‌آرائی کردند . بوجای با پاسداران وفادارش کشته شد . یساول ظاهراً توانست با هفت نفر دیگر جان سالم ازمعرکه بدر برد ، اما سپاهیان ماوراءالنهر نتوانستند ازاین پیروزی آنطور که باید استفاده‌کنند. کپك دستگیر شدگان را آزاد کرد و حتی به‌آنان خرج راه داد[۲] .

الجایتو وسپاهیانش باعجله به‌سوی مشرق رهسپار شدند و تا طوس پیش‌رفتند[۳] . یساول نیز به‌این شهر آمده ، و حاکم آنجا را به‌خاطر مشکلاتی که ایجاد می‌کرد ، به‌قتل رسانده بود . ازاین شهر بود که سپاهیان الجایتو حمله به‌کپك را آغاز کردند، و اورا از خراسان راندند ومجبور به‌بازگشت به‌بخارا نمودند[۴] . الجایتو دراین‌هنگام در اوضاع خراسان تجدید نظرکرد[۵] .

ایلخان برای تحکیم وجههٔ دولت ، همانطور که درگذشته متداول بود ، پسر خود ابوسعید را با آنکه هنوز خیلی جوان بود ، به‌حکومت خراسان گمارد . امیر سونج‌را نیز با منصب اتابکی همراه وی فرستاد[۶] . درسال ۷۱۵ هـ. ق. اغول که ازقبیلهٔ

۱ـ کاشانی ۱۰۲ ر ص ص ب . ۲ـ حافظ ابرو ۱۶ ر تا ۱۷ ع ؛ میرخواند ج۵ ؛ ۱۳۹ ص‌ب ؛ خواند میر ج ۳ ؛ ۶۸ ؛ مستوفی ج ۱ ؛ ۵۹۹ . ۳ـ کاشانی ۱۰۸ ع ؛ حرکت از سلطانیه در ۲ ذیعقدهٔ ۷۱۳ . ۴ـ وصاف/بمبئی ۶۱۲ـ۶۱۰؛ مفضل ج ۲۲۸:۳ ص ب.ـ حمله بـه‌بخارا در رجب ۷۱۶ . ۵ـ وصاف/بمبئی ۶۱۲ . ـ کاشانی ۱۰۸ ع تا ۱۰۹ع مختصراً اخباری را که بگوش الجایتو رسیده است ، بازگو می‌کند . ۶ـ جزئیات‌گزارش وصاف/بمبئی ۶۱۴ با حافظ ابرو ۱۸ ر و ع مغایرت دارد ؛ طبق‌گزارش وصاف امیر سونج پس از ابوسعید و طبق‌گزارش حافظ ابرو بمعیت وی اعزام گردیده است . بروایت کاشانی ۱۱۷ ر سپاه بزرگی نیز همراه آنان اعزام شده است . رك میرخواند ج ۵ ؛ ۱۴۰ ص ب .

قیدو بود ، در خوارزم و مازندران خسارات فراوان واردآورد ، و چون ایلخان تصور می‌کرد، که‌خان‌دشت‌قبچاق اغول‌را تحریك‌کرده‌است، به‌این‌جهت‌میان او وفرمانروای دشت قبچاق اختلاف درگرفت[۱].

پیش‌آمدی موافق برقراری آرامش و امنیت را در صفحات شرقی آسان کرد . پس‌ازحملهٔ کپك و یساور که با شکست روبرو شده‌بود، میان آندو اختلاف بروزکرد، چه کپك یساور را متهم می‌ساخت ، که پنهانی با الجایتو مربوط بوده‌است[۲]. یساورکه جان خود را درخطر می‌دید ، ازرود جیحون گذشت و درنواحی شپورغان مستقرشد، و از آنجا با فرمانروای ایران تماس گرفت . (ذیعقدهٔ ۷۱۴) امیر ماوراءالنهر امر را بر الجایتو مشتبه‌کرد . ایلخان‌گمان برد که ازبك و الملك الناصر در توطئه برعلیه کپك متحد هستند[۳] و به‌این جهت یساور را با آغوش باز پذیرفت ، و از او در برابر سپاهیان کپك حمایت‌کرد ، و منطقهٔ بادغیس‌را برای اردوگاه قشلاق در اختیار اوگذارد[۴].

در ادارهٔامور دیوانی‌اختلاف رشیدالدین وتاج‌الدین علیشاه ، که ازسوی‌دیگر با امیر توقماق نیز ستیزه‌جوئی می‌کرد ، به‌پایه‌ای رسید[۵]، که جدا کردن وظائف‌آنان ازیکدیگر ضروری می‌نمود، اما الجایتو نتوانست به‌تفکیك وظائف آنان ازیکدیگر و یا عزل یکی از این‌دو تصمیم بگیرد ، چه می‌پنداشت که مشورت با آنان برایش بسیار ارزنده است[۶].

حل این اختلاف اجتناب ناپذیر بود ، اما الجایتو برای اینکار مجالی نیافت . سپاهیان او نیز که به‌آسیای صغیر روانه شده بودند تا حملهٔ مصریان را دفع کنند ،

۱ــ کاشانی ۱۱۴ ر تا ۱۱۶ ر . ۲ــ رك : کاشانی ۱۲۶ چ ، ۱۳۶ چ تا۱۴۲ چ و Barthold, Vorl . 201 f. ۳ــ کاشانی ۱۳۹ ر . ۴ــ وصاف/بمبئی ۶۱۵ــ۶۱۳؛ حافظ ابرو ۱۸ چ تا ۱۹ چ ؛ کاشانی ۱۴۲ چ تا ۱۴۴ چ ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۴۱ ص ب .
۵ــ کاشانی ۱۱۶ چ . ۶ــ حافظ ابرو ۱۹ چ ص ب ؛ مستوفی ج ۱ : ۵۹۷ ص ب .

نتوانستند از چپاول شهر ملطیه جلوگیری نمایند[۱]؛ بدینگونه شکست‌های گوناگون سلامتی ایلخان را به‌خطر انداخت تا این‌که وی درحین شکار بیمارشد، و دستور داد تا پسرش ابوسعید را از خراسان فراخوانند. اما ابوسعید توفیق نیافت‌که به‌حضورپدر برسد. الجایتو در چهارشنبهٔ ۲۷ رمضان ۷۱۶[۲] به روایت مورخان مصری با زهر کشته شد[۳].

ابوسعید

ابوسعید فرزند ۱۲ سالهٔ الجایتو درمازندران بود، که ازمرگ پدر خبریافت. سونج سرپرست ابوسعید با عجله نزد وی رفت، و آنان از ری به‌سوی سلطانیه حرکت کردند. سونج و ابوسعید ضمناً کسانی را نزد قتلغ شاه خاتون همسر الجایتو و امیر چوپان برای کسب خبر فرستاده بودند. چوپان به‌حضور ابوسعید شتافت، و به‌زودی علی‌رغم میل‌سونج‌که می‌پنداشت دوران‌سروریش فرا رسیده است، توانست‌نزد ابوسعید نفوذ فراوان یابد. ابوسعید در روزهای‌اول صفر ۷۱۷ بر تخت پدرانش جلوس‌کرد[۴]. چوپان امیرالامراء شد، و در سالهای بعد درحقیقت او بود، که امور دولت را اداره می‌کرد[۵].

سپاهیان‌آشوب طلب ماوراءالنهر تغییر ایلخان‌را فرصت‌تازه‌ای‌دانستند وبه‌ایران حمله‌کردند. یساول‌سردارمغول، که درمشرق اموال فراوان‌جمع‌کرده‌بود، خشمگین‌ـ

۱ــ مفضل ج۳، ۲۴۶ــ۲۴۲. ۲ــ بروایت کاشانی ۱۴۵ ع و ابوالفدا ج ۵، ۳۱۲. ـ بروایت وصاف/بمبئی ۶۱۸ــ ۶۱۵ ر حافظ ابرو ۲۰ ع ص ب شب آخر ماه رمضان.

۳ــ همچنین رك؛ مستوفی ج۱، ۵۹۹؛ K'art'lis chovreba I 447؛ میرخواند ج۵، ۱۴۲.

۴ــ وصاف/بمبئی ۶۲۰ــ۶۱۸؛ ابوالفدا ج ۵، ۳۱۲ ص ب؛ حافظ ابرو ۲۱ ر تا ۲۲ ر، میرخواند ج ۵، ۱۴۲ ص ب؛ خواندمیر ج ۳، ۹۸. ـ Ohsson IV 599 - 717؛ Hammer II 252 - 312؛ Howorth III 585 - 633؛ اقبال‌ج۱، ۳۴۹ــ۳۲۵. تاریخ تولد ابوسعید، ۸ ذیقعدهٔ ۷۰۴. ۵ــ (ابن‌خلکان) Tiesenhausen I 372؛ ابن‌بطوطه ج۲، ۳۳.

شد، که چرا ابویزید پسر بوجای توانسته‌است به‌وساطت سونج، فرمانده نیروهای مغول در خراسان شود. یساول مشاورین خود را فراخواند، و جملگی مدعی شدند، که ابویزید جوان و بی‌تجربه است، و توغان عم وی را برای حکومت و فرماندهی سپاه پیشنهاد کردند. یساول در ضمن یساور فرمانروای ماوراءالنهر را که در زمان الجایتو به‌ایران آمده بود، به‌طعام دعوت کرد تا او را نابود سازد، اما یکی از نزدیکان یساور او را از توطئه‌ای که برضدش چیده بودند، آگاه کرد. فرمانروای ماوراءالنهر نیز قصد جان یساول را کرد، اما سردار مغول توانست جان به‌در برد و به‌هرات بگریزد، ودرآنجا مورد حمایت غیاث‌الدین‌کرت قرارگیرد. هنگامی‌که وی به‌سوی نیشابور می‌تاخت، گروهی از سپاهیان به‌سرداری مبارك شاه بوجای در ۱۰ ذیحجهٔ ۷۱۶ به‌وی رسیدند و درکنار قراسو، که دو روز با هرات فاصله دارد، او را به‌ضرب تیری از پای درآوردند. در دربار ایلخان چگونگی پیش‌آمد را کاملاً توضیح‌دادند و روشن‌کردند، که یساور برای حفظ جانش یساول را کشته است[1].

باوجود قرارداد عدم تعرض که‌میان الجایتو و یساور برقرارشده بود، بااینهمه بزودی میان ابوسعید و فرمانروای ماوراءالنهر جنگ درگرفت[2]. یساور با سپاهیان ماوراءالنهر به‌یکی ازامرای غوری که‌سرگردگی نیکوداریان را به‌عهده داشت، حمله نمود، اما این‌طور وانمود کرد، که این حمله به‌خاطر حفظ منافع ایلخان صورت گرفته است. فرمانروای ماوراءالنهر به‌زودی‌چندین قلعه را در سیستان محاصره‌کرد، و مدتی نزد پسرش جوکی ماند[3]. پس ازآن به‌مازندران تاخت. چون رفتار امیرازن قتلغ سردار مغول، که مأمور حفظ آرامش در خراسان بود، ایجاد شك نمود، و پنداشتند که با یساور پنهانی توافق دارد، وی را فرا خواندند[4]. پس از آن سردار

۱ـ وصاف/بمبئی ۶۲۱ ص ب؛ حافظ ابرو ۲۲ چ تا ۲۴ ر؛ میرخواند ج ۵ : ۱۴۳ .
۲ـ قرارداد تنها درحافظ ابرو ۲۵ر تا۲۶چ آمده است. ۳ـ میرخواند ج۵:۱۴۵ ص‌ب.
۴ـ مستوفی ج ۱ : ۶۰۱ ص‌ب؛ ابوالفدا ج ۵ : ۳۱۴؛ حافظ ابرو ۲۸ ر تا ۲۹ ر، ۳۰ ر.

حسین‌پسر امیراق‌بغا باسپاهیان‌تازه جهت‌سرکوبی فرمانروای ماوراءالنهر به‌شرق‌رفت. این‌سپاهیان‌که تعدادآنانرا ۲۰٫۰۰۰ نقل‌کرده‌اند، دراین‌موقع ازجنگی‌که با ازبك، خان دشت قپچاق درکنار رود جیحون و دربند دربهار ۱۳۱۹م. روی داده‌بود، بازگشته بودند. با کاهش نیروهای مغول در جبههٔ قفقاز موقعیت مغولان تضعیف شد، و چوپان، که پیش از این تاریخ سرکردگی نیروهای مغول را درگرجستان به‌عهده داشت[1]، و همراه حسین قصد سرکوبی یساور را کرده بود، دوباره به‌مشرق بازگشت و فرماندهی نیروهای مغول را به‌عهده گرفت و توانست ازبك را شکست دهد[2].

دراین هنگام در صفحات شرقی ناصرالدین امیر سیستان و غیاث‌الدین کرت شاه هرات در برابر یساور ایستادگی کردند، و حتی لشکرکشی بکتوب نیز نتوانست یساور را از ستیزه‌جوئی باز دارد. ساکنان مازندران نیز دربرابر ایستادگی‌کردند[3]، به‌طوریکه وی کاملاً تنها ماند، و خود را ناگزیر به‌ترك مازندران دید[4]. چون سپاه یساور با عجله به‌شرق می‌رفت، نتوانست خزانهٔ وی‌را به‌نیشابور برساند. یساور خود به‌مشهد گریخت، و در آنجا با رفتار ناشایست خود و وضع مالیاتهای سنگین خشم مردم را برانگیخت. غیاث‌الدین کرت، که با چوپان ارتباط داشت، دستور یافت‌که دلیرانه در برابر ماوراءالنهر مقاومت کند، تا از مغرب برایش کمك برسد.

یساورچون شنید، که شاه‌هرات برای تقویت سپاهیان‌ابوسعیدلشکری به‌بادغیس فرستاده است، سپاهیان ماوراءالنهر را به‌سرکردگی مبارك‌شاه بوجای مأمور محاصرهٔ هرات‌کرد. از آنجائیکه مذاکرات بکتوب و یساور بی‌نتیجه‌ماند، یساور خود در۲۲ ربیع‌الاول ۷۱۹ فرماندهی نیروهای محاصره‌کننده را به‌عهده گرفت، و یك ماه نیز به‌محاصره ادامه داد[5]، تاآنکه شنید سپاهیان‌مغول به‌هرات نزدیك می‌شوند، وناگزیر

۱ــ حافظ ابرو ۲۷ ر. ۲ــ وصاف/بمبئی ۶۳۸ــ۶۳۵؛ حافظ ابرو ۲۷ ج؛ میرخواند ج ۵، ۱۴۴، خواند میر ج۳:۷۱. ۳ــ حافظ ابرو ۳۲ ر. ۴ــ حافظ ابرو ۳۰ر تا ۳۹ ر؛ باختصار، میرخواند ج ۵، ۱۴۷ــ۱۴۵. ۵ــ حافظ ابرو ۳۵ ج ص ب.

دست از محاصره برداشت و به‌گرمسیر رفت . غیاث‌الـدین و امیر حسین او را بیهوده مدتی تعقیب‌کردند ، اما بعد به‌هرات بازگشتند[1] .

کپك رقیب یساور درماوراءالنهر لشکری مرکب از ۴۰٫۰۰۰ نفر[2] به‌فرماندهی چهـار تن از سرداران خـود به‌سرحد ایران گسیل داشت ، تا مانع بـازگشت یساور به‌ماوراءالنهر شوند. این سپاهیان باحسین همدست شدند، وبه‌تعقیب دشمن پرداختند تا باوی روبرو گشتند. سپاهیان یساور شکست خوردند ، وخود او نیز دستگیروکشته شد[3]. لشکریان ماوراءالنهر با غنائم فراوان به‌وطن خویش بازگشتند.

دراین‌میان اختلاف بین رشیدالدین وتاج‌الدین علیشاه برسر ادارهٔ اموردیوانی شدت یافته بود . علیشاه و طرفداران وی می‌خواستند رقیب را نابودکنند ، اما چوپان وسونج ازرشیدالدین پشتیبانی‌می‌کردند، وبدین‌سبب‌دوستان علیشاه‌هرروز درجستجوی تهمت‌های تازه بودند ، تا اینکه رشیدالدین را متهم‌کردند ، که موجب مرگ الجایتو شده است . سرانجام رشیدالدین را بمحـکمه کشیدند ، و اورا در ۱ جمادی‌الاول۷۱۹ به‌مرگ‌محکوم‌کردند[4] ؛ به‌این‌ترتیب یکی‌از برجسته‌ترین سیاستمداران ایران درزمان مغولان و یکی از بزرگترین مورخان این‌کشور جان سپرد .

علیشاه به‌هدف خود رسید و وزیر یگانه شد ، اما هنوز چوپان که امیرالامراء بود ، درکنار وی خودنمائی می‌کرد. به‌این جهت توطئه‌چینی برعلیه این سردارآغاز شد . یکی‌از موجبات این توطئه‌چینی آن بود، که چوپان در جنگ با ازبك ، خان دشت قبچاق ، چند تن از امیران از جمله قورمیشی‌بن الیناق را سخت سیاست کرده ،

۱ــ حافظ ابرو ۳۶ ر تا ۳۹ ر ؛ باختصار ؛ میرخواند ج ۵ ؛ ۱۴۸ ص ب . ۲ــ بروایت حافظ ابرو و میرخواند . ۳ــ حافظابرو ۳۹ ر و ع؛ میرخواندج۵:۱۵۰؛خواندمیر ج۳: ۷۰ . ۴ــ جافظ ابرو ۲۴ ر و ع ؛ مستوفی ج ۱:۶۰۳ ص ب ؛ میرخواند ج ۵ ؛ ۱۴۴ ؛ خواندمیر ج۳ : ۶۸ ص‌ب . ـ دربـارهٔ زندگی رشیدالدین رجوع شود به ؛ رشیدالدین/کاترمر

و حتی برخی از آنان را به‌قتل رسانده بود ، چه به‌آنان ظنین بود ، که در مبارزه با دشمن تعلل ورزیده‌اند[۱] . این بدرفتاری چوپان با امیران لشکر نارضایتی عمیقی در میان‌سپاهیان نسبت به‌وی ایجادکرد . این امیران که قورمیشی وناصرالدین قراطوغی رهبرآنها بودند[۲]، دریکی ازلشکرکشی‌های چوپان به‌گرجستان موقع‌را برای ازمیان بردن وی مناسب دیدند. اما چوپان به‌موقع بازگشت. مخالفان به‌خانهٔ وی حمله‌بردند بی‌آنکه برچوپان دست یابند . چوپان خود را ناگزیر به‌فرار دید و پسرش را نیز با خود از راه نخجوان به‌تبریز برد. علیشاه ، که دراین موقع با چوپان‌سرآشتی داشت، به‌وی وعده داد که نزد ابوسعید از او شفاعت کند . با آنکه چند تن از امیران از ایلخان‌اجازهٔ قتل‌چوپان‌راگرفته‌بودند، اما علیشاه توانست با وساطت خود نزد ابوسعید لطف ایلخان را نسبت به‌چوپان جلب کند ، و بدینگونه وی به‌سلطانیه بازگشت[۳].

امیرانی که از استحکام مجدد موقعیت چوپان خشگمین شده بودند ، این‌بار به‌سرکردگی امیر ارنجن قصد جان خود ابوسعید را کردند . ابوسعید کوشید ، تا از وجود دختر‌امیر ارنجن قتلغ‌شاه خاتون‌که همسر الجایتوی متوفی‌بود ، برای برقراری نظم و آرامش استفاده کند ، اما ارنجن این‌رفتار ابوسعید را نشانهٔ ضعف وی دانست، و آشکارا جنگ را آغاز کرد . چون ابوسعید شخصاً در پیکار شرکت‌جست ، سپاهیان ایلخان پیروز شدند . در این نبرد چوپان و امیران دیگر دلیرانه جنگیدند . برخی ازسرداران‌سپاه دشمن درجنگ به‌قتل رسیدند، وبقیه‌را نیز پس‌از دستگیری‌کشتند[۴].

درزمستان ۷۲۰[۵]هـ. ق. درگرجستان نیز یکی ازامیران متنفذ شاهزاده‌ای به‌نام

۱ـ حافظ ابرو ۲۷ ع ؛ میرخواند ج۵ ، ۱۴۵ . ۲ـ وصاف/بمبئی ۶۳۸ ص ب .
۳ـ مستوفی ج ۱ ، ۶۰۴ ص ب ؛ وصاف/بمبئی ۶۴۰ـ۶۳۸ ؛ حافظ ابرو ۳۲ ع تا ۳۴ ر ؛ میرخواند ج۵ ، ۱۴۶ ص ب . ۴ـ وصاف/بمبئی ۶۴۵ـ۶۴۰ (که گزارش وی دربارهٔ وقایع ایران در اینجا قطع می‌شود) ؛ حافظ ابرو ۳۴ ر تا ۳۵ ع ، ۳۹ ع ؛ میرخواند ج ۵ ، ۱۴۷ ص‌ب، ۱۵۰؛ خواند میرج۳ ، ۷۱ . ۵ـ بروایت‌حافظ ابرو.اما بروایت میرخواند ج۵ ، ۱۵۰ ، اول سال ۷۲۱ .

غازان اغلان‌بن توغریلجا به‌فرمانروائی برگزید ، واین‌کارشورشی برپا کرد . ایلخان امیر پولادقیا را با سپاهی به‌آن سامان فرستاد. سپاهیان مغول پس ازمحاصرهٔ سه ماهه برقلعه‌ای‌که این‌دو درآن بودند ، دست یافتند . غازان اغلان جان به‌دربرد ، اما آن امیر یاغی‌که به‌کمك غازان اغلان دربرابر ایلخان قیام‌کرده بود ، کشته شد[1] .

با اینهمه شورش‌درقلمرو ایلخان‌همچنان ادامه‌داشت. تیمورتاش فرزندچوپان، که حاکم‌آسیای صغیر بود ، در ۷۱۲ هـ. ق. قیام‌کرد و به‌شیوهٔ سولامیش با مصر ارتباط برقرار نمود . وی پس از انقراض خاندان سلجوقیان آسیای صغیر مناطق تـازه‌ای را به‌تصرف درآورده و به‌این ترتیب قلمرو ایلخان را برای آخرین‌بارگسترش داده بود. ازآن‌گذشته به‌ارمنستان صغری‌که می‌رفت از قلمرو ایلخـان جدا شود ، و رفته رفته به‌مصر بپیوندد[2]، تاخت و آن‌کشور را ویران‌کرد[3] .

شاهان ترك محلی آسیای صغیر[4] ابتدا از تیمورتاش به‌چوپان شکایت بردند ، و چون ازآن‌سو کمکی ندیدند، دست به‌دامان‌ابوسعید زدند، اما ایلخان به‌شکایت‌آنان

۱ـ حافظ ابرو ۳۹ ج ص ب ؛ میرخواند ج۵ ، ۱۵۰ . ۲ـ یکی‌ازسفرای‌قرامان نیز در دربارسلطان ممکوك گزارش داد که ولی‌نعمت‌وی فرمان داده‌است به‌نام‌الملك الناصر خطبه‌خوانده شود و مسکوکات به‌نام سلطان مصر ضرب گردد ؛ مفضل ج ۱ ، ۳۶۸ .

۳ـ Tournebize . Arm . (1905) 405f . ؛ Krikor Jakob Basmadjian : Les Lusignans de Poitow au trône de la Petite Armenie,dans «Journal Asiatique», 10. R. VII. P 520 - 524 . ۴ـ دربارهٔ تجاوزات تدریجی دولتهای ترك رك ؛ Paul Wittek : Das Fürstentum Mentesche (Istambuler Mittteilungen) Konstantinopel 1934, S. 16ff. تیمورتاش امیرعابد را به‌سفارت نزد امرای مناطق مرزی ترکیه و یونان فرستاد تا آنان را با خود همراه‌کند ؛ Clément Huart : Les Saints des derviches tourneurs, Paris 1918/1923, II 415f. (افلاکی : مناقب‌العارفین) . اما غازان و الجایتو می‌کوشیدند‌که وضع مناطق سرحدی را ثابت نگاهدارند ؛ Pachymeres II 402f., 588f., 651 در بارهٔ این موضوع‌رك ؛ Paul Wittek : The Rise of the Ottoman Empire, London 1938 (Royal Asiatic Society Monographs XXIII) ; De la dèfaite d' Ankara á la prise de Constantinople. Un demi - siècle d'histoire Ottomane, dans « Revue des Etudes islamiques » 1938 .

توجهی نکرد ، چه درآن‌صورت می‌بـایست مانع توسعهٔ قلمرو خود گردد . اما چون تیمورتاش قیام‌کرد ، پدرش چوپان از ایلخان درخواست نمود ، که به‌وی اجازهٔ دفع تیمورتاش داده شود. اطرافیان پسر آشوبگر اورا ازجنگ بازداشتند و وادار به‌تسلیم کردند.چوپان‌فرزند را به‌حضور ابوسعید آورد. ایلخان اورا بخشیدو دوباره‌به‌آسیای صغیر فرستاد[۱] . ابوسعید علی‌رغم سیاست تیمورتاش، به‌ارمنستان صغری‌که درآن موقع می‌بایست در برابر حملات مصریان ایستادگی‌کند ، کمك کرد[۲]. شاید امیدوار بود ، که با این تدبیر بتواند این کشور را بـه‌ایران پیوند دهد ، و از این‌راه رابطهٔ میان آسیای صغیر و مصر را دشوارکند .

برخورد میان نیروهای کمکی ایلخان و سپاهیان مملوك چندان شدید نبود . اینکه درسال ۱۳۲۲م . الملك الناصر سلطان‌مملوك پیشنهاد ازبك، خان‌دشت قپچاق، را برای‌حملهٔ مشترك به‌ایران ردکرد[۳]، می‌رساندکه رابطهٔ میان مغولان و مملوکان در مدتی کوتاه بسیار مسالمت‌آمیز شده بود .

سالهای بعدنسبتاً با آرامش‌گذشت . درآغاز سال ۷۲۴ هـ. ق. برای نخستین‌بار یکی ازوزرای مغولان درایران به‌مرگ طبیعی مرد[۴] . ابوسعید پیش ازمرگ تاج‌الدین علیشاه به‌دیدن وی‌رفت[۵] . جانشینی وی به‌دوپسرش سپرده‌شد . پسر بزرگترکه عنایت‌الدین‌محمد نام داشت[۶]، درکار وزارت چندان توفیقی نیافت ، لـذا رکن‌الدین صائن (ملقب به‌ناصر و یا نصرت‌الدین عادل)[۷]را به‌وزارت گماردند . بناهائیکه به‌همت این وزیر ساخته شد ، موجب شهرت وی‌گردید[۸] .

۱ـ مستوفی ج۱ : ۶۰۶ ؛ ابوالفداء ج۵: ۳۴۸؛ حافظ ابرو ۴۰ ر و ج ؛ میرخواند ج۵: ۱۵۰ ص‌ب ؛ خواندمیر ج۳ : ۷۱ . ۲ـ Tournebize, Arm . (1905) 406 ۳ـ Tiesenhausen I 321 ۴ـ حافظ‌ابرو ۴۱ ر و خواندمیر ج۳: ۷۲ خصوصاً باین مطلب اشاره‌کرده‌اند . ۵ـ مستوفی ج۱: ۶۰۶ ؛ ابوالفدا ج ۵ : ۳۶۰ـ۳۵۸ . ۶ـ مستوفی ج۱ : ۶۰۶ . ـ نـام پسر جوان‌تر معلوم نیست . ۷ـ حافظ ابرو در صفحهٔ ۴۱ ر نام اورا ناصر و در۴۶ ر نصرت نقل می‌کند؛ مستوفی ج۱: ۶۰۶ : نصرت . ـ میرخواند ج ۵ : ۱۵۳ . ۸ـ حافظ ابرو ۴۱ ر.

در سال ۱۳۲۵ م. حملهٔ ازبك مانند حملات پیشین او دفع شد[۱].

تعویض وزیر به‌آرامی انجام شد، اما به‌خاطر چوپان در سراسر قلمرو ایلخان هرج ومرج شدید بروزکرد. اختلاف از اینجا شروع‌شد، که ابوسعید می‌خواست‌دختر چوپان ــ بغداد خاتون را که همسر امیرحسن‌بن حسین‌بن اقبغا بود ــ به‌زنی بگیرد. چوپان با وضع دشواری روبرو شد، و مذاکرات مکرر با ابوسعید، که آخرین آن درحین شکار انجام شد، به‌نتیجه‌ای نرسید[۲].

دشمنان چوپان، که تا این زمان درنابودکردن وی موفقیتی نیافته بودند، این اختلاف را به‌عنوان زمینهٔ مناسبی جهت تحریك ایلخان برضد چوپان تلقی کردند. از جمله وی را متهم ساختند که از راههای نامشروع و تصاحب ارثیهٔ دیگران کسب مال کرده است، و به‌وی ایرادگرفتند، که تمام مشاغل مهم را به‌بستگان خود سپرده است. چوپان برای اینکه اوضاع‌را آرام کند، از ابوسعید درخواست‌کرد، که به‌وی اجازهٔ لشکرکشی به‌خراسان را بدهد، و دراین لشکرکشی بسیاری از امیران مخالف خود را با خویش برد تا نتوانند در دربار به‌تفتین بپردازند و مستقیماً زیر نظر وی باشند. سپاه مغول تاهرات پیش رفت. چوپان درآنجاشنید که‌ترمه شیرین فرمانروای ماوراءالنهر قصدحمله‌به‌خراسان را دارد. یکی ازواحدهای سپاهیان خان دشت قپچاق نیز قرار بود در این لشکرکشی شرکت جوید. پسر بزرگ چوپان توانست دشمن را شکست دهد و شهر غزنین‌را در ۷۲۶ هـ. ق. تسخیر کند، وآنگاه به‌هرات بازگردد[۳].

تا این هنگام اتفاق بدی‌که بتواند موقعیت چوپان را متزلزل کند، رخ نداده بود، اما یکی از پسران چوپان به‌نام دمشق خواجه موجب وخامت وضع چوپان شد. او با یکی از معشوقه‌های ابوسعید به‌نام تقتای خاتون روابطی ایجاد کرده و کراراً

۱ــ حافظ ابرو ۴۱ ج؛ مستوفی ج۱ : ۶۰۷. ۲ــ حافظ ابرو ۴۱ ج ص ب؛ میرخواند ج۵ : ۱۵۱؛ خواندمیر ج۳ ۷۲. ۳ــ حافظ ابرو ۴۲ ج تا ۴۳ ج؛ میرخواند ج ۵ : ۱۵۲. ــ رك : Barthold, in EI, I, 110

به‌حرمسرای سلطان وارد شده بود[1]. روزی برای ابوسعید خبر آوردند، که دمشق خواجه درحرمسرای اوست. ایلخان که به‌خاطر رفتار متکبرانهٔ دمشق خواجه با او میانهٔ خوبی نداشت ، فرمان قتل او را داد ، و با وجود مقاومت بیهوده‌ای که دمشق خواجه کرد ، در ۲۴ رمضان ۷۲۷ او را کشتند. از آن گذشته دستور قتل تمام بستگان چوپان داده شد ، و برای سرکوبی تیمورتاش و برادرش محمود نیز سپاهیانی به‌آسیای صغیر فرستاده شد . واحدهای دیگر سپاه در نزدیکی قزوین اجتماع کردند[2].

مرگ دمشق خواجه موجب سقوط ناصرالدین عادل وزیر ابوسعید گردید ، که در واقع دراین جریان دخالتی نداشت . به‌جای وی غیاث‌الدین محمد رشید یکی از پسران رشیدالدین مقتول[3] به‌وزارت رسید و در ۸ ماه اول بـه‌اتفاق علاءالدین محمد امور دیوان را اداره می‌کرد .

دراین‌میان خبر وقایع درخراسان به‌چوپان رسید. سرداران لشکر به‌وی توصیه کردند ، که مقدمات لازم را فراهم آورد ، چوپان با پسر و نزدیکانش مشورت کرد . برخی از آنان به‌وی توصیه کردند ، که بگریزد ، درحالیکه دسته‌ای دیگر امیدوار بودند ، که از ماوراءالنهر برای جنگ با ابوسعید به‌آنهـا کمك برسد ، حتی برای برقراری رابطه با قاآن نیز کوشش به‌عمل آمد. چوپان خود تصمیم گرفت، که به‌آسیای صغیر برود ، و امیدوار بود که پسرش تیمورتاش وسلطان مصر ، که قبلاً رسولی حضور وی فرستاده بود ، به‌اوکمك کنند[4]. در راه ازشیخ رکن‌الدین سمنانی خواست ، تا نزد ایلخان وساطت کند ، اما این وساطت نتیجه‌ای نداد . اگرچه امیران در مشهد نسبت به‌چوپان سوگند وفاداری یادکرده بودند، اما دراین موقع اورا ترك گفتند، و به‌اردوی

۱ــ رك : ابن‌بطوطه ۲:۱۱۹ــ۱۱۷ وخواندمیر ج ۳ : ۶۶۳ . ۲ــ مستوفی ج۱:۶۰۸ ؛ ابوالفدا ج۵: ۳۷۰ــ۳۶۸ ؛ عمری/قسطنطنیه ۷۱ ر ؛ حافظ ابرو ۴۳ ع تا ۴۴ ع ؛ خواندمیر ج۳ ، ۷۳ . ۳ــ مستوفی ج ۱ : ۶۱۰ ص ب ؛ حافظ ابرو ۴۵ ر ، ۴۶ ر ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۵۳ . ۴ــ ابوالفدا ج ۵ : ۳۶۴ .

ابوسعید رفتند و در آنجا با گرمی پذیرفته شدند[1].

چوپان پی بردکه پیروزی او برسپاهیان ایلخان غیرممکن است، و در آغاز تصمیم‌گرفت به‌ترکستان برود، اما بعداً بدهرات رفت، درحالیکه پسرش حسن رهسپار خوارزم شده بود. گرچه چوپان را از دسیسه‌های غیاث‌الدین کرت شاه هرات برحذر داشته و به‌وی توصیه‌کرده بودند، که به‌هندوستان، چین و یا آسیای صغیر بگریزد، اما او به‌هرات‌رفت‌وشاه‌هرات درآغاز اورا پذیرفت، اما بعداً به‌دستور ابوسعید زندانی کرد. غیاث‌الدین حتی باقتل چوپان نیز موافقت‌کرد. چوپان‌را که از شنیدن دستور قتلش از خود بیخود شده بود، پیش از محرم ۷۲۸ گردن زدند.

غیاث‌الدین پس از اجرای فرمان ایلخان به‌دربار وی شتافت[2].

چند تن از نه پسر چوپان به‌سرنوشت پدر گرفتار شدند. بزرگترین پسر وی حسن در جنگی در حوالی خوارزم کشته شد. تیمورتاش در آسیای صغیر به‌یکی از قلاع پناه برد، و به‌مذاکره با سلطان مصر پرداخت، که بالاخره آمادگی خودرا برای پذیرش وی اعلام‌کرد. تیمورتاش موفق شد خود را به‌دربار سلطان مملوك برساند[3]، اما به‌علت سخاوت زیاده از حدش خشم الملك‌الناصر را برانگیخت، وچون سلطان مصر می‌پنداشت، که تیمورتاش قصد رقابت با وی را دارد، او را به زندان افکند، و به‌فرمان ابوسعید در شوال ۷۲۸ به‌قتل رسانید. می‌گویند سر تیمورتاش را به‌تیمور بغای فرستادهٔ ایلخان‌که به‌دربار سلطان مصر رفته بود، دادند. (پایان سال ۷۲۸)[4]. محمود را نیز اطرافیانش دستگیر کردند و به‌تبریز آوردند و او را در آنجا کشتند[5].

۱ــ حافظ ابرو ۴۵ ج تا ۴۶ ج. ۲ــ مستوفی ج۱: ۶۰۹ــ۶۰۷؛ ابوالفدا ج۵: ۳۵۸، ۳۶۰؛ حافظ ابرو ۴۷ ر تا ۴۸ ج؛ میرخواند ج ۵: ۱۵۴ ص ب؛ خواندمیر ج۳: ۷۳ص‌ب.
۳ــ پس‌ازگریز تیمورتاش، پسر دونداربی یعنی‌کسی‌که بدست تیمورتاش کشته شده بود، ادارهٔ امور دولت را در آناطولی بدست‌گرفت؛ Besim Darkot, Islam Ansiklopedisi I 460
۴ــ ابوالفدا ج۵: ۳۷۸. ۵ــ مستوفی ج ۱: ۶۰۹؛ ابوالفدا ج ۵: ۳۸۲؛ حافظ‌ابرو ۴۸ ج تا ۵۰ ج؛ میرخواند ج۵: ۱۵۶.

در گرجستــان پس‌از ژرژ ششم در سال ۱۳۱۸ م. ژرژ پنجم (۱۳۴۶ـ۱۳۱۸) به‌تنهائی سررشتهٔ امور را به‌دست گرفت وکشورش را استقلال بخشید . از آن گذشته ایالات ایمری‌ها و آبخازها را ، که پس ازمرگ داود چهارم در دست اعقاب وی‌مانده بود، به‌دولت مرکزی بازگردانید[1] . گرجستان تنها ازنظر سیاست خارجی تا سال۷۵۱ ه. ق. تحت نظارت مغولان ماند ، و آثار این نظارت را از جمله در روی مسکوکات می‌توان دید[2] .

فتوحات تیمورتاش درآسیای صغیر نیز یکی پس ازدیگری از دست می‌رفت[3] . شرف‌الدین محمود اینجو ملقب به‌طمطاح نیز که به‌نام ایلخانان امور فارس را اداره می‌کرد ، در سال ۱۳۲۵ م. فارس را کشوری مستقل خــواند[4] . قلمروایلخانان آشکارا می‌رفت‌که از هم بپاشد. ابوسعید از نابودی وزیرخود امیر چوپان ازیك جهت‌استفاده برد، بدین‌معنی‌که وی دراین هنگام توانست امیرحسن‌را به‌طلاق بغداد خاتون وادار کند ، و پس از سرآمدن عده او را به‌عقد خود درآورد[5] .

باز شورش و هرج ومرج شروع شد. نارین طغای که از نزدیکان چوپان بود ، اماپیش از مرگ وی از او دوری جسته بود ، حاکم خراسان شد. ولی‌چون امیدداشت که به‌جای چوپان امیرالامراء شود، ازمنصب جدیدش چندان راضی نبود. درخراسان میان نارین و غیاث‌الدین‌کرت شاه هرات وپسر وی اختلاف درگرفت، وضمناً نیشابور دستخوش چپاول شد. نارین طغای شاید به‌این‌جهت‌که مقصودش‌را به‌ایلخان بقبولاند، اطلاع داد ، که لشکریان ماوراءالنهر نقشهٔ تازه‌ای را درسر می‌پروراننـد، و برای‌دفع آنان درخواست سپاهیان تازه‌کرد ، اما پس از رسیدن سپاهیان جدیـد جرأت طغیان نکرد، و درعوض به‌دربار ابوسعید بازگشت وکوشید تا دوباره مورد لطف وی قرار‌ـ

۱ـ Kᶜartᶜlis chovreba I 447-449 ۲ـ Frähn, Il - chan, Nr. 207, S. 533
۳ـ عمری/تشنر ۵۲ . ۴ـ Zambaur 255 ۵ـ ابوالفدا ج۵: ۳۷۰ ؛ ابن‌بطوطه ج ۲ : ۱۲۲ ؛ حافظ ابرو ۵۰ چ ص ب ؛ میرخواند ج۵ : ۱۵۷ـ۱۵۵ .

گیرد . حتی علی پادشاه دائی ابوسعید نیز برای وی شفاعت کرد . سرانجام خواجه‌که در سایهٔ خدماتش به‌ایلخان‌نزد وی محبوبیتی داشت، موفق‌شد دستور دستگیری نارین طغای را بگیرد . نارین طغای توانست بگریزد ، اما پس از چند روز به‌چنگ امیر لولو ، که در تعقیب وی بود ، افتاد. یکی از خدمتگزاران نارین طغای‌که به‌منظور تهیهٔ آذوقه برای ولی‌نعمت خود درحوالی ری درجستجو بود ، پس از دستگیر شدن پنهان‌گاه نارین را فاش‌کرد . نارین طغای‌را در شوال ۷۲۹ کشتند . علی پادشاه ، که شفاعت او را کرده بود ، و تاش‌تیمور که پس‌از او به‌خراسان فرستاده شده بود ، مورد بی‌مهری ایلخان قرار گرفتند[1] .

درآخرین سالهای سلطنت ابوسعید اتفاق فوق‌العاده‌ای رخ نداد . ایناق مسافر مأموریت یافت ، که در فارس دربرابر اینجو قیام‌کند ؛ اما برخی از امیران در این مورد کارشکنی‌کرده بودند. لذا آنانرا به‌زندان افکندند ، همچنین حسن‌بن حسین، که متهم به‌حفظ روابط خود با بغداد خاتون بود ، بـه‌زندان افکنده شد ؛ اما پس از مدتی بی‌گناهی‌وی ثابت‌گردید، ودرنتیجه اورا از زندان آزاد نمودند، و امیرمناطقی درآسیای صغیرکردند ، که تحت نظارت مغولان بود .

ازبك، خان‌دشت قپچاق درسال۷۳۶ هـ. ق. دوباره به‌دربند حمله‌کرد. ابوسعید درحین جنگ با ازبك ناگهان در تـاریخ ۱۳ ربیع‌الثانی ۷۳۶ درگـذشت[2]. اینطور می‌گویندکه ایلخان‌به‌دلشاد خاتون برادرزادهٔ بغداد خاتون توجه خاص می‌کرده‌است، وبه‌همین‌جهت‌بغدادخاتون اورا مسموم‌کرد[3]. بامرگ‌ابوسعید نه‌تنهارشتهٔ‌سلطنت اعقاب هلاکوگسیخت ، بلکه عملاً دوران سلطنت مغولان در ایران نیز پایان یافت .

۱ـ مستوفی ج ۱ : ۶۱۱ ص‌ب؛ حافظابرو ۵۱ ر و چ ؛ میرخواند ج۵:۱۵۷ ص ب؛ خواندمیر ج۳ : ۷۵ . ۲ـ بروایت‌حافظ ابرو ۵۱ چ تا ۵۲ چ و خواندمیر ج۳:۷۶ ـ امابروایت میرخواند ج ۵ : ۱۵۸ ص ب تاریخ وفات ۱۶ ربیع‌الثانی ۷۳۶است . ۳ـ ابن‌بطوطه ۲: ۱۲۳ ؛ خواندمیر ج ۳ ، ۷۶ .

پاشیدگی قلمرو ایلخانان

پس از مرگ ابوسعید تاریخ سیاسی ایران در واقع گزارش زنـدگانی مدعیان سلطنت و پیروزیها و شکست‌های آنها است . قلمرو ایلخانان از هم پاشید ، و هریك از قسمت‌ها سرنوشتی مخصوص به‌خود یافت[1] .

امیران درجمادی الاول ۷۳۶ تحت تأثیر غیاث‌الدین رشیدی و باتوجه به‌خطری که درنتیجهٔ حملهٔ خان دشت قپچاق قفقاز را تهدید می‌کرد ، توافق نمودند ، که ارپه خان یکی از نوادگان اریق بوکا را به‌سلطنت برگزینند . ارپه موفق گردید درمدتی کوتاه‌حملهٔ ازبك‌را دفع‌کند. اما چون با امیرانی‌که زندانی‌ابوسعید بودند، نامهربانی کرد ، دشمنی با وی روز به‌روز شدت یافت . دشمنی‌هـای دیرینه از زمان اریق‌بوکا دوباره زنده شد[2] . پایه‌های سلطنت ارپه ازآن‌گذشته به‌این‌سبب‌که دلشادخاتون همسر ابوسعید باردار بود، وامیران تصمیم داشتند چنانچه‌نوزاد پسری باشد، اورا به‌سلطنت برگزینند، ضعیف‌گردید . چه درآن‌صورت این امیران با وجود نایب‌السلطنه بی‌شك قدرت بیشتری می‌یافتند . از آن‌گذشته علی پادشاه دائی ابـوسعید می‌خواست مقام و منزلتی یابد . وی پس از مذاکره با چند تن امیران دشمن ارپه ، موسی خان‌بن علی نوادهٔ بایدو را به‌فرمانروائی منصوب‌کرد[3] .

۱ـ رك : ابن‌بطوطه ۲ : ۱۲۴ ص ب .

۲ـ حافظ ابرو ۵۳ ر تا ۵۴ ر ؛ میرخواند ج۵: ۱۵۹ ص‌ب؛ خواندمیر ج۳: ۷۸ . رك رشیدالدین/کاترمر Howorth III 635ff. IL - LI.ـ مسکوکاتی که بنام ارپه در شهرهای تبریز و تفلیس ضرب شده موجود است : Frähn. Il-chan Nr. 208, S. 530 ; Markov 589 (محل ضرب سکه‌هاازآن نظر ذکر می‌شود ، که حاکی‌از وسعت منطقهٔ تحت تسلط هر یك از فرمانروایان است . ضمناً خاطرنشان می‌سازد، که محل اغلب ضرابخانه‌های دورهٔ ایلخانـان برما معلوم نیست) . رك : : Albert Houtom - Schindler : The Coinage of the Decline of the Mongols in Persia , in : Numismatic chronicle 1880, P. 320 - 331

۳ـ حافظ ابرو ۵۴ ع ؛ میرخـواند ج ۵ : ۱۶۰ ؛ خواند میر ج۳ : ۷۸.

طرفین مقدمات جنگ را آماده کردند ، و در رمضان سال ۷۳۷ با یکدیگر روبرو شدند . گمان می‌رفت که ارپه غالب شود، اما برخی از امیران او به‌سپاه علی پیوستند ، وبعضی دیگر گریختند و ارپه را دیگر یارای مقاومت نماند . غیاث‌الدین محمد ، که از زمان ابوسعید در منصب وزارت باقی‌مانده بود ، دستگیر شد ، و علی‌رغم میل علی پادشاه به‌قتل رسید[1] . ارپه را نیز پس از دستگیری گردن زدند، و چون دلشاد خاتون کمی بعد دختری به‌دنیا آورد ، لذا ممکن نبود که سلطنت در خانوادهٔ وی باقی بماند .

خود کامگی علی پادشاه خشم بسیاری از امیران را برعلیه وی برانگیخت ، و آنان به‌همان وسیله‌ای دست زدند ، که او خود با موفقیت آنرا به‌کار برده بود . امیر حاجی طغای از قبیلهٔ اویرات امیرحسن‌بن حسین را که به‌عنوان سردار در دیار بکر مقیم بود ، واداشت تا شاهزاده محمدبن یول قتلغ ، یکی از نوادگان منکو تیمور برادر اباقا، را ازتبریز فراخواند، و اورا سلطان کند[2]. باوجودکوشش‌های مسالمت‌آمیز اطرافیان علی پادشاه او را وادار به‌حملهٔ مسلحانه کردند ، با این استدلال که قلمروئی را که در سایهٔ جنگ به‌دست آمده ، تنها با نبرد می‌توان نگهداشت . نبرد اصلی در ۱۴ ذیحجهٔ ۷۳۶ در نوشهر التاغ در نزدیکی قراده درگرفت . امیرحسن‌که ملقب به « حسن بزرگ و یا ایلکانی » است ، با علی پادشاه قرارگذاشت، که ایندو در

۱ــ بروایت حافظ‌ابرو ۵۵ ر و میرخواند ج۵؛ ۱۶۰ در۲۱ رمضان ، یا این تاریخ و یا تاریخ نبرد غلط است . ــ خواندمیر ج۳ ؛ ۷۸ سوم شوال رانقل می‌کند. نمیتوان‌گفت ،که‌آیا وی این تاریخ را خود تعمداً ساخته است ، یا آنکه سند و منبعی در دست داشته است .

۲ــ حافظ ابرو ۵۵ چ تا ۵۶ ر ؛ میرخواند ج ۵ ؛ ۱۶۱ . ــ مسکوکاتی‌که بنام او و در شهرهای تبریز ، همدان ، شیراز ، کبیرشیخ (؟)، قرا اغچ (درآسیای صغیر ؟) ، بردعه ، انی ، ارز روم، آمل، جرجان ، بغداد ، بازار ، کلیوان ، تفلیس ، سیواس ، موصل ، اوه و شاکان از سالهای ۷۳۷ و ۷۳۸ ضرب شده ، بدست آمده است ؛ (Brit. Kat. VI, No. 281-288, P. 94-96 and X, No. 279 ccc, 280f., P. 115; Frähn. Il-chan Nr. 211, S. 535, sowie Frähn, Op. post. I, S. 103, Nr. 10a; Markov 589f.; Berliner Münzkabinett)

جنگ شرکت نکنند . پس از پیروزی مقدماتی موسی ، محمد چیره شد ؛ علی پادشاه و اطرافیان اورا قتل‌عام‌کردند. موسی به‌بغداد گریخت و محمد در تبریز مستقر شد[۱].

حسن بزرگ هنوز درشمال غربی‌کاملاً مسلط نشده بود ، که در خراسان توطئه برعلیه وی آغاز شد . شاهزاده علی جعفر که به‌آن صفحات رفته بود، شیخ علی‌فرزند امیر علی قوشچی را تشویق‌کرد ، که شاهزاده طغای تیموربن سودای ، یکی از اعقاب اوتکین برادر چنگیزخان ، را به‌فرمانروائی برگزینند[۲]. طغای تیمور در شعبان ۷۳۷ تا سلطانیه پیش رفت ، وگروهی ازسپاهیان اویراتی را که به‌نفع موسی می‌جنگیدند، شکست داد . سپاهیان طغای تیمور شهر همدان نو را ، که ازن قتلغ سردار موسی در آنجا مستغلاتی داشت ، چپاول کردند . بااین همه به‌زودی موسی و طغای‌تیمور با هم برعلیه حسن بزرگ و محمد هم‌داستان شدند ، اما طغای‌تیمور در نبرد اصلی ، که در ذیعقدهٔ ۷۳۷ نزدیکی مراغه رخ داد ، میدان جنگ را ترك کرد ، و موسی خـود را ناگزیر به‌فرار دید. او و سرداران اویراتی‌اش را در۱۰ ذیحجهٔ ۷۳۷ دستگیرکردند، وکشتند. طغای‌تیمور پس‌ازچند نبردکوچك باحسن بزرگ به‌بسطام‌رفت، وطرفدارانی دور خود جمع‌کرد ، و با آنـان بـه‌سوی خراسان عزیمت نمود . شیخ‌علی ، یکی از حامیان‌اصلی وی، نیز در۱۱ ذیحجهٔ ۷۳۸کشته‌شد. ازن قتلغ، سردار موسی داوطلبانه تسلیم حسن بزرگ شد، و درآغاز مورد بخشش قرارگرفت، اما در زمستان۸۳۸ ه.ق. او را نیزگردن زدند[۳].

دراین‌هنگام حسن بزرگ را خطری‌تازه‌تهدید می‌کرد. حسن‌فرزند تیمورتاش

۱ــ حافظ ابرو ۵۵چ تا۵۶ ر؛ میرخواند ج۵: ۱۶۱؛ خواند میر ج۳: ۷۹.

۲ــ سکه‌هائی که در سالهای ۷۳۸ تا ۷۴۱ و در شهرهـای کاشان ، قزوین ، ابیورد ، بغداد ، بصره ، آمل ، نیشابور ، سمسن، اسفراین ، سبزوار ، بازار، حصن ،کیفا، زیدان ،کپز(؟) وجاجرم بنام اوضرب شده ، موجود است . (Brit. Kat. VI, No. 290-299, p. 98-101, Markov 590f.)

۳ــ حافظابرو ۵۷ ر تا ۵۸ ر ؛ میرخواند ج۵ ؛ ۱۶۲ ؛ خواندمیر ج۳ ؛ ۷۹ .

و نوادهٔ امیر چوپان مقتول ، که او را «حسن‌کوچك» و یا حسن چوپانی می‌نامیدند ، پس از حمله‌ای به‌طرابوزان[1] ، یکی از غلامان ترك خـود را که قراجری نام داشت ، وادارکرد مدعی‌شود ، که تیمورتاش است. این قراجری که‌با تیمورتاش شباهت‌داشت، گفت که تا آن هنگام در زندان مصریان بوده و پس از فرار از زندان خود را مخفی کرده است. حسن بزرگ برای سرکوبی تیمورتاش دروغی، که طرفداران زیادی‌یافته بود، حرکت‌کرد. این‌دوسپاه نیزدر۲۷ ذیعقدهٔ۷۳۸[2] درنزدیکی‌نوشهرالتاغ بایکدیگر روبرو شدند . سپاهیان محمد گول حیلهٔ دشمن را خوردند و محمد را ترك کردند . دراین‌هنگام محمد دستگیر شد و به‌قتل رسید. سپاهیان حسن‌کوچك توانستند تبریز را تصرف کنند و به دستور آنان افراد قبیلهٔ اویرات شهر سلطـانیه را یکسره ویران کردند. اما به‌زودی‌دروغ قراجری فاش شد ، ووی‌دربرابر سپاهیان‌معدود حسن‌بزرگ به‌سوی بغدادگریخت . حسن‌کوچك به‌گرجستان و افراد قبیلهٔ اویرات به‌اردوگاه‌خود درشرق رفتند ، و حسن بزرگ توانست سلطانیه را اشغال‌کند[3] .

ولی حسن‌کوچك با وجود شکستی که خورده بود ، دست ازکوشش برنداشت. وی ساتی‌بك دختر ابوسعید را ، که نخست به‌همسری چوپان و بعد بـه‌همسری ارپه درآمده بود[4] ، و دراین هنگام همکاری نزدیك با امیر سورغان داشت ، وادار کرد تا مدعی‌سلطنت شود[5] . ساتی‌بك نمی‌توانست پیش‌از زمستان‌برای نابودکردن حسن‌بزرگ

۱ـ Michael Panaretos bei Fallmerayor , Orig. - Frag. II, 17

۲ـ بروایت حافظ ابرو . ـ میرخواند و خواندمیر ۲۰ ذیحجه را نقل می‌کنند .

۳ـ حافظ ابرو ۵۸ ر تا ۵۹ ر ؛ میرخواند ج۵، ۱۶۲ ص‌ب ؛ خواند میر ج۳ ؛ ۷۹ .

۴ـ مستوفی ج۱ ؛ ۶۰۶ .

۵ـ مسکوکاتی که بین سالهای ۷۳۹ و ۷۴۱ در شهرهـای بغداد ، تبریز ، ارزروم ، تفلیس ، خلاط ، بردعه ، سلطانیه ، بـازار ، ماردین ، همدان ، کاشان ، اربـك ، حصن ، ترکان بنام وی ضرب شده ، موجود است . (Berliner Münzkabinett; Brit. Kat. VI . , No. 301-318, P. 103-106, Frähn, Il-chah., Nr. 217, S. 538, Frähn, op post . I, S. 104, Nr. 10 c, d; Markov 591f.)

لشکرکشی کند، اگرچه حسن بزرگ حتی یکبار سلطانیه را ترك کرد و به‌قزوین رفت، به‌طوریکه حسن کوچك دراین مدت توانست پایتخت را اشغال کند. دراین میان امیر حاجی طغای دیار بکر را تصرف کرد، و افراد قبیلهٔ اویرات که باز از اردوگاه خود حرکت کرده بودند، به‌بغداد و بین‌النهرین رفتند و خانواده‌های سلطنتی جداگانه‌ای امور آسیای صغیر، کردستان و خوزستان را به‌دست‌گرفتند. حسن بزرگ آن چنان تحت فشار قرار گرفت، که چاره‌ای جز دعوت طغای تیمور از خراسان به‌همکاری نداشت[۱].

طغای‌تیمور در رجب ۷۳۹ از مازندران حرکت‌کرد، و به‌ری رسید، بی‌آنکه برای لشکرکشی از حسن‌بزرگ کسب دستور کند. سرداران حسن‌بزرگ پی بردند، که وضع رئیس آنان تاچه اندازه خطرناك است، و در نتیجه او را ترك‌کردند. حتی شایع شدکه طغای تیمور قصد زناشوئی با ساتی‌بك را دارد، اما این‌کار عملی نشد. به‌هرحال طغای تیمور پیش‌ازآنکه در ذیحجهٔ ۷۳۹ به‌خراسان بازگردد، حسن‌بزرگ را متوجه وضع خطرناکش‌کرد[۲].

حسن بزرگ‌که دستخوش پریشانی شده بود، جهان تیمور (که نام اصلی وی عزالدین است) یکی از پسران شاهزاده الافرنك را به‌فرمانروائی برگزید[۳]، و به‌سوی بین‌النهرین حرکت‌کرد، و بغداد را تصرف‌کرد. دیار بکر و برخی از مناطق‌کردستان و خوزستان نیز برای مدت محدودی به‌دست وی افتاد[۴].

حسن‌کوچك‌نیز می‌کوشید، تاموقعیت خویش‌را تقویت‌کند، ودرنتیجه ساتی‌بك

۱ــ حافظ ابرو ۵۹ ر ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۶۳ ؛ خواندمیر ج ۳:۷۹ ص ب.

۲ــ حافظ ابرو ۵۹ ع تا ۶۰ ع ؛ میرخواند ج ۵:۱۶۳ ص ب ؛ خواندمیر ج۳:۸۰ ؛

۳ــ مسکوکاتی که بنام جهان تیمور در شهرهای ارزنجان و خلاط ضرب شده، متعلق بسال ۷۴۰ است.
(Brit. Kat. VI, No. 300 a and b, P 102 ; Markov 592 , ohne Ort.)

۴ــ حافظ ابرو ۶۰ ع ؛ میرخواند ج۵ : ۱۶۴ ؛ خواندمیر ج۳ : ۸۰.

را از سلطنت معزول کرد ودرپایان سال ۷۳۹ هـ. ق. شاهزاده سلیمان[۱] یکی ازنوادگان یشموت برادر اباقارا به‌سلطنت برگزید، و ساتی‌بك را مجبور کرد، تا به‌عقد وی‌درآید. حسن‌کوچك درشوال ۷۴۰ مقر خود را به‌اوجان منتقل کرد ، و حملهٔ حسن‌بزرگ را، که از بغداد به‌طرف آذربایجان پیش می‌رفت ، در ذیحجهٔ ۷۴۰ دفع کرد . درحالیکه حسن‌بزرگ به‌اتفاق جهان‌تیمور به‌بغداد باز می‌گشت ، حسن‌کوچك به‌تبریز وارد شد و از آنجا امیر سورغان را به‌عراق عجم وپسرعمویش‌پیرحسین‌را به‌فارس روانه‌کرد[۲].

حسن‌بزرگ دربهار ۷۴۱ هـ. ق. از نو به‌آذربایجان حمله برد . اتفاقاً درهمین موقع ، یعنی ذیعقدهٔ ۷۴۱، امیریاغی باستی عموی حسن کوچك اردوی سلیمان را در اوجان ترك گفت ، چون می‌پنداشت‌که از جانب بـرادرزاده‌اش خطری متوجه اوست . او درحین فرار ۶۰۰۰ اسبی را که به‌غارت می‌برد، با خود همراه داشت ، و تصادفاً از نزدیکی لشکرگاه حسن‌بزرگ‌گذشته چون حرکت اسبها گرد وخاك زیادی بلند کرده بود ، حسن بزرگ پنداشت‌که لشکر دشمن بـه‌وی نزدیك می‌شود ، و به‌بین‌النهرین گریخت . وی دراین میان جهان‌تیمور را نیز از فرمانروائی ظاهری عزل‌کرده بـود . یاغی وبرادرش ملك اشرف، برادر حسن‌کوچك ، درواقع می‌خواستندنزد حسن‌بزرگ بگریزند. وی این دوتن‌را به‌گرمی پذیرفت[۳]. اشرف پیش ازاین سپاهیان طغای‌تیمور

۱ـ مسکوکاتی‌که بنام‌وی درسالهای ۷۴۰ تا۷۴۴ در شهرهای تبریز، تفلیس، کاشان ، مراغه، شیروان ، یزد، کرمان ، نوبندجان ، ساوه ، بایبرت ، تاوس ، حصن، نخجوان ، سنجار ، خلاط، کبیر شیخ، سلطانیه، همدان، ارز روم ، بردعه، انی ، باکو، باران، کپك و ارزنجان ضرب شده، موجود است . گذشته از آن نیز سکه‌هائی از شهرهای ارز روم (سال ۷۴۶) قونیه (؟) (سال ۷۴۸) و سیواس (سال۷۵۱) بدست آمده است. (Markov 592f.; Brit. Kat. VI, No. 319_342, P. 107-114 and X, No. 324 b - 337 s, p. 116-119; Frähn, Il-chan. Nr. 219, 221, S. 538f. ; Frähn, op. Post. , S. 104, Nr. 12 a ; Frähn , Rec. S. 646, Nr. 11 a.

۲ـ اشرف برادر حسن کوچك بروایت میرخواند به‌فارس و بروایت خواندمیر به‌عراق عجم اعزام شد .

۳ـ حافظ ابرو/بیانی ۱۳۷ـ۱۳۲ ؛ میرخواند ج۵ ، ۱۶۴ ؛ خواندمیر ج۳ ، ۸۰ ص ب .

را که‌عراق‌عجم‌را تهدید می‌کردند، شکست داده بود . دراین‌جنگ برادر طغای‌تیمور کشته شد وخود وی به‌خراسان بازگشت و تاسال ۷۵۲ ه. ق. درآنجا فرمانروائی‌کرد، تا آنکه بالاخره دراین سال درجنگی باسپاهیان شاه شیعهٔ سربداره[۱] در استرآبادکشته شد . این شیعیان از سال ۷۳۷ ه. ق. درخراسان مستقرشده ودولتی محلی تشکیل‌داده بودند . لقمان پسر طغای در قلمرو وی تا سال ۷۹۰ ه . ق. جانشین او بود[۲] .

دراین هنگام حسن‌کوچك برای انتقامجوئی از حسن بزرگ بـه‌دربار بکر و ماردین و مش لشکر کشید ، و ویرانیهای زیادی به‌بار آورد و عموزاده‌اش حاجی‌بك نوادهٔ چوپان را به‌بغداد فرستاد. حسن بزرگ که دربین‌النهرین‌کاملاً مستقر شده‌بود، برحاجی‌بك و سلطان سلیمان فائق آمد و حسن کوچك بـه‌جبران این شکست دست به‌چپاول‌زد، واز ارزروم باج سنگینی‌گرفت[۳]. در سیواس‌شخصی به‌نام ارتنا حکومت می‌کرد ، که از سال ۱۳۳۶ م. تحت حمایت سلطان مصر بـود، اما از۱۳۴۱ م. کاملاً مستقل شد . حسن کوچك در این هنگام خـواست کـه با لشکرکشی ارتنا را وادار به‌فرمانبرداری از خودکند ، اما با شکست روبرو شد. ارتنا درسال ۷۵۳ ه. ق. مرد، و قلمرو مستقل خود را برای پسرش به‌ارث گذاشت[۴] .

دراین موقع اجل حسن‌کوچك فرا رسید . او قبلاً یکی‌از سردارانش را به‌نام امیر یعقوب شاه، که درنبرد آسیای صغیر شکست خورده‌بود ، به‌زندان افکند. عزت ملك همسر حسن‌کوچك‌که بااین امیریعقوب روابط‌مخفیانه‌داشت، از اینکارخشمگین شد و درشب ۲۷ رجب ۷۴۴ شوهر خودرا کشت . خبر قتل حسن پس‌از سه روزمنتشر شد . عزت ملك و همدستان او را به‌قتل رسانیدند[۵] .

حسن‌کوچك توانسته‌بود وسیلهٔ ایادی خود میان حسن‌بزرگ و عمویش یاغی–

۱ـ رك، Müller II 263 und Zambaur 256 ۲ـ میرخواندج۵،۱۷۸؛ Zambaur 256
۳ـ حافظ ابرو/بیانی۱۳۴ـ۱۳۲ ؛میرخواندج۵،۱۶۴؛ خواندمیرج۳،۸۰. ۴ـ ابن‌خلدون ج۵،۵۶۰ ص‌ص‌ب . ۵ـ حافظ ابرو/بیانی۱۴۰؛ میرخواند ج۵،۱۶۵؛ خواندمیر ج۳،۸۱.

باستی و برادرش اشرف تخم نفاق بپاشد. آنها ناگزیر گریختند و در حوالی سلطانیه به‌اردوئی حمله بردند و غنائم فراوان به‌دست آوردند. آنگاه اصفهان را نیز تسخیر کردند، و از این شهر باج سنگینی گرفتند، و بعد قصد محاصرهٔ شیراز را کردند ـ درآن موقع شیخ جمال‌الدین ابواسحاق اینجو پسر مؤسس خانـدان اینجو حکومت می‌کرد ـ که خبر قتل حسن‌کوچك را شنیدند. درهمین موقع سلطان سلیمان که در قراباغ حاجی حمزه و چوپان اقتاجی را اسماً وزرای خودکرده بود، بی‌آنکه بتواند امیر یعقوب شاه را منکوب کند، از این‌دو درخواست‌کمك‌کرد. یاغی باستی واشرف به‌عجله به‌سلطانیه رفتند، و در نوروز ۷۴۵ هـ. ق.[1] به‌آنجا رسیدند، و سپس رهسپار تبریز شدند. امیر سیورغان‌که به‌دست حسن‌کوچك درآسیای صغیر زندانی شده بود، دراین‌جا به‌آنان پیوست و با آغوش باز پذیرفته شد. اما سلطان سلیمان ترجیح داد، که به‌دیار بکر برود، در حالیکه حاجی حمزه وزیر او و سرداران دیگر نزد اشرف ماندند.

یاغی‌باستی وسیورغان به‌تحریك سلیمان برعلیه اشرف‌با یکدیگر متحد شدند، و چون اشرف دید که وضعش خطرناك است، او نیز به‌سهم خود نوشیروان نامی‌را که به‌خود لقب العادل داده‌بود[2]، به‌فرمانروائی برگزید. اشرف درسال ۱۳۴۴ هـ. ق. ارّان و آذربایجان را تسخیرکرد. یاغی‌باستی‌کوشید با وی آشتی‌کند، اما به‌طرز مرموزی

۱ـ منظور حافظ‌ابرو از « نوروز » باحتمال قوی‌آغاز سال خورشیدی بوده‌است، نه‌سال قمری.

۲ـ مسکوکاتی‌که از سال ۷۴۵ تا ۷۵۴ در شهرهای انی، بردعه، نخجوان، گنجه، شیروان، ون، بیلقان، تبریز، مغز، بازار، قرا اغج، قزوین، ینی‌بازار، بایبرت، ایروان، تفلیس، ایگر، سلماس، ساری، اردبیل، مراغـه، توسان، سلطـانیه، ارومی، قدزاجه (؟)، شابران (؟)، گشتاشپی، باکو بنام وی ضرب شده، موجود است. (Berliner Münzkabinett; Markov 593-597; Brit. Kat. VI, No. 343_349, P. 115-117 and X, No. 342-342 t, P. 120; Frähn, Il-chan. Nr. 231, 237, 239, 243, S. 541-543; Frähn, op. Post. I, S. 104, Nr. 12 a, c.).

به‌قتل رسید وسیورغان در دیار بکر ازحسن بزرگ شکستی نابودکننده خورد. دراین هنگام اشرف می‌توانست آزادانه قساوت و سنگدلی خود را نشان دهد. از آن گذشته بیماری طاعون بر بدبختی مردم تبریز افزود و تلفات زیادی وارد آورد. اشرف بااین همه در۷۴۸ هـ. ق. به‌بین‌النهرین حمله‌کرد، اما بیهوده تصمیم به‌محاصرهٔ بغدادگرفت. اشرف درحملهٔ خود به‌اصفهان به‌سال ۷۵۱ هـ. ق. نیز پیروزی بیشتری نیافت. امیران نجم‌الـدین و خواجه محمود آنچنان دلیرانـه از این شهر دفـاع کردند ، که اشرف پس از محاصرهٔ۱۴ روزه می‌بایست خوشحال‌باشد که توانسته‌بود قراردادی با مدافعان شهر ببندد، به‌این‌معنی‌که‌نام‌نوشیروان‌رادرخطبه‌ذکر کنند. فرمانروا نوشیروان‌به‌زودی ناپدید شد ، بی‌آنکه کسی از سرنوشت وی با خبر باشد ، و این امر نشان می‌دهد که ذکر نام او در خطبه عملاً تاچه اندازه بی‌اهمیت بوده است . از سال ۷۵۳ هـ. ق. و یا حداکثر ۷۵۵ هـ. ق. دیگر نام او در روی سکه دیده نمی‌شود . سلیمان نیز بی سر و صدا سر به‌نیست شد[۱].

سلطنت مغولان درایران روبه‌انقراض می‌رفت . جنگی کـه میان خود مغولان درگرفت و چنگیزخان در زمان خود آنان را از چنین جنگی بـرحذر داشته بود ، شرایط مناسب این انقراض را تکمیل‌کرد . درسال ۷۵۷ هـ. ق. یعنی همـان سالی‌که درآن حسن‌بزرگ دربغداد مرد وپسرش اویس جانشین‌وی‌شد[۲]، جانی‌بك[۳] جلال‌الدین

۱ـ حافظ ابرو/بیانی ۱۵۰ـ۱۴۰ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۶۸ـ۱۶۵ ؛ خواندمیر ج۳ : ۸۱ .

۲ـ حافظ ابرو/بیانی ۱۵۳ ص‌ب ؛ خواندمیر ج۳ : ۸۱ . ـ دربارهٔ ایلکانیان اعقاب او رک ؛ **Clèment Huart : Mèmoire sur la fin de la dynastie des Ilèkanien, dans : Journal Asiatique, VIII (VII. - XII 1876), P. 316-362 ; A. K. Markov : Katalog dželairidskich monet (Sobranie Vostočnych monet Imperatorskago Ermitaža (St: Petersburg 1897, S. III - XLVIII.**

۳ـ رک: **Barthold, Vorl. 173.-** سکه‌های جانی‌بك که در تبریز ضرب شده است (سال ۷۵۷) رک ؛ **Frähn, Dschutschi S. 13, Nr. 102; Frähn, Rec. S. 247f. , Nr. 71f. ; Markov 459.**

محمود ، خان‌دشت قبچاق از رود جیحون گذشت و به‌اردبیل حمله‌کرد. اشرف دراین میان بستگان و خزانهٔ خود را به‌مرند برد و تصمیم‌گرفت اوجان را تسخیر کند ، اما پیش‌ازآنکه به‌آنجا برسد برروی تپه‌ای متوقف شد، وسپاهیان جانی‌بك اورا محاصره کردند . لشکریان اشرف به‌موقع خود را نجات دادند ، و خود او به‌خوی گریخت ، ولی خان دشت قبچاق از اقامتگاه او آگاه شد . جانی‌بك فرمان داد که او را دستگیر کنند ، و برای خوشحالی مردم تبریز ، که سالها از جور وی امان نداشتند ، بکشند و سر او را در معبر عام بیاویزند .

جانی‌بك آنگاه سرزمین تسخیر شده را به‌پسر خود بردی‌بك محمد سپرد و به‌وطنش بازگشت ، اما پس از مدتی کوتاه به‌سال ۷۵۸ هـ. ق. مرد و بردی‌بك باعجله به‌سرای‌رفت ، تا جانشین وی‌شود . او امیر اخی‌جوق‌را درایران به‌نیابت خودگمارد، و عمادالدین محمود کرمانی و ابوبکربن علی‌گیلانی را وزیران او کرد . جانی‌بك و بردی‌بك بقایای قلمرو ایلخانان را نیز ویران نمودند . هنگامی که آنان ایران را ترك می‌کردند ، از این سرزمین چیزی جز ویرانه‌ای باقی نمانده بود[1] .

۱ــ حافظ ابرو/بیانی ۱۵۶ــ۱۵۴ ؛ میرخواند ج۵ ، ۱۶۸ ص ب ؛ خواندمیر ج۳ ، ۸۱ . ــ دربارهٔ اخی‌جوق رك ، قلقشندی ج ۷ ، ۲۶۱ و Bjärkman 128 .

نظری به‌تاریخ حکومتهای محلی

که تحت نظر و یا درکنار فرمانروائی مغولان در ایران وجود داشته‌اند

منظور از این مختصر آن نیست ، که عمیقاً دربارهٔ این موضوع بحث شود (و به‌همین‌جهت‌نیز به‌آثارچاپ‌نشده دراین‌باره‌استناد نخواهیم‌کرد)، بلکه‌فقط‌می‌خواهیم تاریخچهٔ مناطقی‌را که مغولان پیوسته باآن تماس داشتند ، بیان‌کنیم ، تا به‌این‌ترتیب تاریخ سیاسی و فرهنگی مغولان‌را بهتر بفهمیم. از تاریخ‌کشورسلجوقیان آسیای‌صغیر گرجستان و ارمنستان صغری که درخارج از ایران قرار دارند ، عمداً ذکری به‌میان نمی‌آوریم ، چه دراین‌باره آثار جداگانه به‌اندازهٔ‌کافی وجود دارد . چنانچه برای‌فهم مطلب ذکر موضوعی ضروری باشد ، درجـای خود گفته خواهد شد . همچنین تاریخ ممالك دیگرمغولی(دشت‌قبچاق و ماوراءالنهر) را دراین‌مختصر نمی‌توان‌بیان داشت .

از حکومت‌های محلی کوچك ، که تحت نظر فرمانروایان‌مغول قرار داشتند، اغلب جز نام شاهان آنرا نمی‌دانیم . این کشورها هیچ‌نوع اهمیتی نداشتند . منظور ما شیروان[۱] ، مازندران[۲] ، ماردین[۳] ویزد[۴] است . چون نام فرمانروایان این کشورهارا

۱ـ Zambaur 182   ۲ـ Zambaur 188 ؛ Rabino, Mazandaran 455-468

۳ـ Zambaur 228 . ـ الملك‌المظفر قره ارسلان، که پدر خود الملك السعید را کشته وشهر را به‌مغولان تحویل داده بود میخواست، به‌مصر بگریزد ، اما یکی ازسرداران هلاکو که مراقب وی بود ، جلوگیری کرد . (رشیدالدین/کاتـرمر ج ۱:۳۷۸ ؛ مفضل ج ۱:۴۳۳ ؛ میرخواند←

درآثار دیگر نیز ذکر کرده‌اند، نقل نام و سرگذشت این‌فرمانروایان در اینجا تکراری بیش نیست ، و به‌این سبب از آن صرفنظر می‌کنیم .

فارس

هنگامیکه مغولان به‌ایران‌حمله‌کردند، مظفرالدین ابوشجاع‌سعدبن زنگی‌بن مودود از خاندان سلغریان[۱] در فارس[۲] سلطنت می‌کرد . مظفرالدین ، که پس از مرگ برادرش تکله[۳] درسال ۵۹۰ هـ. ق. در فارس زمام امور را به‌دست گرفته بـود ، ظاهراً خودرا پیوسته به‌دربار خوارزمشاه می‌دانست، اما باطناً قدرت‌بسیار یافته‌بود. درزمان سلطنت اوبود، که تمام ایالت فارس وهمچنین‌قسمت‌هائی ازکرمان وسیرجان باج‌گذار فارس شده بـود . سعد اول نتوانست درسال ۶۱۴ هـ. ق. در برابر غیاث‌الدین فرزنـد خوارزمشاه مقاومت‌کند . او ناگزیر به‌قلعه‌ای پناهنده شد ، و قلمرو خود را با شیراز دراختیار دشمن‌گذارد[۴] . اماچون‌درسال ۶۲۱ غیاث‌الدین بابرادرش‌جلال‌الدین‌نساخت و جلال‌الدین با سعد اول همدست شد ، و دختر وی را به‌زنی گرفت ، وضع دگرگون شد . غیاث‌الدین قسمت اعظم قلمرو خودرا رها کرد ، و اتابك باردیگر تحت‌حمایت جلال‌الدین براصفهان دست یافت[۵] . سعد توانست شورش پسرش ابوبکر را دفع کند ، و او را زندانی نماید[۶] .

خواجه عمیدالدین ابونصر اسعدالفارسی ، وزارت سعد را عهده‌دار بود . چون

→ ج۵: ۷۸) وزیر وی شمس‌الدین محمدبن‌التیتی بود (مفضل ج۲: ۵۲۶). او بروایت رشیدالدین / کاترمر ج۱: ۳۷۸ درسال ۶۹۵ درگذشت .

۴ـ Zambaur 231 ؛ تاریخ سیستان ۴۰۶؛ اقبال ج۱ : ۴۰۳ـ۴۰۱ .

۱ـ Hammer I 69f. , 239-244 ؛ اقبال ج۱ : ۴۰۰ـ۳۷۹ .

۲ـ رك . EI IV 112

۳ـ به‌روایت Zambaur 232 سعد اول از سال ۵۹۰ تا ۵۹۹ با عمش تغرل بن سنقربن مودود درجنگ بود .

۴ـ ابن‌اثیر ج ۱۲ : ۲۷۲ ؛ ابوالفدا ج ۴ : ۳۲۲ ؛ مستوفی ج۱: ۴۹۹ .

۵ـ ابوالفدا ج۴ : ۳۲۴ ؛ مستوفی ج ۱ : ۴۹۹ ، ۵۰۱ .

۶ـ زرکوب ۵۴ـ۵۲ .

سعد درسال ۶۲۳ هـ. ق.[۱] احساس کرد، که مرگش نزدیك می‌شود، ابوبکر را از زندان آزاد کرد و اورا به‌جانشینی خود برگزید. درزمان سلطنت مظفرالـدین قتلغ‌خان ابوبکر سعدبن‌زنگی بن‌مودود ستارهٔ عظمت فارس درخشیدن گرفت. ابوبکر با توجه به‌خطری که از جانب مغولان فارس را تهدید می‌کرد، برادر خود[۲] تهمتن را نزد اوکتای قاآن فرستاد و داوطلبانه قلمرو خود را تحت حمایت او قرار داد؛ و به‌این ترتیب فارس‌را از تاخت وتاز مغولان و ویرانی نجات داد. ابوبکر ناگزیر بـود خراج‌گذار مغولان شود وشحنهٔ مغول‌را نزد خود بپذیرد، اما این شحنه با مردم هیچگونه تماس نداشت. اگرچه ابوبکر هنگامیکه جلال‌الدین خوارزمشاه ازهندوستان بازگشت، با وی‌روابط حسنه برقرار نمود و این رفتار برایش مشکلاتی ایجاد کرد، اما این مشکلات زودـ گذر بودند.

ابوبکر از هر نظر فرمانروائی برجسته بود[۳]. وی دانشمندان و هنرمندان را در دربار خویش‌گرد آورد، و خود نیز به‌فراگرفتن علوم پرداخت[۴]. او فرمان داد مساجد و مدارس‌بزرگ بسازند. همچنین قوانین مالیاتی‌وضع‌کرد تا به‌وسیلهٔ آن بتواندخراج مغولان را بپردازد، و سپاه خود را گسترش دهد[۵]، و نیز کوشید، تا به‌وضع مالکیت سرو سامانی دهد. مقررات تازه‌ای‌که سعد در این زمینه وضع کرده است، بی‌شباهت به‌کوشش‌های غازان دراین مورد نیست. برخی از این مقررات را بعدها ناگزیر لغو کردند. ابوبکر مغرب‌الدین‌مفاخر مسعود وامیرفخرالدین ابوبکر[۶] را به‌منصب وزارت

۱ـ او درجمادی‌الاول و یا جمادی‌الثانی دربیضا درگذشت. ـ رك، جوزجانی (انگلیسی) ج۱، ۱۷۷ ص‌ب. ـ رك، وصاف/بمبئی ۱۵۵؛ مستوفی ج۱، ۵۰۷ (بروایت این مورخ سال وفات سعد ۶۲۸ است). ۲ـ جوینی ج۱، ۱۸۹؛ جوزجانی (انگلیسی) ج۱، ۱۸۰؛ میرخواند/ مورلی ۳۵. ـ بروایت وصاف/بمبئی ۱۵۶ برادرزادهٔ ابوبکر بوده‌است. ۳ـ رشیدالدین/ بلوشه ج۲، ۵۴. ۴ـ مصلح‌الدین سعدی شاعر شهیر درزمان وی می‌زیسته است. دربارهٔ جزئیات رك، وصاف/بمبئی ۱۶۰ـ۱۵۷؛ مستوفی ج۱، ۵۰۷. ۵ـ رشیدالـدین/بلوشه ج۲، ۲۶۲. ۶ـ مستوفی ج۱، ۵۰۷؛ زرکوب ۵۹.

وجمال‌الدین ابوبکر المصری را به‌منصب قاضی‌القضاتی منصوب‌کرد[۱]. وزراء و قاضی‌القضات همکاران بسیاری داشتند، و اتابك روزانه به‌گزارش آنان توجه می‌نمود[۲].

پیروزیهای جنگی اتابك‌نیز برای وی‌کسب شهرت کرد. تنها یکبار اتفاق افتاد که شاهزاده سلغر شاه قران داش‌خان‌بن سعد طغیان کرد، اما او و یارانش را در حال مستی دستگیر وزندانی‌کردند، وبه‌آنها زهر خوراندند[۳]. سعد اول‌که‌از اوضاع‌داخلی قلمروش آسوده‌خاطر بود، توانست نیروی لشکریانش را برای‌گسترش قلمروش به‌کار برد. ناگفته نماند، که وی هیچگاه به‌قلمرو مغولان دست درازی نکرد.

اتابك به‌توصیهٔ‌مشاوران خود[۴] به‌جزیرهٔ قیس درخلیج‌فارس حمله‌کرد ودرتاریخ ۴ محرم ۶۸۲ آن‌را به‌تصرف درآورد. ایـن‌جزیره را قبلاً فرمانروای هرمز در سال ۶۲۶ هـ. ق. به‌نام اتابك‌گرفته بود. این جزیره پایگاه اصلی تجار هند بود، و اتابك با تصرف آن توانست تجارت با هندرا بدست‌گیرد؛ و ازاین راه مبالغ هنگفتی به‌نام گمرگ و مالیات بدچنگ آورد. پس ازآنکه این جزیره را فتح‌کرد، نام او درخطبه ذکر می‌شد[۵].

دومین‌لشکرکشی اتابك به‌جزایر بحرین‌بود، که ازنظر حقوقی بدخلیفه‌المستعصم تعلق داشت. سپاهیان اتابك به‌فرماندهی امیر محمدبن محمدبن ابی ماجد در روز ۲ ذیحجهٔ۶۳۳ به‌این جزایر حمله‌کردند، اما اعراب ساکن این‌جزایر، با آنکه‌میانشان اختلاف برقرار بود، توانستند در برابر دشمن ایستادگی کنند. اگرچه لشکریـان اتابك موفق شدند دربهار سال ۶۴۱ هـ. ق. شهر طاروت را که در وسط جزیرهٔ قطیف قرار داشت، تسخیر نمایند و شیخ ابوعاصم‌بن شیرخان را بکشند، اما مقاومت اعراب را نتوانستند درهم شکنند. هرسال میان آنان و اعراب جنگهای تازه‌ای درمی‌گرفت،

۱ـ وصاف/بمبئی۱۵۸. ۲ـ وصاف/بمبئی ۱۵۷ص‌ب. ۳ـ وصاف/بمبئی۱۶۹-۱۶۵.

۴ـ وصاف/بمبئی۱۷۶. ۵ـ وصاف/بمبئی۱۷۸ـ۱۷۶؛ جوزجانی (انگلیسی) ج۱:۱۸۰.

و پیشنهاد صلح وعدم دخالت در امور داخلی‌از طرف اتابك‌نتیجه‌ای نمی‌داد. سرانجام درسال ۶۵۴ ه. ق. ابوبکر بـه‌نفع عصفوربن رشیدبن عمیر و مانع‌بن علی‌بن ماجدبن عمیر تصمیماتی گرفت و توانست بدین‌وسیله آرامش را دوباره برقرار کند[1].

پس‌ازآنکه هلاکو امور دولت‌را درایران به‌دست‌گرفت، اتابك پسر خود سعد را برای‌تعظیم وتکریم ایلخان به‌دربار وی‌فرستاد، و به‌این‌ترتیب‌توانست وضع‌موجود را حفظ کند[2]، اما پیش‌ازآنکه سعد از دربار ایلخان بازگردد، ابوبکر در جمادی‌ـ الاول ۶۵۸ درگذشت[3].

با مرگ این فرمانروای ارجمند، خورشید تابان سلطنت سلغریان در فارس افول کرد. ازآن پس جنگهای فراوان روی داد، و سرانجام این ایالت به‌سال ۶۸۳ ه. ق. تحت سلطهٔ مستقیم مغولان درآمد.

سعد دوم در دربار هلاکو[4] از مرگ پدر باخبر شد، اما پیش ازآنکه به‌وطنش بازگردد خود اونیز چشم ازدنیا بست. تنهادر۱۸ روز[5] سلطنت وی توانستند چند سکه به‌نام وی بزنند. عم‌جوان اومحمد اول‌را که لقب عضدالدوله به‌وی‌داده شد، به‌سلطنت برگزیدند[6]، و نیابت سلطنت را ترکان خاتون همسر ابوبکر و خواهر علاءالدولهٔ یزد به‌عهده گرفت. قدرت اقتصادی فارس به‌دست این زن و وزیرش نظـام‌الدین ابوبکر به‌زودی کاهش یافت، خزانه به‌باد رفت، و زورگوئی و خود کامگی رواج یـافت. عضدالدوله پس از دو سال وهفت ماه در ذیعقدهٔ ۶۶۰، یعنی هنگامیکه هلاکو سلطنت او را تأیید کرده بود، درگذشت[7]. ترکان خاتون پس از مشورت با بزرگان محمدبن

۱ـ وصاف/بمبئی ۱۷۹. ۲ـ میرخواند/مورلی ۳۶. ۳ـ اطلاعات مهم و دقیق در این‌باره در وصاف/بمبئی ۱۷۹ـ۱۵۵ موجود است؛ علاوه برآن زرکوب ۶۱ـ۵۵؛ میرخواند/ مورلی ۳۸ـ۳۳. ۴ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲: ۵۵۴؛ میرخواند ج۵: ۷۶.
۵ـ در EI, IV 112 اشتباهاً ۱۲ روز نقل شده‌است. ـ زرکوب مدت سلطنت اورا درصفحهٔ ۶۱ ۱۸ روز و درصفحهٔ ۶۲ هفده روز گزارش می‌دهد. ۶ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲: ۵۵۵.
۷ـ وصاف/بمبئی ۱۸۱ ص ب؛ باختصار زرکوب ۶۱ ص ب؛ میرخواند/مورلی ۳۸ ص ب.

سلغر (محمد دوم) را بـه‌فرمانروائی بـرگزیـد . این محمد جنگجـوئی دلیر بود و در نبرد بغداد نیز شرکت کرده بود، اما فاقد هر نوع استعداد سیاستمداری‌بود. او اگرچه‌سلغم‌دختر ترکان‌را به‌عقد خود درآورد، اما برای‌به‌دست‌آوردن قدرت فرمان داد تا مادر زنش را دستگیر کنند، و در ۱۰ رمضان ۶۶۱ به‌دربارخان مغول بفرستند[1]. منابع مصری‌گزارش می‌دهند، که فرمانروای‌فارس دراین موقع با سلطان مملوك تماس گرفته است ، اما این تماس ظاهراً بدون نتیجه ماند[2].

برادر وی سلجوق‌که تا این هنگام درقلعه‌ای در نزدیکی استخر زندانی بود ، به‌جانشینی وی انتخاب شد . او با ترکان خاتون ازدواج‌کرد ، و به‌امیرانی‌که او را از زندان آزاد کرده بودند ، محبت بسیار نمود . اما پس‌ازمدتی آنانرا از خود رنجاند، وخشم همسرش‌را برانگیخت. امیران به‌مأموران‌مغول درشیرازمتوسل شدند، وبه‌آنان گفتند، که سلجوق نقشهٔ توطئه‌ای‌را برعلیه آنان درسر می‌پروراند. آنها به‌جای‌آنکه در فکر مقاومت باشند ، گریختند و سلجوق ابله آنانرا دنبال کرد و اغل‌بك یکی از مأموران مغول را کشت[3]. ایلخان از اینکار خشمگین شد و محمد دوم برادر سلجوق را ، که درآن هنگام در اردوی او بود ، به‌قتل رساند .

هلاکوبرای برقراری‌آرامش سپاهی‌به‌فرماندهی التاجووتیمور به‌شیرازفرستاد[4]. مغولان در حین پیشروی از اصفهان ، کرمان و یزد سلجوق را به‌تسلیم دعوت‌کردند ، و به‌وی وعده دادند ، که در این صورت مورد عفو قرار خواهد گرفت . اتابك اطاعت نکرد ، اما به‌زودی ناگزیر شد ، دست از شیراز بردارد ، و التاجـو درخواست مردم

۱ــ وصاف/بمبئی ۱۸۳ ص ب ؛ مستوفی ج ۱ : ۵۰۸ ؛ زرکوب ۶۲ ص ب ؛ میرخواند/مورلی ۴۲ــ۴۰ . ۲ــ مقریزی/کاترمر ج۱ : ۱ ، ۱۹۰ ، ۲۳۸ . ۳ــ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۵۵۵ ص ب ازاین جریان ذکری‌نمی‌کند. ــ شاید رفتار مأموران مغول درنظر وی‌مردانه نبوده است ــ بلکه گزارش می‌دهد ، که ترکان خاتون دراین هنگـام کشته و دو دخترش اسیر شدند. اما بروایت وصاف و زرکوب، ترکان خاتون درهنگام جلوس آبش برتخت سلطنت حضور داشته است . ۴ــ میرخواند/مورلی ۴۵ .

شیراز را پذیرفت و شهر از ویرانی مصون ماند. سلجوق پس‌ازآنکه یکی‌ازشحنه‌های مغول را کشت، از راه خورشیف به‌کازرون‌گریخت، و درآنجا پس از مقاومت دلیرانه او را درمسجدی دستگیر کردند و به‌قتل رساندند . سلجوق بیش از هفت‌ماه سلطنت نکرد . یکی از خدمتگزاران صدیق او توانست به‌مصر بگریزد، اما سایر همکارانش را کشتند[۱] .

قیام سلجوق سرنوشت فارس را تغییر داد و این ایالت را تحت سلطهٔ مستقیم مغولان درآورد[۲] . البته این دگرگونی بلافاصله صورت نگرفت . مغولان با موافقت ترکان‌خاتون وامرای ترکمن سررشتهٔ امور را ظاهراً به‌آبش دختر سعد دوم که (به‌غیر از سلغم) تنها عضوزندهٔ خانوادهٔ سلطنتی بود، سپردند[۳] . به‌نام وی سکه ضرب و خطبه خوانده‌شد. اما چون آبش هنوزکودکی خردسال‌بود، درحقیقت مغولان خود درفارس فرمانروائی می‌کردند . مغولان برای آنکه بتوانند فارس را پس ازمرگ آبش رسماً جزء قلمروخودکنند، درسال۱۲۷۲ م. اورابه‌عقد منکوتیمور برادر اباقا درآوردند[۴] . قرار بود که او را در سال ۶۸۳ هـ. ق. در ادارهٔ امور فارس سهیم‌کنند ، که در شیراز شورش شد و چون مغولان او را نیز دراین شورش مقصر می‌دانستند ، لذا دستش را از امور دولت‌کاملاً کوتاه‌کردند. آبش دستگیر شد، و در ۲۲ سالگی به‌سال ۶۸۵هـ. ق. در زندان درگذشت[۵] .

با برکناری آبش فرمانروائی سلغریان درفارس به‌پایان رسید و آن سرزمین تحت حکومت باسقاقان مغول قرارگرفت . اما این وضع دوامی نیافت .

۱ــ وصاف/بمبئی ۱۸۹ــ۱۸۴ ؛ زرکوب ۶۳ ص ب ؛ میرخواند/مودلی ۴۹ــ۴۲ .
۲ــ وصاف/بمبئی ۱۹۰ . ۳ــ وصاف/بمبئی ۱۹۰ ؛ زرکوب ۶۴ ؛ میرخواند ج ۵ : ۸۳
(و حاشیهٔ این صفحه) . ۴ــ بروایت وصاف/بمبئی ۱۹۷ . ۵ــ وصاف/بمبئی
۲۲۲ــ۲۲۰ ؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲ ، ۵۵۷ــ۵۵۵ ؛ زرکوب ۷۱ــ۶۸ . ــ میرخواند/مودلی
۴۹ فقط انتصاب اورا ذکر می‌کند . ــ رك : Hammer I 272-274

الملك‌الفاضل جمال‌الدین شرف‌الدین بن محمد شاه اینجو ، که همچون پدرش محمدشاه[1] ازجانب مغولان به‌فارس فرستاده شده‌بود، درسال ۷۲۵ هـ. ق. دعوی استقلال کرد . درآغاز پیرحسین پسر چوپان به‌عنوان حاکم نزد اینجو بود ، اما اینجو او را از نزد خود راند[2]. پس ازآن ابوسعید مسلم ایناق مسافر را به‌عنوان والی به‌جای پیر حسین فرستاد ، اما چون وی با امیران خود اختلاف داشت[3]، نتوانست در شیرازکاری ازپیش برد. اینجوکمی پس‌ازمرگ ابوسعید توانست برسراسرفارس وقسمتی ازاصفهان تسلط یابد[4]، و با مظفر شاه‌بن محمدشاه‌بن مظفر فرمانروای یزد ، که دریکی از قلاع محصور بود ، صلح‌کند . بدینگونه قلمرو مظفر تحت فرمانروائی اینجو درآمد[5]. اما در ۱۵ رجب ۷۳۶ اینجو را به‌دستور ارپه خان کشتند[6]. اما این قتل در رابطهٔ فارس با قلمرو مغولان اثری نکرد . اعضاء خاندان اینجو از آن پس نیز در فارس سلطنت می‌کردند ، و بعدها نیزکه حسن‌کوچك برادر خود ملك اشرف را به‌سال ۷۴۱ هـ. ق. به‌فارس فرستاد، نتوانستند قدرتی درآن سامان به‌دست آورند. خبری در دست‌نیست، که اشرف درفارس چه کارهائی‌کرده است[7]. فارس به‌هرحال توانست استقلال خود را حفظ کند .

شبانکاره

مظفرالدین محمدبن المبارزبن حسنویه از اعقاب فضلویه به‌سال ۶۲۴ هـ. ق.

۱ـ بروایت حافظ‌ابرو : محمود . ۲ـ بروایت ابن‌بطوطه ج۲ : ۶۸ پس‌ازمرگ ابوسعید.

۳ـ رك : میرخواند ج۵ : ۱۵۸ ص ب ؛ حافظ ابرو ۵۲ ر ؛ رشیدالدین/کاترمر ج۱ : L

۴ـ حافظ‌ابرو۵۶ج.ـ رك: H.C. Kay : A Gold Coin of Abu Ishāq ibn Mahmūd Shāh Inchū, in : Num. Chronicle 1875, P. 216-230 .

۵ـ ابن‌بطوطه ج ۲ : ۶۸ـ۷۰ .

۶ـ Zambaur 255 . ـ رك : K. V. Zettersteen in EI, III 862

۷ـ بروایت میرخواند . ـ اما خواندمیر ج ۳ : ۸۰ نقل می‌کند ، که پیرحسین دومین فرزند شاه محمود چوپانی به‌آن سامان فرستاده شد .

در شبانکاره سلطنت می‌کرد . او فرمانروائی با هوش و مقتدر بود، که قلمروی خودرا از یکسو تا حدود هرمز، و ازسوی دیگر تانواحی فارس‌توسعه داد[۱]، اما درآنجا میان وی و ابوبکر پادشاه فارس نزاع درگرفت. اگرچه اتابك نتوانست پایتخت شبانکاره را تصرف کند، اما با زدن درختان آن سامان وسوزاندن محصولات، زیان فراوان به‌شاه شبانکاره واردکرد .

محمد با هلاکو نیز هنگامیکه به‌ایران لشکر می‌کشید ، مخالفت آغاز کرد ، و در نتیجه ایلخان سپاهی به‌فرماندهی تکونجه به‌جنوب فرستاد. پایتخت شبانکاره در صفر ۶۵۸ محاصره شد وپس‌ازآنکه مغولان محمدرا با تیری ازپای درآوردند، به‌این شهر دست یافتند[۲].

قطب‌الدین برادر محمد جانشین وی شد[۳]، و مغولان شحنه‌هائی را به‌نظارت درکار وی گماردند ، اما برادرانش او را در ۱۰ ذیحجهٔ ۶۵۹ کشتند . نظام‌الدین حسنویه فرزند غیاث‌الدین‌محمدبن مظفرالدین‌که دراین‌هنگام برتخت سلطنت‌نشست، در ربیع‌الثانی ۶۶۲ با سپاهیان مغول به‌سلجوق شاه فرمانروای فارس در کازرون حمله برد ، ولی در این جنگ‌کشته شد . جانشین وی نصرت‌الدین ابراهیم که برادرش بود به‌اصرار مغولان دختر سلجوق شاه مقتول را بـه‌عقد خود درآورد ، اما او را نیز در ربیع‌الثانی ۶۶۴ عزل‌کردند[۴].

برادر وی‌جلال‌الدین طیّب‌شاه ۱۷سال سلطنت‌کرد تا آنکه در۱۰ جمادی‌الاول ۶۸۱ به‌قتل رسید. اما برادر این‌پادشاه بهاءالدین اسماعیل درسال۶۸۸ هـ. ق. به‌مرگ طبیعی‌مرد. پس‌ازوی عموزادگانش غیاث‌الدین‌بن‌جلال‌الدین ونظام‌الدین‌بن‌بهاءالدین متفقاً تا سال ۷۱۳ هـ. ق. سلطنت‌کردند ، و پس از آنان ملك اردشیر نـامی‌که نسبش

۱ـ رك ، وصاف/بمبئی ۴۲۳ و نقشهٔ آخر این‌کتاب . ۲ـ وصاف/بمبئی۴۲۳ ص ب .
۳ـ به‌روایت Zambaur پسر وی . ۴ـ وصاف/بمبئی ۴۲۵ـ۴۲۳ .

معلوم نیست ، به‌سلطنت رسید. شبانکاره درذیعقدهٔ ۷۱۳ جزو قلمرو مبارزالدین‌محمد سردودمان مظفریان درآمد. مبارزالدین درسال۷۱۸ هـ. ق. یزد و درمحرم۷۴۱ کرمان را نیز تصرف‌کرد ، و قدرت مغولان را درجنوب ایران درهم شکست[۱].

حکومتهای جزایر خلیج فارس : هرمز و قیس

مغولان هیچگاه نتوانستند تا جزایر خلیج فارس پیشروی‌کنند و به‌این ترتیب حکومت‌های این جزایر توانستند آزادانه تکامل یابند . حکومت هرمز ، که قسمتی از خاك خشکی مجاور را نیز تحت نظر داشت، بی‌تردید مقتدرترین حکومتهای‌خلیج فارس را تشکیل می‌داد . هرمز قدرت و نفوذش را مرهون منافعی بودکه از تجارت با هندوستان می‌برد .

هم‌زمان باحملهٔ مغولان به‌ایران درهرمز جهانشاه از خاندان تورانشاه سلطنت می‌کرد. جهانشاه درجنگ با واحدهای مغول ، که تـا جنوب ایران پیش رفته بودند (جنگهای جلال‌الدین در سرحد هندوستان) ، کشته شد و عم وی میرشهاب‌الدین ، که اصولاً با جهانشاه مخالف بود ، اما درجنگ برعلیه مغولان اورا حمایت می‌کرد، جانشین وی شد . میرشهاب‌الدین توانست مغولان‌را متواری کند. او دخترش‌را به‌عقد برادرزاده‌اش‌سیف‌الدین درآورد،که بعدها (۱۲۲۹م.) درجزیرهٔ قیس‌سلطنت می‌کرد.

رئیس شهریار وزیر شهاب‌الدین جانشین وی شد ، اما درجنگ با سیف‌الدین به‌قتل رسید . ساکنان جزیرهٔ قیس و شاید اهالی فارس سیف‌الدین را متواری‌کردند ، و او سرانجام برمیراث پدرانش دست یافت. او با آرامش کامل ـ ظاهراً تحت حمایت فرمانروایـان کرمان ـ در هرمز سلطنت کرد ، و قلمرو خـود را برای برادرزاده‌اش شهاب‌الدین محمدبن عیسی به‌ارث‌گذارد ، و پس از این پادشاه نیز در سال ۱۲۴۴ م. برادرزاده‌اش امیررکن‌الدین‌محمودبن‌حامد به‌سلطنت‌رسید. هرمزدر زمان‌فرمانروائی

۱ــ رك ، مستوفی ج۱ ، ۶۱۳ ص ص ب ، Zambaur 254

این پادشاه پیشرفتهای فراوان‌کرد . وی در چندین جنگ پیروز شد، و نواحی‌ساحلی جنوب مسقط را به‌تصرف درآورد . اما درسال ۶۷۶ ه. ق. به‌طوریکه وصاف گزارش می‌دهد ، غرق شد[۱] .

در دوران آشفتهٔ بعد ، یعنی وقتی‌که فرمانروایان به‌سرعت جانشین یکدیگر می‌شدند ، اهمیت سیاسی جزیرهٔ هرمز کاهش‌یافت. هنوز امیرسیف‌الدین نصرت فرزند رکن‌الدین[۲] سلطنت می‌کرد،که برادرانش او ومادرش‌را متواری‌کردند. اما فرمانروای کرمان از او حمایت‌کرد ، و او را دوباره به‌سلطنت رسانید . امیر سیف‌الدین توانست یکی از برادران سرکش خود را بکشد . اما برادر دیگرش میرقطب‌الدین تهمتن از نو او را سرگردان‌کرد . تهمتن بی‌رحمانه به‌مردم ستم می‌کرد و یارانش را نیز که در شورش به‌وی‌کمك فراوان‌کرده بودند ، از خود رنجاند و به‌این ترتیب مردم نصرت را به‌سلطنت بازخواندند . اما درسال ۶۸۹ ه. ق. دوبرادر دیگر نصرت او را کشتند[۳] .

برادرش رکن‌الدین دوم جانشین وی‌شد، اما چون او نیز به‌ستمگری‌پرداخت، امیر بهاءالدین ایاز غلام ومحرم‌نصرت، که عهده‌دار حکومت‌منطقهٔ قلهات درعربستان بود ، درسال ۶۹۲ ه. ق. او را راند . اگرچه دوتن از برادرانش توانستند به‌کمك جلال‌الدین سیورغاتمیش فرمانروای‌کرمان[۴] ، ایاز را متواری کنند ، ولی جمال‌الدین ابراهیم‌بن محمدالطیبی ایاز را درجزیرهٔ قیس پذیرفت، و ازآن‌پس سالیانه ۱۲٫۰۰۰ دینار به‌وی‌کمك می‌کرد[۵] . به‌این ترتیب ایاز توانست به‌زودی بر رکن‌الدین دوم‌چیره شود، وهرمزرا دوباره به‌تصرف‌خودآورد. ایاز فرمان داد تا به‌نام‌ملك معظم‌فخرالدین احمد الطیبی فرزند والی مذکور خطبه بخوانند و سکه بزنند ، اما در ۶ رمضان‌۶۹۵

۱ــ وصاف/بمبئی۲۹۶ ؛ Teixeira II, 7-9 ؛ Aubin 81_85

۲ــ وصاف/بمبئی۲۹۶.

۳ــ وصاف/بمبئی۲۹۶؛ Teixeira II 9f. ؛ Aubin 86-89 .

۴ــ بدینگونه کرمان‌برای مدتی محدود بر هرمز تسلط یافت . بهر حال سفرنامهٔ مارکوپولو/لمکه ۱۰۱ ز و حمدالله ج۱ ؛ ۱۳۹ از این تسلط‌گزارش می‌دهند .

۵ــ کاشانی ۱۰۴ ج ؛ وصاف/بمبئی ۲۹۶ ص ب .

میان ملك معظم و ایاز جنگی خونین درگرفت ، با این‌همه آنان توانستند با وساطت حکم این‌جنگ‌را پایان دهند. دراین هنگام‌بود که لشکریان ماوراءالنهر به‌صفحات شرقی‌ایران حمله‌کردند ــ وحتی تا هندوستان پیش‌رفتند. اما علاءالدین محمدخلجی فرمانروای دهلی آنانرا متوقف ساخت[۱]. مغولان با توجه به‌این وضع صلاح دیدند ، که سپاهی را مأمور حمله به‌هرمز کنند (۶۹۶ هـ. ق.). رکن‌الدین‌دوم خود عهده‌دار فرماندهی این سپاه شد. با اینکه ایاز سفیرانی نزد مغولان فرستاد ، آنان از محاصره صرفنظر نکردند . اما ایاز سرانجام موفق شد ، که با عقد قراردادی با آنان نظرشان را تأمین‌کند وخود فرمانروا بماند . وی دراین‌هنگام دوباره بامعظم فخرالدین‌ارتباط برقرارکرد[۲]. رکن‌الدین پس از مدتی سرگردانی در سیرجان مرد .

ایاز به‌علت‌حملهٔ سپاهیان جغتای به‌جنوب شرقی‌ایران ترجیح داد ، که به‌جای هرمز درجزیرهٔ قشم مستقر شود . وی دراین‌هنگام توانست از جمال‌الدین الطیبی که اورا ملك‌قیس می‌خواندند[۳]، جزیرهٔ جارون وچند جزیرهٔ دیگر را به‌وساطت یکی‌از روحانیون بخرد. پس‌ازسلطهٔ پادشاه فارس به‌سال ۱۲۳۰م. برجزایرخلیج فارس طیبی‌ها ازسال۱۲۹۲م. توانسته‌بودندجزیرهٔ قیس وجزایردیگر خلیج‌فارس‌را به‌تصرف‌آورند، ودرسایهٔ‌تجارتی‌که‌این‌جزایر باهندوستان‌وچین‌می‌کرد، ثروت‌فراوان‌جمع‌کنند. آنان درجزایر بحرین نیر نفوذکرده بودند[۴]. ایاز درجزیرهٔ جارون شهری به‌نـام هرمز بنا کرد ، و از آنجا تجارت سراسر خلیج فارس را تا بصره نظارت می‌کرد . ایاز تـا سال ۷۱۱ هـ. ق. سلطنت کرد ، و برقسمت‌های بزرگی از شبه جزیرهٔ عربستان و قسمتی از خاك ایران حکمرانی داشت . برخی روایت می‌کنند ، که وی در این هنگـام مرد و

۱ــ کاشانی ۱۲۰ ر تا ۱۲۶ ج ؛ مفضل ج۳ : ۵۴ــ۵۰ .   ۲ــ کاشانی۱۰۵ج تا ۱۰۷ر؛ وصاف/بمبئی۳۰۰ــ۲۹۷؛ Teixeira II 10f.؛ Marco Polo/Yule I 120, 125, II 316f.؛ Aubin 91-93

۳ــ Barros II, 1, 108 ff. ؛ Couto, Buch X, 2, 381 ff.

۴ــ Teixeira II 12 f. ؛ Barros II, 1, 109-112 ؛ Couto, Buch X, 2, 381 ff.

گروهی گزارش می‌دهند ، که او دراین موقع استعفا داد تا به‌حکومت قلهات بپردازد و درآنجا مرد .

غیاث‌الدین کردانشاه فرزند رکن‌الدین دوم فرمانروای هرمز شد ، و با وجود کوشش‌فراوان برای‌برقراری صلح نتوانست ازجنگ با نعیم فرمانروای قیس‌جلوگیری کند . نعیم ، که تجارت هندوستان را درخطر می‌دید ، با ملك عزالدین والی شیراز همدست شد و در سال ۷۱۴ هـ. ق. دوبار به‌هرمز حمله‌کرد ، و در دومین بار پس‌از چهارماه محاصرهٔ بیهوده ، توانست کردانشاه را به‌بهانهٔ مذاکره برای برقراری صلح به‌اردوگاه خود بکشاند و دستگیر کند[۱].

دراین‌هنگام‌همسر کردانشاه برادرزادهٔ خود غیاث‌الدین دینار را به‌فرمانروائی برگزید و چون کردانشاه پس‌از ۵ ماه تصادفاً درحین یکی‌ازحملات بیهودهٔ نعیم‌آزاد شده بود، با مقاومت غیاث‌الدین روبروشد. کردانشاه درآغاز ناگزیر به‌ایران‌گریخت، اما بعد توانست غیاث‌الدین را به‌سوی مکران متواری‌کند. وی آنگاه تا ۷۱۶ هـ. ق. در هرمز سلطنت کرد و دراین سال مرد . بزرگترین فرزندش مبارزالدین بهرامشاه جانشین او شد ، وتوانست برادرش شاه قطب‌الدین‌را ، که درخاك ایران استقراریافته بود ، دستگیرکند، اما شهاب‌الدین یوسف امیرالبحر معزول تاج وتخت سلطنت را از چنگش به‌درآورد، وسپس‌او وقطب‌الدین‌را به‌توصیهٔ غیاث‌الدین،که ازمکران‌بازگشته بود، کشت[۲].

تهمتن پس ازچندین سال از قلهات به‌هرمز بازگشت ، ویوسف‌را دستگیر کرد و فرمان قتل او و یارانش را داد . وی پس از ۱۰ سال برای انتقامجوئی به‌قیس حمله کرد، وجانشین‌نعیم، ملك غیاث‌الدین‌را دستگیرنمود، وجزایر بحرین‌را نیز به‌تصرف

۱ــ Teixeira II 20-22 ؛ کاشانی۱۰۷ ر و ج؛ .Aubin 100f ۲ــ Teixeira II 23-25؛ کاشانی ۱۰۸ ر و ج .

آورد ، و پس‌از به‌جای‌گذاردن‌نیروهای اشغالی‌خود به‌هرمز بازگشت. چندین جزیرهٔ دیگر هم جزء قلمرو تهمتن بود ، و به‌این ترتیب وی بر سراسر خلیج تسلط داشت. او ناگزیر درسال ۷۴۵ هـ. ق. برادرش نظام‌الدین را که داعیهٔ رقابت با وی را داشت، پس از سالها یکرنگی به‌قلهات تبعیدکرد ، و او در آنجا مرد[۱]. پسرانش جهان بك و شادی ، با وجود هشدار پدرش پیش از مرگ وی ، چندین بار شورش کردند ، وحتی هنگامیکه عمویشان فرمانروائی جزایر بحرین را به‌آنان واگذارد ، دست از طغیان برنداشتند . جهان‌بك پس از شکست مکرر و نزاع با برادر به‌حوالی شیرازگریخت، و نزد یکی از دوستانش پناه یافت . قطب‌الدین در سال ۷۴۷ هـ. ق. درایران مرد[۲].

تورانشاه پسرش جانشین وی شد و شادی محمود عمر والی او در قیس را کور کرد . شادی از بیم انتقام تورانشاه به‌خاك ایران و سپس به‌بحرین‌گریخت، و در آنجا مرد . تورانشاه منصب وی را به‌پسرش واگذاشت ، و در این هنگام جهان‌بك از فارس به‌این پسر حمله کرد، اما درحین این‌حمله چندتن‌از امیرانش اورا کشتند. تورانشاه سرانجام توانست درجزایر بحرین نظم وآرامش برقرارکند ، و تا پایان عمرش (۷۷۹ هـ. ق.) درصلح و آرامش در هرمز سلطنت نماید[۳].

کرمان

در سایهٔ هرج و مرجی‌که حملهٔ مغولان به‌صفحات شرقی ایران به‌وجود آورده بود ، یکی از امراء گورخان فرمانروای قراختای به‌نام براق حاجب توانست به‌سال ۶۱۹ هـ. ق. برایالت‌کرمان تسلط یابد[۴]. براق‌حاجب مدتی‌کوتاه تحت‌حمایت جلال‌ـ

۱ـ وی بروایت ابن‌بطوطه ج۲ ، ۲۳۳ ص ص ب وسیلهٔ قطب‌الدین مسموم گردید .

۲ـ Teixeira II 25f. , 33-39 ؛ Aubin 101-107   ۳ـ Teixeira II 39-43

۴ـ جوینی ج ۲ ، ۲۱۱ ص ب ؛ وصاف/بمبئی ۲۸۵ ص ب ؛ مستوفی ج ۱ ، ۵۲۷ ص ب ؛ Ohsson IV 90-93 ؛ Hammer I 66 ؛ اقبال ج ۱ ، ۴۱۰ـ۴۰۳ .

الدین خوارزمشاه ، که ازهندوستان برای رسیدن به‌مناطق غربی ازکرمان می‌گذشت و دختر براق حاجب را به‌عقد خود درآورده بود، سلطنت کرد. پس از آنکه جلال‌الدین از کرمان دور شد ، براق حاجب مراتب فرمانبرداری خود را به‌اطلاع چنگیز خان رسانید، وازاو عنوان‌قتلغ‌خان[۱] گرفت. براق با الناصر خلیفه نیز ارتباط داشت، و خلیفه به‌وی لقب قتلغ سلطان داد[۲]. وی توانست حملات غیاث‌الدین پیرشاه برادر جلال‌الدین را که درسال ۶۲۷ هـ. ق. به‌دست او کشته شد و میراثش نیز به‌او رسید ، دفع‌کند[۳]، و علاءالدوله فرمانروای یزد را شکست دهد[۴]. براق بعدها به‌فرمان اوکتای به‌سیستان لشکرکشی کرد تا آن ایالت را ضمیمهٔ قلمرو مغولان کند ، و در عین‌حال نفوذخودرا نیز درآن‌صفحات توسعه‌دهد[۵]. فاتحان مغول باتوجه به‌خدمات براق‌حاجب او را گرامی داشتند ، و پسرش در دربار آنان به‌عنوان گروگان روزگار می‌گذراند.

چون براق حاجب در ۲۰ذیحجهٔ۶۳۲ مرد، نخست برادرزاده و دامادش قطب‌الدین محمدبن طاینکو ادارهٔ امور قلمرو وی را به‌دست گرفت، اما پس‌از مدتی‌کوتاه رکن‌الدین مبارك خواجه (یا حجت‌الحق) پسر براق ازجانب مغولان به‌جانشینی‌پدر گمارده شد ، و قاآن طی فرمانی عنوان قتلغ سلطان را که به‌پدر وی تعلق داشت ، به‌او داد . مغولان قطب‌الدین را که ناراضی بود ، با عنوان ملازم وزیر نزد محمود یلواج فرستادند. هنگام انتخاب کیوك پیشنهاد شد، که قطب‌الدین‌را به‌خاطر خدماتش به‌جای عموزاده‌اش فرمانروای‌کرمان‌کنند ، اما چینقای موفق شد ، ترتیبی دهد ، که او موقتاً در سمت خود بماند ، و سرانجام منکو او را فرمانروای‌کرمان کرد. مغولان حاکمی‌را ملازم او کردند[۶]، که برای دریافت مالیات چندتن باسقاق زیرنظر داشت . رکن‌الدین سرانجام از وطنش‌گریخت ، و از اتابك لرستان وخلیفه یاری طلبید ، اما

۱ـ مستوفی ج ۱ : ۵۲۸ . ۲ـ وصاف/بمبئی ۲۸۷ . ۳ـ وصاف/بمبئی ۲۸۷ .
۴ـ وصاف/بمبئی ۲۸۷. ۵ـ وصاف/بمبئی ۲۸۷ ؛ جوینی ج ۲ : ۲۱۴ .
۶ـ رك : Marco Polo/Lemke 93

ایندو درخواست او را ردکردند ، و او بالاخره نزد منکو رفت، به‌این امیدکه بتواند درآنجا احقاق‌حق‌کند (رمضان ۶۵۱) ؛ ولی قاآن اورا پس‌از بازجوئی به‌قطب‌الدین که به‌اردوی منکو آمده بود ، تسلیم‌کرد و قطب‌الدین به‌زودی دستور قتل رکن‌الدین را داد . قطب‌الدین نیز به‌سال بعد یعنی در رمضان ۶۵۵ مرد[1] .

همسر او قتلغ ترکان خاتون ، که در اصل زن براق حاجب بود و چهار ماه پس از انتصاب قطب‌الدین وسیلهٔ منکو به‌عقد او درآمده بود ، جانشین قطب‌الدین شد. این زن ظاهراً نایب‌السلطنهٔ پسرش حجاج بود . اما پس ازآنکه پسر به‌سن بلوغ رسید ، میان آنها نزاع درگرفت (۶۶۶ هـ. ق .)[2]، و حجاج مجبور شد به‌سیستان و سال بعد به‌دهلی در هندوستان فرار کند. وی ۱۰ سال در آنجا ماند و با کمك هندیان کوشید تا با اعمال زور کرمان را تصرف کند . ترکان تا سال ۶۸۱ هـ. ق. سلطنت‌کرد، امادراین‌هنگام‌به‌خاطر نزاعی‌که میان‌او وپسرش جلال‌الدین سیورغاتمیش درگرفت، به‌اردوی ایلخان‌رفت. اما اباقا،که بادختر ترکان صفوت‌الدین پادشاه خاتون ازدواج‌کرده و به‌این‌ترتیب داماد ترکان بود ، پیش ازآنکه او به‌اردو برسد ، مرده بود . ترکان بی‌آنکه توانسته باشد نزاع موجود را حل و فصل کند ، در ربیع‌الاول ۶۸۱ در تبریز مرد[3] .

دراین موقع سیورغاتمیش به‌کمك فخرالملك محمودبن شمس‌الدین محمدشاه زوزنی وزیرش سررشتهٔ امور کرمان را به‌دست‌گرفت وتوانست به‌سیستان[4] وهرمزحمله کند . گیخاتو که پس از مرگ اباقا همسر او پادشاه خاتون را به‌عقد خود درآورده بود[5]، سیورغاتمیش را عزل‌کرد و ادارهٔ امور کرمان را ظاهراً به‌پادشاه خاتون سپرد .

۱ـ جوینی ج۲ : ۲۱۸ـ۲۱۴ ؛ وصاف/بمبئی ۲۸۹ ص ب ؛ مستوفی ج۱ : ۵۲۹ ص ب .
۲ـ Zambaur 237 (سال ۶۶۰را روایت می‌کند) . اما با توجه بروایت تاریخ سیستان۴۰۵ روشن می‌گردد ، که روایت زامباور ناصحیح است ، چه تاریخ سیستان کمی پس از حملهٔ اباقا به‌سیستان تدوین یافته‌است .
۳ـ رشیدالدین/کاترمر ج۱: ۴۰۲ ؛ رشیدالدین/وین ۲۱۴ ج ؛ وصاف/بمبئی ۲۹۱ ؛ مستوفی ج ۱ : ۵۳۰ ص ب .
۴ـ تاریخ سیستان ۴۰۷ .
۵ـ وصاف/بمبئی ۲۹۱ .

پادشاه خاتون در ۲۷ رمضان ۶۹۳ فرمان قتل برادرش سیورغاتمیش را داد، و خود او نیز درشعبان ۶۹۴ پس‌ازمقاومت نسبتاً طولانی دربرابرسپاهیان بایدو به‌همین‌سرنوشت دچار شد[۱]. غازان فرمانروائی‌کرمان‌را به‌شاهزاده مظفرالدین محمدشاه‌بن‌حجاج سپرد (۷ ربیع‌الاول ۶۹۹). فرمانروای جدید کوشید مردم کرمان را، که پراکنده شده بودند، دوباره به‌آن‌سامان بازگرداند، اما هنگامیکه در دربار غازان‌بود، شاهزادگان به‌رهبری برادرش محمود شاه شورش‌کردند، و برشهر کرمان دست یافتند. سرداران فارس و عراق توانستند پس از محاصرهٔ طولانی شهرکرمان را دوباره تسخیر کنند، و به‌جای فخرالدین هروی مقتول، صدرالدین ابهری را به‌عنوان حاکم و وزیر یگانه به‌کار گمارند.

مظفرالدین در ۶ جمادی‌الاول ۷۰۱[۲]، درحالی‌که بیش ازسی‌سال نداشت، مرد و حسن شاه برادرش، که نامزد جانشینی او بود، یکماه پس‌ازمرگ او زمام امور را به‌دست گرفت. غازان سرانجام آخرین‌عضو این خاندان‌را، که قطب‌الدین شاه‌جهان (شاهنشاه‌جهان) بن‌سیورغاتمیش بود، در۱۵ رجب ۷۰۲ به‌فرمانروائی‌کرمان منصوب کرد (ورود به‌کرمان شوال ۷۰۲)، اما چون الجایتو دید که ادارهٔ امور کرمان پس از دو سال و نیم سر وسامانی نیافته‌است، این فرمانروا را معزول وکرمان را مستقیماً بخشی از قلمرو ایلخان‌کرد. قطب‌الدین بعداً در شیراز مرد[۳].

هرات

قلمرو کرت پس از غلبهٔ مغولان بر ایران و بر روی ویرانه‌های پادشاهی غوریه بنیان‌گذارده شد. شهر وحومهٔ هرات به‌سال۶۱۸ هـ. ق. به‌دست فاتحان و به‌فرماندهی تولون و ایلچیکتای‌کاملاً ویران شد[۴] ودر سال ۱۲۳۶ م. بود، که به‌دستور اوکتای آن را دوباره بناکردند[۵]. شمس‌الدین‌فرزند رکن‌الدین ابوبکر بن تاج‌الدین‌عثمان مرغانی

۱ــ وصاف/بمبئی ۲۹۵ــ۲۹۲؛ مستوفی‌ج۱: ۵۳۳ــ۵۳۱. ۲ــ بروایت مستوفی درسال ۷۰۳. ۳ــ وصاف/بمبئی ۴۳۵ــ۴۲۷؛ مستوفی ج۱: ۵۴۱ــ۵۳۳. ۴ــ اقبال ج۱: ۳۷۹ــ۳۶۶. ۵ــ جوزجانی ۳۵۷ــ۳۵۰؛ سیفی ۱۷۵ــ۱۷۰؛ Ohsson III 117 f.

از خاندان کرت، که برادرش یکی‌از بزرگان دربار غوریان‌بود و او خود با یکی از شاهزادگان غوری ازدواج کرده بود ، پس از مرگ پدر و انقراض سلطنت خانـدان غوریان دراین‌شهر[۱] زمام‌امورآن منطقه‌را که تاکنارهٔ رودسند می‌رسید، به‌دست‌گرفت. او به‌منظور تحکیم موقعیت‌خود با مغولان همدست شد و همراه آنان درسال ۱۲۴۶م. ملطان را ویران کرد ، و این شهر بـا پرداخت ۱۰۰٬۰۰۰ دینار طلا آزادی خود را دوباره به‌دست آورد. مغولان درهنگام لشکرکشی به‌لاهور به‌شمس‌الدین شك بردند، اما او پس از دوران کوتاهی دوباره آزاد شد[۲].

شمس‌الدین‌مدتی درهندوستان ماند وپس‌ازجلوس منکو به‌تخت قاآنی به‌حضور وی شتافت . در دربار قاآن او را با مهربانی پذیرفتند ، و به‌زودی فرمان سلطنت او در هرات ، سبزوار ، غور ، سیستان و بلخ تا کناره‌هـای سند صادر شد[۳]. از آن پس کرتیان با حیله وکاردانی فراوان توانستند نیرو وقدرت مغولان‌را درقلمرو خود به‌حد اقل برسانند ، و کار را به‌جائی رساندند ، که ظاهراً خود را حاکم آنان جلوه دهند. اگرچه در منابع موجود اشاره‌ای به‌این مطلب نشده است ، اما ناگزیر می‌پنداریم که آنان در جنگ با مغولان انگیزه‌های ملی داشته‌اند .

شمس‌الدین درهنگام بازگشت به‌هرات نزد امیر ارغون حـاکم رفت ، و چون به‌مقر فرماندهی خود وارد شد، تمام امیران ، به‌استثنای یك‌نفر ، او را تعظیم‌وتکریم کردند ، و امیری‌کـه سربـاز زده بود ، کشته شد . شمس‌الدین در سال ۶۵۲ هـ. ق. به‌لشکرکشی پرداخت ، و قلاعی چند را در افغانستان و حتی یك قلعه را در گرمسیر تصرف‌کرد . اما در سال ۶۵۶ هـ. ق. ازشمس‌الدین اول به‌علت توهین به‌چند شاهزاده نزد مغولان شکایت بردند، وچون مسعودحاکم‌وی در سیستان نیز باشاهزادگان‌همدست

۱ــ سیفی ۱۷۵ ؛ رك : T. W. Haig in EI, II 830 ۲ــ زمجی ب ۴۴۴ـ۴۴۰ .
۳ــ زمجی ۴۴۵ ؛ تاریخ سیستان ۳۹۸ ص ب .

شد ، شمس‌الدین ناگزیر به‌قلعه‌ای‌گریخت . اگرچه او سرکردهٔ مغولی این دسته را با حیله به‌دام انداخت وکشت، اما مغولان نتوانستند آن قلعه‌را تصرف‌کنند. شمس‌الدین برای منکوب‌کردن شاهزادگان مخالف، منکو را آشکارا ولی‌نعمت خود خواند و با شتاب به‌حضور هلاکو رفت . با آنکه او را در راه دستگیر کردند، و همچون اسیری نزد هلاکو بردند ، اما هلاکو به‌وی محبت کرد ، و او را با احترام مرخص نمود، اما فرماندهی سیستان را در سال ۶۵۹ هـ. ق. به‌ناصرالدین‌سپرد[۱]. شمس‌الدین اول پس‌از بازگشت به‌هرات‌باز به‌فکر لشکرکشی افتاد[۲]. اباقا[۳]، که‌شمس‌الدین درنبرد علیه برکه مردانه یاری‌اش‌کرده بود، درسال ۶۶۵ هـ. ق. حکومت اورا تأییدکرد[۴]. ۱۰ سال‌بعد، یعنی‌درهنگام‌نبرد سپاهیان‌مغول بابراق فرمانروای ماوراءالنهر[۵]، شمس‌الدین‌نتوانست مغولان را از صداقت و یگانگی خود مطمئن کند و به‌این جهت او را به‌بین‌النهرین خواندند و از آنجا به‌باکو تبعید کردند . آنگاه اورا بـه‌تبریز آوردند ، و در شوال ۶۷۶ هـ. ق. به‌او زهر خوراندند ، و جنازه‌اش را پنهانی درجام دفن کردند[۶].

در غیاب شمس‌الدین در هرات آشوب به‌پاشد ، و شهر رو به‌نابودی می‌رفت . یکی از شاهزادگان سالخورده ابـاقا را متوجه وخامت اوضاع در هرات کـرد ، و او رکن‌الدین پسر شمس‌الدین مقتول را فرمانروای هرات‌کرد. وی باعنوان شمس‌الدین دوم به‌سلطنت‌پرداخت. تمام بزرگان آن سامان از او اطاعت کردند ، و شهر قندهار را به‌زوراسلحه درسال۶۸۰ هـ. ق.[۷] مجبور به‌فرمانبرداری نمودند. اما برخی ازشهرها درآن‌موقع موفق‌شدند استقلال خودرا حفظ‌کنند[۸]. شمس‌الدین‌دوم درسال۶۸۲ هـ.ق.

۱ـ تاریخ سیستان ۳۹۹ ص ب . ۲ـ وصاف/هامر ج ۱ : ۱۶۴ ، ۱۶۸ ص ب .
۳ـ جوینی ج ۲ : ۲۵۵ ؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۵۵۸ ؛ رشیدالدین/کاترمر ج ۱ : ۱۴۸ ؛ رشیدالدین/وین۲۲۳ج؛ وصاف/هامر ج۱: ۱۷۰ـ۱۶۳؛ زمجی ب۴۴۵. ۴ـ رشیدالدین/وین ۲۱۴ ج ؛ میرخواند ج۵ : ۸۳ . ۵ـ میرخواند ج۵: ۸۹ . ۶ـ رشیدالدین/وین ۲۲۴ ر ؛ زمجی ب ۴۵۴ـ۴۴۴ . ۷ـ به‌روایت خواند میر درسال ۶۷۷ هـ.ق.
۸ـ تاریخ سیستان ۴۱۲ ص ب ؛ ابن‌بطوطه ج ۳ : ۷۵ .

سلطنت را بهپسرش علاءالدین واگذار کرد و خود بهقلعهٔ خیصر (که در ۲۰۰ کیلومتری جنوب شرقی هرات واقع‌است) رفت. اگرچه شمس‌الدین یکی ازسرداران یاغی مغول را به‌ارغون تحویل داد ، اما طرفداران این سردار توانستند ایلخان را به‌شمس‌الدین بدگمان‌کنند ، و او اوضاع‌را آن‌چنان وخیم دید، که‌پسرش علاءالدین را نیز نزد خود به‌خیصر خواند و آنان در این قلعه باقی ماندند[1].

از آن پس به‌دست نیکوداریان ، که در سیستان نیز مستقر بودند[2]، در هرات بی‌نظمی کامل حکمفرما گردید . و غازان با توافق نوروز تصمیم گرفت به‌وضع آن مناطق سر وسامانی بخشد . شمس‌الدین هم‌چنان در خیصر ماند[3]. نوروز به‌این سبب بزرگترین‌پسر اوفخرالدین‌را، که هفت‌سال درزندان‌پدر به‌سر برده‌بود ، به‌فرمانروائی منصوب کرد. شمس‌الدین دوم ناگزیر وعده دادکه به‌فرمانروای جدید زیانی نرساند. فخرالدین‌توانست درجنگهای متعدد به‌همراهی نوروز وفاداری‌خودرا نسبت‌به‌مغولان به‌اثبات برساند[4]. اما پس‌ازآنکه‌نوروز مورد خشم ایلخان واقع شد، اورا نیزدستگیر کردند ، ولی وی توانست بگریزد و خود را به‌هرات رساند . چون نوروز نیز نزد او گریخت ، غازان دستور داد ، که نوروز را به‌قتل برسانند، و فخرالدین پس از مدتی تأمل تصمیم به‌اطاعت از فرمان ایلخان گرفت، و به‌این ترتیب وضع او نزد ایلخان تا حدی بهبودیافت[5]. غازان به‌عنوان قدردانی منشور تازه‌ای دربارهٔ ایالت‌او صادرکرد، و قهستان را به‌قلمرو وی افزود[6].

با این‌همه‌فخرالدین به‌خاطر روابطش با نیکوداریان ناگزیر به‌جنگ بامغولان شد . او در سال ۶۹۸ هـ. ق. به‌سرزمین کوهستانی غور گریخت، وهرات با پرداخت مبلغی هنگفت به‌الجایتو محاصرهٔ مغولان را شکست[7]. فخرالدین توانست بدینگونه

۱ـ زمجی ب ۴۵۷ـ۴۵۵ .
۲ـ تاریخ سیستان ۴۰۸ .
۳ـ زمجی‌ب ۴۵۶ ص ب.
۴ـ زمجی ج ۴۷۵ـ۴۷۳ .
۵ـ زمجی ج ۴۷۶ ص‌ب .
۶ـ میرخواند ج۵:۱۱۸.
۷ـ زمجی ج ۴۷۷ ص ب .

درسال ۶۹۹ ه. ق. بازگردد ، و به‌تحکیم برج و باروی شهر بپردازد . سالهای بعد صرفنظر ازشورشی که به‌سال ۷۰۱ ه. ق. دراسفزار شد، به‌آرامش گذشت، وفخرالدین توانست به‌تأسیس بنگاههای خیریه و ترویج شعر بپردازد[۱] .

چون فخرالدین حاضر نشدکه درسال ۷۰۳ ه. ق. هنگام جلوس الجایتو به‌تخت سلطنت حاضر شود ، ایلخان دانشمند بهادر را بـه‌جنگ او فرستاد . درهمین موقع شمس‌الدین دوم پدر فخرالدین درقلعهٔ خیصر (سال ۷۰۵ ه. ق.) مرد. جنگ مغولان با هرات به‌درازا کشید ، و در طول آن فخرالدین در ۲۴ شعبان ۷۰۷ مرد[۲] .

پس از مرگ او برادرش علاءالـدین برخزانه دست یـافت ، اما برادر دیگر غیاث‌الدین که نزد الجایتو رفته بود ، توانست پس از برقراری آرامش میان مغولان و حکومت هرات فرمانی در مورد فرمانروائی جنوب شرقی خراسان تا کنار رود سند از ایلخان دریافت‌دارد[۳]. درسال ۷۱۰ ه. ق. اورا نیز نزد ایلخان به‌خیانت متهم‌کردند، وغیاث‌الدین ناگزیر در دربار ایلخان به‌دفاع از خـود پرداخت[۴]. مغولان او را مدتی در دربار نگاهداشتند ، تا با شاکیان روبرو کنند . دو تن ازپسران دانشمند بهادر از غیبت او استفاده‌کردند ، و درهرات شورش برپا نمودند. علاءالدین برادر غیاث‌الدین دراین هنگام مرد (۷۱۴ ه. ق.)[۵] .

غیاث‌الدین درسال‌بعد (۷۱۵ ه. ق.) به‌شفاعت دوستانش‌نزد وزیران‌رشیدالدین و علیشاه ، که از بی‌گناهی او اطمینان یافته بودند ، آزاد شد و پس از آنکه سوگند وفاداری‌نسبت به‌الجایتو یادکرد، اورا بافرمان‌جدیدی به‌هرات فرستادند[۶]. غیاث‌الدین در آنجا نصرالدین خیصری‌را به‌جای علی نصرت به‌منصب قاضی‌القضاتی منصوب‌کرد[۷] . به‌این ترتیب اوخوشبختانه هنگامیکه یساورفرمانروای ماوراءالنهر، پس ازعقب‌نشینی

۱ــ سیفی هروی در دربار وی می‌زیست . ۲ــ زمجی ج ۴۸۷ــ۴۷۹ . ۳ــ زمجی ج ۴۸۸ . ۴ــ زمجی ج ۴۹۰ . ۵ــ زمجی ج ۴۹۱ . ۶ــ زمجی ج ۴۹۲ ؛ میرخواند ج ۵ ، ۱۴۰ . ۷ــ زمجی ج ۴۹۱ .

یساول ، خراسان را تصرف کرده بود ، در قلمرو خویش بود . غیاث‌الدین به‌الجایتو وفادار ماند ، و یساور در نتیجه هرات را محاصره کرد، اما سپاهیان مغول به‌یاری او آمدند و به‌زودی دشمن وی یساور مرد[۱].

غیاث‌الدین ناگزیر درسالهای بعدبه‌چندلشکرکشی‌دست زد،اما این‌لشکرکشی‌ها موقعیت او را به‌خطر نیانداخت . وی توانست شورش یکی از حکامش را بخواباند و او را بکشد[۲]. گذشته ازآن قلمرو او در نتیجهٔ این لشکرکشی‌هـا ، خصوصاً در سال ۷۲۰ هـ. ق. گسترش یـافت و سرانجام درهرات آن چنان آرامش برقرار شد ، که غیاث‌الدین توانست در رجب ۷۲۶ به‌زیارت خانهٔ خدابرود. او دراین‌فرصت به‌حضور ابوسعید رسید، وهم‌چون سال۱۳۱۷ م. فرمان تازه‌ای به‌نام اوصادر کردند[۳]. در غیبت او پسرش شمس‌الدین امورحکومت را به‌دست گرفت، وپیشنهاد والی‌خراسان نارین‌ـ طغای را برای طرح توطئه برعلیه پدر ردکرد، و به‌این ترتیب توانست استقلال هرات را در مقابل نارین حفظ‌کند[۴]. غیاث‌الدین کمی پس‌از بازگشتش (سال ۷۲۹ هـ. ق.) درگذشت ، و پسرش با عنوان شمس‌الدین سوم محمد جـانشین او شد[۵]. شمس‌الدین فرمانروائی ملایم بود ، اما دربادهگساری افراط می‌کرد ، و به‌این سبب درسال ۷۳۰ هـ. ق. پس از ۱۰ ماه سلطنت مرد . فرمانروائی برادرش حافظ نیز ، که نـاگزیر بود دربرابرشورش غوریان مقاومت‌کند، دیری نپائید . حافظ درسال ۷۳۲ هـ. ق. چشم از دنیا بست[۶].

برادر او معزالدین حسین‌که درسال ۱۳۳۷ م. از شورش علاءالملك‌فرمانروای ترمذ جلوگیری‌کرد[۷]، سرانجام پس‌از مرگ ابوسعید موفق‌گردید استقلال کامل هرات

۱ـ زمجی ج ۴۹۹ـ۴۹۲ . در این‌باره دقیق نیست .
۲ـ زمجی ج ۵۰۰ ص ب؛ گزارش ابن‌بطوطه ج۳ : ۵۰ـ۴۸
۳ـ عمری/قسطنطنیه ۷۱ ع ؛ میرخواند ج۵ : ۱۵۷ .
۴ـ میرخواند ج۵ : ۱۵۷ .
۵ـ زمجی ج ۵۰۵ـ۵۰۱ ؛ عمری/قسطنطنیه ۷۱ ر .
۶ـ زمجی ج ۵۰۵ ص ب .
۷ـ ابن بطوطه ج ۳ : ۴۸ ، ۵۱ .

را اعلام کند[1]. معزالدین مدتی دراز سلطنت کرد و به‌سرکوبی سرداران پرداخت. او هم‌چنین دربرابر فشار فرمانروایان ماوراءالنهر مقاومت‌کرد، و بالاخره توانست خود را کاملاً از نفوذ آنان رها کند. معزالدین پس از آنکه فرستادهٔ تیمور را پذیرفت، درسال ۷۷۱ ه. ق. مرد[2]. پسر اوغیاث‌الدین پیرعلی جانشین‌وی شد، و تیمور در زمان سلطنت این پادشاه (۷۹۱ ه. ق.) هرات را ویران کرد.

لرستان بزرگ

لرستان برخلاف فارس[3] در سالهای نخست حملهٔ مغولان به‌ایران صدمهٔ فراوان دید[4]، به‌طوریکه‌شمس‌الدین آلپ ارغون‌بن هزار اسپ که درسال ۶۷۵ ه. ق. جانشین برادرش تکله ــ این اتابك درفتح بغداد به‌دست هلاکو شرکت داشته‌است ــ شده بود، به‌زحمت کوشید تا زخمهائی را که به‌پیکرهٔ قلمروش وارد آمده بود، التیام بخشد. پسر وی یوسف‌شاه اول[5] که به‌سال ۶۷۳ ه. ق. جانشین او شد، و اباقا نیز وی‌را تأیید کرد، ظاهراً فرمانروائی مقتدر بود و برای بهبود وضع لرستان کوشش فراوان نموده است. ولی پسر وی‌هنگامیکه امور سلطنت را به‌دست‌گرفت، نتوانست‌روش مسالمت‌آمیز پدرانش را با مغولان ادامه دهد. وی در جنگ میان ارغون و احمد، از احمد طرفداری‌کرد، اما پس‌ازآنکه ارغون درسال ۱۲۸۴م. برتخت ایلخانی‌نشست، ناگزیر به‌اطاعت از وی شد، و بی‌اشکال به‌او اجازهٔ بازگشت به‌وطنش را دادند[6].

افراسیاب اول فرزند وی درسال ۶۸۷ ه. ق. به‌اتابکی لرستان رسید، و چون می‌خواست قلمروش‌را گسترش دهد، میان او ومغولان به‌سختی نزاع درگرفت، وهمین

۱ــ زمجی ج ۵۰۹؛ ابن‌بطوطه ج ۲: ۱۲۴ ص ب، ج ۳: ۶۴. ۲ــ زمجی ج ۵۱۴ــ۵۰۶.
۳ــ Hammer I 70-72, 161-163؛ Zambaur 234؛ اقبال ج ۱: ۴۴۸ــ۴۴۲.
۴ــ میرخواند/مورلی ۶۳ــ۶۱. ۵ــ وصاف/بمبئی ۲۴۹؛ مستوفی ج ۱: ۵۴۱ ص ب.
۶ــ رك؛ قزوینی ۲: ۳۰۸.

نزاع موجب نابودی او شد . او می‌خواست منطقهٔ کوه‌گیلویه و چندین شهر دیگررا ازفارس جدا وضمیمهٔ قلمرو خودکند، تا بدین‌وسیله وضع مالی دولتش‌را بهبودبخشد. در آغاز ایلخان طی‌فرمانی این‌مناطق‌را به‌وی داد ، اما‌چون امراء مغولی فارس به‌علل مالی و لشکری (خطر حملهٔ لرها) با تجزیهٔ این‌مناطق مخالفت‌کردند ، لذا ایلخان فرمان خود را لغو کرد . افراسیاب در این هنگام کوشید تا با زور به هدفش برسد . او این مناطق را اشغال‌کرد، و ادارهٔ آن‌را به‌عموزاده‌اش قزل سپرد ، و پس‌ازاختلاف کوچکی این دو با یکدیگر آشتی کردند ، و افراسیاب قزل را به‌اصفهان فرستاد تا از حکام شهر بخواهد بازماندگان شخصی را که به‌دستور افراسیاب کشته شده بود ، به‌وی تحویل دهند . برج و باروی شهر سرانجام به‌روی قزل گشوده شد ، و او سلغر شاه را والی آنجا کرد. اگرچه افراسیاب اول پیشنهادهای قزل را برای حملات بعدی ردکرد، امامغولان‌فرمان‌حمله‌دادند، وسپاهیان‌لر که‌به‌فرماندهی‌جلال‌الدین، تاج‌الدین لالاپه و ملك نصرت برادر قزل می‌جنگیدند ، شکست خوردند . یوسف شاه درگذشته نیز مرتکب تقصیر شده و تنها به‌خاطرگذشت مغولان بود، که او ازمجازات رست . با این‌همه دراین‌هنگام دوباره درحوالی یزد اعمال ناشایستی ــ از جمله بدرفتاری با مغولان ــ ازوی سرزد[1] . به‌این‌ترتیب ایلخان سپاهی‌را به‌فرماندهی طولدای به‌سرکوبی او فرستاد، و حاکم اصفهان چون دید، که سپاه مغول نزدیك می‌شود، شهررا ترك‌کرد. از آن گذشته باسقاق‌های شیراز نیز به‌همراهی امیران دیگر به‌لرها حمله کردند . یزد به‌تصرف مغولان درآمد ، و افراسیاب را در قلعه‌ای که او خود را درآنجا پنهان کرده بود ، دستگیرکردند .

بااین‌همه افراسیاب وسایردستگیر شدگان‌را آزادکردند[2] ، وگیخاتوفرمانروائی

۱ــ وصاف/بمبئی ۲۶۷. ۲ــ وصاف/بمبئی ۲۵۶ــ۲۵۰ ؛ مستوفی ج۱:۵۴۳؛ میرخواند/ مورلی ۶۴ ص ب .

افراسیاب را تأییدکرد[1]. سرانجام غازان به خاطر قتل بایدو شحنهٔ اصفهان و به‌اصرار امیر هودوق، افراسیاب را از سلطنت عزل کرد، و در ۲۷ ذیحجهٔ ۶۹۵ دستور قتل او را داد[2].

در دوران سلطنت جانشینان افراسیاب، که همه فرمانبر مغولان بودند و برای آنان هدایائی می‌فرستادند و به‌حضور آنان می‌رسیدند[3]، لرستان‌دیگر اهمیت‌لشکری نداشت. به‌این‌سبب زندگی داخلی این سامان بهتر تکامل‌یافت، و از اختلاف بامغولان مطلقاً جلوگیری به‌عمل آمد. نصرت‌الدین احمد برادر و جانشین افراسیاب یك سوم از مالیات را به‌مصارف دینی و یك سوم را به‌مصارف لشکری (وسایر مخارج دولت) و بالاخره یك‌سوم را به‌مخارج شخصی و خدمه‌اش اختصاص‌داد[4]. او قطب‌الدین‌فرزند نایب عمادالدین پهلوان و پس‌ازمرگ او فرزند خویش رکن‌الدین یوسف‌شاه را نامزد جانشینی‌کرد. رکن‌الدین به‌سال ۷۳۳ هـ. ق. با عنوان یوسف شاه دوم سررشتهٔ امور دولت را به‌دست‌گرفت، و با مدارا و نرمش فرمانروائی کرد[5]. یوسف شاه دوم درسال ۷۴۰ هـ. ق. در ۴۳ سالگی در شوشتر مرد، و در همانجا مدفون شد. مظفرالدین افراسیاب دوم[6] پسرش جانشین وی شد، ودر دوران زمامداری او بود، که روابط میان لرستان و مغولان کاملاً قطع شد. مظفرالدین درسال ۷۵۶ هـ. ق. مرد[7].

لرستان کوچك

چون بدرالدین مسعودبن بدر درسال ۶۴۰ هـ. ق. درخرم‌آباد جانشین برادرش عزالدین‌گرشاسب شد، خلیفه سلطنت او را تأیید نکرد، و او ناگزیر دست به‌دامان

۱ـ وصاف/بمبئی ۲۶۷ ؛ مستوفی ج۱ ، ۵۴۵. ۲ـ رشیدالدین/وین ۲۶۲ ع ؛ مستوفی ج۱ ، ۵۴۶ ؛ میرخواند/مورلی ۶۶ص‌ب. ۳ـ ابن‌بطوطه ج۲، ۳۱. ۴ـ مستوفی ج۱ ، ۵۴۶ ؛ ابن‌بطوطه ج۲ ، ۳۱، ۳۵. ۵ـ گرچه ابن‌بطوطه (۲ ، ۳۰ ص‌ب) گزارش می‌دهد، که بحضور افراسیاب دوم پسراحمد رسیده‌است، اما ازقرائن وی بدربار این فرمانروا بار یافته است. ۶ـ میرخواند/مورلی ۶۹ـ۶۷ ۷ـ Zambaur 234

مغولان زد ، وآنان به‌یاری او شتافتند وحتی سپاهی دراختیارش گذاردند، که به‌کمك آن توانست بر مخالفین خود غالب آید . پس از تصرف بغداد قسمتی از غنایم جنگی نیز به‌او واگذار شد ، اما بدرالدین پس ازمدتی‌کوتاه درگذشت[1] (۶۵۸ هـ. ق.) .

پس از مرگ وی میان پسرانش جلال‌الدین بدر و نصرالدین عمر بر‌سر سلطنت اختلاف درگرفت، و اباقا پس‌از دوسال به‌دستور هلاکو عموزادهٔ آنان تاج‌الدین‌شاه‌بن خلیل‌را درآن سامان فرمانروا کرد، وبه‌این‌ترتیب به‌این‌اختلاف پایان داد. تاج‌الدین ۱۷ سال سلطنت کرد ، و بی‌آنکه اتفاق‌مهمی در دورهٔ فرمانروائی او رخ‌دهد، درسال ۶۷۷ هـ. ق. معزول‌شد و به‌قتل رسید . دراین‌هنگام لرستان کوچك‌را میان بدرالدین مسعودفلك‌الدین حسن وعزالدین‌حسین‌فرزندان بدرالدین‌مسعود طوری تقسیم‌کردند، که دلار به‌فلك‌الدین و انجو به‌حسین رسید . دامنهٔ قلمرو آنان از نهاوند تا شوشتر و از اصفهان تامناطق عرب‌نشین می‌رسید، وآنها می‌توانستند۰۰۰ر۱۷سپاهی‌جمع‌آوری کنند. این‌دو برادردرآغاز اموردولت‌را به‌خوبی اداره می‌کردند، اما حسین‌زورگوئی وناسازگاری آغازکرد، وگیخاتو درسال ۶۹۲ هـ. ق. آنانرا معزول‌کرد، و آن‌سرزمین را به‌جمال‌الدین خضر پسر تاج‌الدین سپرد . بـا آن‌که مغولان سپاهی جهت سرکوبی مخالفین در اختیار او گذاردند، اما فرمانروائیش دیری نپائید، چون سپاهیانش او را به‌سال ۶۹۳ هـ. ق. کشتند[2]. گرچه حسام‌الدین جانشین اوتوانست با مخالفان بسازد ، اما پس از مدت‌کوتاهی‌ناگزیر شد به‌نفع صمصام‌الدین محمود از سلطنت کناره‌گیری کند . چون شاهزاده شهاب‌الدین الیاس گزارش داد ، که صمصام‌الدین درقتل خضر و خانواده‌اش سهیم بوده است ، متهم را به‌سال ۶۹۵ هـ. ق. دستگیر کردند وکشتند[3].

پس‌از صمصام‌الدین عزالدین احمدبن محمدبن عزالدین‌حسین به‌سلطنت‌رسید،

۱ــ مستوفی ج۱ ، ۵۵۳ ص‌ب ؛ رك: اقبال ج۱ ، ۴۴۸ .
۲ــ مستوفی ج۱ ، ۵۵۴ ص‌ب.
۳ــ مستوفی ۵۵۵ ص‌ب .

و بدرالدین مسعود فرزند فلك‌الدین حسین قیّم او شد. بـه‌دستور الجایتو لرستان را تقسیم کردند، ودراین تقسیم‌بندی‌دلار به‌بدرالدین وانجو به‌عزالدین‌رسید. بدینگونه لرستان‌کوچك‌ضعیف وناگزیر به‌اطاعت‌از فرامین مغولان گردید. پس‌ازمرگ عزالدین درسال ۷۱۶ هـ. ق. همسراو دولت‌خاتون جانشینش‌شد، اما بلافاصله سلطنت‌را به‌برادر خود عزالدین‌سپرد، و بافرمانروائی عزالدین‌خانوادهٔ جدیدی‌بر تخت سلطنت‌خرم‌آباد جلوس‌کرد[1]. پس از عزالدین پسرش شجاع‌الدین محمد (سال ۷۳۰ هـ. ق.) جانشین او شد، و تا سال ۷۷۰ سلطنت‌کرد، و بدین‌گونـه شاهد زوال فرمانروائی مغولان در ایران‌گردید[2].

گیلان

گیلان‌تنها منطقهٔ ایران‌بود، که مستقل ماند ومغولان حتی‌ظاهراً هم نتوانستند سررشتهٔ فرمانروائی آنرا با ارسال حاکمی (چون فارس) به‌دست‌گیرند[3]. این‌سرزمین دارای آب و هوائی مرطوب و گرم است، و مغولان نمی‌تـوانستند این آب و هوا را تحمل کنند. ازآن‌گذشته کوههای مرتفع گیلان را از قسمت‌های دیگر ایران جدا می‌کنند. سپاهیان مغول از مازندران نیز فقط برای حمله به‌قسمت‌های دیگر ایران گذشته‌اند.

پس‌ازحملهٔ نافرجام سپاهیان اباقا درسال۱۲۷۵م. به‌فرماندهی شیرامون‌بهادر[4]، تنها الجایتو بود که در سال ۱۳۰۷ م. کوشید تا این منطقه را تسخیر کند. پس از پیروزیهای‌مقدماتی‌سپاهیان‌ایلخان‌شکست‌خوردند، واوناگزیراین‌منطقه‌راتخلیه‌کرد[5].

۱ـ مستوفی ۵۵۶ ص ب. ص‌ب ؛ حمدالله ج۱، ۱۶۲.

۲ـ رك ؛ Zambaur 235

۳ـ عمری/کاترمر ۲۹۷

۴ـ Kartlis Chovreba I 414. - احتمالاً با لشکرکشی سال ۱۳۰۷ اشتباه شده است.

۵ـ گزارش (عمری/کاترمر ۲۹۶) در مورد لشکرکشی هلاکو بی‌شك ناشی از اشتباه است، چه سردار قتلغ شاه که مورخ مذکور نام اورا جزء سپاهیان هلاکو نقل می‌کند، فرمانده اصلی لشکرکشی ۱۳۰۷ بوده است.

با این‌همه فرمانروایان گیلان برای حفظ قلمروخود قبول کردند، که سالیانه۲۰،۰۰۰ دینارخراج بپردازند[۱] وحداقل تاهنگام مرگ الجایتو به‌تعهدخود عمل نمودند[۲].

گیلان درآن موقع به‌دوازده منطقه تقسیم می‌شد ، کـه هریك امیری داشت . از نام این مناطق گزارش‌های گوناگون به‌دست ما رسیده است[۳]. اما چهار قسمت که با یکدیگر نیز قراردادی داشتند ، بی‌تردید متنفذترین این امیرنشینان بـودند ، و از قسمت‌های دیگر نیز حمایت می‌کردند[۴]. این چهار منطقه عبارتند از : فومن کـه در وسط سرزمین گیلان ودرنزدیکی کوهستان واقع‌است. لاهیجان[۵] که درواقع می‌بایست جزو رشت باشد ، نیز ضمیمهٔ این امیرنشین بود. فرمانروای فومن که تنها امیر شافعی گیلان بود ، با مغولان روابط بازرگانی نزدیك داشت[۶].

فرمانروای تولیم نیز هم‌چون امیر نـامبرده در حدود ۱۰۰۰ سپاهی در اختیار داشت ، و پیروزی سال ۱۳۰۷ م. برمغولان بیشتر نتیجهٔ کوشش‌های او بود. او حنبلی بود ، و بیش از سایر امیران آن سامان قدرت داشت[۷].

اگرچه فرمانروای گسلر با امیر تولیم قرارداد بسته بود ، اما روابط آنان خیلی دوستانه نبود[۸]. رشت چهارمین امیرنشین زورمند آن سامان بود[۹].

این امیران قلمرو محدود و متناسب باآن درباری کوچك داشتند، اما بااینهمه نشانه‌های ظاهری پادشاهان چون طبل‌خانه و رقبه را دارا بودند . درآمد آنان اغلب از مواد خام بود. قصرهای آنان ، همانطورکه در آن سرزمین متداول بوده است ، از

۱ـ حمدالله ج۱ : ۱۶۲ . ۲ـ حافظ ابرو ۶ ج . ۳ـ بروایت عمری/کاترمر و میرخواند ج ۵ : ۱۳۱ . ۴ـ عمری/کاترمر ۲۹۳ ص ب ؛ قزوینی ج ۲ : ۲۳۶ . ـ Kᶜartᶜlis chovreba I 443 گذشته از رشت نامهای دیگری را گزارش می‌دهد .

۵ـ حمدالله ج ۱ : ۱۶۲ لاهیجـان را دومین مرکز ادارهٔ امور گیلان معرفی می‌کند .

۶ـ عمری/کاترمر ۲۹۸ . ۷ـ عمری/کاترمر ۲۹۹ . ۸ـ عمری/کاترمر ۲۹۹ .

۹ـ عمری/کاترمر ۳۰۰ .

چوب ساخته شده بود. سپاه گیلان هنگام مواجهه با خطر از ۲۰٬۰۰۰ تن تشکیل می‌شد، که قسمتی از آن حرفه‌ای و قسمتی داوطلب بودند[1]. ساکنان این منطقه اغلب حنبلی بودند[2].

۱ــ عمری/کاترمر ۲۹۵ ص ب. ۲ــ عمری/کاترمر ۲۹۶ ص ب؛ کاشانی ۳۹ ع.

وضع مذهب نزد مغولان

دین مغول

در این‌جا خلاصه‌ای از اطلاعاتی که دربارهٔ دین‌مغولان ، از زمان چنگیزخان تا تشرف غازان به‌دین اسلام به‌ما رسیده است ، به‌دست می‌دهیم . دراین هنگام بود ، که مغولان یکسره جهان‌بینی‌های اجداد خودرا ترك کردند و عقیدهٔ شمنی را زیرپای گذاردند . بدین‌گونه تنها از تصورات مذهبی مغولان در دورانی صحبت می‌شود ، که این قوم نقش مهمی را به‌عهده داشته است . بررسی دین مغولان در زمانهای پیشین ، که برای تدوین آن می‌بایست از منابع چینی نیز استفاده‌گردد ، یعنی در موقعی‌که مغولان‌خارج ازمرزهای ایران می‌زیسته‌اند، ازحوصلهٔ این‌کتاب‌خارج‌است. هم‌چنین ازبحث دربارهٔ‌تکامل دین‌مغولان در اعصار بعد، یعنی‌وقتی‌که تصورات‌ترکان‌دراین دین اثرات زیادی به‌جای‌گذاشته است، ونیز ازمقایسهٔ آن با ادیان دیگرصرفنظرمی‌کنیم. چنین‌بحثی‌مطالعات دامنه‌داری‌را در زمینهٔ مردم‌شناسی وتاریخ‌ادیان ضروری‌می‌سازد. اگرچه ممکن است اطلاعات دقیق‌تری دربارهٔ آنچه‌که درقرن هفتم تنها بدان اشاره شده است ، به‌دست آید ، اما مطالعات ضروری برای این منظور شیرازهٔ این‌اثر را از هم خواهد گسست .

هنگامیکه‌مغولان برسرزمین‌های پهناور دست‌یافتند، پیروعقیدهٔ شمنی بودند، که درآن‌اصول معتقدات کاملاً مشخص‌نگردیده بود. دین‌آنان رویهم رفته ازاجرای مناسك مخصوص، جادوگری و احضار ارواح تشکیل می‌شد. به‌همین سبب است ، که برخی از مورخین مغولان را اصولاً بی‌دین می‌خوانند[1] ، و یا مورخین روسی از دین آنان اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند[2]. این‌اظهار بی‌اطلاعی می‌تواندهم‌چنین نشانهٔ آن‌باشد، که آنان نتوانسته‌اند دین‌مغول‌را بشناسند ، وبا توجه به‌اینکه‌دین مغولان‌فاقد اصولی بود ،که در ادیان جهانی کاملاً تکامل یافته است ، این امر موجب تعجب نمی‌گردد .

با این همه بی‌شك دین‌مغولان دارای اصولی بوده‌است . مغولان به‌خدای‌یگانه ایمان داشتند[3]، اگرچه گاه‌گاه به‌وجود خدایان‌فرعی نیز در کنار خدای یگانه معتقد بودند ــ بی‌آنکه روابط‌آنانرا کاملاً مشخص‌کرده باشند[4]. مغولان آفرینش آسمان‌ها وزمین‌را به‌خدای‌یگانه‌نسبت می‌دادند، و اورا منشأ خوشبختی وبدبختی می‌دانستند[5]. آنان پس از مرگ منتظر حیاتی بودند ، که به‌حیات دنیوی شباهت کامل داشت .

به‌عقیدهٔ مغولان خدای یکتا فرمانروائی روی زمین‌را به‌آنها اعطاء کرده بود، و خان‌ها رسالت داشتند، که ارادهٔ خالق‌را به‌فعل مبدل‌کنند، و به‌همین مناسبت روی

۱ـ Albericus trium Fontium bei Wilhelm von Rubruck/Risch XIII, Anm. 1؛ Zyriak 249f. چون مدارك و رسالات مذهبی دربارهٔ آئین شمنی مغولان در دست نیست که از عقیدهٔ درونی این قوم دربارهٔ نیروهای فوق طبیعی حکایت کند، به‌این سبب در اینجا به‌ذکر آداب و رسوم مذهبی مغولان کفایت می‌شود .

۲ـ Polnoe Sobranie russkish Letopisej I 189, I 216, III 39; Köprülüzädeh Mehmet Fuat : Influence du chamanisme Turco - Mongol sur les ordres mystiques musulmans, Constantinople 1929.

۳ـ مقریزی/بلوشه ۳۳۱ ؛ Wilhelm von Rubruck/Myngaert 298; Mathaeus Parisiensis VI (add.) 112f. ; Bar Hebraeus 412; Haytonus 337; Kʿartʿlis chovreba I 343f. ; Howorth IVb 90 - 106.

۴ـ Ricoldus 117 ؛ دربارهٔ بت‌هائی که مغولان با خود حمل می‌کردند رك ؛ Wilhelm von Rubruck/Wyngaert 300

۵ـ Johann Plano Carpini/Wyngaert 36 ; üan - ts au pi si/Palladius 16; Gomboev 652f. ; Blochet, Introduction 182 .

نشان‌ها و اسنادخود این کلمات‌را می‌نوشتند «منگو تنگری کوچو ندور» یعنی «به‌خواستهٔ خداوند جاوید»[۱] و این‌جمله نیز که « آسمان‌را یك‌خدا وزمین‌را یك‌فرمانروا شایسته است » بر پایهٔ همین عقیده استوار است . این جمله در دهه‌های نخست هجوم مغولان نیروی معنوی بزرگی داشته است[۲].

صور عبادت‌نیز بسیار ساده‌بود[۳]. آنان خورشید به‌خصوص‌خورشید طالع[۴]، ماه[۵] و دگرگونی‌های مختلف آسمان را ستایش می‌کردند ، و تصور اژدهائی دراین جریان نقش بسیار مهمی‌را به‌عهده داشت[۶]. پرستش‌خورشید مغولان‌را متوجه‌جنوب می‌کرد[۷]. آنان درهنگام خسوف وکسوف طبلها را به‌صدا درمی‌آوردند، تا نیروهای شیطانی را تار و مار کنند . آنان هم‌چنین زمین را به‌عنوان مادر همهٔ موجودات تعظیم وتکریم می‌کردند[۸].

مغولان برای‌پرستش‌خورشید، به‌سمت‌جنوب سه‌بار به‌حالت‌رکوع درمی‌آمدند، و درعین‌حال انگشت‌های میانه را به‌کف دست می‌چسباندند، و سق می‌زدند[۹]. آنان به‌مناسبت‌های مختلف نوشابه‌های گوناگون را نثار خدایان می‌کردند ، به‌این ترتیب که ظرف‌های مملو ازنوشابه‌را با ادای « ورد » به‌هوا پرتاب می‌کردند[۱۰]. سوگندآنان درهنگام عقد قرارداد به‌این‌ترتیب بود: ازظرفی‌که گاه‌گاه سکه‌ای زرین درآن قرار داشت، خون می‌آشامیدند[۱۱]. مغولان موظف بودند، چنانچه به‌یکی از هم‌قسمان و یا

۱ــ Kʿartʿlis chovreba I 344
۲ــ Rubruck/Wyngaert 294؛ Ricoldus 115؛ Blochet, Introduction 185
۳ــ دربارهٔ کیفیت آداب مذهبی هنگام انتخاب و جلوس فرمانروای‌جدید رك: مبحث انتخاب فرمانروایان دراین کتاب.
۴ــ ابن‌اثیر ج۱۲، ۲۳۵؛ میرخواند/یوبرت ۱۰۷؛ Annales de Burton 213. Peter von Russland in Lyon. - Kʿartʿlis chovreba I 361؛ Banzarov 6-13
۵ــ Johann PlanoCarpini/Wyngaert 41
۶ــ Banzarov 15f.
۷ــ Johann Plano Carpini/Wyngaert 38f. Üan-tsau Pi-si/Palladius 83, 203;
۸ــ Banzarov 16ff.
۹ــ Kʿartʿlis chovreba I 343
۱۰ــ J. P. Carpini/Wyngaert 38f. ; Marco Polo/Lemke 177f.
۱۱ــ Kʿartʿlis chovreba I 393, 416 . - درموردبراق‌فرمانروای ماوراءالنهر نیزنقل شده است . رك ، Hammer II 28; Ohsson III 249

بستگان آنان تجاوز شود ، انتقام‌جوئی کنند ، اما این رسم درزمان چنگیزخان رفته رفته روبه‌فراموشی نهاد[۱] .

علاوه برخدای یگانه ، که او را عقل می‌پنداشتند ، بت‌هائی از نمد ساخته بودند[۲] ، و برای تکثیر گله‌ها هدایائی نثار آنان می‌کردند[۳] ، و نیز از آشامیدنی‌های خود به‌پیشگاه این بت‌ها می‌ریختند . گاه‌گاه نیز دهان آنانرا با چربی ــ و نیز با غذاهائی که خودمی‌خوردند ــ چرب می‌کردند[۴] . بعدها برای آنکه به‌قوانین چنگیزخان نیرو بخشند ، او را نیز درمیان خدایان جا دادند[۵] .

درمیان مغولان از توتمیسم نشانی نیست[۶] . شمن‌ها نقش مشاوران روحانی را به‌عهده داشتند[۷] . آنان رویهمرفته خرافات را رواج می‌دادند ، و خودرا با جادوگری سرگرم می‌نمودند[۸] . اما چنانکه دیگران به‌جادوگری می‌پرداختند ، آنانرا سرزنش می‌کردند. از آنجائیکه مغولان ازجادوگری بیم داشتند[۹] ، جادوگران‌را سخت عذاب می‌دادند . فاطمه ندیمهٔ توراکینا در اثر شکنجه اقرار کرد ، که جادوگری می‌کرده است (۱۲۴۶ م) و پس از آن او را غرق‌کردند[۱۰] . راندن عرابهٔ بت‌ها نیز از وظائف شمن‌ها بود[۱۱] . آنها اعیاد را جشن می‌گرفتند ، و ویلهلم فن روبروك یکبار ناظر یکی از این جشن‌ها بوده است (احتمالاً جشن بهار که تاریخ آن متغیر بوده است) ، که درآن شمن‌ها مادیانهای سفید را (برای‌تأمین مصرف شیر فرمانروا) تبرك می‌کردند، وشیرهای‌تخمیرشده‌را به‌دور می‌ریختند، وبرای نخستین‌بار ازشیرتازه می‌نوشیدند[۱۲] .

۱ـ رك ، Vladimircov, Obščč. stroj 55f., 61
۲ـ Malachias 4
۳ـ J. P. Carpini/Wyngaert 16 f.
۴ـ J. P. Rubruck/Wyngaert 232; J. P. Carpini/Wyngaert 37
۵ـ Vladimircov, Obščč. stroj 145; Bansarov 30-33; J. P. Carpini/Wyngaert 37f.
۶ـ Vladimircov, Obščč. stroj 53
۷ـ Banzarov 34 - 46 ؛ رشیدالدین/کاترمر ج ۱ ، ۱۹۹ ، حاشیهٔ ۵۱ .
۸ـ J. P. Carpini/Wyngaert 41
۹ـ رشیدالدین/وین۲۲۸ ج؛ رشیدالدین/کاترمر ج۱ ، ۳۵۹ ، حاشیهٔ ۱۵۸ .
۱۰ـ جوینی ج۱:۲۰۱ ص‌ب ؛ Bar Hebraeus 481
۱۱ـ Rubruck/Wyngaert 300
۱۲ـ Rubruck/Wyngaert 302

از آن‌گذشته درآغاز هرماه دربرابر بت‌ها جشن کوچکی گرفته می‌شد[۱].

شمن‌ها زمان را محاسبه می‌کردند، و اجازه داشتند، که پیوسته در نزدیکی چادر قاآن عبادتگاهی برپاکنند[۲]. سرکردهٔ آنان (بیگی)[۳] طبق قانون چنگیزخان می‌بایست جبه‌ای سفید به‌تن‌کند، و برروی اسب سفیدی بنشیند، و درمجالس عمومی نخستین‌جا به‌وی تعلق گیرد[۴].

شمن‌ها خصوصاً به‌عنوان پیشگو نقش مهمی داشتند. آنها تعیین می‌کردند، که اردو در چه محلی برپا شود[۵]، و از آینده خبر می‌دادند. آنان از جمله سه عدد استخوان‌گوسفند را به‌آتش‌می‌افکندند. چنانچه‌قطعات‌استخوان‌درطول آتش‌می‌جهید، نشانهٔ نیك وچنانچه درعرض و یا بیرون آتش می‌جهید، نشانهٔ بد بود[۶]. اباقا نیز در سال ۶۶۸ هـ. ق. این روش را به‌کار بسته است[۷]. ازاین‌گذشته برای پیشگوئی به‌تخم‌مرغ[۸]، گوشت[۹] و اسب توجه می‌کردند، و در مورد اخیر به‌خصوص بـه‌شیههٔ‌اسب[۱۰] (همانطورکه‌درمورد داریوش‌اول نیز پیش‌آمده‌است). بدینگونه پایان‌حملات‌جنگی پیش‌بینی می‌شد؛ اما سرنوشت نوزادان را نیز می‌خواستند از این راه تعیین کنند[۱۱].

مغولان می‌پنداشتند، که دارای سنگ‌باران[۱۲] (حجرالمطر) هستند، وهرگاه بخواهندمی‌توانند باران تولید کنند، و به‌خصوص معتقدبودند، که این سنگ‌می‌تواند درجنگ‌ها خدمات ذیقیمتی انجام دهد. آنان می‌پنداشتند که چون به‌سال ۱۲۳۰ م

۱– J. P. Carpini/Wyngaert 36f.　۲– Rubruck/Wyngaert 232, 258

۳– رك ؛ Barthold, Turkestan 391　۴– رشیدالدین/برزین 148a ؛ Üan - ts au Pi - sï/Palladius 122f., 228f.　۵– J. P. Carpini/Wyngaert 36f.

۶– Rubruck/Wyngaert 261f.　۷– مفضل ج1 : ۵۲۲ .　۸– Qazwini, Erdkunde bei Schlösser 32

۹– Rubruck/Wyngaert 305　۱۰– J.p. Carpini/Wyngaert 41 ؛ Rubruck/Wyngaert 305

۱۱– Rubruck/Wyngaert 302

۱۲– رشیدالـدین/کاترمر ج1 : ۴۲۸–۴۴۰ ؛ Marco Polo/Jule I 309, Anm. 8 ؛ Marco Polo/Lemke 201

در لشکرکشی به‌چین شمالی این سنگ‌را به‌کار برده‌اند، سپاهیان مغول که درمعرض خطر بودند ، نجات یـافته‌اند[1]. شاید از این سنگ برای شفای بیماران نیز استفاده می‌کرده‌اند[2].

درکنار این شیوه‌های عبادت ، دستورات مذهبی وعقائد خرافی دیگرکه برپایهٔ دین استوار بود، درمغولستان روی برخی ازتشکیلات زندگی روزمرهٔ مردم اثرگذاشته بود ؛ اما درایران از چنین تأثیراتی دیگر نشانه‌ای در دست نیست .

علاوه برمحرّمات عمومی، چون‌صید وقتل پرندگان جوان، شکست دواستخوان وسیلهٔ یکدیگر، زدن ضربه به‌اسبان با دهانهٔ آنها، اصطکاك تیر با تازیانه ویا ایستادن روی تازیانه[3] دستوراتی مشاهده می‌گردد، که‌ناشی ازترس مغولان دربرابر ارواح‌است، و منابع تاریخی از این ترس‌گزارش‌داده‌اند[4]. به‌همین‌سبب درهنگام گرفتن ماه و یـا خورشید شیپور می‌نواختند[5]، وحملات جنگی‌را تنها درآغاز و یا نیمهٔ ماههای قمری شروع می‌کردند[6]. هم‌چنین ترس از اینکه پای انسان آستانهٔ در را لمس‌کند[7]، و یـا بازگشت از راهیکه انسان رفته است (همانطورکه منکو انجام داد) و یا به‌طور کلی رفتن به‌اردوگاههای پیشین تا هنگامیکه اثر اجاقها درآن دیده می‌شود ، بی‌تردید با این عقاید مربوط است[8]. می‌توان گفت‌که برخی ازاین معتقدات مستقیماً با جادوگری ارتباط داشته است . چون نمی‌خواهیم آنچه‌را که گذشت با نظائر این عقاید درزمان حال مقایسه‌کنیم، لذا نمی‌توان با قطعیت‌گفت‌که کدامیك ازاین آداب و رسوم باترس

۱ـ جوینی ج ۱ : ۱۵۲ ؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۲۲ ؛ Bar Hebraeus 464 ؛ میرخواند ج۵ : ۴۴ . ـ رك ؛ Nau 247f

۲ـ Rubruck/Wyngaert 267

۳ـ J. P. Carpini Wyngaert 40

۴ـ Bar Hebraeus 412

۵ـ Rubruck/Wyngaert 300

۶ـ J. p. Carpini/Wyngaert 41

۷ـ نزدیك بود ، که عدم توجه به‌این‌دستور جان نوکر روبروك را بخطر اندازد : Rubruck/Wyngaert 265 , 261f. ؛ این فریضه در دربار قوبیلای نیز معتبر بود : Marco Polo/Lemke 248

۸ـ Rubruck/Wyngaert 289

از ارواح وکدامیك با جادوگری مربوط بوده است .

آداب طهارت نیز با آنچه‌گذشت ، بستگی نزدیك دارد . آلوده‌کردن آب بـا ادرار، آب‌بینی[۱] و یا شستن لباسهای‌کثیف[۲] و نیز فرو بردن‌چاقو درآتش[۳] ویا درآوردن اغذیه از ظروف با چاقو ممنوع بوده است[٤]. مغولان تصور می‌کردند ، که با اینکارها رعد و برق ایجاد خواهد شد[۵]. منع آلودگی آب ضمناً از نظر بهداشتی هم مفید بود، و نیز گزارش می‌دهندکه در تابستان نهرهای آب را از میان قراقوروم می‌گذراندند[٦] ، تا به‌این وسیله شهر را نظافت‌کنند . اما مقررات مغولان درمورد آب برای مسلمانان، که طبق‌دستورات دینی خود ناگزیر از شستشو بودند، ایجاد اشکال می‌کرد به‌این‌سبب اوکتای خود را ناگزیر دید ، که دراین مورد گـذشت و مدارا نماید و از دستورات کوته‌بینانهٔ جغتای جلوگیری‌کند[۷].

درمورد خوردن‌گوشت‌حیوانات مختلف برای مغولان منعی وجود نداشت[۸]، اما اشیاء صاعقه‌زده ، و نیز مردمی‌که در خانه‌های صاعقه‌زده ساکن بودند، و رمه‌هائی‌که برق درمیان آنها زده‌بود ، تنها درصورتی تطهیر می‌شدند، که آنهارا از میان دوآتش بگذرانند[۹]. اشخاص و اشیائی که از نظر مغولان بدین‌سان آلوده شده بودند، بایستی برای مدتی طولانی از اردوی قاآن دور بمانند[۱۰]. همین دستور برای ماترك مردگان نیز وجود داشت . آندره لنگ‌ژومون فرستادهٔ پاپ و همراهانش مجبور بودند ، دوبار از میان دوآتش بگذرند . نخستین آتش‌او و هدایارا تطهیر کرد؛ و اما آتش‌دوم به‌آن

۱ــ میرخواند ج۵ : ۴۳ ؛ خواندمیر/دفرمری ۶۲ a؛ Banzarov 18-22 ۲ــ جوینی ج۱ : ۱۶۱ ص‌ب ؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۶۱ . ۳ــ Banzarov 22-26 ۴ــ J. P. Carpini/Wyngaert 40 ۵ــ رشیدالدین/کاترمر ج۱ : ۴۳۶ ص‌ص‌ب . ۶ــ Rubruck/Wyngaert 279 ۷ــ جوزجـانی ۳۸۱ ص ب . ۸ــ این موضوع بخصوص جلب توجه مسلمانان را می‌کرد ؛ ابن‌اثیر ج ۱۲ : ۲۳۵ ؛ میرخواند/یوبرت ۱۰۸ . ۹ــ جوینی ج۱ : ۱۶۲ ؛ J. P. Carpini/Wyngaert 42, 44f. ــ الجایتو نیز متذکر ایـن دستور مذهبی مغول بوده است ؛ کاشانی ۶۶ ج . ۱۰ــ J. P. Carpini/Wyngaert 44

جهت بود ، که‌کیوك ، که هدایا برای او مقرر شده بود ، در آن میان از دنیا رفت[۱] . حتی فرستادگان مصری‌را که می‌خواستند بـه‌حضور اباقا برسند در سال ۱۲۷۱ م. نیز به‌این‌ترتیب تطهیر کردند[۲] . اما ویلهلم فن روبروك ، که بدون هدایا آمده بود، ازاین نوع تطهیر معاف شد[۳] .

مغولان‌برای رؤیا اهمیت فراوان قائل بودند[۴] ، وعدد نه را مقدس می‌شمردند[۵] .

بیماری و مرگ

آدابی‌که مغولان برای دفع و یا درمان بیماری به‌کار می‌بستند، با آنچه‌که در مورد تطهیر گذشت ، رابطهٔ نزدیك دارد .

چون‌کسی‌بیمار می‌شد، شمن‌ها تشخیص‌می‌دادند، که آیا او مبتلا به‌یك‌بیماری طبیعی است و یا آنکه ارواح در او حلول کرده‌اند[۶] . شیوهٔ درمان نیز متناسب با نوع بیماری بود . اگر علت دوم موجب بیماری‌کسی شده بود ، آنها می‌کوشیدند تا ارواح را باسلاحهائی دفع کنند. پس در دوطرف بستر بیمار شمشیرهای‌براق قرارمی‌دادند[۷] . چنانچه‌کودکی بیمار می‌شد ، زنی سالخورده بتی را دربالای بستر بیمار می‌آویخت[۸] . چنانچه یکی از اشراف بیمـار می‌شد ، پنجاه سوار در اطراف خیمهٔ وی می‌تاختند ، و برای دفع شیاطین نیزه‌های خود را به‌حرکت درمی‌آوردنـد[۹] . دربرابر خیمهٔ بیمار نیزه‌ای به‌زمین فرو می‌کردند ، تا به‌این ترتیب به‌بیگانگان هشدار دهند . چنانچه مرگ بیماری نزدیك می‌شد ، تقریباً تمام بستگان او را ترك می‌کردند ، چه‌کسانیکه

۱ـ J. P. Carpini/Wyngaert 41 ۲ـ Tiesenhausen I 354 ۳ـ Rubruck/ Wyngaert 301

۴ـ جوینی ج۱ : ۱۸۶ ؛ میرخواند/یوبرت ۱۷۱ .

۵ـ Banzarov 12f. ؛ Haytonus 2879. ؛ Hammer, Goldene Horde 208

۶ـ Rubruck/Wyngaert 302 ۷ـ Rubruck/ ؛ J. P. Carpini/Wyngaert 37 Wyngaert267 ۸ـ J. P. Carpini/Wyngaert 37 ۹ـ Qazwini, Erdkunde bei Schlösser 31.

درهنگام مرگ‌بیماری‌حضورداشتند، تانه‌ماه نمی‌توانستند وارد اردوی بزرگان‌شوند[۱].

روش‌های‌پیش‌گیری نیز دربرابر بیماری‌ها وجود داشت. مغولان ازجمله معتقد بودند ، که آتش پهن برای دفع بیماری رماتیسم دارای نیروی فوق‌العاده است[۲]ــ ژان پلانوکارپینی به‌حق اشاره می‌کند، که به‌علت‌کمبود چوب‌مغولان پهن‌را می‌سوزاندند. چنانچه روش‌های پیش‌گیری ، و نیز روش‌هائیکه مستقیماً برای‌مداوای بیماری به‌کار می‌رفت ، بی‌نتیجه می‌ماند (از جمله ظرف پر از خاکی‌که سنگی سیاه روی آن قرار داشت) ، مغولان به‌پیروان ادیان دیگر پناه می‌بردند . مثلاً یکی از همسران منکو که شمنی بود ، راهبی مسیحی را به‌حضور خود خواند ، و این راهب از او خواست که سه‌بار دربرابر صلیب به‌سجده درآید[۳]، وآنگاه مخلوطی ازگرد ریواس وآب تبرك شده به‌او داد[۴]؛ اما چون‌باردیگر اورا به‌معالجهٔ بیمار دعوت‌کردند، راهب‌این دعوت را ردکرد[۵]وآن‌زن به‌زودی‌مرد[۶]. درهنگام‌ابتلاء به‌بیماری‌های‌سخت ، انسانها آمادگی شگفت‌آوری برای استفاده از شیوه‌هـای درمان بیگانه و ادیان اقوام دیگر دارند ، و به‌این سبب پیش‌آمدهـائی مانند آنچه گـذشت ، اغلب اتفاق افتاده است .

مغولان علاوه براین می‌پنداشتند ، که بـا دعا می‌توانند بیماری را از شخصی به‌شخص دیگر منتقل‌کنند . روایت می‌شود ، کـه چون اوکتای به‌سختی بیمار شد ، برادرش تولی ، که با وی رابطهٔ نزدیك داشت ، نماز گزارد[۷]، و بدین‌وسیله توانست بیماری او را به‌خود منتقل‌کند . اما چون اوکتای به‌زودی مرد، گفتندکه جادو مؤثر واقع شده است[۸]. مغولان هم‌چنین می‌پنداشتند ، که می‌توان انسانهـا را سحر کرد ،

۱ـ J. P. Carpini/Wyngaert 42 ۲ـ Gomboev 651 ۳ـ Rubruck/ Wyngaert 263 ۴ـ Rubruck/Wyngaert 265f. ۵ـ Rubruck/Wyngaert 286 ۶ـ Rubruck/Wyngaert 289 ۷ـ متن دعا و اطلاعـات مفصل در رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۲۲۰ ص ب . ۸ـ میرخواند ج۵ : ۱۵۴ ؛ Üan-ts au Pi-si/Palladius 154

به‌طوریکه آنها بیمار شوند ، همانطورکه قبلاً دربارهٔ آن صحبت شد .

آداب تدفین

مغولان‌را درحالت چمباتمه و با هدایای فراوان به‌خاک‌می‌سپردند. علاوه‌براین هدایا کاسه‌ای پر ازگوشت وکوزه‌ای‌مملو ازشیر مادیان درون قبر قرار می‌دادند. حتی بینوایان نیز می‌کوشیدند ، تا مقدار کافی گوشت درقبر متوفی قرار دهند. ثروتمندان می‌توانستند طلا ونقره ، رداء و پارچه‌های فراوان بـا مرده خاك‌کنند . آنگاه پوست اسب نری را ، که درون آن پر شده بود ، بر روی قبر قرار می‌دادند .

به‌طوریکه ژان پلانوکارپینی گزارش میدهد ، جنازهٔ بزرگان مغول را غلامان به‌درون‌قبر بدرقه می‌کردند، وچنانچه اقبال با این‌غلامان‌یار بود وآنان‌خفه‌نمی‌شدند، می‌توانستند پس‌از تدفین سه‌گانهٔ ظاهری‌جان خودرا نجات دهند. جنازهٔ فرمانروایان را کنیزکان به‌درون گور بدرقه می‌کردند[۱]، و این یکی از حقوق خـاص آنان بود . درمورد هلاکو نیز به‌همین ترتیب عمل‌شده است[۲]. اما شاید این آخرین بار بود ، که این رسم درایران مشاهده شد .

آنگاه برمزار متوفی‌مجلس اطعام به‌مدت سه‌روز برپابود، که درآن چند رأس اسب را قربانی می‌کردند ، گوشت آنـرا می‌خوردند ، و پس از این جشن استخوان اسب‌هارا به‌احترام‌متوفی‌می‌سوزاندند[۳].همسران‌متوفی‌وحداقل‌بازماندگان‌فرمانروایان‍ـ هدایائی به‌رسم‌تسلیت دریافت می‌داشتند. سرقویتی‌بیکی درسال۱۲۴۸ م. برای اغل‍ـ غایمیش همسر کیوك‌بغتاقی (سرانداز) فرستاد[۴]. مغولان بـه‌نشانهٔ عزاداری لباسهای مخصوص می‌پوشیدند[۵]. همسران مرد متوفی مدت چهارهفته برای‌شوهر خود عزاداری

۱ــ وصاف/هامر ج۱ ، ۱۰۱ ؛ میرخواند ج۵ ، ۸۲ ؛ J. P. Carpini/Wyngaert 42-44 Ricoldus 117 ۲ــ Barthold in EI. II 353 ۳ــ جوینی ج۱ ، ۱۴۶ ؛ Bar Hebraeus 458 ، Haenisch 34f. ۴ــ جوینی ج۱، ۲۱۷ . ۵ــ میرخواند ج ۵ ، ۹۷ (پس ازمرگ اباقا) ، ۱۲۵ (پس از مرگ غازان) .

می‌کردند[1].

کوشش می‌شد، تا قبر فرمانروایان‌را مخفی نگاهدارند، و از این راه ازصدمه‌رساندن به‌جنازهٔ آنان و یا دزدی آن جلوگیری کنند. به‌همین‌سبب گاه‌گاه گورکنان و یا کسانی‌را که تصادفاً از محل قبر فرمانروایـان با خبر شده بودند، می‌کشتند، تا بدینوسیله‌راز آنان‌فاش نشود[2]. برای خانوادهٔ فرمانروا مقبره‌ای‌مخصوص‌وجود داشت، که چنگیزخان نیز درآنجا دفن شده‌بود ـ ظاهراً آنطور که رسم مغولان بوده است، درمحلی که‌وی‌وصیت‌کرده بود[3] ـ محل‌این‌گورستان درواقع‌کاملاً مشخص‌نیست[4]. بیشتر اعضای خانوادهٔ فرمانروا بمیل خود درهمین محل مدفون شده‌اند[5].

ایلخانان‌را درمحل‌های‌گوناگون دفن‌کرده‌اند. گفته می‌شود که هلاکوـ و بعداً اباقا ـ را در جزیرهٔ تلا واقع در دریـاچهٔ ارومیه[6] (برفراز کـوه شاهو در نزدیکی دهخوارگان)[7] به‌خاك سپرده‌اند. احمد ظاهراً پس‌از قتلش به‌سال ۶۸۳ هـ. ق. درمحلی به‌نام قراقپچاغای دفن شد[8]. تا این‌هنگام نیز عادت دیرینه حفظ شده بود، و محل قبر را افشاء نمی‌کردند. مسافرت تا پایان مراسم تدفین مجاز نبود. تا مدت سه‌روز درکنار قبر ارغون طعام داده می‌شد[9].

غازان پس از تشرف به‌اسلام سنّت دیرینهٔ مغول را که برپایهٔ دین آنان استوار بود، ترك‌کرد[10]. او دستورداد، تا برایش در تبریز مزاری مجلل بسازند، که به‌سال

۱ــ Marco Polo/Lemke 104 (آیا تنها دربارهٔ‌چین‌معتبر است ؟) . ۲ــ رشیدالدین/کاترمر ج ۱ ، ۲۲۹ (برای کیوك). ۳ــ رشیدالدین/برزین d ۱۴۹ ؛ میرخواند/یوبرت ۱۷۴ . ۴ــ J. P. Carpini/Wyngaert 42 ۵ــ مثلاً کیوك (به‌روایت Pelliot, Papes c 60) ؛ منکو (به‌روایت رشیدالدین/بلوشه ج۲ ، ۳۳۶ ص ب) ؛ اریق‌بوکا (به‌روایت رشیدالدین/بلوشه ج۲ ، ۵۶۱) . ۶ــ ابن‌فوطی ۳۵۳ ؛ مفضل ج۱: ۴۸۷ . ۷ــ رشیدالدین/کاترمر ج۱ ، ۴۱۶ . ۸ــ وصاف/هامر ج۱ ، ۲۷۹ . ۹ــ وصاف/بمبئی ۲۴۵ . ۱۰ــ رشیدالدین/وین ۲۸۸ ج .

۷۰۳ هـ. ق. او را درآنجا دفن کردند[1]. الجایتو و همسرش[2] اغلب به‌دیدن این قبر رفته‌اند[3]. بولغان خاتون[4] سوگلی غازان نیز درهمین محل به‌خاك سپرده‌شد. قبر آبش آخرین اتابك فارس (متوفی ۱۲۸۶ م) نیز در تبریز است. در زمان سلطنت غازان خواهرش الجای خاتون ورود عموم مردم را به‌مقبرهٔ پدرشان ارغون، که برفراز کوه سجاس واقع است، میسر ساخت[5]. الجایتو و ابوسعید در سلطانیه مدفون هستند[6]، و خرابه‌های مزار آنان هنوز نیز برپاست.

به‌یقین نمی‌توان گفت، که آیا یکی از ایلخانان مسلمان ابراز علاقه‌کرده‌است در مکه مدفون شود یا نه؟ . امیر چوپان سردار مغول که به‌سال ۷۲۸ هـ. ق. به‌قتل رسید، وصیت کرده بود، که اورا در مکه به‌خاك سپارند، ولی به‌این خواستهٔ وی توجهی نشد[7].

۱ــ رشیدالدین/وین ۲۷۶ چ، ۲۸۹ ر، کاشانی ۱۱ ر؛ مفضل ج ۳، ۹۴؛ میرخواند ج۵؛ ۱۲۵؛ خواندمیر ج۳: ۶۵. ۲ــ کاشانی ۵۰ر ۳ــ کاشانی ۲۱ ر، ۲۸چ، ۳۱ر، ۵۶ چ. ۴ــ رشیدالدین/وین ۲۷۵ چ؛ وصاف/بمبئی ۲۲۲. ۵ــ وصاف/بمبئی ۲۴۵؛ حمدالله ج۱: ۵۵. ۶ــ الجایتو: حمدالله ج۱: ۵۵؛ مفضل ج۳: ۲۶۱؛ میرخواند ج۵: ۱۴۲. ــ ابوسعید: حافظابرو ۵۳ ر؛ میرخواند ج۵: ۱۵۶. ۷ــ میرخواند ج ۵: ۱۵۵ ص ب.

وضع مذهب در دورهٔ ایلخانان

چنگیزخان[1] و اوکتای تا پایان عمرشان شمنی ماندند ، بی‌آنکه علاقه‌ای درونی به‌ادیان دیگر داشته باشند. ناگفته نماند، که چنگیزخان میل‌داشت ازکیفیت این ادیان مطلع شود و برای این منظور مجالس بحثی تشکیل می‌داد[2]. چنگیزخان را ، آنطور که‌گاه‌گاه به‌غلط گفته شده است ، نمی‌توان بی‌دین دانست[3].

کیوك را که نسبت به‌مسیحیت ابراز علاقه می‌کرد ، دیگر نمی‌توان یك شمنی اصیل دانست، اگرچه وی هم‌چون منکو ظاهراً شمن‌هارا مشاورین روحانی اصلی‌خود می‌دانست. اما کشیشان مسیحی‌نیزدرکنار اوبودند[4]. منکو ظاهراً نسبت به‌دین‌واحدی علاقهٔ فراوان ابراز نمی‌داشته ، و با رفتار خود تغییر دین‌را برای برادرش آسان‌کرده است . اما ازهنگامی که‌قوبیلای دین بودا را پذیرفت ، وبرادرش هلاکو نسبت به‌این دین تمایل فراوان ابراز داشت ــ تا حدودی‌می‌توان‌گفت ، که او پیرو دین بودا بوده است ــ دین شمنی دیگر نتوانست نقش دین رسمی‌را داشته باشد. اما نباید پنداشت، که جهان‌بینی‌های دینی‌کهن ازاین موقع‌نیروی خودرا درمیان‌مغولان کاملاً ازدست‌

۱ــ Üan - ts au Pi - si/Palladius 122 f. ۲ــ Bar Hebraeus 412f. ۳ــ ازجمله میرخواند/لانگله۱ ۲۲۱ . ۴ــ J. P. Carpini/Wyngaert 43 . - Huth II 136 به‌حق می‌نویسد که منکو به‌خصوص قوبیلای نسبت به‌دین بودا علاقمند بوده‌اند .

داد . در زمان سلطنت هلاکو جادوگری هنوز هم اهمیت داشت ، و شمن‌ها توانستند درکنار روحانیون بودائی که از شمال چین آمده بودند ، نفوذ خود را حفظ کنند ، اگرچه گاه‌گاه میان آنان اختلافاتی روی‌می‌داد[۱] . در دوران زمامداری همین ایلخان بود، که شمن دربار را کشتند، چون معلوم‌شد که او با جادوگران خان‌دشت قپچاق روابطی داشت و می‌خواسته است وسائل نابودی ایلخان‌را فراهم آورد[۲] . اباقا به‌سال ۶۷۸ هـ. ق. یکی از ساحران براق را که نزد وی پناهنده شده بود، به‌گرمی پذیرفت[۳]؛ وچون در زمان ارغون دین بودا در میان مغولان رونق فراوان یافت ، آئین شمنی کاملاً محو شد .

اما عامل اصلی این تغییرات‌را باید توجه هلاکو به‌دین بودا دانست، که هم‌زمان با بنیان‌گذاری قلمرو ایلخانان بود. وضع دین بودا درایران در دورهٔ مغول‌ها یکی‌از مبهم‌ترین و تاریک‌ترین مباحث این زمان است . منابع تاریخی آن زمان نیز در این ابهام مقصر هستند. مورخین مسیحی، که‌بیشتر از ارمنستان هستند، چنانچه به‌بررسی دین فرمانروایان مغول می‌پرداختند، به‌این نتیجه می‌رسیدند، که رفتار آنان دربرابر مسیحیت بیشتر معلول عوامل‌سیاسی است ، واین واقعیت آنهارا ناامید می‌کرد . برای مورخین مسلمان نیز توصیف اینکه در سرزمین مسلمانان دین بودا ، ده‌ها سال تا آن اندازه قدرت داشت ، بسیار دردناك بوده است و به‌این‌سبب اغلب مورخان مسلمان در این باره سکوت کرده‌اند . از آنجائی‌که تحولات بعدی نشان‌داد ،که دوران تفوق‌دین بودا زودگذر بوده است ، مورخین برای تشریح آن چندان اهمیتی قائل نشده‌اند . منابع بودائی نیز ، که ممکن‌بود اطلاعات‌زیاد و بسیار ارزنده‌ای به‌دست‌دهد، موجود نیست ، و به‌این سبب ما هیچگونه تصوری از فرقه‌های گوناگون دین بودا در ایران

۱ـ دربارهٔ وضع معابد بودائی در قراقورم رك ، .Waley 28, 29, 31f ۲ـ مفضل ج۱ ، ۴۴۵ ص ب . ۳ـ رشیدالدین/ کاترمر ج ۱ ، ۲۶۷ .

در دست نداریم . لذا باید ناگزیر بطور عمومی از دین بودا صحبت‌کرد . مسلماً طرز فکرمذهبی‌فرمانروایان، که موجب انتشار دینی بیگانه درایران‌شد، مشکلات‌فراوان ایجاد کرد[۱] . ما درفصل دیگری دراین‌باره بیشتر صحبت خواهیم‌کرد.

با توجه به‌منابع موجود نمی‌توان‌گفت، که آیا هلاکو و اباقا[۲] حقیقتاً پیرو دین بودا بوده‌اند[۳] و آیا بودائیان ، و خاصه روحانیون بودائی آنانرا بودائی می‌دانستند[۴]، یا اینکه فقط آداب و رسوم بودائیان را به‌کار می‌بستند و این دین را به‌عللی ــ مثلاً به‌خاطر جلب توجه قاآن ــ رایج می‌کردند . آنها با روحانیون بودائی به‌خصوص لاماهای تبتی بسیار محشور بودند، و عبادتگاه‌های بودائی ساختند[۵] وثروت فراوان در آنجاجا دادند[۶].معابد بودائی ظاهراً درسراسر ایران پراکنده‌بوده‌است،چه‌گفته‌می‌شود که در سال ۶۹۵ هـ. ق. تعدادی از این معابد ویران شده است . از قرار دراین معابد گروه‌کثیری از روحانیان بودائی ساکن بوده‌اند . نفوذ این روحانیان در فرمانروایان مغول‌شایان‌توجه بوده‌است. قدرت‌آنان‌در دورهٔ فرمانروائی‌ارغون‌به‌منتهای شدت‌رسید، به‌طوریکه‌ایلخان‌گذشته ازدوتن وزیرش فقط‌روحانیون‌بودائی‌را به‌حضورمی‌پذیرفت[۷]. اینکه جوکی‌هندی ، که ارغون درنتیجهٔ تمریناتی‌که وی تجویز کرده‌بود ، مرد ، چه کسی بوده است[۸]، نمی‌توان با قطعیت تعیین کرد .

بدیهی است ، که درآن زمان‌تمام افراد خانوادهٔ ایلخان به‌خصوص زنان عدیدهٔ این خانواده متدین به‌دین بودا نبوده‌اند. برخی ازاین زنان مسیحی‌بودند، و رویهم‌ــ رفته مسیحیت‌درزندگی‌مغولان‌آن عصر‌دارای‌اهمیت فراوان بوده‌است. سرقویتی‌بیکی[۹]،

۱ــ Bar Hebraeus 510f.
۲ــ رشیدالدین/وین ۲۵۷ چ ص ب .
۳ــ این نظر Zyriak 507 و Vartan 306 دربارهٔ هلاکوست . بهرحال باید گفت که وی به‌دین بودا علاقهٔ فراوان داشته است .
۴ــ رك : مفضل ج۱ : ۳۷۲ ، حاشیهٔ ۳ .
۵ــ رشیدالدین/کاترمر ج۱ : ۴۰۰؛ Zyriak 507 ؛ میرخواند ج۵ : ۸۱ .
۶ــ میرخواند ج۵ : ۱۱۵.
۷ــ دربارهٔ‌هلاکو نظر Zyriak 507 و Vartan 306 چنین‌است .
۸ــ رشیدالدین/کاترمر ج۱ : ۱۸۴ ، حاشیهٔ ۵۱ .
۹ــ جوینی ج۳ : ۴؛ ابوالفرج ۴۳۴ ؛ میرخواند ج۵ : ۵۴؛ Bar Hebraeus 465 .

مادر منکو قاآن و تعدادی از همسران او[1]، دقوز خاتون همسر هلاکو و عده‌ای دیگر مسیحی بودند. مریم دختر میخائیل هشتم امپراطور بیرانس، که به‌عقد اباقا درآمد، پیرو کلیسای یونان[2] بود. یکی دیگر از همسران اباقا به‌نام قدای خاتون، که اصلش مغولی بود، نیز از کلیسای نسطوری پیروی می‌کرد. این‌وضع پس‌از سال ۶۹۴ ﻫ.ق. نیز برای مدتی طولانی پایدار ماند[3].

این‌زنان نه‌تنها خودمعتقد به‌مسیح بودند، بلکه‌دستور می‌دادندکه فرزندانشان غسل‌تعمید شوند، و به‌این‌ترتیب دوتن‌ازایلخانان در دوران طفولیت‌خود ـ هردو به‌نام نیکلای ـ مسیحی بوده‌اند. این دوتن احمدکه درغسل تعمیدش‌شك‌است[4]، والجایتو[5]، که‌مادرش ارگون خاتون‌اورا در دوران‌کودکی به‌حضورجبلّهاجاثلیق کلیسای نسطوری برده بود، هستند[6].

وضع در مورد بزرگان مغول نیز به‌همین منوال بوده‌است: مسیحیان و پیروان دین بودا اکثریت داشتند، و مسلمانان دراقلیت بودند. ناگفته نماند، که درآن‌هنگام برخی از ارکان دولت، که اصلشان مغولی و یا ترك بود[7]، اسلام‌را پذیرفته بودند (از جمله برکه خان دشت قپچاق)[8]، گرگوز حاکم[9] و سردار کهتی، که درسال ۱۲۶۱ م به‌مناسبت انعقاد قراردادصلح با فرمانروایان ماردین به‌اسلام‌گروید[10]. ضمناً نقل این

۱ـ W. V. Rubruck/Wyngaert 259 - 264 ۲ـ Bar Hebraeus 521f. , 593 ؛ Pachymeres I 174f. ؛ Bar Hebraeus, Kirchg. III 461 ؛ Dölger I, 3, Nr. 1900, S. 40 ; Nr. 1932, S. 47 ؛ Zyriak 508 ؛ Vartan 309 ؛ ابوالفرج ۴۹۷.
۳ـ Bar Hebraeus 539f. ۴ـ ابوالفدا ج۵ ، ۶۲ ؛ Haytonus 312
۵ـ Taŝîtâ 88 ؛ Golubovich II 73, III 96-99 ۶ـ Haytonus 330 - 332؛
Taŝîtâ 148 ۷ـ تاآنجاکه ازروی‌نام‌های آنها می‌توان قضاوت‌کرد. ۸ـ رشیدالدین/ بلوشه ج۲ ، ۲۶۲ ؛ جوینی ج۱ ، ۱۸ . ۹ـ به‌روایت جوینی ج۲، ۲۴۱ وی کمی پیش‌از قتلش دین اسلام را پذیرفت. ۱۰ـ مفضل ج۱ ، ۴۱۶ .

موضوع که‌گذشته از سپاهیان مغول واحدهائی از جنگجویان مسیحی[۱] و مسلمان[۲] در حملات سرداران مغول شرکت داشته‌اند ، خود نشان می‌دهد ، که قاطبهٔ مردم به‌دین اسلام ایمان نیاورده بودند ، چه درغیر این صورت ، یعنی چنانچه اکثریت سپاهیان مسلمان بودند ، ذکر این مطلب نابجا بود .

گروه کثیر وشاید اکثریت مغولان، لااقل ظاهراً ، به‌دین بودا گرویده بودند . بزرگان و اشراف عموماً به‌این دین ایمان آورده بودند. نشانهٔ بارز این وضع آنست، که یکی ازشیوخ به‌حال سردار سنقرالاشکر که پس‌از ورود به‌خدمت سلطان‌مصر دین اسلام‌را پذیرفته بود، تأسف می‌خورد، که دوباره (درایران) مجبورشده‌است ، مرتد (یعنی پیرو دین بودا) گردد[۳]. رفتار تکودار نیزکه پس‌ازجلوس برتخت فرمانروائی در جمادی‌الاول ۶۸۱ هجری[۴] تحت نفوذ شیخ عبدالرحمن دین اسلام‌را پذیرفت ، ونام احمدبرخودگذارد[۵] ، مؤید این‌مطلب‌است. اگرچه وی با پیروان ادیان دیگر رفتاری مسالمت‌آمیز داشت ، اما با بودائیان سختگیری شدید معمول داشت ، و معابد آنان‌را ویران‌کرد[۶]. با اینهمه روحانیان آنانرا (برخلاف غازان) تار ومار نکرد[۷].

اشراف مغول دربرابر ایلخان قیام کردند. این مقاومت نشان می‌دهد، که‌گروه بودائی (و رویهم رفته ضد اسلامی) درسایهٔ قدرت موجود امید موفقیت داشت ، ونیز حاکی است ، که ایمان پیروان این دین دراین هنگام راسخ بوده است . چنانچه بخواهیم گزارش وصاف را مبنی براینکه احمد به‌سبب مسلمان بودن انتخاب شد[۸]، صحیح بدانیم ، باید فرض‌کنیم ، که در سال ۶۸۱ هـ. ق. گروه بزرگان مسلمان به‌حد

۱ــ رك : مفضل ج۱ : ۵۲۴ــ۵۲۳ . ۲ــ از جمله‌درجنگ باسپاهیان دشت قپچاق درسال ۱۲۶۶ م (به‌روایت میرخواند ج۵ : ۸۵) و درجنگ خراسان درسال ۱۲۷۰م (میرخواند ج ۵ : ۹۰) . ۳ــ مفضل ج۲:۴۸۰ ص ب. ۴ــ مفضل ج۱ : ۵۱۰. ۵ــ ابوالفدا ج۵ : ۶۲ ؛ ابن‌فوطی ۴۳۲ ؛ مفضل ج۲ : ۵۰۰ ص‌ص‌ب ؛ تاریخ سیستان ۴۰۰ ؛ میرخواند ج ۵ : ۹۷ . ۶ــ میرخواند ج۵ : ۹۹ . ۷ــ رك : مفضل ج۲ : ۵۱۴ حاشیهٔ ۶ .
۸ــ وصاف/هامر ج۱ : ۲۱۵ .

کافی قدرت گرفته و از تمایل احمد به‌دین اسلام آگاه بوده است . اما بیشتر احتمال می‌رود ، که این گزارش ناصحیح باشد . به‌این ترتیب کار بر ارغون ، که در مقابل عمش قیام کرد و در زیر لوای بودا و دشمنی با اسلام می‌جنگید ، آسان شد[۱]. قاآن قوبیلای نیز ، که از تغییر دین احمد اطلاع یافته بود[۲]، با این امر مخالفت کرد[۳]. اما گمان نمی‌رود، که قاآن (آنطور که هیتونوس نقل می‌کند) ایلخان‌را تهدید به‌جنگ کرده باشد[۴]. شاید هیتونوس می‌خواسته است ، با این گزارش نشان‌دهد ، که ایلخانان حتی طبق ارادهٔ قاآن نیز نمی‌توانسته‌اند ، به‌اسلام ایمان بیاورند .

مخالفت امراء و بزرگان با احمد ، که منجر به‌پشتیبانی از ارغون[۵] و قیام ضد اسلامی شاهزاده قونغورتای درآسیای صغیر شد[۶]، از رفتار قاآن بیشتر اهمیت داشت. سرانجام فرمانروائی احمد در زیر فشار افکار عمومی درهم شکست . جلوس ارغون بر تخت ایلخانی درحکم پیروزی جدید دین بودا و آغاز یك دوران ضد اسلامی بود[۷]. ارغون به‌شدت تحت نفوذ روحانیون بودائی قرار داشت ، و درپایان حیاتش گذشته از وزراء تنها « بخشیان »[۸] را به‌حضور می‌پذیرفت[۹]. بدینسان سعدالدوله وزیر یهودی توانست آزادانه سودجوئی و غرض‌ورزی پیش گیرد .

پس از مرگ ارغون، دیری نپائید، که اوضاع دگرگون شد. مسلمانان درضمن مبارزه باسعدالدوله متوجه‌نیروی‌خودشده بودند، وچون درسال۶۹۴ه‍.ق. میان‌بایدوی بودائی وغازان مسلمان جنگ درگرفت، برخلاف سال ۶۸۳ ه‍. ق. پیروان دین اسلام پیروز شدند .

۱ـ Marco Polo/Lemke 521 ۲ـ Tašîtâ 41 ۳ـ ابوالفدا ج۵ : ۶۶ ؛ مقریزی/کاترمر ج۲: ۱، ۶۱. ۴ـ Haytonus 313 ۵ـ وصاف/هامر ج۱: ۲۷۰. ۶ـ وصاف/هامر ۲۵۴ ص‌ب . ۷ـ مفضل ج۱ : ۳۹۱ ، ج۲ : ۵۵۰ . ۸ـ رك ؛ رشیدالدین/کاترمر ج۱ : ۱۸۴، حاشیهٔ ۵۱ . ۹ـ رشیدالدین/وین ۲۴۰ ع ؛ مفضل ج۱ : ۳۷۲ ، حاشیهٔ ۳ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۰۸ .

غازان به‌فرمان پدرش تربیت بودائی یافته ، و تاسال ۶۹۴ هـ. ق. به‌تقویت این دین پرداخته بود[۱] . وی سپس پی برد ، که چنانچه خودرا با شرائط زمان سازگارکند، امید موفقیت می‌رود ، و به‌این ترتیب حاضر به‌تغییر دین شد (نام اسلامی‌اش محمود است) . غازان در اول شعبان ۶۹۴ هـ. ق. درمحضر شیخ صدرالـدین ابراهیم حموی در فیروزکوه به‌دین اسلام تشرف یافت[۲]: واقعه‌ای بس مهم درتاریخ مغولان درایران.

تشرف‌غازان به‌دین اسلام نشان می‌دهد، که اوضاع تغییر یافته بود . رفته رفته گروه‌های‌کثیری به‌دین اسلام ایمان آورده بودند ، و این خود مبین تکاملی بـود ، که می‌رفت صورت‌پذیرد . گذشته ازآن پی می‌بریم، که اقدام فرمانروای جدید و روی‌ـ هم‌رفته رفتار مذهبی ایلخانـان تحت تـأثیر مقاصد سیاسی قرار داشت . دراین میان نه‌تنها وضع درایران تغییرکرده بود، بلکه قاآن قوبیلای، عم بزرگ غازان نیز به‌سال ۱۲۹۴ م. در دایدو (حوالی پکن) جان سپرد. جانشینان وی دیگرنزد فرمانروایان ایران وجهه‌ای نداشتند ، اگرچه احساس بستگی و خویشاوندی میان آنان بهیچ‌وجه از بین نرفته بود . غازان با روبرگرداندن ازدین بودا روابط مستقیم‌را با دربار قاآن قطع واستقلال عمل خودرا ، که درنظرش اهمیت و ارزش‌فراوان‌داشت ، باری دیگر هویدا ساخت ، بی‌آنکه بیم مقاومت و مخالفت ازجانب دربار چین داشته باشد . خبر تغییر دین غازان نیز چون تشرف احمد به‌اسلام بهیچ‌وجه مورد تأیید قاآن‌های چین قرار نگرفت[۳].

سرمشق غـازان در شاهزادگـان دیگر مغول نیز بی‌اثر نبود . شاهزاده آنندا نوادهٔ قوبیلای[۴]، که حاکم تنگوت بود ، به‌دین اسلام گروید ، و دربرابر تیمور قاآن

۱ــ رشیدالدین/وین ۲۷۸ر.
۲ــ رشیدالدین/وین ۲۵۸ر؛ K'art'lis chovreba I 419؛ میرخواند ج۵ ، ۱۱۳. ــ رک، مفضل ج۱ ، ۳۹۴ و Tašîtâ 125 .
۳ــ Blochet , Introd. 231
۴ــ رشیدالدین/بلوشه ج۲ ، ۲۶۲ .

نواده و جانشین قوبیلای سرسختانه مقاومت کرد، و دین بودا را دوباره نپذیرفت[۱]. تیمور سرانجام در یك قوریلتای دین‌تازهٔ آنندا را تأیید کرد[۲]، چه بیشتر سپاهیان او نیز دین اسلام را پذیرفته بودند.

کردار غازان تکاملی‌را که درجریان بود، تسریع‌کرد: تشرف مغولان (وترکان غیرمسلمان) به‌دین پیامبر اسلام. اغلب مغولانی‌که تا این موقع پیرو دین مسیح و یا بودابودند، به‌اسلام روی آوردند[۳]. ناگفته نماند، که تمام‌مغولان دراین‌هنگام‌مسلمان نشدند[۴]: واحدهـای سپاه اویرات (تعدادشان را ۱۰٫۰۰۰ نقل کرده‌انـد) که تحت فرماندهی بایدو بودند، با شنیدن خبر پیروزی غازان درحوالی الرحبه از رود فرات گذشتند[۵] و درخدمت سلطان مملوك درآمدند. آنها درآغاز رخصت یافتند، که به‌دین خود باقی بمانند. آنان و یا اخلافشان مدتها بعد دین اسلام را پذیرفتند[۶]. گذشته از آن تا دهها سال بعد هنوز شاهزادگانی[۷] مؤمن به‌دین مسیح بودند. اما این خبر کـه ارپه‌خان مسیحی بوده است ــ بخصوص با توجه به‌منبعی‌که آنرا نقل می‌کند[۸] ــ بسیار ناصحیح به‌نظر می‌رسد.

پیروزی غازان فرمانروای مسلمان، دین بـودا را یکباره ریشه‌کن کرد. معابد بودایی چپاول و ویران‌شد، ویا آنرا به‌شکل مسجد درآوردند[۹]. به‌روحانیان این‌دین تکلیف شد، که یا دین اسلام را بپذیرند ویا ایران را ترك‌کنند، و تذکر آنان مبنی براینکه ارغون پیرو دین‌بودا بوده‌است، سودی نبخشید[۱۰]. اما به‌نظر می‌آید، که در

۱ــ رشیدالدین/بلوشه ۵۹۹ ص ب.
۲ــ رشیدالدین/بلوشه ۶۰۱.
۳ــ مفضل ج۲: ۵۸۹، ج۳: ۳۷، حاشیهٔ ۱؛ Bar Hebraeus 596
۴ــ رك: نامهٔ‌نوروز به‌مصر؛ میرخواند ج۵: ۱۱۷.
۵ــ مفضل ج۲: ۲۸۹.
۶ــ مقریزی/کاترمر ج۲: ۲، ۲۹؛ ابوالفدا ج۵: ۱۲۸.
۷ــ شاهزاده ارنجن درسال ۱۳۱۱ م. می‌گوید، که پدر و مادر و نخستین همسر وی در کلیسای‌دیرمراغه مدفون هستند؛ Tašîtâ 203
۸ــ Samuel von Ani in: Doc. Hist. Crois. - Doc. Arm. I 468
۹ــ رشیدالدین/بلوشه ج۲: ۶۰۲.
۱۰ــ رشیدالدین/وین ۲۸۴ ر.

اجرای فرمان اخراج روحانیان بودائی سختگیری فراوان به‌کار نرفته است .

ولی دین بودا سنگر خود را به‌این سادگی تخلیه نکرد. امیران برعلیه نوروز که این اقدامات بنابه‌توصیهٔ وی به‌عمل می‌آمد ، چندین‌بار توطئه‌کردند، و نیز شاید انتقامجوئی مذهبی موجب اصلی افتراهائی‌بود، که سرانجام موجب سقوط وی‌گردید. دین بودا در دوران فرمانروائی غازان از بیخ و بن ریشه‌کن شد .

غازان‌علاوه برتضعیف ادیان دیگرمستقیماً به‌تقویت‌اسلام پرداخت. او مکرراً به‌مساجد می‌رفت[۱] ، درجلسات قرائت قرآن شرکت می‌کرد[۲] ، و بـه‌عتبات عالیـات در بین‌النهرین متوسل شده بود[۳] ، که او را برسلطان مملوك پیروزکند ، فرمان داد تا در تمام دهات، مسجدبناکنند[۴] ، و موقوفات عدیده‌ای برای خانهٔ کعبه[۵] و مساکین شهرهای بزرگ ترتیب داد[۶] . به‌فرمان او بـه‌بنای مساجد ، مدارس علوم دینی ، صومعه برای دراویش ، منازلی برای اعقاب حضرت پیغمبر ، بیمارستان ، کتابخانـه ، ساختمانهای عام‌المنفعه ، و نیز طعام‌خـانه برای فقرا ، پرورشگاه برای کودکان یتیم و سرراهی و حتی‌تشکیلاتی برای دانه‌دادن به‌پرندگان درماههای زمستان اقدام‌گردید[۷] . دین‌اسلام در شئون دولت آن اندازه رسوخ کرده بود ، که مراسم انتصاب نـائب دمشق در ۱۹ جمادی‌الاول ۶۹۹ در مسجد به‌عمل آمد[۸] .

نوشته‌های روی سکه‌ها و نشان دولت که در تنظیم آن از تعالیم اسلامی الهام گرفته بودند، چیز تازه‌ای نبود. تا این‌هنـگام نیز برروی مسکوکات ایلخانان عبارات مذهبی اسلامی (و گاه‌گاه نیز مسیحی) نقش گردیده بود . فرمان غازان نیز در بارهٔ

۱ــ از جمله درسال ۱۲۹۶م. دربین‌النهرین سال ۱۲۹۷م. درتبریز : رشیدالدین/وین ۲۶۵ر.
۲ــ رشیدالدین/وین ۲۷۱ر؛ وصاف/بمبئی ۳۵۹ . ۳ــ رشیدالدین/وین ۲۷۲ر ؛ همچنین صفحات ۲۸۴ ج ، ۲۸۶ ر و ج . ۴ــ رشیدالدین/وین ۳۲۱ ج. ۵ــ وصاف/بمبئی ۳۹۰ . ۶ــ وصاف/بمبئی ۳۸۹ . ۷ــ رشیدالدین/وین ۲۸۹ ج تا ۲۹۱ ر .
۸ــ مقریزی/کاترمر ج۲ : ۲ ، ۱۶۳ .

به‌کار بردن کلمات « بسم‌الله » در آغاز کتب و مکتوبات[۱] بیشتر جنبهٔ ظاهری‌داشت ، چه بی‌شك نویسندگان ایرانی، که مسلمان بودند ، خود این‌کلمات را درسر آغاز نوشته‌ـ هایشان قرار می‌دادند . اما دراین هنگام داود پنجم پادشاه گرجستان نیز که در سال ۱۲۹۶ م. عبارات مذهبی مسیحی را بر روی سکه‌های خودنقش‌کرده بود[۲]، ناگزیر « بسم‌الله » را نقش نمود[۳].

در تحت این شرائط غازان جدیدالاسلام خود را محق می‌دید ، سلاطین مصر را به‌خاطر انحرافشان از تعالیم اسلامی سرزنش‌کند[۴]. اگرچه دراین‌موقع درحین‌فتح دمشق از جانب سپاهیان ایلخان به‌مساجد تجاوزاتی شد[۵]، اما این تجاوزات منحصراً جنبهٔ محلی و خود کامگی داشت ، با این‌همه صدمات واردشده به‌مساجد مسیحیان‌را امیدوار ساخت ، که وضع به‌نفع آنان تغییر کند ، و موجب شد ، که در مغرب زمین حملات غازان را به‌سوریه معلول احساسات ضد اسلامی وی به‌حساب آورند .

اما اسلام درایران به‌شکل واحد نبود ، و غازان پس‌از تشرفش به‌این دین نیز مجبور بود ازگروهی معین جانب‌داری کند . وچون وی به‌مکتب فقه حنفی پیوست[۶]، لذا پیروان این مکتب را دربرابر مکاتب سه‌گانهٔ دیگر تقویت می‌کرد . اما اختلاف میان این مکاتب چون اهل سنت و شیعیان عمیق نبود . ایلخانان از این اختلاف نیز مصون نماندند .

غازان می‌کوشید، تاحسن‌نیت خودرا نسبت به‌شیعیان ثابت‌کند، و لذا به‌زیارت مرقدحضرت علی و امام حسین رفت[۷]. روایت شده است، که به‌دستور غازان سکه‌هائی

۱ـ وصاف/بمبئی۳۲۵. ۲ـ Türk. Kat. III, Nr. 44, S. 45 ؛ Frähn, Il-chan, S. 510
۳ـ رشیدالدین/وین ۳۱۰ ر . ۴ـ مفضل ج۲ : ۶۴۱ ؛ مقریزی/کاترمر ج ۲ : ۲ ، ۱۵۱ ص ب . ۵ـ مقریزی/کاترمر ج۲ : ۲ ، ۱۵۹ . ۶ـ وصاف/هامر ج۱ : ۸ ؛ وصاف/بمبئی ۳۱۶ . ۷ـ رشیدالدین/وین ۲۶۶ چ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۲۳ .

با عبارات مذهبی شیعیان زده شد[1]؛ اما هنوز نمونه‌ای از این مسکوکات به‌دست نیامده است. افکار وعقاید شیعیان در پایان فرمانروائی غازان آن اندازه میان مغولان رواج یافته‌بود، که درسال ۱۳۰۴م. یکی‌ازشیعیان به‌نام پیر یعقوب باغستانی به‌لباس‌مجتهدان شیعه در محافل و مجامع ظاهر می‌شد، وبرای شاهزاده الافرنك تبلیغ می‌کرد. غازان پس از درهم شکستن شورش این شاهزاده فرمان داد، تا یعقوب را، بـا وجود لباس روحانی‌اش، به‌پرتگاهی افکنند[2].

الجایتو، برادر وجانشین غـازان دراین جهت بیشتر پیشروی‌کرد. او نخست مسیحی بود، سپس بودائی شد و سرانجام به‌اسلام تشرف یافت. نویسنده‌ای که کتاب ابوالفرج[3]را ادامه داده است، علت این‌امر را آن می‌داند، که بزرگان وقاطبهٔ‌مغولان در ایران به‌این دین ایمان آورده بودند. نحوهٔ بیان این نویسنده نشان می‌دهد، که وضع در دهسال اخیر تا چه حد تغییر یافته بود. شاید وجـود همسر جوانش نیز در تشرف‌وی‌به‌دین‌اسلام بی‌تأثیر نبوده‌است. اگرچه‌الجایتو باکوششی‌خاص به‌اجراء دقیق شریعت[4]همت‌گماشت، و امیدوار بود، که از این‌راه برای خود کسب محبوبیت‌کند، اما چون درسال ۷۰۷ هـ. ق. تحت‌تأثیر رشیدالدین ونظام‌الدین قرارگرفت، و مکتب حنفی‌را ترك‌کرد وبه‌جای‌آن به‌مکتب شافعی پیوست[5]، کار اختلاف ودو دستگی آن‌ـ چنان بالاگرفت، کـه فرمانروا تقریباً دو سال پس از آن از اهل سنت یکسره روی گردانـد، و بـه‌راهنمائی تـاج‌الدین آوجی[6]و جمال‌الـدین مطهر در زمرهٔ شیعیان اثنی‌عشری‌درآمد[7]. تا این‌هنگام نام‌خلفای راشدین برروی‌سکه‌های او نقش‌گردیده‌ـ

۱ـ رشیدالدین/وین ۳۱۱ ع. ـ دربارهٔ رفتار محبت‌آمیز غازان با شیعیان رك: کاشانی ۶۳ر.
۲ـ خواندمیر ج۳: ۵۳. ۳ـ Bar Hebraeus 536; Tağîtâ 148f. ۴ـ وصاف/ بمبئی ۴۷۰، ۵۲۱؛ میرخواند ج۵: ۱۲۶. ۵ـ کاشانی ۶۴ ع، ۶۵ ر و ع.
۶ـ کاشانی ۶۷ ر و ع؛ رك: رشیدالدین/کاترمر ج۱، XVII؛ ابن‌بطوطه ج۲: ۵۷ ص‌ب.
۷ـ حافظ ابرو ۱۵ ر؛ کاشانی ۶۸ ع تا ۶۹ ر؛ مفضل ج۳: ۱۷۱ ص ب.

بود[۱]، امااز آن‌پس نام‌دوازده امام برمسکوکات ایلخان دیده‌می‌شود[۲]. درهمین ایام بود، که روحانیان بودائی بیهوده کوشیدند ایلخان‌را به‌دین بودا معتقد سازند[۳]ــ واین آخرین باری است، که در ایران سخن از این روحانیان به‌میان می‌آید. روشن نیست، که آیا اینان روحانیانی بوده‌اند، که توانسته بودند درسال ۶۹۵ هـ. ق. درایران بمانند، و یا آنکه درسالهای بعد به‌این‌کشور آمده‌اند.

المفضل‌روایت می‌کندکه حمیضابن ابی‌نماءالمکی درپایان‌حیات الجایتو به‌وی توصیه کردکه به‌مکه لشکرکشی ومقابر خلفاء ابوبکر وعمر را ویران‌کند[۴]. با توجه به‌اینکه شیعیان این فکر را تقویت می‌کردند، هویدا می‌گردد، که الجایتو تـا چه اندازه به‌اصول‌عقاید شیعیان ایمان‌داشته است، چه‌درغیر این‌صورت حمیضا را یارای چنین پیشنهادی نبود. دراین اوضاع تنها مرگ ایلخان در سال ۷۱۶ هـ. ق. بود، که از تصادم شدید میان اهل سنت و شیعیان جلوگیری‌کرد.

مربیان و مشاوران ابوسعید موفق شدند، که ایلخان جوان را به‌مبانی مذهبی اهل‌سنت‌معتقدسازند[۵]. برروی سکه‌های وی‌باردیگر نام‌خلفای راشدین دیده می‌شود[۶]. به‌این‌ترتیب مذهب شیعهٔ اثنی‌عشری نفوذ خودرا دردستگاه دولت ازدست‌داد. ایران ازآن‌پس نیزعرصهٔ برخورد شاخه‌های‌مختلف اسلام بایکدیگر بود[۷]، تاآنکه باتشکیل سلطنت صفویه پیروزی نصیب اهل تشیع گردید.

دین اسلام در خانوادهٔ فرمانروای مغول نیز پیروزی قطعی یافت. حتی بانوان

۱ــ Brit. Kat. VI, Nr. 126ff., S. 44 ff. ؛ Frähn, Il - chan , Nr. 108, S. 512 ؛ Türk. Kat, III, Nr. 73ff., S. 63ff. ؛ رك ؛ کاشانی ۶۵ ر، وصاف/بمبئی ۳۲۴ ؛ مفضل ج۳ : ۹۵ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۲۷ ؛ خواندمیر ج۳ : ۵۵.

۲ــ Brit. Kat. VI, Nr. 133ff., S. 48f. ؛ Frähn, Il-chan, Nr. 113f. S. 513 ؛ کاشانی ۶۷ر. ۳ــ حافظ‌ابرو۱۵ر؛کاشانی۶۸ر. ۴ــ مفضل‌ج۳:۲۶۲ص‌ب. ۵ــ وصاف/بمبئی۶۱۹.

۶ــ Brit. Kat. VI, Nr. 171ff., S. 62ff. ؛ Türk. Kat. III, Nr. 128ff, S. 85ff.

۷ــ دربارهٔ تصادم شیعیان با اهل سنت، رك : ابن‌بطوطه ج۲ : ۴۳ ؛ حمدالله ج۱ : ۶۲ ص ب.

حرمسرا نیز، که تا این‌زمان اغلب مسیحی بودند، به‌دین اسلام ایمان آوردند. شاهزاده قتلغ خاتون دختر اباقا درسال ۱۳۲۲ م. بـه‌زیارت‌کعبه رفت[۱]. اشراف و بزرگان نیز به‌اسلام تشرف یافته بودند: همانطورکه پیریعقوب باغستانی به‌سال ۱۳۰۴ م. درجامهٔ روحانیان قیام‌کرد، تیمورتاش پسر چوپان نیز به‌سال ۱۳۲۵م. برای مقابله بـا قوای مرکزی دعوی مهدویت کرد، و طرفداران بسیاری یافت[۲].

نجوم

مغولان درتمام ادوار صرفنظر از اعتقاد مذهبی خود در اتخاذ تصمیم تحت‌تأثیر وضع‌ستارگان قرار می‌گرفتند. زمان جلوس فرمانروای‌جدید برتخت خانی[۳]، تشکیل قوریلتای[۴] و یا آغاز لشکرکشی[۵] با توجه به‌این وضع تعیین می‌گردید. ایلخانان حتی معتقد بودند، که ستارگان مدت سلطنت آنان را حکایت می‌کند[۶]. غازان، کـه خود در علم نجوم دست داشت[۷]، دستور داد، تا طالع ساعت تولدش‌را نقش‌کنند[۸]. خواجه نصیرالدین طوسی به‌فرمان هلاکو رصدخانه‌ای در مراغه بنا کرد. مغولان دراعتقـاد به‌قدرت ستارگان تنها نبودند. در مغرب زمین نیز چون مشرق‌زمین این عقیده رایج بود. ازجمله روایت می‌شود، که ابوالفرج‌خود سال وفاتش (۱۲۸۶م) را قبلاً محاسبه کرده بود[۹].

بدیهی‌است، که عموم‌مردم انتظار داشتند علم نجوم تنها ازوقایع مطبوع به‌آنان

۱ـ ابوالفدا ج ۵ : ۳۵۴. ۲ـ میرخواند ج۵ : ۱۵۰. ۳ـ اوکتای: جوینی ج۱ : ۱۴۷. ـ منکو : رشیدالدین/بلوشه ج۲ ، ۲۸۳ ؛ میرخواند ج۵ : ۵۵. ـ اباقا : وصاف/هامر ج۱ : ۱۰۲. ـ ارغون : رشیدالدین/وین ۲۳۵ر. ـ الجایتو : وصاف/بمبئی ۴۶۷ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۲۶. ـ ابوسعید : میرخواند ج۵ : ۱۴۳. ۴ـ قوبیلای (درسال ۱۲۶۰ م) : وصاف/هامر ج۱ : ۳۲. ـ الجایتو (۱۵ ذیحجهٔ ۷۰۳) : رشیدالدین/کاترمر ج ۱ : ۲۵. ۵ـ وصاف/هامر ج۱ : ۶۰ ، ۲۶۰ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۰۱ ، ۱۲۱. ۶ـ وصاف/بمبئی ۳۱۹ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۱۴. ۷ـ رشیدالدین/وین ۲۸۰ ر. ۸ـ تصویر طالع : وصاف/بمبئی ۳۵۸. ۹ـ Bar Hebraeus, Kirchg. III, 465f.

خبر دهد. چون سردار دانشمند بهادر درسال ۱۳۰۷م. شنید ، که‌وضع ستارگان برای لشکرکشی وی مساعد نیست ، پاسخ داد ، که از مدتها پیش اصولاً به‌گفتهٔ منجمان ایمانی نداشته‌است[۱] . ونیز هنگامی که‌حسام‌الدین‌منجم دربارهلاکوپیش ازحملهٔ به‌بغداد اطلاع داد ، که وضع ستارگان برای انجام لشکرکشی نامساعداست ، و ازطرف دیگر خواجه نصیرالدین و روحانیان بودائی گزارش مخالف دادند ، ایلخان خشمناك شد ، و دستور قتل حسام‌الدین را داد[۲] .

نام‌گذاری

مغولان نیزمانند سایر اقوام باستانی برای نام‌گذاری اهمیت مذهبی قائل‌بودند. چون انتخاب نام مبتنی بر تصورات مذهبی بود ، لذا پس از آنکه مغولان دین‌اصلی خود را ترك کردند ، و به‌ادیان دیگرگرویدند، درچگونگی نام‌گذاری نیز تغییراتی روی داد . رواج نام‌های تازه گذشته از دگرگونی بینش مذهبی مغولان نشانهٔ ضعف آداب و رسوم ملی درمیان آنان است. دراینجا تنها دراین‌باره سخن خواهیم‌گفت ، و به‌بحث دربارهٔ مسائل مربوط به‌لغت‌شناسی نخواهیم پرداخت .

درخصوص موجبات‌دادن‌نام معینی به‌نوزاد،گزارشهای مختلف به‌ما رسیده‌است. روایت می‌شود ، که چون برای منکو درهنگام تولدش آتیهٔ درخشانی پیش‌بینی شد[۳] ، این نام را براو گذاردند . ابن‌بطوطه‌گزارش می‌دهد ، که نوزاد را از روی نخستین شیئی‌که به‌خانه وارد می‌شد ، نام‌گذاری می‌کردند . از جمله غازان را این چنین نام نهادند ، چون کسی پس از ولادتش قزغانی (کتری) به‌خانه آورد ، و نام خربنده (الجایتو) ناشی ازآنست ، که یك خرکچی وارد خیمه شد[۴] . ونیز توشی (مهمان‌ـ

۱ـ میرخواند ج۵: ۱۳۴ .   ۲ـ میرخواند ج۵: ۸۱.   ۳ـ به‌روایت Hyazinth 303
۴ـ ابن‌بطوطه ج۲ : ۱۱۵ .

ناخوانده) از آن‌رو این‌چنین نام‌گرفت، که درسفری به‌مغولستان به‌دنیا آمد[1]. اسامی قبایل مغلوب را نیز برکودکان می‌گذاردند؛ همچنین گاه‌گاه نام قبایلی برکودکان گذارده می‌شد، بی‌آنکه رابطه‌ای وجود داشته باشد[2]. دادن نام یکی از دوستان پدر به‌نوزاد نیز متداول بود[3].

اما اینگونه گزارش‌ها اغلب کوششهائی تصنعی برای توجیح کلماتی است، که معنی و ریشهٔ آن را نیافته‌اند. به‌این‌سبب باید در تفسیر نام‌ها، خصوصاً نام خربنده احتیاط کنیم. حافظ ابروگزارش می‌دهد، که الجایتو پیش‌از آنکه خربنده نامیده شود، بغا و تیمورنام داشته است[4]. این‌روایت، از اعتبار گزارش ابن‌بطوطه‌که برپایهٔ فرهنگ قومی مغولان استوار است، می‌کاهد. گذشته ازاین می‌دانیم، که اورا با نام نیکلا غسل تعمید داده‌اند. احتمال می‌رود، که او علاوه براین نام مسیحی‌نامی مغولی نیز داشته است. اما اینکه منابع اسلامی از جریان غسل تعمید الجایتو ذکری نمی‌کنند، مارا نسبت به‌سایر گزارش‌های آنان‌نیز دربارهٔ دوران طفولیت‌وی مشکوك می‌سازد. شاید روایت حافظ ابرو را بتوان‌آخرین نشانهٔ این‌فکر دانست، که الجایتو را پیش از آنکه این‌گونه نامیده شود، نام دیگری بوده است.

تغییر نام به‌طوریکه دیده شد، اصولاً یکی از مشخصات مغولان (و بسیاری از اقوام دیگر) است. چون گمان می‌رفت، که نامی برانسانی آمد نکرده است[5]، آنرا عوض می‌کردند، و یا هنگامی‌که یکی از مشاهیر پیش از رسیدن به‌سن پیری درمی‌گذشت، نه‌تنها اطلاق نام وی برنوزادان ممنوع می‌گشت[6]، بلکه به‌همنام‌های او

۱ــ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۸۹ ؛ میرخواند ج۵: ۴۲ ؛ Vladimircov, Obšč. stroj 52
۲ــ رشیدالدین/برزین ۱۵۶ a ؛ Pelliot, Papes c 33, Anm. 2 ۳ــ حتی در زمانی‌که مغولان دین اسلام را پذیرفته بودند ؛ کاشانی ۳۴ر. ۴ــ حافظ‌ابرو۲ ج. ــ رك : کاشانی ۱۲ ر و ج. ۵ــ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۲ (اوکتای در اصل نام دیگری داشته است) رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۲۱۳ ص‌ب. (تولی، آخرین پسر چنگیزخان نخست چون عمویش اوتکین نام داشت). ۶ــ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۷، ۳۶۲ :

نیز دستور می‌دادند نامشان را تغییر دهند[۱]. اما این اصل که پس از مرگ این بزرگ نام وی تا سه نسل ممنوع باشد، درعمل همیشه مراعات نشده است. گذشته از آن به‌کاربردن این کلمات که‌در زندگی‌روزمره برشیئی اطلاق می‌شد، نیز ممنوع‌می‌گردید. ازجمله پس‌از مرگ تولی دستور داده شد، که برای آینه به‌جای‌کلمهٔ مغولی «تُلی» نام ترکی «گُزه‌گو» به‌کار رود[۲]. اما برعکس‌گفته می‌شود، که تموچین (چنگیزخان) را به‌نام یکی از خان‌های مغول پس ازمرگ وی چنین نامیدند[۳].

شکلی دیگر از تغییر نام دیده می‌شود، که درهنگام جلوس‌خان برتخت فرمانروائی و یا به‌صورت القاب برای فرمانروایان و یا ورزاء پیش می‌آید. ناگفته نماند، که درمورد نخست تغییر نام به‌ندرت صورت پذیرفته است. تنها خربنده، که نام خود را به‌سبب نوای ناخوش‌آیندش به‌خدابنده تغییر داده بود[۴]، در هنگام جلوس برتخت فرمانروائی نام الجایتو (خوشبخت) برخود گذارد. اما بیشتر دیده می‌شود، که وزراء القابی‌گوش‌نواز برخودگذارده‌اند. صدرالدین‌درسال۱۲۹۲م. خودرا به«صدر جهان» و برادرش را به«قطب جهان» ملقب ساخت[۵]. نجم‌الدین فرمانروای ماردین که به‌سال ۱۳۰۳ م. در دیار بکر و ربیعه حکومت داشت، لقب الملك المنصور[۶] برخود گذارد، و بالاخره وزیر رکن‌الدین صائن درسال۱۳۲۴ م. لقب ملك ناصرالدین عادل را پذیرفت[۷].

برخی از القاب نیز به‌منظورمشخص ساختن افراد به‌آنان داده می‌شد، ازجمله لقب «کهین» که از طرف اباقا به‌شمس‌الدین کرت فرمانروای هرات[۸] و یا «بزرگ و کوچك» که به‌دو حسن داده شده بود.

۱ــ رك: Ohsson II 108 ۲ــ Vladimircov, Obšč. stroj 53; Erdmann 641
۳ــ میرخواند ج۵: ۱۱. ۴ــ مفضل ج۳: ۹۵، ۲۶۱. ۵ــ رشیدالدین/وین ۲۴۴ ج. ۶ــ رشیدالدین/وین ۲۷۳ ر. ۷ــ حافظ‌ابرو ۴۱ ر. ۸ــ زمجی 455 b.

درحاشیهٔاین تغییر نام شایان توجه‌است، که رفته رفته اسامیِ‌مذهبی جایگزین نام‌های مغولی و ترك گردید . چنکیزخان به‌کار بردن برخی از نام‌هـا را حتی برای فرمانروایان ممنوع کرد[۱]، و به‌استثناء اباقا دیگران این دستور چنگیزخان را دقیقاً مراعات کرده‌اند . تنها عوامل مذهبی توانست این دستور را سست‌کند . دراین زمینه ایمان به‌اسلام بیش‌ازدین بودامؤثر بوده‌است.درایران‌تنها گیخاتو نام «رین‌چعان‌ردــریه»[۲] را که یك روحانی تبتی به‌وی داده بود ، به‌کار می‌برد ، و نیز در نواحی شرقی به‌نام شاهزاده‌آنندا (که چون شاگرد محبوب بودا نامیده شده بود)[۳] برمی‌خوریم ؛ بدیهی است‌که درچین وضع طور دیگر بوده است .

اما اسلام درهنگام تشرف (چون مسیحیت) تکلیف می‌کرد ، که تازه مسلمان نام اسلامی بپذیرد. به‌این‌ترتیب تکودار نام احمد برخود گذارد. ناگفته نماند ، که این تنها موردی است ، که نام مذهبی توانست درکنار نام مغولی خودنمائی کند . در شاخه‌های دیگر خاندان فرمانروایان مغول نیز موارد مشابه پیش‌آمده است[۴] . ــ نــام مذهبی غازان (محمود) ، الجایتو (محمد) و اربه (معزالدین) در میــان همگان رایج نگردید. ضمناً باید دانست، که اربه درضمن برگزاری نخستین نماز جمعه پس از جلوس برتخت فرمانروائی به‌این لقب ملقب شد[۵] .

به‌ابوسعید نیز (که در اسناد و سکه‌های مغولی بوسید نام دارد)[۶] نام مذهبی یعنی علاءالدین داده شد[۷] . ابوسعید دیگر نام مغولی نداشته است، و اصولاً ازآن‌پس نام‌های مغولی درمیان فرمانروایان ایرانی یکسره ناپدید می‌شود. دربسیاری ازموارد

۱ــ Bar Hebraeus 411

۲ــ Brit. Kat. VI, S. 32, Nr. 85; Türk. Kat. III, S. 37, Nr. 35, 39 رشیدالدین/وین۲۴۲ چ؛ Tašitâ 89

۳ــ رشیدالدین/بلوشه ج۲، ۳۶۲ ، ۶۰۱ــ۵۹۹ .

۴ــ از جمله یکی‌ازنوادگان جغتای؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲: ۱۵۹

۵ــ حافظ‌ابرو۵۳ر؛میرخواندج۵: ۱۵۹؛خواندمیرج۳: ۷۷.

۶ــ Pelliot, Doc.Mong. 318

۷ــ حافظ ابرو ۲۲ ر .

کلمات ترکی چون قزغان (غازان) ، اربه (جو) وچوپان جایگزین آنها شده بود. ونیز گاه‌گاه نام‌مذهبی (موسی،محمد) ویا ایرانی (نوشیروان) جای آنهارا می‌گیرد. با قطعیت نمی‌توان گفت ، که لقب‌بهادرخان که ابوسعید پس‌ازلشکرکشی‌های سال‌های ۷۱۷ و ۷۱۹ ه. ق. در ربیع‌الاول ۷۱۹ برخودگذارد[۱] ، تاچه حد مغولی‌است ، چه‌این کلمات در آن زمان کاملاً درایران متداول شده بود[۲] .

این تغییر تدریجی در نحوهٔ نام‌گذاری نشان می‌دهد، که چگونه اسلام وآداب و رسوم ترکان و ایرانیان درمیان مغولان رسوخ کرد ، و رفته رفته فرهنگ ، دین و زبان این قوم را در خود حل نمود .

۱ـ حافظ‌ابرو ۳۵ ج ؛ خواندمیر ج۳:۷۱ . ـ Barthold, Ani 139 ۲ـ دربارهٔ لغت بهادر رك : رشیدالدین/کاترمر ج۱ : ۳۰۷ ، حاشیهٔ ۱۰۶ .

رابطهٔ مغولان با ادیان

مسیحیت

فرمانروایان مغول هیچ گاه نکوشیدند، که دین خاصی را بر رعایای خود تحمیل کنند (صرفنظر از تعقیب و آزار مسیحیان بعد از سال ۶۹۵ هـ. ق.) و این رفتار در تحولات گوناگون قلمرو فرمانروایان مغول تأثیر فراوان داشته است . بداین ترتیب از تصادم‌های مذهبی وخونریزی جلوگیری شد. سرانجام فاتحان مغول خودرا ناگزیر دیدند ، یکی از ادیان جهانی قلمرو خود را بپذیرند ، و پذیرش یك دین غیر مغولی موجب نابودی آداب و رسوم مغولی شد. تنها در روسیه ، یعنی آنجاکه خانهای دشت قپچاق به‌دینی جز دین اکثریت رعایای خودگرویدند ، مغولان توانستند موجودیت و فرهنگ قومی خود را حفظ‌کنند ، اگرچه این فرهنگ از نفوذ آداب و رسوم ترکانی که گروه کثیر سپاهیان خان را تشکیل می‌دادند ، مصون نماند .

رفتار فرمانروایان مغول معلول دستور چنگیزخان مبنی براین بود، که به‌تمام ادیان آزادی داده شود ، و روحانیان آن از پرداخت مالیات معاف یعنی از یکی از امتیازات مهم اشراف مغول[1] برخوردار گردند[2]. برای چنگیزخـان ـ و جانشین وی

۱ـ میرخواند ج۵ ، ۶۱ تأکید می‌کند ، قوبیلای نیز در قراقورم معافیت مالیاتی روحانیان را تأییدکرده است . درمورد این فصل رك ، Berthold Spuler : Die Mongolen und das ←

اوکتای ـ که شمنی بودند ، ادیان جهانی یکسان بود ، و نیز آنان تعصبی نداشتند ، که دین خود را به‌دیگران تحمیل کنند . چنانچه چنگیزخان می‌خواست به‌یکی‌از ادیان جهانی بگرود ، به‌احتمال قوی‌دین بودا را می‌پذیرفت ؛ اما این‌گزارش‌که وی به‌مسیحیت‌تمایل‌داشته‌است، صحیح نیست[1] . متناسب بااین‌زمینهٔ‌فکری وروش‌قاآن‌های نخستین ، در قراقورم درکنار دومسجد و یك‌کلیسائی‌که وجود داشت ، معابد بودائی ساخته شد[2] .

مدتها پیش از بنیان‌گذاری امپراطوری‌مغول مسیحیت باجهان مغول تماس‌یافته و قرن‌ها قبل ازظهور چنگیز برخی ازقبایل مغول چون کرایت به‌این دین گرویده بودند[3] . رواج دین‌مسیح درمیان‌مغولان نتیجهٔ کوشش میسیون‌های مذهبی نسطوریان بود ، که پس از تشکیل جمعیت خود (۴۳۱ م) به‌سوی مشرق پیش‌رفته بودند . اما این‌اقوام مسیحی ازسیاستی مخصوص پیروی نمی‌کردند ولذا به‌عنوان یك عامل‌سیاسی درمغولستان به‌حساب نمی‌آمدند. به‌همین‌جهت‌وضع‌خاص‌مذهبی‌آنان برای‌چنگیزخان، که سرگرم سیاست بود ، مشکلی ایجاد نمی‌کرد .

در دوران زمامداری‌کیوك رابطهٔ خان با مسیحیت به‌شکل دیگر درآمد . او تحت‌تأثیر وزیران مسیحی خود چینقای و قداق‌نویان[4] نسبت به‌دین مسیح ابراز تمایل شدید می‌کرد[5] ، وهمین رفتار وی موجب این تصور ناصحیح شده است[6] ، که کیوك این

Christentum, in : Internationale Kirchliche Zeitschrift XXVIII (1938), S.→ 156 - 175 .

۲ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲ ، ۳۱۲ ص ب ؛ ابوالفرج ۴۵۹ ؛ Matthaeus Parisiensis VI, 112 f. - Pelliot, Papes b 255

۱ـ ازجمله ابوالفرج ۴۰۱ ص ب . ـ رك : Ohsson II 630 - 632 ؛ Nau 272

۲ـ W. v. Rubruck/Wyngaert 285f.

۳ـ رك : Pelliot, Chrétiens 620 - 631 633-635

۴ـ جوینی ج۱، ۲۱۳؛ میرخواندج۵، ۵۴؛ J. P. Carpini/Wyngaert 125؛ Malachias 18, 80, Anm. 35 ؛ Nau 272 ؛ Pelliot. Chrétiens 628f.

۵ـ جوینی ج۱، ۲۰۰ ؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲: ۲۴۹، ۲۵۵ص‌ب.

۶ـ رك : Bar Hebraeus 481 ؛ Pelliot, Papes c 32

دین‌را پذیرفته است. پیوسته چهارتن کشیش درمحضر وی‌حضور داشتند[۱]، و نیزدستور داده‌بود، که درتربیت‌کشیشان بکوشند[۲]. به‌این‌ترتیب جای‌تعجب نیست، که مسیحیان ازکشورهای‌اسلامی وحتی روسیه دسته‌دسته به‌اردوی‌قاآن روانه شدند[۳]. درمشرق‌زمین میان پیروان ستمدیدهٔ این دین امید ریشه دوانید، و مغرب‌زمین نیز ازنو متوجه خاور شد.

منکو، که وزیری نسطوری به‌نام بلغار، مادر و همسرانی مسیحی داشت، ـ وحتی یکی‌از پسرانش‌را غسل تعمید داده بودند[۴]ـ نیز بی‌آنکه علاقه وبستگی‌درونی نسبت به‌مسیحیت داشته باشد، با پیروان این‌دین مدارای فوق‌العاده معمول می‌داشت. ویلهلم فن روبروك با تیزبینی خاصی که داشته، به‌این موضوع پی‌برده است. به‌این جهت وی می‌نویسد، که تصور عده‌ای‌که می‌پندارند منکو به‌مسیح‌ایمان آورده است، و از پیروان ادیان دیگر برای حفظ ظاهر حمایت می‌کند، ناصحیح است[۵].

منکو نیز چون فرمانروایان پیشین با هیچ‌یك از ادیان جهانی رابطهٔ درونی نداشت. شاید بتوان‌گفت، که وی به‌دین شمنی تا حدی ایمان داشته است. چادر شمن‌ها درجوار خیمهٔ وی‌قرارداشت. او درمورد ادیان‌دیگر فرمان مدارای‌چنگیزی[۶] و معافیت روحانیان آن ادیان را از پرداخت مالیات تأیید می‌کرد. تنها رابین‌های یهود[۷]، که چنگیزخان نامی از آنها نبرده بود، از این دستور مستثنی بودند.

روحانیان تمام ادیان ناظر براحوال فرمانروا بودند: منکو فرمان داده بود،

۱ـ به‌روایت رشیدالدین/بلوشه ج۲: ۲۵۴. ۲ـ جوینی ج۱: ۲۱۴؛ میرخواند ج۵: ۵۴.
۳ـ جوینی ج ۱ : ۲۱۴ ؛ رشیدالدین/بلوشه ج ۲ : ۲۴۹ ؛ میرخواند ج ۵ : ۵۴ ؛ Bar Hebraeus 481 ۴ـ به‌روایت W. v. Rubruck/Wyngaert 263 نخستین پسر وی. رك صفحات ۲۵۹ص‌ب، ۲۶۴، ۲۷۲ همین‌کتاب. ۵ـ W. v. Rubruck/Wyngaert 256
۶ـ Zyriak 462f. اشاره می‌کند که به‌این دستور ـ لااقل در ارمنستان ـ عمل می‌شد.
۷ـ جوینی ج۳ : ۳۰ ص‌ب ؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۳۱۲ (بدون ذکر اینکه یهود مستثنی بوده‌اند) ؛ میرخواند ج۵ : ۵۶ ؛ Bar Hebraeus 489 ؛ Kᶜartᶜlis chovreba I 387

که تمام روحانیان برای وی نمازگزارند ، و طعام‌هـای او را تبرك کنند[۱] . او نیز گاه به‌همراهی یکی از همسران مسیحی‌اش در مراسم دعای مسیحیان شرکت می‌کرد[۲] ، و گاه‌با مسلمانان نماز می‌گزارد. گذشته ازآن منکو دستور داده بود ، که میان پیروان ادیان‌گوناگون جلسات بحث ترتیب یـابد ، بی‌آنکه نتیجهٔ این مباحثات در زنـدگی روزمرهٔ مردم اثری داشته‌باشد. ویلهلم فن‌روبروك دریکی ازاین‌جلسات مباحثه‌شرکت داشته است[۳]. منکو با بیان این جملات جلسه‌را ختم‌کرد : « همانطورکه دست دارای انکشتان‌گوناگون‌است، خداوندنیز به‌افرادبشرراه‌های مختلف نموده‌است، تاسعادتمند شوند . او به‌مسیحیان کتاب مقدس را اعطاء فرموده‌است »[۴]. جلسات مباحثه در دربار چنگیزخان[۵]وقوبیلای،که روحانیان‌مسیحی ویهود را با دانشمندان‌چینی ونمایندگان ادیان دیگر روبرو می‌ساختند ، همین‌گونه پایان می‌یافت[۶]. قوبیلای، که بودائی‌بود، دربرابر پیروان ادیان دیگر چون پیشینیانش طریق مدارا پیش‌گرفته بـود . وی تنها تحت نفوذ عیسی کلمچی نسطوری گاه‌گاه به‌مسلمانان سختگیری می‌کرد[۷]. با این همه روایت می‌شود، که وی دستور داد گذشته از متون بودائی، انجیل ، قرآن و تورات را نیز به‌زبان مغولی ترجمه کنند[۸].

ویلهلم‌فن‌روبروك تصویرکم‌نظیری‌ازهم‌زیستی‌مسالمت‌آمیز پیروان ادیان‌مختلف در دربار فرمانروایان مغول برای ما نقش می‌کند . قاآن بـه‌کرات در مجالس عبادت مسیحیان شرکت می‌کرد . راهبان مسیحی یك هفته پیش از عید پاك در روز یکشنبه به‌حضور او رفتند ، تا دعایش کنند[۹] و روز بعد برایش نان تبرك شده آوردند . منکو

۱ـ Rubruck/Wyngaert 256, 262
۲ـ Rubruck/Wyngaert 259
۳ـ Rubruck/Wyngaert 292
۴ـ Rubruck/Wyngaert 298
۵ـ Bar Hebraeus 412
۶ـ میرخواند ج۵ : ۶۵.
۷ـ دربارهٔ عیسی کلمچی‌رك: Pelliot, Chrétiens 639f.
۸ـ میرخواند ج۵ : ۶۵ ؛ Bar Hebraeus 514
۹ـ W. v. Rubruck/Wyngaert 278

خود از آن نان خورد و سپس به‌فرزندش و برادرش اریق‌بوکا نیز داد[۱]. یك‌بار نیز به‌دست خود عود را درظرف مخصوص برافروخت، و دستور داد، تا کشیشان نسطوری او را با دود آن تبرك کنند[۲]، و به‌دست خود به‌آنان جام شراب داد. وی هم‌چنین به‌یك‌کشیش ارمنی به‌عوض کلیسائی که مسلمانان ویران کرده بودند، صلیب زرین اعطاءکرد[۳]. او به‌یکی از راهبان مسیحی که همسرش‌را معالجه کرده بود، علی‌رغم میل مسلمانان اجازه داد که صلیبی را در سراسر اردوی او بچرخاند[۴]. این‌وقایع حاکی از آن است، که در قراقورم گروه کثیری مسیحی زندگی می‌کرد: علاوه بر نسطوری‌های بومی، مجارها، خزری‌ها، روس‌ها، گرجی‌ها، ارامنه و حتی عده‌ای فرانسوی که سرپرستی مذهبی آنان‌را کشیشان نسطوری به‌عهده داشتند[۵]. منکو مسیحیان‌را گرامی می‌داشت، و به‌آنان اجازه دادکه دربرابر وی فقط تعظیم‌کنند ودیگر به‌خاك نیافتند[۶]. تنها یك‌بار از میخائیل یکی از پادشاهان روسیه خواستندکه به‌آداب مذهبی مغولی تن در دهد، و چون وی از این‌کار سرباز زد، اورا کشتند[۷].

تصویری‌که ویلهلم‌فن روبروك برای‌ما به‌جای‌گذارده‌است، باوجودتنوع‌یك‌جانبه است، چه او به‌زندگی پیروان مذاهب دیگر کمتر اشاره می‌کند، اما به‌حق باید پنداشت، که پیروان مذاهب دیگر دارای حقوق و آزادی‌های مشابهی بوده‌اند و به‌این ترتیب تصویر کامل از اوضاع آن زمان به‌دست می‌آید.

ناگفته نماند، که این‌رفتار مسالمت‌آمیز مخصوص فرمانروایان شمنی و بودائی بود[۸]. زنان‌مسیحی خانوادهٔ خان وهم‌چنین خان‌های مسلمان درزمان‌های بعدصمیمانه و با جدیت برای ترویج دین خود کوشش می‌کردند.

۱ـ Rubruck/Wyngaert 279   ۲ـ Rubruck/Wyngaert 262   ۳ـ Rubruck/ Wyngaert 264   ۴ـ Rubruck/Wyngaert 267f.   ۵ـ Rubruck/Wyngaert 280   ۶ـ J. P. Carpini/Wyngaert 39   ۷ـ Carpini/Wyngaert 38   ۸ـ زنان بودائی خانوادهٔ خان نیز رفتاری مشابه داشتند؛ وصاف/هامر ج۱ : ۲۹.

مدارای مذهبی مغولان هنگام برخورد آنان با اجتماعات مسیحی در خاور نزدیك بی‌اثر نبوده است . این نوع برخوردها برای نخستین بار درسال‌های ۱۲۴۲ و ۱۲۴۴م صورت گرفت ، یعنی هنگامی که مغولان برقفقاز و آسیای صغیر دست یافتند . تکفور حاتم اول پادشاه ارمنستان صغری به‌خاطر دشمنی دیرینه‌اش باسلاطین سلجوقی آسیای صغیر به‌مغولان پیوست . برعکس ارامنهٔ قفقاز وگرجیان به‌این سادگی تسلیم نشدند . این ایستادگی را می‌توان معلول ابهامی دانست ، که در رفتار سیاسی ومذهبی مغولان موجودبود، چه‌آنان بامسلمانان ومسیحیان به‌یك‌اندازه‌سختگیری‌می‌کردند، به‌طوریکه درقفقاز گروه‌کثیری‌ازمسیحیان‌را اسیر کردند[1] وتکفورحاتم‌درسال۱۲۵۴م. که‌به‌قراقورم مسافرت‌کرد[2]، ناگزیر شد بـا پرداخت مبلغی هنگفت این‌عده را آزادکند . از سوی دیگر در مورد جمع‌آوری مالیات بسیار اعمال غرض می‌شد و همکار ارغون به‌نـام قرابغا دراین مورد بی‌تقصیر نبوده است[3]. این اجحافات موجب شد ، کـه مسیحیان و مسلمانان مشترکاً ، از جمله درسال۱۲۴۳ م. درملطیه به‌سرداری اسقف آنجا، برعلیه مغولان شورش کنند[4].

کیوك با علاقه‌ای‌که به‌دین مسیح داشت ، خود را نـاگزیر به‌تغییر این وضع می‌دید . اوحتی‌یك‌بارایلچیکتای‌را برای‌نظارت درکارحاکم قفقازفرستاد وایلچیکتای آن‌چنان به‌نفع‌مسیحیان عمل‌کرد، که درمغرب‌زمین‌گمان می‌رفت‌که او خود مسیحی است[5]. ازآن‌گذشته یك راهب شامی را که سیمون ربّان اتا نام داشت ، و در دربـار قاآن حذاقت خود را در معالجهٔ بیماران نشان داده بود[6]، بـه‌همراهی سپاهیان مغول فرستاده شد. او بطرزی شگفت‌آور به‌پشتیبانی‌ازهم‌کیشان خود برخاست، و ازهرنوع

۱ـ Zyriak 255 - 257; Bar Hebraeus 492, 510 ۲ـ Vartan 293

۳ـ Camčean/Klaproth 208 ۴ـ Bar Hebraeus 477 ۵ـ کاردینال Odo درنامه‌اش به‌لوئی نهم اینطور نوشته است ؛ Rubruck/Risch 3; Pelliot, Papes c 34

۶ـ Bar Hebraeus, Kirchg. II 761; Matthaeus Parisiensis VI 112 - 115

تعدی و تجاوز نسبت به‌آنان جلوگیری‌کرد[۱]. سیمون با اختیارات تامی که ازقاآن دریافت داشته بود، حتی دستور داد تا در شهرهائی‌که سکنهٔ آن مسلمانان متعصب بودند، چون تبریز و نخجوان کلیسا بسازند، ودرآن‌سامان ناقوس‌ها باردیگر به‌صدا درآمد[۲]. دراین موقع نرسس سوم (۶۲/۱۲۶۱ ـ ۱۲۳۵م.)[۳] جاثلیق‌کلیسای‌ارامنه با در دست‌داشتن‌فرمان دولتی‌توانست‌دوباره به‌منطقهٔ تحت‌نظرخود سفرکند[۴]. بدین‌گونه سیمون مدتی طولانی منشأ اعمال خیر بود. او سال‌ها مورد محبت ایلخان بود، تاآن که سرانجام‌به‌سال۱۲۶۵م. دربین‌النهرین به‌صومعه‌ای درآمد[۵]. منابع‌تاریخی‌مسلمانان برخلاف منابع مسیحی و چینی درمورد کارهای وی سکوت می‌کنند[۶].

تجدید فرامین مداراجوئی چنگیزخان از جانب منکو بی‌شك کار سیمون را آسان کرد، با این‌همه گاه‌گاه مسیحیان مورد تعدی و تجاوز قرار گرفته‌اند: درسال ۱۲۶۱ م. می‌خواستند یکی‌از امیران ارمنی‌را به‌پذیرش اسلام مجبور کنند، و چون او ایستادگی می‌کرد به‌قتل رسید[۷]. تردید نیست‌که این تجاوزات بی‌اطلاع خان مغول و به‌دست افراد مغرض انجام می‌شده است، و همین مداراجوئی خان‌های مغول بود، که دگرگونی‌عمیقی در رفتار ارمنیان وگرجیان ایجادکرد. آنان ـ صرفنظر ازشورش های پراکنده ـ درجنگ باخان‌دشت قبچاق، سلاطین سلجوقی، مصریان‌و بالاخره در فرونشاندن شورش‌های داخلی وفادارانه دوشادوش مغولان می‌جنگیدند. این وفاداری دربرابرمغولان درنوشته‌های آنان‌نیز منعکس‌شده است[۸]. وفاداری آنان‌آن چنان بود که‌حتی غازان به‌گرجیان اجازه می‌داد درجنگ پیشاپیش صفوف سپاه، صلیبی‌را حمل کنند[۹].

۱ـ Malachias 12 ؛ Vartan 284f.
۲ـ Zyriak 254
۳ـ Zyriak 438, Anm. 2
۴ـ Zyriak 439f.
۵ـ Bar Hebraeus, Kirchg. II 761 - 769
۶ـ رك : Pelliot, Papes b 225 - 250
۷ـ Zyriak 502
۸ـ Ožavachov 1483
سراسر Kᶜartᶜlis chovreba
۹ـ Pachymeres II 457

رابطهٔ ایلخانان با مسیحیت

چون حملات هلاکو پیروزی‌های درخشانی را میسر ساخت ، ناگزیر رابطهٔ دستگاه دولتی مغولان با مسیحیت دستخوش دگرگونی عمیقی شد . در سراسر خاور نزدیك اجتماعات مسیحی متشکل درمیان ساکنان مسلمان تشکیل شده بود . این مسیحیان در زندگی اجتماعی وظائف نسبتاً مهمی را به‌عهده داشتند، و به‌این ترتیب رابطهٔ آنان با فرمانروای مغولان از نظر سیاسی نمی‌توانست بی‌اهمیت و یکسان باشد . ایلخانان ناگزیر بودند این اجتماعات را به‌عنوان یك عامل سیاسی مورد توجه قرار دهند ــ و این وضع برخلاف موقعیت مسیحیان درمغولستان وآسیای مرکزی کاملاً تازگی داشت.

دراین هنگام در میان مسیحیان خاور نزدیك تفرقه افتاده بود . از قرن پنجم و ششم میلادی یعنی ازهنگامی که میان مسیحیان نفاق افتاده بود، بیش از همه دستجات کلیساهای یعقوبیان (سوریهٔ غربی) و نسطوری‌ها (سوریهٔ شرقی) هریك با مقررات مخصوص به‌خود نضج گرفتند . این دوکلیسا درزیر فشار مسلمانان طول قرن‌هااختلاف خود را لااقل ازنظر خارجی مستور می‌داشتند، و دراین موقع فرهنگ و ادبیات آن سامان جانی تازه یافته بود ، که به‌نام « تجدید حیات ادبی وهنری سوریه » معروف شده است . درقرن سیزدهم میلادی میان این دوکلیسا همکاری نزدیك و بسیار دوستانه وجود داشت و بزرگان آن‌ها با احترام از یکدیگر یاد می‌کردند. ازجمله این‌که هر دوکلیسامشترکاً درمرگ ابوالفرج[1] و سایر بزرگان کلیسا خودرا سهیم می‌دانستند. به‌یقین می‌توان گفت ، که میان این دوکلیسا دیگر خصومتی وجود نداشت ، و بـه‌همین سبب نیز کاری نکردند ، که موجب شود مغولان یکی‌را بر دیگری ترجیح دهند (اگرچه کلیسای نسطوری چون پیروان بیشتری داشت ، نفوذ بیشتر یافت) . وچون دراین‌جـا

۱ــ Bar Hebraeus, Kirchg. II 471 - 475

صحبت ازحیات روحانی و اصول عقاید جوامع دینی نیست ، می‌توان عموماً دربارهٔ رابطهٔ ایلخانان باتمام کلیساها صحبت کرد. مغولان تمام مسیحیان‌را یکسان می‌دانستند، همانطور که کیوك درمکتوبی به‌لوئی‌یازده پادشاه فرانسه این نکته‌را تأکیدکرده‌است[1] .

درلشکرکشی هلاکو به‌خاور نزدیك حکومت‌های مسلمان‌بودند، که با مغولان به‌مقابله‌برخاستند ــ قفقازقبلاً تصرف‌شده‌بود ــ : اسماعیلیه، خلفای‌بغداد،حکومت‌های محلی ایوبیان درشمال بین‌النهرین و شمال سوریه . حتی پس‌ازغلبه براین‌حکومت‌ها نیز دولتی اسلامی‌دشمن اصلی ایلخانان ماند: مصر . مملوکان هیچ‌گاه از مغولان یك‌سره شکست نخوردند و به‌این سبب مسلمانان سوریه و آسیای صغیر پیوسته امیدوار بودند، که با کمك مصر ــ یعنی یك دولت اسلامی ــ بتوانند دوباره استقلال ازدست‌رفتهٔ خود را بازیابند، و به‌همین سبب است، که پیوسته حملات سپاهیان مملوك‌شورش مسلمانان این مناطق را به‌دنبال داشت .

به‌این‌ترتیب کاملاً طبیعی است، که مغولان به‌مسیحیان روی خوش‌نشان‌دادند، و به‌آنان آزادی‌هائی اعطاء کردند ، که درطی قرن‌ها ازآن‌محروم بوده‌اند ، تا به‌این ترتیب پیوند مسیحیان‌را با خود محکم‌ترکنند . نیز بدیهی‌است، که مسیحیان مشرق‌زمین دراین شرایط ، و با توجه به‌گسترشی‌که دین مسیح در زمان زمامداری مغولان یافته بود ، امیدوار بودند ، که بتوانند ایلخانان را مؤمن به‌دین مسیح کنند . لذا امید از یك‌سو و حسابگری‌سیاسی ازسوی دیگر موجب اتحادی شد، که درطول ده‌ها سال رضایت‌بخش بود . ازآن‌گذشته دین بودا درنظر مسلمانان دینی‌چند خدائی بود، و به‌این‌سبب قاطبهٔ مسلمانان ایلخانان بودائی را کافرانی نفرت‌انگیز می‌دانستند ، و بالاخره فرمانروایان ایران‌زمین با طرز تفکر سیاسی و مذهبی‌ئی که داشتند متمایل بودند ، که با دول مسیحی مغرب‌زمین برای سرکوبی مصریان متحد شوند . اتفاقاً در

1ـ Batton 12 ؛ Golubovich II, 389, in Nr. 92

همین زمان بود ، که سلاطین مملوك قصد داشتند آخـرین پایگاه‌هـای دول مسیحی مغرب‌زمین‌را درخاور نزدیك به‌تصرف خود درآورند. سپاهیان‌محافظ قلاع وشهرهای مسیحی بستگان ایلخانان‌بودائی را نزد خویش می‌پذیرفتند[1] ، و رسولان بسیاری‌میان اروپا و اردوی ایلخانان رفت وآمد داشتند ، که بعداً دربارهٔ آن بیشتر سخن خواهیم گفت.

چون هلاکو به‌قصدتسخیر قلاع اسماعیلیه حرکت‌کرد، تکفور حاتم اول پادشاه ارمنستان صغری نزد منکو شتافت ، تا اتحاد با قاآن را تجدید کند (۶۵۲ ه. ق.) و به‌این ترتیب کشورش را ازحملهٔ سپاهیان مغول مصون دارد . قاآن به‌شاه ارمنستان امتیازات بسیار ارزنده‌ای داد، و از جمله کلیسا را درقلمرو وی نیز ازپرداخت‌مالیات معاف‌کرد[2]. شاه ارمنستان ضمناً متعهد شد، که سپاهیان ارمنی‌را دراختیار هلاکوقرار دهد . هیتونوس‌گزارش می‌دهد، که تکفور در محضرمنکو ابراز امیدواری‌کرده‌است، که سپاهیان مغول به‌بغداد حمله کنند ، و قـاآن روی موافق نشان داده است (چون این حمله به‌هرحال مورد نظر هلاکو بود) اما در مورد گزارش‌های این مورخ[3] باید بسیار محتاط بود .

مدت کوتاهی پس از سفر تکفور مقر خلیفه به‌دست‌مغولان افتاد (۴ صفر۶۵۶) و بدین‌گونه فرصت مناسب برای همکاری مسیحیان سوریه و مغولان فرا رسیده بود . وضع روحی مسیحیان را ازگزارش‌هائی‌که به‌ما رسیده است، می‌توان دریـافت، چون خلیفه‌ابن‌دنها روحانی نسطوری را درسال ۱۲۵۶ م . جاثلیق کلیسای نسطوری‌کـرد ، مخالفان این روحانی به‌این بهانه که وی با مغولان ارتباط دارد ، و دوبرابر مبلغی را که به‌خلیفه جهت انتصاب به‌این سمت پرداخته است ، ازخان مغول خواهدگرفت[4]، با

۱ــ مفضل ج۱ ، ۳۷۲ .

۲ــ Zyriak 467 ؛ Haytonus 297 ؛ Maslatrie I 346f. ؛ Röhricht, Regesta 419f., Nr. 1211

۳ــ Haytonus 297f. ؛ Dardel 11 f.

۴ــ Bar Hebraeus, Kirchg. III 423 f.

انتصاب وی به‌مخالفت پرداختند، و از آن جلوگیری کردند. چون لحظات واپسین زندگی خلیفه فرا رسید، او وزیرانش‌را به‌همراهی جاثلیق کلیسای نسطوری نزدهلاکو فرستاد، به‌این امید که این پیشوا بتواند نظرخـان مغول را تغییر دهد[۱]. چون بغداد سقوط کرد، مسیحیان آنجا تحت حمایت روحانیـان در کلیسای بزرگ شهر اجتماع کردند، و اگرچه دربغداد قتل وغارت فراوان شد، اما این عده ومسلمانانی‌که به‌آنان پناه برده بودند[۲]، از هرگونه آسیبی مصون ماندند. دراین‌هنگام حتی خان مغول نیز نتوانسته بود، به‌وعده‌های‌خود وفا و جان قضات، علما، شیوخ و اعقاب‌حضرت علی(ع) را حفظ‌کند[۳]. بدیهی‌است‌که برخی ازمسیحیان‌درمعابر به‌قتل رسیدند، اما فرمانروای مغول نشان داد، که اعتماد مسیحیان به‌وی و به‌خصوص به‌همسر او دقوز خاتون کـه یك نسطوری مؤمن بود، به‌جا بوده است[۴].

آیا در این‌صورت منطقی نبود، که مسیحیان مغولان را ناجی خود بدانند، و چون سپاهیان مغول به‌سال ۱۲۶۰ م. به‌دمشق وارد شدند، مسیحیان آن شهر ازآنان با فریادهای شادی استقبال کنند؟ مسیحیان دراین هنگام می‌توانستند با صلیب‌هـای افراشته ازمعابر شهر بگذرند، وحتی روایت می‌شود، که به‌مسلمانان‌شراب پاشیده‌اند. کیوك پیش ازآن وعده داده بود، که کلیساهای ویران شده‌را ازنو بسازد[۵]. دراین‌موقع زمان مناسب برای آن‌که مغولان بااین نوع وعده‌ها وفا کنند، فرا رسیده بود.

بدیهی است‌که این رفتار مسیحیـان در روحیهٔ مسلمانـان بی‌اثر نبود. چون سپاهیان‌مغول درسپتامبر ۱۲۳۱ م. جلال‌الدین خوارزمشاه‌را تا دیاربکر تعقیب‌کردند، عیسویان‌مورد تعرض مسلمانان قرارگرفتند، وحتی سراسقف کلیسای یعقوبی‌مشرق در

۱ــ رشیدالدین/کاترمر ج۱: ۲۸۲. ۲ــ ابن‌فوطی ۳۳۹؛ Bar Hebraeus 505

۳ــ رشیدالدین/کاترمر ج۱: ۲۳۸، ۲۸۲. ۴ــ Bar Hebraeus 491, 509؛ ابوالفرج ۴۶۱؛ Malachias 33؛ Zyriak 491؛ Vartan 291

۵ــ Batton 12

آن میان کشته شد[1]. چون طرفداران خلیفهٔ مقتول به‌سال ۱۲۵۸م. به‌بغداد حمله‌کردند، بدیهی بود، که نخست مسیحیان را قتل عام خواهند کرد[2]، و هنگامی کـه سپاهیان مصر بر دمشق دست یافتند، مسیحیان آن شهر بار دیگر به‌سرنوشتی مشابه آن‌چه‌در بغداد گذشته بود، دچارشدند[3]. در درهٔ نیل نیز خشم مسلمانان برعلیهٔ مسیحیان از نو دامن‌گرفت: الملك‌الظهیر سلطان‌مصر درسال۶۶۳ هـ. ق. به‌این‌بهانه‌که قبطیان‌موجب آتش‌سوزی شده‌اند، گروهی از آنان‌را گردن‌زد[4]. درشهرهای سرحدی سوریه وآسیای صغیر انتقامجوئی کاملاً متداول بود. چون الملك‌الظهیر درسال ۱۲۷۷م. بسیاری از مسیحیان آسیای صغیر را به‌این‌دلیل، که آنان فرمانروای مغولان را تقویت‌کرده‌اند، کشت[5]، اباقا نیز عدهٔ کثیری ازمسلمانان قیصریه را به‌قتل رساند، چون آنان باآغوش باز از سلطان مملوك استقبال‌کرده بودند[6].

هلاکو نه‌تنها به‌مسیحیان اجازه داد، که ناقوس‌های کلیسا را به‌صدا درآورند[7]، ـ حقی‌که درکشورهای مسلمان تا آن هنگام از آنان سلب شده بود ـ بلکه درمراسم عبادت آنان نیز شرکت می‌کرد، به‌خصوص در کلیساهائیکه به‌فرمان همسر او «قوز-خاتون»ساخته شده بود[8]، و حتی‌با بسیاری ازروحانیون عالیقدر روابط دوستانه داشت. او همچنین فرمان داد، تا درسال ۱۲۵۸ م. دربغداد کلیسائی دراختیار مکیکا جاثلیق نسطوری بگذارند، کـه در آن برای این پیشوای مسیحی و اعقاب وی دعـا شود[9]. هلاکو ضمناً قصر دوات‌دارکوچك را که درکنار رود دجله واقع بـود، به‌این پیشوا داد تا درآن‌مسکن‌کند[10]، و نیز به‌مسیحیان اجازه داد کـه به‌جای سجده در برابر او

۱ـ Bar Hebraeus, Kirchg. III 405   ۲ـ جوزجانی ۴۳۳.   ۳ـ مقریزی/ کاترمر ج۱: ۱، ۱۰۸.   ۴ـ ابن‌ایاس ج۱: ۱۰۴.   ۵ـ مفضل ج۲: ۴۳۱. ۶ـ مقریزی/ کاترمر ج۱: ۲: ۱۴۵؛ مفضل ج۲: ۴۳۶ ص ب.   ۷ـ Čamčean/ Klaproth 292   ۸ـ Tašîtâ 90 f.   ۹ـ Tašîtâ 114   ۱۰ـ Maris, Amri et Slibae . . . II 120 f.؛ ابن‌فوطی ۴۸۴؛ عمری/قسطنطنیه ۶۶ ر؛ Tašîtâ 33

فقط تعظیم‌کنند . و فرمان‌داد ، تا کشیشان ارمنی، گرجی و شامی مراسم عبادت‌انجام دهند و شراب او را تبرك‌کنند[۱] .

نتیجهٔ ارتباط نزدیك فرمانروای مغول با مسیحیان برای کلیساهـای آن سامان پیوسته مفیدنبود: هلاکو به‌سبب رفتارش به‌زودی به‌عنوان حامی مسیحیان شناخته‌شد. علت دیگر این وضع فقدان انضباط داخلی کلیسا بود. اگرچه ویلهلم فن‌روبرك گزارش می‌دهد، که نسطوری‌ها وضعی ازهم گسسته داشتند[۲] و ما مثلاً می‌بینیم، که آنان‌رسوم خرافی پیشگوئی را محترم می‌شمردند[۳]، اما نباید این داوری را در مورد کلیهٔ شؤون آسیای غربی ، که برپایهٔ فرهنگ قومی با سابقه‌ای استوار بود ، تعمیم داد . ما نباید در قضاوت سختگیری کنیم ، به‌خصوص وقتی می‌بینیم، که حتی امروزه نیز درمغرب‌ـ زمین از این نظر چه امکاناتی وجود دارد .

خطای اصلی کلیسای سوریه کشمکش‌های شخصی و بی‌احترامی نسبت به‌بزرگان روحانی بوده است . گفته می‌شود ، که یك‌بار چون یکی از مطران‌ها می‌خواست‌وارد صومعه‌ای شود ، او را به‌سختی استهزاءکردند ، و از او خواستند ، کـه حرکات بسیار زننده‌ای انجام‌دهد[۴]. راهبان درحین‌عبادت به‌خنده وتفریح‌می‌پرداختند[۵]، وحتی‌یك‌بار درسال ۱۲۶۱ م . مخالفان مطران دیونیس او را درحین عبـادت در صومعهٔ ابن‌صوما کشتند[۶]. دراین‌گونه موارد هلاکو ناگزیر بود ، که دستور رسیدگی دهد و بـا ابراز لطف‌خاص اغلب مسیحیان‌را مأمور این‌گونه رسیدگی‌ها می‌کرد[۷]. سرانجام‌چون یکی از راهبان ارمنی در اردوی ایلخان دست به‌دزدی زد ، نـه‌تنها آن راهب را کشتند ، بلکه به‌راهبان دیگر اجازهٔ اقامت در اردوی ایلخان داده نشد[۸].

۱ـ Vartan 301 f.
۲ـ W. v. Rubruck/Wyngaert 237
۳ـ W. v. Rubruck/Wyngaert 285
۴ـ Bar Hebraeus, Kirchg. III 419
۵ـ Bar Hebraeus, Kirchg. III 421
۶ـ Bar Hebraeus, Kirchg. II 741
۷ـ Bar Hebraeus, Kirchg. II 741
۸ـ Bar Hebraeus, Kirchg. II 755

حسدورزی آباء کلیسا با یکدیگر و اختلاف نظر در هنگام انتصاب پیشوا و بالاخره توسل به‌فرمانروای غیر مسیحی به‌منظور اعمال نفوذ ، وجههٔ کلیسا را سخت به‌خطر انداخته بود .

پیش از این تاریخ نیز وضع طور دیگری نبوده‌است . سلطان دمشق با موافقت فرمانراوی سلجوق و بایجو حاکم مغول به‌سال ۱۲۵۳ م . یوحنا بن معدنی را به‌عنوان مطران تعیین کرد[۱] ، اما او نتوانست پیش‌ازمرگ رقیبش ـ یعنی دیونیس که قبلاً ازاو صحبت شد ـ نفوذی به‌دست آورد. درسال ۱۲۵۶م. خلیفه ازاختلاف‌موجود درمجلس انتخاب جاثلیق کلیسای نسطوری استفاده‌کرد، و مکیکای دوم‌را بررقیبش ابن‌دنها مقدم شمرد[۲]. پیش‌آمدهائی شبیه آن چه‌گذشت ، نادر نبوده است . وجه مشترك میان تمام این اتفاقات آن است، که آباء کلیسا می‌کوشیدند ، تا با پرداخت رشوه به‌فرمانروای مسلمان موقعیت خود را تحکیم کنند .

در دوران زمام‌داری هلاکو نیز این وضع ادامه یافت . به‌یقین نمی‌توان گفت، که آیا ابوالفرج ، که‌ذکری از پول نمی‌کند ، تنها خواسته است آبروی دولتی را که در تحت لوای آن می‌زیسته است حفظ کند ، و یا این‌که هلاکو واقعاً درتصمیماتی‌که می‌گرفته ، تنها به‌مصالح سیاسی توجه داشته است . اما ستیزه جوئی و رقابت هم‌چنان ادامه داشت . بدینگونه ابوالفرج و روحانیان دیگر پس از مرگ یوحنا بار معدنی به‌سال ۱۲۶۳ م. مانع آن شدند، که اسقف تئودر قوپلیضا به‌مطرانی انتخاب شود ، و به‌جای او ایگناز سوم را به‌این مقام رساندند . ایگناز از هلاکو فرمانی‌گرفت ، که اباقا نیزبعداً آن‌را تأییدکرد[۳]. آباء زیرك‌کلیسا ازسوی دیگر نیز با اتکاء به‌نیروهای محلی می‌کوشیدند قدرت خودرا افزایش دهند. مثلاً یوحنا بارمعدنی درسال۱۲۶۱م.

۱ـ Bar Hebraeus, Kirchg. II 707 , 711 - 721 III 423 f.

۲ـ Bar Hebraeus, Kirchg.

۳ـ Bar Hebraeus, Kirchg. II 755f., 759f.

نظارت بر تمام حوزه‌های کلیسائی وصومعه‌های متعدد آسیای‌صغیر را از سلطان‌سلجوق به‌دست‌آورد[۱]. در دوران افول قدرت ایلخانان حتی اتفاق می‌افتاد، که چون مغولان یکی‌از روحانیان‌را پیشوای‌کلیسائی می‌کردند، رقیب‌او نزد یکی‌از سلاطین‌کشورهای همسایه می‌رفت، تا به‌یاری آن سلطان او نیز به‌همان سمت منصوب گردد[۲]. حتی کار به‌جائی رسید، که احمد ایلخان مسلمان درسال ۱۲۸۳ م. باآن‌که کلیسای نسطوری مطرانی داشت، که مورد تأیید وی قرارگرفته بود، ایگناز چهارم را نیز به‌این‌سمت منصوب داشت.

خبری در دست نیست، که‌آیا مسیحیان متوجه این‌وضع ناهنجار بوده‌اند یا نه. ابوالفرج تنها یکبارگزارش می‌دهد، که به‌سال ۱۲۶۸ م. ایگناز سوم مطران‌کلیسای یعقوبی را از مراجعه به«هون‌ها و بربرها» برای رتق و فتق امور کلیسا برحذر داشته است. به‌نظر ابوالفرج اختلاف میان مسیحیان باید توسط خود ایشان حل می‌شد[۳]. به‌هرحال نوشتن چنین مطلبی در زمان حکومت مغولان نشانهٔ دلیریست.

آخرین‌ایلخانان مسلمان به‌این قناعت می‌کردند، که در ازای پولی‌که به‌آنان پرداخت می‌شد، فرمان صادر کنند. اما هلاکو با توجه به‌وضع خاصش خود را محق می‌دانست، که به‌دلخواه خویش در ادارهٔ امور کلیسا ـ و نه اصول دینی ـ دخالت کند. او از جمله روابط حقوقی و شخصی را از برخی کلیساها سلب می‌کرد، وبعضی را مورد حمایت قرار می‌داد، و نیز رأساً فرمان تأسیس دیر می‌داد، بی‌آن‌که این فرمان‌ها لغو ناپذیر باشد. او حتی یکی از مأموران خودرا برای نظارت درکارجاثلیق کلیسای‌گرجستان به‌آنجا فرستاد[۴].

این رابطه و بستگی نزدیك مسیحیان با دولت موجب می‌شد، که گاه‌گاه آنان

۱ـ Bar Hebraeus, Kirchg. II 743

۲ـ Bar Hebraeus, Kirchg. II 785f.

۳ـ Bar Hebraeus, Kirchg. III 439 f.

۴ـ Kᶜartᶜlis chovreba I 380

به‌کارهای خاص و مهم دولتی گمارده شدند ، همچنان که این امر درکشورهای دیگر نیز پیش آمده است . مغولان سرگیوس اسقف، ارمنستان را درسال ۱۲۵۹ م . مأمور ادارهٔ ارزنجان کردند[1] ، و از سال ۶۶۶ هـ. ق. حکومت موصل را به‌شخصی مسعود نام سپردند . مسعود و همکار متنفذش یشمود هردو مسیحی بوده‌اند[2] .

با وجود این طرز فکر ایلخان ، مأموران عالی رتبهٔ دولت ، حتی هنگامیکه خود مسیحی نبودند، ازاین دین حمایت می‌کردند وتجاوزات مسلمانان را به‌این دین دفع می‌نمودند . روایت می‌شود ، که مسلمانان، مسیحیان جوان‌را درسال ۱۲۶۰ م. به‌قبول اسلام مجبورکرده بودند . دراین‌هنگام یکی از مأموران عالی رتبه از آنان خواست، که دوباره مسیحی شوند، اما آن‌ها خود دیگر متمایل به‌تغییر دین نبودند ، یا به‌این‌سبب‌که آزادانه دین‌اسلام‌را پذیرفته بودند (چنانچه‌جوزجانی مورخ‌مسلمان گزارش می‌دهد) ، ویا آن‌که از انتقامجوئی مسلمانان محیط خود می‌ترسیدند . به‌هر حال آنان را به‌خاطر تمردشان‌کشتند . حتی برکه ، خان دشت قپچاق ، که خود نیز مسلمان بود ، هرنوع اعتراضی را به‌این عمل بی‌فایده دید، و تنها توصیه‌کرد ، که با حمله به‌مسیحیان وقتل آنان انتقام مسلمانان مقتول‌را بگیرند[3] .

پیش‌آمدهای مشابه با آن‌چه‌که گذشت ، در نقاط دیگر قلمرو ایلخان نیز رخ داده است : جوینی حاکم معروف بین‌النهرین که خود مسلمان بود ، چون دیدکه به‌مکیکا جاثلیق کلیسای نسطوری تجاوز شده‌است، دستور داد ، که شورشیان‌را اسیر کنند وبه‌قتل‌برسانند (سال۶۶۳هـ. ق.)[4].وی با این کارخود خشم‌مسلمانان‌را برانگیخت، به‌طوری‌که یکی از آنان در ۲۵ جمادی‌الثانی ۶۶۸ در مسجد بغداد قصد جان او را کرد[5] . درسال ۱۲۷۴ م. حاکم شهر موصل می‌خواست ، راهبی را که به‌خاطر زنی

۱ــ Bar Hebraeus, Kirchg . II 733 ۲ــ ابن‌فوطی ۳۶۱ ؛ Tašîtâ 40 ؛ Bar Hebraeus 525 , 554 ؛ عمری/کاترمر ۳۲۱ . ۳ــ جوزجانی ۴۴۸ ص‌ب . ۴ــ ابن‌فوطی ۳۵۴ . ۵ــ ابن‌فوطی ۳۶۶ .

به‌اسلام گرویده بود ، به‌قتل برساند، و تنها حملهٔ دسته‌جمعی مسلمانان‌توانست ، جان این راهب را نجات دهد . مردم این‌بار نیز به‌مسیحیان درحالی که دسته راه انداخته بودند[1] ، حمله‌کردند و تنها درسایهٔ حمایت سپاهیان مغول‌بود، که مسیحیان ازحملات بعدی‌مصون‌ماندند[2]. شاید حاکم موصل درآن هنگام مسیحی بوده است ، اما ما نام او را نمی‌دانیم[3].

تمام این پیش‌آمدها حکایت ازدگرگونی عمیق به‌نفع‌مسیحیان درخاور نزدیك می‌کرد، و تنها فرمانروائی مغولان وبه‌خصوص هلاکو موجب این‌تغییر عمیق شده‌بود. به‌این ترتیب دقوزخاتون همسر او پس از مرگ ایلخان بـه‌خود اجازه داد ، کـه از روحانیان مسیحی بخواهد تا برای آمرزش وی دعا بخوانند؛ اما ارمنیان این‌خواهش را رد کردند، با این استدلال که متوفی مسیحی نبوده است[4]، باآنکه مطران کلیسای ارامنه درسال۱۲۵۹م. این‌فرمانروا را دعاکرده‌بود[5]. اما عیسویان سوریه، که هم‌چون دقوزخاتون نسطوری بودند ، کار را به‌جائی رساندند ، کـه برای، آمرزش و آرامش روح ایلخان بودائی حامی خود مراسم دعا تشکیل دادند[6]، همان عیسویانی‌کـه آرزو کرده بودند ، روح منکو قاآن به‌ارواح قدیسین بپیوندد[7].

رابطهٔاباقا بامسیحیان مانندپدرش‌صمیمانه نبوده‌است. اباقا گاه‌گاه درجشن‌های مذهبی شرکت کرده است ، از جمله یك‌بار پیش از مرگش به‌سال ۱۲۸۲ م. در جشن عید پاك درهمدان‌حاضر شد[8]. همسرش‌مریم‌که دختر نامشروع‌میخائیل هشتم امپراطور قسطنطنیه بود ، به‌هیچ‌وجه نفوذ دقوزخاتون را نداشت . همسر هلاکو توانسته بود ، پیش ازمرگش (اوت ۱۲۶۵ م) فرمان تـأیید دنهای دوم جـاثلیق کلیسای نسطوری را بگیرد، چون همسر ایلخان می‌پنداشت که مکیکا او را به‌جانشینی خود انتخاب

۱ـ Bar Hebraeus 528f. ۲ـ Bar Hebraeus 549f. ۳ـ دربارهٔ اوضاع آن زمان رك ، M. Streck in EI, II 557 ۴ـ Vartan 308 ۵ـ Vartan 293 ۶ـ Vartan 308 ۷ـ Tašîtâ 117 ۸ـ ابوالفرج ۵۰۵ .

کرده است[۱]. همین دنها بود، که خلیفهٔ عباسی درسال ۱۲۶۵ م. پیشوائی اورا به‌خاطر دوستی‌اش با مغولان تأیید نکرد.

ازیك‌نظر اباقا ــ و ارغون ــ حتی ازهلاکو نیز پــافراتر نهادند و فرمان ضرب سکه‌هائی‌را دادند، که برروی آن‌عبارت: « به‌نام پدر و پسر و روح القدس » وعلامت صلیب نقش شده بود[۲]. مریم همسر اباقا هم‌چنان پیروکلیسای ارتدوکس یونان ماند. او عبادتگاه قابل حملی با خود آورده بود، وبرای تزئین کلیسای یونانی‌تبریز دستور داد، تــا نقاشانی ازقسطنطنیه بدان شهر بیایند، و ابوالفرج نیز ازوجود همین‌نقاشان درخدمت‌کلیسای‌یعقوبیان استفاده‌کرده است[۳]. انتصاب اسقف‌های نسطوری برای‌مناطق خاوری (تبریز ، طوس و چین) هم‌چنان ادامه داشت[۴].

بدین‌گونه‌سال‌های بعدبرای مسیحیان به‌آرامی‌گذشت، ازیکسوبدون‌تشنج‌های شدید، وازسوی دیگربدون‌رابطهٔ معنوی با دربار ایلخان. ولی‌امید مسیحیان‌به‌اینکه روزی ایلخان‌به‌دین مسیح بپیوندد، رفته‌رفته به‌نومیدی مبدل‌گشت. این امید تاحدی موجه بود، چه دوتن از کودکان مغول را که بعداً به‌مقام ایلخانی رسیدند، در سنین جوانی غسل تعمید دادند ــ بی‌شك با موافقت پدرانشان.

در سال ۱۲۸۱ م. برای کلیسای نسطوری موقعیتی بسیار مناسب دست داد تا نفوذ خودرا در دربار ایلخان دوبــاره زنده‌کند. درچندین سال پیش از این تــاریخ قوبیلای، مارکوس نامی‌را که راهب مغولی جوانی‌بود، همراه معلمش به‌نام ابن‌صوما به‌زیارت اماکن مقدسه در اورشلیم فرستاد[۵]، و اباقا به‌این‌سبب برای‌آنان دستورصدور گذرنامه داد[۶]. این زیارت به‌سبب اوضاع سیاسی ممکن نبود، اما بازگشت به‌وطن‌نیز

۱ـ Bar Hebraeus, Kirchg. III 439
۲ـ Türk. Kat. III, Nr. 34, S. 33
۳ـ Bar Hebraeus, Kirchg. III 461f. ؛ Pachymeres I 174
۴ـ Bar Hebraeus, Kirchg. III 443, 445, 449
۵ـ Tašîtâ 42-86 ؛ Bar Habraeus, Kirchg. III 451
۶ـ Bar Hebraeus, Kirchg. III 25

برای این‌دونفر میسر نگردید، به‌این‌جهت آن‌ها ناگزیر در دربار دنهای دوم جاثلیق کلیسای نسطوری‌ماندند. واین جاثلیق‌مارکوس۳۴ساله‌را مطران کلیسای نسطوری‌درچین شمالی‌کرد. چون جاثلیق‌دنها یك‌سال بعد درگذشت، اسقفان ، بزرگان ، علماء واطباء مارکوس‌را درژوئیهٔ ۱۲۸۱ درتیسفون به‌مقام‌جاثلیقی‌کلیسای‌نسطوری انتخاب‌کردند[۱]. او به‌خود لقب جبلهای سوم (۱۳۱۷–۱۲۸۱ م.) داد[۲]، و بـاآن که معلومات عمیقی نداشت ، و زبان‌های عربی و سریانی را به‌خوبی نمی‌دانست ، با این‌همه او را برای مقام جاثلیقی مناسب‌تر ازدیگران تشخیص داده بودند، « چه تنها او بود ، که آداب‌و رسوم وزبان قوم مغول را می‌دانست »[۳]. این‌پیشوا دیگر هیچ‌گاه وطنش را ندید.

اباقا، هم وطن خود را ، که به‌چنین مقام بلندی رسیده بود ، به‌گرمی پذیرفت و بلافاصله انتخاب او را تأییدکرد ، و هنگام وداع بـه‌وی دست داد ــ مغولان برای این‌کار اهمیت فراوان قائل بودند[٤]ــ و برای دوران پیشوائیش آرزوی موفقیت کرد[۵]. اباقا به‌حق انتخاب مارکوس را نشانهٔ احترام به‌قوم مغول می‌دیـد ، و می‌خواست این ادای احترام را به‌طرز شایسته‌ای پاسخ‌گوید. به‌این ترتیب‌کلیسای نسطوری باردیگر با دربار ایلخان ارتباط نزدیك‌یافت ، وجبلهای‌سوم ــ درطول پیشوائی او هفت‌ایلخان برتخت فرمانروائی مغولان درایران جلوس‌کردند ــ توانست به‌هم‌کیشان خود خدمات ارزنده‌ای بکند. او به‌کرّات به‌اردوی ایلخان رفت، و بسیاری از مسائل‌را درمذاکره با ایلخانان حل‌کرد . چون او در زمستان ۶۸۰ ه. ق. بـه‌دیدار اباقا رفت ، ایلخان ۳۰٫۰۰۰ دینار برای‌پرداخت مخارج کلیسای نسطوری حواله‌داد ، اما به‌سبب‌مرگش این مبلغ پرداخت نشد[۶].

۱ــ Tašîtâ 28f. ۲ــ Bar Hebraeus 578؛ Bar Hebraeus Kirchg. III 451f. ، Tašîtâ 33f. ۳ــ Tašîtâ 33f.؛ Bar Hebraeus, Kirchg. III 453 ۴ــ W. v. Rubruck/Wyngaert 252 ۵ــ Tašîtâ 35f.؛ Siouffi 92f. ۶ــ Tašîtâ 38f.

در دوران فرمانروائی احمد برادر اباقا ، که به‌اسلام گرویده بود ، مسیحیان در دربار نفوذ نداشتند . او می‌کوشید از اشاعهٔ مسیحیت جلوگیری‌کند[۱] ، و بـه‌همین سبب فرمان داد ، تا از کلیساها مساجد بسازند[۲] و دیـگر حق طبابت اطبای مسیحی و یهودی را از درآمد اوقاف مسلمانان نپرداخت . ایلخان در سایهٔ تغییر دین توانسته بود ، با سلاطین مملوك رابطه‌ای قابل تحمل به‌وجود آورد ، اما بـه‌روایت ابوالفرج احمد دردین خود آنقدرها متعصب نبود[۳] . اگرچه احتمال می‌رود، که چون ابوالفرج را در دربار ایلخان به‌گرمی پذیرفتند[۴] و به‌وی آنقدر مهربانی نمودند، که او ایلخان را دعا کرد و برایش نماز خواند، این‌طور اظهارنظر کرده باشد. درزمان فرمانروائی احمد جبلهای‌سوم را بـه‌اتهام شرکت در توطئه‌ای محاکمه کردند ، اما او آزاد شد[۵] . این واقعه خود نشانهٔ آن است ، که اوضاع تا چه اندازه تغییرکرده بود .

فرمانروائی احمد فقط دوسال دوام یافت ، و جانشین وی ارغون که بودائی و دشمن مسلمانان بود ، دربرابر مسیحیان رفتار پدرش ابـاقا را پیش‌گرفت . می‌گویند ارغون در زمان جنـگ سلف خود را ، به‌خاطر آن‌که درجـوانی پیرو مسیحیت بوده است ، مورد سرزنش قرار داده است[۶] . اربلیان گزارش می‌دهد ، که مسیحیان در سال ۱۲۸۳ م. درحالی‌که ارغون دچار وضع بحرانی‌ای شده بود ، به‌کمك او شتافتند . از این‌گزارش می‌توان رابطهٔ ایلخان را با پیروان مسیح به‌خوبی دریافت[۷] .

درزمان سلطنت ارغون،که جبلهای‌سوم درسال ۱۲۸۵م. «طبق وظیفهٔ مسیحیان درمورد به‌رسمیت شناختن فرمانروای دنیوی » او را تعظیم و تکریم کـرد[۸] ، آخرین دوران خوشبختی مسیحیان مشرق‌زمین آغاز شد . ایلخان فرمان داد ، در نـزدیکی

۱ـ Tašîtâ 41
۲ـ Haytonus 312f. ؛ وصاف/هامر ج۱ ؛ ۲۲۵ ص‌ب .
۳ـ Bar Hebraeus 548؛ ابوالفرج۵۰۶. ـ رك؛ مفضل ج۲؛ ۴۹۹.
۴ـ Bar Hebraeus, Kirchg. III 453
۵ـ Tašîtâ 41, 43
۶ـ Blochet, Intr . 229 nach Haytonus
۷ـ Orbelian/Brosset 238
۸ـ Tašîtâ 45

خیمهٔ وی کلیسائی بسازند، و درآن‌جا مرتباً مراسم دعا برپا باشد، و ناقوس‌های آن را به‌صدا درآورند، و درموقع افتتاح این‌کلیسا وی به‌گرمی از جاثلیق نسطوریان پذیرائی‌کرد، و برای ادای احترام شخصاً به‌اوجام شراب داد. ابن‌صوما، که هم‌سفر جبلها بود، اسقف‌کلیسای اردوگاه ایلخان شد[۱]. ارغون طبق‌گزارش‌سفیرش بیس‌کارلو به‌سال ۱۲۸۹ م. درمراسم دعای عیدپاك شرکت جسته‌است، امامـمکن است این‌گزارش ناصحیح و به‌خاطر منظورهای سیاسی بوده باشد[۲]. به‌هرحال رفتار اونسبت به‌مسیحیان آن‌چنان روشن و صمیمانه بوده است، که حتی یك‌سرود کلیسائی تصنیف شد، که مسیحیان درآن برای‌سلامت ارغون‌دعا می‌کردند. دوستی ارغون وجبلهای سوم به‌آن پایه رسید، که مغولان غیرمسیحی نیز خواهان میانجی‌گری او نزد ایلخان بودند[۳]. ارغون دستور داد، اسقفانی را که برعلیه پیشوای کلیسای نسطوری قیام‌کرده بودند، به‌قتل برسانند. اما ایلخان با وساطت جبلها از قتل آنان چشم پوشید[۴].

با تمام این اوصاف علت رفتار ارغون را نباید در تمایل مذهبی یعنی علاقهٔ او نسبت به‌مسیحیت ــ آن‌طورکه شرح‌حال‌جبلهای‌سوم توصیف‌می‌کند[۵] ــ بلکه دراوضاع و شرایط سیاست‌خارجی جست، و به‌همین سبب است ،که او به‌کرّات‌رفتار دوستانه‌اش را با مسیحیان‌به‌شاهان مغرب‌زمین خبرمی‌داد، ازجمله معافیت‌مسیحیان‌را ازپرداخت جزیه به‌اطلاع آنان رساند، و به‌همین دلیل است، که او ابن‌صوما و بیس‌کارلو را به‌مغرب‌زمین اعزام داشت. او می‌خواست این‌طور وانمود کند، که به‌زودی به‌دین مسیح می‌گرود و امکان اتحادش با کشورهای مغرب‌زمین کاملاً فراهم خواهد گردید.

این‌رابطه در دوران سلطنت‌گیخاتو نیز ادامه‌یافت، بی‌آن‌که این ایلخان‌چون

۱ـ Tašîtâ 86f.
۲ـ Assemahi, Bibl. or. II 256 ؛ Rémusat, Rel. a 431f. ؛ Mosheim, Anh. S. 67f.
۳ـ Cod. syr. 345 der Pariser National Bibl., 163 - 166, nach Mufddal I 372, Anm. 3
۴ـ Tašîtâ 46
۵ـ Tašîtâ 47f., 86

برادرش دربرابر مسلمانان رفتار خصومت‌آمیز پیش‌گیرد. گیخاتو چون درسال ۱۲۹۲م. بیمار شد، روحانیان مسیحی، مسلمان، یهودی و بودائی را به‌بالین خود خواند[۱]. او به‌مناسبت‌های مختلف از جمله مراسم مرگ مریم (۱۵ اوت ۱۲۹۱) ومراسم عشاء ربانی به‌کلیسائی که به‌فرمان دقوز خاتون ساخته شده بود[۲]، می‌رفت و در تابستان سال بعد با جبلهای سوم درقصر او درمراغه ملاقات کرد[۳]. ایلخان دراین ملاقات به‌اوهدایای نفیسی اعطاءکرد، و اجازه داد که کلیساهای تازه بسازد، و فرمان جدیدی درمورد تأیید او صادر کرد[۴].

اما درسال ۱۲۹۵م. تغییرات ناگهانی رخ داد وآرزوهای مسیحیان به‌یأس مبدل گردید. کوشش بایدو برای مقابله و مخالفت با اسلام موجب شد، که مارکوپولو[۵] و هیتونوس[۶] بپندارند که اومسیحی است. به‌هرحال اوبا عالم مسیحیت تاآن‌جا سرآشتی داشت، که‌جبران‌زیان‌هائی‌را که‌سپاهیانش به‌صومعهٔ ماربهنام درسوریه‌واردکرده‌بودند جبران کند[۷]. اما سیر تاریخ خواستهٔ اورا تحت‌الشعاع قرار داد، و با جلوس غازان برتخت سلطنت، اسلام پیروزی نهائی‌یافت. مسیحیت دراین‌هنگام به‌وضعی بازگشت، که در زمان سلطنت فرمانروایان مسلمان در قرون گذشته داشت. تنها وجهٔ جبلها بود، که در بیست‌سال پس‌ازاین تاریخ‌نیز هنوز وضع اورا تاحدی امیدبخش می‌کرد.

غازان ازوقتی‌که دربرابر بایدو علم مخالفت برافراشت، فرمان چپاول معابد بودائی وکلیساهای مسیحی‌را داده بود[۸]، ونوروز مشاور او نیز تا این موقع درسیستان به‌سرکوبی غیرمسلمانان پرداخته‌بود[۹]. غازان از روز جلوس برتخت سلطنت جزیه را

۱ــ Tašîtâ 90؛ وصاف/بمبئی ۲۶۳؛ میرخواند ج۵: ۱۰۹؛ رشیدالدین/وین ۲۲۴ ج.
۲ــ Tašîtâ 91 ۳ــ Tašîtâ 93 ۴ــ Tašîtâ 91, 92, 93, 97
۵ــ Marco Polo/Pautier II 749 ۶ــ Haytonus 315 ۷ــ کتیبهٔ سریانی صومعهٔ آنجا رك: Pegnon 135 - 137, Nr. 76 ۸ــ Orbelien/Brosset 261؛ میرخواند ج۵: ۱۱۵. ۹ــ میرخواند ج۵: ۱۱۳.

برای مسیحیان و یهودیان دوباره مقرر کرد[1]، و فرمان تخریب معابد مسیحی، یهودی و بودائی را داد. مغولان برخی از این معابد را به‌شکل مسجد درآوردند[2].

ساکنان مسلمان نیزکه پس از ده‌ها سال فشار اینك احساس‌آزادی می‌کردند[3]، به‌تعقیب مسیحیان پرداختند، کلیساهای تبریز و اردبیل ویران شد. مردم مسیحی‌که با زنّار و یهودی‌ها که با پارچه‌یی زرد رنگ به‌دور عمامه مشخص شده بودند[4]، حتی جرأت نداشتند، درمعابر ظاهر شوند. بدیهی است که با پرداخت رشوه به‌مأموران جلوگیری از برخی از خراب‌کاری‌ها ممکن بود[5].

علاوه برآن برخی از مسیحیان را سخت شکنجه می‌دادند. می‌گویند جبلهای سوم جاثلیق کلیسای نسطوری را ازپا آویختند، تا بدین‌گونه اورا به‌باز گشت از مسیحیت وادارند[6]، اما چون او ایستادگی کرد، مبلغ ۲۰٫۰۰۰ دینار از او مطالبه کردند. اوگریخت و خود را پنهان‌کرد. یکی از شاهزادگان مسیحی حامی او شد[7]. ساکنان شهر مراغه ناگزیر بودند، پس از فرار او ۳۶٫۰۰۰ دینار کفاره بپردازند[8].

رفته رفته آزار و تجاوز به‌درجه‌ای رسید، که غازان ناگزیر شد آن‌را متوقف کند. دراین میان جبلهای سوم موفق شده بود با او مذاکره کند (رمضان ۶۹۵)، و تکفور حاتم دوم پادشاه ارمنستان صغری‌که اعلام فرمان‌برداری از غازان‌کرده بود، به‌شفاعت هم‌کیشان خود برخاست. بدین‌گونه فرمانی صادر شد، و برای کسانی‌که به‌کلیساهای مسیحی آسیب می‌رساندند، مجازات تعیین گردید. از آن پس فقط تخریب معابد بودائی هنوز مجاز بود[9]. بدین‌ترتیب ازبرخورد دوگروه دینی ساکنان

۱ـ میرخواند ج۵ : ۱۱۵ ؛ خواندمیر ج۳ : ۵۱ ؛ ابن‌فوطی ۴۸۳ ص ؛ Tašîtâ 111 .

۲ـ رشیدالدین/وین۲۸۴ر؛وصاف/بمبئی324؛Bar Hebraeus 595 ۳ـ Bar Hebraeus 593f.

۴ـ ابن‌فوطی ۴۸۳ . ۵ـ Bar Hebraeus 595f. ۶ـ Kᶜartᶜlis chovreba I 430 ؛ Tašitâ 100f.

۷ـ Tašitâ 108, 120 ۸ـ Tašitâ 109

۹ـ Tašitâ 115 ؛ Bar Hebraeus 595 ؛ Orbelian/Brosset 262

اردبیل جلوگیری به‌عمل آمد[۱].

غـازان برای جبران خسارات وارده ۵۰۰۰ دینار در اختیار جاثلیق کلیسای نسطوری گذارد؛ اما این مبلغ ناچیز کافی نبود، کـه کلیساهـای ویران شده و مقر اسقفان را در بغداد، مراغه، تبریز و همدان[۲] تعمیر کنند. تنها قسمتی از اشیاء چپاول شده‌را بازگرداندند[۳]، چه‌همان‌طورکه انتظار می‌رفت، بیشتر این اشیاء مفقودالاثرشده بود. این خبرکه غازان طی فرمانی ترك یك‌دین وگرویدن بـه‌دین دیگر را ممنوع کرده‌است، بی‌تردید ساختهٔ مسیحیان‌است[۴]؛ چه درموقعی‌که گروه‌های کثیر به‌دین‌اسلام می‌پیوستند، صدور چنین فرمانی غیرممکن به‌نظر می‌رسد. به‌احتمال قوی این خبر را به‌آن جهت شایع کردند، که از تغییر دین مسیحیان جلوگیری کنند، و این خبر به‌این‌ترتیب وارد منابع تاریخی شده است.

صرفنظر ازدرخواست‌های جبلها وتکفور حاتم دوم ملاحظات دیگری‌هم غازان را وادار به‌تغییررویه‌کرده‌است. ایلخان متوجه‌گشت ــ به‌خصوص‌پس‌از سقوط‌نوروز[۵] ــ که تنها تغییر سیاست مذهبی می‌تواند روابط او را با کشورهای مغرب‌زمین حفظ‌کند. برقراری آرامش و فرمان به‌اجرای دقیق قوانین صادره برای این منظور بوده است. چون‌گروهی درسال ۶۹۶ ه. ق. درتبریز دست به‌تـاراج کلیسا زدند، غازان فرمان مجازات آنان را صادرکرد[۶]. ایلخان هم‌چنین دستوری‌را که پس‌از فتح دمشق درسال ۶۹۹ ه. ق. صادر کرده بود، و طبق آن مسیحیان و یهودانی‌که جزیه می‌پرداختند، از هرگونه آسیبی‌مصون بودند، به‌اعتبار خود باقی‌گذارد[۷]. این اقدامات، و نیزتجاوز سپاهیان مغول‌به‌برخی ازمساجد، علاوه برایجاد امید درمسیحیان‌مشرق‌زمین، موجب

۱ـ Tašitâ 129 ۲ـ Tašitâ 127 ۳ـ Tašitâ 120 ۴ـ Tašitâ 111 f.

۵ـ Kᶜartᶜlis chovreba I 430f. معتقد است، که این واقعه درسیاست دینی غازان مؤثر بوده است. ۶ـ رشیدالدین/وین ۲۶۶ر. ۷ـ مفضل ج۲، ۶۶۴؛ مقریزی/کاترمر ج۲، ۲، ۱۵۲، حاشیه.

شد که یعقوب دوم پادشاه کاتالون پیروزی‌های غازان را درسوریه[۱] به‌او تبریك‌گوید و شاید قیام قبطیان نیز درسال ۷۰۰ هـ. ق. درقاهره با این‌جریان بی‌ارتباط نبوده است[۲].

اما غازان در واقع دراصول سیاست دینی خود تغییری نداد. اگرچه ظاهراً در سال ۶۹۶ هـ. ق. دستور داد، تاتسهیلاتی درپرداخت‌جزیه برای‌مسیحیان فراهم‌گردد[۳]، ولی الجایتو جزیه را دوباره مقررکرد[٤]، اما پس از دوسال کشیشان را از پرداخت‌آن معاف داشت[۵]. او حتی گاه‌گاه دیرهای مسیحی را از پرداخت مالیات معاف می‌کرد[۶]، و درآمد شهر اربل را دراختیار جاثلیق کلیسای نسطوری‌گذارد[۷].

الجایتو به‌تحریك دائی‌اش ارنجن موافقت‌نکرد، که مسلمانان درتبریز کلیسائی را به‌شکل مسجد درآورند[۸]. او برعکس موافقت کرد، که درسال ۷۰۷ هـ. ق. مردم ارمنستان[۹] و گرجستان[۱۰] را به‌قبول اسلام مجبورکنند. مسیحیان دوسال بعد بار دیگر تحت‌تعقیب وآزار قرارگرفتند[۱۱]، وبه‌روایت مورخین نسطوری‌خود دراین شکنجه‌ای که به‌آنان‌وارد می‌آمد، بی‌تقصیر نبوده‌اند[۱۲]. الجایتو دیگر به‌گفته‌های جبلهای سوم ترتیب اثر نمی‌داد. اگرچه ایلخان جاثلیق نسطوری را به‌حضور پذیرفت، اما با او صحبت نکرد، و به‌این ترتیب جبلها نتوانست شکایت‌هـای خود را به‌اطلاع ایلخان برساند[۱۳]. پیشوای نسطوری تنهـا به‌کمك امیر چوپـان و چندتن از سرداران دیگر توانست‌تسهیلاتی‌فراهم‌کند[۱۴]. مسیحیان در دوران زمامداری‌الجایتو، یعنی‌ایلخانی‌که درکودکی غسل‌تعمیدش داده‌بودند، ازهرگونه آزادی مذهبی‌قطع‌امید کردند. اگرچه روایت می‌شود، که ایلخان مبلغ ۵۰۰۰ دینار و چند دهکده را در نـزدیکی بغداد

۱ــ Soranzo 333 ۲ــ مقریزی/کاترمر ج۲ : ۲ ، ۱۷۷ . ۳ــ Tağitâ 111
۴ــ Tağitâ 150 ؛ مستوفی ج۱ : ۵۹۵ . ۵ــ Tağitâ 153 ۶ــ Tağitâ 151f
۷ــ Tağitâ 153 ۸ــ Tağitâ 149 ۹ــ مقریزی/کاترمر ج۲ : ۲، ۲۷۹ .
۱۰ــ Kᶜartᶜlis chovreba (Brosset) I 639 ؛ Tamarati 438 ۱۱ــ Tağitâ 154-201
۱۲ــ Tağîtâ 153 f. ۱۳ــ Tağîtâ 202 ۱۴ــ Tağîtâ 201 - 203

به‌جبلهای سوم بخشید[۱]، اما اگرهم درصحت این روایت شك نکنیم، باید این بخشش را نشانهٔ لطف ایلخان به‌یك هم‌وطن مغولی خود دانست .

جبلهــای سوم‌کمی پس از جلوس ابــوسعید بر تخت سلطنت در ۷ رمضان ۷۱۷ درگذشت[۲]. باین‌ترتیب‌مسیحیّت‌آخرین‌حامی‌خودرا ازدست‌داد، ودرطول قرن‌ها دیگر هیچ‌نوع اهمیت سیاسی‌نیافت . دراین موقع صدسال‌ازنخستین حملات مغول به‌آسیای مرکزی و خاور نزدیك می‌گذشت .

از آن‌پس‌دیگر به‌ندرت اخبار مربوط به‌مسیحیان به‌دست‌ما می‌رسد . ابوسعید برخلاف وعده‌ای‌که به‌شاهان مغرب‌زمین داده بود[۳]، فرمان تخریب کلیساهای مسیحی را داد[۴]: اروپا دیگر برای فرمانروایان ایران درآن زمان اهمیتی نداشت ، وبــه‌این ترتیب رعایت خواست‌های مسیحیان اروپا بی‌مورد بود . علی پادشاه پس‌از نابودکردن ارپه‌خان ونشاندن موسی‌خان بر تخت سلطنت ، درسال ۷۳۶ هـ. ق. به‌تعقیب مسیحیان پرداخت ، و اگرچه دراین هنگــام اسقف اعظم ارمنستان[۵]وساطت‌کرد ، اما در واقع مرگ فرمانروا بود ، که موجب قطع تجاوز به‌مسیحیان شد.

در این موقع لحظهٔ زوال فرمانروائی ایلخانان فرا رسیده بود . مناطق قفقاز و بین‌النهرین مستقل شدند،ودر مناطق اصلی ایران‌زمین ـ صرفنظر ازآذربایجان‌ـ که داوطلبان‌سلطنت برسرآن بایکدیگر ستیزه‌جوئی می‌کردند، تعداد معدودی ازمسیحیان ساکن‌بودند ، که سرنوشت آنان در ابهام تاریخ محو می‌شود .

ارتباط ایلخانان با کشورهای مسیحی مغرب‌زمین

رابطهٔ فرمانروایان مغول ایران را بــا مغرب زمین دراین‌جا از آن نظر مورد

۱ـ Taŝîtâ 204

۲ـ Siouffi 94

۳ـ Krause, Ostasien I 374

۴ـ Browne, Lit. Hist. III 58

۵ـ Hist. Crois., Doc. Anm. I 468

مطالعه قرار می‌دهیم، که علل مذهبی موجب واقعی پدید آمدن این رابطه بوده است. بدین‌گونه است، که ایلخانان مسیحیان ساکن قلمرو خود را چندین بار از آسیب حوادث مصون داشتند، ونیز امکان آن به‌وجود آمد، که اروپائیان برای تبلیغ دین مسیح به‌قلمرو ایلخانان مسافرت کنند، ومدتی طولانی درآن سامان به‌سر برند. به‌هر حال از نظر کشورهای مغرب‌زمین موجبات دینی بوده‌اند، که این‌گونه روابط را ایجاد می‌کرده‌اند.

از سوی دیگر اگرچه به‌صلاح ایلخانان و شاهان مغرب‌زمین بود، که دربرابر مصر، که خان‌دشت قپچاق وفرمانروای ماوراءالنهر ونیز فرمانروای‌سیسیل وفرمانروای کاتالون اغلب با آن متحد می‌شدند، هم‌داستان شوند، اما این همکاری سیاسی هیچ‌گاه تحقق نیافت. بدین‌گونه ناگزیر باید این روابطرا با توجه به‌نتایج مشهود آن، تنها از دریچهٔ دین مورد مطالعه قرار داد.

پیشروی‌مردم مغرب‌زمین به‌سوی مشرق در ادوار مختلف یکسان‌صورت نگرفته است. بدین‌ترتیب دیده می‌شود، که متناوباً ایلخانان وپادشاهان مغرب‌زمین درایجاد روابط با طرف مقابل می‌کوشیدند، بی‌آنکه این‌کوشش‌ها پیوسته هم‌زمان بایکدیگر باشد؛ گوئی‌که اروپائیان هر بارکه نقشه‌های خود را درشرق‌نقش‌برآب می‌دیدند، مدتی وقت صرف می‌کردند، تا بتوانند نیروی تازه برای مساعی جدید بیابند. بدیهی است که طرز فکر اشخاصی‌که مأمور برقراری روابط بوده‌اند، درچگونگی آن روابط بسیار مؤثر بوده است. باید دانست‌که‌کوشش واقعی دراین زمینه ازطرف مغرب‌زمین به‌عمل‌می‌آمد. به‌ندرت‌اتفاق‌افتاده‌است، که‌ایلخانان خود دربرقراری‌اتحاد باکشورهای مغرب‌زمین پیش‌قدم شوند (مانند ارغون). درسال‌های ۶۵۴-۶۴۲، ۶۸۱-۶۷۲، ۶۹۰-۶۸۴ و ۷۴۰- ۷۱۶ هـ. ق. بیش از دوره‌های دیگر برای برقراری ارتباط با شاهان مغول ایران کوشش‌شده است. در دوره‌هائی‌جز ازآن‌چه‌گذشت، مساعی‌غازان

و الجایتو برای ایجاد روابط بامغرب‌زمین به‌چشم می‌خورد. ازمیان طرفداران رابطهٔ نزدیك بامشرق‌زمین باید چهارتن از پاپ‌ها یعنی اینوسنت چهارم (۱۲۵۴–۱۲۴۳م.) گرگور دهم (۱۲۷۶–۱۲۷۱م.)، نیکلای چهارم (۱۲۹۲–۱۲۸۸م.) و ژان بیست‌و دوم (۱۳۳۴–۱۳۱۶ م.) ونیزلوئی نهم پادشاه فرانسه (۱۲۷۰–۱۲۲۶م.) و تا حدی نیز ادوارد اول (۱۳۰۷–۱۲۷۲م.) پادشاه انگلستان را نام‌برد. اما علاوه برروحانیان فرانسوی، ایتالیائی، اسپانیائی و پرتغالی، روحانیان آلمانی ولهستانی نیز برای برقراری این‌گونه روابط کوشش فراوان‌کرده‌اند.

موضوعی‌که دراین‌جا از آن صحبت می‌شود، برای تاریخ فرمانروائی مغولان درایران دارای اهمیت محدود است، و تا کنون چندین‌بار به‌تفصیل دربارهٔ آن‌صحبت شده است[1]. بدین‌گونه کافی است، که دراین‌جا به‌اختصار وقایع مهم را نام بریم.

سقوط دولت مستقل روسیه درسال ۱۲۴۰ م. و پیشرفت مغولان تا دروازه‌های اروپای مرکزی درسال ۱۲۴۱ م. با وجود استمدادهای پیشین شاهان گرجستان و شاهان مسلمان[2] مشرق‌زمین برای نخستین‌بار مغرب‌زمین را متوجه خطری نمود، که آنان را تهدید می‌کرد. به‌این‌سبب پاپ اینوسنت چهارم در ۱۲۴۵م. مجمع‌عمومی کلیسارا درلیون تشکیل داد، و با آباء کلیسا به‌مشورت پرداخت، که چگونه می‌توان با مغولان مقابله‌کرد، و بالاتر از آن چطور می‌توان مغولان‌را پیرو دین مسیح نمود، و سپس آنان‌را برعلیه مسلمانان شوراند، تا بدین‌ترتیب خطر ریشه‌کن شود.

اروپائیان تاآن هنگام اطلاعات دقیقی دربارهٔ این‌قوم بیگانهٔ آسیائی، که‌آنان را به‌جای‌تاتارها، تاتارمی‌نامیدند، نداشتند. اطلاعاتی که فراریان از جمله پتر اسقف روس می‌دادند، کافی نبود، و به‌گزارش‌های سفیران مغول نیز به‌حق نمی‌توان اعتماد

۱ـ رك: فهرست منابع شماره‌های ۳۸۶ـ۳۶۶.
۲ـ Rémusat, Mém. a 401ff.

داشت. ژوئن ویل[1] مورخ‌فرانسوی گزارش‌می‌دهد، که مغولان خودرا در برابر مسیحیان، مسیحی و در برابر مسلمانان، مسلمان قلم‌داد می‌کردند . آن‌چه اهمیت خاص داشت ، این‌بود که آیا قاآن واقعاً آن‌طور که فرستادگان ادعا می‌کردند ، مسیحی بود یا نه ؟ پاسخ صحیح این سؤال می‌توانست ، صرفنظر از تمام منافع دیگر، مسئله‌ای را که از یك قرن پیش ازآن افکار را درمغرب‌زمین به‌خود مشغول داشته بود ، حل‌کند .

درآن روزگار شایع شده بود، که شاهی مقتدرکه نامش‌کشیش یوحنا ومسیحی است ، درمشرق‌زمین ظهورکرده است و رسالت دارد ، که با کمك و یا بی‌کمك‌شاهان مغرب‌زمین اسلام را ریشه‌کن‌کند و مشرق‌زمین را برای رسوخ دین‌مسیح آماده‌نماید. آیا سپاهیان مغول فرستادگان این شاه بودند ، وآیا قاآن یکی از اعقاب یوحنا بود ؟ آیا ممکن بود ، که هدف جنگ‌های صلیبی دراین موقع تحقق یابد ؟ مغرب زمین با علاقهٔ فراوان خواهان پاسخ این سؤالات بود ، و دراین موقع اطلاعاتی‌به‌دست آورد: کشیش یوحنا به‌آن‌صورتی‌که اروپائیان اورا برای خود مجسم می‌کردند ، هیچ‌گاه نزیسته است . فرمانروای مغول به‌دین مسیح متدین نبوده است . اروپائیان نتوانستند این خبر را واقعی تلقی کنند ، بدین‌گونه کشیش یوحنا درقرن‌های بعد نیز در افکار آنان کاملاً ناپدید نشده است .

چنانچه مغولان سپاهیان‌کشیش یوحنا نبودند، و چنانچه او خود نیز به‌صورتی که اروپائیان او را برای خود مجسم می‌کردند ، وجود نداشته است[2]، به‌این ترتیب وظیفهٔ تازه این‌بود ، که سلاطین مغول را به‌دین مسیح پای‌بند کنند ، و به‌این ترتیب کشیش یوحنا را خود بسازند .

پاپ‌برای‌انجام‌این دو وظیفه درمیان اعضاءگروه مبلّغین که تازه‌تشکیل یافته‌بود،

۱ــ Joinville 266 ۲ــ رك : Pelliot, Chrétiens 535 - 633 ; Kaf. arov. 24f. ; Röhricht, Regesta 302f. , Nr. 1147 ; Cordier, Christianisme 56, 58

مددکاران بسیار ارزنده‌ای یافت . بدین‌گونه اینوسنت چهارم با موافقت لوئی نهم پادشاه فرانسه ژان پلانوکارپینی ، انسلم ، لورنس پرتغالی ، آندره لونگ ژومو و ویلهلم فن روبروك را به‌حضور قاآن باتو ، فرمانروای روسیه و حکام آسیای صغیر فرستاد[۱] .

این مبلّغین توانستند چندنفررا غسل تعمید دهند، اما موفق نشدند دربایجو[۲] ، کیوك و به‌خصوص منکو تأثیر مطلوب به‌جای گذارند . اما ره آورد این فرستادگان دربارهٔ کسب اطلاعات عمومی از مغولان بیشتر شایان توجه بود . نوشته‌های ژان‌پلانو کارپینی و ویلهلم فن‌روبروك هنوز نیز منابع بسیار ارزنده‌ای برای اطلاع یافتن از زندگی ، دین ، عادات ، وضع دولت و وسائل جنگی مغولان است . بدیهی است که قاآن‌ها حضور این سفرا ، و هدایائی‌را که همراه آورده بودند ، نشانهٔ فرمان‌برداری شاهان آنان می‌دانستند[۳] . و این موضوع در پاسخ‌هائی‌که به‌دربار شاهان مغرب‌زمین فرستاده می‌شد ، و درآن ازهمکاری با این شاهان استقبال می‌گردید ، به‌خوبی هویدا است[۴] . لوئی‌نهم به‌این‌سبب خود را ناگزیر دید تا روابط موجود را قطع‌کند[۵] .

شایسته نیست‌که دراین‌جا به‌بحث در بارهٔ جزئیات این مذاکرات بپردازیم . با لشکرکشی هلاکو ــ که وی‌نیز ازطرف پاپ به‌قبول مسیحیت‌دعوت‌شده بود[۶] ــ نخستین دورهٔ روابط مغولان با مغرب‌زمین پایان می‌یابد .

گرگور دهم توانست باردیگر روابط قطع‌شده را برقرارکند[۷] ، اگرچه اباقا در

۱ــ Uminski 25 - 74 ؛ Altaner 124 - 138 ؛ Vat 125 - 136 ؛ Pelliot, Papes ؛ Ohsson II 207 - 244 ؛ Rémusat, Mèm. a 419ff. ؛ Golubovich I 190 - 213 ؛

۲ــ W - V . Rubruck/Risch 3 ؛ Batton 13f . ؛ Aszelin 230 , 232

۳ــ Vincent de Beauvais 1300 ؛ Rémusat, Mém.a. 437ff. ؛ Pelliot, Papes c 35f.

۴ــ Joinville 74 ؛ Zyriak 258, 268, 270 ؛ Nangis, Vita 358 - 360

۵ــ W. V. Rubruck/Wyngaert 232

۶ــ Raynaldus XIV, 1260, Nr. 29f. ؛ Mosheim, Anh. Nr. 19, S. 7

۷ــ Montgomery 5-11 ؛ Brèhier, L'église et l' Orient

سال ۶۶۵ هـ. ق. پیروزی پاپ را بر سلطان سیسیل[۱] به‌او تبریك گفته بود ، و دوسال بعد سفیری به‌دربار یعقوب اول پادشاه آراگن (۱۲۷۶ـ۱۲۱۳م.) فرستاد[۲] ، اما در دومین مجلس شورآ باءکلیسای (لیون) درسال ۱۲۷۴م. بود، که دوباره صحبت از همکاری به‌میان آمد . درآن‌جا سفیران مغول حاضر بودند وآنان را غسل تعمید دادند، و وسیلهٔ آنان بار دیگر اباقا را به‌پذیرش مسیحیت دعوت کردند[۳]. اما مرگ گرگور دهم و نافرجامی کوشش او برای دنبال کردن جنگ‌های صلیبی مانع پیروزی آشکار گردید . جانشینان او هریك مدتی کوتاه زمام امور کلیسارا به‌دست داشتند، وپاپ نیکلای سوم(۱۲۸۰ـ۱۲۷۷م) تنها قناعت کردکه تبلیغ دین مسیح را درآسیا به‌راهبان بسپارد، واباقارا از نو به‌پذیرش دین مسیح دعوت کند[۴]. احمد این پیروزی‌ها را نابودکرد ودستور قتل گروهی از این راهبان را داد[۵] ، امانیکلای چهارم با توجه به‌وضع اسف‌انگیز طرابلس و اکن[۶] دژهای استوار مسیحیت در مشرق‌زمین ، وآمادگی ارغون به‌برقراری اتحاد با دول مغرب‌زمین و به‌این امیدکه وی به‌دین مسیح بگرود ، دوباره به‌سوی مشرق متوجه شد. ارغون پس از آن که درسال ۶۸۴ هـ. ق. سفیرانی به‌دربار پاپ فرستاده بود ، درسال ۶۸۶ هـ. ق. ابن‌صوما و سپس درسال‌های ۶۸۹ و ۶۹۰ هـ. ق. بیس‌کارلو از اهالی ژن را ، که در دربار ایلخان به‌خدمت اشتغال داشت ، با مکتوب‌هائی برای پاپ[۷] و شاهان فرانسه وانگلیس[۸] به‌اروپا

۱ـ Raynaldus XIV, 1267, Nr. 70, 71 ؛ Mosheim, Anh. Nr. 19, S. 70

۲ـ Rémusat, Mém. b. 349

۳ـ Raynaldus XIV, 1274, Nr. 22, 23 ؛ Wadding IV, 1275, S. 416 f. ؛ Mosheim, Anh. Nr. 20, S. 74 f.

۴ـ Raynaldus XIV, 1278, Nr. 18, S. 282 ؛ Wadding V 36 f. ؛ Mosheim, Anh. Nr. 21, S. 72-76

۵ـ Wadding V 128 ؛ Haytonus, Kap. 38 ؛ Heyd, Studien 318 ؛ Orbelian/St. Martin II 164

۶ـ ابن‌فوطی ۴۷۰ .

۷ـ Soranzo 258ff., 281f. ؛ Golubovich II 432-437 ، Chabot, Notes 568-578, ؛ Röhricht, Regesta 380, Nr. 1456 ؛ Rymer Act. II 429 ؛ 575 - 592

۸ـ Rémusat, Mém. b 363, 428-432 ؛ Pauthier, Rel. Pol de la Chine 31-36 ؛ Soranzo 284 ؛ Turner 48 - 50 ؛ Maslatrie I 501f.

فرستاد . ایلخان دراین نامه‌ها اظهار امیدواری‌کرده‌بود ، که حملهٔ مشترکی از جانب اروپائیان و ایران به‌مصر انجام شود . پاپ نیکلای چهارم از دیدن ابن‌صوما و این‌که ایلخان سفیری مسیحی نزد او فرستاده است ، بسیار خوشحال شد ، وگزارش‌های این کشیش‌را دربارهٔ جامعهٔ مسیحیت درمشرق‌زمین واین‌که حملات‌ارغون به‌مصر به‌منظور تحکیم اصول جامعهٔ مسیحیت انجام می‌شود ، و ایلخان قصد دارد پس از تصرف بیت‌المقدس مسیحی‌گردد[1] ، مورد توجه بسیار قرارداد. پاپ از ابراز لطف ارغون سپاس‌گزاری‌کرد[2] ، وقصد او را برای‌گرویدن به‌دین مسیح ستود[3] و درعین‌حال‌به‌شاهزادگان مسیحی توصیه‌کرد ، که در ایمانشان استوار باشند[4]. در مشرق‌زمین ظاهراً نتیجهٔ این مذاکرات را به‌عنوان پیمان اتحاد تلقی کردند[5].

این‌بار نیز مرگ نیکلای چهارم موجب قطع روابط شد . اما دراین‌موقع فکر همکاری با کشورهای اروپائی در دربار ایلخان قوت یافته بود . غازان و الجایتو با مهارت کامل دین حقیقی خود را در برابر مغرب‌زمین آن‌گونه پنهان می‌داشتند ، که حتی تصور می‌رفت آنان مسیحی هستند[6] و یا حداقل آنان‌را پشتیبان ترویج دین‌مسیح می‌دانستند . اگرچه برخی از عوامل چنین گمانی را موجه می‌ساخت ، با این همه انتظار می‌رفت، که زمام‌داران اروپا با دقت‌بیشتری وضع‌متحدین خودرا مطالعه‌کنند.

درآن موقع چه‌چیز می‌توانست برای قضاوت وضع واقعی مشرق‌زمین مناسب‌تر و معتبرتر ازگزارش‌های ناظران اوضاع باشد . اروپائیان آثار ژان پلانوکارپینی و ویلهلم فن‌روبروك را کهنه وبه‌این سبب ازدرجه اعتبار ساقط می‌دانستند ــ درحالی‌که

۱ـ Raynaldus XIV,1288, Nr.36 ؛ Wadding V 170f. ؛ Mosheim, Anh.Nr.27,S.89

۲ـ Mosheim, Anh. Nr. 27, S. 89 ؛ Röhricht, Regesta 388f., Nr. 1491

۳ـ Röhricht, Regesta 384f., Nr. 1375

۴ـ Raynaldus XIV, 1288, Nr. 36 ؛ Wadding V 170f. ؛ Mosheim, Anh. Nr. 28, S. 89f. ؛ Golubovich II 439

۵ـ رك: Pelliot, Papes b. 241, Anm. 3 ؛ Bar Hebraeus 578

۶ـ Chronique de St. - Denys, Philippe le Bel, Kap. 49.

چنین تصوری به‌واقعیت نزدیك نبود ــ و به‌این سبب کتابی تازه را مدنظر قراردادند، که آن‌را قابل‌اعتماد می‌دانستند. یکی‌از شاهزادگان‌ارمنستان صغری به‌نام هیتونوس که به‌مغرب‌زمین گریخته بود، کتابی به‌نام «تاریخ‌سرزمین‌های شرقی» تألیف کرد. اروپائیان گمان می‌بردند، که او کاملاً براموز مشرق‌زمین واقف‌است، و به‌گزارش‌های او درهنگام‌قضاوت دربارهٔ این‌اوضاع استناد می‌کردند. با این‌همه‌این‌اثر بسیار مغرضانه و پر ازگزارش‌های ناصحیح‌بود. گفته‌های مبالغه‌آمیز دربارهٔ وطنش[1] دربرابر تحریف‌ـ های عمدی او ناچیز است. هیتونوس زیاده روی را به‌آن‌جا می‌رساند، که می‌نویسد غازان به‌آن‌نیّت به‌سوریه حمله‌کرده است‌که «سرزمین مقدس را از وجـود زندیقان (مسلمانان) پاك‌کند، و مسیحیت را درآن سامان برپا سازد»[2].

دراین صورت‌آیا تعجب‌آور است، که پاپ درسال ۷۰۱ ه. ق. بیس‌کارلو[3] سفیر ایران‌را پذیرفت، وپاپ کلمانس پنجم (۱۳۱۴ــ۱۳۰۵م) درسال ۷۰۵ ه. ق. الجایتو را به‌پذیرش حقیقت وپای‌بند بودن به‌آن دراعمال ورفتار دعوت‌کرد؟[4]. توماس ایل‌ـ دوچی سفیر الجایتوعملاً پندار نادرست اروپائیان‌را دربارهٔ دین ولی‌نعمت خودتأیید کرد. یعقوب دوم پادشاه آراگن برپایهٔ همین اطلاعـات غلط بـود، که درسال ۶۹۹ ه. ق. بـه‌غـازان پیشنهـاد کمك لشکری داد، و ادوارد دوم پـادشاه انگلستان (۱۳۲۷ــ۱۳۰۷م) در پاسخش بـه‌الجایتو، کـه در تاریخ ۱۷ ربیع‌الثانی ۷۰۷ برای ایلخان فرستاد، خواست‌که وی سرزمین مقدس‌را ازوجودکافران پاك‌کند[5]، درحالی‌که الجایتو خود را آن‌قدر مسلمان می‌دانست، که مصریـان را بـه‌خـاطر تزلزل درحفظ

۱ــ Haytonus 309f., 314 ۲ــ Haytonus 321 ۳ــ رك، Rémusat, Mém 388 ؛ Soranzo 337 ؛ Rymer II 918f. ؛ Turner 50f. ۴ــ نامهٔ مورخ اول مارس ۱۳۰۶؛ Raynaldus XV, 1306, Nr. 30, S. 37 ؛ Mosheim, Anh. Nr. 51, S. 128 - 130

۵ــ مکتوب الجایتو که به‌تاریخ ژوئن ۱۳۰۵ در دشت مغان نگاشته شد؛ Rémusat, Mém. b. 392ff., 433 - 438 ؛ Rymer I, 4, 193 ؛ Soranzo 351f. ــ رك، Kramers in EI, III 1053

اصول اسلام سرزنش می‌کرد ، وهم او بود ، که در سال ۷۱۴ هـ. ق. فرمان قتل سه تن از راهبان‌را درتبریز و ارزنجان داد[۱] . اما باتوجه به‌اشتباهی که‌ازکوتو سرزده وحملهٔ هلاکو را به‌سوریه (سال ۶۵۸ مطابق با۱۲۶۰ م) معلول توصیهٔ پاپ اینوسنت چهارم (متوفی ۱۲۵۴ م) می‌داند[۲] ، دیگر تعجب‌آور نیست ، که مردم آن زمان تا آن اندازه در قضاوت وضع مشرق‌زمین اشتباه کرده باشند .

رفته رفته پاپ‌ها نیز بیهودگی هرنوع کوشش را برای تدین ایلخانان به‌دین مسیح دریافتند ، واگرچه پاپ ژان بیست‌ودوم ابوسعیدرا درسال۷۲۲ هـ. ق. باردیگر به‌قبول مسیحیت[۳] و کمك به‌شاه ارمنستان صغری در برابر ترکان دعوت کرد[۴] ، اما در واقع به‌اعزام مبلّغین برای اشاعهٔ دین مسیح درمیان عامهٔ مردم قناعت نمود .

اعزام مبلّغین تااین‌هنگام رویهم‌رفته در درجهٔ دوم‌اهمیت قرارداشت . راهبانی که به‌شرق سفر می‌کردند، توانسته بودندگروه بسیار قلیلی‌را غسل‌تعمید دهندوکوشش آنان نیز برای‌آن‌که مسیحیان مشرق‌زمین‌پیشوائی عالی پاپ‌را بپذیرند نتایج‌زودگذر داشت . کلیسای ارمنستان صغری پس‌از مذاکرات فراوان سرانجام درسال ۶۶۰ هـ. ق. پیشوائی عالی پاپ‌را پذیرفت ، اما به‌زودی این‌ارتباط قطع‌گردید، وکلیسای‌ارمنستان صغری همان رویهٔ پیشین و ملی خود را پیش گرفت . کوششی‌که پاپ گرگور دهم در سال ۱۲۷۴م. در لیون به‌خاطر اتحاد باکلیسای یونان به‌عمل آورد، چندان موفقیت‌آمیز نبود ، اما از هنگامی‌که نیکلای چهارم زمام‌امور کلیسای کاتولیك را به‌دست گرفت ، با جدیت بیشتری به‌این‌امر پرداخت و واعظان بسیاری به‌مشرق‌زمین اعزام داشت. ریکول دوس درسال ۶۹۹ هـ. ق. دربغداد ، موصل و شهرهای دیگر به‌خصوص

۱ـ رك : Bihl und Moule (Arch. Tranc. Hist. a 104f.) ; Golubovich III, S. 182, Nr. 48 und S. 183f. Nr. 49 und 50.

۲ـ Couto V, 2, 379

۳ـ مکتوب۴ژوئیهٔ۱۳۲۲ ؛ Raynaldus XV, 1322, Nr. 41, S. 239

۴ـ Mosheim, Anh. Nr. 60, S. 144f.

برای‌نسطوری‌ها و یعقوبیان موعظه‌کرد[1] و پاپ درتاریخ۱۳شوال ۷۰۳برای‌جبلهای‌سوم جاثلیق کلیسای نسطوری دعاکرد[2]. بدیهی است‌که این توجه پاپ بـه‌پیشوای‌کلیسای نسطوری به‌خاطر احساس‌بستگی واتحادی‌است، که درآن هنگام در دربار پاپ وجود داشته است . اما این که جبلها اتحاد کلیسای نسطوری را بـا کلیسای کاتولیك اعلام داشته است ، همان‌طورکه موزهایم اشاره می‌کند[3]،گزارشی جعلی است .

ژان بیست‌ودوم درسال۷۱۷ هـ. ق. با موافقت ضمنی‌مغولان و به‌خصوص‌چوپان[4] سلسله مراتب کلیسائی درخاور نزدیك به‌وجود آورد. او نخست فرانس پروگیا وسپس ویلهلم فن‌آدا را اسقف اعظم سلطانیه کرد[5]، وچندین حوزهٔ اسقفی (تبریز ، تفلیس ، سیواس درآسیای صغیر ، سواستوپل ومشهد ، گروه‌های تبلیغ درهندوستان وحوزه‌های دیگرکه اطلاعات دقیقی دربارهٔ چگونگی‌آن در دست نیست . علاوه برآن مراغه در (سال ۷۱۹ هـ. ق.)[6] تحت نظرآنان قرارداد[7]، بی‌آن‌که اسقف‌های منصوب‌شده بتوانند فعالیت روحانی واقعی آغازکنند . تعداد کاتولیك‌های این منطقه نسباً کم بوده است . ژرژ پنجم پادشاه‌گرجستان نیز ، که پاپ اورا درسال ۱۳۲۱ م. به‌اطاعت از رم دعوت کرد، ازاتحاد باکلیسای‌کاتولیك سرباززد[8]. تعدادی‌که ژردان کاتالانی‌گزارش می‌دهد، بی‌شك بیشتر از تعداد واقعی کاتولیك‌هاست . او می‌نویسد[9] که در تبریز ۱۰۰۰ نفر و در سلطانیه ۵۰۰ تا ۶۰۰ نفر کاتولیك سکنی داشتند . او به‌خصوص گزارش می‌دهد ،

۱ــ سفرنامهٔ Ricoldus ؛ Heyd, Studien 321

۲ــ Mosheim, Anh. Nr. 43, S. 110 - 114 ؛ Raynaldus XIV, 1304, Nr. 23, S. 589

۳ــ Mosheim 92 ؛ Heyd, Studien 322

۴ــ نامهٔ تشکر ژان بیست‌ودوم به‌چوپان ؛ Mosheim, Anh. Nr. 56, S. 135f.

۵ــ Raynaldus XI, 1318, Nr. 1, S. 168؛ Soranzo 514-519 ؛ Eubel 191-195 ؛ Mosheim, Anh. Nr. 53, S. 132f.

۶ــ رك؛ Eubel 184-187

۷ــ Krause, Ostasien I 374 ؛ Vat 117-123, 148–152 ؛ Heyd, Studien 323f.

۸ــ Raynaldus XV, 1321, Nr. 8, S. 213 ؛ Mosheim, Anh. Nr. 59, S. 141-144

۹ــ Jordanus 8f. ــ دربارهٔ فقر مسیحیان مشرق زمین رك؛ Golubovich III 424-452, Nr. 128

که ۱۰۰۰ تن کاتولیك در اور واقع درکلده (موطن ابراهیم) می‌زیستند ، اما توجه به‌این نکته‌که این شهر مدت‌ها پیش ازآن نابود شده بود ، مارا به‌گزارش‌های دیگر این نویسنده نیز مشکوك می‌کند .

از آن‌گذشته روایت‌می‌شود، که درسال ۱۳۲۹م. متجاوز از دوازده دیرمسیحی وجود داشته است[۱]. زوال دولت مغولان موجب شد، که این مؤسسات ازحمایت دولت محروم شوند و به‌ویرانی گرایند . در مناطق دیگر تحت نفوذ مغولان نیز مؤسسات دینی ، که سازمان‌های مغرب‌زمین بنیان‌گذاری کرده بودند ، در هرج‌ومرج زمان‌از بین رفت . در سال ۱۳۳۹ م. گروهی از راهبان در آلمالیغ واقع در ماوراءالنهر بی‌رحمانه به‌قتل رسیدند[۲]، اما این‌کشتار مانع کوشش‌های سال بعد نشد[۳]، و حتی در چین ، که بزرگترین پیروزی نصیب مبلّغان شده است[۴] ، نیز مؤسسه‌ای پایدار نماند . طاعون سال ۷۴۹ هـ. ق. بقایای سازمان‌های مسیحی را درخاورمیانه و خاورنزدیك‌از بین برد ، و فرستادگان پاپ پس‌ازقرن‌ها توانستند بار دیگر کوشش‌های قرن‌های‌هفتم و هشتم هجری را دنبال کنند .

اسلام

سپاهیان چنگیز در حملهٔ خود به‌خاور میانه و ایران با مردمی روبرو شدند ، که مسلمان‌بودند ، وتا آن‌هنگام تحت فرمانروائی سلاطین‌مسلمان زندگی می‌کردند، و به‌همین‌جهت مغولان را دشمن مملکت و دین خود می‌دانستند . شکاف میان سنی‌ها (با مکاتب فقهی گوناگون آن) و شیعیان درآغاز چندان اهمیتی نداشت . در زمان

۱ـ Wadding VI, Nr. 12, VII 353-359 ؛ Heyd, Studien 323 ؛ Altaner 225-229 ؛ Golubovich II 72, 262, 265-267, III 350-366, Nr. 107 ؛ Soranzo 503

۲ـ Wyngaert 510-511 ۳ـ Johann von Marignola/Wyngaert 527

۴ـ Devéria, Notes 399-428 ؛ Eubel 171-180 ؛ Soranzo 538-542

هلاکو بود ، که شیعیان راه دیگری پیش‌گرفتند، و حاضر به‌همکاری با مغولان‌شدند. دراین‌باره بعداً بیشتر سخن خواهیم‌گفت . درحال حاضر آن‌چه می‌گوئیم ، بیشتر در بارهٔ سنیان است .

قانون‌چنگیزخان به‌مسلمانان نیز، هم‌چون‌پیروان ادیان‌دیگر، آزادی‌می‌داد[۱]. خان‌های‌مغول با مدارای‌دینی که درپیش‌گرفته‌بودند، هیچ‌گاه دستهٔ‌خاصی‌را بردیگران برتری‌نمی‌دادند و به‌ندرت شنیده می‌شود، که مغولان مستقیماً دراختلاف میان‌مذاهب دخالت‌کرده‌باشند . رفتار جبه‌که درسال۶۱۷هـ. ق. به‌تحریك شافعیان ری به‌سرکوبی حنفیان‌برخاست[۲]، رویهم رفته یك‌کار استثنائی است . اما کراراً اتفاق‌افتاده است ، که سپاهیان به‌ظلم و تعدی پرداخته‌اند ، به‌خصوص هنگامی که سپاهیان سنّی برشیعیان دست می‌یافتند ، همان‌گونه که هنگام ورود جبه به‌قم گذشت[۳]. البته باید گفت ، که این پیش‌آمدها اجتناب‌ناپذیر بود .

همان‌طورکه درمورد مسیحیان‌گفته شد ، فرمانروایان مغول با گذشت زمان و برپایهٔ‌فکر سیاسی‌نسبت به‌پیروان‌حضرت محمد(ص)رویه‌ای خاص‌پیش‌گرفتند . فاتحان مغول درآغاز رفتار ثابتی نداشتند . هم‌زمان با مدارا دربرابر مسلمانان ، همانطورکه درمورد حفظ مسجد بخارا[۴] و منازل روحانیان مسلمان در سمرقند[۵] پیش آمده بود ، دستوراتی صادر می‌گشت، که دشمنی‌خان‌های مغول را با مسلمانان هویدا می‌ساخت[۶]. ترتیباتی‌را که گوچلوك مسیحی برضد مسلمانان داده بود ، ملغی‌کردند، و سپاهیانی‌را که این‌امیر مسیحی درمنازل مسلمانان‌جای داده‌بود، اخراج‌کردند[۷]. اوکتای به‌سختی مراقبت‌می‌کرد، که‌به‌مسلمانان‌اجحافی‌نشود. یکی‌ازایغوریان‌را، که‌می‌خواست‌مسلمانی رابه‌خاطر قرضش‌مجبور به‌پذیرش‌دین‌بودا کند ، به‌فرمان او دستگیر کردند وکشتند.

۱ــ جوینی ج۱ : ۱۸ ص ب ؛ میرخواند/لانگله ۲۲۱ . ۲ــ میرخواند/یوبرت ۱۲۷ .
۳ــ میرخواند/یوبرت ۱۲۷ . ۴ــ جوینی ج۱ : ۸۲ ؛ ابوالفرج ۴۰۸ . ۵ــ ابوالفرج ۴۰۸ ؛ Barthold 413 ۶ــ رك ؛ ابن‌بطوطه ج۳ : ۵۴ . ۷ــ جوینی ج۱ : ۵۰ .

مسلمان مقروض وارث دارائی طلبکار شد، وگذشته ازآن هدایائی هم دریافت داشت[1]. بدخواهی را که مدعی بود، چنگیزخان را به‌خواب دیده است، و خان مغول از وی خواسته است، پسرش اوکتای را به‌نابودکردن مسلمانان تشویق کند، به‌دستور اوکتای قاآن بی‌گفتگو کشته شد[2].

اما از سوی دیگر مغولان دست به‌کارهائی می‌زدند، که لاجرم موجب تکدر خاطر مسلمانان می‌شد. آنان از جمله در مسجد بخارا اسبهای خودرا بستند، وبرای آن‌که جای بیشتری به‌دست آورند، نسخ خطی قرآن را از مسجد خارج کردند[3]، و نیز در مرو و شهرهای دیگر به‌ویرانی مساجد و مقابر پرداختند[4]. ممکن است‌که‌این اعمال اضطراراً و بدون دستور مافوق و یا حتی برخلاف آن انجام شده باشد، با این همه اثر بدی در مسلمانان باقی می‌گذارد، به‌این ترتیب از آغاز غیرممکن بود، که میان مسلمانان و مغولان رابطهٔ اعتمادآمیز برقرار شود، و حتی طرح تعالیم پیامبر اسلام نیز در محضر چنگیزخان[5] نمی‌توانست این وضع را تغییر دهد.

از آن گذشته برخی از دستورات دینی مسلمانان با جهان‌بینی مغولان سازگار نبود: مثلاً مغولان دستور دادند، که‌گردن گوسفندرا نبرند[6]، بلکه هنگام کشتار آن را نخست خفه کنند. به‌این سبب مسلمانان مدتی طولانی از خوردن گوشت گوسفند صرفنظر کردند. ونیز درمورد طهارت و وضو میان آنان با مغولان، که آلوده کردن آب را ممنوع کرده بودند، اختلاف بروزکرد[7]، دراین مورد سرانجام دودستهٔ مخالف سازش‌کردند. اوکتای باخوی مداراجویش ازمتعصبانی (برادرش نیز ازآنان‌بود)[8] که

۱ـ جوینی ج۱ : ۱۷۹ ؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۷۵ ص‌ب. ۲ـ جوینی ج۱ : ۱۸۱.
۳ـ جوینی ج۱ : ۸۰ ؛ میرخواند/یوبرت ۱۱۱. ۴ـ جوینی ج۱ : ۱۲۷.
۵ـ میرخواند/یوبرت ۱۶۷ ص‌ب. ۶ـ میرخواند ج۵ : ۴۳. ۷ـ جوینی ج۱ : ۱۶۱ ص‌ب؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲: ۶۱؛ جوزجانی ۳۸۱ ص‌ب، ۳۹۹ـ۳۹۷. ۸ـ وی احساس وظیفه می‌کرد، چه چنگیزخان او را مأمور اجراء قوانین خود کرده بود: جوینی ج۱ : ۲۹ ؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲: ۱۷۸ ؛ ابوالفرج ۳۹۵ ؛ Bar Hebraeus 410

معتقد بـه‌پیروی دقیق از تعالیم مغولی بـودند ، بـا مشکلات بزرگی روبرو بـود[۱] . به‌هرحال مردم آن چنان حساسیت داشتند ، کـه چون طبیبی به‌نـام محمود ترابی (از تراب در نزدیکی بخارا) ادعا کرد ، که با پریان ارتباط دارد ، انبوه مردم به‌او روی آوردند ، و او توانست بر بخارا غلبه کند ، و دراین نبرد بـه‌خصوص دهقانان و پیشه‌وران تنگدست ازاو پشتیبانی کردند. برای‌سرکوبی او لازم‌بود، که سپاهی‌به‌بخارا فرستاده شود . محمود ترابی دراین جنگ به‌دست مغولان کشته شد[۲] .

چون کیوك که به‌مسیحیت متمایل بود ، بر تخت سلطنت نشست، وضع مسلمانان بحرانی‌تر شد . با توجه به‌فشاری‌که در طول قرن‌ها مسلمانان به‌اطرافیان غیرمسلمان خود وارد آورده بودند، انتظار نمی‌رفت، که دراین هنگام صاحب‌منصبان مسیحی ویا متمایل به‌مسیحیت‌دربرابرپیروان‌محمد(ص)راه‌گذشت‌ومدارا راپیش‌گیرند. سرقوینی‌-بیکی‌مادر منکو به‌پیروان‌محمد(ص)اجازه داد مسجدی بسازند، وبه شیخ سیف‌الدین باخرزی میدان فعالیت‌داد[۳]. اما کیوك همان‌طورکه انتظار می‌رفت، رفتار خصمانـه‌ای دربرابرمسلمانان‌پیش‌گرفت[۴]. سنیان دردوران زمام‌داری او بی‌تردیدبامشکلات‌فراوانی روبرو بوده‌اند[۵]، اما تصور نمی‌رودکه مسیحیان برای نابودی مسلمانان با طرح ونقشه عمل می‌کردند ، و میرخواند نیز چنین خبر را با احتیاط و تردید تلقی می‌کند[۶] .

منکو دربرابراسلام رویهٔ محتاطانه‌تری پیش‌گرفت. او درمراسم نماز مسلمانان شرکت‌می‌کرد[۷] و برای‌بنای مدرسه‌ای در بخارا[۸] پول وزمین دراختیار مسلمانان‌گذارد، و حتی عمادالدوله[۹] را مأمور کرد ، که در دیوان به‌امور مربوط به‌مسلمانان رسیدگی

۱ـ جوینی ج۱ : ۱۹۱ـ۱۵۸ و جوزجانی ۳۸۷ـ۳۸۰ مواردی‌را نقل می‌کنند. ۲ـ جوینی ج۱ : ۹۱ـ۸۵ ؛ میرخواند ج۵ : ۶۸ ؛ خواندمیر/دفرمی ۶۸ a ـ۶۴ . ۳ـ میرخواند ج۵ : ۵۴ ؛ رك : Barthold in EI, I 814 ۴ـ جوزجانی ۴۰۳ـ۴۰۱ ؛ میرخـوانـد ج۵ : ۵۴ . ۵ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۲۴۹ ، ۲۵۴ ، ۲۷۳ . ۶ـ میرخـواند ج۵ : ۵۴ . ۷ـ جوینی ج۳ : ۳۱ ص‌ب ؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲؛ ۳۱۴. ۸ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۲۷۳ ص‌ب . ۹ـ جوینی ج۳ : ۳۴ ص‌ب .

کند. جوزجانی که مسلمانی بسیار متدین بود طرز رفتار منکو را آن چنان مساعد یافت، که وقتی شنید منکو «تشهد را برزبان رانده است»[1]، این خبر را باور کرد. این‌که مسیحیان نیز گاه‌گاه پنداشته‌اند، که منکو مسیحی است، نشان می‌دهد، که وی تا چه اندازه بی‌طرفانه با ادیان مختلف روبرو می‌شده است. چون ایدی قوت پادشاه قبیلهٔ ایغور می‌خواست درشوال ۶۵۷ گروهی ازپیروان محمد(ص) را در بش بلیغ به‌قتل برساند، منکو از آنان حمایت کرد. منکو نه‌تنها از این قتل عام جلوگیری کرد، بلکه درهمان هنگام فرمان قتل ایدی‌قوت را هم داد[2]. تعقیب اسماعیلیان را، که پس از سقوط الموت انجام شد[3]، نباید یك عمل دشمنانه برضد مسلمانان دانست، چه آنان خود نیز از این‌کار خوشحال بوده‌اند.

پایه‌گذاری‌سلطنت ایلخانان درطی ده‌ها سال در رابطهٔ اسلام بادولت مؤثر بود. از یکسو جنگ با خلیفه، که هلاکو وی‌را ازنظر مذهبی بسیار خطرناك می‌دانست[4]، و از سوی دیگر گرویدن این فرمانروا و قاآن به‌دین بودا، موجب شد که بزرگان مغول تقریباً یکسره رویه‌ای‌خصمانه دربرابرمسلمانان پیش‌گیرند. قوبیلای‌منع گردن‌ـ زدن گوسفند را تأیید کرد[5]، و اباقا صرفاً به‌خاطر دشمنی با اسلام، جوینی وزیر را به‌خوردن‌گوشت خوك وادار نمود[6].

ایلخانان نمی‌توانستند امیدوار باشند، که با این اعمال ونیز بستن مساجد و ضبط اموال آن و حتی فشار فکری پایهٔ اسلام را در ایران متزلزل کنند، اما سیاست آنان امکان اشاعهٔ تعالیم پیامبر اسلام‌را درمیان مغولان ازبین برد. با وجود تمام این بحران‌ها، ظاهراً وقتی کار به‌نبرد خونین کشیده است، که ساکنان مسلمان قلمرو ایلخانان شتاب‌زده به‌متجاوزان مصری پیوسته‌اند[7].

۱ــ جوزجانی ۴۱۱. ۲ــ جوینی ج۳ : ۲۵ ؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲: ۳۰۴ ص ب ؛ مستوفی ۵۷۷ ؛ میرخواند ج۵ : ۵۶ . ۳ــ ابوالفرج ۴۶۵ . ۴ــ وصاف/هامر ج۱ : ۷۸ . ۵ــ میرخواند ج۵:۶۴. ۶ــ وصاف/هامر ج۱:۱۹۴. ۷ــ ازجمله به‌سال ۱۲۷۷م. درقیصریه.

احمد تا حدی زیانی را که برادرش اباقا به‌مسلمانان وارد آورده‌بود ، جبران کرد. او قسمت‌اعظم زمین‌های ضبط شده‌را پس داد ؛ مساجد و مدارسی از نو بناکرد[۱] ؛ کار سفر به‌اماکن مقدسه‌را تسهیل نمود[۲] و بخشی از درآمد اوقاف‌را ، که تا آن‌هنگام به‌عنوان مواجب به‌اطبای مسیحی و یهودی داده می‌شد[۳] ، به‌توصیهٔ جوینی وزیر، وقف کعبه کرد[۴] .

اگرچه ارغون یك بودائی متعصب بود، اما نمی‌توانست تمام فرمان‌های سلفش را ملغی کند، و به‌این‌ترتیب همان‌طورکه درسال ۶۸۹ هـ. ق. اجازه داد، که مسلمانان در ماه رمضان چهار منبر درتبریز برپا کنند[۵] ، گاه‌گاه خود را ناگزیر از سازگاری با مسلمانان می‌دید. اما ارغون رفته رفته تحت‌تأثیر وزیر یهودیش سعدالدوله ، که پس ازمدتی موافقت‌وسازگاری با مسلمانان (ازجمله هنگام سفرآنان به‌عتبات عالیات)[۶] ، به‌دشمنی با آن‌ها برخاسته بود ، قرارگرفت و به سختگیری بـا مسلمانان پرداخت . سعدالدوله تاآن‌جاخویشاوندان‌خودرا درامور دیوانی واردکرد، که‌دیگر به‌مسلمانان اجازه نمی‌داد بـه‌امور مهم دولت اشتغال ورزند[۷] ، و این کار آن‌چنان خشم مردم را برعلیه او برانگیخت ، که سرانجام او را کشتند[۸] . گیخاتو و بـایدو[۹] هیچ یك چون ارغون دشمن اسلام نبودند ، اما در این هنگام سازگاری و مدارا دیگرکافی نبود ، و بدین‌گونه غازان‌که برقراری آزادی‌مسلمانان‌را درامور‌دینی بردرفش‌هایش نوشت[۱۰] ، و خود شخصاً به‌دین پیامبر اسلام‌گروید ، به‌آسانی بر دشمنش غالب آمد .

غازان قاضیان و دانشمندان[۱۱] مسلمان وگروه‌های مذهبی دیگر را از پرداخت

۱ـ وصاف/هامر ج۱ : ۲۱۸ ، ۲۲۵ ص‌ب . ۲ـ میرخواند ج۵: ۹۹ . ۳ـ وصاف/هامر ج۱ : ۲۲۵ ص‌ب ؛ میرخواند ج۵ : ۹۹ . ۴ـ مفضل ج۲ : ۵۰۵ . ۵ـ رشیدالدین/وین ۲۴۰ ج. ۶ـ میرخواند ج۵ : ۱۰۵ . ۷ـ میرخواند ج ۵ : ۱۰۵ .
۸ـ Bar Hebraeus 575 ۹ـ میرخواند ج۵ : ۱۱۲ . ۱۰ـ میرخواند ج۵ : ۱۱۵ .
۱۱ـ رشیدالدین/وین ۲۹۱ ج .

مالیات معاف کرد ، و آن‌چنان برای رونق و ترویج دین وقت و نیرو صرف‌کرد ، که پس از ۹ سال سلطنت هنگام مرگش یقین داشت ، که مردم ایران را قطعاً به‌دینی‌که پیش از تسلط مغولان داشته‌اند، بازگردانیده است[۱]. بااین‌همه‌دربستر مرگ به‌بزرگان و اشراف مملکت پند داد ، که در ایمان به‌دین تازه پایدار باشند[۲].

در این‌هنگام می‌بایست کشمکش میان نیروی‌دولت و اسلام ــ با وجود تقسیم اهل سنت به‌چهار مکتب فقهی (مذاهب) ــ پایان یابد ، اما وجود سنیان و شیعیان ، که با یکدیگر درحال مبارزه بودند ، مانع بـه‌وجود آمدن چنین آرامشی می‌شد . هنگامی‌که غازان به‌اهل سنت‌پیوست ، هنوز نیز درنظر شیعیان دارای ایمان دیگری بود ، و برخورد ایلخان با این جامعهٔ مذهبی اجتناب‌ناپذیر بود . تشیّع که خود نیز به‌فرق گوناگون تقسیم می‌شود ، درآن هنگام در ایران به‌صورت شیعهٔ اثنی عشری، که پس از پیغمبر به‌امامت دوازده تن از اخلاف او قائل است ، رواج داشت[۳]. خلفا ، که جمله سنی بودند ، پیوسته به‌سرکوبی شیعیان می‌پرداختند، و بدین‌ترتیب عکس‌العمل شیعیان دربرابر هلاکو بـا واکنش سنیان تفـاوت داشت . می‌توان گفت ، که وضع آنان تا حدی شبیه وضع مسیحیان‌بود، و واقعاًمیان این‌دو جامعهٔ مذهبی‌روابطی وجود داشت، از جمله‌گروهی ازمسیحیان بغداد ، که سخت تحت فشار قرار گرفته‌بودند، توانستند به‌خانهٔ راضی‌الدین تائوسی که از اجلهٔ اعقاب حضرت علی(ع) بود ، پناهنده شوند[۴].

چون‌شیعیان ــ به‌خصوص هنگامی‌که مقامات‌دولت آنان‌را سرکوبی‌می‌کردند ــ به‌فعالیت‌های نیمه پنهانی دست می‌زدند ، بـه‌این سبب اطلاعات دقیق و پیوسته‌ای از چگونگی فعالیت آنـان در دست نیست . تنهـا اعضاء برجستهٔ جامعهٔ شیعه در زمرهٔ

۱ــ میرخواند ج۵ : ۱۱۵. ۲ــ وصاف/بمبئی ۴۵۷؛کاشانی ۹ ج، ۱۰ ر. ۳ــ رك: Strothmann in EI, IV 376 - 385 ۴ــ Bar Hebraeus 376 ؛ ابن‌فوطی ۳۵۴ .

اطرافیان ایلخانان به‌چشم می‌خورند . در دوران زمامداری هلاکو نصیرالدین طوسی دانشمند شهیر نقش واسطرا میان شیعیان وایلخان به‌عهده‌داشت[۱]. نصیرالدین که‌چندی اسیر اسماعیلیان بود و از طرف آنان نزد هلاکو فرستاده شد ، رفته رفته نزد ایلخان نفوذ زیادی یافت و توانست میـان او و شیعیان روابط حسنه برقرار کند . وجود این روابط دوستانه موجب شد ، که شهرالحلّه واقع دربین‌النهرین ، که اغلب ساکنان آن شیعه بودند، درسال۶۵۸ ه. ق. خودتسلیم هلاکوشود[۲]، ونیز درسایهٔ این روابط نیکو، ایلخان دستور داد ، که عتبات عالیات شیعیان از هرگونـه صدمه‌ای محفوظ بمانند[۳]، شرایط مناسب برای‌فعالیت دانشمندان شیعه به‌وجود آید[۴] و اوقاف شیعیان ، که سنیان قبلاً آن را ضبط‌کرده بودند ، به‌آنان پس‌داده شود[۵]. نصیرالدین طوسی، که در زمان سلطنت‌اباقا رصدخانهٔ معروف‌مراغه‌را ساخت ــ شهرت‌این رصدخانه ازراه امپراطوری روم شرقی به‌اروپا رسیده است[۶] ــ درسراسر زندگی‌اش دست از حمایت هم‌کیشان خود نکشید .

پس‌ازمرگ طوسی‌دیگر نزد ایلخانانی که‌بودائی‌ویامتمایل به‌دین بودا بوده‌اند، کمتر صحبت از تشیع پیش می‌آید ، و تنها غازان است ، کــه بار دیگر به‌این جامعهٔ مذهبی‌توجه خاص‌مبذول‌می‌دارد. او اعقاب حضرت‌علی(ع) را از پرداخت‌مالیات معاف کرد[۷]، و به‌تزئین‌اماکن متبرکهٔ شیعیان،که خود نیز به‌زیارت آن‌می‌رفت[۸]، پرداخت . شایان توجه است ، که امیر مولای سردار مغول اهالی دمشق را ، به‌علت آن‌که‌درقتل

۱ــ وصاف/هامر ج۱ : ۵۹ ؛ ابن‌فوطی ۳۲۷ . ۲ــ رشیدالـدین/کاترمر ج۱ : ۳۱۰ ؛ وصاف/هامر ج۱ ، ۵۶ ؛ ابن‌فوطی ۳۳۰ ؛ ابوالفدا ج۴ : ۵۵۱. ــ رك: Strothmann 42-46

۳ــ مرقد علی‌علیه‌السلام وسیلهٔ صدتن مغول محافظت می‌شد (وصاف/هامر ج۱ : ۱۱۸) .

۴ــ ابـن‌فـوطی ۳۳۰ ؛ .Strothmann 47f ۵ــ ابـن‌فوطی ۳۵۰ ، ۳۵۸ ، ۳۷۵ ؛ Strothmann 49 ۶ــ رك : Strothmann ۷ــ رشیدالدین/کاترمر ج۱ : ۲۵۶ ، ۲۵۷ ، حاشیهٔ ۸۵ . ۸ــ کربلا : رشیدالدین/وین ۲۶۶ ج ؛ ابن‌فـوطی ۴۹۳ ، ۴۹۷ ؛ حمدالله ج۱ : ۳۲ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۲۳ .

حسین بن علی بن ابیطالب(ع)سهیم بوده‌اند، سرزنش می‌کند[1] (اهالی دمشق این تهمت‌را بلافاصله رد کردند) و این خود نشان می‌دهد، که غازان سنی متعصبی نبوده است.

چون الجایتو، که درآغاز سلطنتش دستور قتل یکی از واعظان تندرو شیعه‌را داده بود[2]، درحدودسال ۷۰۰ هـ. ق. خودبه‌این‌جامعهٔ مذهبی پیوست، کوشید تا به‌رسم شیعیان اهل سنت را تحت فشار قرار دهد، و به‌همین‌سبب در بغداد، اصفهان، شیراز و شهرهای دیگر با مقاومت سرسختانه‌ای روبرو شد[3]، و نتوانست در مدت کوتاهی‌که از زندگیش باقی مانده بود، آن را درهم شکند.

الجایتو با انتصاب سیدتاج‌الدین ابوالفضل محمد به‌منصب نقابت شیعیان در بین‌النهرین، ری، خراسان وبقیهٔ مناطق ایران مستقیماً دراداره امور جامعهٔ مذهبی شیعیان دخالت‌کرد. تاج‌الدین دراین‌منصب اختیار داشت، که اصالت گفتهٔ کسانی‌را که خودرا ازاعقاب حضرت‌علی(ع) می‌شمردند، بررسی‌کند، و اوقاف را اداره نماید، وهم‌چنین منافع‌جامعهٔ شیعیان اثنی عشری‌را دربرابر تشکیلات دولتی محفوظ بدارد[4]؛ به‌این‌ترتیب وظایفی مشابه تکالیفی که پیشوایان جوامع مسیحی داشتند، به‌عهدهٔ او محول شده‌بود. اما پس‌ازمدتی میان ایلخان و او اختلاف درگرفت، و سرانجام منجر به‌قتل او شد.

با جلوس ابوسعید برتخت ایلخانی درسال ۷۱۶ هـ. ق. دوباره فرمانروائی سنی زمام امور را به‌دست گرفت، و در نتیجه کمك دولت به‌شیعیان و نیز دخالت مستقیم درکارآنان پایان‌یافت. ازآن‌پس‌شیعیان وسنیان درکنار یکدیگردرایران می‌زیستند.

۱ــ مفضل‌ج۲ : ۶۶۸. ۲ــ Strothmann 86 ؛Browne, Lit. Hist. III 50 ؛ وصاف/ بمبئی ۵۰۷ ص‌ب. ۳ــ ابن‌بطوطــه ج۲ : ۶۱ ــ ۵۸ . ــ رك : کاشانی۶۴ ر، ۶۸ ر. به‌روایت کاشانی ۶۴ ر، رشیدالدین الجایتو را پیش از آنکه شیعه شود، متوجه ساخته بود، که درآن زمان‌بیشترسکنهٔ ایران سنی بوده‌اند. ۴ــ دربسیاری‌ازشهرها افرادی‌به‌نقابت‌گماشته شده بودند، ویك‌تن با عنوان نقیب‌النقباء در رأس‌آنان قرار داشت. رك: Strothmann 91-94

اطلاع دقیقی در دست نیست ، که فعالیت الجایتو تا چه اندازه موجبات گسترش تشیع را در ایران فـراهم آورده است . دو قرن پس ازآن جنگ میان شیعیان و اهل سنت به‌نفع شیعیان درایران پایان یافت .

دین یهود

سرنوشت‌جامعه‌های یهودی برخلاف پیروان ادیان‌دیگر (مغولان متوجه‌اختلاف نژادی نبوده‌اند) تحت تأثیر عوامل سیاسی نبود، بلکه تنها فعالیت یهودیانی کـه در خدمت دولت وجهه‌ای‌کسب‌کرده بودند ونظر مردم نسبت به‌آنان، نحوهٔ رفتار مغولان را بایهودیان تعیین‌می‌کرد. دربارهٔتراکم جامعه‌های یهودی‌درقلمرو ایلخانان اطلاعات دقیقی نداریم . تودهٔ یهودیان بی‌تردید دربین‌النهرین ساکن بوده‌است ، جائی‌که‌آن‌ها از دیرباز برای خود اجتماعاتی تشکیل داده بودند . در سال ۶۴۵ ه. ق. در موصل ، بغداد[1] و شهرهای دیگر معابد متعدد یهود وجود داشت . جامعه‌هـای یهود رویهم‌رفته به‌خوبی طوفان حملهٔ مغولان را تحمل کرده‌اند[2]. اگرچه منکو نسبت به‌خاخام‌هـای یهودی دربرابر روحانیان دیگر بی‌توجهی کرده بود ، اما ایلخانان با قوم یهود ، که آنان را دشمن مسلمانان می‌دانستند ، درآغاز رابطهٔ دوستانه داشتند[3]. نمی‌توان دقیقاً گفت ، که تعداد یهودیان نسبت‌به‌ساکنان هرمحل چقدر بوده‌است : ویلهلم فن‌روبروك از گروه‌کثیر[4] و ژردان ازتعداد قلیل‌سخن می‌گویند[5]. منظور ژردان درگزارشش وضع سراسر ایران‌است، درحالی‌که ویلهلم، هلاکورا درلشکرکشی‌اش به‌مناطق غربی‌ایران و بین‌النهرین‌همراهی می‌کرده، وگزارشش متوجه این‌صفحات بوده‌است و به‌این‌ترتیب

۱ــ Eisenstein 71 nach Jakob von Paris

۲ــ Fischel 115 - 117 . ــ رك : قزوینی ج۲ : ۲۸۸ ؛ دربارهٔ وضع یهودیان بمنابعی‌که در Fischel 126 - 136 نقل شده است، مراجعه‌گردد ؛ ابن‌فوطی ۴۴أ .

۳ــ مفضل ج۱ : ۳۹۳ ص‌ب .

۴ــ W. V. Rubruck/ Wyngaert 319

۵ــ Jordanus 9

شاید نتوان گزارش این‌دو را با یکدیگر مقایسه‌کرد .

وجودسعدالدولهٔ یهودی وزیر من‌غیرمستقیم دروضع یهود در دوران‌فرمانروائی مغولان تأثیر فراوان یافت . سعدالدوله مانند بسیاری از یهودیان طبیب بود و این طبیبان یهودی چنان چه در دربار نفوذی می‌یافتند ، می‌کوشیدند تا فرمانروا را از صدور فرمان‌هائی که به‌ضرر هم‌نژادان وهم‌کیشانشان تمام می‌شد، بازدارند. سعدالدوله همواره با یهودیان احساس پیوستگی می‌کرد ، و چون به‌مقام و منصب رسید ، دربارهٔ خویشاوندان‌وهم‌نژادانش به‌طرزبسیار زننده‌ای تبعیض‌قائل می‌شد[1]. در دوران‌حکومت او در بغداد (سال ۶۸۷ ه. ق.) عدهٔ کثیری یهودی ازتفلیس به‌بغداد آمدند ، و چون می‌پنداشتند ، که دورهٔ سروری آنان فرا رسیده است ، مردم بین‌النهرین را آن‌چنان غارت‌کردند ، که درمدت کوتاهی شورش برپا شد ومردم دکان‌های یهودیان را چپاول کردند ، بطوری‌که ارغون خود ناگزیر شد ، که دست یهودیان را تا حدی‌کوتاه‌کند[2]. بااین‌همه سعدالدوله‌بی‌شرمانه وآشکارا منافعی‌را، که دوران‌حکومت او برای‌بستگان و هم‌کیشانش به‌دنبال‌داشت، می‌ستود[3]. کار این‌وزیر یهودی به‌آنجارسید، که‌میرخواند می‌نویسد: «اگرنه شاهزادگان یعنی‌گیخاتو وغازان در ولایات روم و خراسان بودندی آن‌دو طرف را نیز به‌دوکس از جهال اقربای خود دادی »[4]. حتی ابوالفرج نیز ، که اصل و نسبش یهودی بود ، اما دیگر با آنان رابطه‌ای نداشت ، یأس و فلاکتی را که درآن هنگام برمردم چیره شده بود ، یادآور می‌شود[5]. سعدالدوله پا را ازاین‌حد نیز فراتر نهاد و رسماً دخالت مسلمانان‌را درمناصب عالی ممنوع‌کرد . این‌رفتار او آن‌چنان خشم مردم را برانگیخت ، که آیات ضد یهودیان را از قرآن شاهد آوردند[6] و پیش از آن‌که ایلخان ارغون بمیرد ، اطرافیان اورا واداشتند، که سعدالدولهٔ وزیررا

۱ــ رشیدالدین/وین ۲۳۹ص‌ب ؛ ابن‌فوطی ۴۷۴؛ خواندمیر ج۳: ۴۳. ـ Fischel 103-108؛ غنیمه ۱۵۲ ــ ۱۴۱ . ۲ــ ابن‌فوطی ۴۵۵ . ۳ــ ابن‌فوطی۴۵۷ . ۴ــ میرخواند ج ۵ : ۱۰۵ . ۵ــ Bar Hebraeus 580 ۶ــ ابن‌فوطی ۴۷۱.

در ۳ ربیع‌الاول ۶۹۰ بکشند[1].

مرگ او آتش کینهٔ مردم را فرو ننشاند. گروهی شایع کردند، که یهودیان ارغون را مسموم کرده‌اند[2]. این خبر در واقع ناصحیح بود، چه از یکسو یهودیان می‌بایست به‌سلطنت ایلخانی، که تا این اندازه نسبت به‌آنان محبت می‌کرد، علاقه داشته باشند، وازسوی دیگرمی‌دانیم، که ارغون به‌توصیهٔ یك‌مرتاض هندی به‌تمرین‌های طول عمر پرداخته وهمین‌تمرین‌ها موجب‌اصلی مرگ وی‌بوده‌است. مردم‌مسلمان هم‌که نمی‌توانستند درمرگ فرمانروائی، که موجب این‌همه‌فلاکت بوده‌است، سوگوار باشند. به‌این‌ترتیب‌دیده می‌شود، که این شایعه‌تنها دست‌آویزی‌برای سرکوبی‌یهودیان بوده است، و نفرت مردم را از آنان نمی‌توان معلول شایعهٔ قتل‌ارغون دانست، بلکه علت اصلی عواملی بوده است، که به‌نظر مردم به‌تنهائی اجازهٔ سرکوبی یهودیان را نمی‌داده است.

به‌هرحال این جریانات منجر به‌تعقیب سرسختانهٔ یهودیان شد، و زجر وآزار آنان مدت‌ها دوام داشت[3]. درشیراز، که ظاهراً گروه کثیری یهودی در اطراف آن می‌زیسته‌اند ویعقوب پاریسی جهانگرد یهودی نیز ازآن یادمی‌کند[4]، دراین گیرودار آتش‌سوزی شد و مردم تقصیر را به‌گردن یهودیان انداختند. در نتیجه یهودیان این منطقه مدتی طولانی‌مورد تجاوز وستم قرارگرفتند[5]، و اتابك‌لرستان نیز دراین‌جریان دخالت داشت[6].

مردم می‌پنداشتند، که یکی دیگر از وزرای ایلخانان‌یعنی رشیدالدین‌فضل‌الله مورخ شهیر نیز اصل ونسب یهودی دارد. او در بزرگسالی به‌اسلام گروید، و درسایهٔ

۱ــ ابن‌فوطی ۴۶۴ ؛ Fischel 90 - 114 . ۲ــ مفضل ج۲ ؛ ۵۵۰ . ۳ــ وصاف/ بمبئی ۲۴۹ ؛ میرخواند ج۵ ؛ ۱۰۸ ؛ ابن‌فوطی ۴۶۵. ۴ــ Eisenstein 71 links ۵ــ وصاف/بمبئی ۲۴۵ ص‌ب ؛ میرخواند ج۵ ؛ ۱۰۸ . ــ Fischel 115 - 117 ۶ــ وصاف/ بمبئی ۲۵۳ .

طبابتش دردربار وجهه‌ای یافت (لقب‌الطبیب‌را به‌همین‌سبب به‌وی‌داده‌اند). مخالفان برای سرنگون‌کردنش به‌وی تهمت زدند، که هنوز پنهانی متدین به‌دین موسی‌است[۱]. تعداد کسانی‌که در آن روزگار ظاهراً به‌اسلام ایمان می‌آوردند ، کم نبود[۲] و به‌همین سبب مسلمانان به‌افراد مشکوك تکلیف می‌کردند غذائی را که از گوشت شتر و شیر ترشیده تهیه شده، و طبق آیات ۲۵ و ۲۶ از سفرخروج (سی وچهار) خوردن‌آن برای یهودیان ممنوع بود بخورند[۳]. ازآن‌گذشته بدخواهان رشیدالدین می‌گفتند که او با « جهودکی » ارتباط دارد ونامه‌هائی « به‌خط رمز » با وی رد وبدل می‌کنند[۴]. درواقع نجیب‌الدوله و همسر سعدالدولهٔ وزیر ، شاکیان اصلی که هردو در اصل یهودی بودند و بعدها به‌اسلام گرویدند، این « جهودك » را بـا رشوه برای انجام مقاصد پلید خود خریده بودند . ایندو آن یهودی را به‌خدمت رشیدالدین فرستادند ، و او توانست در مدت کوتاهی اعتماد وزیر را نسبت به‌خود جلب‌کند . منظور آنـان از « خط رمز » چیزی جز حروف عبری نمی‌بـاشد ، و تردید نیست ، که مردم اتهامی را کـه اینان به‌رشیدالدین نسبت می‌دادند ، قابل قبول می‌دانستند وبه‌این سبب می‌توان گفت ، که مـردم نیز رشیدالدین را یهودی می‌پنداشته‌اند ، چه در غیر این‌صورت آنان قبول نمی‌کردند، که رشیدالدین بتواند به‌خط عبری‌نامه بنویسد. پس از مرگ رشیدالدین سر او را به‌عنوان سریك یهودی از معابر گذراندند[۵] و مردم محله‌ای‌را که به‌فرمان او درتبریز ساخته شده و به«ربع رشیدی» شهرت یافته بود ، ویران کردند و صدسال بعد میرانشاه پسردیوانهٔ تیمور فرمان داد، تاجنازهٔ اورا به‌گورستان‌یهودیان منتقل‌کنند[۶]. ابن‌بطوطه[۷] نیزاورا یهودی می‌نامد، وکاشانی‌رشیدالدین‌را سرزنش‌می‌کند، که تاریخی

۱ــ کاشانی۸۲ ج . ۲ــ کاشانی ۳۴ج . ۳ــ کاشانی۳۴ ج. ۴ــ کاشانی ۸۷ ر تا ۸۸ ج . ۵ــ مقریزی : کتاب السلوك که در رشیدالدین/کاترمر ج۱،XLIII آمده‌است.

۶ــ تمـام منابع مربوط بـه‌این واقعه در مقدمهٔ رشیدالدین/کاترمر نقل شده است .

۷ــ ابن‌بطوطه ج۲ ، ۱۱۶ .

را که او خود تألیف‌کرده ، رشیدالدین بـه‌شیوهٔ « یهود » دزدیده و بـه‌خودش نسبت داده است[1] .

این سؤال کراراً پیش‌آمده است ، که آیا می‌توان به‌شایعات تعلق رشیدالدین به‌قوم یهود اعتمادکرد یا نه ؟ . صرفنظر از این‌که تعداد کثیری از منابع اورا یهودی می‌دانند، وبرخی از اتفاقات درجریان محاکمهٔ اونیز صحت این‌خبررا تأیید می‌کند، باز می‌بینیم، که رشیدالدین دراثر تاریخی‌خود هنگامی‌که ازیهودیان صحبت به‌میان می‌آورد ، اخبار ناگوار را مسکوت می‌گذارد[2]. رشیدالدین برخلاف ابوالفرج ، که رابطه‌اش‌را با یهودیان قطع‌کرده بود، ازاین‌که خاخام‌ها درزمان منکو به‌دستورقاآن ناگزیر از پرداخت مالیات بوده‌اند ، ذکری نمی‌کند و تعلق سعدالـدولهٔ وزیر را نیز به‌قوم یهودناگفته می‌گذارد. این نشانه‌های درونی که برافراد ناوارد پنهان می‌ماند ــ چه‌کسی‌که تاریخ اورا به‌خواند ، به‌آسانی توجه به‌این نکات نخواهد کرد ــ با توجه به‌آنچه‌که‌گذشت، این‌طور جلوه می‌دهد، که رشیدالدین واقعاً یهودی‌بوده است . این وزیر حداقل درمجامع عمومی از منافع یهودیان دفاع‌نمی‌کرد : در دوران وزارت او بود، که الجایتودرسال۷۱۰هـ. ق. مقبرهٔ ذوالکفل‌پیغمبر یهود راکه درشمال‌کوفه واقع بود ، ضبط‌کرد و ادارهٔ آن‌را به‌مسلمانان سپرد[3] .

قتل رشیدالدین یهودیان‌را ازاشتغال به‌مشاغل‌دولتی برای‌همیشه محروم‌نکرد. نه‌تنها غیاث‌الدین محمد پسرش، که ازکودکی مسلمان‌بود(در دوران سلطنت‌ابوسعید یعنی ایلخانی‌که دستور قتل پدرش‌را داده‌بود) ، وزیرشد، بلکه منصوربن ابی‌الهارون

۱ــ کاشانی ۳۷ ج .　　۲ــ از جمله رشیدالدین/ وین ۳۱۸ ر و ج دربارهٔ خرید و فروش اسلحه و تقلبهائی که معمول می‌داشتند .　　۳ــ حمدالله ج۱ ، ۳۲ ص‌ب .

که در بزرگسالی بەدین اسلام گرویده و سدیدالدوله لقب یافته بود ، نیز توانست در پایان فرمانروائی ابوسعید نفوذ فراوان یابد . در آن موقع یهودیان بغداد دسته دسته دین اسلام را می‌پذیرفتند[۱] .

۱ـ رك ، Walter Fischel : Beiträge zur Geschichte der Juden Baghdads im islamischen Mittelalter, in : Monatsschrift f. Gesch . und Wiss d. Judentums 81, S. 418 - 422

اوضاع دولت

فرمانروا

خاندان سلطنتی ایلخانان

اخلاف هلاکو تاسال ۷۳۶هـ. ق. تنها خاندانی‌را تشکیل می‌داد، که فرمانروائی ایران را به‌ارث می‌برد. سرزمین ایران و نیزممالك وابسته به‌ایلخانان (اولوس‌ارگن، یا نتغ) میراث این خاندان بود[1]. فرمانروایان شخصاً نمی‌توانستند افرادی‌را که عضو این خاندان نبودند، جانشین خودکنند ، به‌این‌سبب احمد ایلخان مسلمان برای‌حفظ دین‌اسلام درسال۶۸۱هـ. ق. تصمیم‌گرفت تمام‌شاهزادگان این‌خاندان‌را به‌قتل رساند[2]، و به‌این ترتیب از فرمانروائی آنان‌که همه بودائی ویا مسیحی بودند، جلوگیری‌کند. احمد نتوانست نقشهٔ خود را عملی‌کند . در واقـع قتل شاهزادگان چندان نـامأنوس نبود[3]، و الافرنك آشوبگر در سال ۷۰۳ هـ. ق. تنها به‌خاطر جوانی و خدمات پدرش و نه به‌سبب تعلقش به‌خاندان سلطنت ، ازمجازات مرگ رست. چه غازان ، که شورش الافرنك برای‌متزلزل ساختن بساط حکومت وی‌صورت گرفته بود ، درسال ۶۹۵هـ.ق.

۱ـ جوینی ج۱، ۳۰ ص ب، Vladimirçov, Obšč. stroj 98f.

۲ـ وصاف/هامر ج۱، ۲۷۰، Tašîtâ 44

۳ـ W. V. Rubruck/Risch 143f.

بی‌محابا پس‌ازدرهم‌شکستن شورش‌امیران فرمان‌قتل‌پنج‌تن ازشاهزادگان‌راداد[۱].

دختران خانوادهٔ سلطنتی را همان‌گونه که در ترکیه متداول بوده است، به‌عقد بزرگان متنفذ درمی‌آوردند. امیرچوپان سردار نیرومند درسال ۷۱۹ ه. ق. ساتی‌بك خواهر ابوسعید را (که بعداً به‌مقام فرمانروائی رسید)، به‌عقدخود درآورد[۲]، و بعداً ارپه‌خان برای‌تحکیم موقعیت خود درسال ۷۳۶ ه. ق. باهمین ساتی‌بك ازدواج کرد[۳]. ارپه‌خان که دراصل، نسبش به‌چنگیزخان می‌رسید، و نه به‌هلاکو، می‌ترسیدکه در فرمانروائی رقیبی پیدا کند، و به‌همین علت چون احتمال می‌داد، که امیر محمودشاه اینجو یکی از اخلاف هلاکورا نزد خود پناه داده‌است، فرمان قتل این امیر را داد[۴]. او می‌پنداشت‌که این خلف هلاکو می‌تواند طرفدارانی‌گرد خویش جمع‌کند، و برای وی ایجاد خطر نماید. همین‌گونه حسن بزرگ برای‌آن‌که طرفداران بیشتری به‌دست آورد، دلشاد خاتون بیوهٔ ابوسعید را، که یکی از اعضاء خاندان سلطنت‌بود، به‌عقد خود درآورد[۵] و سرانجام‌ساتی‌بك خواهر ابوسعید درسال۷۳۹ه. ق. به‌علت نبودن مرد شایسته‌ای از خاندان ایلخانان برای جلوس بر تخت سلطنت، به‌فرمانروائی برگزیده شد. فرمانروایان بعد تاهنگام زوال سلطنت ایلخانان ازاعقاب چنگیزخان ویا لااقل برادرش اوتکین بودند[۶].

فرمانروایان پیش‌از قبول‌اسلام وپس‌ازآن درانتخاب‌همسر از دستورات‌مشخصی تبعیت نمی‌کردند. تعداد همسران و معشوقه‌های آنان اغلب زیاد بود: چنگیزخان دارای پنج‌همسر وگروهی معشوقه بود، که پیوسته چندتن ازآن‌هارا به‌همراه داشت[۷].

۱ــ خواندمیر ج۳ : ۵۱. ۲ــ خواندمیر ج۳ : ۷۱ ؛ برای موارد دیگر رك ؛ کاشانی ۲۹ ر، ۳۰ر، ۱۰۲ ر. ۳ــ خواندمیر ج۳ : ۷۷. ۴ــ خواندمیر ج۳: ۷۷ . — رك: ابن‌خلدون ج۵ : ۵۵۲. ۵ــ حافظ ابرو ۵۶ ج ؛ ابن‌بطوطه ۲ : ۱۲۳ ؛ قلقشندی ۷ : ۲۹۲. ۶ــ حافظابرو ۵۶ ص‌ب. ۷ــ Bretschneider, Med. Res. I 43f.؛ Üan - ts au pi - sï 273 ؛ جوینی ج۱: ۲۴ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۸.

هنگامی که اوکتای برتخت‌سلطنت‌جلوس‌می‌کرد، چهل‌دختر باکره به‌حضور اوآوردند[۱]. او صرفنظر از همسرانش ۶۰ معشوقه داشته است[۲].

اما همسران اصلی (خاتون ، بکی) لااقل تا هنگام پذیرش اسلام تنها زنانی بودند ، که به‌خانواده‌هـای بزرگ و اشرافی مغول تعلق داشتند . مغولان برای تعلق به‌خانوادهٔ اشراف‌اهمیت‌فراوان‌قائل می‌شدند[۳]. چنگیزخان‌خود نیز در دوران جوانی به‌خواستگاری نزد بزرگان اویرات رفت ، و همسری از خانوادهٔ ایشان اختیارکرد[۴]. او فرمان دادکه فرزندانش همسران اصلی خود را از خانواده‌هـای اشرافی اویرات و نایمان‌انتخاب‌کنند[۵] ، ودرعمل قبیلهٔ مسیحی‌کرایت نیز، که سرقویتی‌بیکی[۶]مادرمنکو ودقوزخاتون همسرهلاکو نیزازآن قبیله هستند، به‌دو خاندان اشرافی‌مذکوراضافه شد. بعدها اغلب ایلخانان با شاهزادگان خاندان قاآن چین ازدواج می‌کردنـد . شاهزاده بولقان ، که خود از این خاندان بود ، درهنگام مرگ از شوهرش ارغون خواست‌که همسر تازهٔ خود را ازخاندان فرمانروای مغول درچین‌انتخاب‌کند. می‌گویندکه‌ارغون این درخواست همسرش را پذیرفت[۷]. مارکوپولو در سال ۶۹۴ ه. ق. به‌همراهی یکی از شاهزادگان ، که بعداً به‌عقد غازان درآمد ، به‌آنجا سفر کرد .

فرزندان همسرسوگلی فرمانروا معمولاً دربرابر فرزندان دیگر موقعیت خاص داشته‌اند و اغلب جانشین پدر شده‌اند[۸]. اگر چه فرمانروایـان گاه‌گاه دخترانی را از خانواده‌های غیراشرافی و یا دختران شاهان خارجی به‌عقد خود درمی‌آوردنـد ، اما فرزندان این همسران نقش مهمی را به‌عهده نداشتند . علل اصلی این نوع پیوندها ،

۱ــ جوینی ج۱: ۱۴۹؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۱۶ ؛ Bar Hebraeus 456 ؛ ابوالفرج۴۲۸؛ میرخواند ج۵ : ۵۳ .

۲ــ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۳.

۳ــ Üan-ts an pi - sï/ Palladius 30, 168, 178

۴ــ Haenisch 49, 32 ؛ جوینی ج۲ : ۲۴۲ .

۵ــ جوینی ج۲ : ۲۴۲ . ــ Marco Polo/Yule I 358

۶ــ جوینی ج۳ : ۲۹ ؛ Gaubil 109

۷ــ Marco Polo/Lemke 59 - 61

۸ــ جوینی ج۱ : ۲۹ ؛ J. P. Carpini/Wyngaert 50

همان‌طورکه درمورد ازدواج اباقا با مریم دختر امپراطور بیزانس دیـده شد ، عوامل سیاسی بوده است . به‌کرّات دوطرف قرار پیوندهـا را می‌گذاشتند ، بی‌آن کـه واقعاً زناشوئی صورت‌گیرد . پادشاه چین‌شمالی (ازخاندان التون خان) می‌خواست درسال ۶۱۲ هـ. ق. دخترش را به‌عقد چنگیزخان درآورد ، و بدین‌وسیله از آسیب حملات وی مصون بماند[۱]. و آندرونیك دوم امپراطور روم شرقی به‌غازان پیشنهادکرد ، که او از راه ازدواج با یکی‌ازشاهزادگان یونانی موجبات تحکیم پیمان طرح‌شده را فراهم آورد[۲]. ابوسعید می‌خواست صلح و دوستی با مصررا به‌وسیلهٔ زناشوئی با دخترالملك‌ـ الناصر پایدار نماید[۳].

همان‌طورکه درمورد فرمانروایان موقت و ازدواجشان بـا شاهزادگان خاندان هلاکو به‌منظور تحکیم‌موقعیت گفته شد[۴]، شاهزادگان خاندان ایلخانان ازسوی‌دیگر با دختران شاهان دست‌نشانده ، که می‌رفتند وارث پدرگردند ، ازدواج می‌کردند ، تا قلمرو آنان را به‌کشور ایلخانان ملحق‌کنند. به‌نظر مغولان از راه ازدواج حق‌وراثت به‌وجود می‌آمد و به‌همین سبب بود ، که منکو تیمور برادر ابـاقا درسال ۱۲۷۲ م. آبش شاهدخت فارسی‌را به‌عقد خود درآورد . فارس واقعاً در سال ۶۸۳ هـ. ق. جزء قلمرو مغولان شد.

اما فرمانروایان مغول‌گاه‌گاه نیز، بدون این‌گونه ملاحظات، با دختران شاهان دست‌نشانده ازدواج می‌کردند: زناشوئی سونج‌خاتون دختربراق‌حاجب زمام‌دارکرمان با جغتای[۵]،پادشاه خاتون دختر قطب‌الدین زمام‌دار کرمان بـا اباقا و سپس گیخاتو[۶] و

۱ـ رشیدالدین/برزین d ۳۵ صب ؛ میرخواند ج ۵ :۱۸ . ۲ـ رشیدالدین/وین ۲۷۲ر؛ Pachymeres II 402 ۳ـ ابوالفدا ج۵:۳۸۲ صب . ۴ـ این‌امردر ماوراءالنهر نیز متداول بوده است ، الغوئی می‌خواست درسال ۱۲۶۰ م. بـا مادر مبارك شاه ازدواج کند ، وصاف/هامر ج۱ ، ۲۸ . ۵ـ مستوفی ج۱ ، ۵۲۹ . ۶ـ مستوفی ج۱: ۵۳۰، ۵۳۲؛ وصاف/بمبئی ۲۹۱ .

سرانجام خواهر دمتریوس دوم پادشاه‌گرجستان با یکی از پسران ارغون[۱] را می‌توان به‌عنوان مثال ذکرکرد .

ابوسعید به‌ازدواج با بغداد خاتون علاقهٔ فراوان داشت ، اما پدر بغداد خاتون با این زناشوئی موافق نبود ، چون می‌بایست که دخترش از شوهر خود حسن بزرگ جدا شود . سرانجام ابوسعید پس از قتل امیر چوپان دختر او بغداد خاتون را به‌زنی گرفت .

اتحاد اصلی اعضاء خاندان سلطنتی در حوزه‌های مختلط قلمرو مغولان ، که به‌آنان فرصت می‌داد درحوزه‌های دیگر نیز ادارهٔ امور را به‌عهده گیرند ، در ایران به‌زودی ازبین رفت . چنین اتحادی با وقوع جنگ میان ایلخانان و خان‌دشت قپچاق و نیز بروز اختلاف با ماوراءالنهر دیگر غیرممکن می‌نمود . اباقا نسبت به‌نیکودار برادر براق فرمانروای ماوراءالنهر ، که درخدمت ایلخانان بود ، در هنگام حمله به‌ماوراءالنهر درسال ۶۶۶ ه‍. ق. آن‌چنان شك برد، که نیکودار ناگزیر به‌گرجستان گریخت و در برابر ایلخانان ستیزه‌جوئی آغازکرد[۲]. او آخرین شاهزادهٔ ماوراءالنهر بوده است ، که در خدمت ایلخانان‌بود . میان ایلخانان با خان‌های چین به‌علت‌فاصلهٔ مکانی ارتباطی وجود نداشت . اما برعکس میان خان چین و زمام‌داران مغولستان و نیزخان‌های ماوراءالنهر، که همگی‌تا اندازه‌ای تحت‌نفوذ قاآن قرار داشتند، مدت‌ها روابط نزدیك وجود داشت[۳].

انتخاب فرمانروا

منصب فرمانروائی درقلمرو مغولان و نیز دردولت ایلخانان موروثی بود. به‌این

۱ــ K

۱ــ Kᶜartᶜlis chovreba I 413   ۲ــ وصاف/هامر ج۱ : ۱۴۳ .   ۳ــ رك : Üan - si 1312, 1315, 1332 bei Bretschneider, Not 179

معنی‌که درشرایط‌عادی پسرجانشین پدر می‌شد. تمام‌پسرانی‌که مادران هم‌پایه‌داشتند، از حقوق متساوی برخوردار بودند . این تساوی حقوق گاه‌گاه ایجاد اشکال می‌کرد و نیز وجود نوه‌ای که پدرش یعنی بزرگترین پسر فرمانروا پیش ازخود او مرده بود ، مزید برعلت می‌شد . در دوران‌های بعد چنگیزخان را ، که حقوق باتو پسرتوشی بزرگترین فرزندش‌را به‌رسمیت شناخت ، سرمشق قراردادند و این نوادگان ازحقوق مساوی برخورداربودند، وگاه‌گاه درهنگام‌انتخاب فرمانروا به‌عم‌خود تفوق می‌یافتند. بدین‌گونه است، که چنگیزخان با موافقت جغتای نوادهٔ او قراهلاکورا ، بدون‌توجه به‌قرا اغل[1] فرزند جغتای ، به‌فرمانروائی‌گمارد . و اوکتای نیز نواده‌اش سیرامون[2] را به‌جانشینی خود توصیه‌کرد و نیز به‌همین‌گونه است ، که پس ازمرگ قوبیلای درسال ۱۲۹۴ م. نواده‌اش تیمور جانشین او شد[3].

مقررات مشخصی برای تعیین جانشین فرمانروا وجود نداشت . این‌که احمد دربرابر برادرزاده‌اش ارغون ادعا می‌کرد ، که بزرگترین پسر هلاکو (البته منظور زنده‌هاست) بیش ازدیگران حق جانشینی وی‌را دارد، استنباطی نارواست[4]. این‌نوع استدلال به‌خصوص درمورد احمدکاملاً بی‌معنی‌بود. اما منکو نیز، که به‌شیوهٔ متداول در رسیدن ارث به‌فرزند کوچك‌تر استناد می‌کرد و آن‌را در مورد جانشینی سلطنت نیز معتبر می‌دانست ، دراشتباه بود . اومی‌خواست‌بدین‌وسیله ثابت‌کندکه پدرش‌تولی، کوچك‌ترین‌فرزند چنگیزخان، بیش‌از دیگران حق جانشینی‌خان‌مغول‌را داشته‌است، بی‌توجه به‌این‌که منکو خود بزرگترین پسر تولی بود . برای تعیین فرمانروا درمیان اعقاب چنگیزخان « یعنی از خاندان زرین » (آلتون ارغ) دوامکان وجود داشت : انتصاب به‌وسیلهٔ فرمانروای پیشین، به‌شرطی‌که پس‌ازمرگ‌او این انتصاب را به‌رسمیت

۱ــ جوینی ج۱ ، ۲۱۰ .
۲ــ جوینی ج۱ ، ۲۰۶ ؛ رشیدالدین/بلوشه ۲ ، ۱۳۴ ؛ Mailla IX 247
۳ــ رشیدالدین/بلوشه ج۲ ، ۵۸۹ ص ب .
۴ــ مقریزی/کاترمر ج۲ ، ۱ ، ۱۵۹ .

بشناسند ، و نیز انتخاب . چنگیزخان سومین پسر خود اوکتای را درسال۶۲۴ ه. ق. به‌جانشینی خود برگزید[۱] ، و به‌پسران دیگر خود دستور داد، که با خان آینده متحد باشند[۲]. هلاکو در سال ۶۶۱ ه. ق. اباقا بزرگترین فرزندش را وارث تخت سلطنت کرد[۳] و غازان برادرش الجایتورا درسال ۶۶۹ ه. ق. به‌جانشینی برگزید[۴]. این سه‌تن اخیر چون درکار فرمانروائی معارضی نداشتند، بی‌اشکال زمام امور را بدست‌گرفتند.

حتی درمواردی‌که نتیجه قبلاً معین بود ، قوریلتای تشکیل می‌شد[۵]. منظور از این‌کار ظاهراً حفظ تشریفاتی بود ، که برای انتخاب خان پیش‌بینی‌گردیده بود[۶]. شاهزاده‌ای‌که نامزد خانی بود ، درآغاز از پذیرفتن این منصب سرباز می‌زد، واین‌کار طبق آداب و رسوم متداول انجام می‌شد[۷]، بی‌آن‌که بتوان مخالفت او را جدی‌گرفت . رؤسای قبایل مغول وصاحب‌منصبان متنفذ دولت حق انتخاب داشتند . در مورد شرکت در انتخابات ــ بی‌آنکه رسماً تکلیف شده باشد ــ نظر خود افراد دخالت داشته است . زنان نیز در مراسم انتخابات شرکت داشتند، هم‌چون انتخابات سال‌های۶۸۱[۸]،۶۸۳[۹]، ۶۴۹[۱۰] ، ۷۳۶[۱۱] ه. ق. اما تصور می‌رود،که نظر آنان چندان اهمیت‌نداشته است. انبوه مغولان ورعایای‌دیگر ونیز فرستادگان‌کشورهای خارجی‌وشاهان دست‌نشانده به‌عنوان تماشاچی درمراسم انتخابات شرکت می‌کردند[۱۲].

۱ــ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۲۱۸ ؛ ابوالفرج ۳۹۵ ، ۴۲۷ ؛ میرخواند/یوبرت ۱۷۲ ص‌ب ؛ میرخواند ج۵:۴۳ ؛ Haytonus 289 ؛ Huth II 28f. ۲ــ جوینی ج۳ : ۲۷ .
۳ــ خواندمیر ج۳ : ۳۷ . ۴ــ رشیدالدین/وین ۲۷۶چ ؛ رشیدالدین/کاترمر ج۱ : ۱۰؛ وصاف/بمبئی ۴۶۷ ؛ کاشانی ۸ر ، ۱۰ر؛ مفضل ج۳ : ۹۳ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۲۵ ؛ خواندمیر ج۳ : ۵۴ . ۵ــ ۱۲۲۹ م: رشیدالــدین/بلوشه ج۲ : ۱۵ ص‌ب ؛ ابــوالفرج ۴۲۸ ؛ J. P. Carpini/Wyngaert 69 ؛ ۱۲۴۶ م : رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۲۴۲ ص‌ب ؛ ابوالفرح ۴۴۸؛ میرخواند ج۵ : ۵۳. ۶ــ پیش ازچنگیز نیزخان ازطرف افراد قبیله‌تعیین‌می‌شد: Haenisch 49 ۷ــ رشیدالدین/بلوشه ج۲:۲۴۴ ؛ Bar Hebraeus 481 ۸ــ رشیدالدین/وین ۲۲۸ ر . ۹ــ میرخواند ج۵ : ۱۰۲ . ۱۰ــ میرخواند ج۵ : ۱۱۲ .
۱۱ــ میرخواند ج۵ : ۱۵۹ . ۱۲ــ تعداد ۳۰۰۰ نفر که Benedikt v . Polen/ Wyngaert 139 روایت می‌کند، بی‌شك مبالغه‌آمیز است .

در قوریلتای پیوسته شاهزاده‌ای که نامزد فرمانروائی بـود ، انتخاب نمی‌شد ، بلکه گاه‌گاه انتخاب‌کنندگان‌خود درمورد یکی‌از شاهزادگان دیگر توافق‌می‌کردند. درسال ۶۸۱ هـ. ق. ارغون فرزند اباقای متوفی ، که ازجانب پدر نامزد ایلخانی‌بود[۱] ، انتخاب نشد ، بلکه احمد برادر اباقا را انتخاب کردند[۲]. شاید عوامل مذهبی دراین میان بی‌تأثیر نبوده‌است . قوبیلای نیز به‌طرز مشابه درسال ۱۲۵۹م. توانست به‌منصب قاآنی برسد ، باآن‌که منکوآشکارا اریق‌بوکا را برای‌جانشینی خود درنظرگرفته‌بود[۳] . جنگی طولانی دراین هنگام کشمکش‌ها را به‌نفع قوبیلای پایان داد . در قوریلتای ۶۶۳ هـ. ق. پس ازمرگ هلاکو نیز شاهزادگان وبزرگان ازآغاز مجلس انتخاب مصمم نبودند ، که آیا دستور هلاکو را در مورد جانشینی پسرش اباقا اجراء کنند یـا نه ؟ پیش از آن‌که اباقا به‌محل قوریلتای وارد شود ، یشموت برادر هلاکو بـرای رسیدن به‌مقام ایلخانی‌کوشش می‌کرد. اما قوریلتای‌درنتیجهٔ مساعی‌نصیرالدین‌طوسی سرانجام اباقا را انتخاب‌کرد[۴] .

وضع درسال ۶۹۰ هـ. ق. پس ازمرگ ارغون ، یعنی موقعی‌کـه سه‌تن داوطلب ایلخانی شده بودند ، بسیار دشوار بود ـ انتخاب‌کنندگان غازان‌پسر ایلخان متوفی‌را که ۲۱ ساله وشاید خیلی جوان‌بود ، نادیده‌گرفتند (چون‌برخلاف وضعی‌که درهنگام انتخاب ابوسعید با آن روبرو بودند ، یعنی انتخاب فرزند ایلخان متوفی تنها امکان نبود) . دراین انتخاب سرعت‌ورود نامزدان ایلخانی به‌محل قوریلتای بسیار مؤثر بوده است . گیخاتو که در واقع اصلاً مورد نظر نبود ، چون پیش از نامزدان دیگر وارد قوریلتای شد ، حضور او انتخاب‌کنندگان را واداشت ، که به‌نفع وی رأی دهند[۵] .

۱ـ ابن‌فوطی ۴۱۶ . ۲ـ رشیدالـدین/وین ۲۲۷ ج ص ب ؛ وصاف/هامر ج۱ : ۲۱۷ ؛ Bar Hebraeus 548 ؛ ابوالفرج ۵۰۵ ص‌ب ؛ میرخواند ج۵ : ۹۷ص‌ب ؛ خواندمیر ج۳:۳۷.
۳ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۳۱۹، ۳۵۰؛ Bar Hebraeus 514 ؛ Zyriak 487 ؛ میرخواند ج۵ : ۶۰ . ۴ـ Bar Hebraeus 521 ؛ میرخواند ج۵:۸۲. ۵ـ رشیدالدین/وین ۲۴۱ ج؛ وصاف/بمبئی ۲۵۹ ؛ Bar Hebraeus 577؛ مفضل‌ج۲:۵۵۰؛ میرخواند ج۵: ۱۰۸؛ خواندمیر ج۳ : ۴۶ .

بزرگان قوم دراین‌گونه موارد خود را موظف می‌دانستند، که دربرابر مردم موجبی برای انتخابی‌که شده‌است، ذکر کنند و به‌این‌ترتیب جنبهٔ غرض‌ورزی و تصادف را درتصمیم‌خود روپوشی نمایند. بزرگان دراین توضیحات‌گاه‌گاه پا ازاستعمال‌عبارات معمولی ـ هوش سرشار وغیره[1] ـ فراتر می‌نهادند، ومدعی می‌شدند، که مثلاً انتخاب‌ـ شده قوانین چنگیزخان یعنی یاسا را به‌خوبی می‌شناسد[2]. این‌گونه توضیحات درواقع هیچ‌گونه ارزشی نداشت، به‌خصوص درسال ۶۵۰ هـ. ق. که بزرگان قوم سرگرم دفاع از انتخاب منکو به‌جای اعقاب اوکتای بودند، با فصاحت و بلاغت چنین توضیحاتی را بیان می‌کردند. ما نمی‌خواهیم در ذکاوت منکو تردید کنیم، اما علت اصلی این انتخاب را باید درشرایط دشوار و پیچیده‌ای جستجوکرد. باتو، که او را به‌عنوان مسن‌ترین مرد خاندان انتخاب کرده بودند، قاآنی را رد کرد و قوریلتای را متوجه منکو ساخت[3]. این توضیح باتو اتفاقی نبود، بلکه قبلاً آن‌را پیش‌بینی‌کرده بودند. منکو در یك جلسهٔ مباحثه این‌طور استدلال کرده بود، که توراکینا خاتون نیز به‌نفع پسرش دستورات اوکتای را زیرپا نهاده است، ونتیجه گرفته بود، که در آن موقع باید میراث «طبق حقوق مغول» به‌جوان‌ترین پسر برسد[4]. توطئه‌ای که برعلیه منکو صورت‌گرفت، نشان دادکه عموم بزرگان به‌هیچ‌وجه بااین نتیجه‌گیری‌موافق نبودند، ولذا طرفداران منکو درآن‌موقع به‌دفاع از انتخاب ولی‌نعمت خود پرداختند. قیدو نوادهٔ اوکتای نیز درسال ۱۲۶۰ م. در برابر قوبیلای دست به‌مبارزهٔ مسلحانه زد[5] تا میراث خود را بازیابد. پس ازاین مبارزه میراث قاآنی دیگر درخانوادهٔ جوان‌ترین

۱ــ از جمله درهنگام انتخاب اباقا؛ Bar Hebraeus 514
۲ــ رك؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲؛ ۵۸۹ ص‌ب.
۳ــ درانتخاب مقدماتی‌نیز باتو به‌نفع‌منکو رأی‌داده بود؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲؛ ۲۷۷ ص ب؛ میرخـواند ج ۵؛ ۵۴ ص‌ب. ــ رك؛ جـوینی ج۳؛ ۸. ــ رك؛ Barthold in EI, I 710
۴ــ رشیدالدین/بلوشه ج۲،۲۷۶ ص‌ب؛ میرخواند ج۵؛ ۵۴ ص ب.
۵ــ وصاف/هامر ج۱؛ ۱۳۳.

فرزند چنگیز باقی ماند.

قیام‌مسلحانهٔ یکی‌از شاهزادگان‌برای نابودی فرمانروای‌انتخاب‌شده درمقررات دولت پیش‌بینی‌نشده بود، و به‌این‌ترتیب‌دوبارپسران فرمانروا، که‌در قوریلتای‌به‌جای پدر انتخاب نشده بودند، توانستند به‌مقام ایلخانی‌برسند. عکس‌العمل بزرگان دراین گونه موارد یکسان نبود: ایلخانی ارغون در۷جمادی‌الاول ۶۸۳ طی تشریفات رسمی انتخاب تأییدگردید[۱]، درحالی‌که غازان بلافاصله پس از پیروزیش بر بایدو، که او نیز انتخاب شده بود[۲]، دستور داد تا بزرگان برفرمانش‌گردن‌نهند[۳].

در قلمرو قاآن گاه‌گاه نیز «به‌رسم مغولان»[۴] فرمانروائی را به‌زنان واگذار می‌کردند، و دراین‌صورت همسر اصلی متوفی‌که فرزندانش حق فرمانروائی داشتند، سررشتهٔ امور را به‌دست می‌گرفت. پس از آن که باتو «به‌خاطر کبرسن»[۵] از قاآنی صرفنظرکرد، همسر اوکتای از سال ۱۲۴۱ تا ۱۲۴۶ م. سررشتهٔ امور قلمرو مغولان را به‌دست داشت[۶]. پسرش[۷] که درسال۱۲۴۶م. به‌مقام قاآنی رسید، دراین‌مدت مشاور او بود. اغل غایمیش بیوهٔ کیوك‌وضع دشواری داشت، چه باتو، که موافقتی با شوهر او نداشت، دراین‌هنگام خودرأیانه به‌ادارهٔ امور منطقهٔ تحت نفوذش پرداخت[۸]، اما در مجلسی‌که از شاهزادگان تشکیل‌شده بود، زمامداری او تأیید شد، و چینقای‌وزیر را مشاور اوکردند[۹]. با این‌همه‌شاهزاده سیرامون نیز، که می‌پنداشت دوران سروریش فرا رسیده است، قائم‌مقامی تعیین‌کرد[۱۰]. درنتیجهٔ این‌هرج ومرج‌کارهای اغل‌غایمیش تا آن اندازه مورد مخالفت قرارگرفت، که منکو سرانجام دستور قتل او را داد.

۱ــ میرخواند ج۵ : ۱۰۲ ص‌ب؛ وصاف/هامر ج۱ : ۲۸۰؛ ابوالفرج ۵۲۰. ۲ــ وصاف/بمبئی ۲۸۲ ص‌ب ؛ Bar Hebraeus 587f. ؛ میرخواند ج۵ : ۱۱۲ . ۳ــ خواندمیر ج ۳ : ۵۱ . ۴ــ میرخواند ج۵ : ۵۲ . ۵ــ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۱۳۴ . ۶ــ رشیدالدین/بلوشه ج۲:۲۳۲ ؛ مستوفی ج۱ : ۵۷۸ . ۷ــ جوینی ج۱ : ۲۰۳ ص‌ب. ۸ــ جوینی ج۱ : ۲۱۷ . ۹ــ جوینی ج۱ : ۲۱۸ ص ب . ۱۰ــ جوینی ج۳ : ۷ .

همان‌گونه‌که زنان در دربار قاآن سررشتهٔ امور را بـه‌دست می‌گرفتند، در دارالحکومهٔ ایالات نیز گاه‌گاه زنان جانشین مردان می‌شدند: چون جورماغون‌حاکم قفقاز بیمار شد، همسرش مدتی ادارهٔ امور را به‌دست داشت[۱].

اگرچه پس از تقسیم قلمرو قاآن به‌چندین منطقهٔ نسبتاً مجزا فعالیت زنان بسیار محدودگشت، اما دست آنان هیچ‌گاه کاملاً کوتاه نشد. در ماوراءالنهر پس از مرگ قراهلاکو[۲] همسرش زمام‌امور را به‌دست‌گرفت، و چون تیمور قاآن درسال ۱۳۰۰ م. بیمارگشت، همسر او به‌کمك وزیری تا هنگام مرگ تیمور به‌ادارهٔ امور پرداخت[۳]. درایران‌چون‌هرج ومرج حکمفرما گشت، زنی به‌منصب‌فرمانروائی‌رسید. ساتی‌بك‌خواهر ابوسعیددرهرج‌ومرج‌ناشی‌ازرقابت‌گروهی‌جاه‌طلب درسال۷۳۹ه. ق. برتخت‌فرمانروائی نشست، اما سلطنتش دوامی نیافت، چون وضع دشوار آن روزگار به‌دست نیرومندی نیازمند بود. بزرگان درسال ۷۳۶ ه. ق. نیز ظاهراً به‌همین‌سبب فرمانروائی نـوزاد ابوسعید را، که دختری بود، نپذیرفتند، چه دراین‌صورت دوران غرض‌ورزی‌وزیران و درباریان آغاز می‌گشت. بدیهی است چنان چه نوزاد پسری بـود، قاطبهٔ وزراء و بزرگان به‌ایلخانی او رأی می‌دادند[۴].

انتخاب و بیعت

ژان پلانوکارپینی، که در مراسم انتخـاب کیوك حضور داشت، تشریفات آن را به‌طرز بسیار روشنی توضیح‌می‌دهد ـ منابع تاریخی شرقی نیز جریان این انتخاب را بدون ذکر نام‌گزارش داده‌اند.

انتخاب درخیمه‌ای انجام شد، که درآن دوهزار تن از شاهزادگان، امیران‌و بزرگانی‌که حق انتخاب داشتند، حاضر بودند. انتخاب‌کنندگان درچهار روزی‌کـه

۱ـ Malachias 11 ، Zyriak 243, 439 a ۷۲.

۲ـ مستوفی ج۱:۵۷۷؛ خواندمیر/دفرمری

۳ـ میرخواند ج۵:۶۷.

۴ـ حافظ ابرو ۵۴ ر.

تشریفات طول می‌کشید ، لباس‌های رنگارنگ و فاخر می‌پوشیدند[۱] .

دور خیمه دیواری بنا شده بود و دارای دو دروازه بود ، که یکی از آن‌ها به‌فرمانروا اختصاص داشت و دروازهٔ دیگر، که برای همگان در نظر گرفته شده بود ، وسیلهٔ پاسدارانی مراقبت می‌شد . چنانچه کسی بناحق وارد این محوطه می‌گردید ، مستوجب مجازات بود . انبوه مغولان درخارج ازاین محوطه انتظار نتیجهٔ مشاوره را می‌کشیدند. اما ازفرستادگان کشورهای خارجی‌در درون آن‌محوطه پذیرائی‌می‌کردند. انتخاب مخفیانه صورت‌گرفت . به‌طوری‌که ژان‌گزارش می‌دهد ، نتیجهٔ این انتخاب پیش از آن هنوز معلوم نبود . اما احترامات خاصی‌که درآن میان برای کیوك قائل می‌شدند ــ خواندن‌آواز هنگامی‌که ازخیمه خارج‌می‌شد وحرکت نیزه‌داران‌پیشاپیش او ــ نشان می‌داد ، که احتمال انتخاب او بیش از دیگران است[۲] .

جریان انتخاب اغلب به‌همین ترتیب بوده است ، و نیز تشریفاتی‌که پس از آن انجام می‌شد ، رویهم‌رفته درمعرض تغییرات جدید قرار نداشت . اما از انتخاباتی که در زمان‌های بعدانجام شده است، دیگرگزارش‌های جامعی‌چون انتخاب کیوك به‌دست ما نرسیده است .

محل تشکیل قوریلتای دراصل درگك‌نغور[۳] و سپس درکنار رود انون وکرولان بود[۴] . اگرچه باتو محل تشکیل قوریلتای را پس از مرگ کیوك ، کنار سواحل ولگا پیشنهادکرده بود[۵] ، با این‌همه این مجلس انتخاب درهمین محل تشکیل گردید . اما

۱ــ نوشتهٔ Benedikt v. Polen/Wyngaert 139 با J. P. Carpini/Wyngaert 117 در مورد رنگ لباسها اختلاف دارد . ۲ــ Vincent de Beauvais XXXI, Kap 32 ؛ J. P. Carpini/Wyngaert 117f. ۳ــ رشیدالــدین/بلوشه ج۲ ، ۲۴۱ ؛ رشیدالدین/کاترمر ج۱ ، ۱۱۴ ؛ میرخواند ج۵ ، ۵۵ ؛ رك ، Altan Tobči 148 ؛ Hyazinth 299. ۴ــ درمورد اوکتای: Hyazinth 149f.، Altan Tobči 148. ــ درمورد منکو: رشیدالدین/بلوشه ج۲ ، ۱۳۶ ؛ Hyazinth 305 ؛ Altan Tobči 148 ۵ــ رشیدالــدین/بلوشه ج۲ : ۲۲۵ ، ۲۷۴ .

قوبیلای درکعای‌پین‌قو[1] انتخاب شد ، چه درآن موقع مغولستان در قلمرو اریق‌بوکا قرار داشت .

در دورهٔ ایلخانان محل مخصوصی برای‌تشکیل قوریلتای پیش‌بینی نشده بود . بزرگان یا درمحل وفات فرمانروا گرد می‌آمدند و یا آن‌که درتبریز پایتخت مملکت ویا ــ به‌خصوص هنگامی‌که ایلخان با اعمال زور بداین منصب دست یافته بود ــ در محل پیروزی او .

پس از مراسم انتخاب، تشریفات بیعت با فرمانروای جدید انجام‌می‌شد و چون مغولان شمنی بودند، این تشریفات‌را به‌صورت جشنی مذهبی درمی‌آوردند. این‌جشن در قلمرو ایلخانان نیز باقی ماند . برای بیعت تشریفاتی خاص تعیین شده بود . وقتی درمنابع تاریخی می‌خوانیم ، که بزرگان « بــه‌طریق متداول » فرمان‌برداری خود را نسبت به‌خان جدید ابراز داشته‌اند ، منظور انجام همین تشریفات است[2].

پس‌ازپایان انتخاب، بزرگان کلاه خود را برمی‌داشتند ، وکمرهای خود را باز می‌کردند و برروی شانهٔ خویش قرار می‌دادند . با این تشریفات ، که در برابر خیمهٔ زرین بیعت انجام می‌شد، آنان انتخاب‌شده را به‌عنوان سرور خود مورد احترام‌قرار‌ــ می‌دادند[3]. سپس بستگان نزدیك‌خان جدید ، که درکنار او جــای داشتند (درمورد اوکتای مثلاً برادرش جغتای وعمش اوتکین[4]) ، اورا بر روی تختی[5] که چهار بالش به‌نشانهٔ چهار جهت اصلی برآن قرار داشت[6]، درحالی‌که دست‌هایش‌را در دست‌گرفته بودند ، جای می‌دادند . این‌که هنگام راهنمائی شخص ، راهنمایان دست‌های او را

۱ــ رشیدالدین/بلوشه ۳۹۱ . ۲ــ ۱۲۲۹م؛ میرخواند ج۵ : ۴۳ ؛ Hyazinth 149 .ــ ۱۲۴۶ م ، Bar Hebraeus 481 ؛ میرخواند ج۵، ۵۳. ــ ۱۲۵۱ م ؛ Bar Hebraeus 488 ابوالفرج ۴۵۷ ؛ میرخواند ج۵ : ۵۵ . ــ ۱۲۵۹ م؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲: ۳۹۱ .
۳ــ Vincent de Beauvais 269f. ۴ــ به‌روایت رشیدالدین/بلوشه ج۲، ۱۶ و ابوالقاضی ۱۳۷ تولی برادر اوکتای . ۵ــ رك ؛ J. P. Carpini/Wyngaert 120f., 139f.
۶ــ جوینی ج۵ : ۱۴۷ ؛ Bar Hebraeus 459

به‌دست بگیرند ، یك‌رسم دیرینهٔ ترکی و مغولی بود، که تا امروزه نیز در میان‌ترکان سیبری باقی مانده است[1] . و در امپراطوری عثمانی نیز درهنگام پذیرش سفرا متداول بوده[2] ، و موجب سوء تفاهم‌هائی شده است . منظور از این نوع احترام این بود ، که با گرفتن دست شخص قدم برداشتن را براو آسان کنند .

خان جدید با بزرگان قوم به‌طرز رسمی سخن می‌گفت[3] ، و سپس از دست یکی از بزرگان مغول، که اغلب شاهزاده‌ای‌بود ، جام شادباش را می‌گرفت ، ــ اوکتای‌این جام را از دست برادرش تولی، که به‌جای‌خود، وی‌را برای منصب قاآنی پیشنهادکرده بود ، گرفت ــ . تمام حاضران نه‌بار و (به‌روایت دیگرهفت‌بار)[4] تعظیم می‌کردند[5] . نمازسه‌گانه درپیشگاه‌خورشید این‌تشریفات‌مذهبی‌را پایان‌می‌داد[6] . پس‌از این‌تشریفات مراسم‌جشن سه‌روزه‌ای ترتیب‌می‌یافت ، وفرمانروای جدیدخود به‌پذیرائی ازمیهمانان می‌پرداخت ، و به‌آنان پول و هدایـای فراوان اعطاء می‌کرد . دراین هنگام معمولاً قسمت بزرگی از خزانهٔ دولت به‌باد می‌رفت[7] .

حتی پس ازآن‌که ایلخانان دین بودا و اسلام‌را پذیرفتند، مراسم این جشن‌را، تا آن‌جا که صرفاً به‌دین شمن‌ها بستگی نداشت ، حفظ کردند . تشریفات قرار دادن فرمانروای جدید بر روی ماهوت سفید ، برهنه‌کردن سر ، بازکردن‌کمر و تعظیم حتی

۱ــ رك : W. Radloff : Die Sprache der türk . Stämme . . . , I Abt., 2. Teil, St. Petersburg 1868, S. 45

۲ــ B. Spuler : Die europäische Diplomatie 1935, S. 190

۳ــ Vincent de Beauvais 1296f.

۴ــ به‌روایت Bar Hebraeus 459

۵ــ رك، رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۱۸۲ .

۶ــ ۱۲۲۹ م ؛ جوینی ج۱ : ۱۴۷ ص‌ب ؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۱۶ ص‌ب ؛ Bar Hebraeus 459 ؛ ابوالفرج ۴۲۸ ؛ ــ ۱۲۴۶ م ؛ جوینی ج۱ : ۲۰۷ ؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲: ۲۴۵ ؛ J. P. Carpini/Wyngaert 119 ؛ Bar Hebraeus 481 . ــ ۱ ژوئیهٔ ۱۲۵۱ م (نخستین انتخاب منکو) : جـوینی ج ۳ : ۱۴ ؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۲۷۸ ؛ ابوالفرج ۴۵۸ ؛ میرخواند ج۵ : ۵۵ . ــ ۱۲۵۲م (انتخاب نهائی منکو) ؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲:۲۸۳ . ــ ۱۲۵۹م (قوبیلای) ؛ وصاف/هامر ج۱:۳۵.

۷ــ گذشته از منابعی‌که درحاشیهٔ پیشین گفته شد ، رك ؛ J. P. Carpini/Wyngaert 119

درسال‌های ۶۸۱ هـ. ق. دربرابر احمد[۱]، ۶۸۳ هـ. ق. دربرابر ارغـون[۲]و ۷۰۳ هـ. ق. در برابر الجایتو[۳] (ونیز ۶۹۳ هـ. ق. درچین)[۴] انجام شد. تختی که فرمانروای‌جدید برآن جلوس می‌کرد ، و درمراسم جشن[۵]پس ازانتخاب نیز برروی آن می‌نشست ، در تبریز نگاهداری می‌شد، اما درصورت لزوم (مثلاً درمورد بایدو درسال ۶۹۴هـ. ق.) به‌محل دیگری حمل می‌گردید[۶]. کلاه مرصعی‌که ایلخانان در هنگام جلوس بر تخت سلطنت به‌سر می‌گذاشتند ، نیز به‌ایلخانان بعدی به‌ارث می‌رسیده است[۷].

بیعت به‌صورت بازکردن کمر و قراردادن آن برروی شانه در دوران مغول‌نزد پادشاهان دست‌نشاندهٔ ایرانی نیز دیده می‌شود: حتی بزرگان لرستان درسال ۱۲۳۰م. به‌این‌ترتیب با سرور خود اتابك ابوبکر بیعت‌کردند[۸].

مراسم جشن و سرور ظاهراً هیچ نوع رنگ مذهبی نداشته است . به‌این‌ترتیب ایلخانان هم‌چنان این‌گونه جشن‌ها را ترتیب می‌دادنـد . در دوران زمامداری غازان نیز هم‌چون‌عصر قاآنی‌منـکو[۹]روز تولد[۱۰]شاهزادگان ویا افتتاح بناهای نورا[۱۱] ، باانجام مراسمی جشن می‌گرفتند . این جشن‌ها گاه‌گاه آن‌چنان مفصل‌بود ، که به‌جشن بیعت شباهت داشت : منـکو در یکی از این جشن‌ها ، که چهار روز طول کشید ، فرمان‌داد تا هرروزخلعت‌های تازه‌ای‌به‌حاضران بدهند[۱۲]، وغازان فرمان‌داد، تا برای این‌منظور خیمه‌گاه و تختی زرین بسازند[۱۳].

۱ــ رشیدالدین/وین ۲۲۸ ر . ۲ــ رشیدالدین/وین ۲۳۵ر . ۳ــ حافظابرو ۲ج؛ کاشانی ۱۷ج . ۴ــ میرخواند ج۵ : ۶۵ . ۵ــ ۱۲۸۲ م؛ وصاف/هامر ج۱ : ۲۱۸ ص‌ب؛ ۱۲۸۴ م ؛ رشیدالدین/وین ۲۳۵ ر ؛ ۱۲۹۵ م (بایدو) ؛ میرخواند ج۵ . ۱۱۲ ؛ ۱۳۰۴م؛ میرخواند ج۵ ؛ ۱۲۶ ، ۱۴۳ . ۶ــ Bar Hebraeus 588 ۷ــ حافظابرو ۵۳ ر نیز به‌چنین کلاهی اشاره می‌کند. ۸ــ رشیدالدین/ بلوشه ج۲، ۳۶. ۹ــ W. v. Rubruck/ Wyngaert 305 - 307 ۱۰ رشیدالدین/وین۲۷۵ر . ۱۱ــ وصاف/بمبئی ۵۴۲ .

۱۲ــ W. v. Rubruck/Wyngaert 305f.؛ رك ؛ رشیدالدین/بلوشه ۲۸۵ ص‌ب .

۱۳ــ رشیدالدین/وین ۲۷۱ ر .

رابطهٔ ایلخانان با قاآن

هلاکو از جانب منکو مأموریت یافته بود، که ایران و کشورهای غربی آسیا را تصرف نماید، و ضمیمهٔ قلمرو مغولان کند. او مأمور بودکه دراین مناطق به‌عنوان نمایندهٔ قاآن (داروغه) فرمانروائی‌کند[۱]. هلاکو دومین پسرش جـومغور را به‌عنوان وثیقهٔ وفاداریش نزد منـکو باقی‌گذارد[۲]. این موقعیت‌او که درعناوینش برروی‌سکه‌ها نیز دیده می‌شود ــ بر روی سکه نخست نام منـکو[۳] برادر هلاکو ضرب می‌شده است ــ ایجاب می‌کرد، که وی دوپنجم غنائم جنگی‌را که به‌دست‌می‌آورد، تسلیم قاآن‌کند[۴].

مناطق‌تسخیرشده به‌هلاکو و اعقاب او بخشیده شده‌بود، و قاآن وظیفه داشت، این اصل را مراعات کند. او تنها در هنگام بروز مشکلات اجازهٔ دخالت داشت. با این‌همه لازم بود، که سلطنت ایلخانان از طرف قاآن تأیید شود ــ و این جریـان تا هنگام مرگ قوبیلای به‌سال ۶۹۳ ه. ق. ادامه داشت. اباقا تا هنگامی‌که خبر تأیید سلطنت او ازچین نرسید، برتخت سلطنت رسماً جلوس نکرد. او پس‌از ورود فرستادهٔ قاآن در ۱۰ ربیع‌الثانی ۶۶۹ درمجلس قوریلتای فرمانروائی را پذیرفت[۵]. پیش از آن برروی یك‌کرسی معمولی نشسته بود[۶]. به‌فرستادگان قاآن هدایای فراوان داده شد، و انکیانو حاکم فارس را به‌همراهی ایشان نزد قاآن اعزام داشت[۷].

قوبیلای ناگریر بود، که دربارهٔ ستیزه‌ای‌که درسال۶۸۱ ه. ق. درایران‌درگرفته بود، اظهارنظر کند. به‌روایت هیتونوس[۸] ــ که نمی‌توان به‌آن زیـاد اعتماد داشت ــ

۱ــ Frähn, Il - chan 483 . ۲ــ رشیدالدین/کاترمر ج۱ : ۹۸ . ۳ــ Türk. Kat. III, Nr. 7, S. 8 u. Nr. 9ff., S. 13 ff. Brit. Kat. VI, S. 8f. ۴ــ رشیدالدین/کاترمر ج۱: ۳۱۸؛ مفضل ج۱: ۴۴۵. ۵ــ رشیدالدین/وین ۲۱۴ر و ج؛ وصاف/هامر ج۱: ۱۰۲؛ Haytonus 305 ؛ میرخواند ج۵ : ۸۲ . ۶ــ رشیدالدین/وین ۲۲۱ ج ؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۴۳۳ ؛ میرخواند ج۵ : ۹۲ . ۷ــ وصاف/هامر ۱۹۵. ۸ــ Haytonus 313

ارغون از احمد ، که دین اسلام‌را پذیرفته و « رویهٔ پدرانش را ترك‌گفته بود » ، نزد قاآن شکایت برد . جبلهای سوم جاثلیق کلیسای نسطوری نیز ، که خود مغول بود ، و قوبیلای او را به‌مغرب فرستاده بود ، ظاهراً از رفتار احمد کتباً نزد قاآن شکایت‌کرده است.او به‌هرحال خود می‌نویسد،که چنین‌اقدامی به‌او وابن‌صوما نسبت‌داده‌شده‌است[1] . این‌گزارش هیتونوس را ، که قوبیلای احمد مسلمان را به‌جنگ تهدید کرده است[2] ، نمی‌توان باورکرد ، ولی می‌توان پذیرفت ، که قوبیلای از تغییر دین احمد بسیار خشمناك شده است .

ارغون‌در۲۷ ذیحجهٔ ۶۸۴ تأیید فرمانروائیش‌را طی‌پیامی رسمی دریافت‌داشت و سپس در ۱۰ صفر ۶۸۵ رسماً بر تخت ایلخانی جلوس کرد[3] . چینك سانگ پولاد در آن موقع نمایندهٔ دائمی قاآن در دربار ایران بود ، و در سرای منصوریه در ارّان مستقرگردیده بود و تا روز مرگش (۲۸ذیحجهٔ۷۱۲) درمغرب ماند[4] . او پیوسته چند تن منشی و مأمور در ملازمت خود داشت . بلوشه[5] می‌پندارد ، که این نماینده ــ در حقیقت به‌نام قاآن ــ سلطنت غازان و الجایتو را رأساً تأیید کرده است ، چه درمورد این فرمانروایان پیام تأیید مستقیم از چین واصل نگردیده است. اما گمان نمی‌رود، که این دو فرمانروا برای این‌که سلطنتشان ازجانب تیمور تأیید گردد ، ارزشی قائل بودند . هرچندآنان بلافاصله برتخت‌سلطنت جلوس کردند، و رویهم‌رفته رفتارایشان این‌تصوررا تأیید می‌کرد، اما بااین‌همه نباید گمان‌کردکه روابط حسنه‌میان ایلخانان و دربار قاآن‌قطع شده‌بود. این‌که‌حضور پولاد را بتوان به‌عنوان‌تأیید قاآن درهنگام جلوس برتخت سلطنت تلقی نمود ، مشکوك است ، چه با این‌که او در دربار گیخاتو نیز حضور داشت ، این ایلخان پیش از دریافت تأیید نامه ازچین بر تخت سلطنت

۱ــ Tašîtâ 41 f. ۲ــ Haytonus 313 ۳ــ رشیدالدین/وین ۲۳۶ع؛ Haytonus 314
۴ــ رشیدالدین/وین ۲۳۶ ع ؛ کاشانی ۹۸ر . ــ رك Ohsson IV 13 ؛ Blochet, Intr. 230
۵ــ Blochet, Int. 231

ننشست[۱] (۱۲ رجب ۶۹۱ در الطاغ) .

وضع درهنگام جلوس غازان بر تخت ایلخانی دگرگون شد . قوبیلای قاآن عم بزرگ او درسال۶۹۳هـ. ق. مرده بود، و با پیکر وی‌آخرین‌قاآنی‌را که‌ناظر به‌احوال سراسرقلمرو مغولان‌بود ، به‌خاك سپردند . دشت قپچاق ۳۵ سال پیش ازاین تاریخ در نتیجهٔاختلاف میان اریق‌بوکا و قوبیلای‌مستقل‌شده‌بود . اگرچه شاهزادگان‌آن‌سامان‌ـ مانند فرمانروایان ایران ـ از آن پس نیز خود را عضو خاندان امپراطور چین می‌دانستند . غازان فرمان داد ، تا بر روی سکه کلمات « تنگری کوچوندور » یعنی « با تأییدات خداوندمتعال »[۲] نقش‌کنند . پیشینیان او به‌جای‌این‌کلمات «قاآن‌العظیم» را به‌عنوان نشانهٔ سروری قاآن نقش می‌کردند . غازان با تغییر دین استقلال خود را هویدا ساخت .

با این همه رابطهٔ او با دربار دایدو دوستانه ماند . جانشینان ناقابل قوبیلای نیز به‌هیچ‌وجه‌نمی‌توانستند بازور نظرات خویش‌را برایلخان بقبولانند. تیمور به‌غازان لقب « شاه صلح‌گستر سرزمین‌های‌غرب »[۳]داد، و الجایتو نشان جدیدی ازچین‌دریافت داشت ، که با آن از جمله مکتوب خود را به‌فیلیپ چهارم پادشاه فرانسه درسال۷۰۵ هـ. ق. تزئین‌کرد . این مکتوب ، صلح میان قاآن و فرمانروایان ماوراءالنهر را ، که در حکم اتحاد امپراطوری مغول پس‌ازده‌ها سال جنگ‌بود ، بشارت می‌داد[۴]. استقلال ایران آشکارا به‌عنوان قطع روابط با دربار قاآن تلقی نمی‌شد ، بلکه قاآن در سال ۷۱۱هـ. ق. جلوس‌خودرا بر تخت سلطنت‌توسط ایوربالی‌بات به‌الجایتو خبرداد[۵]، و در سال ۷۱۴ هـ. ق. یکی از شاهزادگان را به‌عنوان همسر آیندهٔ ایلخان بـه‌سوی دربار

۱ــ رشیدالدین/وین ۲۴۴ ر ؛ Bar Hebraeus 578

۲ــ Brit. Kat. VI, XLIIIf.

۳ــ Jacquet, Notice 344 Üan - sï, Kap. 16, S. 1 und Kap. 108, S. 7 bei

۴ــ وصاف/بمبئی ۴۷۶ص‌ب .

۵ــ Blochet 231 Üan - sï 1312 bei Bretschneider, Not . 178

او اعزام کرد ، اما این شاهزاده در راه دستگیر شد[۱] .

فرمانروایان ایران نیز به‌حفظ روابط دوستانه با قاآن علاقمند بودند . غازان درسال ۶۹۷ هـ. ق. معظّم فخرالدین احمد و تغای را به‌دربار قاآن به‌چین فرستاد . آنان هدایا و ۱۰ تومان طلا با خود بردند ، تا با آن مبلغ اشیائی را خریداری‌کنند. تیمور در دایدو آنان را به‌گرمی پذیرفت. این دوتن مدت چهار سال درچین ماندند، ونیز سهمیهٔ ایلخانان از محصولات کارگاه‌های ابریشم قاآن ، که از زمان لشکرکشی هلاکو درسال۶۵۱ هـ. ق. به‌بعد داده‌نشده بود، دراختیار آنان‌گذارده شد . فخرالدین با قایق‌های بادی‌چینی‌درپایان سال۷۰۴ هـ. ق. ازراه‌دریا بازگشت[۲] . الجایتو درسال‌های ۷۰۵ و ۷۱۲ هـ. ق. سفیرانی به‌چین‌فرستاد. گروه‌نخست‌برای عرض پاسخ به‌پیام قاآن ، که ضمیمهٔ نشان برای‌ایلخان فرستاده شده بود، به‌دربار قاآن رفت[۳]. درمنابع ذکری ازاین نیست، که به‌ابوسعید نیزازجانب قاآن نشان اعطاء شده‌باشد و او حقیقتاً در سال ۷۲۰ هـ. ق. هنوز نشان پدرش را بـه‌کار می‌برده است[۴]. قاآن با توجه به‌این روابط صمیمانه به‌الجایتو و ابوسعید لقب پادشاه کوآن‌پین را اعطاءکرد[۵] ، و درنتیجه یك منبع اروپائی[۶] ، که جریانات را بیشتر از دید چینی‌ها می‌دیده است ، ابوسعید را بـه‌عنوان نایب قاآن معرفی می‌کند . طبق گزارش این‌کتاب فرمانروای ایران هنوز سالیانه قافله‌هائی از شتر وبازهای شکاری وسنگ‌های‌گرانبها به‌دربارقاآن می‌فرستاده است . به‌همین مناسبت نیز قاآن درسال ۷۱۶ هـ. ق. رسماً چوپان را امیرالامرا کرد[۷] وامیر چوپان پس‌از سقوطش بیهوده‌کوشید، تا امپراطور چین‌را به‌وساطت برانگیزد[۸] . ذکر نام فرمانروایان موقت دردوران زوال فرمانروائی‌ایلخانان درمنابع تاریخی‌چینی

۱ــ Blochet, Intr. 235 ؛ کاشانی ۱۱۵ ر و ج .

۲ــ وصاف/بمبئی ۵۰۷ ـ ۵۰۵ .

۳ــ وصاف/بمبئی ۴۷۶ ص‌ب ؛ کاشانی ۲۱ ج .

۴ــ Pelliot, Doc. Teh. 44

۵ــ Üan - sï 107 ؛ Blochet, Intr. 237

۶ــ Jaquet, Estat de la Chine

۷ــ حافظ‌ابرو ۲۲ ر . ـ Blochet, Intr. 236

۸ــ Blochet, Intr. 236

نشان می‌دهد ، که تحول ایران حتی دراین دوران تاچه حد مورد علاقهٔ دربار دایدو بوده است. چینی‌ها تا پایان سلطنت مغولان درایران به‌خطا مدعی بودند، که ایلخان نماینده و نایب قاآن است .

القاب فرمانروایان

لقبی‌که به‌نخستین فرمانروای قلمرو مغولان تموچین در قوریلتای سال۱۲۰۶ـ به‌روایت‌منابع به‌پیشنهاد مردی‌که‌الهام‌الهی‌را پذیرفته‌بود[۱] ـ داده‌شد، یعنی‌چنگیزخان برای خود وی محفوظ ماند . درمشرق‌زمین این لقب را به‌معنی « خان بزرگ » تلقی می‌کردند[۲]. پل‌پلیو کلمهٔ چنگیز را مشتق از « دنگیز » دریا می‌داند[۳] (هم‌چون لقب تبتی دلائی‌لاما مساوی بـا کشیش اقیانـوس) ، اما این لقب هنوز نیز کاملاً تـوجیه نشده است .

برای جانشینانش عنوان قاآن که در معنی برتر از خان است ، بـه‌کار رفت[۴]. درمنابع به‌جای نام اوکتای فقط لقب اورا به‌کار می‌بردند[۵]، و این‌لقب پس از اوکتای نیز برای خان‌های بزرگ باقی ماند . شاهزادگان نسبی از دو نسل پس‌از چنگیزخان کلمهٔ « اوغل » (پسر) را به‌نام خود اضافه می‌کردند[۶].

برروی سکه‌های فرمانروایان ایران‌نام خان‌بزرگ باکلمهٔ قاآن و اغلب‌قاآن‌ـ الاعظم دیده می‌شود[۷]. تا سال ۶۹۴ هـ. ق. این عنوان برروی سکه‌ها نقش می‌گردید ، و این نشانهٔ شناسائی فرمانروائی قاآن در ایران است . اما لقب فرمانروایـان ایران

۱ـ ابـوالفرج ۳۹۵ ؛ میرخـواند/لانگله ۲۰۴ ـ ۲۰۱ ؛ میرخـوانـد ج۵ : ۱۷ .
۲ـ رشیدالدین/برزین d ۱۱ صب ؛ میرخواند ج۵: ۱۷ .
۳ـ Pelliot, Papes a 24؛ رك : رشیدالدین/برزین b ۲۱۲ .
۴ـ دربارهٔ این‌عنوان رك ؛ رشیدالدین/کاترمر ج۱: ۱۰ ، حاشیهٔ ۱۰.
۵ـ جوینی ج۱: ۱۴۷؛ Bar Hebraeus 459 . ـ همگان موظف‌بودند، این عنوان را بکار برند ؛ میرخـواند/لانگله ۲۱۹ صب .
۶ـ ابـن‌بطوطـه ج۳ : ۳۹ ؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۱۸۹ ، حاشیهٔ e
۷ـ Türk. Kat. III, S. 6 und 19 ؛ Brit. Kat. VI, S. 7

یکسان نبوده‌است. هلاکو خودرا دردوران زمامداری منکو «خان» و درزمان قوبیلای ایلخان « المعظم » می‌نامید[۱].

اباقا درآغاز تنهالقب عم خودرا که « قاآن‌العادل » بود[۲]، بر روی سکه‌ها نقش می‌کرد . اما پس ازمدتی کلمهٔ ایلخان نیز برروی سکه‌ها دیده شد[۳]. فرمانروایان بعد نیز تا سال ۶۹۴ هـ. ق. این لقب را به‌کار می‌بردند . در دوران زمامداری گیخاتو و بایدو این لقب به‌خط مغولی روی سکه‌ها منقوش می‌شد.

غازان برای نخستین‌بار لقب قاآن را برای خود به‌کار برد[۴] و به‌این‌ترتیب ارادهٔ استقلال‌طلبی خود را هویدا ساخت. او برروی برخی‌از سکه‌ها عنوان « سلطان‌الاعظم غازان سلطان محمود »[۵] را بکار می‌برد ، عبارت « به‌تأیید خداوند متعال» برآن اضافه شد ، که این خود نیز نشانهٔ استقلال است . الجایتو برای نخستین‌بار القاب متداول و طولانی شرقی را به‌کار برد ، که برروی سکه‌ها به‌صور مختلف دیده می‌شود[۶].

ابوسعید از به‌کار بردن آن القاب مفصل خودداری‌کرد ، و خودرا « السلطان‌ـ الاعظم ابوسعید بهادرخان » می‌نامید[۷]. نام بهادرخان را او در سال ۷۱۷ هـ. ق. برای خویشتن انتخاب‌کرد . حکام پس ازسال ۷۳۵ هـ. ق. عنوان سلطان را بی‌اضافات برای خود به‌کار برده‌اند[۸]. کلمهٔ سلطان چون عنوان معمولی، و نه‌مانند لقب، پیش ازغازان نیز برای فرمانروایان دیگر وحتی برای چنگیزخان به‌کار رفته‌است[۹]، حتی ساتی‌بك نیز لقب دیگری نداشته است[۱۰].

۱ــ Drouin 507ff. ؛ Brit. Kat. VI, S. 10ff., S. 22ff., S. 56ff.
۲ــ مثلاً Brit. Kat. VI, S. 17
۳ــ Brit. Kat. VI, S. 20 , Nr. 51
۴ــ Brit. Kat., S. 42f., Nr. 122
۵ــ Brit. Kat. VI, S, 34, Nr. 89
۶ــ Türk. Kat. III, S. 63 Nr. 73ff. ؛ Brit. Kat. VI, S. 44; Nr. 126ff.
۷ــ Brit. Kat. VI, S. 62ff., Nr. 17ff.
۸ــ Brit. Kat. VI, S. 107, Nr. 319ff. ؛ Türk. Kat. III, S. 180, Nr. 327
۹ــ مثلاً میرخواند/یوبرت ۱۷۴ . ــ نوشیروان ؛ Brit. Kat. VI, S. 115, Nr. 343 ؛ Türk. Kat. III, S. 187, Nr. 360
۱۰ــ Brit. Kat. VI, S. 103, Nr. 301 ؛ Türk. Kat. III, S. 165, Nr. 316f.

ایلخانان القاب شاهان خارجی را معمولاً حذف می‌کردند[۱]، چه ذکر آن را دون‌شأن خود می‌دانستند. با قطعیت نمی‌توان گفت، که اطلاعاتی که از دیوان مصر[۲] دربارهٔ نحوهٔ مکاتبات ایران به‌دست می‌آوریم، تا چه اندازه با حقیقت مطابقت دارد. بی‌تردید منشیان دیوان مصر القاب شاهان ایران را با توجه به‌وضع سیاسی موجود و به‌منظور حفظ منافع مصر انتخاب می‌کردند.

نشان فرمانروایان ایران ــ وهم‌چنین ماوراءالنهر[۳] ــ طبل، علم، سنجاق وچتر بود. از آن‌گذشته به‌کار بردن تمغا[۴] (مهر سلطنتی) و نیز التزام رکاب نیزه‌داران و پرچم‌داران، که به‌کلاه‌خویش‌پری‌زده بودند، وبالاخره نوازندگی نوبه (دستهٔ موسیقی دربار) ازحقوق‌خاص‌فرمانروابود[۵]. المفضل گزارش‌می‌دهد، که‌فرمانروای ماوراءالنهر علاوه بر پرچم خود پرچم مصر را نیز با خود حرکت می‌داده است ــ اما این گزارش ظاهراً خالی ازخطا نیست[۶]. اما بایدگفت، که این‌کار در دورهٔ اتحاد واتفاق صمیمانه، همان‌طورکه اعطای‌پرچم مصر به‌خان‌دشت قپچاق نشان‌می‌دهد، غیرممکن نبوده است[۷].

به‌ندرت به‌افرادی‌که عضوخانوادهٔ‌خان نبودند، اجازه داده می‌شد، که نشان‌های سلطنتی را به‌کار ببرند. دراین‌صورت آن‌ها مجاز بودند، که افراد مسلح و رکاب‌دار مخصوص در التزام داشته باشند[۸].

مأموران دربار و اشراف اردوی فرمانروا

چنگیزخان‌مناصب‌اردوی‌خان‌بزرگ‌را دردوران کشورگشائی‌تعیین‌کرد وظاهراً این مناصب در دورهٔ ایلخانان نیز باقی مانده است. تموچین مناصب زیرین را، که

۱ــ مفضل ج۲: ۴۳۶. ۲ــ قلقشندی ج۷: ۲۶۵ــ۲۸۰؛ Tiesenhausen I 226f. ۳ــ مفضل ج۱: ۳۶۸، حاشیهٔ ۱. ۴ــ میرخواند ج۵: ۱۴۱. ۵ــ رشیدالدین/ کاترمر ج۱: ۴۱۸. ۶ــ مفضل ج۱: ۳۶۸، حاشیهٔ ۱. ۷ــ مفضل ج۳: ۱۲۵، حاشیهٔ ۳. ۸ــ مفضل ج۲: ۵۲۶.

برخی از آن‌ها ریشه‌های مغولی و ترکی دارد ، ترتیب داد . سه تن بکاول و باورچی (مزه‌کنندهٔ غذا وسفره‌چین) که مأمور نظارت درمطبخ‌خان‌بودند[۱] . فرمانروایان‌مغول علاقه‌داشتند، که با چندتن از وزراء واطرافیان خودغذا صرف‌کنند ونیز برای‌گروهی دیگر از مطبخ خود غذا بفرستند[۲] .

دوتن اختچی (مراقب چراگاه گوسفندان) که یکی از آنان بل‌گوتای برادر چنگیزخان بود ، علاوه برآن سه تن مراقب چراگاه اسبان .

یك‌تن یورتچی (مراقب یورت‌خان)[۳] ویك‌تن چربی (رئیس‌خدمه که به‌عربی حاجب گفته می‌شود) . چهار تن شمشیردار به‌ریاست چوچی‌قسر برادر چنگیزخان؛ چهار تن خولاویرا (زوبین‌های نزدیك و دور) که ظاهراً پیام‌رسان دولت بودند[۴] و دوتن مأمور تشریفات‌که منصبی بسیار برجسته بود[۵] .

چهارتن تیرانداز، که‌درزمان‌های‌بعدبه‌شکل‌گروه‌محافظان‌درآمدند. چنگیزخان نحوهٔ این‌گروه را دوبار تغییرداد . درسال۵۹۹ هـ. ق. هفتاد تن‌کشیك‌چی برای روز و هشتادتن برای‌شب انتخاب‌می‌شدند[۶] . براین‌گروه تیراندازان (قورچی) ، سفره‌اندازان و مراقبان اسبان باربر و چهارپایان اضافه‌می‌شدند .علاوه برآن‌شش تن چربی (رئیس خدمه) و هزار تن سپاهی به‌عنوان واحد ویژهٔ تموچین وجود داشت[۷] . در سال ۶۰۲ هـ. ق. خان مغول این تعداد را بالا برد . ازآن‌پس ۱۰۰۰ تن‌کشیك‌چی روز (ترقاود) و ۱۰۰۰ تن‌کشیك‌چی شب (کبتٔود) که به‌چهار دسته تقسیم می‌شدند، و هر دسته سه روز کشیك می‌دادند، وجود داشت . سپاهیان‌کشیك‌چی‌را این‌طور انتخاب می‌کردند،

۱ــ رشیدالدین/برزین a ۱۷۶ ، b ۲۳۴ ؛ c ۲۱۰. ۲ــ عمری/قسطنطنیه ۷۰ ر ؛ قلقشندی ج۴ ، ۴۲۷ . ۳ــ رشیدالدین/برزین a ۱۷۵ ، ۲۱۳ ؛ b ۲۳۴ ، ۲۸۳ .

۴ــ Üan-ts au pi - sī/Palladius 191 ۵ــ رشیدالدین/برزین a ۱۶۳ ، b ۱۷۱ ، ۱۹۰ ، ۲۷۱، c ۲۵۵ــ۲۵۷؛ Barthold, Turk. 382f.؛ Üan-ts au pi-sī/Palladius 62

۶ــ Barthold, Turk. 383, Anm. 6 : Üan - ts au pi - sī/Palladius 102f.

۷ــ Vladimircov, Obšč stroj 90 ؛ Barthold, Turk. 383f.

که پسران هر امیر هزار با ۱۰ تن وپسران هرامیر صد با سه‌تن از دوستانش به‌کشیك گمارده می‌شدند. این سپاهیان موظف‌بودند ، که هرکس‌را شب درنزدیکی خیمهٔ‌خان بزرگ ببینند ، دستگیرکنند. سپاه مخصوص‌نیز تعدادش به‌۶۰۰۰تن بالغ می‌گردید[1].

برخلاف روشنی وضع در دوران چنگیزخـان ، چگونـگی مناصب در زمان فرمانروایان بعد و به‌خصوص ایلخانان تقریباً مبهم است . بـا این همه می‌دانیم ، که مناصب زیرین وجود داشته است ، و این مناصب اغلب با آن‌چه چنگیزخان به‌وجود آورد، مطابقت‌دارد: خزانه‌دار سلطنتی[2] ، قاضی‌سلطنتی، شمیشردار، میرشکارسلطنتی، رئیس‌سفره‌خانه وآبدارباشی[3] ، باورچی وبکاول، خیچچی (لباس‌دار وکفش‌دارسلطنتی)، سکورچی[4] (چتردار) اوچی (پاس‌داران خیمهٔ‌خان) ، مراقب‌آغل[5] و بالاخره قورچی (پاسداران شخصی خان) که به‌تیر وکمان مسلح بودند[6].

علاوه بر مأموران دربار معمولاً گروه‌کثیری از اشراف محلی در التزام رکاب فرمانروا ــ و در آغاز جهان‌گشائی مغولان حتی‌در التزام متنفذین ــ بودند. بالاترین دستهٔ اشراف را شاهزادگان خاندان سلطنت و رؤسای قبایل و اعقاب آن‌ها (که لقب بك و در ایران لقب امیر داشتند)[7] تشکیل می‌دادند ، و پس ازآنان نویان‌ها[8] ، یعنی اشراف سپاهی قرار می‌گرفتند . در دوران فرمانروائی چنگیزخـان جوان‌ترین پسر او،تولی[9] ، که ضمناً مددکارش درامور سپاهی نیزبود، لقب «نویان بزرگ»[10] را داشت.

۱ــ Barthold, Turk. 384 ; Üan - ts au pi - sï/Palladius IV 125, 130, 231

۲ــ جوینی ج۱ : ۱۷۶ ؛ Bar Hebraeus 414

۳ــ رك، وصاف/هامر ج۱ : ۲۲۶ ؛ Hammer II 158 ،Ohsson IV 433 - 440.

۴ــ Kᶜartᶜlis chovreba I 379

۵ــ رك ، میرخواند ج۵ : ۱۰۶.

۶ــ رك ، جوینی ج۱ : ۱۸۲ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۰۲ ؛ Barthold, Turk. 384f. ؛ Orbelian/Brosset 259f.

۷ــ رشیدالدین/برزین c ۶۰، ۶۲ . ــ رك ؛ Vladimircov, Obšč. stroj 49 - 51

۸ــ رشیدالدین/برزین c ۱۶۶.

۹ــ جوینی ج۱ : ۲۹ .

۱۰ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۲۷۳، حاشیهٔ f؛ Bretschneider Med. Res. II 16؛ ــ «نویان‌بزرگ» به‌زبان مغولی «یکه‌نویان» وبه‌زبان ترکی «الغ‌نویان» گفته می‌شد : جوینی ج۱ : ۱۴۶ ؛ رشیدالدین/برزین c ۷۷، ۱۱۱؛ Bar Hebraeus 459

باید گفت ، که وظائف اصلی این همراهان فرمانروا در ایران رفته رفته تغییر یافت ، و آنان سرانجام « اشراف درباری » شدند ، و به افرادی که مورد اعتماد خاص فرمانروا بودند ، لقب ایناق داده می‌شد[۱] .

ترخان‌ها نیز ، که از پرداخت مالیات معاف بودند ، گروهی از اشراف را تشکیل می‌دادند[۲] . آن‌ها اجازه داشتند غنائم جنگی را برای خویش نگاهدارند و همه وقت بی‌خبر داخل خیمهٔ فرمانروا شوند ، و نه بار جنایتی را که مستوجب مرگ بود ، مرتکب شوند ، بی‌آنکه مجازات گردند . این ترخان‌ها حق داشتند با دختران خانوادهٔ خاندان سلطنت ازدواج کنند ، و در جشن‌ها در کنار شاهزادگان و زنان خاندان خان بر کرسی‌های مخصوص جای می‌گرفتند[۳] . سلسلهٔ مراتب ــ حتی برای صاحب‌منصبان دربار ــ دقیقاً معین شده بود[۴] .

ترخان‌ها از آن‌جا وارد طبقهٔ اشراف شدند[۵] ، که سه تن از آنان توطئه‌ای را که برضد چنگیزخان طرح شده بود ، به‌موقع کشف کردند ، و خان مغول این حقوق خاص را به آن سه تن اعطاء کرد . این مقام بعدها نیز به برخی از ملازمان ، به‌سبب خدمات ارزنده‌ای که انجام می‌دادند ، اعطاء می‌شد[۶] . هم‌چنین روحانیان برخی از ادیان ، به‌استثنای خاخام‌های یهود ، از زمان منکو در زمرهٔ طبقات اشراف درآمدند و موقعیتی مشابه یافتند .

فرمانروا قوانین و فرمان‌های خود را خطاب به این اطرافیان ، که عبارت از صاحب‌منصبان دربار و اشراف ، سرداران تا امیران صده ، مأموران دیوانی و منشیان باشند ، صادر می‌کرد . درپایان این طبقات تودهٔ رعایا ذکر می‌شد ، که ناگزیر بودند

۱ــ Vladimircov, Obšč. 93f. ۲ــ ابوالفرج ۳۹۵ . ۳ــ جوینی ج۱ ، ۲۷ ؛ رشیدالدین/برزین c ۵۵ ؛ Bar Hebraeus 409f. ؛ میرخواند ج۵ ، ۱۳ . ۴ــ رك ؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲ ، ۲۸۵ ص ب . ۵ــ جوینی ج۱ : ۲۸ . ۶ــ منکو به‌مناسبت توطئهٔ شاهزادگان و فرونشاندن آن ، میرخواند ج۵ ، ۵۶ .

ازآن قوانین و فرمان‌ها اطلاع حاصل کنند[1]. این رعایا به‌دو دستهٔ اوناقان بوغل و اوتله بوغل تقسیم می‌شدند. دستهٔ نخست در خدمت ارباب خود بودند، و چون‌ارباب کوچ می‌کرد، آنان نیز اجباراً کوچ می‌کردند. و دستهٔ دوم از نظر انسانی و از نظر اقتصادی متعلق به‌ارباب بودند، به‌طوری‌که او حتی مالك جان آنان نیز بود. اسیران جنگی نیز جزء دستهٔ نخست بودند. ارباب می‌توانست رعایای خود را آزاد کند. رعیت آزاد شده را در اصل درخان می‌نامیدند[2].

۱ـ جوینی ج۱، ۲۰۹؛ رشیدالدین/وین ۲۹۳ ع ص ب؛ ۳۰۲ر.

۲ـ Vladimircov Obšč. stroj 64 - 70

دستگاه کشوری ایران و ممالک تابعه

دوران قاآن‌ها

درزمان لشکرکشی‌های چنگیزخان نواحی غربی قلمرو مغولان آن چنان آشفته، و وضع تقسیم قدرت آن‌قدر مبهم بود، که نمی‌توان پذیرفت دستگاه واقعی کشوری دراین سرزمین‌ها بنا نهاده‌شده باشد. توجه او منحصراً معطوف به‌مغولان یعنی رعایای مستقیمش بود، وتکالیفی که به‌عهدهٔ فرزندانش محول می‌کرد[1]، رویهم‌رفته شامل زندگی مغولان می‌گردید ونیز این‌که چنگیزخان به‌فرزندان وبستگانش در قلمروخود ادارهٔ مناطقی را محول می‌کرد[2]، بیشتر به‌خاطر آن بود، که آنان را سرگرم امور عالی دولت کرده باشد، تا آن‌که آسایش ومنافع رعایارا درنظر بگیرد[3]. درایران نمایندگان قدرت عالیهٔ دولت، حکام بودند، که مسئولیت ادارهٔ ایالتی‌را به‌عهده‌داشتند، وشحنه‌ها[4]، که به‌فرماندهی شهرها گمارده می‌شدند؛ به‌موازات آنان باسقاقان مأمور جمع‌آوری مالیات بودند. امیران‌سپاه گاه‌گاه به‌باسقاقی گمارده می‌شدند[5]. موقعیت ووظائف آنان

۱ــ رك : میرخواند ج۵ : ۱۹ .   ۲ــ رك : رشیدالدین/برزین a ۱۳۰ ، b ۱۶۸ ، d ۹ ص‌ب: ۱۱۲ ص‌ب؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲: ۳ ، ۱۳۱؛ ابوالفرج ۳۹۵ص‌ب؛ میرخواند ج۵: ۲۰. ۳ــ Blochet, Intr. 78 ؛ Barthold, Turk. 461   ۴ــ رشیدالدین/بلوشه ج۲: ۲۷۵؛ میرخواند/یوبرت ۱۱۷، ۱۳۱ ، ۱۵۸ ؛ W. v. Rubruck/Wyngaert 326   ۵ــ رك : میرخواند/یوبرت ۱۴۸ .

درآن هنگام ظاهراً مانند دوران‌های بعد هنوز کاملاً تعیین نگردیده بود .

چنگیزخان در مغولستان و کشورهای همسایهٔ آن (ترکستان ، ماوراءالنهر) دستگاه کشوری به‌وجود آورد ، که در دورهٔ زمامداری او و نخستین جانشینانش فقط به‌همین مناطق محدود می‌گردید . بنیان‌گذار فرمانروائی مغولان در هنگام تشکیل این دستگاه کشوری عمداً از سرمشق‌های بیگانه استفاده می‌کرد ، و صاحب‌منصبان کشورهای تصرف شده را به‌کار می‌گمارد. او درآغاز از اعضاءقوم ایغور استفاده می‌کرد . چنگیزخان درسال ۶۰۲ ه. ق. تشتون نامی را از این قوم که قبلاً درخدمت مغولان نایمان بوده است ، به‌تشکیل دستگاه دولتی گمارد[۱] . درهمان زمان نیزگروهی ازروحانیان بودائی وارد دستگاه دولت شدند، که به‌زبان هندی لقب‌آنان بخشی و به‌زبان چینی تایشی بود[۲] .

چینی‌ها به‌خصوص‌بعد ازسال ۶۱۱ ه. ق. که قلمرو آلتون‌خان به‌تصرف‌چنگیز درآمد ، در سازمان دستگاه کشوری چنگیزخان سهیم بوده‌اند . در همین موقع بود که چنگیزخان برجسته‌ترین همکار خود یلوتسوتسعای، یکی ازاخلاف خاندان لیائو را که از ۹۱۶ تا ۱۱۲۵م. درچین شمالی سلطنت‌کرده بود، یافت. این شاهزادهٔ‌چینی در تحول قلمرو مغولان بزرگترین نفوذ را داشت و در دوران زمامداری اوکتای نیز یکی از متنفذترین مشاوران قاآن بود. بدیهی است‌که علاقهٔ او بیش‌از هرچیزمتوجه میهنش بود ، و می‌کوشید تا مغولان فرهنگ چینی را فراگیرند .

اوکتای‌که بیشتر اوقاتش را در قراقورم وحومهٔ آن می‌گذراند[۳]، قلمرو خود را درسال ۶۲۶ ه. ق. به‌ده ایالت تقسیم‌کرد[۴]، اما دیگر به‌ادارهٔ این ایالات زیاد توجهی

۱ـ رك، Bretschneider, Med. Res. I 67 ؛ J. P. Carpini/Wyngaert 57 ؛ Barthold, Turk. 387 ؛ Rémusat, Nouv. Mél. II 61

۲ـ رشیدالدین/برزین ۱۴۳ a ، ۱۹۰ b ، ۱۳۸ d ؛ Barthold 388, 391

۳ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲ ، ۴۸ ص‌ب ؛ در بارهٔ موقع جغرافیائی قراقورم رك، N. Jadrincev 263 - 266

۴ـ رك، Marco Polo/Pauthier XCVI

نداشت ، و وقتش را به‌شکار و باده‌گساری می‌گذراند. با این همه جغتای‌را که سرشار از افکار کهن مغولی بود، در اجرای قوانین مغولی به‌طرزی‌سخت‌گیرانه وناسازگارانه ممانعت می‌کرد . او درسال ۶۳۳ ه. ق. در دالان‌دبای قوریلتای تشکیل داد، که تمام بزرگان‌درآن شرکت‌داشتند[۱] ودرآن‌مجلس‌شور به‌مشورت‌دربارهٔ اموردولت‌پرداختند[۲]. ازآن پس نیز قوریلتای به‌فرمان‌قاآن درموارد ضروری‌برای بحث‌درموردمسائل‌حیاتی مملکت تشکیل می‌گردید . قوریلتای تنهـا درهنگام انتخاب فرمانروا خـود به‌خود تشکیل می‌شد .

اصولی‌که چنگیزخان برای ادارهٔ امور دولت طرح‌ریزی کرده بود ، در زمان اوکتای نیز به‌قوت خودباقی ماند ، اما دردوران زمامداری توراکینا وندیمهٔ او فاطمه[۳] هرج ومرج شدیدی در امور دولت حکمفرما گردید . یلوتسوتسعای درسال ۱۲۴۳م. درگذشت . اوآن‌صیی روایت می‌کند ، که وضع نابسامان دولت و اندوه ناشی از آن موجب مرگ وی بـوده است[۴]. کیوك و وزیرانش در دو سال فرمانروائی او نتوانستند تمام زیان‌هائی‌را که وارد آمده بود ، جبران کنند . کیوك که بیشتر وقت خود را در سرزمین نایمان‌ها[۵] می‌گذراند ، و علاوه برآن معمولاً بیمار بـود ، ادارهٔ امور قلمرو مغولان را پس از مرگش به‌همسرش اغول غایمیش[۶] واگذارکرد . و درسال ۶۴۹ ه. ق. بود، که سرانجام باجلوس منکو برتخت قاآنی فرمانروائی مقتدر سررشتهٔ امور دولت را به‌دست گرفت . او تا سال ۶۵۴ ه. ق. در قراقورم مستقر بـود[۷]، و از آن پس مقر خود را به‌کیپین‌فو منتقل کرد ، و بـه‌امور داخلی دستگاه کشوری و به‌خصوص ضبط

۱ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲ ، ۴۳ . ۲ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲ ، ۴۲ . ۳ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲ ، ۳۱۰ . ۴ـ Bretschneider, Med. Res. I 9f. ، Hyazinth 106f., 296 ، Gaubil 102 ، Mailla IX 240 ۵ـ Schmidt, ، Bretschneider, Notes on China 70 ، W. v. Rubruck/Wyngaert 240 ، Wilhelm 231 ۶ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲، ۲۷۲.
۷ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲ ، ۲۸۳ .

مالیات نظم تازه‌ای بخشید ، و نیز درسیاست خارجی دست به‌اقدامات جدید زد ، واز جمله در نتیجهٔ یکی از همین تصمیمات او بود ، که قلمرو ایلخانان در ایران‌زمین به‌وجود آمد .

منکو امیر ارغون حاکم‌را در ادارهٔ امور دخالت داد[۱]. ارغون حاکم را که مردی‌مقتدر بود،می‌توان‌از نظر سیاست‌مداری با یلوتسو تسعای‌مقایسه‌کرد. دشواریهائیکه فرمانروای جدید باآن روبرو بود ، او را وادارکرد ، که‌امتیازهای خاصی‌را که فاطمه به‌کسانی اعطاءکرده بود ، از نو لغوکند[۲].

درنواحی غربی‌قلمرو درآن هنگام هرج‌ومرج حکمفرما بود. قفقاز تانخجوان و نواحی‌تصرف شدهٔ آسیای‌صغیر تحت‌حکومت جورماغون، وسپس بایجو قرارداشت[۳]. مناطق دیگر از جمله خراسان ، مازندران و آذربایجان و ظاهراً نیز عراق عجم ، لرستان ، کرمان، فارس و نواحی سرحدی هند، حکام مخصوص داشت[۴]. نواحی شرقی قلمرو نیز تحت‌حکومت محمود یلواج‌قرار داشت[۵]. ناگفته نماند، که جغتای به‌کرّات برای این حاکم ایجاد دشواری‌کرده است[۶].

جنگ و جدال دائم در ایالات ایران حاکم آن سرزمین شرف‌الدین خوارزمی را مجبور ساخت ، که منطقهٔ تحت نفوذ خود را به‌دو ناحیه تقسیم کند ، و نوابی بالقب «ملك» در رأس آن‌قراردهد[۷]. ازآن‌گذشته شاهزادگان هر یك‌نماینده‌ای به‌دارالحکومهٔ شرف‌الدین‌فرستاده بودند[۸]، که وجود آنان بی‌تردید موجب‌دشواری‌کار این‌حاکم‌بود. ارغون پس‌ازِکوشش فراوان، ونیز به‌خصوص بعدازمرگ رقیب‌اصلی‌اش،

۱ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲ ؛ ۳۰۹ . ۲ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲ ؛ ۳۱۱ . ۳ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲ ؛ ۳۹ ؛ Zyriak 252f. ؛ Malachias 13 ۴ـ رك : جوینی ج۳ ؛ ۲۹ ؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲،۸۵ص‌ب،۳۰۹ص‌ب؛ K^cart^clis chovreba I 379f. ۵ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲ ؛ ۳۹ ، ۸۵ ص‌ب ،۲۳۵ ؛ ابوالفرج ۴۴۹ . ۴۵۹ ؛ میرخواند ج۵ ؛ ۴۴ .
۶ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲ ؛ ۱۹۶. ۷ـ جوینی ج۲،۲۲۳. ۸ـ جوینی ج۲،۲۲۳.

توانست آرامش را درآن ناحیه تا حدی دوباره برقرار کند. دربارهٔ دستگاه کشوری ارغون اطلاعات دقیقی در دست نیست. منکو در آغاز فرمانروائیش این منطقه و نیز کشورگشائی‌درمغرب‌را به‌برادرش‌هلاکوسپرد. به‌وجودآمدن‌فرمانروائی‌جدید، تجدید‌نظر کامل در دستگاه‌کشوری را ضروری می‌ساخت .

عصر ایلخانان

وزیر ممالك

گذشته از قوریلتای کــه از اشراف و صاحب‌منصبان برجسته[1] تشکیل می‌شد ، برای ادارهٔ دستگاه‌کشوری وزیر ممالك بــه‌ایلخان کمك می‌کرد . چون او نمایندهٔ فرمانروابود، عنوان « نایب » را برای خود به‌کار می‌برد[2]. گاه‌گاه درکنار اوشخصیت دیگری به‌چشم می‌خورد ، که هم‌چنین به‌عنوان « نایب » خــوانده می‌شود[3]؛ دراین مورد ظاهراً او نیابت وزیر ممالك را به‌عهده دارد . اما آشکارا رسم براین بوده است، که تنها یك تن در رأس تمام امور دستگاه‌کشوری مملکت قرار داشته باشد . انتصاب صاحب‌منصبان‌جدیدوتأییدآنان‌نیزیکی‌ازوظایف‌وی‌بود. گاه‌گاه‌ادارهٔ‌امورمالی‌ازوظایف وزیرممالك‌جدامی‌گردید[4]. وزیرممالك‌یا وزیراعظم‌چنان‌چه ادارهٔ‌امورمالی‌را به‌عهده داشت،و نیزافراد دیگری‌که به‌ادارهٔ این‌امور منصوب‌می‌شدند، عنوان «صاحب‌دیوان» را به‌کارمی‌بردند. ازیك‌سونبودن آثاری‌که دربارهٔ‌قانون اصلی قلمرو ایلخانان‌نگاشته شده باشد ، و از سوی دیگر عدم یکنواختی درادارهٔ امور عالیهٔ دولت متأسفانه‌اجازه نمی‌دهد، که به‌نحوهٔ تقسیم وظائف در برجسته‌ترین اموردولت به‌طور روشن پی بریم.

۱ــ Vladimircov, Obšč. stroj 79f. ۲ــ از جمله جمال‌الدین دستکردانی (وصاف/بمبئی ۳۲۷) ؛ رشیدالدین (میرخواند ج۵، ۱۲۰ ، ۱۴۳؛ وصاف/بمبئی ۳۴۷) ؛ تاج‌الدین علیشاه (کاشانی ۸۲ ع) . ۳ــ سونجاق نویان‌درسال ۱۲۶۵ م. درکنار جوینی به‌نیابت می‌رسد ؛ میرخواند ج۵،۹۸ ص‌ب (مسئولیت ادارهٔ امورفارس مستقیماً به‌عهدهٔ وی بود ؛ وصاف/هامر ج۱ ؛ ۱۰۸) . ۴ــ رك ؛ صورت اسامی وزراء و صاحبان دیوان .

مغولان خود از شیوه‌های ثابت و یکنواخت تبعیت نمی‌کردند.

این تزلزل به‌خصوص با توجه به‌این امر مشهود می‌گردد ، که در طی سال‌های طولانی تقسیم قدرت برجستهٔ دولت صورت می‌گرفت، اما بالاخره‌هربار سرانجام به‌این نتیجه می‌رسیدند، که این تقسیم غیرممکن‌است . مجدالدین یزدی با عنوان مشرف‌ـ الممالك از سال ۶۹۶ هـ. ق. بـه‌مدت چند سال دوشادوش جوینی مشغول کار بـود[۱].

برجسته‌ترین و واضح‌ترین نمونه برای دوئیت در ادارهٔ امور عالی دولت درسال‌هـای ۶۹۹ تا۷۱۸هـ. ق. دیده‌می‌شود. غازان که‌می‌پنداشت نمی‌تواندازمشاوره با رشیدالدین صرفنظر کند ، او را نیز درکنار سعدالدین به‌عنوان وزیر ممالك منصوب‌کرد . پس از توافق مقدماتی ، کار میان این‌دو سرانجام به‌نزاع‌کشید، نزاعی‌کـه با قتل سعدالدین پایان یافت. دراین هنگام الجایتو به‌توصیهٔ رشیدالدین، تـاج‌الدین علیشاه را همکار وی ساخت، اما رشیدالدین به‌زودی ازتوصیهٔ خویش پشیمان‌شد. علیشاه‌که می‌خواست همکارش را ازمیان بردارد ، و برجسته‌ترین منصب را به‌تنهائی در دست داشته باشد ، نزد فرمانروا برعلیه رشیدالدین به‌سعایت پرداخت. آن‌چه بیش‌ازهمه ایجاد دشواری می‌کرد این بودکه‌هیچ‌یك از این‌دو نمی‌خواست مسئولیت‌امور مالی‌مملکت‌را به‌عهده داشته باشد[۲].

الجایتومی‌پنداشت، که نمی‌تواند ازهیچ‌یك‌ازآن‌دو صرفنظر کند، وبه‌این‌جهت پس ازکوشش‌های بیهوده برای‌آشتی‌دادن آنان به‌منظور حفظ وضع‌موجود به‌اقدامات ماجراجویانه‌ای دست زد . مغولان می‌پنداشتند، که وحدت‌قدرت برجستهٔ دولت‌برای تمام شئون دستگاه کشوری ضروری نیست. برای ازمیان بردن مشکل‌موجود الجایتو سه امکان می‌دید : یاآن‌که علیشاه و رشیدالدین متناوباً یکی پس از دیـگری ادارهٔ

۱ـ رشیدالدین/وین ۲۲۵ ج ' ۲۲۸ ج ص‌ب ؛ وصافه/هامر ج۱ ، ۱۸۷ـ۱۸۵ ، ۱۹۳ ص‌ب.
۲ـ کاشانی ۱۲۶ ج تا ۱۲۹ ر .

امور دولت را به‌عهده داشته باشند ، یاآن‌که مسئولیت آنان از یکدیگر مجزاگردد، به‌این معنی‌که رشیدالدین امور وزارت و علیشاه ادارهٔ امور قضائی ولشکری‌را به‌عهده داشته باشد[۱] (درمورد ادارهٔ امور مالی هیچ‌گونه توافقی حاصل‌نمی‌شد) و یا بالاخره ایران‌را به‌دوبخش تقسیم‌کنند. دراین‌صورت الجایتو معتقدبود، که امور عراق عجم، فارس ، کرمان ، شبانکاره و لرستان‌کوچك از کنارهٔ رودمیانه در آذربایجان تا حدود خراسان به‌رشیدالدین واگذار شود (خراسان‌می‌بایست‌هم‌چنان تحت‌حکومت ابوسعید وسرپرستی اوباقی‌بماند)، اما علیشاه مسئولیت بخش غربی مملکت، یعنی آذربایجان، دیار بکر و دیارربیعه، موغان، ارّان، بغداد ، واسط ، حلّه وکوفه‌را به‌عهده بگیرد[۲]. شرایط خاص زمانی اجازه نمی‌داد ، که هیچ‌یك از این پیشنهادات عملی گردد . این وضع‌نشان می‌داد، که عملاً باید یك‌تن در رأس ادارهٔ امور قرارگیرد، وتمام‌مسئولیت را به‌عهده‌داشته باشد. اما الجایتو نمی‌توانست دراین‌باره تصمیمی بگیرد . در دوران ایلخانی ابوسعید بود ، که مشکل با قتل رشیدالدین درسال ۷۱۸ هـ. ق. حل شد[۳].

بدین‌گونه سرانجام مسئله به‌شیوهٔ مغولی حل‌شد : تمام وزراء ممالك ایلخانان سرانجام به‌قتل‌رسیده‌اند، بجز تاج‌الدین علیشاه‌که درسال ۷۲۴هـ. ق. مرد، درحالی‌که پیش ازمرگش فرمانروا به‌دیدن او رفته بود[۴].

وحدت در ادارهٔ امور دولت ـ صرفنظر از دوران‌های زودگذر و گاه‌گاه تجزیهٔ امور مالی ـ ازاین پس محفوظ ماند ، بی‌آنکه فرمانروایـان بتوانند ثباتی در وضع متصدیان برجسته‌ترین امور دولت به‌وجود آورند . این وضع خود یکی از موجبات زوال سلطنت ایلخانان بود .

میان‌اختیارات‌فرمانروا ووزیرممالك به‌معنی‌صحیح‌کلمه حدودی‌تعیین نگردیده‌ـ

۱ـ وصاف/بمبئی ۶۱۴ . ۲ـ کاشانی ۱۲۶ ج تا ۱۲۹ ر ؛ حافظ ابرو ۱۹ ج ص‌ب .
۳ـ کاشانی ۱۲۶ ج تا ۱۲۹ر ؛ رشیدالدین/کاترمر .XXXII ff ۴ـ حافظ ابرو ۴۰ ج‌ص‌ب.

بود . درهر مورد ایلخان ویا وزیر ، متناسب با شخصیت خـود ، در ادارهٔ امور دولت نفوذمی‌یافتند. دردوران زمامداری ارغون‌وگیخاتوـ صرفنظر اززمان‌جوانی ابوسعیدـ بیش‌ازعهدتمام‌ایلخانان‌دیگرزمام‌امور به‌دست‌وزیران‌بود. میرخواند[1] دربارهٔ بغا وزیر ارغون می‌گوید: « وفرمود تا چندان زر برسر او ریختند که درآن میان ناپدید شد و کلیات و جزئیات امور مملکت را به‌حسن کفایت او واگـذاشت » . در زمان وزارت سعدالدوله نیز امر به‌همین منوال بوده است . وصاف نیز از نفوذ فوق‌العادهٔ وزیران‌در دوران‌گیخاتو سخن می‌گوید[2] . این‌که مورخین صراحتاً ازنفوذ وزیران در زمان این دو ایلخان صحبت می‌کنند ، نشانهٔ آن است ، که وضع در مورد سایر ایلخان‌ها طور دیگر بوده است ، همان نتیجه‌ای‌که از ملاحظهٔ دقیق تاریخ نیز به‌دست می‌آید.

صورت اسامی وزیران ممالك

۱۲۶۳ـ ؟ ۱۲۶۰م: سیف‌الدین بیتکچی (رشیدالدین/ کاترمر ج۱:۴۰۲ ؛ میرخواند ج ۵ : ۸۱) .

۶۶۱ تا ۵ شعبان ۶۸۳ (مقتول) : شمس‌الدین محمد جوینی وزیر و صاحب دیـوان (رشیدالدین/ کاترمر ج۱:۴۰۲ ؛ میرخواند ج۵: ۸۱ . ـ در دوران زمام‌ـ داری‌اباقا نیز وزیر بوده‌است : وصاف/ هامر ج۱:۱۰۸، ۲۲۵؛ رشیدالدین/ وین ۲۱۴ ج . ـ مرگ او : وصاف/ هـامر ج۱ : ۲۸۹ ص ب ؛ میرخوانـد ج۵ : ۱۰۳) .

از ۱۲۶۵م : سونجاق‌نویان، « نایب » جوینی (به‌خصوص‌برای‌رسیدگی به‌امورفارس) (وصاف/ هامر ج۱ : ۱۰۸ ؛ میرخواند ج۵ : ۹۸ ص ب ـ درسال۶۸۱تأیید شده است : وصاف/ هامر ج۱ : ۲۲۵) .

۱ـ میرخواند ج۵:۱۰۵ ص ب . ۲ـ وصاف/بمبئی ۲۶۲، ۲۶۸؛ میرخواند ج۵: ۱۱۰.

۱۲۸۲ـ۱۲۸۱ م : مجدالملك یزدی، خزانه‌دار ومشرف‌الممالك (میرخواند ج۵:۹۵).
۳ رجب ۶۸۳ تا ۶۸۷ هـ. ق : امیربغا (رشیدالـدین/وین ۳۲۵ ج ؛ وصاف/ بمبئی ۲۲۹ ، میرخواند ج۵ : ۱۰۱ ، ۱۰۳) . ـ به‌او این امتیاز فوق‌العاده داده می‌شود، که تنها درهنگامی‌که جنایتی‌سخت مرتکب شود، او را به‌محاکمه بکشند، وگرنه ارغون خود می‌بایست تصمیم بگیرد. فرمان‌های او هم‌چون فرامین ایلخان معتبر بود (یرلیغ) (میرخواند ج۵ : ۱۰۵ ، ۱۰۷) .
از سال ۱۲۸۴ م : فخرالدین مستوفی ، « نایب » (میرخواند ج۵ : ۱۰۵) .
۶۸۶ تا یکم ذیقعدهٔ ۶۸۹ : سعدالدوله بن‌الصفی‌که یهودی بود .
۱۲۹۲ـ۱۲۹۱م: سیك‌پور نویان‌وزیر که‌در دوران‌غیبت گیخاتودرآسیای‌صغیراختیارات تام داشته است، اما پس از آن به‌خاطر تجاوزاتش اورا از مقام وزارت‌خلع کردند (رشیدالدین/وین ۲۴۴ ر ، وصاف/ بمبئی ۲۶۰، ۲۶۲ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۰۹) . از آن پس او فقط نایب امیرالامرا بود (رشیدالـدین/وین ۲۴۵ ر ؛ وصاف/ بمبئی ۲۴۵) .
۷ذیحجهٔ ۶۹۱تا۶۹۴ هـ. ق : صدرالدین احمدخالدی (که اورا به‌اعتبار محل‌تولدش زنجانی نیز می‌نامند) وزیر و صاحب دیوان (« الچاوی » مساوی است با سازندهٔ اسکناس) (رشیدالدین/وین ۲۴۴ ج ؛ وصاف/ بمبئی ۲۶۲ ، ۲۶۴ ص‌ب ؛ ابن‌فوطی ۴۷۴ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۱۴) .
ربیع‌الثانی تا ذیحجهٔ۶۹۴ : جمال‌الدین دستگردانی ، وزیر و « نـایب » (مستوفی ج۱: ۵۹۱ ؛ وصاف/ بمبئی ۲۸۴ ؛ ابن‌فوطی۴۸۲ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۱۲).
جمال‌الدین پیش ازآن‌که وزیر شود ، در بین‌النهرین تحت‌نظر سعدالدوله و برادران وی کاتب بوده است . ابن‌فوطی ۴۵۸ ، ۴۶۴ .
محرم۶۹۵ تا ۶۹۷ هـ. ق : نوروز ، امیرالامرا ودرعین حال « نایب » (مستوفی ج۱: ۵۹۱ ، ابوالفدا ج۵ : ۱۲۴ ؛ میرخـواند ج۵ : ۱۲۴) ونیز عهده‌دار امور

عالیهٔ دینی (وصاف/ بمبئی ۳۲۷ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۱۶) .

۱۲۶۵ـ۱۲۶۶م (مقتول) : حاجی‌بك ، متصدی امور دیوان ومهردار (وصاف/ بمبئی ۳۲۷ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۱۶) .

رمضان تا ۱۰ ذیقعدهٔ ۶۹۵ (مقتول) : جمال‌الدین دستگردانی (بار دوم) (مستوفی ج۱ : ۵۹۲ ؛ رشیدالـدین/وین ۲۶۲ چ ؛ وصاف/ بمبئی ۳۲۷ ؛ ابن‌فوطی ۴۹۲ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۱۴ ؛ ۱۱۶ ص‌ب ؛ خواندمیر ج۳ : ۵۱) .

محرم ۶۹۶ تا ۱۹ رجب ۶۹۷ (مقتول) : صدرالدین زنجانی (یاخالدی) (باردوم) وزیر (رشیدالدین/وین ۲۶۵ ر ؛ ابن‌فوطی ۴۹۵ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۱۷؛ خواندمیر ج۳ : ۵۱ ص‌ب ، رشیدالدین/کاترمر ج۱ : VIII) .

ذیحجهٔ ۶۹۷ (؟) تا ۱۱ شوال ۷۱۱ (مقتول) : سعدالدین السامی (کاشانی ۸۳ چ تا ۸۶ر ؛ رشیدالـدین/ویـن ۲۶۶ر ؛ میرخـوانـد ج۵ : ۱۲۰) ، ــ در۲۷ ذیقعدهٔ۷۰۰ به‌وی اختیارات تام داده شد، ونشان دولت ومقام صاحب‌دیوانی به‌او واگذار گردید (رشیدالدین/وین۲۷۰ر). ــ الجایتو درسال۷۰۳ه.ق. او را درمقام خود باقی گذارد : (وصاف/ بمبئی ۴۷۰ ص ب ؛ رشیدالدین/ کاترمر ج۱ ، XIII) ــ قتل او بـه‌سال ۷۱۱ ه. ق. : وصاف/ بمبئی ۵۳۷ ؛ حافظ‌ابرو ۱۴ چ ص‌ب .

۶۹۹ تا ۷ جمادی‌الاول ۷۱۸ : رشیدالدین (کاشانی اورا اغلب رشیدالدوله می‌نامد) فضل‌الله ، « صاحب دیوان » (میرخواند ج ۵ : ۱۲۰ ، ۱۴۳) و « نـایب » (وصاف/ بمبئی ۳۴۷) (وصاف/ بمبئی ۵۴۰ ؛ السقاعی در حاشیهٔ شمارهٔ ۱ از صفحهٔ ۵۰ مقدمهٔ بلوشه) .

۲ ذیحجهٔ ۷۱۱ تا پایان ۷۲۴ : تاج‌الدین علیشاه وزیر و « نایب » (کاشانی ۸۲ چ ، ۹۱ ر ؛ وصاف/ بمبئی ۶۱۴ ؛ حافظ ابرو ۲۲ ر ، ۴۰ چ ؛ میرخواند ج ۵ :

۱۵۱ ؛ خواندمیر ج۳ : ۶۸ ؛ ابوالفدا ج۵:۳۵۸ ص‌ب؛ رشیدالدین/ کاترمر ج۱ : XLVI) .

۱۳۲۵ ـ ۱۳۲۴م : عنایت‌الـدین محمد و . . . . (نامش معلوم نیست)فرزندان علی (حافظ ابرو ۴۰ چ ص‌ب ؛ میرخواند ج۵:۱۵۱؛ رشیدالدین/ کاترمر ج۱: XLVI ؛ مستوفی ج۱ : ۶۰۶) .

۱۳۲۷ـ۱۳۲۵ م : رکن‌الدین صائن (نام او هم‌چنین نصرت‌الدین عادل گفته می‌شود)، عهده‌دار امور دیوانی ، که پیش از آن نایب چوپان امیرالامرا بـوده است (حافظ ابرو ۴۰ چ ص‌ب ؛ میرخواند ج۵:۱۵۱ص‌ب ؛ خواندمیر ج۳:۷۲) اگرچه رکن‌الدین با دمشق خواجه پسر چوپان ارتباطی نداشت ، اما آن‌دو را بایکدیگر کشتند (حافظ ابرو ۴۶ ر) .

۷۲۷تا۳ شوال۷۳۷ (مقتول) : غیاث‌الدین محمدفرزند رشیدالدین (حافظ ابرو ۴۵ ر چ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۵۳ ؛ ابن‌بطوطه ۲ : ۱۱۶؛ رشیدالدین/ کاترمر ج۱: XLVII ، LII ؛ مقدمهٔ بلوشه ص۴۹ ، حاشیهٔ ۱) .

۷۲۸ ه. ق. (۸ ماه) : علاءالدین محمد (حافظ ابرو ۴۵ ر چ ؛ میرخـواند ج ۵ : ۱۵۳) ـ وسپس‌خزانه‌دار می‌شود (رشیدالدین/ کاترمر ج۱: IL - XLVII).

۱۳۳۷ـ ؟ ۱۳۳۶ م : جمال‌الدین حاجی فرزند تاج‌الدین علیشاه ، که علی پادشاه او را منصوب‌کرد (حافظ ابرو ۵۵ چ ؛ خواندمیر ج۳ : ۷۸) آیا همو برادر غیاث‌الدین است ؟

؟ ۱۳۳۸ـ۱۳۳۷ : شمس‌الدین زکریا ، برادر و داماد غیاث‌الدین وزیر حسن بزرگ (حافظ ابرو ۵۸ ر ؛ خواندمیر ج۳ : ۷۹) .

۱۳۴۰ـ۱۳۳۹ : رکن‌الدین شیخی رشیدی وغیاث‌الدین محمدعلیشاه وزرای ساتی‌بك (حافظابرو ۵۹ ر ؛ خواندمیر ج ۳ : ۷۹ ص ب) .

دبیرخانهٔ دولت

مغولان نیز مانند تمام اقوام دیگر، که دارای دولتی نسبتاً منظم هستند، به‌زودی پی بردند که باید سازمانی مرکزی برای ادارهٔ امور دولت ایجاد نمایند، تا قوانینی را که فرمانروا واطرافیان او وضع می‌کنند، پس از تدوین در سراسر قلمرو آنان منتشر نماید، و نیز اسناد مختلف دولتی را صادر کند. چنگیزخان خود به‌کمك مشاوران ایغوری وچینی‌اش دبیرخانهٔ دولت‌را به‌وجود آورد. دراین دبیرخانه در زمان کیوك، و به‌احتمال قوی حتی زمان اوکتای، گروهی از صاحب‌منصبان به‌کار اشتغال داشتند[۱]، وآن‌ها رسماً موظف بودند، که جانب بی‌طرفی را رعایت کنند[۲]. کیوك بلغای‌آغارا که نسطوری و قاضی‌القضات بود، به‌ریاست این دبیرخانه گمارد (نویسندگان ایرانی اورا رئیس‌الکتاب خوانده‌اند). کیوك صدور امثله و فرمان‌های قانونی (یرلیغ) را به‌او واگذار کرد[۳]. منشیان (بیتکچی) و مأموران ادارهٔ صندوق، مقومان جواهرات، البسه، پوست و نیز مأموران نظارت درضرب سکه، تحت‌نظر او بودند[۴]. طبق‌گزارش ویلهلم‌فن روبروك[۵] این صاحب‌منصبان در دوران زمامداری منکو، به‌استثنای چندتن، جمله مسلمان بودند. دبیرخانه که مسئول صدور اسناد واحکام سلطنتی (پائزا) بود، به‌تعداد زبان‌های رسمی دربار به‌چند بخش تقسیم می‌شد: مغولی، فارسی، ایغوری، ختائی، تبتی وتنکوتی[۶]. برای‌تمام این‌زبان‌ها لغت‌نامه‌های مخصوص‌تدوین شده‌بود[۷]. در موردنحوهٔ‌کار این‌بخش‌های‌جداگانه تاسال۶۹۴ ه. ق. اطلاع‌دقیقی دردست‌نداریم.

۱ـ J. P. Carpini/Wyngaert 124 ؛ میرخواند ج ۵ : ۵۶ .
۲ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۳۱۴ ؛
۳ـ رك ؛ رشیدالدین/کاترمر ج۱ : ۱۷۹ ، حاشیهٔ ۴۴ ؛ Vladimircov, Obšč. stroj 105f. ؛ Rjazanovskij, Mongol' skoe Provo 26-29
۴ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۳۱۶ ص‌ب ؛ W. v. Rubruck/Wyngaert 245 ؛ Cordier, Chine II 263
۵ـ W. v. Rubruck/Wyngaert 290
۶ـ جوینی نقل‌می‌کند، که مکاتبات به‌زبانهای دیگر نیز نگاشته می‌شده ، بی‌آنکه آن زبانها را نام برد.
۷ـ جوینی ج۳ : ۳۵ .

با این‌همه از معدود اسنادی که در دست است، این‌طور برمی‌آید، که این اسناد به‌شیوهٔ معین وخاصی انشاء می‌شده‌است. از یکنواختی انشاء اسناد، که در ترجمهٔ آن‌ها نیز مشهود است، می‌توان نتیجه گرفت، که پیش‌نویس‌های دقیق یعنی دفتر پیش‌نویسی موجود بوده‌است. متأسفانه، به‌استثناء یك‌فرمان مالیاتی، تمام اسناد کامل دیگر که موجود است جنبهٔ سیاست خارجی دارد، و به‌همین سبب تنها دربارهٔ این اسناد است، که می‌توان سخن گفت.

درآغاز اسناد، به‌پیروی از سرمشق کهن مغولی، جملهٔ «با تأییدات خداوند جاودان» نوشته می‌شد، و دردوران زمام‌داری فرمانروایان مسلمان «بسم‌الله‌الرحمن الرحیم» اضافه‌گردید. فرستنده و گیرندهٔ سند و یا مکتوب مختصراً و به‌سادگی ذکر می‌گردید: به‌فرمان فرمانروا به (مثلاً سلطان‌مصر). نام فرمانروای مغول در دوران کیوك ذکر نمی‌شد[۱]. اما این نام ازسال ۶۷۴ ﻫ. ق. به‌بعد در اسناد ذکر می‌گردید. درمتن‌سند مخاطب به‌صورت سوم‌شخص‌می‌آمد[۲]. نام خداوند و فرمانروا به‌طور مشهود درشت‌تر ازکلمات دیگر نوشته می‌شد. کلمهٔ قاآن را نیز ازسال ۶۷۸ ﻫ. ق. به‌بعد در اول سطر قرار می‌دادند. تاریخ درپایان سند ویا مکتوب نوشته می‌شد[۳]. کاغذ اسناد به‌پیروی از چینی‌ها طولانی و باریك بود[۴]. قواعد دقیق برای خوش‌نویسی و تزئین اسناد موجود نبود، و این امر منشیان مصری را بسیار متعجب می‌کرد[۵].

ما در مورد قوانین و شیوهٔ‌کار دبیرخانهٔ دولت تنها از اصولی مطلع هستیم که غازان تدوین کرده است. از نحوهٔ‌گزارش القلقشندی می‌توان دریافت، که‌این اصول به‌مورداجرادرآمده‌است. ایلخان‌فرمان‌داد، که اسنادفقط ازطرف‌دبیرخانه‌صادر گردد[۶]،

۱ــ Pelliot, Papes a 13 . ۲ــ از جمله مکتوب احمد به‌سلطان مصر. سلطان مصر نیز درپاسخ خود از ایلخان تقلید می‌کند: مفضل ج۲، ۵۱۴ــ۵۱۱؛ همچنین غازان: مقریزی/کاترمر ج۲: ۲، ۲۸۹ ص‌ب؛ قلقشندی ج۸، ۷۲ــ۶۳؛ ابوسعید: Pelliot, Doc. Teh. 37
۳ــ Pelliot, Papes a 27 - 29 ۴ــ مفضل ج۲: ۵۰۰. ۵ــ قلقشندی ج۸: ۶۳ ص‌ب، مفضل ج۲: ۵۰۰. ــ رك: وصاف/بمبئی ۱۱۸ــ۱۱۳؛ مقریزی/کاترمر ج۲: ۱، ۱۵۹: نامهٔ احمد به‌قلاوون. ۶ــ رشیدالدین/وین ۳۲۸ ر.

چون اسنادی که مربوط به امور داخلی باشد، تقریباً هیچ در دسترس ما نیست، لذا نمی توان گفت ، که این دستور ایلخان تا چه اندازه مراعات می گردیده است .

دستورات غازان از بسیاری جهات سازمان مغرب زمین را به خاطر ما می آورد : نیازمندی های مشابه، روش های مشابه را ایجاب کرده است. از آن گذشته سازمان دبیرخانهٔ غازانی بی شك متکی بر سرمشق های کهن شرقی است، که آن سرمشق ها نیز به نوبهٔ خود از دبیرخانهٔ امپراطور روم شرقی الهام گرفته است. ناگفته نماند، که سازمان دبیرخانهٔ روم برای تدوین اسناد در کشورهای غربی نیز سرمشق بوده است، اگرچه در هر یك از این کشورها با توجه به وضع خاص آنها انشاء اسناد به شکل معینی درآمده است .

به فرمان غازان با استفاده از قانون الامور سواد سند تدوین می یافت و به سمع فرمانروا می رسید . این دستور بسیار جالب است ، که تنها وقتی پیش نویس اسناد را باید برای ایلخان خواند ، که وی مست نباشد[1]. پس از رعایت اضافات و تغییراتی که فرمانروا ضروری می دانست ، سند پاك نویس شده (بیاض) به ایلخان ارائه می گردید.

سپس سند دوباره به دبیرخانه باز می گشت ، و تاریخ تأیید فرمانروا و نیز نام دریافت کننده یادداشت می شد . یکی از چهار تن صاحب منصبان عالی رتبهٔ دبیرخانه (که ملقب به « آلچی » بودند) می بایست مهر سیاه خود را (قراتمغا) بر روی آن بزنند ، و به این ترتیب پس از آن تاریخ امکان رسیدگی به نحوهٔ صدور آن سند موجود بود . پیش از این تاریخ صاحب منصبان دبیرخانه حتی با عالی ترین نشان دولت ، که آل تمغا باشد اسناد را مهر می کردند ، اما به کرّات از این نشان سوء استفاده شده بود (درمورد نشان ها به صفحات بعد مراجعه شود) . در پشت سند به زبان مغولی و یا ترکی صحت آن از طرف دبیرخانه تأیید می شد[2].

۱ـ رك : دستورهای اکید چنگیزخان درمورد منع مستی : رشیدالدین/برزین d ۱۸۶ ص ب .
۲ـ عمری/قسطنطنیه ۷۰ ر .

از آن‌گذشته دبیرخانه مسئول بود، که اسناد صادر شده‌را بررسی کند. تا آن موقع اتفاق می‌افتاد، که منشیان مرتکب تقلب‌هائی می‌شدند و بـرای دوتن اسنادی به‌شکل واحد ویا اشکال مشابه صادر می‌کردند. به‌این‌سبب مقرر گردید، که تمام‌اسناد و پائزاهای صادر شده، پس ازشش‌ماه دوباره به‌تأیید دبیرخانه برسد. چون دارندگان پائزا بیم‌داشتند چنان‌چه آن‌را به‌دبیرخانه تسلیم‌کنند، به‌سبب گرانی فلز آن به‌آنان پس ندهند، لذا معمولاً آن‌را برای خود نگاه می‌داشتند[۱]. بدیهی است‌که این اسناد از طرف دبیرخانه برطبق اصول حقوقی مورد بررسی قرار می‌گرفت، وگرنـه تحلیل اسناد به‌معنی دقیق کلمه وجود نداشت.

یکی از صاحب‌منصبان دبیرخانه مأمور بود، که تمام فرمان‌هـا را در دفتری وارد کند، تا رسیدگی به‌آن‌ها درآتیه ممکن باشد. برای جلوگیری از تقلب هرسال دفتری‌نو تدوین می‌شد، و دفتر سال‌گذشته را با دقت تمام نگاهداری می‌کردند[۲].

الواح زرین ویا سیمین، که به‌زبان مغولی مطالبی برروی آن حك شده بود و پیش ازمغولان درچین متداول بوده است[۳] و پائزا نام داشت، نیز به‌عنوان سند ازطرف دبیرخانه صادر می‌گردید. سپاهیان و مأموران ایلخان ناگزیر بودنـد، کـه دارندهٔ چنین لوحی را به‌هرکجا که مورد نظر اوست، بدرقه‌کنند، و دستورات اورا اطاعت نمایند[۴]. متنی‌که برروی پائزا نوشته می‌شد، با متن‌نشان سلطنتی شباهت کامل داشت. گاه‌گاه نیزعلامت شیروخورشید برروی‌آن‌حك‌می‌گردید[۵]. این‌تصویر برروی‌سکه‌های غازان، الجایتو و ابوسعید و هم‌چنین سکه‌های سلجوقی ودشت قپچاق دیده می‌شود[۶].

۱ــ رشیدالدین/وین ۳۱۴ ج. ۲ــ رشیدالدین/وین ۳۲۸ ر و ج، ۳۰۱ ر، ۳۰۲ ر و ج؛ خواندمیر ج۳، ۶۳؛ Ohsson IV 409 - 416؛ Orbelian/Brosset 280f. ۳ــ Cordier, Notes 67 ۴ــ تصویر؛ Marco Pole/Yule I nach 352, 354؛ رشیدالدین/کاترمر ج۱: ۱۷۷. ۵ــ وصاف/هامر ج۱: ۱۸۷؛ وصاف/بمبئی ۳۴۰. ۶ــ رك؛ احمد کسروی: تاریخچهٔ شیروخورشید، تهران.

علائم دیگری که ایلخانان ، از جمله برروی مسکوکات به‌کار می‌بردند عبارتند از : انسانی که نشسته است ، پرنده وخورشید ، اسب‌سوار ، ماهی ، خرگوش و غیره که برخلاف شیروخورشید برروی پائزا دیده نمی‌شود. ایلخانان به‌عنوان « تمغا » یعنی نشان مخصوص خود علامت ﴿علامت﴾ را، گاه‌گاه نیز درحالی‌که ضلع بلندتر در حالت‌افقی قرار می‌گرفت[۱] ، ونیز گاه‌گاه برروی‌سکه‌ها ستارهٔ داود (✡) را به‌کار می‌بردند[۲] . این علامت تمغا در اصل داغی بود، که با آن چهارپایان ، رمه‌های ایلخان را نشانه‌گذاری می‌کردند . پائزا به‌صاحب‌منصبان عالی‌رتبهٔ دولت ، پادشاهان دست‌نشانده[۳] ، سفیران‌خارجی وایلچیان دولت، آباءکلیسا (ازجمله‌پیشواهای کلیساهای مشرق‌زمین) و رویهم‌رفته به‌تمام‌کسانی‌داده می‌شد ، که ازحمایت خاص‌ایلخان برخوردارمی‌شدند. غازان فرمان داد ، که دیگر از آن پس همسران ایلخان و شاهزادگان به‌کسی پائزا ندهند ، و صاحب‌منصبان پس ازآن‌که از کار خود معزول شدند ، پائزا را به‌دبیرخانه بازگردانند . ازآن گذشته مقرر کرد ، که پائزای صاحب‌منصبان دولت وایلچیان تنها آن‌گاه معتبر باشد ، که نام خود آنان برروی لوحه حك گردیده باشد . باید گفت‌که این الواح به‌اندازه‌های گوناگون بود . سلاطین و پادشاهان با اهمیت ونیز برخی از شحنه‌ها الواح بزرگ‌تر وگروهی از شحنه‌ها ونیز شاهان کم اهمیت الواح کوچك‌تر دریافت می‌داشتند. به‌مأموران خزانه نیز پائزای خزانه، که نقش ماه برروی آن‌حك شده بود ، داده می‌شد . علاوه برفرمانروا تنها مأموران مرزی مجاز بودند به‌ایلچیان عازم دربار پائزای‌برنزی بدهند[۴] .

نشان دولت در دوران‌های اولیه با دورنگ بـه‌کار می‌رفت ، یکی رنگ آبی

۱ـ Brit. Kat. VI, S. 7, Nr. 5ff. ؛ Frähn. Il - chan 485, 491ff.

۲ـ Berliner Münzkabinett ؛ Frähn, Rec. S. 182, Nr. 10 ؛ Brit. Kat. VI, S. 46, Nr. 129, 131 ؛ Frähn, Il - chan, S. 531, Nr. 203

۳ـ Kcartclis chovreba I 361 ؛ Malachias 81 ؛ Orbelian/Brosset 310

۴ـ رشیدالدین/وین ۳۱۳ ر و ع.

(کوك‌تمغا) که موارد آن دقیقاً معلوم نیست[۱]، و دیگر نشان معمولی دولت با رنگ قرمز (ال‌تمغا) . از این‌گذشته مهرهای معمولی وجود داشت، که در نامه‌ها با رنگ سبز به‌کار می‌رفت . مأموران بررسی در دبیرخانه تمغائی برنگ مشکی داشتند .

نشان دولت‌مستطیل شکل بود. یك‌بار در دوران غازان خواستند که نشان‌گرد را متداول‌کنند ، اما پس از مدت‌کوتاهی ازآن منصرف‌گشتند[۲]. متنی که برروی این نشان‌ها حك شده بود ، از شش سطر به‌زبان مغولی تشکیل می‌گردید، وتقریباً به‌این شرح بود: «با تأییدات خداوند جاودان وخان اقیانوس و فرمانروای قوم بزرگ مغول این فرمان صادر می‌شود ، و چون به‌دست ملل تابع رسد ، باید به‌آن توجه‌کنند ، و در اجرایش بکوشند[۳] » گذشته ازاین نشان‌هائی که نوشتهٔ چینی داشت ، و ایلخانان تا دوران ابوسعید از قاآن‌ها دریافت می‌کردند ، درمکتوبات دولتی به‌شاهان خارجی به‌کار می‌رفت و متنی مشابه داشت[۴].

نشان درپایان اسناد و مکتوبات ، و چنان‌چه به‌خاطر اطالهٔ کلام از دو قطعه کاغذ استفاده می‌شد، درمحلی که‌این‌دوقطعه‌را به‌یکدیگر می‌چسباندند، به‌کارمی‌رفت. این نشان را گذشته از اسناد دولتی برروی پیامی که سفیران می‌دادند[۵] ونیز برروی مکتوب دعوت شهرها به‌تسلیم در برابر مغولان ، می‌زدند[۶]. نشان‌زرین دولت دردست وزیر اول بود[۷]، تنها او ــ علاوه بر فرمانروا ــ پس ازآن که صاحب‌منصبان دبیرخانه در زمان غازان از داشتن این نشان محروم شده بودند ، آن‌را به‌کاربرد . حکام‌ایالات می‌بایست از فرمان‌هائی که‌نشان قرمز برروی آن‌ها بود، اطاعت‌کنند[۸]. آنان خود نیز نشان‌هائی داشتند ، که گاه‌گاه به‌صاحب‌منصبان ایالت می‌دادند[۹] .

۱ــ Pelliot (فهرست منابع شمارهٔ ۲۸۸) ۳۸ــ۳۵ ؛ رشیدالـدین/برزین a ۴۰ ، b ۵۱ ؛ جوزجانی ۴۰۲.
۲ــ خواندمیر ج۳ ؛ ۵۱ .
۳ــ Pelliot, Papes a 24
۴ــ Rémusat, Mèm. b 374f., 392
۵ــ Pelliot, Papes a 16 ؛ مفضل‌ج۲، ۵۰۰.
۶ــ جوینی ج۱ ؛ ۱۳۶ .
۷ــ رك، Jahn 319
۸ــ رك، میرخواند ج۵ ؛ ۱۰۵.
۹ــ رشیدالدین/وین ۳۱۳ ع ؛ جوینی ج۲ ، ۲۲۳ .

غازان درمورد بزرگی و جنس نشان‌هائی که طبقات مختلف به‌کار می‌بردند، دستوراتی داد. اسناد و مکتوبات مربوط به‌سلاطین، شاهان و امور مهم دیگر دولت با نشان بزرگ و اسناد ومکتوبات قضات، امامان، شیوخ و غیره با نشان کوچك، که هردو از سنگ یشم ساخته شده بود، مهر می‌گردید. برای‌امور کم‌اهمیت‌تر نشانی‌که از طلا ساخته شده بود، وجود داشت. برای امور لشکری از نشان زرین خاص استفاده می‌شد، که برروی آن متنی مخصوص حك‌گردیده بود. برای امور مربوط به‌خزانه نشان کوچکی ازطلا به‌کار می‌رفت[1].

صاحب دیوان

در دوران فرمانروائی مغولان درایران وزیر ممالك‌معمولاً عهده‌دار امورمالی دولت نیز بوده‌است. گاه‌گاه این‌طور به‌نظر می‌رسد، که توجه وعلاقهٔ بالاترین‌صاحب منصب‌دولت متوجه‌این قسمت‌بوده‌است. اما بعضی اوقات این‌دومسئولیت را ازیکدیگر مجزا کرده‌اند: حاجی‌بك برادر امیرالامراء نوروز متصدی امور دیوان بوده است[2] و درسال ۷۲۷ هـ. ق. علاءالدین، که تا آن موقع وزیر بود، رئیس خزانهٔ مملکت شد[3]، درحالی‌که همکار او غیاث‌الدین وزیر ممالك ماند.

امور زیرین از وظایف دیوان بوده است: «ادارهٔ امور دولت وخاصه امورمالی، افزایش موجودی خزانه، نظارت در امور املاك سلطنتی وکوشش برای حفظ نظم و آرامش درمملکت، ادارهٔ امور پست ونظارت درامور ساختمانی، ضرب‌سکه وروی‌هم‌رفته تمام اموری‌که با خزانهٔ مملکت مربوط می‌شود و بالاخره مدیریت ادارهٔ اسناد رسمی[4]». شکایات درمورد اجحاف‌مالیاتی ونیز درمورد زیان‌هائی‌که‌پس ازلشکرکشی

۱ـ رشیدالدین/وین ۳۱۲ ع. ۲ـ میرخواند ج۵: ۱۱۶. ۳ـ رشیدالدین/کاترمر ج۱، XLVII ۴ـ وصاف/بمبئی ۳۴۷. ـ رك: عمری/قسطنطنیه ۶۶ ع.

به‌بار می‌آمد ، به‌حضور او فرستاده می‌شد[۱] . درآمد صاحب دیوان شایـان توجه بوده است. جوینی توانسته‌بود درآمدش را ـ احتمالاً حتی ازراه نامشروع ـ به‌سالی ۳۶۰ تومان‌برساند[۲] . کوشش‌بایدو برای‌جانشین‌کردن مقام صاحب‌دیوانی وسیلهٔ مقام‌وزارت بی‌نتیجه ماند[۳] .

درکنار صاحب‌دیوان ـ و ظاهراً مواقعی‌که نظارت درکارهای او ضروری بود ، شخصی با عنوان « مشرف‌الممالك » به‌کارگمارده می‌شد . دربین‌النهرین نیز این مقام دیده می‌شود[٤] ، ولی این‌که آیا در ایالات دیگر نیز اشخاصی به‌نام مشرف مشغول کار بوده‌اند یانه ، روشن نیست .

برای ادارهٔ امورمالی‌گروهی به‌عنوان‌مستوفی مشغول‌کاربوده‌اند[۵] . این‌صاحب‌ـ منصبان ، همان‌طورکه علاء تبریزی و عبدالله[۶] گزارش می‌دهند، موظف بودند چندین دفتر تنظیم کنند ، اما جزئیات تنظیم این دفاتر معلوم نیست . قسمت‌هـای مخصوص برای پرداخت مواجب و رسیدگی به‌امور اقطاعات و بازرگانان[۷] و امور اوقاف[۸] وجود داشته است. بدیهی‌است، که بخش‌اخیر تنها دردوران زمام‌داری فرمانروایان مسلمان موجود بوده است . و همین‌بخش ادارهٔ امور زکوة را نیز برعهده داشته است . احمد درسال ۶۸۰ هـ. ق. کمال‌الدین عبدالرحمن الرافعی[۹] را متصدی امور این قسمت‌کرد. درسال ۶۹۹ هـ. ق. اصیل‌الدین[۱۰] (متوفی ۷۱۶) فرزند نصیرالدین طوسی و از سال ۷۰۳ هـ. ق. قتلغ‌قیا بهاءالدین یعقوب تصدی امور اوقاف را عهده‌دار بـوده‌اند . گفته می‌شود ، که بهاءالدین یعقوب‌کوشیده است ، تا درآمد اوقاف را به‌مصارف واقعی‌اش برساند[۱۱] ، اما این امری بوده است، که حتی غازان نیز با کوشش فراوان به‌انجام آن

۱ـ میرخواند ج۵ : ۱۰۱ . ۲ـ وصاف/هامر ج۱: ۱۱۰ . ۳ـ وصاف/بمبئی ۲۸۴.
۴ـ ابن‌فوطی ۴۴۶ ، ۴۴۸ . ۵ـ ابن‌فوطی ۲۵۱. ۶ـ رك: فهرست منابع شمارهٔ ۳۶ .
۷ـ جوینی ج۳ : ۳۵ . ۸ـ رك ، میرخواند ج۵ : ۱۰۹ . ۹ـ وصاف/هامر ج۱ : ۲۲۵ ؛ میرخواند ج۵ : ۹۹ . ۱۰ـ مقریزی/کاترمر ج۲ ، ۲ : ۱۶۲ . ۱۱ـ وصاف/بمبئی ۴۷۲ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۲۷ .

موفق نشد. گیخاتو نیز، گرچه خود بودائی بود، اما با مسلمانان عداوتی نداشت، ولذا قطب‌الدین ملقب به‌قطب جهان را که برادر صدرالدین وزیر بود، مأمور تقسیم زکوة و درآمد اوقاف کرد[1]. اما در دوران زمام‌داری سایر فرمانروایان بودائی این منصب وجود نداشته است. وزراء و سایر صاحب منصبان برای کارهای خارق‌العاده‌ای که انجام داده بودند، هدایای نقدی ویا خلعت‌های فاخر ازفرمانروا دریافت می‌داشتند، که این ازجملهٔ رسوم دیرینهٔ مشرق‌زمین است[2].

وضع مالی ومخارج دولت

لشکرکشی‌های چنگیزخان و هلاکو به‌بنیهٔ مالی و زندگی مردم کشورهائی‌که مغولان تصرف‌کرده‌بودند، صدمات فراوان وارد آورد. به‌این‌سبب فرمانروائی‌ایلخانان به‌علت‌فقرمردم برپایه‌های متزلزلی‌قرارگرفته‌بود، وکوشش‌هائی‌راکه‌برای‌بازگرداندن مردم به‌موطنشان می‌شد، باید برای رفع این نقیصه دانست. ازآن‌گذشته چون هریك از فرمانروایان درهنگام جلوس برتخت سلطنت مبالغ هنگفتی را به‌صورت هدایا به‌اطرافیان می‌داد، خزانه خالی می‌شد، و این امر مشکلات فراوان به‌بار می‌آورد. درمورد موجودی و بزرگی خزانهٔ دولت، اطلاعات دقیقی در دست نیست. این خزانه در جزیرهٔ شاهو در دریاچهٔ ارومیه (نزدیکی سلماس)[3] جای داشت، و اشیاء قیمتی‌الموت[4] نیز درهمین خزانه مخفی شده بود. این‌نوع مخفی‌گاه برای اشیاء گرانبها درمحل‌های دیگر نیز، از جمله نزد ترکان آسیای صغیر، وجود داشت[5].

۱ــ رشیدالدین/وین ۲۴۴ ج؛ وصاف/بمبئی ۲۶۶؛ میرخواند ج۵: ۱۰۹. ۲ــ رك، وصاف/هامر ج۱: ۲۲۴؛ میرخواند ج۵: ۱۱۸، ۱۳۸؛ Tašītâ 153 ۳ــ و این‌محلی است، که هلاکو و اباقا دفن شده‌اند. به‌روایت منابع مصری این جزیره را به‌سال ۶۸۱ ه. ق. آب گرفت. ابن‌فوطی ۴۳۲ نقل می‌کند، که در زمان احمد درجستجوی این‌گنج برآمدند، و تا حدودی نیز موفق شدند. ۴ــ رشیدالدین/کاترمر ج۱: ۳۱۶. ۵ــ ابوالفدا، جغرافیا به‌زبان عربی ۲۰۴.

ازآن‌گذشته تغییر پیاپی ایلخانان پس‌ازسال ۶۸۱ ﻫ. ق. و جنگ‌های داخلی حاصله از آن بنیهٔ مالی‌کشور را بسیار ضعیف‌کرد. سرانجام[1] چون‌گیخاتو نمی‌توانست به‌اسراف‌کاریهای خود لگام زند، و طاعون میان احشام دولت شیوع یافت، دولت ورشکست‌گردید، وتصمیم‌گرفته شد، که اسکناس متداول‌گردد[2].

بایدو می‌بایست دراین شرایط برای جنگ با غازان پول قرض کند، و غازان ناگزیر بود، که وسیلهٔ ندیمش نوروز در سال ۶۹۴ ﻫ. ق. از ثروتمندان تبریز قرضه بگیرد[3]. غازان‌تصمیم‌گرفت، که ازهرگونه اسراف جلوگیری‌کند و برداشت نامشروع پول را از خزانه وسیلهٔ صاحب‌منصبان، که تا این هنگام متداول بود، ممنوع کرد[4]. تمام حواله‌ها می‌بایست به‌صحهٔ شخص ایلخان برسد. او خود سالیانه دوبار به‌درآمد ومخارج دولت رسیدگی می‌نمود. او گروهی ازخواجه‌هارا مأمور نظارت برجواهرات و البسه و موجودی خزانهٔ دولت‌کرد. ناظران دوصدم از درآمد کلی دولت‌را دریافت می‌کردند، و رئیس آنان‌که عنوان خواجهٔ سرای را داشت، ده درصد آن‌را [5].

باوجود تدابیر غازان برای افزایش مالیات وبنیهٔ مالی دولت[6]، مخارج‌لشکری در زمان الجایتو بیش از درآمد بود[7]. در دوران زمامداری ابوسعید وضع بی‌تردید روبه‌بهبود نبود، و پس از مرگ او دیگر وحدت و پیوستگی مالی کشور یك‌سره از میان رفت.

درمورد درآمد وچگونگی مخارج‌دولت‌ایلخانان درهنگام بحبوبهٔ قدرت‌آنان اطلاعات جامعی در دست نیست. اما دو اثری‌که دراین زمینه وجود دارد، دربارهٔ

۱ــ میرخواند ج۵ : ۱۱۱ . ۲ــ گیخاتو در دوران بیماریش نیز بخشش‌های بی‌حساب می‌کرد : وصاف/بمبئی ۲۶۴ ؛ رك : فهرست منابع شمارهٔ ۳۳۵. ۳ــ وصاف/بمبئی ۲۷۷، ۳۲۶ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۱۵ . ۴ــ رشیدالدین/وین ۳۲۳ ر؛ خواندمیر ج۳ ، ۶۴ .
۵ــ رشیدالدین/وین ۳۲۳ پ تا ۳۲۴ پ ؛ خواندمیر ج۳ ، ۶۴ ؛ Ohsson IV 433-437
۶ــ وصاف/بمبئی ۳۳۹ ص‌ب . ۷ــ کاشانی ۱۲۶ پ تا ۱۲۹ ر .

مخارج دولت و درآمد مالیاتی اطلاعاتی جزئی به‌دست می‌دهد. متأسفانه در تنظیم این کتاب از آن دوائر کاملاً استفاده نشده‌است. دراین آثار اشاراتی وجود دارد، که برخی ازنکات را برای ما روشن می‌کند، مثلاً این‌که وزیر سعدالدین وعده داد، که درآمد دولت را به‌مبلغ ۵۰۰ تومان افزایش دهد[1]، و یاآن‌که درآمد دولت در زمان الجایتو (چه سالی ؟) سالیانه ۲۴۳۳ تومان (۱۲۸ میلیون دینار) بوده است.

اما دربارهٔ میزان درآمد مالیاتی، درحدود پایان دوران زمام‌داری ایلخانان با توجه به‌اثر نفیس‌حمدالله مستوفی اطلاعات دقیق‌تری دردست‌است. دراین اثر گاه‌گاه نیز از میزان درآمدهای پیشین صحبت شده است. اما این‌گونه اطلاعات که مستوفی به‌دست می‌دهد، به‌دو سبب بی‌ارزش است: نخست این‌که مؤلف ذکر نمی‌کند، که این اطلاعات به‌کدام زمان مربوط است، و دیگر آن‌که به‌نوسان ارزش پول، آن‌طور که باید توجهی ندارد. اوخود معتقد است ــ ومی‌خواهد این‌اعتقاد را به‌خوانندگانش نیز منتقل‌کند ــ که دوران‌های پیشین در واقع عصر طلائی ایران بوده است. دراین کتاب تنها از درآمد مالیاتی صحبت می‌شود. دراین میان متناوباً ازبرخی از ایالات به‌تفصیل سخن پیش می‌آید. مستوفی گاه‌گاه نیز میزان خراجی را که شاهان دست‌ــ نشانده به‌ایلخان می‌داده‌اند، ذکر می‌کند. درهرمورد معلوم نیست، که آیا باسقاقان ایلخان خراج‌را دریافت می‌کردند، و یاآن‌که شاهان دست‌نشانده خودآن‌را به‌ایلخان می‌پرداختند. اما با توجه به‌این که میزان خراج ذکر می‌شود، نحوهٔ پرداخت آن چندان مهم‌نیست، به‌خصوص این‌که این نحوهٔ پرداخت کاملاً یکسان نبوده است.

درآمدخزانه ازسوی دیگر از حقوق‌گمرك وعوارض راه ونیزمالیات بردرآمد (که میزان‌آن درگزارش مستوفی مشخص نگردیده‌است) ونیز از تحویل مواد اولیه «هدایا» تأمین می‌شد. درمورد میزان این‌نوع مواد و هدایا و ارزش آن‌ها اطلاعات

۱ــ کاشانی ۸۳ پ تا ۸۶ ر.

دقیقی دردست نیست ، و لذا نمی‌توان با اطمینان کامل به‌توصیف دقیق وضع مالی دولت درپایان سلطنت ایلخانان پرداخت. به‌این‌سبب این فصل را ناگزیر ناقص می‌گذاریم.

وضع پول

متداول‌ترین واحدمسکوکات درزمان ایلخانان دینار بود. ارزش این‌واحدمانند تمام واحدهای پولی دیگر در قرون وسطی درمشرق‌زمین دستخوش نوسان شدید بود. این نوسان نه‌تنها در وزن مسکوکات ، بلکه درکیفیت ترکیب آن‌ها نیز مشهود بود .

وزن متداول دینارهای طلا[1] رویهم‌رفته ۴٫۲۵ تا ۷ گرم بود[2]. درهم نقره ازوزن اصلی‌اش که ۲٫۴۶ تا ۲٫۵۹ گرم بود ، درزمان ارغون به‌۲٫۴۱ و بالاخره درسال ۷۳۳ ه.ق. به‌۱٫۴ گرم رسید و نیم درهمی که می‌بایست ۱٫۲۳ تا ۱٫۳۰ گرم وزن داشته باشد ، بیش از۱٫۱۸ گرم وزن نداشت. اما کاهش‌عیار سکه‌ها برای تجار بیشترزیان‌ـ آور بود ، به‌طوری‌که این زیان گاه‌گاه تا بیست‌درصد می‌رسید[3]. کاهش وزن و عیار سکه‌ها و تمهیدات ناروای مالی ، وضع پولی دولت را درظرف چند سال آن چنان متزلزل کرد ، که‌گیخاتو تحت نفوذ وزیرش صدرالدین قرارگرفت ، و فرمان داد ، تا اسکناس‌را رایج کنند[4]. درنحوهٔ چاپ اسکناس تقریباً ازسرمشق چینی‌آن تقلیدشد[5]. کاغذ اسکناس مستطیل بود ، که به‌خط چینی عبارتی روی آن چاپ شده بود ، ونیز تشهد را به‌خط عربی برآن افزوده‌بودند[6]. ارزش این اسکناس‌ها متناسب با آن‌چه‌که در روی آن چاپ شده بود، از ۰٫۵ تا ۱۰ دینار می‌رسید. نام چینی حفظ شد وبه‌این ترتیب اسکناس‌را چاو می‌نامیدند[7]. پس‌از رواج اسکناس در ذیقعدهٔ۶۹۳ مردم‌موظف

۱ـ رك : فهرست منابع ۲۹۰ ، ص۸۹ ، ۹۵ ؛ ولدی ۲ ص‌ب . ۲ـ ولدی ۶ ص ب ؛ Blochet, Intr. 133، Anm. 1 ۳ـ رشیدالدین/وین ۳۰۹ ع . ۴ـ (فهرست منابع۲۳۵) Jahn ۵ـ رك؛ Jahn 324f ۶ـ وصاف/بمبئی ۲۷۲. ۷ـ رك؛ Jordanus 46 ؛ عمری/کاترمر ۲۲۳ ؛ ابن‌فوطی ۴۷۷ .

بودند، که تمام طلا و نقره‌ای‌را که‌داشتند، تحویل‌خزانهٔ دولت‌دهند. مجازات سرپیچی ازاین فرمان مرگ بود[۱]. نمی‌توان‌گفت ، که هدف اصلی از این کار افزایش موجودی خزانهٔ دولت بوده است، چون درشرایط آن روز، دربار حتی نمی‌توانست‌مخارجش‌را وسیلهٔ سکه‌های فلزی بپردازد، ونیز انحصار تجارت خارجی دردست دولت، که الزاماً به‌وجود می‌آمد (چه افراد امکان معامله و پرداخت وجهی را به‌خارجیان نداشتند)، نیز با مشکلات عدیده روبرو می‌شد . دولت بی‌تردید می‌خواست به‌این‌وسیله پول‌تازه را به‌مردم بقبولاند. درنظر بود ، که در دیاربکر و ربیعه ، عراق عرب وعجم، موصل، میافارقین ، آذربایجان ، کرمان ، شیراز وخراسان چاپخانه‌های مخصوص (چاوخانه) ساخته شود . غازان‌که حاکم خراسان‌بود ، رواج اسکناس را در آن منطقه رد کرد[۲]. مردم تا آن‌هنگام چنین پولی را نمی‌شناختند ، و به‌این‌سبب‌کشور بـزودی دستخوش بحران شدیدی شد[۳]، و پس ازدوماه این عمل دولت با شکست قطعی روبروگردید[۴].

چون غازان فرمانروا شد ، خود را ناگزیر دید ، که به‌نظام پولی کشورصورت تازه‌ای دهد، چه‌علاوه بر بحران وضع‌مالی مشکل دیگری نیز وجود داشت، که باعث جلوگیری از رونق بازرگانی بود . از آغاز فرمانروائی مغولان به‌چند تن از شاهـان کشورهای دست‌نشانده حق ضرب سکه داده شده بود، و به‌این‌سبب انواع مختلف پول دربازار دیده‌می‌شد. ازآن‌گذشته‌برخی ازاین‌کشورها عیار سکه‌هارا‌تقلیل داده‌بودند، به‌طوری‌که سکه‌های آسیای صغیر دراین موقع فقط حاوی بیست درصد نقره بود . و سرانجام کار به‌جائی رسید ، که در این مسکوکات هیچ‌نقره یافت نمی‌شد .

غازان دراین شرایط به‌ناچار حق ضرب سکهٔ بعضی از کشورها را لغو کرد ، و

۱ــ رشیدالدین/وین ۲۴۵ ر و ج ؛ وصاف/بمبئی ۲۷۵ــ۲۷۱ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۱۰ ص‌ب ؛ خواندمیر ج۳ : ۴۷ ص‌ب .

۲ــ وصاف/بمبئی ۲۷۲ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۱۰ ص‌ب .

۳ــ Jahn 336 - 339

۴ــ Bar Hebraeus 583f.

واحد تازه‌ای ساخت[۱]، که ظاهراً توانست اعتماد مردم را جلب کند، وحتی زمامداران مستقل گیلان نیز این واحد را پذیرفتند. تا آن موقع متداول بود، که درهر کشوری سکه‌های کشورهمسایه اعتبار نداشت[۲]. دینار جدیدکه « دینار رایج » خوانده‌می‌شد[۳]، می‌بایست ۲٫۱۴ گرم وزن داشته باشد. $2\frac{1}{3}$ دینار قدیم وشش درهم عباسی (وزن‌آن سه مثقال) معادل یك‌دینار جدید بود. واحد سکه‌های طلا یك‌مثقال بود[۴]. سکه‌های جدید می‌بایست از فلزگرانبها ضرب شود، وبرروی آن عباراتی به‌یکی از انواع‌خط مغولی، که به‌فرمان قوبیلای متداول شده بود، نقش می‌گردید[۵]. چون این خط در زندگی روزانه نتوانسته‌بود جای خط ایغوری‌را بگیرد وبه‌همین‌جهت نیز مردم‌ایران آن‌را نمی‌شناختند، قلب این نوع سکه‌ها بسیار دشوار بود.

حق ضرب سکه به‌ضراب‌خانه‌های رسمی اختصاص داشت[۶]، و غازان فرمان‌داده بود، که نحوهٔ کار این ضراب‌خانه‌ها را بررسی‌کنند[۷] و آن‌ها در مناطقی که خود حق ضرب سکه داشتند، استقرار یافته بود[۸].

غازان‌فرمان‌داد، که واحد مسکوکات و واحدمقیاسات درسراسرقلمرو ایلخانان یکسان باشد[۹]. با این‌همه سکه‌های قدیمی‌کاملاً ازبین نرفت، و درکنار دینار ودرهم جدید درجریان بود[۱۰]. الجایتوعلاوه برآن دوباره فرمان ضرب سکه‌های تازه را داد، و در دوران ابوسعید وزن درهم به‌۳٫۵۶ گرم رسید[۱۱]، و این نشانهٔ آن‌است، که عیار آن دربرابر سکه‌های‌گذشته بسیار پائین آمده بود. به‌این‌ترتیب در دوران زمامداری

۱ــ وصاف/بمبئی ۳۴۹ص‌ب، ۳۸۶؛ Pachymeres II 458 ۲ــ عمری/کاترمر ۲۹۷.
۳ــ وصاف/بمبئی ۳۴۹ ص‌ب؛ حمدالله ج۲ : ۳۲، حاشیهٔ ۱ ؛ Brit. Kat. V, IX
۴ــ یك مثقال= ۴ دینار رایج= ۱۲ مثقال نقره. ۵ــ Brit. Kat. VI, L, S. 34 ؛ Drouin 493 ؛ ولدی ۴ ص‌ب ؛ ابن‌فوطی ۴۹۸. ۶ــ رشیدالدین/وین۳۰۹ج تا ۳۱۰ج.
۷ــ وصاف/بمبئی ۳۶۲. ۸ــ رشیدالدین/وین۳۰۹ج. ۹ــ رشیدالدین/وین۳۱۰ج تا ۳۱۱ج ؛ خواندمیر ج۳ : ۶۰ ص‌ب ؛ Ohsson IV 363-369 ؛ Hammer II 159-162
۱۰ــ عمری/کاترمر ۲۴۴. ۱۱ــ مفضل ج۳ : ۹۵. ــ رك: ولدی ۱۲.

ایلخانان پس ازغازان ارزش درهم نقره دربرابر دینار نوسان داشته ، و ده تا بیست درهم نقره هم‌ارزش با یك‌دینار بوده است. این رقم درسال۷۳۵ هـ. ق. بالغ برچهارده بوده است[۱].

منابع‌سریانی هم‌چنان به‌واحد « زوز » ، که یك‌ششم‌دینار بوده است ، محاسبه می‌کردند[۲].

در قلمرو قاآن بالش ، که بالش سرخ نیز نامیده می‌شده است[۳]، به‌عنوان واحد پول نقش مهمی داشته است . اما درفرمانروائی ایلخانان دیگر به‌ندرت صحبت ازآن پیش می‌آید . در دوران چنگیزخان این بالش هم ارزش با۷۵ دینار طلا بود[۴]. این واحد درچین ادامه یافته است ، اما برای آن به‌این ترتیب ارزش قائل می‌شده‌اند : بالش سرخ مساوی با ۲۰۰ بالش اسکناس ، بالش نقره مساوی با ۲۰ بالش اسکناس و هر بالش مساوی با ۲۰ دینار بوده است[۵].

درایران ارزنده‌ترین واحد پول تومان بود ، که در اصل می‌بایست ارزش ۱۰۰۰۰ دینار داشته باشد ، اما آن نیز دستخوش نوسان‌های شدیدبود. درآمد مالیات و ارقام بزرگ با این واحد سنجیده می‌شد .

ازشمش نقره (یستق) ، که ویلهلم‌فن‌روبروك ازآن صحبت می‌کند[۶]، درمنابع ایرانی ذکری نرفته است ، اما این شمش بی‌تردید در دشت قپچاق متداول بوده‌است.

نوسان ارزش‌پول، نوسان قیمت‌هارا به‌دنبال داشته است، وبه‌این سبب به‌آسانی نمی‌توان با مقیاس‌های امروزی ارزش واقعی پول آن زمان را تشخیص داد[۷]. منابع

۱ـ حمدالله ج۲ ، ۳۲ ، حاشیهٔ ۱ . ۲ـ رك : Bar Hebraeus, Kirchg. III 203 ؛ Tašîtâ 38 ۳ـ رشیدالدین/وین ۲۸۲ ج . ۴ـ به‌روایت میرخواند/لانگله ۲۱۸، حاشیهٔ ۱ ، ۷۵ دینارطلا ۵۰۰ مثقال‌بوده‌است . ۵ـ خواندمیر/دفرمی a ۲۵۱؛ حاشیهٔ۱؛ وصاف/هامر ج۱ ، ۴۴ ؛ Jacquet 61 ۶ـ W. v. Rubruck/Wyngaert 253
۷ـ رك ؛ ولدی ۴ .

تاریخی تنها آنگاه راجع به‌وضع قیمت‌ها سخن می‌گویند، که شرایط غیرعادی، از جمله گرانی شدید، حکمفرما بوده است، و به‌این‌سبب از روی‌آن گزارش‌ها نمی‌توان وضع و شرایط عادی را دریافت[1]. ازآن گذشته بررسی عیار و ارزش فلزها درآن روزگار لازم است، که انجام آن درحال حاضر میسر نیست. و به‌این سبب ازمقایسهٔ ارزش پول آن زمان ایران با پول امروز صرفنظر شد.

۱ــ اطلاعات مفصل دربارهٔ قیمت‌ها: ابن‌فوطی؛ Bar Hebraeus

وضع مالیات

دوران قاآن‌ها

پس‌ازآن‌که مغولان آسیای مرکزی و قسمت‌هـای بزرگی از چین را متصرف شدند ، به‌فکر افتادند، که وضع مالیات‌را منظم‌کنند و دریافت‌آن‌را دیگر ، آن‌طور که درآغاز متداول بود ، به‌عهدهٔ چپاول‌کنندگان نگذارند[1]. به‌این سبب اوکتای در دومین قوریلتائی‌که درسال ۱۲۳۶ م. به‌فرمان او تشکیل شد ، فرمان داد تـا مالیات بر مستغلات و مالیات بردرآمد وضع‌گردد، به‌طوری‌که رعایا می‌بایست یك درصد از احشام و ده درصد از محصول غلات را به‌دولت تحویل دهند[2]. در مناطق غربی قلمرو مغولان ، یعنی درمغرب وجنوب رود جیحون ، مالیات از تك تك رعایا و در چین از هرخانواده دریافت می‌شد[3]. درآمد مالیاتی به‌خزانهٔ دربار اوکتای می‌رسید و بدیهی است‌که مقداری ازاین درآمد نیز به‌صورت مواد خام بود[4].

زمام‌داران مناطق غربی و شاهـان دست‌نشانـده، صاحب‌منصبان‌مخصوص برای دریافت مالیات دراختیار داشتند . در دربـار اوکتای کلبلات و در دربار باتو نوسال

۱ــ Gregoras I 40

۲ــ رشیدالـدین/بلوشه ج۲ ، ۴۲ . ــ رك : Huth II 31 ؛ Vladimircov, Obšč. stroj 114 ؛ Bar Hebraeus 412

۳ــ Hyazinth 149

۴ــ رشیدالدین/بلوشه ج۲:۸۶؛ Vladimircov, Obšč. stroj 115

و در دربار جغتای قیزیل بغای[۱] عهده‌دار این وظیفه بـودند . جورماغون نیز درقفقاز اختیارات مخصوص ونیز مأموران مالیاتی داشت[۲] .

امیر ارغون حاکم[۳] و محمود یلواج خـود نیز مأمور دریافت مالیات بـودند . مأموران مخصوص مالیات به‌این حکام کمك می‌کردند[۴] .

آن‌طورکه منابع ارمنی روایت می‌کنند ، درقفقاز نوعی جزیه متداول بود ، که شامل تمام مردانی‌که بیش از ۱۰ سال داشتند ، می‌شد[۵] . این جزیـه طبق‌گزارش زیریاك گنجوی عبارت بود از (دولوریه این‌طور تـرجمه می‌کند) : ۵۰کیلو جو ، ۲۵کیلو انگور ، ۱کیلو برنج (! ؟) ، دوبند طناب‌ویك‌سکهٔ نقره، یك‌تیر ویك‌نعل[۶] . گذشته ازآن برای هر۲۰ رأس دام می‌بایست یـك رأس دام و ۵ سکهٔ نقره بـه‌عنوان جزیه به‌مغولان داده شود[۷] . با اطمینان نمی‌توان گفت ، که این گزارش تا چه حد با واقعیت مطابقت دارد . تردید نیست ، که مداخلات مغرضانـهٔ مأموران جمع‌آوری مالیات‌در وضع این‌گونه‌مقررات بی‌دخالت نبوده‌است. این‌نوع‌اعمال غرض‌وسودجوئی یـکی از نشانه‌های بارز دریافت مالیات در دوران نخستین فرمانروائی مغولان است . تحت این شرایط نمی‌توان گفت ، که قوانین مالیاتی در حقیقت تا چه انـدازه معتبر بوده است . چنان‌چه خانواده‌ای دستور مأموران مالیات را اطـاعت نمی‌کرد ، اغلب اتفاق می‌افتاد ، که لشکریـان همراه آن مأموران فرزندان آن خـانواده را به‌زور می‌ربودند .

به‌موجب قانون چنگیزخان روحانیان ، اشراف ترخان و کودکان از پرداخت مالیات معاف بودند . درقفقاز ــ واحتمالاً درایالات دیگرــ این‌دستور به‌طوریکسان

۱ــ جوینی ج۲ : ۲۱۸ ص‌ب . ۲ــ جوینی ج۲ : ۲۲۰ــ۲۱۸ . ۳ــ W. v. Rubruck/ Wyngaert 320 ۴ــ دربارهٔ ارمنستان رك : Zyriak 461 ۵ــ Orbelian/ Zyriak 453 ؛ Vartan 289 ؛ Brosset 140 ۶ــ Zyriak 483f. ۷ــ Zyriak 484

اجراء نمی‌شد[۱]. منکو خاخام‌های یهودرا ازمعافیت مستثنی‌کرد، و از سال ۶۹۴ ه.ق. به‌بعد روحانیان مسیحی نیز گاه‌گاه مجبور به‌پرداخت‌مالیات بودند. اما غازان معافیت قضات و دانشمندان مسلمان را رسماً تأییدکرد[۲]. درفارس دستوری که ظاهراً از زمان عمر و علی(ع) خلفای راشدین اجرا می‌شد، وطبق‌آن متناسب با خوبی‌و یا بدی‌وضع محصول سالیانه، میزان مالیات را تا یك دهم بهای محصول تنزل می‌دادند، هم‌چنان معتبر ماند[۳].

درآغاز فرمانروائی منکو به‌سبب افزایش مخارج دولت لازم بود، که به‌وضع دریافت مالیات صورتی تازه بخشند، و به‌این سبب سرشماری تازه‌ای از مردم به‌عمل آمد[۴]، و وضع مستغلات‌کشاورزی ازنوتخمین زده شد[۵]. برای این منظور در ایالات خراسان و مازندران، عراق و یزد هیئت‌هائی تشکیل‌شد، که درسراسر ایالت‌مسافرت می‌کرد[۶]. هیئت تخمین مأمور قفقاز، گرجستان، آذربایجان و ارّان نخست به‌حضور باتو، که مستقیماً مسئولیت امور این نواحی را به‌عهده داشت، رفت. این هیئت در عراق عجم (آیا با هیئت دیگر ؟) به‌کار تخمین مشغول بوده است[۷]. ارغون و یلواج در اجراء این دستور سهم بسزائی داشته‌اند. شاهزادگان و امراء از امتیازاتی‌که تاآن هنگام داشتند، محروم شدند[۸].

میزان دریافت مالیات نیز تغییر یافت. تنها مالیاتی کـه شامل عشایر می‌شد، مالیات دام (قبچور)[۹] بود. گـذشته از آن دستور داده شده بـود، که مقدار مالیات پیش‌بینی شده مرتباً و سالیانه دریافت گردد. اما ضمناً در هنگام دریـافت مالیات از زیاده روی وتجاوز وشدت عمل خودداری شودتا رعایا زیاد تحت‌فشار قرارنگیرند[۱۰].

۱ــ Zyriak 447 - 449 ۲ــ رشیدالدین/وین ۲۹۱ ج. ۳ــ حمدالله ج۱ : ۱۱۳.
۴ــ جوینی ج۲ : ۲۵۶، ج۳ : ۳۰. ۵ــ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۳۰۹ ص‌ب.
۶ــ جوینی ج۲ : ۲۵۶، ۲۵۸. ۷ــ جوینی ج۲ : ۲۵۸. ۸ــ میرخواند ج۵:۵۶.
۹ــ جوینی ج۲:۲۵۳ ص‌ب؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲:۳۴۱. ۱۰ــ رشیدالدین/بلوشه ج۲: ۳۱۲ــ۳۱۴.

این مالیات تنها شامل حال مالکانی می‌شد ، که رمهٔ آن‌ها از بیش از ۱۰۰ دام تشکیل شده بوده در این صورت یك‌درصد از دام‌ها به‌دولت تعلق داشت . مالکانی که رمه‌های کوچك‌تر داشتند ، ازپرداخت مالیات معاف بودند[۱] .

علاوه براین مالیات برمستغلات (قلان)[۲] و مالیات بردرآمد (تمغا ویا ، باج) برای ساکنان شهرها وکسبه[۳] وضع شده بود ، که در آغاز عبارت بود از ۱ دینار در برابر هر ۲۴۰ دینار و بعدها از ۱ دینار دربرابر هر ۱۲۰ دینار و بالاخره در چین[۴] و ایران جزیه متداول بود ، که از ۵۰۰ (برای ثروتمندان) تا ۱ دینار (برای فقرا)[۵] می‌رسید ، وحد متوسط سالیانه برای هر ۱۰ نفر ۷۰ دینار از این راه به‌خزانـهٔ دولت تسلیم می‌گردید[۶] .

اما بزودی این میزان مالیات به‌سبب مواجب سپاهیان درلشکرکشی‌های هلاکو به‌مغرب ونیز مخارج پست دیگر کافی نبود[۷] . جزیه به‌مبلغ ۱۰ دینار برای ثروتمندان بسیارکم بود ، ومقدار مالیات دام نیز بـا اوضاع آن روز تناسبی نداشت . به‌این‌سبب به‌پیشنهاد ارغون حداکثر میزان جزیه ۵۰۰ دینارشد[۸] ، واین مقداربودکه می‌توانست تکافوی مخارج دولت را بکند .

عصر ایلخانان: مأموران مالیاتی

برجسته‌ترین مأموران مالیاتی درایالات نایب‌ها بودند ، که تحت نظر صاحب دیوان ویا وزیر ممالك درکنار حکام انجام وظیفه می‌کردند . کراراً تصور رفته است ، که درقلمرو ایلخانان دریافت مالیات‌را در اداء پرداخت وجه معینی به‌افراد واگذار-

---

۱ـ جوینی ج۳ ، ۳۱ ؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲، ۳۱۴. ۲ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲: ۳۴۱، حاشیهٔ e . ۳ـ رشیدالدین/وین ۲۲۳ر؛ Barthold, Ani. 153f. ۴ـ Bar Hebraeus 489 ؛ ابوالفرج ۴۵۹ . ۵ـ جوینی ج۳ ، ۳۱ . ۶ـ جوینی ج۲ ، ۲۵۶ ، ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲ ، ۳۱۳ ص‌ب ، ۳۴۱ . ۷ـ جوینی ج۳ ، ۳۰ . ۸ـ جوینی ج۲ ، ۲۶۱ .

کرده‌اند؛ اما این تصور صحیح نیست، چه در این صورت لازم می‌بود، که مبلغ مورد نظر برای یك ایالت پیشاپیش به‌فرمانروا پرداخت گردد، و کسی که این مبلغ را پرداخته است، در آن هنگام شخصاً به‌اتفاق مأمورانش به‌ایالت مورد نظر برود، و به‌مسئولیت شخصی (و احتمالاً به‌میزانی که خود وی، بی‌توجه به‌قوانین مالیاتی دولت، تعیین کرده است) مالیات دریافت کند.

در واقع مأموران مالیاتی پیوسته نمایندگان دولت بودند، و دولت مرکزی و یا حکومت ایالت آنان را به‌این سمت منصوب می‌کردند. بدیهی است که این مأموران از هیچ نوع اعمال غرض و سودجوئی روی‌گردان نبودند. نفع طلبی این مأموران را باید یکی از عیوب اصلی سلطنت ایلخانان دانست. حتی برجسته‌ترین مأموران مالیاتی نیز در مظان نادرستی قرار داشتند، از جمله مجدالملك یزدی صاحب‌دیوان، جوینی و برادر زاده‌اش بهاءالدین را متهم می‌کرد، که در اصفهان دست به‌اختلاس و سایر اعمال ناشایست زده‌اند[1]. مجدالملك که مشرف‌الممالك شد، پی برد، که جوینی گاه‌گاه بیش از حد قانونی مالیات دریافت نموده[2]، و نیز در ثبت مبالغ کم کوتاهی کرده است. اما جوینی با این استدلال که مبلغ ۲۰۰ تومانی که وی تصرف کرده بود، در حقیقت به‌همسران ایلخان و شاهزادگان و امراء داده‌است، تبرئه گردید[3]. دیده می‌شود، که مصرف درآمدهای مالیاتی حتی به‌این میزان برای این‌گونه مخارج جایز به‌نظر می‌رسیده است.

با توجه به‌رسم نامنصفانهٔ دیگری، که در آن هنگام مرسوم بود، ریشه‌کن کردن این‌گونه اختلاس‌ها غیرممکن بود. منظور از این رسم هدایائی است، که حکام ایالات وحتی وزراء می‌بایست به‌فرمانروا بدهند. همان اباقائی که جوینی را به‌محاکمه کشید،

۱ـ رشیدالدین/وین ۲۲۵ ر؛ وصاف/هامر ج۱: ۱۸۶ ص ب؛ میرخواند ج۵: ۹۶.

۲ـ وصاف/هامر ج۱: ۱۹۶ ص‌ب. ۳ـ وصاف/هامر ج۱: ۱۹۷؛ رشیدالدین/وین۲۲۵ر.

به‌او گفت که انتظار دوچندان هدایارا ازاو داشته است[1]، و به‌همین‌سبب نیز وی‌را عزل کرد. آیا دراین‌صورت بدیهی نبود، که جوینی با توجه به‌این وضع احساس وظیفه می‌کرد، که اعضاء دیگر خانوادهٔ سلطنتی را با هدایای خود دل‌خوش‌کند؟

ارغون هنگامی‌که سعدالدوله را صرفاً، به‌خاطر وعدهٔ اوبرای بالابردن‌مالیات بین‌النهرین، نخست نایب وصاحب‌دیوان آن‌ایالت وسپس عهده‌دار امور تمام مملکت کرد، این بی‌توجهی وعدم علاقهٔ ایلخانان را نسبت به‌سرنوشت مملکت کاملاً هویدا ساخت. ارغون می‌بایست بداند، که این سعدالدوله نیزمانند پیشینیانش درفکرمنافع خویش است و چنان‌چه بخواهد میزان مالیات را بالا برد، باید جبراً فشار بیشتری به‌مردم، خاصه به‌روستائیان، وارد آورد. شکایاتی‌که پس‌از اشتغال سعدالدوله به‌دربار می‌رسید، درهمین زمینه بود. سعدالدوله ضمناً بسیاری از اسناد را خودسرانه و از روی غرض لغوکرد[2]، و از این راه توانست مقداری از زمین‌ها را از نو رهن دهد، و نیز ازکسانی‌که از پرداخت مالیات معاف بودند، دوباره مبلغی مالیات بگیرد.

حکام و سایر مأموران متنفذ ایالات نیز رفتار دیگری نداشتند. جوینی‌حاکم بین‌النهرین و مورخ شهیر به‌خطا متهم شد، که ۲۵۰ تومان اختلاس‌کرده است[3]. با این‌همه بعید نیست، که او مبالغ‌کمتری را به‌نفع خود ضبط‌کرده باشد. جوینی در۱ ربیع‌الاول ۶۸۰ از اتهامات وارده تبرئه ودوباره به‌کارگمارده‌شد[4]. درآغاز فرمانروائی غازان نیزچندین‌تن‌ازصاحب‌منصبان برجستهٔ دولت‌محاکمه شدند، چه‌آنان متهم‌بودند، که درفارس مبالغ هنگفتی اختلاس‌کرده‌اند[5]. این اتهام بی‌شك چندان ناروا نبود، چون ملك‌الاسلام جمال‌الدین، که بعدها حاکم فارس‌شد ودراین محاکمات نیزدخالت داشته است، درسال ۶۹۱ هـ. ق. با پرداخت مبالغ شایان توجهی شیراز را از ویرانی

۱ـ وصاف/هامر ج۱ ، ۲۰۳ـ۲۰۱ . ۲ـ میرخواند ج۵ : ۱۰۴ . ۳ـ وصاف/هامر ج۱ : ۱۹۶ ص‌ب ؛ ابن‌فوطی ۳۹۸ . ۴ـ وصاف/هامر ج۱ : ۱۹۶ ص‌ب .
۵ـ وصاف/بمبئی ۳۳۶ ص‌ب ، ۳۴۰ ، ۴۰۴ ص‌ب .

نجات داد[۱]. سعدالدین وزیر نیز درسال ۷۱۱ هـ. ق. به‌اتهام اختلاس به‌قتل رسید[۲].

تقسیم ادارهٔ امورمالیاتی نیز طبق گزارش حمدالله متناسب با تقسیم‌بندی سیاسی کشور به‌ایالات بوده است. گمان می‌رود، که در ولایات ادارهٔ امورمالیاتی نیز به‌عهدهٔ حکام همان ولایات بوده است. درمراکز این ولایات درفواصل زمانی معین، مرکزی برای‌رسیدگی به‌امور مالیاتی‌تشکیل می‌شد[۳]. در ولایات درآمد مالیاتی‌ابتدا به‌صورت پراکنده جمع‌آوری‌می‌شد، وسپس به‌ادارات مالیه ومؤسسات‌مشابه تحویل‌داده می‌شد[۴]. دقیقاً نمی‌توان گفت، که موجب اصلی این‌نوع تقسیم‌بندی چه بوده است.

خراسان، قهستان، قومش، مازندران وطبرستان[۵] ازنظر مالیاتی وضع خاصی داشتند، چه درآمد مالیاتی این ایالات جداگانــه محاسبه می‌شد[۶]. شاید منظور این بود، که به‌ایالات سرحدی، که اغلب‌تحت حکومت ولیعهد قرارمی‌گرفت، اختیارات بیشتری در امر مصرف درآمد مالیاتی داده شود. اما در این مناطق نیز بی‌نظمی‌هائی مشاهده می‌شد. مأموران دریافت مالیات درخراسان، که اغلب محلی بودند، ماهرانه سالی ۲۰۰۰۰۰ دینار « برای مصارف لشکری » ضبط می‌کردند. غیاث‌الدین در سال ۷۲۶ هـ. ق. با این عمل مخالفت‌کرد. او دستور داد، که مخارج ایالت دقیقاً محاسبه گردد و بقیهٔ پول‌ها به‌خزانهٔ دولت تسلیم شود. اما وضع خاص و امتیازات خراسان‌از نظر مالیاتی تا هنگام زوال سلطنت ایلخانان محفوظ ماند[۷].

رفتار مأموران معمولی‌دولت نیز متناسب با رفتار صاحب‌منصبان‌عالی‌رتبه بود. حتی کار به‌جائی رسیده بود، که برخی ازحکام ده‌بار وحتی بیست‌وسه بار مالیات‌دام را دریافت می‌داشتند. چون‌اجحاف‌مأموران‌ازحد می‌گذشت، ادارهٔ امورمالیاتی دولت فرستادگانی برای رسیدگی اعزام می‌داشت. درچنین صورتی حاکم به‌عجله به‌پیشواز

۱ــ وصاف/بمبئی ۲۶۹. ــ رك: کاشانی ۱۰۲ چ ص ب. ۲ــ کاشانی ۸۶ــ۸۳.
۳ــ حمدالله ج۱: ۶۷، ۱۱۳. ۴ــ حمدالله ج۱: ۶۷. ۵ــ حمدالله ج۱: ۱۵۹، ۱۶۱. ۶ــ حمدالله ج۱: ۲۷. ۷ــ حمدالله ج۱: ۱۴۷.

این فرستادگان‌می‌رفت و با پرداخت رشوه آنان‌را ازرسیدگی به‌وضع‌منصرف می‌کرد[۱].

بدیهی است، که کارمندان معمولی نیز می‌خواستند ازاین غنیمت سهمی داشته باشند. درمناطقی‌که تحت نفوذ مستقیم ایلخان بود، بیتکچیان همراه با واحدهای لشکری به‌یك یك مناطق می‌رفتند، و با فشار وتعدی مبالغ هنگفتی ازمردم ستم‌دیده می‌گرفتند، و بلافاصله بخشی ازآن را در جیب خود می‌ریختند. مردم برای حفظ جان خود داوطلبانه مبالغی به‌عنوان رشوه به‌این‌مأموران ایلخان می‌دادند[۲]. اما حکام ونواب‌نیز،که ازجمله‌مالیات دام‌را درسال‌چندین بار به‌زور ازمردم می‌گرفتند، مجبور بودند به‌مأموران زیردست خود و شحنه‌ها مبلغی رشوه دهند، تا رفتار آنان در دربار ایلخان افشاء نگردد[۳].

سرزمین‌هائی‌که هنوز پادشاهان محلی و دست‌نشاندهٔ مغولان درآن حکومت می‌کردند، می‌بایست مقداری ازمالیات‌را به‌عنوان‌خراج به‌فرمانروای مغول‌بپردازند، و در جمع‌آوری مالیات باسقاقان اغلب به‌آنان «کمك» می‌کردند.

عکس‌العملی‌که مردم مناطق مختلف دربرابر مأموران دریافت مالیات از خود نشان می‌دادند، معمولاً یکسان بود. روستائیان ستمدیده وبیمناك چون می‌شنیدند، که گروهی برای دریافت مالیات به‌آن حوالی آمده‌اند، می‌گریختند. آنان هم‌چنین پاسدارانی می‌گماردند، تا به‌موقع آن‌ها را باخبر کنند. به‌کرّات پیش می‌آمد، که مأموران دریافت مالیات در دهکده مردی نمی‌یافتند، و به‌این‌سبب زنان را با خود می‌بردند[۴]. اغلب نیز کسی در دهکده دیده نمی‌شد[۵]، به‌این سبب در روستاها به‌اندازهٔ کافی‌کشت وکار نمی‌شد[۶]، و نتیجهٔ این وضع بالارفتن قیمت‌ها بود[۷]. یك‌بار حتی اتفاق افتاد، که هیئت دریافت مالیات مرکب از ۱۲ تن با ۲۰۰ سپاهی ۶ ماه تمام درحرکت

۱ــ رشیدالدین/وین ۲۹۸ ر. ۲ــ رشیدالدین/وین ۲۹۹ ر. ۳ــ رشیدالدین/وین ۲۹۸ ч. ۴ــ رشیدالدین/وین ۲۹۹ ч. ۵ــ وصاف/بمبئی ۳۶۲ ص ب.
۶ــ مثلا رك: رشیدالدین/وین ۳۲۷ ر. ۷ــ وصاف/بمبئی ۳۹۳.

بودند، تاسرانجام‌توانستند ۱۵۰۰دینارجمع‌آوری‌کنند[1] . زیاده‌روی‌ها و اسراف‌دولت، اسکناس‌گیخاتو و جنگ‌های متعدد داخلی مزید برعلت بود. به‌این‌ترتیب چون‌غازان درسال ۶۹۴ هـ. ق. برتخت ایلخانی جلوس‌کرد ، وضع ادارهٔ امور مالیاتی‌را نیز مانند سایر شئون مملکت بحرانی یافت .

اصلاحات غازان

دراین موقع‌اصول قانونی دریافت مالیات ظاهراً هم‌آن‌هائی‌بود، که منکووضع کرده بود . اما دراین هنگام ایالات و ولایات و یا شهرهائی وجود داشت ، که به‌سبب فقری‌که گریبان‌گیر آن شده بود (چپاول مأموران‌مالیاتی پیشین[2] ،حملات دشمنان[3] و غیره) ، برای چند سال[4] ازپرداخت مالیات معاف می‌گشت .

گذشته ازمالیات‌های قانونی در دوران زمام‌داری هلاکو وجانشینان او ، ظاهراً طبق‌رسوم آن‌زمان مبالغ دیگری نیز ازمردم‌گرفته می‌شد. با اطمینان نمی‌توان‌گفت، که فرمانروایانی‌که بامسیحیان موافق‌بودند، چندبار وبه‌چه‌کیفیت آنان‌را ازپرداخت خراج راتب (گزارش حمدالله)[5] معاف کرده‌اند . بیشتر مالیات بـه‌شکل مواد خـام دریافت می‌شد[6]. این‌جریان باتوجه به‌وضع اقتصادی ایران درآن‌زمان اجتناب‌ناپذیر بود ، و درگیلان نیز ، که مستقل بود[7] ، به‌همین‌نحو عمل‌می‌شد. نمی‌توان گفت ،که چند درصد مالیات باپول وچند درصد با موادخام پرداخت می‌گردیده است. اوربلیان تعداد پرداخت کنندگان مالیات‌را ۰۰۰ر۵۰۰ر۱ تن‌گزارش می‌دهد[8]، اگرچه به‌صحت این‌گزارش نمی‌توان کاملاً اعتماد کرد . اما بی‌تردید از واقعیت چندان دور نیست .

۱ـ رشیدالدین/وین ۳۰۰ ر و ع ، ۳۲۷ ع ص‌ب؛ وصاف/بمبئی ۶۲۰ . ۲ـ برای‌حوالی هرات رك ، زمجی b ۴۵۶ . ـ حوالی خراسان ، میرخواند ج۵ ، ۱۵۸ . ۳ـ زمجی c ۵۰۱ . ۴ـ اغلب سه یا چهار سال . ۵ـ حمدالله ج۱ ، ۲۹ ، ۳۱. ۶ـ رك، رشیدالدین/وین ۳۰۴ ع . ۷ـ قزوینی ۲۳۷ . ۸ـ /Orbelian ، Malachias 83f. Brosset 306f.

غازان پی برد ، که وضع موجود را نمی‌تواند حفظ کند . خزانهٔ دولت خالی بود و برای برطرف‌کردن این نقیصه می‌بایستی درآمد دولت ازجمله ازراه جمع‌آوری مالیات افزایش یابد .

ایلخان با پشت‌کار فراوان[۱] به‌اصلاح وضع مالیات پرداخت. او نخست طبق‌رسم دیرین فرمان داد ، تا مقدار مالیات را ده درصد اضافه کنند، و امیدوار بودکه‌کمبود خزانه را از این‌راه تأمین نماید . درنتیجه مأموران مالیات برهر ۶ دینار ۵ر۱دینار افزودند ومالیات دام‌را دوبرابر کردند، و شهرنشینان‌را ، که درواقع‌تمغا می‌پرداختند، نیز به‌پرداخت قبچور واداشتند[۲]. غازان متوجه شد ، که ادامهٔ این طریق به‌او کمکی نمی‌کند . پس فرمان داد ، تا مالیات دام‌را نصف‌کنند، وکوشید تا ازتجاوز مأمورانش به‌مردم جلوگیری به‌عمل آورد[۳]. فرمان او مبنی بردریافت مالیات به‌میزان مذکور در قرآن ، تنها ارزش واهمیت نظری دارد[۴]. او مالیات‌هائی را که در دوران‌هرج ومرج، ازجمله درفارس عقب افتاده بود ، بعداً دریافت‌کرد[۵].

برای جلوگیری ازغرض‌ورزی در دریافت مالیات، غازان فرمان‌داد، که‌مالیات غلات را در اوقات معینی از۱ تا۲۲ فروردین ویا از۱ تا۲۰ مهر ویا تمام آن‌را یك‌جا درنوبت اول دریافت دارند . به‌طوری‌که ملاحظه می‌شود ، این اوقات از روی سال شمسی یعنی از اول بهار و پائیز به‌مدت‌۲۰ روز تعیین شده‌بود. بدیهی است ، که‌توجه به‌سال قمری درمورد دریافت مالیات کشاورزی غیرممکن بود . برای برخی از انواع غلات درمناطق گرمسیر و سردسیر دستورات خاص وجود داشت . مالیات دهندگان می‌بایست غلات را به‌وسیلهٔ حیوانات باربر خود به‌انبارهای دولتی برسانند . مواجب مأموران ، که دراین‌هنگام عهده‌دار کار تخمین وتقویم بودند ، کاملاً تعیین‌شده بود.

۱– رك : رشیدالدین/وین ۲۸۲ ع ص ب . – Ohsson IV 370 - 386
۲– رك : ولدی ۲۰ ؛ Wittek, Ankara 162
۳– وصاف/بمبئی ۴۳۹–۴۳۷.
۴– وصاف/بمبئی ۴۷۲ .
۵– وصاف/بمبئی ۳۶۲ ، ۳۶۴ .

غازان ازسال ۷۰۰ هـ. ق. رسماً برای سال مالی تقویم تازه‌ای از روی سال خورشیدی تدوین‌کرد[۱]، که تا پایان سلطنت ایلخانان به‌عنوان تقویم غازانی یا خانی معتبر بود.

درهر دهکده می‌بایست لوحی فلزی ویا سنگی نصب‌گردد، که روی آن‌میزان مالیات قید می‌شد[۲]. دریافت در مواقع پیش‌بینی نشده و یا اجحاف مأموران مستوجب مجازات سنگین بود. باید دانست، که فرمان نهائی دراین‌باره درنیمهٔ رجب ۷۰۳، یعنی‌کمی پیش از مرگ غازان، صادر شد[۳]. درآمد مالیاتی (بدون خراسان) دراین میان از۰۰۰ر۰۰۰ر۱۷ به۰۰۰ر۰۰۰ر۲۱ دینار (۱۷۰۰ به۲۱۰۰ تومان) رسیده‌بود[۴].

غازان وکشاورزی

غازان درزمینهٔ اصلاح وضع‌مالیاتی کشور به‌دستوراتی، که بیشتر جنبهٔ‌ظاهری داشت و قبلاً ذکر گردید، قناعت نکرد. او سرانجام برای‌حمایت از روستائیان، که مالیات‌دهندگان اصلی بودند، دست به‌کار شد.

ساکنان روستاها نیز مانند شهرنشینان از لشکرکشی‌هـای مغولان آسیب دیده بودند[۵]. روستاها ویران شده بود، و سرزمین‌های وسیع بی‌سکنه مانده‌بود. با این‌همه ایلخانان تا این هنگام لازم نمی‌دیدند، که دراین وضع تغییری بدهند[۶].

قاآن‌هـا در مغولستان، یعنی در نواحی قراقورم می‌کوشیدنـد، کـه به‌وضع کشاورزی، از راه واردکردن‌گیاهان سرزمین‌های‌دور دست[۷] و تسهیل‌حفر چاه[۸]، بهبود بخشند، و درهنگام‌خشک‌سالی بذر تازه دراختیار روستائیان می‌گذاردند[۹]، وچنان‌چه

۱ـ وصاف/بمبئی ۴۰۲. ۲ـ رشیدالـدین/وین ۳۰۴ ر و ع؛ وصاف/بمبئی ۵۶۳؛ خواندمیر ج۳: ۶۱. ۳ـ رشیدالدین/وین ۳۰۵ ع؛ خواندمیر ج۳: ۵۸. ۴ـ حمدالله ج۱: ۲۷. ۵ـ رك؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲،۳۱۲. ۶ـ رشیدالدین/وین ۳۲۹ع. ۷ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲: ۶۸ ص‌ب. ۸ـ جوینی ج۱: ۱۸۲؛ Üan - ts au pi - sï/ Palladius 158f. ۹ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲: ۷۸.

دام‌های آنان تلف می‌شدند، این زیان‌را جبران می‌کردند[1]. اما تا این موقع درایران اثری ازچنین اقدامات دیده نمی‌شد[2]. دراین‌جا ضروری‌بود، که نخست‌وضع مالکیت روشن شود، و از سودجویانی‌که با انواع حیل‌می‌کوشیدند تاملك دیگران‌را به‌چنگ آورند، جلوگیری به‌عمل آید، و بدین‌وسیله زمینهٔ مناسب برای‌کشاورزی ایجاد گردد. به‌این‌منظور در۳ رجب ۷۰۰ قانونی صادر شد، و حق مالکیت کسانی را که ۳۰ سال صاحب‌زمینی بودند (حتی زمین وقف)، به‌طور قطع تأیید نمود، و معارضهٔ با آن را ممنوع کرد

ازآن‌گذشته دفتر ثبت املاك برای سراسرکشور تنظیم یافت، و ازهرگونه‌تقلب باسقاقان و منشیان به‌این‌ترتیب جلوگیری شد[3]. به‌این منظور منشیانی به‌تمام ولایات فرستاده شدند، تا املاك شخصی و املاك موقوفه را تعیین کنند، و آن‌ها را در دفاتر قانونی ثبت نمایند. برای صدور سند مالکیت دریافت حداکثر نیم‌دینار مجازبود، و مجازات صدور اسناد نادرست، حتی چنان‌چه حکام و باسقاقان به‌چنین کاری دست می‌زدند، مرگ بود[4]، وکمك به‌چنین جرمی‌را با بریدن دست مجازات می‌کردند. در حالی‌که تااین‌هنگام فقط درموارد استثنائی مأمورانی‌جهت‌رسیدگی به‌ایالات فرستاده می‌شدند[5]، اما ازاین‌پس‌برای هرایالت یك‌نفربیتکچی، باعنوان‌ملازم‌بزرگ، به‌نظارت دائم درآن ایالت گمارده شد.

اسناد مالکیت بانشان زرین دولت (آلتون‌تمغا)[6] ممهور شده وحاوی نام‌مالك و توصیف‌کامل ملك بود. چنان‌چه ملکی به‌فروش می‌رسید، می‌بایست برگی تازه که حاکی از محل و روز معامله و نام مالك پیشین ومالك بعدی بود، به‌این دفتر اضافه‌

۱ـ جوینی ج۱ : ۱۸۶ . ۲ـ رشیدالدین/وین۳۰۲ ر و ج . ۳ـ رشیدالدین/وین ۳۲۸ ر و ج ؛ Ohsson IV 417 - 420 ۴ـ رشیدالدین/وین ۳۰۱ ج ، ۳۲۸ر . ۵ـ وصاف/هامر ج۱ ؛ ۲۴۷ ، ۲۵۰ . ۶ـ رشیدالدین/وین ۳۰۰ ج ص ب ، ۳۲۸ ر تا ۳۲۹ ر .

گردد ، و دست بردن دراسناد به‌سختی ممنوع بود[۱] .

غازان‌سرانجام دستگاهی‌برای ثبت املاك سراسر کشور درتبریز به‌وجود آورد، و این دستگاه می‌بایستی از نزدیك با دبیرخانهٔ دولت‌همکاری‌کند. دراین‌جا تمام‌دفاتر ثبت‌قانونی‌ضبط می‌شد، و به‌هر ایالت رونوشتی ازقسمت مربوط فرستاده می‌گردید، که نزد « ملازم » محفوظ بود . به‌این‌ترتیب تقلب غیرممکن شد، و چنان‌چه سندی‌مفقود می‌گردید ، با توجه به‌دفتر اسناد ، سند جدیدی صادر می‌شد[۲] ،

غازان پس از تثبیت وضع مالکیت به‌بهبود کشاورزی پرداخت. او فرمان داد، تا بذر، آلات‌کشاورزی، اسب وگاو دراختیار روستائیان‌قرارگیرد، وچنان‌چه حاکمی دراین زمینه‌کوتاهی می‌کرد ، به‌سختی تنبیه می‌گردید . بـه‌دستور او درآمد مالیاتی دام ، و به‌خصوص گاوهای نر ، به‌مصرف تهیهٔ حیوانـات برای این منظور می‌رسید . به‌این‌ترتیب از ایالات مختلف از جمله بین‌النهرین و فـارس ۲۰۰۰۰ رأس چهـار پا جمع‌آوری شد، وعلوفهٔ آن ازایالات دیگر چون‌آسیای صغیر، دیاربکر وآذربایجان تأمین می‌گردید . اگر چه بخشی از مصارف دربار نیز از این‌راه تـأمین می‌شد ، اما مأموران خرید دربار هم‌چنان به‌کار اشتغال داشتند[۳] ، وبالاخره با تنظیم وضع آبیاری از راه ساخت کاریزهای تازه ـ تا این‌هنگام طبق گزارش منابع فقط به‌دستور جُوینی حاکم درنزدیکی‌کوفه‌کاریزی ساخته بودندکه خرج آن ۱۰۰ر۰۰۰ دینار بود[۴] ـ ونیز باحمایت روستائیان دربرابر راهزنان موجبات آسایش خاطر آنان فراهم آمد[۵] .

تقسیم‌زمین‌های متروك‌میان روستائیان‌که تعدادشان‌دراین‌هنگام‌نسبت به‌دوران پیش از مغول به‌یك دهم رسیده‌بود[۶] ، نیز ازکارهای پراهمیت‌بود. چگونگی پرداخت

۱ـ رشیدالدین/وین ۳۰۴ ر . ۲ـ رشیدالدین/وین ۳۰۳ ع . ۳ـ وصاف/بمبئی ۳۴۹ ص‌ب . ـ رك : Hammer I 65 - 67, 158f, ; Ohsson IV 439f. ۴ـ وصاف/ هامر ج۱ ؛ ۱۱۸ ؛ ابن‌فوطی ۳۶۵ ؛ کاشانی ۱۵۴ ع . ۵ـ رشیدالدین/وین ۳۳۰ ر ؛ خواندمیر ج۳ ؛ ۶۱ . ۶ـ رشیدالدین/وین ۳۰۳ ر .

مال‌الاجارهٔ این زمین‌ها، خود روستائیان‌را به‌پذیرفتن چنین‌زمین‌هائی تشویق‌می‌کرد. سال نخست معاف ازمالیات بود، و درسال‌دوم یك‌سوم ازحقوق‌متداول به‌دولت‌پرداخت می‌گردید. میزان مبلغ پرداختی درسال سوم نسبت به‌خوبی یا بدی زمین طبقه‌بندی می‌شد. چنان‌چه زمین حاصل‌خیز بود، سه‌چهارم، و درمورد زمین‌های‌متوسط دوسوم و برای زمین‌های کم‌حاصل نیمی از مقدار متداول به‌دولت می‌رسید. پرداخت تمام مالیات متداول برای‌سال چهارم پیش‌بینی شده‌بود[1]. ازتمام روستائیان خواسته می‌شد، تا آن‌اندازه‌که می‌توانند، کشت‌وکار خود را توسعه دهند، و چنان‌چه احیاناً مالك قانونی‌زمین‌های متروك پیدا می‌شد، دراین‌صورت می‌بایست برپایهٔ شریعت، طرفین با هم توافق کنند. محصولات زمین‌هائی‌که جزء یورت اقوام مغول بود، می‌بایست نصف گردد، که نیمی از آن به‌دولت تعلق می‌گرفت[2]. بـه‌منظور اجراء صحیح این قانون «دیوان خالصات» تأسیس یافت، که با دیوان وادارهٔ ثبت‌املاك همکاری نزدیك‌داشت. در ایالات ملازمان مسئول نظارت درتقسیم املاك بودند. «دیوان‌خالصات» هردوسال یك‌بار موظف بود به‌اوضاع رسیدگی‌کند[3].

با صدور این قوانین تا حدی امنیت در روستاها برقرار شد. اسکان به‌سرعت عملی می‌شد[4]. ارزش زمین‌ها و بناهای کشاورزی ظاهراً به‌ده برابر رسید. بار دیگر وصول مالیـات بـه‌صندوق دولت مرتب شد و وضع مالی دولت بـه‌طرز بی سابقه‌ای بهبود یافت[5].

مرگ ناگهانی غازان‌درسال۷۰۳ هـ. ق. ازتحقق‌بسیاری‌ازاصلاحات اوجلوگیری کرد. فرمانروا دربستر مرگ صریحاً حفظ نظام مالیاتی خودرا توصیه‌کرد[6]، والجایتو اعلام نمود، که برنامه‌های برادرش را دنبال خواهد کرد. اگرچه الجایتو درآغـاز

۱ــ رك؛ ولدی ۸. ۲ــ رك؛ خواندمیر ج۳؛ ۶۱. ۳ــ رشیدالدین/وین ۳۳۰ ج ص‌ب. ۴ــ رشیدالدین/وین ۳۰۸ ر، ۳۳۰ ج. ۵ــ رشیدالدین/وین ۳۰۱ ج ص‌ب. ۶ــ وصاف/بمبئی ۴۶۷؛ کاشانی ۱۰ ر و ج.

۷۰۵ هـ. ق. فرمان داد تا موجبات منع فرار از روستاها را فراهم آورند[۱]، اما بزودی بی‌نظمی دیرینه باردیگر خودنمائی‌کرد: درسال ۷۱۱ هـ. ق. سعدالدین صاحب‌دیوان به‌خاطر اختلاس مبلغ ۳۰۰٫۰۰۰ دینـار دستگیر شد[۲] و در سال مرگ الجایتو سردار یساول به‌زور درخراسان ۳۰۰٫۰۰۰ و درهرات ۵۰٫۰۰۰ دینار مالیات‌اضافی گرفت[۳]. منع مأموران از تعدی مالیاتی به‌هیچ‌وجه مفید واقع نگردیده بود، و معافیت مالیاتی نمی‌توانست این‌نوع زیان‌ها را جبران‌کند[۴].

درسال‌هـای نخست سلطنت ابوسعید به‌سبب مجادلهٔ متنفذین محلی و بی‌توجهی مالکان به‌کشاورزی و چپاول روستائیان، که به‌زحمت می‌توانستند شکم خود را سیر کنند[۵]، و حملات مخرب غارت‌گرانی که جلوگیری ازآنان دیگر میسر نبود، فارس به‌شکل ویرانه‌ای درآمد. وزیر غیاث‌الدین فرزند رشیدالدین‌کوشید تا با تقسیم بذر و اعطای‌زمین به‌روستائیان[۶] ازخرابی اوضاع جلوگیری‌کند[۷]، اما این‌تدبیرها درهرج‌ومرج عمومی آن زمان ونیز به‌سبب اغتشاش درنظام آبیاری دیگر مؤثر نیفتاد[۸].

دراین شرایط درآمد مالیاتی بـه‌سرعت تنزل‌کـرد، و از میزان پیش ازحملهٔ مغولان بسیار کمتر شد[۹]. میزان درآمد مالیاتی در ۷۳۶ هـ. ق. کمتر از نصف مالیات زمان غازان بود[۱۰]، و پیش‌آمدهائی‌که پس از مرگ ابوسعید رخ داد، این کاهش را سریع‌تر کرد.

صورت درآمد مالیاتی قلمرو ایلخانان درسال ۷۳۶ هـ. ق.

ارّان و موغان: ۳۰۳٫۰۰۰ دینار (نو ؟) پیش از آن درعصر سلطنت ملکشاه و غیره

۱ـ وصاف/بمبئی ۵۰۷. ۲ـ وصاف/بمبئی ۵۳۸. ۳ـ وصاف/بمبئی ۶۲۰؛ زمجی ۴۹۳ c. ۴ـ وصاف/بمبئی ۶۳۴. ۵ـ وصاف/بمبئی ۶۳۱. ۶ـ وصاف/بمبئی ۶۳۳ ص‌ب. ۷ـ حافظ ابرو ۴۵ ج. ۸ـ زمجی ۴۹۸ c. ۹ـ حمدالله ج۱: ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۷. ۱۰ـ حمدالله ج۱: ۲۷.

: ۰۰۰ر۰۰۰ر۳ دینار : حمدالله ج۱ : ۸۹) .

شیروان : ۰۰۰ر۱۱۳ دینار (درعصر شاهان شیروان ۰۰۰ر۰۰۰ر۱ دینـار : حمدالله ج ۱ : ۹۲).

بین‌النهرین: ۰۰۰ر۳۰۰ دینار ازمحل « خراج‌راتب » . اما این‌درآمد به‌سرعت‌تنزل می‌یابد . برای ولایت‌کوفه دستورات خاص : حمدالله ج۱ : ۳۱ـ۲۹ .

بغداد : ۰۰۰ر۸۰۰ دینار نو می‌پردازد : حمدالله ج۱: ۳۶ . در زمان سعدالدوله این منطقه ۵۰۰ تومان می‌پردازد: میرخواند ج۵ : ۱۰۶ ـ درسال ۷۰۶ ه. ق. ولایت کوفه ۴۰ تومان می‌پردازد : میرخواند ج۵ : ۱۳۸ .

دیاربکرودیار ربیعه: ۰۰۰ر۹۲۵ر۱ دینارمالیات (در زمان سلجوقیان: ۰۰۰ر۰۰۰ر۱۰ حمدالله ج۱ : ۱۰۲ رك: گزارش ولدی ۲۶ ص ب) .

عراق عجم : ۰۰۰ر۳۵۰ دینارنو (در زمان سلجوقیان ۰۰۰ر۲۰۰ر۲۵ دینار: حمدالله ج۱ : ۴۷ ص ب) .

ارمنستان: ۰۰۰ر۳۹۰ دینار (قبلاً تقریباً ۰۰۰ر۰۰۰ر۲ دینار: حمدالله ج۱ : ۱۰۰) (رك : گزارش ولدی ۲۵ ص ب) .

کردستان: ۵۰۰ر۲۰۱ دینار (قبلاً تقریباً ۰۰۰ر۰۰۰ر۲ دینار: حمدالله ج۱ : ۱۰۷).

فارس : ۲۰۰ر۸۷۱ر۲ دینار رایج (در زمان سلجوقیان ۰۰۰ر۳۳۵ر۲ یعنی کمتر ؟ : حمدالله ج۱ : ۱۱۳) . درحـدود سال ۷۰۰ ه. ق. سالیانـه ۰۰۰ر۳۳۰ر۳ دینار (وصاف بمبئی ۳۴۹) . در فارس میزان مالیات میان سال‌های ۷۰۰ و۷۳۶ ه. ق. تغییر قابل توجهی نکرده‌است ـ درزمان حسین‌فرزند چوپان ظاهراً درآمد مالیاتی روزانه ۰۰۰ر۱۰ درهم نقره بود: ابن‌بطوطه ج۲: ۶۵.

خراج

برخلاف مناطقی‌که مستقیماً جزء قلمرو مغولان بود، شاهان‌دست‌نشانده‌ناگزیر ـ

بودند سالیانه مبلغ معینی خراج به‌مغولان بپردازند، و خود اغلب مأمور جمع‌آوری این خراج می‌شدند[1]. شاهان دست‌نشانده بیشتر مایل بودند، که وسیلهٔ مأموران خود خراج سالیانه را جمع‌آوری کنند ـ حتی به‌قید نظارت مغولان[2] ـ تا آن‌که مأموران مالیاتی مغول به‌این‌کار گمارده شوند. جمع‌آوری خراج به‌شرطی به‌عهدهٔ خودشان واگذار می‌شد، که سروقت آن‌را به‌مغولان بپردازند. به‌این ترتیب شهر ملطیه واقع درآسیای صغیر با تمام قوا درسال ۷۱۴ هـ. ق. کوشش می‌کرد، که امتیاز خود را در زمینهٔ جمع‌آوری مالیات حفظ کند[3]، ودراین مورد به‌موقعیت زمام‌دار ماردین[4] واتابکان فارس، که آنان نیز چنین حقی را داشتند، استناد می‌کرد.

در قلمرو این‌گونه شاهان دست‌نشانده باسقاقانی مستقر بودند، که ظاهراً وظیفهٔ کمك به‌شاه را برای دریافت مالیات داشتند، اما درباطن مأمور نظارت درکار او بودند، و به‌همین سبب نیز محبوبیتی نداشتند. مظفرالدین قتلغ اتابك فارس فرمان داد تا باسقاقان و شحنهٔ مغولی را درمقری‌که تحت نگهبانی شدید قرار داشت، جای‌دهند تا آنان به‌هیچ‌وجه امکان تماس با رعایا را نداشته باشند[5]. چه حضور این مغولان خود به‌وجههٔ فرمانروایان زیان می‌رساند.

این باسقاقان گاه‌گاه نیز درمناطقی‌که تازه به‌تصرف مغولان درآمده بود، مستقر می‌شدند، ازجمله سال ۶۲۲ هـ. ق. در خوارزم[6]، ۶۵۶ هـ. ق. دربغداد[7] و ۶۸۲ هـ. ق. در ری[8]. این‌گروه بی‌شك درچنین موارد مأموریت زودگذر داشته‌اند؛ چون وظیفهٔ اصلی باسقاقان اصولاً نظارت برقلمرو شاهان دست‌نشانده بود. این وضع کاملاً مشابه با فعالیت آنان در روسیه یعنی‌کشوری است، که سلاطین محلی آن خود دراصل حق

۱ـ Kͨartͨlis chovreba I 375f. ۲ـ رشیدالدین/وین ۲۲۵ر؛ Kͨartͨlis chovreba I 413
۳ـ مفضل ج۳ : ۲۴۸. ۴ـ وصاف/هامر ج۱ : ۹۶، ۵ـ وصاف/بمبئی ۱۵۷.
۶ـ جوینی ج۲ : ۲۱۸. ۷ـ وصاف/هامر ج۱ : ۸۰. ۸ـ رشیدالدین/وین ۲۳۰ر.

جمع‌آوری مالیات را نداشتند. بدین‌سبب باسقاقان درسال ۶۵۰ ه. ق. به‌کرمان[۱] و ۶۵۸ ه. ق. به‌ماردین[۲] رفتند. اما حوزهٔ اصلی مأموریت آنان ظاهراً فارس بوده است، به‌خصوص از زمانی‌که آبش به‌منصب اتابکی برگزیده شد، و به‌جای شیراز در اردوی ایلخان مسکن داشت.

باسقاقان در فارس ازسال ۶۶۰ ه. ق. در واقع نقش مأموران ادارهٔ امور دولت و صاحبان قدرت را به‌عهده داشته‌اند. درسال‌های نخست، پس‌ازمرگ آخرین اتابك، از این‌گونه مأموران نام‌برده می‌شود[۳]. حاکم نیز گاه‌گاه باسقاقان را منصوب می‌کرد، از جمله درسال ۶۷۰[۴] ه. ق. اگرچه آنان درواقع مأموران کشوری بودند، و اصولاً مسئولیت‌های مالی داشتند، اما درهنگام ضرورت وظیفهٔ دفاع ازکشور را نیز به‌عهده می‌گرفتند، مثلاً دفع حملات لشکریان لر[۵]. در فارس تا سال ۶۹۴ ه. ق. باسقاقان به‌کار اشتغال داشته‌اند[۶]، چون نام آن‌ها درمنابع دیده می‌شود.

بدیهی است‌که حتی پیش‌ازاین تاریخ نیز کوشش‌هائی به‌عمل می‌آمد، تا سوء استفادهٔ این‌گونه مأموران مغولی غیرممکن شود[۷]. صدرالدین وزیر ناشر اسکناس در سال ۶۹۲ ه. ق. کوشید، تا باسقاقان را تحت نفوذ خود درآورد، و بدین‌وسیله‌انتقاد از سیاست مالی خود را متوقف کند، و احتمالاً به‌غرض‌ورزی آنان نیز پایان دهد. باسقوط گیخاتوو تمرکزشدید دردوران‌زمامداری‌غازان این‌گونه‌سوءاستفاده‌پایان‌یافت[۸].

جزئیات دریافت مالیات از قلمرو شاهان دست‌نشانده برما روشن نیست؛ اما حمدالله اطلاعاتی ازمقدار خراج درپایان دوران زمامداری ابوسعید به‌دست می‌دهد.

۱ــ جوینی ج۲ : ۲۶۰ ؛ وصاف/بمبئی ۲۸۹. ۲ــ وصاف/هامر ج۱ : ۹۵ ص‌ب.
۳ــ وصاف/بمبئی ۱۸۵ ؛ میرخواند/مورلی ۴۴. ۴ــ زرکوب۶۵ ؛ میرخواند ج۵:۱۰۶.
۵ــ وصاف/بمبئی ۲۵۳، ۲۹۴. ۶ــ رك : وصاف/بمبئی ۲۹۴. ۷ــ رك : وصاف/بمبئی ۲۶۸. ۸ــ وصاف/بمبئی ۲۸۰.

صورت خراج قلمرو شاهان دست‌نشانده درسال ۷۳۶ ه. ق.

ارمنستان صغری: ۰۰۰ر۳۰ دینار: حمدالله ج۱:۱۰۰ ـ تکفورحاتم اول‌شاه ارمنستان
موفق شد ، که در سال ۶۵۲ ه. ق. این مبلغ را کاهش دهد[1].

گرجستان(وارمنستان)درسال۶۲۷ه.ق: سکنهٔ باقیمانده تعهدمی‌کند، که‌سالیانه۰۰۰ر۴۰
هی‌پرپر بپردازد؛ این مبلغ درسال۶۴۲ ه. ق. نیز هنوز پرداخت می‌شود[2].

به‌سرداران‌مغول نیز خراج مخصوص‌پرداخت می‌شد: به‌امیرهزاره ازهر روستا سالیانه
یك‌گوسفند ویك سکهٔ طلا ، به‌امیر تومان دوگوسفند ویك‌سکهٔ طلا وبرای
نگهداری اسبان سه سکهٔ نقره[3].

خلیفهٔ بغداد ۶۵۶ـ۶۲۹ ه. ق: روزانه ۴۰ (و یا ۴۰۰) بیزانتئی (هی‌پرپر ؟) و
مقداری‌پارچه‌های‌زربفت، مروارید، چندین‌رأس اسب ، شتروقاطر وغیره[4].

آسیای صغیر درسال ۶۴۱ ه. ق: سالیانه ۰۰۰ر۴۰۰ دینار : مقریزی/ بلوشه ۴۸۴ .

درسال ۶۵۲ تحت زمامداری عزالدین : ۰۰۰ر۲۰۰ر۱ هی‌پرپر ، ۵۰ بقچه ابریشم ،
۵۰ شتر ، ۰۰۰ر۵ قوچ ، پذیرائی از سپاهیان مغول درحال عبور[5].

درسال ۶۷۵ ه. ق: جوینی تمغا را متداول‌کرد (رشیدالدین/وین ۲۲۳ ر).

درسال ۷۳۶ ه. ق: ۰۰۰ر۳۰۰ر۳ دینار (از شهرها و امیرنشین‌های ترك) : حمدالله
ج۱ : ۹۴ (درآمد مالیاتی در زمان سلجوقیان ۰۰۰ر۰۰۰ر۱۵ دینار) :
عبدالله ۹۳ ر ؛ رك : ولدی ۲۵ـ۲۲ .

فارس در ۶۲۵ ه. ق. و سالهای بعد: سالیانه ۰۰۰ر۳ دینار طلا (که مطابق باکمترین

۱ـ W. v. Rubruck/Wyngaert 329

۲ـ J. P. Carpini/Wyngaert 75

۳ـ Kᶜartᶜlis chovreba I 387 ؛Barthold' Ani.147

۴ـ J. P. Carpini/Wyngaert 76 ؛ Bretschneider , Med. Res. II 147

۵ـ ولدی ۲۹ ص ب ؛ Vincent de Beauvais, S. 1295 ؛ Naugis , Chr. 35

درآمد ولایت شیراز بوده است). علاوه برآن « هدیــه » مروارید و اشیاء
گرانبهای دیگر : وصاف/ بمبئی ۱۵۷ .

هــرات در سال ۷۰۳ هـ. ق: بـهفخرالــدین کرت تکلیف شد ، کــه درآمد سه سال « تمغا » ونیز ضرابخانه را بهعنوان خراج بپردازد ، اما فخرالدین باینکار تن درنداد : میرخواند ج۵ : ۱۳۲ .

جزائر خلیج فارس ، بخصوص قیس وبحرین : ۳۰۰ر۴۹۱ دینار : حمدالله ۱ : ۱۳۶.

شبانکاره : ۱۰۰ر۲۶۶ دینار : حمدالله ج۱ : ۱۳۸ (قبلاً ۰۰۰ر۰۰۰ر۲ دینار) .

کرمان : ۰۰۰ر۶۷۶ دینار: حمدالله ج۱ : ۱۳۹ (قبلاً درزمان سلجوقیان ۰۰۰ر۸۸۰ دینار) .

گیلان : ۰۰۰ر۲۰ دینار : حمدالله ج۱ : ۱۶۲ ؛ حافظ ابرو ۶ ج (ظــاهراً حق عدم تعرضی است ، که بهمغولان میدادهاند) .

لرستان بزرگ و کوچك : هریك ۰۰۰ر۹۱ دینار (حمدالله ج۱ : ۷۰) .

اصفهان : ۵۰ تومان .

خوزستان : ۳۲½ تومان .

(صورت مالیات و خراج دریافتی در Barthold, Ani 147f.)

املاك سلطنتی و اقطاعات

املاك سلطنتی یکی از منابــع مهم درآمد دولت را تشکیل میداد[1]. در اکثر موارد نمیدانیم ، که این املاك از چه راه بهایلخان تعلق یافته است . اما رویهمرفته میتوانگفت ، که زمینهای ضبط شده[2]، زمینهائیکه مالکان آن گریخته و یــا کشته شده بودند ، املاك متعلق بهشاهانیکه مغولان برآنها غلبه یــافته بودند ، و نیز املاك

۱ــ وصاف/هامر ج۱:۱۹۷. ۲ــ برای منطقهٔ قفقاز رك: .Malachias 11f ؛ .Vartan 282f

وقف که ایلخان آنها را ضبط کرده بود ، املاك سلطنتی را تشکیل می‌داد[۱]. درآمد املاك وقف مثلاً برای پرداخت مواجب پزشکان مسیحی و یهودی ، صاحب‌منصبان عالی‌رتبه ومنجمان، یعنی آن‌چه‌که دراصل برای‌آن پیش‌بینی شده‌بود، به‌کارمی‌رفت. احمدبرای نخستین‌بار این‌کاررا ممنوع‌کرد[۲]. شاید منظوروصاف نیز از «اوقاف‌خاص» همین‌نوع زمین‌ها بوده است[۳].

املاك سلطنتی به‌روایت کاشانی یك‌سوم از قلمرو ایلخان را تشکیل می‌داد[۴]، و درآمد هنگفتی داشت . امتیازات انحصاری دولت ، از جمله صید مروارید در خلیج فارس ، نیز برآن افزوده می‌شد[۵]. با اطمینان نمی‌توان‌گفت ، که فرمانروایان تا چه اندازه درآمد حرفه‌های دیگر ازجمله استخراج معادن‌را قبضه‌کرده بودند. اما تردید نیست ، که به‌هرحال بخشی از این‌درآمد به‌خزانهٔ دولت می‌رسید .

املاك سلطنتی را به‌زبان مغولی « اینجو »[۶] می‌خواندند ، و گاه‌گاه کلمهٔ خاصه برآن افزوده می‌گردید[۷].

برای ادارهٔ املاك سلطنتی درفارس (بعد از سال ۶۸۳ هـ. ق.) ، در خراسان و در بین‌النهرین‌که تعداد آن‌ها شایان توجه بود، مأموران مخصوص‌گمارده می‌شدند[۸]. درآمد این املاك درصندوق مخصوصی که « تمغا » نام داشت ، جمع‌آوری می‌شد[۹]. چون مالیات شهرنشین‌ها نیز « تمغا » نام دارد، به‌این‌سبب‌گمان می‌رود، که میان این دو نوع درآمد رابطه‌ای موجود بوده است ، بی آن که بتوان کیفیت این رابطه را دقیقاً تعیین‌کرد. گاه‌گاه اتفاق می‌افتاد، که درآمد برخی‌ازحوزه‌های مالیاتی نیزبه‌این

۱ـ J. P. Carpini/Wyngaert 69 ۲ـ وصاف/هامر ج۱ : ۲۲۵ ص‌ب؛ میرخواند ج۵: ۹۹.
۳ـ وصاف/بمبئی ۶۳۱ . ۴ـ کاشانی ۸۳ چ تا ۸۶ ر . ۵ـ وصاف/بمبئی ۳۳۶ .
۶ـ دربارهٔ این کلمه رك ، حمدالله ج۱ ، ۸۴ ؛ Barthold, Ani. 149f. دراین مورد اغلب کلمات « مملکت » و « ملك » نیز بکار می‌رود . ۷ـ مثلا وصاف/هامر ج۱ : ۱۱۰ .
۸ـ رك ، رشیدالدین/وین ۲۱۴ چ ؛ وصاف/هامر ج۱ : ۱۱۰ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۱۶ ص‌ب .
۹ـ حمدالله ج۱ : ۳۱ ، ۱۱۳ .

صندوق ریخته می‌شد ، و یاآن‌که آن‌را به‌نسبت مالیات دریافتی ازشهر و روستا میان این صندوق وصندوق مالیات دولت تقسیم می‌کردند[۱] . احتمال‌می‌رودکه درآمد حاصله از جزیه را به‌این‌صندوق می‌ریختند ، چه‌نام هردو یکسان است ، و نمی‌توان گفت ، که صندوق املاك سلطنتی تا چه‌اندازه تحت‌نظارت صاحب دیوان بوده‌است. بی‌تردید طرز فکر ایلخان دراین مورد تأثیر فراوان داشته است . درموارد لازم درآمد املاك سلطنتی به‌مصرف مخارج‌دولت می‌رسیده‌است ، همان‌گونه‌که درآمددولت‌را درصورت لزوم برای مخارج دربار صرف می‌کردند . اما بی‌تردید این‌طور پیش‌بینی شده بود ، که درآمد املاك سلطنتی بیشتر صرف مخارج دربار شود . نمی‌توان تعیین‌کرد ، کـه آیا محاسبهٔ املاك سلطنتی ، آن‌طورکه ازطرف گیخاتو[۲]درسال ۶۹۰ هـ. ق. و از طرف غازان[۳]درسال ۶۹۹ هـ. ق. درفارس به‌عمل آمد ، موجب تـفکیك درآمد میان املاك اختصاصی و املاك دولت بوده است یا نه؟ .

به‌هرحال املاك‌سلطنتی نه‌تنها به‌همسران ، برادران وپسران ایلخانان به‌عنوان سیورغاتمیش داده می‌شد[۴] ، بلکه آن‌را هم‌چنین به‌عنوان مواجب ویا پاداش دراختیار صاحب‌منصبان دولت ، سرداران و سپاهیان می‌گذاشتند . یکی از شعب دیــوان امور مربوط به‌این‌گونه‌املاك‌را اداره می‌کرد[۵] . طبق‌گزارش‌منابع این‌گونه اقطاعات دراغلب و یابهتر بگوئیم درتمام ایالات مملکت وجود داشت . اما این نـوع املاك در آسیای صغیر[۶] ،ارمنستان[۷] ،گرجستان[۸] ،شیروان[۹] ، بین‌النهرین[۱۰] ،قزوین[۱۱] ،شوشتر[۱۲] وخراسان[۱۳]

۱ــ رك ؛ حمدالله ج۱ ؛ ۱۱۳ . ۲ــ وصاف/هامر ج۱ : ۱۱۰ ؛ وصاف/بمبئی ۲۶۵ .
۳ــ وصاف/بمبئی ۴۰۵ . ۴ــ رشیدالدین/وین ۲۵۰ ر ، ۲۷۵ ج ؛ , Vladimircov
Obšč. stroj 115f. ۵ــ Vladimircov, Obšč. stroj 115 ۶ــ مفضل ج۲ ؛ ۴۰۳ ؛
وصاف/بمبئی ۲۶۵ ؛ کاشانی ۸۳ ج تا ۸۶ر ؛ مفضل ج۳ ؛ ۲۴۷ ص‌ب. ۷ــ /Camčean
Klaproth 295 ۸ــ Kartlis chovreba I 420 ۹ــ حمدالله ج۱؛۹۲ .
۱۰ــ رشیدالدین/وین ۲۱۵ ج ؛ مفضل ج۳ ، ۲۱۱ ۱۱ــ Bar Hebraeus 591
۱۲ــ کاشانی ۱۲۶ ج تا ۱۲۹ ر . ۱۳ــ وصاف/هامر ج۱ ؛ ۲۴۰ ، ۲۴۲ ، ۲۵۷ .

به‌خصوص نام برده می‌شود .

گذشته ازاقطاعات تازه از زمان پیش ازمغولان ، خاصه درقلمرو شاهان دست‌نشانده ازجمله ارمنستان[1] و صفحات دیگر ، اقطاعاتی وجود داشت ، که محفوظ ماند. گذشته‌ازاقطاعات‌موروثی[2] یك‌صدم ازاملاك‌سلطنتی برای«اقطاع‌موقت» دراختیار بود ، وچون قرارداد منقضی می‌شد، این زمین‌ها به‌اشخاص دیگر واگذار می‌گردید. این سرزمین‌ها دراین‌صورت از املاکی‌که مستقیماً تحت اختیار فرمانروا بود ، جدا می‌شد. درزمینهٔ اقطاعات نیز با گذشت‌زمان‌گروهی سوداگر سودجو دست‌به‌کار شدند. کسانی‌که ازدولت‌طلبی‌داشتند باپرداخت‌پول به‌حکام وصاحب‌منصبان براتهائی برای املاك سلطنتی دریافت می‌کردند . کسانی را که این گونه براتها به‌آن‌ها داده شده بود ، برات‌دار می‌نامیدند[3]. با این براتها داد وستد می‌شد، و قیمت آن متناسب با درجهٔ مرغوبیت ملك مربوط ترقی و یا تنزل می‌کرد . بسیاری از این براتها نیز بی‌ارزش می‌ماند ، یعنی برات‌دار عملاً بر ملك مورد نظر دست نمی‌یافت ، و به‌این سبب زیان بسیار می‌کرد . به‌همین‌علت است‌که برات‌داران ومستأجران املاك‌سلطنتی درسال ۶۹۴ هـ. ق. ازپست‌ترین طبقات مردم بودند[4].

وضع املاك سلطنتی و اقطاعات درآن هنگام متناسب باوضع عمومی کشاورزی بسیار بد بود . غازان تصمیم گرفت ، که این سوداگری را پایان دهد و با این‌کار دو منظور داشت : اجارهٔ املاك سلطنتی به‌سپاهیان از یك‌طرف موجب آبادانی املاك و سرانجام افزایش درآمد مالیاتی مملکت می‌شد ، وازطرف دیگر نیز به‌جای پرداخت پول به‌عنوان مواجب به‌سپاهیان‌زمین به‌آن‌ها داده می‌شد. غازان این‌گونه «مقاطعات» را به‌خصوص از سال ۶۹۷ هـ. ق. ، یعنی پس ازآن‌که دست باسقاقان‌را از ادارهٔ املاك

۱ـ Zyriak 441 ۲ـ رشیدالدین/وین ۳۱۹ چ . ۳ـ خواندمیر ج۳ : ۵۶ .
۴ـ رشیدالدین/وین ۳۲۰ ر .

سلطنتی کوتاه نمود، درفارس[1]، که آن‌را به‌بلوك شانزده‌گانه تقسیم کرده‌بود، به‌سپاهیان واگذار کرد[2]. مقاطعه در۳سال اول قابل لغو نبود[3]، وعهده‌دار می‌بایست قابلیت‌خود را نشان‌دهد. این تدبیر در تقسیم اراضی‌میان روستائیان‌نیز مراعات‌می‌گردید. به‌سپاهیان نیز مانند روستائیـــان دام و وسائل‌کشاورزی داده می‌شد؛ اما این وسائل ملك دولت می‌ماند[4]. مقدار مالیات دراین مورد نیز دقیقاً تعیین واعلام شده بود[5].

برخی از قسمت‌های فارس آن چنان چپاول شده بود، که مأموران اداری آن سامان پیشنهادکردند، که برای مدت ۷سال ازپرداخت مالیات معاف شوند. اما غازان برای‌حفظ منافع دولت فقط برای‌مدت ۳سال آن مناطق‌را ازدادن مالیات معاف‌کرد[6]. چون وضع این‌گونه زمین‌ها ازنظر اقتصادی‌بسیار نامناسب‌بود، وسپاهیان نیز درامور کشاورزی سررشته‌ای نداشتند، زمین‌هائی‌که به‌آنان به‌اجاره داده می‌شد و می‌بایست از محل محصول آن مواجب خود را تـأمین‌کنند، دیگر برای این سپاهیان چندان جالب نبود، و با وجود بازرسی‌های پی‌درپی، مأموران بـازهم از اجحاف و تعدی در امور مالیاتی‌دست برنمی‌داشتند[7]. بدین‌ترتیب‌کوشش غازان‌برای بهره‌برداری ازاملاك سلطنتی تقریباً بی‌نتیجه ماند، وسعدالدین وزیر درسال۷۱۰ ه. ق. پیشنهادکرد، که این مناطق بار دیگر تحت‌نظر وی قرارگیرد[8]. به‌این‌ترتیب فرمان غازان عملاً ملغی می‌شد.

در دوران زمامداری الجایتو و ابوسعید دیگرصحبت ازآن‌نیست، که اقطاعات به‌افراد وحتی‌شاهزادگان‌واگذارشود[9]، اگرچه‌غازان‌واگذاری‌اقطاعات‌را به‌شاهزادگان پذیرفته بود[10]. سرنوشت‌این‌زمین‌ها و رویهم‌رفته‌املاك سلطنتی‌ازآن پس تقریباًتاریك

۱ــ وصاف/بمبئی ۳۳۶ ، ۳۴۰ ، ۳۴۹ . ۲ــ رشیدالدین/وین ۳۲۹ ر . ۳ــ رشیدالدین/وین ۲۸۲ ج ص‌ب . ۴ــ وصاف/بمبئی ۳۴۹ . ۵ــ رشیدالدین/وین ۲۹۸ ج ، ۳۰۴ ج . ۶ــ وصاف/بمبئی ۳۴۰ ، ۳۴۹ . ۷ــ وصاف/بمبئی ۳۵۰ . ۸ــ کاشانی ۸۳ ج تا ۸۶ ر . ۹ــ حافظ ابرو ۵۷ ر . ۱۰ــ رشیدالدین/وین ۳۱۵ ر .

است . تا زوال سلطنت ایلخانان درسال ۷۳۶ هـ. ق. املاك‌سلطنتی وتعلق‌آن به‌ایلخان ظاهراً محفوظ بوده است . اما درهرج ومرج و نابسامانی‌های آن زمان رفته این گونه حدود ازمیان رفت .

پایتخت و مقر ایلخانان

شیوهٔ زندگی عشایری مغولان ایجاب می‌کرد ، که قاآن تمام مدت سال را در يك‌مکان نگذراند ، بلکه متناسب با وضع آب وهوا ییلاق و قشلاق‌کند . اگرچه از زمان هلاکو تبریز و از دوران الجایتو سلطانیه پایتخت قلمرو ایلخانان بود ، اما مقر ایلخان تغییر می‌کرد . دراین‌جا مقر ایلخانان را به‌اطلاع خوانندگان می‌رسانیم ، اگرچه این اطلاع با توجه به‌وضع منابع نمی‌تواند کامل باشد .

نام قصر ایلخانان

۶۶۳ـ۶۶۱ هـ. ق: هلاکو تابستان را در الطاغ ، که در آن قصری ساخته شده است ، می‌گذراند: میرخواند ج۵: ۸۱ ؛ Tašîtâ 97 ، Zyriak 506 – وارطان ۲۹۳ تارن را به‌عنوان محل این قصر ذکر می‌کند .

محل قشلاق دشت‌مغان : وارطان ۲۹۳. ـ میرخواند ج۵: ۸۱ ازکرانه‌های زرینه رود سخن می‌گوید، و Kartlis chovreba I 395 از بردوی.

۶۸۰ـ۶۶۳ هـ. ق: اباقا اغلب تابستان را در تبریز می‌گذراند ، و از ۶۶۳ هـ. ق. آنرا پایتخت قلمرو خود می‌کند : میرخواند ج۵ : ۸۳ ؛ رشیدالدین/وین ۲۱۴ چ ص‌ب ـ Tašîtâ 35 عموماً از آذربایجان صحبت می‌کند .

قشلاق اغلب در مازندران : رشیدالدین/وین ۲۱۴ چ ص ب ؛ میرخواند ج۵ : ۸۳ .

درسالهای ۶۶۷ و ۶۷۲ هـ. ق. قشلاق دربغداد : ابن‌فوطی ۳۶۲ ، ۳۷۵ .

درسالهای ۶۷۴ و ۶۷۸ هـ. ق. قشلاق در ارّان : رشیدالدین/وین ۲۲۴ ر ، ۲۲۵ ر . درهنگام‌خطر حملهٔ برکه ، خان‌دشت قپچاق ، اباقا بـا سپاهیانش در شیروان مستقر می‌شود، و سپاهیان‌کمکی‌گرجستان نیز به‌او می‌پیوندند. قشلاق از مهر تا فروردینماه طول می‌کشد : K^cart^clis chovreba I 398

اباقا درسال ۶۷۵ هـ. ق. در اصفهان مستقر می‌شود: زمجی ب ۴۳۵. اوبهار ۶۸۱ هـ. ق. را درهمدان می‌گذراند .

۶۹۰ـ۶۸۳ هـ. ق: ارغون تابستان‌را اغلب در قمسیون بین‌هشترود وقربان می‌گذراند: وصاف/ بمبئی ۲۸۰ .

او درسال ۶۸۷ هـ. ق. پس از مدتی بیماری از تبریز به‌دشت مغان می‌رود : میرخواند ج۵ : ۱۰۸ . ۱۵ شعبان ۶۸۹ ورود ارغون بـه‌اردوگاه قشلاق : رشیدالدین/وین ۲۴۰ ر .

۶۹۰ هـ. ق: گیخاتو در ری باده‌گساری می‌کند : وصاف/ بمبئی ۲۶۰ .

قشلاق در قراچال در کنار جیحون یعنی یـورت قدیمی‌اش ، کـه به‌عنوان حاکم آسیای صغیر درآنجا مسکن داشته است : رشیدالدین/وین ۲۴۴ ر .

گیخاتو درتابستان ۶۹۱ هـ. ق. میان‌الطاغ ، تبریز، مراغه و قراباغ درحال سفر است : رشیدالدین/وین ۲۴۵ ر (با ذکر برنامهٔ روزانه) .

زمستان را در اشکر ، اوجان و مراغه می‌گذراند: رشیدالدین/وین۲۴۵ر.

۶۹۵ هـ. ق: غازان زمستان را در اردوگاه قشلاق در ارّان می‌گذراند: میرخواند ج۵: ۱۱۵. تابستان همین سال درتبریز : Tašîtâ 106

۱۸ ذیقعدهٔ ۶۹۵ : جرکت غازان جهت‌گذراندن زمستان در بغداد و الحلّه: رشیدالدین/وین ۲۶۲ ر ؛ ابن‌فوطی ۴۹۲ ص‌ب

۲۰ محرم ۶۹۷ : حرکت غازان ازتبریز به‌سوی‌اردوگاه قشلاق در ارّان: رشیدالدین/

وین ۲۶۵ (Tašîtâ 110, 131 از دشت مغان سخن می‌گوید) .

۶۹۸ هـ. ق: غازان زمستان را در بین‌النهرین می‌گذراند : ابن‌فوطی ۴۹۷ .

۷۰۱ هـ. ق: غازان از الطاغ نزدیکی نخجوان به‌اردوگاه زمستانی در ارّان می‌رود : رشیدالدین/وین ۲۷۰ چ .

۷۰۲ هـ. ق: اردوگاه تابستانی در قراباغ : رشیدالدین/وین ۲۷۰ چ .

۷۰۲ هـ. ق: اردوگاه زمستانی‌اغلب در اوجان : رشیدالدین/ کاترمر ج۱: ۲۱ ، حاشیهٔ ۲۷ (به‌روایت العمری) .

۷۰۴ هـ. ق: الجایتو زمستان این سال (و سالهای بعد) را در دشت مغان می‌گذراند: کاشانی ۲۱ ر ، ۲۸ چ ، ۳۱ ر ، ۵۶ ر ، ۶۰ ر ؛ میرخـواند ج ۵ : ۱۲۷ ؛ هیتونوس ۳۳۷ .

۷۰۶ هـ. ق: بنیان‌گذاری شهر سلطانیه ـ ایلخان با اینهمه اغلب اوقات را در تبریز ، مراغه ، الطاغ ، همدان و غیره می‌گذراند : کاشانی ۵۰ ر .

۷۱۲ـ۷۰۹ هـ. ق: قشلاق دربغداد : کاشانی ۵۸ چ ، ۶۷ چ ، ۷۳ چ ، ۸۱ چ ، ۸۹ ر و چ ، ۹۰ چ .

۷۱۳ هـ. ق: قشلاق در نیم مردان واقع در مازنـدران : کاشانی ۱۰۰ چ ؛ حافظ ابرو ۱۵ چ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۳۹ .

۷۱۴ هـ. ق: قشلاق در بغداد : کاشانی ۱۰۹ چ ، زمجی c ۴۹۱ .

۷۱۵ هـ. ق: قشلاق درسیاه کوه ارّان : کاشانی ۱۱۴ چ ، ۱۱۶ تا ۱۱۶ چ ، ۱۲۶ چ تا ۱۲۹ ر ـ در زمانی‌که الجایتو در بغداد مستقر می‌شود ، چوپـان اغلب در ارّان است : کاشانی ۵۹ چ ، ۹۱ ر .

۷۱۶هـ.ق. وسالهای‌بعد: ابوسعیدتابستان‌را درسلطانیه وزمستان‌را درارّان‌می‌گذراند[1] .

۱ـ Oderich von Portenau/Wyngaert 418

۷۱۸ هـ. ق: اردوگاه زمستانی ابوسعید در قراباغ : حافظ ابرو ۵۷ ر .

۷۱۹ هـ. ق: ابوسعید زمستان این‌سال‌را نیز درهمان محل‌می‌گذراند: حافظ‌ابرو۳۹چ.

۷۳۷ هـ. ق: مقر محمد : تبریز : حافظ ابرو ۵۷ ر .

۷۳۸ هـ. ق: اردوگاه زمستانی شیخ حسن : دشت مغان: حافظ ابرو ۵۸ر .

مأموران طراز دوم دستگاه کشوری

ما اطلاعات زیادی دربارهٔ سازمان دستگاه‌کشوری ومأمورانی‌که در آن‌اشتغال داشته‌اند در دست نداریم . در دیوان ، مستوفیان مأمور محاسبات مالیاتی و تمغاچیان مسئول محاسبهٔ مالیات شهرها بودند . گذشته از آن مأموران حسابرسی دیوان را باید نام برد ، که قبلاً دربارهٔ آنان سخن‌گفته شد. درمورد دستگاه‌پست درجای‌دیگر صحبت خواهیم‌کرد . نه‌تنها در دبیرخانهٔ دولت ، بلکه در قسمت‌های دیگر نیز کاتبان (بیتکچی)[1] تحت نظر صاحب‌منصبان عالی‌رتبه مشغول‌کاربوده‌اند[2]. گاه‌گاه نیز این‌طور به‌نظر می‌رسد، که یک‌تن سرمنشی (الغ‌بیتکچی)[3] برگروه کاتبان‌نظارت داشته است.

از نخستین دوران فرمانروائی مغولان عضویت در دستگاه دولت موروثی شد . به‌این سبب دیده می‌شود ، که امراء وحتی وزراء این مناصب‌را از پدران خود به‌ارث برده‌اند . برای نمونه خانوادهٔ جوینی ، اعقاب رشیدالدین و چوپان را خاطر نشان می‌سازیم . غازان در آغاز سلطنتش احکام مأموران دولت را مورد بررسی قرار داد[4]، اما برادرش الجایتو اشتغال تمام مأموران‌را تأییدکرد[5]. همین واقعیت موجب موروثی بودن مناصب دولتی شده است . گذشته از آن رسم براین بود ، که مواجب مأموران

۱ــ جوینی ج۱ : ۱۶۷ . ۲ــ مثلا رك: رشیدالدین/وین ۲۳۷ ر. ۳ــ جوینی‌ج۲: ۲۴۴ . ــ گذشته از این صحبت از صاحب‌منصبان دیگری نیز هست ، که وظائف آنان کاملا روشن نیست ؛ رك ؛ وصاف/بمبئی ۴۵۶ ، ۴۶۹ ؛ رشیدالدین/وین ۳۰۶ ر ؛ کاشانی ۸ چ .

۴ــ رشیدالدین/وین ۳۱۳ چ ، ۳۳۲ ر ؛ وصاف/بمبئی ۳۶۲ . ۵ــ رشیدالدین/کاترمر ج۱ : ۳۴ .

را از راه واگذاری املاك به‌آنان‌می‌پرداختند. برخی از املاك به‌طور انحصاری برای طبقهٔ خاصی از مأموران دولت در نظر گرفته شده بود[۱]. درمنابع تاریخی کم‌تر صحبت از مواجب نقد به‌میان می‌آید[۲]. این واقعیت نشان‌می‌دهد ، که منابع‌تاریخی آن‌زمان بیشتر به‌عوامل سیاسی‌توجه‌داشته‌اند ، تا اقتصادی. بـه‌هرحـال از زمان هلاکو اعضاء برخی ازخانواده‌ها پیوسته مناصب مشخصی را به‌طور موروثی به‌عهده داشته‌اند[۳].

۱ــ قلقشندی ج۴، ۴۲۴. ۲ــ وصاف/بمبئی ۳۳۴ ؛ مقریزی/کاترمر ج۲ ، ۲ ، ۱۶۲ .
۳ــ رشیدالدین/کاترمر ج۱، ۱۳۲ ؛ قلقشندی ج۴ ، ۴۲۴ .

ادارهٔ امور ایالات

اگرچه به‌کمك کتاب‌های حمدالله مستوفی وقلقشندی (که‌برای استفادهٔ دربار مصر تدوین یافته‌است) وبرخی آثار دیگر به‌خوبی برنحوهٔ تقسیم‌بندی‌کشوری قلمرو ایلخانان آگاهی می‌یابیم، اما متأسفانه ازتعداد صاحب‌منصبان و وظایف محولهٔ به‌آنان درایالات مختلف اطلاعی در دست نیست. گزارشات تصادفی منابع تاریخی، که بیشتر جنبهٔ سیاسی دارد ، به‌ما امکان آن را نمی‌دهد ، که تصویرکاملی از چگونگی رابطهٔ ادارهٔ امورمملکت با یکایك ایالات ونیز ادارهٔ امور دستگاه‌کشوری ودستگاه لشکری برای خود ترسیم کنیم . نوسان درکار برد عناوین‌گوناگون در منابع تاریخی و این واقعیت ، که استعمال این عنوان‌ها اغلب متناسب‌با خودکار نبوده‌است ، تصویر موجود را مبهم‌تر می‌کند . به‌این‌ترتیب بحث دربارهٔ این اوضاع الزاماً ناقص خواهد بود ، و اغلب برپایهٔ اشارات و حدسیات بنا خواهد شد .

تقسیم مملکت به‌ایالات[1] برپایهٔ حدود طبیعی ودیرینه استوار بود،که درمناطق کوهستانی ، کویر و نواحی کم‌جمعیت طبعاً تعیین دقیق آن حدود دشوار است ، اما

۱ــ وصاف/بمبئی ۲۸۴ ؛ حمدالله ؛ قلقشندی ج ۴ ، ۳۹۸ــ۳۱۳ . ــ تغییرات در این زمینه ناچیز بود . مثلا اباقا درسال ۶۷۲ هـ. ق. فرمان داد ، تا شوشتر ضمیمهٔ بین‌النهرین شود ؛ ابن‌فوطی ۳۷۶ .

مغولان ناگزیر بودند ، که عوامل سیاسی و مسئلهٔ تأمین خواربار را مورد توجه قرار دهند. کوچ اردوهای مغولی، به‌خصوص بین مناطق ییلاق وقشلاقی، ضروری می‌ساخت، که خراسان و مازندران را به‌عنوان یك واحد تلقی کنند . مناطق سرسبز درسواحل جنوبی بحرخزر گذراندن زمستان را برانسان‌ها ودام آسان می‌ساخت[1] . میان آذربایجان و ارّان ، دشت مغان و شیروان نیز وضع مشابه این بود . مخاطرات نظامی درصفحات شمال غربی ایجاب می‌کرد ، که آن مناطق را به‌یکدیگر بپیوندند، وبه‌صورت ایالتی درآورند. این نواحی باوجود این خطرات اردوگاه دائمی زمستانی فرمانروا واطرافیان او و هم‌چنین قشلاق مأموران وسپاهیان مستقر درقفقاز درزمستان بود. این نوع کوچ درمناطق دیگر ایران نیز متداول بود: شمس‌الدین اتابك لرستان نیز اردوگاه تابستانی و زمستانی داشته است[2] .

گذشته از حوزهٔ تبریز و بین‌النهرین ، که فرمانروایـان کراراً اوقات خود را درآن به‌سر می‌بردند ، خراسان نیز یکی از مراکز قلمرو ایلخانـان بود . بـا توجه به‌این‌حقیقت و فاصلهٔ زیاد و اهمیت نظامی این ایالت ضروری می‌نمود ، کـه ولیعهد ادارهٔ امور این ایالت را به‌نیابت ازطرف فرمانروا[3] (ولقب « قائم‌مقام » نیز ازهمین‌جا ناشی شده است)[4] به‌عهده گیرد . حتی هنگامی کـه او کودکی بیش نبود ، برای حفظ ظاهر به‌این ایالت فرستاده می‌شد . وزیران (و هنگامی که ولیعهد درسنین کودکی بود مربی او و با لقب اتابك) و امیران بسیار، که سرداری سپاهیان و دفع حملات لشکریان ماوراءالنهر را به‌عهده داشتند، درالتزام وی بودند .

نمایندگان ایلخان در ایـالات عنوان « حـاکم » وگاه‌گاه نیز عنوان « والی »

۱ــ رشیدالدین/وین ۲۷۱ ج ، ۲۱۳ ر، ۲۴۹ ر ؛ میرخواند ج۵ : ۱۴۱ ؛ مفضل ج۱ ؛ ۵۲۰ ص‌ب ؛ Zyriak 240

۲ــ میرخـواند/موزلی ۶۱ .

۳ــ حافظ ابرو ۱۷ ج ؛ میرخواند ج۵ : ۱۴۰ .

۴ــ ابوالفدا ج۵ : ۶۸ ؛ رشیدالدین/وین ۲۶۲ ج .

داشتند. وظائف نظامی[1] خصوصاً درمناطق خطرناك ومرزی، به‌عهدهٔ این حکام محول بود. باید خاطرنشان‌کرد، که برخی‌ازامور کشوری مخصوصاً درپایان‌عصرفرمانروائی ایلخانان، که جنگ وجدال کم‌تر وجود داشت، نیز ازجملهٔ وظائف آنان بود. حکام به‌سبب تمرکز شدیدی‌که درقلمرو ایلخانان وجود داشت، تنها درموارد استثنائی‌مجاز بودند، که با نیروهای خارجی مذاکره‌کنند، وگرنه در تمام موارد دیگر می‌بایستی صریحاً اظهار دارند، که این نوع مذاکرات ازاختیارات شخص ایلخان است[2]. بااین همه دربار مصر اغلب وسیلهٔ مکاتبه با آنان ونیز با وزیران، شیوخ و غیره تماس‌حاصل نموده است[3].

فرمانروا به‌حکام شمشیر، سنجاق، طبل، خلعت و لوح زرین با سریك شیر ــ به‌عنوان نشان منصب آنان ــ می‌داد[4].

درشرایط خاص، که چگونگی آن برما روشن نیست، پیش می‌آمد، که در یك ایالت دوحاکم منصوب شوند. اباقا درسال ۶۶۳ هـ. ق. بهاءالدین جوینی‌را حاکم اصفهان «وقسمت اعظم عراق عجم» کرد، اما درعین حال ملك افتخارالدین قزوینی را به‌حکومت قزوین و «بخشی از عراق» گمارد[5]. معمولاً این نواحی به‌صورت یك واحد اداره می‌شد. دریزد (که معمولاً جزئی ازعراق عجم‌بود)، درسال ۶۹۰[6] هـ. ق. ونیز درنخجوان درسال ۷۲۰[7] هـ. ق. حاکمی وجود داشت. باید دانست که این‌مناطق درسایر مواقع جداگانه اداره نمی‌شده است.

گذشته از آن دیده می‌شود، که منصب حکومت گاه‌گاه به‌عنوان مقام افتخاری به‌برخی از اشخاص داده می‌شد، گو این‌که دراصل تنها ادارهٔ شهری‌را به‌عهده‌داشتند،

۱ــ رشیدالدین/وین ۲۱۴ ج؛ میرخواند ج۵: ۱۱۲، ۲ــ مفضل ج۲: ۴۸۰؛ میرخواند ج۵: ۱۳۸. ۳ــ قلقشندی ج۷: ۲۶۱ــ۲۶۵، ۲۹۰ــ۲۹۲. ۴ــ رك: وصاف/بمبئی ۴۳۴؛ مفضل ج۲: ۶۵۱ ص‌ب؛ رشیدالدین/کاترمر ج۱: ۱۷۶. ۵ــ رشیدالدین/وین ۲۱۴ ج. ۶ــ رشیدالدین/وین ۳۰۰ ج. ۷ــ میرخواند ج۵: ۱۴۷.

ویاآن‌که اصولاً هیچ‌گونه مسئولیت‌رسمی‌نداشتند. امیرعزالدین‌اتابك درسال۱۲۷۷م. حاکم ملطیه[۱] و شمس‌الدین جوینی ، پس ازآن‌که ازمنصب وزارت معزول شده بـود ، برای آن‌که از وی استمالتی شده باشد (اضافه بر پولی‌کـه بـه‌وی داده شد) ، حاکم سیواس‌گردید[۲]، وظاهراً از این هنگام متداول شد ، که درشهرها نیز حـاکم منصوب شود .گذشته ازآن در بین‌النهرین چندین حاکم وجود داشت ، که مسئول ادارهٔ امور ولایات‌کوچك بودند[۳]، اما نجیب‌الدوله ، که یکی از صاحب‌منصبان یهودی دولت‌بود ودر ۱۷صفر ۷۱۵ درنوبندجان درنزدیکی‌شیراز باعنوان‌حاکم مرد، ظاهراً هیچ‌گونه حکومت رسمی نداشته است[۴].

درمواقع ضروری ظاهراً حاکم‌خود « حکامی » برای ادارهٔ امور ولایات کوچك منصوب می‌کرد ، همان‌گونه، که تغاچار درسال ۶۹۰ هـ. ق. چون‌گیخاتو آسیای‌صغیر را ترك‌کرد تا هنگام انتخاب وی به‌منصب ایلخانی ، عمل نمود[۵].

گذشته ازحکام ایالات درشهرها نیز یك فرمانده لشکری با عنوان شحنه وجود داشت. آنان درتبریز[۶] واصفهان[۷] و طاروم[۸] ونیز به‌عنوان‌متصدی امور ولایت درقهستان[۹] وگذشته ازآن در پایتخت‌های شاهـان دست‌نشانده ، چون شیراز[۱۰] درسال ۱۲۲۸ م . شبانکاره[۱۱] درسال ۱۲۹۶ م. و درلرستان[۱۲] درسال ۱۲۹۶ م. دیده می‌شوند. انتصاب این شحنه‌ها درشهرهائی‌که تازه به‌تصرف مغولان درآمده بود ، چون بغداد[۱۳] و الحله[۱۴] در سال ۱۲۵۸م. حلب[۱۵] درسال ۶۵۸ هـ. ق. ودمشق[۱۶] درسال‌های ۱۲۶۰ و۱۳۰۰م. دارای

۱ـ رشیدالدین/وین ۲۲۳ ج . ۲ـ میرخواند ج۵:۵۹ ص‌ب . ۳ـ ابن‌فوطی ۴۵۰.
۴ـ کاشانی ۱۲۹ ج . ۵ـ وصاف/بمبئی ۲۴۹ . ۶ـ رشیدالدین/وین ۲۲۷ ج .
۷ـ وصاف/بمبئی ۲۵۱ . ۸ـ میرخواند ج۵ : ۱۳۱ ؛ حافظ ابرو ۴ ر . ۹ـ میرخواند ج۵ : ۱۰۶ . ۱۰ـ وصاف/بمبئی ج۱ : ۱۵۷ . ۱۱ـ وصاف/بمبئی ۴۲۴.
۱۲ـ رشیدالدین/وین ۲۶۲ ج. ۱۳ـ ابن‌فوطی ۳۳۱ ؛ رشیدالدین/کاترمر ج۱ : ۳۰۸، ۳۱۲ ؛ جوزجانی ۴۳۲ ص‌ب ؛ عزاوی ۲۰۱ ص‌ص‌ب . ۱۴ـ رشیدالدین/کاترمر ج۱:۳۱۰؛ وصاف/هامر ج۱ : ۷۰ ص‌ب. ۱۵ـ رشیدالدین/کاترمر ج۱ : ۳۳۸. ۱۶ـ رشیدالدین/کاترمر ج۱ : ۳۳۸ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۲۲ .

اهمیت خاص است .

در ایالات به‌خصوص تاسال ۶۹۴ هـ. ق. حکام اغلب قائم‌مقامی‌داشتند، که به‌وی عنوان « نایب » داده می‌شد . این صاحب‌منصب بیش ازهرچیز مسئول امور کشوری ، از جمله مسائل مالیاتی بود[1] . این‌که درایالات « وزیری » وجود داشته باشد، تنها در خراسان و بین‌النهرین دیده می‌شود[2] .

درهر ایالت حفظ نظم و آرامش عمومی از جملهٔ وظائف نایب بود ، اما ظاهراً اکثر « نواب » موفق نشده‌اند ، که این وظیفهٔ خودرا به‌خوبی انجام دهند و یا آن‌که درانجام آن مسامحه‌کرده‌اند . درغیر این‌صورت موفقیت بهاءالدین جوینی ، که در اصفهان « نایب » بود ، دربرقراری آرامش این چنان مورد تحسین قرار نمی‌گرفت[3] . به«نواب» نیز شبیه نشان‌هائی‌که به‌حکام می‌دادند ، داده می‌شد[4] .

قائم‌مقام حاکم گاه‌گاه واقعاً وظیفه داشته است ، که به‌نمایندگی ازطرف حاکم کلیهٔ امور مربوطه را اداره نماید ، ازجمله وقتی که حاکم تصدی امور چند ایالت را داشت و خود دریکی از آن ایالات مستقر می‌گردیـد ، دراین هنگـام اختیارات او به‌نایبش داده می‌شد . مثلاً درسال ۱۲۶۰م. سونجاق‌آغا حاکم بین‌النهرین وفارس شد ـ چنین انتصابی نادر نیست ـ و علاءالدین جوینی به‌نیابت او دربین‌النهرین منصوب گردید[5] .

اما اغلب حاکم ونمایندهٔ او هردو دریك ایالت مشغول به‌کار بودند ، به‌خصوص در ایالتی‌که تحت نفوذ مغولان قرار داشت : درخراسان ، عراق عجم وعرب ، فـارس (پس ازآن‌که مستقیماً به‌قلمرو مغولان ضمیمه شد)[6] و سوریه (در دوران‌هائی‌که در

۱ـ رشیدالدین/وین ۲۳۶ر. ۲ـ رشیدالدین/وین ۲۱۴ ع ؛ میرخواند ج۵ : ۱۵۷ص ب
۳ـ وی به‌سبب سختگیریش موردسرزنش‌نیز قرارگرفته است، وصاف/هامر ج۱ : ۱۳۱ـ۱۲۱.
۴ـ مقریزی/کاترمر ج۲ : ۲ ، ۱۵۷ . ۵ـ رشیدالدین/وین ۲۱۴ ع . ۶ـ میرخواند ج۵ : ۱۰۷ .

تصرف مغولان بود) . درآسیای صغیر نیز ، که عملاً از سلطهٔ سلاطین‌سلجوقی خارج شده بود ، برای حفظ نظم و آرامش ، وجود يك صاحب منصب‌کشوری بسیار ضروری می‌نمود ، به‌همین‌جهت است ، که در این منطقه از « نواب » بسیار صحبت می‌شود .

درآسیای صغیر[۱] ظاهراً چندین نایب وجود داشته است . تردید نیست ، که در این سامان میان سلاطین سلجوقی و مغولان کشاکش زیـاد وجود داشت[۲] ، و در نتیجه امور دولت معطل می‌ماند ، و به‌همین سبب چندتن نایب برای ادارهٔ این‌گونـه امور گمارده می‌شدند .

اما درگرجستان ، ارمنستان، دیار بکر (درزمان فرمانروائی‌سلاطین ماردین)، کرمان ، لرستان وفارس (تا هنگامی‌که دولتی مستقل درآن‌جا بود) ، صحبتی ازاین نوع صاحب‌منصبان نیست . دراین‌کشورها دولت محلی نظم وآرامش‌را حفظ می‌کرد، و به‌این‌ترتیب حاکم به‌عنوان فرمانده لشکری‌کافی بود . گذشته ازآن در آذربایجان که مقر سلطنت ایلخانان بود و ارّان ، که يك حوزهٔ لشکری بود و فرمانروا اغلب‌در آن‌جا می‌زیست ، به‌وجود این‌گونه مأموران نیازی نبود .

با توجه به‌این‌که نواب اغلب از میان افراد خانواده‌های ایرانی‌که در دستگاه دولت اشتغال داشتند ــ و نه از اشراف مغول ــ انتخاب می‌شدند، و نیز این‌که جوینی نایب بین‌النهرین عنوان « صاحب‌دیوان » را نیز داشت[۳] ، دیده‌می‌شودکه این‌مأموران بیشتر وظائف کشوری داشته‌اند . جوینی بـه‌این ترتیب متصدی ادارهٔ امور مالیاتی و رویهم‌رفته تمام امورکشوری بوده است . سعدالدوله نیز ، که بعدها به‌وزارت رسید ، مدتی این‌منصب را بـه‌عهده داشت . تنها در بین‌النهرین است ، که ما به‌این موضوع برمی‌خوریم . ناگفته نماند ، که دراین ایالت شخصیت‌های برجسته‌ای بـه‌این منصب گمارده می‌شدند، وبا دردست داشتن گزارش‌های‌ابن‌فوطی اطلاعات ما تا سال ۱۳۰۰م.

۱ــ عمری/تشنر ۳۱. ۲ــ عمری/تشنر ۲۸. ۳ــ مفضل ج۲ ، ۴۸۰ .

دربارهٔ وضع آن ایالت کامل است. با ملاحظهٔ این گزارش‌ها پی می‌بریم ، که درنحوهٔ ادارهٔ امور بین‌النهرین تغییرات شدید رخ نداده است . به‌خصوص سازمان‌های کوچك کشوری درصفحات جنوبی ایالت مدت‌ها محفوظ ماند[1] .

چون‌فرمانروائی‌جدید بر تخت‌ایلخانی‌می‌نشست ــ به‌هرحال‌تاسال ۶۹۴ه.ق. ــ « نواب » نیز مانند حکام تغییر می‌یافتند ، خصوصاً وقتی که فرمانروای جدید با سلف خود دشمنی داشت[2]. ناگفته نماند ، که‌گروهی از این صاحب‌منصبان و یا فرزندان آنان بعدها دوباره به‌کارگمارده می‌شدند . موروثی بودن مناصب دولتی دراین مورد بی‌تأثیر نبوده است .

در دوران زمامداری غازان و جانشینان او منصب نیابت تقریباً از بین رفت . به‌هرحال ازآن پس دیگر سخنی از « نواب » نیست . ظاهراً حکام وظائف آنان‌را نیز خود به‌عهده‌گرفته‌اند . باسقاقان نیز ، که در مسائل مالیاتی قلمرو شاهان دست‌نشانده دارای نفوذ و قدرت فراوان بودند ، پس از غازان دیگر به‌چشم نمی‌خورند .

همان‌طورکه‌گذشت ، دربارهٔ مسئولیت ونحوهٔ کار صاحب‌منصبان برجستهٔ ایالات اطلاعاتی دردست داریم، اما منابع تاریخی ازمأموران دیگرایالات هیچ‌گونه‌گزارشی نمی‌دهند ، و لذا دراین مورد تاریکی و ابهام حکم‌فرما است .

صورت حکام و نواب ایالات ایران در دوران فرمانروائی مغولان

چنین صورتی با توجه به‌کیفیت تاریخی ، به‌خصوص درمورد ایالاتی‌که از نظر سیاسی اهمیت کمتری داشته‌اند، نمی‌تواند کامل باشد .

حکام خراسان

۱۲۵۶م: نصیرالدین‌طوسی‌ازطرف‌هلاکو به‌ادارهٔ امورطوس گمارده‌می‌شود(رشیدالدین/

۱ــ رك ؛ ابن‌فوطی ۳۳۱ ص‌ب ، ۳۳۸ ، ۳۴۳ ؛ میرخواند ج۵ ؛ ۱۳۸ ؛ وصاف/بمبئی ۳۴۰ .
۲ــ رك ؛ میرخواند ج۵ ؛ ۱۰۹ ، ۱۱۹ .

کاترمر ج۱ : ۱۷۴ ص ب) .

۱۲۶۳ م : هلاکو حکومت خراسان و عراق را به‌اباقا واگذار می‌کند (رشیدالدین/ کاترمر ج۱ : ۴۰۲ ؛ میرخواند ج۵ : ۸۱ ؛ خواندمیر ج۳ : ۳۷) .

۱۲۶۵ م : تبشین (به‌روایت رشیدالدین : توبشین) اغل برادر اباقا حاکم می‌شود (رشیدالدین/وین ۲۱۴چ ؛ وصاف/هامر ج۱:۱۰۷؛ میرخواندج۵ : ۸۳)- پس ازحملهٔ براق ، در سال ۶۶۷ ه. ق. دوباره منصوب می‌شود . (وصاف/ هامر ج۱ : ۱۵۰) .

۱۲۶۵م : عزالدین‌طاهر نایب می‌شود (به‌روایت رشیدالدین: وزیر) (رشیدالدین/ وین ۲۱۴ چ ، میرخواند ج۵ : ۹۳) .

۱۲۷۰ م : خواجه وجیه‌الدین زنگی به‌نیابت می‌رسد (به‌روایت میرخواند: وزارت) رشیدالدین/وین ۲۱۴ چ ؛ میرخواند ج ۵ : ۹۳) .

۱۲۷۲ م : یسودار حاکم است (رشیدالدین/وین ۲۲۲ ر) .

. . ۱۲م: ارغون حاکم است (حافظ ابرو ۱۷چ) .

۱۲۸۲ م : وجیه‌الدین پس‌از پرداخت ۵۰۰تومان به‌عنوان جریمهٔ اختلاس بار دیگر از طرف ارغون (شاهزاده) به‌نیابت گمارده شد (وصاف/هامر ج۱ : ۲۵۳؛ میرخواند ج۵ : ۱۰۰ فقط اختلاس او را ذکر می‌کند) .

۱۲۸۴م : غازان ودرکنار وی الجایتو (به‌روایت ابوالفدا ج۵:۶۸ و مقریزی/کاترمر ج۲ : ۱ ، ۶۱) از جانب ارغون « قائم مقام » می‌شوند ؛ سرپرست آنان (اتابك) : نوروز (رشیدالدین/وین ۲۳۵ چ ، ۲۴۸ چ ، ابوالفدا ج ۵ : ۶۸ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۰۳) .

۱۲۹۱ م : شاهزاده ایداجو از جانب گیخاتو به‌حکومت گمارده می‌شود ، و۱۰٫۰۰۰ سپاهی درملازمت وی به‌خراسان فرستاده می‌شود (رشیدالدین/وین۲۴۴ر؛

وصاف/ بمبئی ۲۶۰ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۰۳) . ـ او درسال بعد به‌اصفهان منتقل می‌شود (رشیدالدین/وین ۲۵۳ چ) .

۱۲۹۱ م : غازان با وجود ایداجو در خراسان می‌ماند ، تا آنکه علیه بایدو قیام کند (ابوالفدا ج۵ : ۱۲۲ ص‌ب) . ـ درحین مذاکرات بایدو می‌کوشد ، تا نفوذ غازان را به‌خراسان و برخی از املاك سلطنتی در بین‌النهرین و فارس محدود کند (وصاف/ بمبئی ۳۱۸[1]) .

۱۲۹۵ م : تولدای ، توکال حاکم را (که ظاهراً غازان به‌جای خود گمارده بود) ، متواری می‌کند . توکال به‌گرجستان می‌گریزد ، و در آنجا کشته می‌شود (وصاف/ بمبئی ۳۲۵[2]).

۱۲۹۶ م : نوروز موقتاً حاکم می‌شود ؛ نایب او نظام‌الدین یحیی است (رشیدالدین/ وین ۲۶۲ ؛ وصاف/ بمبئی ۳۲۶ ص‌ب ؛ میرخواند ج۵ : ۱۱۵) .

۱۲۹۷ م : الجایتو قائم‌مقام می‌شود (رشیدالدین/وین ۲۶۲ چ) .

۱۳۰۰/۱۲۹۹ م : در زمستان این سال و سالهای بعد الجایتو به‌دربار غازان می‌آید، و بهار به‌خراسان باز می‌گردد (رشیدالدین/وین ۲۶۷ ر ، ۲۶۹ ر) .

۱۳۰۴م : دانشمند بهادر ، حاکم وسردار سپاهیان مغول (حافظ ابرو ۱ چ؛ میرخواند ج۵ : ۱۲۶) .

۱۳۰۶م : پس ازقتل دانشمند فرزندش یساول حاکم وامیرالامراء می‌شود (میرخواند ج۵ : ۱۳۸) . ـ چند تن امیر ازجمله : بوجای ، بهرامشاه ، محمدتولدای در خدمت او بودند (میرخواند ج۵ : ۱۳۹) .

۷/۱۳۰۶ م : پس‌ازقتل علی‌بن ناصرالدین (زمامدار سیستان ؟) قهستان که زیرنظر وی بود ، ضمیمهٔ خراسان می‌شود (کاشانی ۳۷ ر) .

۱ ـ Bar Hebraeus 588

۲ ـ Kᶜartᶜlis chovreba I 430

۱۳۱۴ م : حمید محمد شاه حاکم طوس کشته می‌شود (وصاف / بمبئی ۶۱۰) .
۱۳۱۳/۱۴ م : ابوسعید به‌حکومت منصوب می‌شود، امیران سونج و الغو سرپرست او هستند (وصاف / بمبئی ۶۱۰؛ میرخواند ج۵: ۱۴۰؛ خواندمیر ج۳:۶۷) .
۱۳۱۶ م: سونج پس از حرکت ابوسعید به‌طرف سلطانیه موقتاً حاکم می‌شود (ابوالفدا ج۵: ۳۱۴ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۴۲) . ـ امیران دیگر نیز چون ازن قتلغ در خراسان بودند (حافظ ابرو ۲۲ر ؛ میرخواند ج۵: ۱۴۲ص ب ؛ ۱۴۵).
۱۳۱۸ م: امیر ازن قتلغ احضار و امیر حسین گورگان «والی» می‌شود (میرخواند ج۵: ۱۵۰ ، حافظ ابرو ۳۰ ر) .
۱۳۲۳ م : حسین درمی‌گذرد (میرخواند ج۵ : ۱۵۰) .
۱۳۲۷ م : پس ازسقوط چوپـان نارین تغای بـه‌امارت گمارده می‌شود (میرخـواند ج ۵ : ۱۵۷) .
۱۳۲۹م (تقریباً) : پس‌ازقتل‌نارین تغای خواجه علاءالدین‌محمد به‌وزارت می‌رسد. شیخ علی امیر سپاهیان است . (میرخواند ج۵ : ۱۵۸) . او در سال ۷۳۷ ه. ق. نیز هنوز این منصب را داشته است (حافظ ابرو ۵۷ ر) .

حکام کرمان

۱۲۷۰ـ ۱۲۶ م : ارغون حاکم کرمان می‌شود (میرخواند ج ۵ : ۹۰ ؛ او در التزام اباقا درجنگ با براق فرمانروای ماوراءالنهر شرکت دارد) .
۱۲۹۵ م : شاهـزاده حسین کردوچین (بـه‌روایت وصاف : کردچین) پس از قتل پادشاه خاتون ازجانب بایدو حاکم می‌شود (وصاف / بمبئی۲۸۴؛ میرخواند ج۵ : ۱۱۲) .
۱۲۹۹ م: فخرالدین هروی ، وزیر زمامدار کرمان و ظاهراً حاکم .

؟ ۱۳۰۰ م : صدرالدین ابهری به‌حکومت منصوب می‌شود (مستوفی ج۱ : ۵۳۴).

۱۳۰۵ م : کرمان مستقیماً جزو قلمرو مغولان می‌شود و ناصرالدین محمدبن برهان در۲۵رمضان۷۰۴ به‌سمت‌حاکم منصوب می‌گردد (کاشانی۳۰ر و چ؛ مستوفی ج۱ : ۵۴۱) .

۱۳۱۴ م : خواجه علاءالدین هندو حاکم کرمان و نواحی ساحلی می‌شود (کاشانی ۱۲۰ ر و چ) .

۱۳۱۸ م : ناصرالدین غوری بن‌شهاب‌الدین ازطرف چوپان بار دیگر حاکم می‌شود (میرخواند ج ۵ : ۱۴۶) .

حکام فارس

۱۲۶۳ م : امیر انکیانو مأموریت می‌یابد که امور دولت را اداره‌کند (رشیدالدین/ کاترمر ج۱ : ۴۰۲ ؛ زرکوب ۶۵) .

۱۲۶۴/۶۵ م : کلجه (؟) ، « نایب دیوان اتابکی » به‌دست انکیانو کشته می‌شود (وصاف/ بمبئی ۱۹۲ ؛ زرکوب ۶۵-۶۳) .

۱۲۶۵ م : سونجاق نویان به‌منصب حکومت و نیابت در فارس و بین‌النهرین منصوب می‌شود و به‌نام‌اتابك آبش‌امور دولت را به‌خوبی‌اداره می‌کند (رشیدالدین/ وین ۲۱۴ چ ؛ وصاف/ هامر ج۱ : ۱۰۸) . ــ او درسال ۶۷۰ خود افرادی را به‌باسقاقی وقضاوت می‌گمارد (زرکوب ۶۵) .

۱۲۸۵ م : به‌سبب قتل عماد علوی حاکم مغول ازاتابك آبش بازخواست می‌شود ، و کسانیکه دراین قتل سهیم بوده‌اند ، مجازات می‌گردند (رشیدالدین/وین ۲۳۶ چ) .

۱۲۸۷/۸۸ م : امیرجوشی به‌فرمان سعدالدوله وزیرسررشتهٔ امور را به‌دست می‌گیرد

(رشیدالدین/ وین ۲۳۹ چ) .

۱۲۸۸ م: شمس‌الدین بن‌مجدالدوله یکی ازاقوام سعدالدوله وزیریهودی به‌حکومت گمارده می‌شود (رشیدالدین/ وین ۲۳۹ چ) .

۱۲۸۸ م : حسام‌الدین قزوینی به‌سمت « نایب » به‌شیراز فرستاده می‌شود، و وی وضع آنجا را به‌دربارگزارش میدهد . (میرخواند ج۵ : ۱۰۷).

۱۲۹۴م : عزالدین مظفر وقرمیشی درفارس مستقر می‌شوند. آنها یکسال بعد ازطرف بایدو معزول می‌گردند . عزالدین به‌سبب توطئه‌ای که علیه حاکم طرح کرده بود ، در پایان سال ۶۹۵ ه. ق. کشته می‌شود (رشیدالدین/ وین ۲۶۲ چ ؛ کاشانی ۱۰۲ چ) . ـ دراین‌هنگام ملك‌الاسلام شیخ جمال‌الدین ابراهیم‌بن محمد الطیبی به‌منصب حکومت می‌رسد (وصاف/ بمبئی ۲۶۸ ، ۴۰۴ ص ب : کاشانی ۱۰۴ چ ، ۱۰۵ چ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۱۴) [درکتاب کاشانی ۱۰۵ر صحبت ازملك فخرالدین احمدبن‌ابراهیم الطیبی است ، که ظاهراً پیش از جمال‌الدین درآن صفحات‌بوده است] . ـ ادارهٔ امور مقاطعات در عین حال به‌ابراهیم واگذار می‌شود و به‌همین سبب به‌وی لقب اینجو داده شده است . (وصاف/ بمبئی۲۸۴) . ـ او درسال ۶۹۷ه. ق. دربارهٔ‌کارهایش به‌غازان گزارش‌میدهد (وصاف/ بمبئی۳۴۸). (رشیدالدین/ وین ۲۸۴گزارش میدهد ، که قپچاق اغل از جانب بایدو به‌حکومت فارس و شبانکاره منصوب شده است ، اما میرخواند ج۵ : ۱۱۲ تنها شبانکاره را به‌عنوان محل مأموریت او ذکر می‌کند . باین‌ترتیب گزارش رشیدالدین اشتباه است) .

۱۲۹۵ م : هرقداق از جانب غازان به‌فارس فرستاده می‌شود ، و یکسال بعد به‌دربار ایلخان‌بازمی‌گردد (رشیدالدین/ وین۲۶۲چ ؛ وصاف/ بمبئی ۳۲۷،۳۳۰).

تا۱۳۱۳م: عزالدین عبدالعزیزبن جمال‌الدین ابراهیم سواملی حاکم فارس‌بود ، ویکی از بستگانش پس از قیام او را متواری‌کرد (کاشانی ۱۰۲ چ) .

۱۳۱۳م : عزالدین قوهکی (بلوشه درص۳۴ ازمقدمه نام اورا قوهدی ذکر می‌کند). سررشتهٔ امور را به‌دست‌گرفت (کاشانی ۱۰۲ چ تا ۱۰۳ چ) .

۱۶/۱۳۱۵ م : عزالدین مورد تهمت قرار می‌گیرد ، و زین‌الدین علی عبدالسلام با سپاهی به‌حکومت فارس فرستاده می‌شود (کاشانی ۱۰۸ ر و چ) . ــ امیر توقماق که با تاج‌الدین وزیر دشمنی داشت ، علیه زین‌الدین نزد الجایتو سعایت می‌کند ، و ایلخان فرمان دستگیری زین‌الدین را میدهد، و دریزد کشته می‌شود (کاشانی ۱۰۸ چ) .

(؟) ۱۳۱۵: هرقداق‌کشته می‌شود. الجایتوبسطام‌اغل‌را به‌جانشینی‌او می‌گمارد. گروهی از امیران مسئول حفظ مناطق مرزی می‌شوند ، علاءالدین هندو بن‌سعد وجیه‌الدین، که قبلاً در دیوان‌به‌کار اشتغال داشته است ، به‌وزارت منصوب می‌شود (وصاف/ بمبئی ۴۶۶ ، ۶۲۰) .

۱۳۲۵ م : فارس از قلمرو ایلخانان جدا می‌شود .

حکام تبریز

۱۲۶۳ م : ملك صدرالدین (رشیدالدین/ کاترمر ج۱ : ۴۰۲) (نام‌او در رشیدالدین/ وین ۲۱۴ چ جزو مأموران‌کشوری ذکر می‌گردد) .

۱۲۸۹ م: « اشراف تبریز » به‌ابومنصور مهذب‌الدوله طبیب و خویشاوند سعدالدوله وزیرداده‌می‌شود ــ امیر قوچان نیز به‌امارت منصوب‌می‌گردد (رشیدالدین/ وین ۲۳۹ چ) .

۱۲۹۲ م : قطب‌الدین حاکم و درعین حال قاضی‌القضات (رشیدالدین/وین ۲۴۴چ).

حکام عراق عجم

(پایتخت آن همدان)

۱۲۶۵ م : بهاءالدین محمد جوینی (فرزند وزیر) حاکم درعراق عجم و عراق عرب و یزد (وصاف/هامر ج۱ : ۱۱۷ ، ۱۳۱ـ۱۲۱؛ میرخواند ج۵ : ۸۳ص‌ب) متوفی ۶۷۸ ه.ق.

۱۲۹۱ م : علی خواجه عمر شاه سمرقندی حاکم دریزد (رشیدالدین/وین ۳۰۰ چ ، ۳۲۷ چ ص‌ب) .

۱۲۹۲ م : محمد ایداجو به‌امارت اصفهان گمارده می‌شود (؟) (رشیدالدین/وین ۲۵۳ چ) .

۱۲۹۵ م : طولدای از جانب بایدو حاکم می‌شود (وصاف، بمبئی ۲۸۴ ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۱۲) .

۱۳۴۰ م : امیر سیورغان فرزند چوپان و ساتی‌بك ازجانب حسن‌کوچك به‌حکومت منصوب می‌شود ـ ملك اشرف برادر حسن کوچك عهده‌دار سرپرستی اوست (خواندمیر ج۳ : ۸۰) ـ به‌روایت میرخواند ج۵ : ۱۶۴ اشرف به‌فارس اعزام می‌گردد .

حکام بین‌النهرین

(عراق‌عرب)

۱۲۵۸م : نجم‌الدین ابوجعفر احمدعمران (ملقب به‌وزیرراستده) والی ولایات شرقی بغداد (از جمله خالص ، بندیجین وجادهٔ خراسان) می‌گردد ـ فخرالدین بن‌الدامغانی (متوفی ۶۵۷ ه . ق .) صاحب دیوان است ، جانشین او : نجم‌الدین بن‌المعین (ابن‌فوطی ۳۳۸) ـ حاکم ولایات‌فرات تاج‌الدین‌علی

بن‌الدوامی و پس از مرگ او (ربیع‌الاول ۶۵۶) پسرش مجدالدین حسین می‌گردد (ابن‌فوطی ۳۳۲) .

۱۲۸۵ م : وزیر عزالدین ابوالفضل‌بن العلقمی (عزّاوی ۲۳۵ـ۲۱۳) .

قاضی‌القضات : نظام‌الدین عبدالمؤمنین بندیجینی (ابن‌فوطی ۳۳۱ ص‌ب ؛ رشیدالدین/ کاترمر ج۱ : ۳۰۸) .

۱۲۶۰ م : سونجاق حاکم بین‌النهرین و فارس می‌شود .

علاءالــدین عطاملك جــوینی (مورخ) به‌سمت نیابت منصوب می‌گردد ، و به‌خوبی امور کشوری‌را اداره می‌کند (رشیدالدین/ کاترمر ج ۱ : ۴۰۲ ؛ رشیدالدین/ وین۲۱۴ج؛ابوالفرج ۴۹۷؛ ابن‌فوطی۳۳۹ ؛ وصاف/ هامر ج۱: ۱۱۷ص‌ب؛مفضل‌ج۲:۴۸۰؛ میرخواندج۵: ۸۱، ۸۳؛ عزّاوی ۳۱۴ـ۲۳۶).

۱۲۷۹ م : مجدالملك وزیر نزد اباقا جوینی را متهم می‌سازد، که وی در بین‌النهرین سرگرم جمع‌آوری طرفداران است وقصد دارد حکومتی‌مستقل تشکیل‌دهد، ونیز اضافه می‌کند ، که جوینی تاجی به‌مراتب گران‌تر از تاج اباقا بر سر می‌گذارد (میرخواند ج۵ : ۹۵) .

۱۲۸۱ م : جوینی‌دستگیر می‌شود (وصاف/ هامر ج۱ : ۲۱۲ ؛ ابن‌فوطی ۴۱۵ص‌ب).

۱۲۸۲ م : جوینی باردیگرمنصوب‌می‌شود (رشیدالدین/ وین۲۲۹؛ وصاف/ هامر ج۱: ۲۱۹ ، ۲۲۱ ص‌ب ، ۲۲۴ ؛ میرخواند ج۵ : ۹۸ ؛ مفضل ج۲ : ۴۸۰) .

۱۲۸۳ م : جوینی جان می‌سپارد .

۱۲۸۳ م : شرف‌الدین هارون برادرزادهٔ متوفی جانشین او می‌گردد (رشیدالــدین/ وین ۲۲۹ ج : ابن‌فوطی ۴۲۸ ؛ عزّاوی ۳۲۳ـ۳۱۵) . شمس‌الدین زردیار نایب است (ابن‌فوطی ۴۲۹) .

۱۲۸۴ م: شاهزادگان بایدو وجوشکآب ازجانب‌ارغون حاکم بین‌النهرین و دیار بکر

می‌شوند (رشیدالدین، وین ۲۳۵ ج ؛ میرخواند ج۵ : ۱۰۳) .

۱۲۸۵ م : امیر اروق ازجانب قوریلتای در ۱۱ رجب ۶۸۴ بـه‌نیابت منصوب می‌شود (رشیدالدین، وین ۲۳۶ ج ؛ میرخواند ج۵ : ۱۰۶ ، عزّاوی ۳۳۸ـ۳۲۳).

۱۲۸۶ م : اروق عزیزالدین الاربلی و مجدالدین اسماعیل‌بن الیاس را به‌ادارهٔ امور بین‌النهرین می‌گمارد (ابن‌فوطی ۴۴۸) ـ نصیرالدین قتلغ شاه نیز درآن ایالت حکومت دارد (به‌روایت ابن‌فوطی ۴۵۴) .

۱۲۸۷ م : سعدالدوله‌بن‌الصفی یهودی به‌مناسبت گزارشهائیکه‌دربارهٔ وضع نـابسامان بین‌النهرین به‌ایلخان میدهد (خصوصاً خرابکاریهای اروق و برادرش بغا) به‌همراهی‌اردقایا برای بررسی‌وضع‌مالی بین‌النهرین به‌آنجا فرستاده می‌شود (رشیدالدین، وین ۲۳۶ ج ؛ ابن‌فوطی ۴۵۱، ۴۵۴) ـ چون سعدالدوله با ظلم وتعدی فراوان میزان مالیات دریافتی را بالا می‌برد (عزّاوی ۳۳۹ ص ص‌ب) ، نزد ارغون محبوبیت می‌یابد .

۱۲۸۹ م : به‌دستور سعدالدوله شرف‌الدین السمنانی صاحب‌دیوان بین‌النهرین معزول (ابن‌فوطی ۴۵۷) و منصوربن علاءالدین صاحب دیوان بغدادکشته می‌شود (ابن‌فوطی ۴۵۹) و نیز فخرالدوله برادر سعدالدوله به‌نیابت بین‌النهرین منصوب می‌گردد ، و یکی‌دیگر از برادرانش به‌نام مهذب‌الدوله دستیار او می‌شود (رشیدالدین، وین ۲۳۹ج ؛ ابن‌فوطی ۴۵۸ ؛ میرخواند ج۵: ۱۰۴ ص‌ب؛ Fischel 103f)، اردقایا امیر بغدادمی‌شود (رشیدالدین، وین۲۳۶ج). اروق و بغا به‌محاکمه‌کشیده می‌شوند (میرخواند ج۵ : ۱۰۷) .

۱۲۹۱ م : فخرالدوله و مهذب‌الدوله ازمناصب خود معزول می‌گردند، و پس ازآنکه آنانرا برای افشاء میزان‌ثروتشان زجر می‌دهند، به‌قتل می‌رسند(ابن‌فوطی ۴۶۴ ص ب) .

۱۲۹۲ م : سعدالدین اسدبن علی جکیبان (؟) نایب حاکم (ابن‌فوطی ۴۷۰) .

۱۲۹۲ م : قوام‌الملك یکی‌از عموزادگان قطب‌الدین‌حاکم می‌شود (رشیدالدین /وین ۲۴۴ چ) ــ گیخاتو برای ایجاد نظم درامور مالی امیران ساتی و بك‌تیمور را به‌آن سامان می‌فرستد (ابن‌فوطی ۴۶۹) .

۱۲۹۴ م : شمس‌الدین محمد الترکستانی والی‌بین‌النهرین می‌شود (ابن‌فوطی۴۷۵)ــ او به‌فرمان بایــدو درسال ۶۹۴ هـ. ق. دستگیر وکشته می‌شود (ابن‌فوطی ۴۸۱ ص ب) .

۱۲۹۴م: امام‌الدین‌یحیی‌القزوینی‌البکری وفخرالدین‌الرازی‌العلوی‌متصدی‌ادارهٔ امور بین‌النهرین می‌شوند (ابن‌فوطی ۴۷۸ ؛ عزّاوی ۳۷۳ ص ص ب) ــ شرف‌ــ الدین‌السمنانی باردیگر به‌کار اشتغال‌دارد، اما درسال۶۹۵ هـ. ق. معزول و یکسال پس از آن کشته می‌شود (ابن‌فوطی ۴۹۰) .

۱۲۹۵ م : نورالدین عبدالرحمن‌بن تاشان ازجانب بایدو والی وصاحب دیوان‌می‌شود (ابن‌فوطی ۴۸۳) .

۱۲۹۵م: جمال‌الدین دستگردانی به‌ادارهٔ امور بین‌النهرین‌گمارده می‌شود (ابن‌فوطی ۴۸۴ ؛ عزّاوی ۳۶۴ ص‌ص‌ب) .

۱۲۹۵/۹۶ م : پس ازمرگ نورالدین‌برادر وی عمادالدین به‌نیابت منصوب می‌گردد (ابن‌فوطی ۴۹۰) .

۱۲۹۶ م : غــازان امیر تختا را برای برقراری نظم و آرامش در بین‌النهرین به‌آنجا می‌فرستد (ابن‌فوطی ۴۹۰ ص‌ب) .

۱۲۹۶/۹۷ م:دستگردانی به‌قتل‌می‌رسد، صدرالدین الخالدی (وزیرپیشین) جانشین وی می‌شود (ابن‌فوطی ۴۹۲) .

۱۲۹۶ م : جلال‌الــدین‌بن رشیدالــدوله به‌حکومت « خطهٔ عــراق » منصوب می‌شود

(کاشانی۱۰۲ چ) .

۱۳۰۸ م : شهاب‌الدین مبارکشاه به‌حکومت منصوب و بزودی به‌سبب تجاوزاتش دوباره معزول می‌شود (کاشانی ۵۷ ر) .

۱۳۰۸ م : امیر اصیل‌الدین حاکم بغداد (کاشانی ۵۹ ر) .

؟ ۱۳۱۳ م : امیر سونج حاکم (حافظ ابرو ۱۵ چ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۳۹) .

۱۳۱۳ م : امیر سلیمان فرزند حسام‌الدین محتّا متصدی ادارهٔ امور ولایـات کوفه و دجله با « اعمال ومضافات » آن می‌شود (میرخواند ج۵:۱۳۸).

۱۳۱۶ م: حسین‌بك حاکم می‌شود (وصاف/ بمبئی ۶۲۳) .

۴۱/ ۱۳۴۰: تاج‌الدین شیخ‌حسن بن‌حسین مشهور به‌حسن بزرگ بر بین‌النهرین‌غلبه می‌کند ، و درآنجا خاندان جلایریان‌را تشکیل می‌دهد (Zambaur 253؛ ابن‌بطوطه ج۲ : ۳۳ ، ۱۲۳) .

حکام‌دیار بکر و دیار ربیعه

(پایتخت آن موصل)

۱۲۶۰ م : امیرتودان (رشیدالدین/ کاترمر ج۱ : ۴۰۲ ؛ میرخواند ج۵ : ۸۱) .

۱۲۶۵ م : دوریال نویان (رشیدالدین/وین ۲۱۴ چ ؛ میرخواند ج۵ : ۸۳) .

۱۲۸۰_۱۲۶۷ م : مسعودبن‌یعقوب اعلم‌الدین ، حاکم . یشموت وزیر او بود (هردو مسیحی) ؛ عمری/ کاترمر ۳۲۱[1] . یك ایرانی دربارهٔ آنان سعایت‌کرد ، اما بزودی کشته شد .

۱۲۸۲ م : مسعود دوباره منصوب می‌گردد ، و یشموت مدتی پس از آن به‌قتل می‌رسد (Bar Hebraeus 525, 554) .

۱_ Tašîtâ 40

۱۲۸۴ م : شاهزادگان بایدو و جوشکاب (حاکم در دیار بکر و بغداد) (رشیدالدین/ وین ۲۳۵ چ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۰۳) .

۱۲۸۷ م : امین‌الدوله ، یکی از برادران سعدالدولهٔ یهودی (رشیدالدین/وین ۲۳۹ چ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۰۵)[1] .

۱۲۹۵م : تغاجار (در دیار بکر و آسیای‌صغیر) ؛ صدرالدین زنجانی‌که تاآن هنگام وزیر بود ، نایب می‌شود (وصاف/ بمبئی ۲۸۴ ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۱۲) .

۱۳۰۲م: مولای عهده‌دار امارت دیار بکراست (رشیدالدین/وین ۲۷۱ چ) .

۱۳۰۳م: نجم‌الدین (ملقب‌به‌ملك منصور) فرمانروای ماردین ازجانب‌غازان عهده‌دار اموردیاربکرودیار ربیعه‌می‌شود(رشیدالدین/ کاترمر ج۱:۳۷۸؛رشیدالدین وین ۲۷۳ ر) .

۱۳۱۲ م : امیر سونتای حاکم می‌شود (حافظ ابرو ۱۵ چ) .

۱۳۱۹ـ۱۳۱۶ م : شاهزاده ارنجن حاکم می‌شود (حافظ ابرو ۲۲ ر ؛ میرخواند ج۵: ۱۴۳ ، ۱۴۷ ؛ خواندمیر ج۳ : ۶۸) .

۱۳۱۹ م : امیر سونتای به‌حکومت گمارده می‌شود (؟) (میرخواند ج۵ : ۱۴۸ ؛ ابن بطوطه ج۲ : ۳۳) .

۱۳۲۸ م : امیرالفاضل علاءالدین علی‌بن شمس‌الدین محمدملقب به‌حیدر (آیا حاکم است ؟) (ابن‌بطوطه ج۲ : ۱۳۸) .

حکام ارمنستان

۱۲۴۴ م : ارسلان نویان (نخستین حاکم مغول :)[2] .

۱۲۵۶م : جولکان (حاکم‌ارمنستان و ارّان) اونسبت به‌مردم بسیار بدرفتاری می‌کند،

۱ــ Fischel 104

۲ــ Orbelian/Brosset 228

اما درهمان سال می‌میرد[1].

۱۲۵۷ م : « میغان » فرزند جولکان.

۱۳۱۶ م : سونتای (میرخواند ج ۵ : ۱۴۳) . ـ امیر بوتـای برای ضبط ارمنستان به‌آنجا می‌رود (حافظ ابرو ۲۲ ر) .

۱۳۲۰ م: ضیاءالدین حاکم نخجوان است (میرخواند ج۵ : ۱۴۷) .

حکام گرجستان (و مناطق مرزی شمال)

۱۲۶۵ م : شیرامون فرزنـد جـورماغون امیرالامراء (رشیدالـدین/وین ۲۱۴ چ ؛ میرخواند ج۵ : ۸۳[2]) ـ ادارهٔ امورکشوری به‌عهدهٔ داود بزرگ وفرزندش سدون منکوبردی است (رشیدالدین/وین ۲۱۴ چ) ـ (اینها بـا وجود دمتریوس دوم پادشاه‌گرجستان قدرت را به‌دست داشتند).

۱۲۷۲ م : سدون منکوبردی ازجانب اباقا به‌سرپرستی دمتریوس دوم گمارده‌می‌شود.

۱۲۸۴ م : شاهزاده اجای ، عم ارغون، حاکم می‌شود (رشیدالـدین/وین ۲۳۵ چ)[3]؛ امیر قتلغ شاه (درسایر اوقات درآسیای‌صغیر اقامت داشت) ازجانب غازان با سمت امیرالامراء به‌گرجستان فرستاده می‌شود ، تا نیروهـای امدادی را درجنگ سوریه رهبری‌کند (رشیدالدین/وین ۲۷۱ چ) .

۱۳۱۶ م : شاهزاده ارنجن حاکم در دیار بکر و گرجستان (وصاف/ بمبئی ۶۲۳) .

حکام وسرداران اران و آذربایجان (در بندر مغان ونیز تبریز)

۱۲۶۳ م : یشموت برادر اباقا حاکم این مناطق می‌شود (رشیدالـدین/ کاترمر ج۱ : ۴۰۲ ؛ میرخواند ج۵ : ۸۱) .

۱ـ Čančean/Klaproth 292 ؛ Kcartclis chovreba I 420

۲ـ Kcartclis chovreba I 410

۳ـ Kcartclis

۱۲۶۵م: اباقا حکومت یشموت‌را تأییدمی‌کند (رشیدالدین/وین۲۱۴چ ؛ میرخواند ج۵:۸۳)؛ مهذب‌الدوله منصور یهودی درکارحکومت بااو همکاری‌می‌کند[1] .

۱۲۸۷ م : لبیدبن‌ابی ربیع از جانب سعدالدولهٔ یهودی منصوب می‌شود (میرخواند ج۵ : ۱۰۵) .

۱۲۹۸م : امیرنورین به‌منظور محافظت از دربند بدارّان اعزام‌می‌شود (رشیدالدین/وین ۲۶۶ چ) ــ درسال ۷۰۱ هـ. ق. نیز هنوز فرمانـده آن منطقه است . (رشیدالدین/وین ۲۷۱ چ) .

۱۳۱۳ م: امیرحسین (میرخواند ج۵ : ۱۳۹) .

۱۳۱۳ م : فخرالدین احمد تبریزی متصدی امور ارّان و آذربایجان می‌شود (کاشانی ۱۰۲ چ) .

۱۳۱۴م : امیر جوانبخت برای حفاظت‌دربند به‌شیروان و ارّان اعزام می‌شود (وصاف بمبئی ۶۱۰) .

حکام و سرداران آسیای صغیر

۱۲۷۷ــ۱۲۶۰ م : معین‌الدین پروانه نـایب مغولان و حکمران سینوب ، سامسون و جانیك (رشیدالدین/کاترمر ج۱ : ۴۰۲ ؛ وصاف/هامر ج۱ : ۱۷۵ ص‌ب؛ میرخواند ج۵ : ۸۱[2]) .

۱۲۶۵ م : ایلکان نویان و بهادر بن سونجاق (جد چوپـان) به‌حکومت و نگهداری آسیای صغیر منصوب می‌شوند (میرخواند ج۵ : ۸۳) .

۱۲۷۲/۷۳ م : امین‌الدین میخائیل نایب قونیه است (مفضل ج۲ : ۳۷۹) .

۱۲۷۴/۷۵ م : اجای حاکم و برادر اباقا با معین‌الدین پروانه مخالفت آغاز می‌کند، و بازخوانده می‌شود (مفضل ج۲ : ۳۹۰ ص ب) .

۱ــ Fischel 104

۲ــ Kartlis chovreba I 411 ؛ Zambauer 107

۱۲۷۵م : تغای جانشین اجای ومأمور نظارت درکارهای پروانه‌می‌شود. او با پشتیبانی اباقا اموال عمومی را ضبط و پروانـه را مجبور می‌کند ، کـه در مقر وی به‌حضورش آید (مفضل ج۲ : ۳۹۱ ص‌ب ، ۴۰۸) .

۱۲۷۷م: قونغورتای پس‌ازغلبه برمصریان وقتل‌پروانه ازجانب برادرش اباقا به‌حکومت منصوب‌می‌شود . ـ شمس‌الدین جوینی « صاحب‌دیوان » می‌شود ، تا مناطق ویران را آباد کند ، و بـه‌وضع مالیات سروصورتی دهد . (رشیدالـدین/ وین ۲۲۳ ر؛ مفضل ج۲ : ۳۸۸ ؛ ولدی ۱۸) .

۱۲۸۴ م : گیخاتو وشاهزاده هولاجو با ده‌هزار سپاهی به‌حکومت و فرماندهی منصوب می‌شوند(رشیدالدین/وین ۲۳۵ چ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۰۳ [۱]) .

۱۲۹۱ م : تغاجار حاکم می‌شود .

۱۲۹۵ م : حکومت تغاجار درآسیای صغیر و دیاربکر نخست تأیید می‌شود (وصاف/ بمبئی ۲۸۴ ، ۳۲۰ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۱۶ ، ۱۲۰)، اما چندی پس ازآن به‌قتل می‌رسد (وصاف/ بمبئی ۳۲۷) . ـ صدرالـدین زنجانی وزیر پیشین نایب می‌شود (وصاف/ بمبئی ۳۲۰ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۱۴) .

۱۲۹۶ م : پس از قتل تغاجار نویان (رشیدالدین/وین ۲۶۰ ر ، ۲۶۲ ر و چ) بالتو در آسیای صغیر قیام می‌کند، اما قتلغشاه با ۳۰٫۰۰۰ تن سپاهی این‌شورش را درهم‌می‌شکند (رشیدالدین/وین۲۶۲ر و چ) بالتو در۲۴ذیحجهٔ ۶۹۶در تبریز کشته می‌شود . (رشیدالدین/وین ۲۶۵ ر) .

۱۲۹۷م: سولامیش‌امیرالامراء می‌شود، وعلیه‌غازان بامصریان متحدمی‌شود،اما در بهار ۶۹۸ه.ق. ازقتلغشاه شکست می‌خورد. (رشیدالدین/ وین۲۶۶ چ ص‌ب) .

۱۲۹۹ ؟ تا ۱۳۰۴ م : قتلغشاه ؟ ؟

۱ـ Bar Hebraeus 577

از ۱۳۰۵ م : شاهزاده ارنجن (کاشانی ۳۱ ر ، ۱۱۰ر؛ حافظ ابرو ۱۵ ج ؛ میرخواند ج۵ : ۱۳۹) .

۱۳۱۶ م : تیمورتاش فرزند چوپان حاکم می‌شود(حافظ ابرو ۲۲ر ؛ میرخواند ج۵: ۱۴۳، ۱۵۶؛ خواندمیر ج۳:۶۸) جلال‌الدین‌فرزند رشیدالدین به«صاحب دیوانی » منصوب می‌گردد . (میرخواند ج۵ : ۱۴۳ ؛ رشیدالدین/ کاترمر ج ۱ ، XXXVI) .

۱۳۲۱ م : تیمورتاش دعوی مهدویت می‌کند ، و دستور می‌دهد ، که به‌نام وی خطبه بخوانند و سکه ضرب کنند ، اما سرانجام به‌مصر می‌گریزد و در آنجا کشته می‌شود (حافظ ابرو ۴۰ ر ؛ میرخواند ج۵ : ۱۵۰) .

۱۳۲۸-۱۳۳۶ م : سیف‌الدین ، که یکی از نویانها بود، در سیواس حاکم می‌شود. او نخست با ابوسعید و بعد با حسن کوچك بیعت می‌کند . سپس به‌وساطت سراج‌الدین قاضی قیصریه ، با سلطان مصر ارتباط برقرار می‌نماید، و چون حکمرانی او ازجانب سلطان مصر تأیید می‌گردد، دستورمی‌دهد، که به‌نام سلطان‌مصر خطبه بخوانند (عمری/ تشنر۲۸) اما وی پس‌از مرگ الناصر، و هرج ومرجی‌که بر مصر حکمفرما شده بود ، درحدود سال ۷۴۱ ادعای استقلال می‌کند ، و بر روی سکه‌ها و کتیبه‌ها لقب « السلطان العادل علاء‌الدین برخود می‌گذارد (ابن‌خلدون ج۵:۵۶۰ ص‌ص‌ب) . او حسن‌کوچك را شکست می‌دهد ؛ ارتنا تا مرگ وی به‌سال ۷۵۳ هـ. ق. مستقل می‌ماند ، وپس از او به‌پسرانش می‌رسد[1] .

۱۳۳۰م : امیر دولتشاه به‌حکومت منصوب می‌شود، اما در راه می‌میرد . (حافظ‌ابرو ۵۱ ج ؛ میرخواند ج۵ : ۱۵۸) .

۱ـ (جزئیات این جریان ، Zambaur 155 ، Berchem III 41 - 49

۱۳۳۵ـ۱۳۳۱م: شیخ حسن بزرگ درحقیقت زمام‌امور آسیای صغیر را به‌دست دارد، اگر چه رسماً حکومت آن صفحات به‌او واگذار نشده است (حافظ ابرو ۵۱ چ ، ۵۶ ر ؛ میرخواند ج۵ : ۱۵۸ ؛ خواندمیر ج۳ : ۷۵) . ـ مسعود شاه نائب است (میرخواند ج۵ : ۱۵۹) .

حکام و سرداران سوریه

(درهنگام تسلط برآن سرزمین)

۶۰/۱۲۵۹ م : فخرالدین ساقی (به‌روایت میرخواند سماقی) حاکم حلب و توکال بخشی« شحنه » می‌شوند ـ مردم حلب (ظاهراً به‌حق) از فخرالدین‌شکایت می‌کنند، و لذا او کشته می‌شود .

۱۲۶۰م:زین‌الدین‌حافظی‌جانشین‌اومی‌شود(رشیدالدین/ کاترمر ج۱:۳۳۸؛ میرخواند ج۵ : ۷۷ : دراینجا گفته می‌شود ، که فخرالدین شحنه بوده است) .

۱۲۶۰ م : تقلید دمشق به‌ابن‌زکی‌داده می‌شود. تا این موقع الملك‌الناصرایوبی‌درآنجا فرمانروا بوده‌است. ـ قاضی کمال‌الدین‌عمر تفلیسی « نائب‌الحکم » می‌شود؛ علاءالدین جاشی ، جمال‌الدین قرقای قزوینی و شمس‌الدین قومی سه تن ایرانی دستیار او بودند (رشیدالدین/ کاترمر ج۱ : ۳۳۸ ؛ مقریزی ج۱ : ۱ ، ۹۷) .

۱۲۶۰ م : الملك‌الناصر تا این موقع فرمانروای دمشق بود ، یکروز پس از نبرد عین جالوت طبق وعدهٔ قبلی به‌حکومت منصوب می‌شود . اما پس از وصول خبر شکست مغولان به‌تصور اینکه او خیانت‌کرده است ، تعقیب وکشته می‌شود. (رشیدالدین/ کاترمر ج۱ : ۳۵۶ـ۳۵۲) .

۱۲۶۰ م : امیران کیدبوقا و بیدرا فرمانــده لشکری در دمشق می‌شونـد (مقریزی/

کاترمر ج۱: ۱ ، ۱۲۱ ؛ ابوالفدا ج۴ : ۵۹۴).

۱۳۰۰م : سیف‌الدین قبچاق‌حاکم یا (و ؟) نائب (مقریزی/ کاترمر ج۲ : ۲ ،۱۶۳) دمشق می‌شود (او قبلاً از جانب مصریان حاکم بوده ، اما بعداً به‌مغولان پیوسته است .) (مفضل ج۲ : ۶۴۷ ، ۶۶۰ حاشیهٔ ۱ ؛ ابن‌فوطی ۵۰۳ ؛ ابن ایاس ج۱ : ۱۴۱ . ــ فرمان حکومت او : مفضل ج۲ : ۶۴۸) . ــ امیر قتلغ‌شاه « شحنه » می‌شود (ابن ایاس ج۱ : ۱۴۱؛ میرخواند ج۵ : ۱۲۲). صرفنظر ازقسمت‌هائی‌که تحت‌نظر قبچاق‌بود (یعنی دمشق، بعلبك، حمص، سواحل‌حلب ، عجلون، الرحبه، العریش تاسلامیّه) ، به‌سایر ولایت اجازه داده شد، که قضات وکاتبان‌را خود انتخاب کنند (مفضل ج۲ : ۶۵۱ ص‌ب؛ مقریزی/ کاترمر ج۲ : ۲، ۱۵۶ ، ۱۵۶ حاشیه ، ۱۵۷ حاشیه) .

۱۳۰۰م : قبچاق رسماً ادارهٔ امور را دردمشق به‌دست می‌گیرد ـ ناصرالدین یحیی‌بن جلال‌الدین‌وزیر او می‌شود (مقریزی‌ج۲: ۲ ، ۱۶۲ص‌ب) درهمین‌هنگام بکتیمور سلاحدار نایب درحلب ، حمات و حمص و امیرالبکی (؟) نایب درصفد ، طرابلس و سواحل می‌شوند . (مقریزی ج۲ : ۲ ، ۱۶۲ ص ب).

۱۳۰۰ م: مغولان دمشق را ترك می‌کنند (مفضل ج۲ : ۶۵۹) . ــ قبچاق بار دیگر به‌خدمت مصریان درمی‌آید .

وضع قلمرو شاهان دست‌نشانده

چنان‌چه یکی ازشاهان محلی خود تسلیم مغولان می‌شد، آنان‌طی یك قرارداد کتبی[1] فرمانروائی سرزمین او را به‌وی واگذار می‌کردند ، و به‌همین سبب است ، که برخی از خاندان‌های شاهان محلی ایران درسراسر و یا قسمتی از دوران فرمانروائی

۱ــ Zyriak 432

ایلخانان باقی مانده‌اند. اماچنان‌چه یکی از شاهان در برابر مغولان مقاومت می‌کرد ، چون مغلوب آنان می‌شد ، آن‌ها او را ازمیان برمی‌داشتند . اما وضع شاهان‌گرجی ، که در برابر مهاجمین مقاومت بسیار کردند ونیز چندین بار علیه آن‌ها قیام نمودند، با این همه مغولان فرمانروائی گرجستان را به‌آنان واگذار کردند ، استثنائی بود . ناگفته نماند ، که مغولان هیچ‌گـاه نتوانستند بر گرجستان یکسره مسلط شوند . ولی چون مغولان درسال ۱۲۶۰ م . بر میافارقین دست یافتند، عبدالله امیر آخور دربـار سلطان‌الملك الاشرف فرمانروای آن سامان را به‌جای او نشاندند[۱] . قلمرو این‌گونـه شاهان معمولاً به‌طور مستقیم جزء قلمرو ایلخانان می‌شد .

ادارهٔ اموردا‌خلی‌قلمرو شاهان دست‌نشانده به‌خودآنان‌واگذار می‌شد، ومغولان در شرایط عادی هیچ‌گاه دراین‌گونه امور دخالت نمی‌کردند ، تنها در هنگام دریافت خراج باسقاقان شرکت داشتند ، گرچه دریافت مالیات عموماً به‌عهدهٔ‌خود شاهان‌بود. فرمانروای فارس مثلاً توانست از ارتباط مأموران مغول با مردم جلوگیری‌کند . این خود نشان می‌دهد،که مغولان‌مأموریت داشتند، درکارپادشاه نظارت کنند، وهیچ‌گونه مسئولیت مستقیمی دربارهٔ‌مردم نداشتند، چه‌درغیراینصورت دربرابر رفتار فرمانروای فارس ابراز عدم رضایت می‌کردند . دراین شرایط خراج دریافتی‌درفارس نیز چندان رضایت‌بخش‌نبود ، ومعمولاً ازمسافرت‌های نامطلوب بزرگان مغول[۲] نیز درآن‌سرزمین ممانعت می‌گردید[۳] .

شاهان دست‌نشانده ، صرفنظر ازوظیفهٔ پرداخت خراج، موظف‌بودند به‌مغولان کمك لشکری دهند[۴] . علاوه برسپاهیان ترك وچینی، لشکریان گرجی نیز درهمکاری بامغولان شهرت فراوان‌یافتند[۵] . هم‌چنین ازسپاهیان ارمنی ـ ارمنستان‌صغری ـ بارها

۱ـ Bar Hebraeus 511
۲ـ J. P. Carpini/Wyngaert 86f.
۳ـ J. P. Carpini/Wyngaert 84f.
۴ـ میرخواند ج۵ ، ۷۷ .
۵ـ K'art'lis chovreba I 363, 371 ؛ Malachias 15

در منابع صحبت می‌شود[۱]، اما لشکریان فارس و هرات ظاهراً جز در سرزمین‌های خود در نقاط دیگر کمتر فعالیت داشتند.

شاهان محلی و دست‌نشانده تحت حمایت ایلخان بودند. در هنگام تأیید آنان به‌آن‌ها پایزا داده‌می‌شد[۲]. وقتی میان چندتن از فرمانروایان اختلاف درمی‌گرفت، مثلاً در آسیای صغیر، هرات و لرستان، ایلخانان یا آن‌که از یکی از فرمانروایان جانب‌داری می‌کردند و یا ــ از جمله گرجستان ــ چند فرمانروا در یك‌زمان منصوب می‌کردند، تا آسان‌تر بر آنان مسلط باشند. به‌زمام‌داران بسیار با وفای ماردین حتی منصب حکومت دیار بکر داده شد.

به‌شاهان دست‌نشانده امتیازات سلاطین مستقل داده می‌شد. برخی از شاهان حتی خود سکه‌ضرب می‌کردند، مثلاً در ارمنستان، آسیای صغیر، ماردین، گرجستان و فارس[۳]. از دربار زمام‌دار یزد از این دوره متأسفانه سکه‌ای به‌دست نیامده است، اما در هرات و کرمان پیوسته سکه‌های مغولی در جریان بوده است[۴]. غازان به‌منظور ایجاد سکه‌ای واحد برای تمام قلمرو ایلخانان، و نیز به‌منظور ایجاد تمرکز مالی، این امتیاز را لغو کرد[۵].

۱ــ Malachias 15 ۲ــ رشیدالدین/بلوشه ج۲ ، ۵۳ ص‌ب ؛ وصاف/هامر ج۱ ، ۱۶۳.
۳ــ رشیدالدین/وین ۳۰۹ ج . ــ سکهٔ آبش ازسال ۶۷۶ ، Brit. Kat. X, S. CLIX.
۴ــ Brit. Kat. X, S. 84, Nr. 6 a ۵ــ Brit. Kat. V, S, CLIX, 98

پذیرش و اعزام سفرا

سفرای خارجی در ایران

پذیرش سفرا نزد مغولان از اختیارات انحصاری فرمانروا نبود . شاهزادگان و وزراء نیز مجاز بودند، که سفرای خارجی را به‌حضور بپذیرند، اما این اختیارظاهراً هیچ‌گاه به‌حکام داده نمی‌شد .

بدین‌گونه ابوسعید دردوران زمام‌داری‌پدرش وبااجازهٔ او با یساور فرمانروای ماوراءالنهر دربارهٔ ورودش به‌خراسان مذاکره‌کرد[۱]، ونیز امیر چوپان ندیم ابوسعید سفرای سلطان مصر ، پاپ ژان بیست‌ودوم و قاآن را به‌حضور پذیرفت[۲].

چنان‌چه پیام صریحاً خطاب‌به‌فرمانروا بود، دراین‌صورت می‌بایستی به‌هرحال به‌حضور او فرستاده شود . باتو سفرای پاپ را به‌قراقورم فرستاد ، و ایلچکتای حاکم قفقاز آندریاس لونگ ژومو را به‌حضور نپذیرفت[۳].

دردوران ایلخانان نیز حکام‌همین‌گونه رفتار کرده‌اند: آن‌ها ازپذیرش سفرای مصر ونیزمذاکره با بزرگان مملوك‌که‌به‌ایران پناه‌آورده‌بودند، خودداری می‌کردند[۴]،

۱ــ میرخواند ج۵ ، ۱۴۱ .   ۲ــ Blochet, Intr. 235   ۳ــ Batton 17f.
۴ــ وصاف/هامر ج۱ ، ۲۰۹ .

مگر آن‌که رسماً ـ همان‌طور که دربارهٔ شاهزاده ابوسعید گفته شد ـ ازجانب ایلخان دراین‌باره مأموریت داشتند.

ناگفته نماند، که در دوران قاآن‌ها، یعنی هنگامی‌که حکام مناطق غربی تا حدی استقلال عمل داشتند، وضع طور دیگر بود. در آن موقع بایجو می‌توانست پیام‌هائی را که به‌او خطاب شده بود، بپذیرد، اما احتمال می‌رود که وی ورود سیمون و آسلین سفرای پاپ را به‌کیوك گزارش داده باشد. ارغون نیز در سال ۶۴۱ هـ. ق. با فرستادگان‌سلاطین سلجوقی آسیای‌صغیر و امرای ایوبی شمال سوریه (که‌تا آن‌موقع مغلوب مغولان نگردیده بودند)، مذاکره‌کرده است[۱].

معمولاً مردان به‌عنوان سفیر اعزام می‌شدند، تنها داود پنجم پادشاه گرجستان یك‌بار زنان‌را نیز به‌چنین مأموریتی فرستاد[۲].

مغولان عدم تعرض به‌سفرا را ـ برخلاف بسیاری از شاهان مشرق‌زمین در آن زمان ـ وظیفه‌ای مقدس می‌دانستند، تنها درهنگامی‌که به‌فرستادگان آنان درخارجه تعرض شده‌بود، آنان ازاین وظیفهٔ مقدس عدول می‌کردند. حتی‌بایجو نیز، که نخست قصد قتل سفرای پاپ را داشت، با توجه به‌عواقب آن از این‌کار صرفنظر کرد[۳].

مغولان‌حتی برای ایلچیان ومبلغین دینی، که هیچ‌گونه ادعای سفارت‌نداشتند، حقوق مخصوص سفرا را قائل می‌شدند (چون ویلهلم فن روبروك)، و آن‌ها دراین صورت با وسائل دولتی مسافرت می‌کردند[۴]، و بزرگان مناطقی که آن‌ها از آن عبور می‌کردند، موظف بودند ازآنان پذیرائی‌کنند[۵]. به‌این‌سبب هنگامی‌که منکو فرمان داد، که از ارمنستان صغری سفرا عبور نکنند[۶]، این فرمان امتیاز خاصی بود، که

۱ـ جوینی ج۲، ۲۴۴. ۲ـ K

۱ـ جوینی ج۲، ۲۴۴.
۲ـ K^c^art^c^lis chovreba I 432
۳ـ Aszelin 234-262 = Vincent de Beauvais 1299, 1301-1305؛ Raynaldus XIII, 1247, Nr. 82؛ Mosheim, Anh. Nr. 9, S. 42
۴ـ W. v. Rubruck/Risch 139f., 311ff.
۵ـ J. P. Carpini/Wyngaert 68
۶ـ W. v. Rubruck/Wyngaert 329

به‌خاطر تکفور حاتم اول صادر کرد. قاآن به‌این ترتیب پادشاه ارمنستان‌را ازمخارج وگرفتاری‌های فراوان نجات داد. برای سفرا در طول راه آواز خوانده می‌شد، و به‌این‌ترتیب به‌آنان ادای احترام می‌گردید[۱].

با توجه به‌گزارش‌های ژان پلانوکارپینی و ویلهم فن روبروك دربارهٔ تشریفاتی که درهنگام‌حضور سفرا در دربار مراعات آن ضروری‌بود، اطلاع‌کافی‌در دست‌داریم، اما این اطلاعات به‌دربار قاآن محدود است. اما با توجه به‌یکنواختی آداب و رسوم دیپلماسی نزد اقوام مغول و ترك، حتی پس از انقراض سلطنت ایلخانان، می‌توان با قطعیت گفت، که تشریفات در دربار قاآن پس از سال ۱۲۵۸م. در دربار ایلخانان نیز متداول بوده است. اما پس ازآن‌که ایلخانان دین اسلام را پذیرفتند، بی‌شك آدابی که جنبهٔ شمنی داشت، و در دربار ایلخانان بودائی باقی مانده بود چون تطهیروسیلهٔ آتش، حذف گردید.

چون سفیر به‌دربار فرمانروا می‌رسید، او را به‌خرج دولت در ساختمانی که سفرای دیگر نیز درآن‌جا مسکن داشتند، جا می‌دادند. اما گاه‌گاه نیز سفرا ناگزیر بودنددرخیمه‌های‌بسیارکوچك ومحقرو ناراحت‌سکنی‌گزینند[۲]. درآن‌جا از نمایندگان دولت‌های خارجی ـ طبق‌گزارش ژان و ویلهلم به‌طورمحدود ـ پذیرائی‌می‌شد[۳]. ژان می‌نویسد، که غذائی‌که به‌چهار نفر داده می‌شد، به‌زحمت کافی بود، که یك نفر را سیرکند. طعام ویلهلم از گوشت گوسفند (در روزهای عید به‌مقدار بیشتر)، حریرهٔ ارزن و آب‌جو تشکیل می‌شده است[۴]. پس ازآن‌که او نزد منکو از این وضع شکایت برد، شراب، آرد و روغن به‌وی داده شد[۵].

مغولان هیئت‌هائی‌را که اعضای آن متعدد بود، به‌سبب مخارجی که به‌وجود

۱ـ W. v. Rubruck/Risch 146f.؛ J. P. Carpini/Wyngaert 116
۲ـ W. v. Rubruck/Wyngaert 253؛ J. P. Carpini/Wyngaert 122
۳ـ
۴ـ W. v. Rubruek/Wyngaert 257f.
۵ـ W. v. Rubruck/Wyngaert 275

می‌آمد ، با میل نمی‌پذیرفتند ، به‌همین سبب چون تقتغا ، خان دشت قپچاق ، درسال ۱۳۰۳ م. ویا (۱۳۰۱) هیئتی مرکب از ۳۲۵ تن بـه‌حضور غـازان فرستاد ، ایلخان به‌تمسخر گفت، که این گروه برای فتح مناطق مورد نظر کوچك و به‌عنوان فرستادگانی برای مذاکره بسیار بزرگ است . برای هریك از سفرا پنج تن خدمتگذار کافی بوده است[۱]. به‌همین‌سبب یکی از هیئت‌هـای اعزامی خان ماوراءالنهر درسال ۷۰۴ هـ. ق. به‌حضور الجایتو تنها سیزده‌تن خدمتگزار همراه داشته است[۲].

سفرا پس از ورود به‌قصرخان مغول چندین بـار مورد پرسش و جستجو قرار- می‌گرفتند . این رسم خصوصاً در دوران نخست فرمانروائی ایلخانـان بشدت معمول بود ، چه درآن هنگام اسماعیلیان برای قتل مخالفـان خود از جمله بـه‌لباس سفرا درمی‌آمدند[۳]. این بازجوئی اغلب ازطرف وزیرممالك به‌عمل می‌آمد. بلغای‌نسطوری، که ظاهراً هیئت‌های نمایندگی خارجی‌را پیش ازفرمانروا می‌پذیرفته است، از ویلهلم نیز بازجوئی به‌عمل آورده است[۴].

قاآن تنها آن‌گاه سفرا را به‌حضور می‌پذیرفت، که رسماً برتخت‌سلطنت جلوس کرده باشد . کیوك علناً پیش از این ازپذیرش ژان پلانو کارپینی خودداری کرد . او سفرا را نزد مادرش توراکینا می‌فرستاد ، اگر چه توراکینا نیز پیش از فرمانروا مایل نبوده است ، نمایندگان دولت‌هـای خارجی را بپذیرد[۵]. اغل غایمیش نیز آندریاس لونگ‌ژومو را به‌حضور پذیرفته است[۶]. سفرا پس از رسیدن به‌حضور خان چندین‌بار در محضر مادر و همسران فرمانروا حاضر می‌شدند . این رسم در زمان ایلخانان نیز هنوز متداول بود[۷].

سفرا می‌بایست پیش ازآن‌که به‌حضور فرمانروا برسند ، خواستهٔ خـود را طی

۱ــ میرخواند ج۵ : ۱۲۳ · ۲ــ میرخواند ج۵ : ۱۲۷ ۳ــ W. v. Rubruck/ Wyngaert 244f. , 286 ۴ــ W. v. Rubruck/Wyngaert 245 ۵ــ J. P. Carpini/ Wyngaert 116 ۶ــ Pelliot, Papes c 67f. ۷ــ کاشانی ۳۴ ر .

نامه‌ای معروض دارند، و آن نامه‌را با مکتوب‌هائی‌که ازولی‌نعمت خود آورده‌بودند، به‌حضور خان مغول تقدیم کنند[۱]. ترجمهٔ نامه‌های سفرای غربی ، که به‌لاتین نوشته شده بود ، اغلب مشکلات فراوان ایجاد می‌کرد .

سفرا پیش‌ازآن‌که در روز مقرر به‌حضور قاآن برسند ازتشریفاتی‌که می‌بایست مراعات‌گردد[۲]، ازجمله عدم اصابت پا به‌آستانهٔ در ، مطلع می‌شدند . آنان در هنگام رفتن به‌حضورخان به‌علل‌خرافی و به‌منظور «تطهیر» می‌بایست ازمیان‌دوآتش بگذرند. گذشته از آن لباس آنان جستجو می‌شد ، که کارد و سلاح‌های دیگر با خود نداشته باشند[۳]. نگهبانانی‌که زیر بازوی آن‌هارا می‌گرفتند ودرعین‌حال مراقب آنان بودند، به‌همراه آنان تا محضر خان می‌رفتند. سفرا، آن‌طورکه رسم بود، می‌بایست جبهٔ‌فاخر درهنگام رسیدن به‌حضور خان به‌تن‌کنند . بندیکت‌سفیر لهستان ظاهراً معنی ومفهوم این‌کار را به‌خوبی درك نکرده است[۴]. سفرائی‌که سوار براسب بودند ، می‌بایست در فاصلهٔ یك تیررس پیش از وصول به‌خیمهٔ خان از اسب پیاده شوند[۵]. چنان‌چه سفیری به‌یکی از وزراء برخورد می‌کرد ، هر دو برای ادای احترام به‌یکدیگر از اسب پیاده می‌شدند[۶].

نحوهٔ پذیرش نمایندگان خارجی طبق گزارش سیّاحان یکنواخت نبوده است . گاه‌گاه به‌آن‌ها حتی اجازهٔ ورود به‌خیمهٔ خان داده نمی‌شد[۷]. سفیران کشورهای غربی پیوسته به‌این افتخار می‌رسیدند ، و حتی اجازه داشتند همراهانشان را نیز با خود بیاورند. براق فرمانروای ماوراءالنهر مثلاً ، هنگامی‌که سفرای قیدو درسال۱۲۶۲م. به‌حضور او آمدند ، از تخت خود به‌پائین آمد و پیشواز آنان رفت ، دست آنان را

۱ـ J. P. Carpini/Wyngaert 116, 123

۲ـ W. v. Rubruck/Wyngaert 248

۳ـ W. v. Rubruck/Wyngaert 249, 261 ؛ J. P. Carpini/Wyngaert 120

۴ـ Benedikt v. Polen/Wyngaert 139

۵ـ W. v. Rubruck/Wyngaert 245

۶ـ رك ؛ خواند میر/دفرمی a ۲۲۰.

۷ـ J. P. Carpini/Wyngaert 120

فشرد ، و درکنار خویش جایشان داد[1] ، اما از طرف دیگر مبلّغین مسیحی پس از آن که چندبار دربرابرش به‌خاك افتادند (به‌روایت ژان چهار بار) ، می‌بایست بـه‌خان زیاد نزدیك نشوند ، و درفاصلهٔ معینی متوقف بمانند[2]. چون مبلّغین مسیحی تشریفات سجده را ، که مغولان از چینی‌ها گرفته بودند[3]، مخالف دین مسیح می‌دانستند ، لذا به‌آنان اجازه داده شد ، که به‌جای سجده فقط دربرابر قاآن تعظیم‌کنند. دراین‌گونه تعدیل تشریفات به‌منظور احترام خان مغول ، تساوی (مثلاً درمورد اعزام سفیر میان فرمانروایان مناطق مختلف قلمرو مغولان) و رویهم‌رفته وضع سیاسی موجود میان دو کشور هویدا می‌گردید.

درکنار در غربی خیمهٔ زرین، که سفرا ازآن‌واردمی‌شدند ظرفی ازشیر تخمیر شدهٔ اسب (قمیس) قرار داشت ؛ و مترجم نیز در کنار آن جای می‌گرفت . سفیر بر روی چهارپایه‌ای می‌نشست، تا وقت شرفیابی فرارسد. دروسط یورت‌آتشی می‌سوخت. خان برجایگاه خود نشسته بود ، وسائل ونحوهٔ آرایش تالار پذیرائی در قصرهـا نیز شباهت تام به‌این خیمه داشت[4].

درآغاز شرفیابی (چنان‌چه‌لازم‌بود) ، ترجمهٔ مکتوبی که سفیر ازجانب ولی‌ـ نعمت خود آورده برد ، وسیلهٔ وزیر برای فرمانروا و سایر درباریان خوانده می‌شد[5]. زنان وکودکان ، ازجمله دختران قاآن ، نیز به‌این پیام گوش می‌دادند . پس از آن حاضران برای مدتی سکوت می‌کردند، و فرمانروا دراین‌مدت ازجمله دستور می‌داد، تا بازهای شکاری بـه‌حضور او بیاورند[6]. او چنان‌چه مایل بـود با سفیران به‌مذاکره می‌پرداخت. منکو ازجمله با ویلهلم‌فن روبروك دربارهٔ مسائل‌مذهبی سخن گفته‌است[7].

۱ــ میرخواند ج۵ : ۸۶ . ۲ــ W. v. Rubruck/Wyngaert 249, 279f. ۳ــ مفضل ج۳ : ۱۰۴ ، حاشیهٔ ۴. ۴ــ W. v. Rubruck/Wyngaert 277 ۵ــ J. P. Carpini/ Wyngaert 119 ۶ــ W. v. Rubruck/Wyngaert 249 ۷ــ W. v. Rubruck/ Wyngaert 250 - 252

کیوك عادت داشت ، که خود مستقیماً با سفیران صحبت نکند ، بلکه منویات خود را وسیلهٔ اشخاص دیگری به‌اطلاع آنان برساند[1]. رعایادرهنگام استماع سخنان‌فرمانروا به‌سجده درمی‌آمدند .

سفیران نه‌تنها درهنگام ورود به‌مقر خان‌مغول وهنگام‌ترك آن‌شرفیاب می‌شدند، بلکه درآن‌میان نیز یا به‌درخواست خود ویا به‌فرمان خان به‌حضور وی می‌رسیدند[2]. درسایر مواقع کاتبان مسئول برقراری روابط بودند[3].

درحین شرفیابی با اغذیــه و آشامیدنی‌هــا از نمایندگان کشورهــای خارجی پذیرائی می‌شد[4]. خان شخصاً برای احترام برآنان جامی از شیر اسب به‌آنهــا تعارف می‌کرد ، اما آن‌ها در صورت عدم تمایل مجاز بودند ، کــه از پذیرفتن آن و نیز از نوشیدن آبجو و آشامیدنیهــای دیگر خــودداری کنند (ژان بــه‌همین منوال رفتار کرده است)[5].

در دوران‌های بعدی ظاهراً ازاین‌نظر تا این‌درجه مدارا به‌عمل‌نمی‌آمده است. الجایتو تنها به‌آن سبب از تقصیر عمادالدین‌السکّری سفیر دربار مصر گذشت، که وی قاضی بود وبه‌این‌جهت مراعات دستورات مذهبی‌را برخود واجب می‌دانست[6]. ایلخان احتمالاً این بهانه را پذیرفت ، تا از تیرگی روابط میان دوکشور جلوگیری‌کند . او برای اثبات این‌که به‌سفیر مصر خشمناك نیست ، قرص نانی به‌وی داد، و سفیر مملوك پس از سه‌بار تعظیم از آن نـان خورد . سفیری که شرفیاب شده بود ، می‌بایست پیش از دیگران ازآن آشامیدنی بنوشد. درسایرمواقع افرادی‌که ازنظر منصب بایکدیگر مساوی بودند ، هم‌زمان با یکدیگر ازآن می‌نوشیدند[7].

۱ـ J. P. Carpini/Wyngaert 124

۲ـ W. v. Rubruck/Wyngaert 279

۳ـ W. v. Rubruck/Wyngaert 292f.

۴ـ Kcartclis chovreba I 384

۵ـ J. P. Carpini/Wyngaert 117

۶ـ مفضل ج۳ : ۱۰۴ .

۷ـ Üan - ts au pi - sï/Palladius 156

پذیرائی از رعایای عالیقدر نیز به‌همین صورت انجـام می‌شد . ایلخان دست جاثلیق جبلّهای سوم را فشرد، و اورا درکنار خویش جای‌داد[۱] . دراین‌گونه موارد نیز مسیحیان نیازمند به‌سجده نبودند[۲] .

بسیار متداول بود ،که سفرا با خود هدایائی بیاورند[۳] . منکو فقدان این هدایا را درمورد مبلغان دینی، که سفیر سیاسی نبودند، اغماض می‌کرد. اما بایجو ازاین‌که فرستادهٔ پاپ هدایائی به‌حضور وی نداده بود ، سخت خشمگین شد[۴] .

معابد قابل حمل وخیمه‌های زیبا[۵] ، پلنگ وسگ‌های شکاری[۶] ، باز[۷] ، ابریشم، پارچه‌های ابریشمی ، مخمل ، پارچه‌های زیبا ، که به‌عنوان سقف از آن‌هـا استفاده می‌شد ، چتر مرصع[۸] ، جواهرات[۹] ، جام‌های گرانبها[۱۰] و نیز تخت‌وتاج[۱۱] به‌عنوان هدیه به‌خان مغول داده می‌شد . تقتغا درسال ۱۳۰۱ م. مقداری غلات به‌عنوان هدیه فرستاد وتعداد دانه‌های‌آن می‌بایست نشان‌دهندهٔ عددسپاهیان‌وی‌باشد. مغولان‌به‌این‌نوع هدیه علاقهٔ فراوان داشتند[۱۲] . قسمتی از هدایا به‌زنان دربار خان مغول می‌رسید .

سفرا پس ازپایان شرفیابی خیمه و یا قصرخان را ترك می‌کردند ، و نگهبانان خان آن‌ها را تا منزلشان بدرقه می‌نمودند. اغلب درهنگامی‌که نمایندگان‌کشورهای خارجی در دربار خان مغول حضور داشتند، جشنی ترتیب می‌یافت[۱۳] . چون روبروك، که یك روحانی بود، نمی‌خواست دراین‌جشن شرکت‌کند، برای اواز طعام‌هـای جشن

۱ـ Tašîtâ 36f. ۲ـ رك: Vartan 301 ۳ـ وصاف/بمبئی۵۰۶؛ جوینی ج۱ : ۲۰۵ ، ج۳ : ۳۳ ؛ رشیدالدین/بلوشه ۳۱۵ ؛ میرخواند ج۵ : ۵۶ ؛ رشیدالدین/کاترمر ج۱ : ۱۴۹ ؛ Vartan 301 ۴ـ Aszelin 226=Vincent de Beauvais 1299 ۵ـ Batton 15 ; میرخواند/یوبرت ۱۷۰ صب ؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۸۲ . ۶ـ W. v. Rubruck/ Wyngaert 306 ۷ـ وصاف/بمبئی ۴۰۱ ؛ Blochet, Intr. 234 ۸ـ Vincent de Beauvais 1295 ؛ رشیدالدین/کاترمر ج۱ : ۱۵۸ ؛ J. P. Carpini/Wyngaert 120 ۹ـ Čamčean/Klaproth 212 ۱۰ـ مفضل ج۱ : ۴۳۲ . ۱۱ـ Zyriak 451f. ۱۲ـ وصاف/بمبئی ۴۰۱ . ۱۳ـ میرخواند ج۵ : ۱۲۳ .

مقداری به‌منزلش آوردند[۱].

سفرا در اقامتگاه خود مجاز بودند، که با یکدیگر و یا با آشنایان و حتی با مغولان و نیز با کشیشان مسیحی و راهبان ملاقات کنند. راهبان فرانسیسکن به‌توصیهٔ منکو در یك جلسهٔ مباحثه با نمایندگان ادیان‌دیگر شرکت‌کردند. به‌هیچ‌وجه‌کوشش نمی‌شد، که سفیران را از تماس با مردم منع کنند.

مدت اقامت سفرا، لااقل درمورد کسانی‌که مدت‌بیشتری‌مایل به‌توقف در دربار خان مغول بودند، درهنگام ورود تعیین می‌شد ــ دست‌کم در دربار قاآن ــ بدیهی است، که سفرا گاه‌گاه مدت طولانی‌تری در دربار قاآن می‌ماندند. مثلاً ویلهلم فن روبروك به‌جای دوماه پنج‌ماه درآن‌جا اقامت داشته است[۲].

سفرا هنگام‌ترك مقرخان مغول نیازمند به‌اجازهٔ فرمانروا بودند[۳]. آنان پیش‌از این برای تودیع شرفیاب می‌شدند، و دراین هنگام پس از مذاکرات طولانی پاسخ پیامی‌که آورده بودند، به‌آنان‌داده می‌شد[۴]. تهیهٔ این پاسخ، به‌خصوص درمورد سفرای مغرب‌زمین، مدتی دراز طول می‌کشید، چه موضوع زبان ایجاداشکال فراوان‌می‌کرد. سفرا ــ واشخاص دیگری‌که درشرفیابی حضورداشتند ــ درهنگام خداحافظی‌هدایائی از جمله خلعت دریافت می‌داشتند[۵]. همسران خان مغول نیز گاه‌گاه به‌سفرا هدایائی می‌دادند[۶]. پایزائی که به‌سفرا داده‌می‌شد، ضامن‌امنیت آنان‌درراه‌بازگشت به‌کشورشان‌بود[۷].

قاآن‌ها مایل بودند، که سفرای مغرب‌زمین فرستادگان مغولی‌را باخود ببرند، چه آنان دراین‌صورت بهتر می‌توانستند مأموریت خود را انجام دهند[۸]. بدیهی‌است،

۱ـ W. v. Rubruck/Wyngaert 257f.

۲ـ W. v. Rubruck/Wyngaert 289f.

۳ـ J. P. Carpini/Wyngaert 126 ؛ Tiesenhausen I 354

۴ـ W. v. Rubruck/Wyngaert 299f, , 332 ؛ J. P. Carpini/Wyngaert 123

۵ـ زمجی b ۴۴۵ ؛ مفضل ج۳ : ۱۰۴ ؛ وصاف/بمبئی ۴۰۱ .

۶ـ J. P. Carpini/Wyngaert 126 ؛ W. v. Rubruck/Wyngaert 272

۷ـ Polo/lemke 51f.

۸ـ J. P. Carpini/Wyngaert 125

که این فرستادگان مغولی درنظر شاهان مغرب‌زمین و حتی در دربار خان مغول بیشتر به‌خاطر جاسوسی و جمع‌آوری اخبار اعزام می‌شده‌اند . یکی از فرانسویان که درآن موقع ساکن قراقورم بود ، و به‌کار مترجمی اشتغال داشت ، این موضوع را تصریح می‌کند[۱] . به‌همین‌سبب راهبان مسیحی ازاین‌که سفیران مغول را به‌همراه خود ببرند، خودداری می‌کردند، به‌خصوص چنان‌چه برای این‌سفرا درطی‌راه پیش‌آمد سوئی‌روی می‌داد ، برای آنان نتایج بسیار نامطلوبی به‌بار می‌آورد .

درآن دوران‌که مغرب‌زمین از وجود و خصوصیات سرزمین‌های ناشناس مطلع می‌شد ، کلاه بردارانی نیز به‌غلط نام سفیر برخود می‌گذاشتند. تقلب بسیاری ازآنان از جمله رایموند درسال ۱۲۵۳ م. در دربار قاآن فاش شده است[۲] . اما درمورد صحت گفتار مردانی‌که در دربار لوئی نهم با او به‌مذاکره پرداخته بودند ، به‌غلط تردید شده است[۳] .

در دربار قاآن‌ها و ایلخانان سفرای ممالك خارجی پیوسته درحال رفت وآمد بودند. از تمام‌کشورهای‌آسیائی ، اروپا ومصرسفرا به‌دربارخان مغول رو می‌آوردند[۴] . درفصل تاریخ سیاسی ازآن‌ها نام‌برده شد. بدیهی‌است که این سفرا تنهابرای منظوری خاص مأموریت داشته‌اند . تنها نمایندهٔ قاآن است که به‌عنوان سفیر دائم در دربار ایلخانان می‌زیسته است .

اعزام سفرا به‌خارج

در قلمرو ایلخانان تنها فرمانروا اختیار اعزام سفیر به‌خارج را داشته است . امیر چوپان، که خود سفرا را به‌حضور می‌پذیرفت و رویهم‌رفته‌دارای وضع وموقعیتی

۱ـ W. v. Rubruck/Wyngaert 255

۲ـ W. v. Rubruck/Wyngaert 253 - 255

۳ـ رك ، Pelliot, Papes c 13ff. ؛ Wyngaert 306

۴ـ رك ، جوینی ج۳ ، ۳۳ ؛ W. v. Rubruck/

خاص بود ، از این قاعدهٔ کلی مستثنی است : او درسال‌های ۱۳۲۲ و ۱۳۲۵م. سفرائی به‌مصر فرستاد[۱] .

گدشته از سفرای مغول ، کــه به‌دربار شاهان مغرب‌زمین فرستاده می‌شدند ، و خود را با تشریفات اروپائی سازگار می‌کردند ، ایلخانان بیش از همه با دربار قاآن درچین ومصر روابط دیپلماسی داشته‌اند . دربارهٔ روابط ایلخانان با قاآن ، که بیشتر جنبهٔ حقوقی و یا خویشاوندی داشت ، درجای دیگر صحبت شده‌است . به‌این ترتیب دراین‌جا فقط از هیئت‌های اعزامی به‌دربار سلاطین مملوك صحبت می‌شود . یکی از این هیئت‌ها که درسال ۱۲۸۴ م. اعزام‌گردید ۱۵۰ تن عضو داشت[۲] . با آن‌که مغولان خود هیچ‌گاه هیئت‌هائی‌که تعداد اعضای آن این‌طور زیاد بود ، با میل نمی‌پذیرفتند.

با توجه به‌وضع بحرانی میان دوکشور اعزام سفرا به‌دربار مملوك با مشکلاتی همراه بــود ، حتی در راه برای سفرای مغول ایجاد دشواری می‌شد : اگرچه به‌طور معمول‌مخارج فرستادگان ایلخان داده‌می‌شد (درسال ۱۲۸۴م. روزانه ۱۰۰۰ درهم)[۳] ، اما در مورد ادای احترامات متداول نسبت به‌آنان کوتاهی می‌گردید . اگرچه درسال ۱۲۸۴ م. پیش ازآن‌که سفیر عبدالرحمن سفر خود را آغاز کند، به‌وی افتخار حمل چتر آفتابی داده شد ، اما پس ازآن‌که وی از رود فرات‌گذشت ، مصریان این افتخار را از او سلب‌کردند[۴] .

چون‌بیم‌آن‌می‌رفت، که درمیان‌مردم ستم‌دیدهٔ‌سوریه ازدیدن‌سفرای مغولی‌تشنج ایجاد شود، وبه‌منظورجلوگیری ازانتشاراین‌خبرکه سلطان‌مملوك‌بادشمن سرسخت‌خود مشغول مذاکره‌است، سفرای‌مغول‌حتی‌المقدور مخفی‌نگاهداری می‌شدند وفقط‌درطول شب اجازهٔ مسافرت داشتند[۵] .

۱ــ ابوالفدا ج۵ : ۳۵۴ ؛ ۳۶۴ . ۲ــ مفضل ج۲: ۵۲۶ . ۳ــ مفضل ج۲: ۵۲۶ .
۴ــ مفضل ج۲ : ۵۲۶ ص‌ب . ۵ــ مفضل ج۲ : ۵۲۶ ؛ مقریزی/کاترمر ج۲ : ۱ ، ۵۲ ص‌ب ؛ ابن‌فوطی ۴۲۴ ص‌ب ، ۴۳۱ .

فرستادگان ایلخان طی تشریفات گوناگون دردربار سلطان مصر پذیرفته می‌شدند. سفرای احمد ، که در سال ۶۸۲ هـ. ق. خبر تشرف ایلخان را بـه‌دین اسلام به‌دربار سلطان مملوك برده بودند ، و اطمینان می‌دادند که ایلخان هدف‌های صلح‌جویانه را دنبال می‌کند[۱] ، مورد بی‌مهری وشتم قرار گرفتند ، وچون خبر مرگ احمد وجانشینی ارغون بودائی به‌دربار مصر رسید ، هدایائی را که قبلاً طبق رسوم دیپلماسی به‌سفرا داده بودند، پس گرفتند وچون آنان ازپس‌دادن هدایا سر باز زدند، اموال آنان غارت شد وخود آنان‌را محبوس‌کردند، تا آن‌که عبدالرحمن در ۱۸ رمضان ۶۸۳ درگذشت . مدتی پس ازآن سایر نمایندگان ایلخان آزاد شدند[۲] .

قبلاً نیز الملك‌الظهیر درسال ۶۷۱ هـ. ق. با نمایندگان اباقا ، که پا از حدود خود فراتر نهاده و از سلطان خواسته بودندکه به‌دربار ایلخان برود، همان‌طور رفتار نمود . الملك‌الظهیر نیز درمقابل اظهارنظرکرد ، که برای برقراری صلح، اباقا بـاید به‌دربار وی برود[۳] .

اما وضع سفرای غازان ـ وی تشرفش‌را به‌اسلام درسال ۶۹۴ هـ. ق. اعلام‌کرده بود[۴] ـ که درسال ۷۰۰ هـ. ق. به‌دربار سلطان‌مملوك‌رفتند ـ لااقل‌طبق گزارش مقریزی ـ بهتر بود . باآن‌که مغولان‌کمی پیش ازآن به‌سوریه حمله‌کرده وسخت شکست‌خورده بودند ، قاضیان مولانا ناصرالدین علی خواجه تبریزی و کمال‌الدین‌بن یونس موصلی با احترام تمام پذیرفته شدند و در روز شرفیابی ازمیان ۱۰۰۰ تن مشعل‌دار ، که در دوردیف صف‌کشیده بودند ، گذشتند. آنان پس‌ازآن‌که برای سلامت سلطان مملوك، غازان و امراء نمازگزاردند[۵] ، وپس از مذاکرات‌که در ۱۶ ذیحجهٔ ۷۰۰ صورت‌گرفت، مکتوب خود را تقدیم‌کردند[۶] . پس از ۶ روز این مکتوب باز و قرائت شد و درهمان

۱ـ Bar Hebraeus 548f. , 596f. ۲ـ مقریزی/کاترمر ج۲ : ۱ ، ۷۱ ص ب .
۳ـ مقریزی/کاترمر ج۱ : ۲ ، ۱۰۹ ص‌ب . ۴ـ میرخواند ج۵ : ۱۲۰ . ۵ـ مفضل ج۳ : ۴۲ . ۶ـ رشیدالدین/کاترمر ج۱ : ۲۹۴ ; Tašîtâ 48

هنگام نیز سفرای ایلخان هدایای خود را تقدیم کردند، و سلطـان نیز در هنگام بازگشت آنان هدایا و خلعت‌های فاخر به آنان داد[۱]. حسام‌الدین از دمیر المجیری و قاضی عمادالدین بن السکّری سفرای مصر نیز به همراه آنان به ایران آمدند[۲].

ایلخان به فرمانروایان خارجی ـ و نیز میهمانان دربار خود ـ پول و اسلحه[۳] و جواهرات گوناگون از قبیل زبرجد هندی، یاقوت و مروارید[۴] و نیز پلنگ‌های شکاری اهدا می‌کرد[۵] ـ چنگیزخان در سال ۶۱۵ هـ. ق. به خوارزمشاه ظروف نقره، مشك، یشم، جام‌های مطلا و خلعت‌هائی که از پشم سبز وسفید بـافته شده بود[۶]، و بی تردید ارزنده‌ترین چیزی بود، که وی در اختیار داشت هدیه داد. درمقابل قاآن ایلخانان چه ثروتی داشتند!

۱ــ مفضل ج۳ : ۶۵. ۲ــ مفضل ج۳ : ۶۵ ؛ رشیدالدین/وین ۲۷۲ ر و ج ؛ مقریزی/کاترمر ج۲ : ۲ ، ۱۸۲ ص‌ب. ۳ــ Tašîtâ 48 ۴ــ مقریزی/کاترمر ج۲ : ۱، ۷۱.
۵ــ کاشانی ۱۳۶ ر. ۶ــ میرخواند ج۵ : ۲۴.

حقوق

اصول حقوق مغولی

مغولان پیش از چنگیزخان تنها دارای حقوق عرف بودند که ـ به‌علت فقدان خط واقعی ـ تحریر نشده بود[1]. پس از بنیان‌گذاری دولتی وسیع و نیرومند، تدوین وتحریر دستورات قانونی ضروری می‌نمود. به‌این ترتیب براساس حقوق عرف مغول و فرمان‌های چنگیزخان با همکاری اوکتای و جغتای کتاب بزرگ قانون « یاسا » (یاساق) به‌رشتهٔ تحریر درآمد. این کتاب با خزانهٔ دولت‌دریك‌جا نگاهداری‌می‌شد، ودر قوریلتای به‌عنوان‌آخرین منبع‌حقوقی به‌آن استناد می‌گردید[2]. درصحت‌گزارش مالاخیاس[3]، که مغولان معتقد بودند یاسا وسیلهٔ یکی از فرشتگان ازجانب خدا الهام شده است، می‌توان تردید داشت. کتاب قانون حاوی دستوراتی در مورد چگونگی رفتار باکشورهای خارجی، نحوهٔ جنگ، تقسیم‌بندی سپاهیان[4] و دستگاه نامه‌رسانی[5]، مالیات، مسئلهٔ وراثت و بالاخره روابط اعضای خانواده با یکدیگر بود[6].

۱ـ مقریزی/بلوشه ۳۳۱ .
۲ـ جوینی ج۱ : ۱۷ ص‌ب ؛ رشیدالدین/برزین ۱۷۹ d ص ب ؛ میرخواند/یوبرت ۱۷۳ ؛ میرخواند/لانگله . ـ رك ؛ Riasanovsky , Fund. Princ . 25 _ 44 ; Vladimircov , Obšč. stroj 10 ; Alinge 119f. ; Rjazanovskij, Mong. Pravo 7 - 23
۳ـ Malachias 4
۴ـ Alinge 119f.
۵ـ Alinge 119f.
۶ـ Alinge 119f.

اما با توجه به‌این کـه قدرت برجستهٔ مملکت و تقسیم نهـائی حتی در قلمرو ایلخانان به‌دست‌فرمانروا بود، هیچ‌گاه لزوم تدوین روابط فروانروا ومردم لازم به‌نظر نمی‌رسید ، و به‌این جهت مأموران دولت به‌حق به‌سفیران شاهزاده ازن‌بقا در دوران الجایتو که از « یرلیغ » آن شاهزاده صحبت کرده بودند، گفتندکه : « یارلیغ ازآن خان باشد »[۱] .

این‌که در اروپا گفته شده است[۲] ، که مغولان هیچ نوع قانونی نداشتند ، نشانهٔ بی‌اطلاعی و محدودیت بینش غربیان بوده است . ریکولدوس[۳] حتی در سال ۱۳۰۰ م. هنوز ادعا می‌کند ، که مغولان تنها دارای « نوعی قوانین طبیعی » هستند .

بدیهی است‌که قانون‌گذاری چنگیزخان‌کاملاً متناسب با مقتضیات زمان وی و در نتیجه پیوسته نیازمتد به‌اصلاح بود . این اصلاح به‌این ترتیب به‌عمل می‌آمد، که پیوسته دراطراف جانشینان چنگیزخان کاتبی حضور داشت ، که فرمان‌های قانونی او را ــ به‌طرزی‌که طبق نوشتهٔ رشیدالدین فهم آن دشوار بود ــ یادداشت می‌کرد . این فرمان‌ها پس از مرگ خان جمع‌آوری و تدوین می‌شد و به‌عنوان مکمل کتاب قانون (بلك) نگاهداری می‌گردید[۴] .

با وجود این روش ، کتاب قانون ، همان‌طور که چنگیزخـان در بستر مرگ خواسته بود[۵] ، معتبر ماند. مسائل مهم حقوقی در قوریلتای‌مورد بحث قرار می‌گرفت، وحتی اوکتای[۶] نیز که در سال ۶۲۶ هـ. ق. تعهد کرده بـود دستورات پدرش را محترم شمرد ، درسال ۶۳۴ هـ. ق. دست به‌این‌کار زد[۷] . کیوك و منکو نیز تعهد کردند ، که

۱ــ رشیدالدین/کاترمر ج۱ : ۱۷۹ .
۲ــ Matthaeus Parisiensis, Chr. III 488
۳ــ Ricoldus 115
۴ــ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۱۹۵ص‌ب . ــ Vladimircov, Obšč stroj 10
۵ــ جوینی ج۱ : ۱۴۳ ؛ Bar Hebraeus 455 ؛ میرخواند/یوبرت ۱۷۳ .
۶ــ جوینی ج۱ : ۱۵۶ .
۷ــ جوینی ج۱ : ۱۴۹ ؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۱۸ ؛ Hyazinth 149 ؛ ابوالفرج ۴۲۸ ؛ وصاف/بمبئی ۴۵۳ ؛ میرخواند ج۵ ، ۴۴ .

یاسا و مکمل آن‌را محترم شمرند[1]. اما منکو فرامین توراکینا را به‌شرطی پذیرفت، که آن‌هارا قبلاً بررسی کنند[2]. ایلخانان نیز یاسا را پایه واساس رفتار خود قراردادند[3]. مغولان درسال ۶۹۴ هـ. ق. به‌آن جهت دربرابر گیخاتو شورش کردند، که «از طریق یاسا منحرف شده است»[4].

اوکتای از جغتای که می‌خواست با مسلمانان نیز طبق قوانین یاسا عمل نماید، جلوگیری کرد[5] و منکو دستگاهی خاص تحت نظر عمادالدوله برای رسیدگی به‌امور مسلمانان تشکیل داد[6]، واین دستگاه احتمالاً درمرحلهٔ نهائی درمورد مسائل حقوقی اتخاذ تصمیم می‌کرده‌است. به‌این ترتیب حقوق هر قوم، لااقل ظاهراً، محفوظ می‌ماند[7].

وجود دوحقوق در زمان هلاکو، که خود به‌کرّات به‌یاسا استناد می‌کرد[8] و جانشینان وی، دیده می‌شود. سعدالدوله وزیر یهودی ارغون اعتبار حقوق مذهبی (شرع) و حقوق عرف را درمورد مسلمانان تأییدکرد[9].

چون غازان وبسیاری از مغولان درسال ۶۹۴ هـ. ق. به‌دین‌اسلام تشرف یافتند، این وضع تغییر کرد. دراین‌هنگام مراعات دستورات شرع برای مسلمانان ضروری بود و غازان می‌کوشید، تا دستوراتی را که در زمینهٔ زندگی روزمره وجود داشت، جمع‌آوری کند وپس‌ازملاحظه آن‌هارا به‌صورت کتاب‌قانون (دستور) تدوین نماید[10]. اطلاعی در دست نیست، که این کوشش غازان تا چه حد به‌نتیجه رسیده است.

الجایتو قوانین برادرش وبه‌این‌ترتیب دستورات‌اورا درزمینهٔ اعتبار شرع تأیید-

---

۱ــ رك: رشیدالدین/بلوشه ۲۴۷؛ جوینی ج۱: ۲۱۰ ص‌ب؛ میرخواند ج۵: ۵۳.
۲ــ رك: جوینی ج۳: ۳، ۳۰؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲: ۳۱۰ ص‌ب. ۳ــ میرخواند ج۵: ۸۳؛ وصاف/هامر ج۱: ۲۱۵؛ کاشانی ۶۶ج. ۴ــ وصاف/بمبئی ۲۸۴؛ Bar Hebraeus 584f.
۵ــ رك: رشیدالدین/بلوشه ج۲: ۶۲؛ خواندمیر/دفرمی a ۶۲. ۶ــ جوینی ج۳: ۳۴ ص‌ب. ۷ــ رك: مثلاً ابن‌فوطی ۳۷۴، ۴۰۵ ص‌ب. ۸ــ رشیدالدین/کاترمر ج۱: ۱۴۰؛ Vartan 307 ۹ــ میرخواند ج۵: ۱۰۵؛ رشیدالدین/وین ۲۹۱ ر.
۱۰ــ رشیدالدین/وین ۳۱۳ ر.

کرد . واضح است، که ارکان دولت درآن‌هنگام توجه‌نداشتند، که برخی ازدستورات موجود با یکدیگر سازگار نیست . مثلاً ابوسعید در هنگام جلوس برتخت سلطنت ، از یك‌سو به‌یاسا استناد می‌کرد[۱] و از سوی دیگر مراعات دستورات شرع را ضروری می‌شمرد . بدیهی است ، که یاسا درعمل رفته رفته قدرت خود را ازدست داد و با از بین رفتن آداب و رسوم ملی مغولان از درجهٔ اعتبار ساقط شد .

جرم و مجازات

حقوق جزای مغولان ـ که منکو صریحاً بدان استنادکرده است[۲] ـ برای زنای محصنه ، دزدی ، قتل یکی از مغولان وعدم مراعات برخی از آداب کشتار و طهارت مجازات مرگ را پیش‌بینی می‌کرد[۳]. قتل‌یکی ازمسلمانان پرداخت چهل‌بالش جریمه را ایجاب می‌کرد[۴]. کشتار گوسفندان طبق مراسم اسلامی در فضای سربسته و مخفیانه مجاز بود[۵].

اعدام در ادوارگوناگون درمیان مغولان به‌صورت‌های مختلف دیده می‌شود و نمی‌توان‌گفت ، که به‌این قوم اختصاص داشته است . گذشته ازجدا کردن سرازبدن[۶] ، محکومین به‌صورت‌های زیر اعدام می‌شدند : بدن محکوم را به‌دو یا چند قسمت می‌کردند[۷] ، قطعاتی‌ازگوشت بدن اورا جدامی‌کردند ودر دهانش جا می‌دادند[۸] ـ برای این منظور گاه‌گاه سنگ هم به‌کار می‌رفت ـ محکومین را جلو حیوانات وحشی و سگ‌های درنده می‌انداختند[۹]. آن‌ها را آنقدر در آفتاب سوزان نگاه می‌داشتند تا

۱ـ رشیدالدین/کاترمر ج۱ ، ۳۲ ص‌ب ؛ حافظ‌ابرو ۲ ج ؛ وصاف/بمبئی۴۵۷ ، ۴۷۰ . ــ رك؛
Pachymeres II 459 ۲ـ میرخواند ج۵ ، ۱۴۳ . ۳ـ میرخواند/لانگله ۲۱۹؛
J. P. Carpini/Wyngaert 49f. , 64 ؛ Ricoldus 115 ؛ Zyriak ؛ ۴۳ ، میرخواند ج۵
249 ؛ Annales de Burton 273 ۴ـ میرخواند/لانگله ۲۱۸ . ۵ـ ابوالقاضی
ج ۱ ، ۱۴۱ . ۶ـ وصاف/بمبئی ۵۳۸ . ۷ـ رشیدالدین/وین ۲۲۹ر ؛ K^{c}art^{c}lis
^{c}chovreba I 373؛ خواندمیر ج۳، ۵۲ ؛ حافظ ابرو ۴۶ ر . ۸ـ جوینی ج۲ ، ۲۴۲ ؛
رشیدالدین/بلوشه ج۲ ، ۶۰ . ۹ـ ابن‌بطوطه ج۲، ۵۹ ص‌ب .

بدن آن‌ها کرم بگذارد[1]. محکومین را در آب خفه می‌کردند[2]، می‌سوزاندند[3] و یا با وارد آوردن ضربت‌هائی به‌بدن آن‌ها آنان‌را می‌کشتند. آن‌ها را برفراز آتش‌های سوزان می‌آویختند[4] ویا در درون روغن گداخته فرو می‌بردند[5]. اغلب بستگان محکوم مقتول نیز به‌قتل می‌رسیدند[6] وثروت آنان‌ضبط می‌شد[7]. درمورد اعضای‌خانوادهٔ‌سلطنتی کوشش می‌شد، که خون ریخته نشود[8]، ولذا آن‌ها را با بستن زهی به‌دور گردنشان و یا پیچیدن‌آن‌ها درفرش خفه می‌کردند[9]. منابع تاریخی با وجود اختلاف گزارش[10] در این مورد متفق‌القول هستند، که سرخلیفهٔ بغداد را با شمشیر ازبدن جدا نکرده‌اند.

قتل گروگان و بی‌گناهان دیگر برای انتقام‌جوئی از کسانی‌که مغولان به‌آنان دست‌رسی نداشتند، همان‌گونه‌که قوبیلای‌دستور قتل‌امرای برادرش‌اریق‌بوکا را داد[11]، نیز از مختصات حقوق جزای مغول نبود.

گاه‌گاه نیز برای‌آن‌که جرم قتل را به‌گردن دیگری بیاندازند، کسی را وادار به‌قتل شخص مورد نظر می‌کردند. درسال ۱۲۶۰م. کیدبوقا، یکی ازامرای زیردست خود را مجبور کرد، که یکی‌از سرداران مصری‌را، که بخشوده شده‌بود گردن‌بزنند. هلاکو به‌وساطت‌همین امیر دراصل سردار مصری‌را برخلاف میل‌کیدبوقا بخشوده‌بود.

گزارش هیتونوس[12] و ریکولدوس[13] دربارهٔ این‌که اباقا فرمان داده است، که نعش معین‌الدوله‌پروانه[14] یکی‌از زمام‌داران سلجوقی آسیای صغیررا قطعه‌قطعه‌کنند،

۱ــ رشیدالدین/کاترمر ج۱ : ۳۸۸ . ۲ــ .Bar Hebraeus 481f؛ میرخواند ج۵، ۵۲؛ خواندمیر ج۳ : ۷۷ . ۳ــ میرخواند ج۵ : ۱۴۸ . ۴ــ حافظ ابرو ۳۵ ر .
۵ــ خواندمیر ج۳ : ۳۵ . ۶ــ جوینی ج۱، ۲۰۲ ؛ وصاف/بمبئی ۱۴۲؛ میرخواند ج۵، ۱۰۴ ؛ ابن‌بطوطه ج۲ ؛ ۱۲۰ ص‌ب . ۷ــ وصاف/هامر ج ۱ ؛ ۲۹۱ ؛ خواندمیر ج۳ ؛ ۷۳ . ۸ــ Ricoldus 115 ۹ــ .Polo/Pauthier 248f ۱۰ــ وصاف/هامر ج۱ ؛ ۷۹.
۱۱ــ میرخواند ج۵ ؛ ۶۰ . ۱۲ــ Haytonus 309 ۱۳ــ Ricoldus 116
۱۴ ــ ابوالفرج ۵۰۱ ص‌ص‌ب .

و آن را بـه‌عنوان طعام به‌بزرگان دربارش خورانده است ، افسانـه‌ای بیش نیست . ریکولدوس احتمالاً دراین‌جا اساطیر باستانی را بازگوی‌کرده است .

اما اغلب پیش‌آمده است ، که نعش مقتول را قطعه قطعه‌کنند . گاه‌گاه سر اورا از تن جدا می‌کردند و (به‌عنوان نشان اجرای قتل) برای فرمانروا می‌فرستادند[۱] ، و یا برسر نیزه‌ای می‌آویختند[۲] ، ویا زیر سم‌اسبان می‌افکندند[۳] . این‌اعمال ونیز فرستادن قطعات بدن مقتول[٤] به‌قسمت‌های مختلف مملکت درنقاط دیگر جهـان نیز پیش‌آمده است . در دوران فرمانروائی قوبیلای‌درچین حتی‌نعش مردگان را از زیر خاك بیرون می‌کشیدند و به‌دار می‌آویختند[۵] .

برای شکست درجنگ[۶] ، قتل اشخاصی که تحت حمایت خاص دولت نبودند ، ونیز برای دزدی‌های کوچك تنبیهات بدنی وجود داشت . دزدان موظف بودند ، کـه نه برابر شیء دزدی شده‌را پس بدهند[۷] . کسانی‌که درحین انتخاب فرمانروا به‌محوطهٔ ممنوعه پا می‌گذارند ، مورد اصابت تیرهائی قرار می‌گرفتند[۸] ، که نوکی‌کند داشت .

چنان‌چه مأموران دولت برخلاف شئون مملکت رفتار می‌کردند ، ویا با قاطبهٔ بزرگان‌دولت به‌ستیزه می‌پرداختند، همان‌طورکه در موردگرگوز حاکم‌درسال۱۲۴۰م. روی داد[۹] ، ازکار منفصل و متناسب با نوع جرمشان محکوم به‌پرداخت جریمهٔ نقد[۱۰] و امثال آن[۱۱] می‌شدند .

شاهزادگان و امیران یاغی را تبعید و یا زندانی می‌کردند : اریق‌بوکا ناگزیر

۱ــ ابن‌فوطی۴۸۲ ؛ وصاف/بمبئی ۳۴۳ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۱۸ ؛ ابن‌بطوطه ۲ : ۱۲۰ ص‌ب؛ خواندمیر ج۳ : ۷۴ .
۲ــ وصاف/بمبئی ۳۳۸ ؛ خواندمیر ج۳ : ۸۱ .
۳ــ ابن‌بطوطه ج۲ : ۱۱۹.
۴ــ وصاف/هامر ج۱ : ۲۲۲ ص‌ب؛ مفضل ج۲:۴۱۹.
۵ــ میرخواند ج۵ : ۶۴ .
۶ــ وصاف/بمبئی ۴۱۴ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۲۵ ، ۱۳۲ ؛ خواندمیر ج۳ : ۵۳ ؛ حافظ ابرو ۶ ج .
۷ــ ابن‌بطوطه ج۳ : ۸۳ .
۸ــ J. P. Carpini/ Wyngaert 117
۹ــ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۲۵۷ .
۱۰ــ وصاف/بمبئی ۲۲۱ .
۱۱ــ رك : مثلا مفضل ج۲ : ۴۱۹ .

بود ، که به‌رسم دیرینهٔ مغولان[1] در آستانــهٔ خیمهٔ برادرش قوبیلای[2] بایستد ، و سپس تبعید شد ــ احمد نیز پس از تسلط برارغون ــ بعد از نخستین شورش وی ــ خواهان انجام همین تشریفات بوده است[3]. ابوسعید ، اینجو فرمانروای فارس[4] و امیرحسن[5] را به‌حبس محکوم کرد. طبق گزارش منابع، مخالفان سیاسی نیز گاه‌گاه درقفس‌های آهنین زندانی می‌شدند[6].

فرمان بخشش ، که از جانب فرمانروا ، از جمله درهنگام جلوس ایلخان تازه بر تخت سلطنت[7] ویا درمان بیماری فرمانروا[8] وغیره صادر می‌شد، می‌توانست از اجراء هرگــونــه مجازات جلوگیری کند . دروازهٔ قصر فرمانــروا پیوسته بــرای مجرمان پناهگاهی بود[9] .

یارغو ، محاکمه و شیوهٔ کار محکمه

در دربارخان دادگاهی موجودبود، که به‌اختلافات میان‌بزرگان مغول‌رسیدگی می‌کرد وصاحب‌منصبان غیر مغولی‌را نیز در صورت لزوم محاکمه می‌نمود. این‌دادگاه مسئول رسیدگی به‌موضوعاتی بود ، که از جانب فرمانروا به‌عنوان برجسته‌ترین مقام قضائی به‌آن محول می‌شد[10] . گذشته از آن ، شخصیت‌هائی‌که در بالا ازآن‌ها نام‌برده شد ، می‌توانستند به‌این محکمه مراجعه نمایند ونیز شاهان دست‌نشانــده ، چون شاه ارمنستان صغری و اتابك‌فارس می‌توانستند ازکسانی‌که‌امنیت قلمروآنان را به‌مخاطره می‌انداختند ، نزد این محکمه شکایت برنــد[11] ، و از این راه فرمانبرداری خــود را درمقابل ایلخان به‌منصهٔ ظهور برسانند . درواقع آنان خود اختیار قضاوت در چنین

۱ــ جوینی ج۱ : ۱۷۰ . ۲ــ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۴۶۰ ؛ میرخواند ج۵ : ۶۲ .
۳ــ وصاف/هامر ج۱ : ۲۶۸. ۴ــ میرخواند ج۵ : ۱۵۹ . ۵ــ حافظابرو ۵۲ ر.
۶ــ خواندمیر ج۳ : ۸۱ . ۷ــ جوینی ج۱:۱۴۹ ؛ مفضل ج۲ : ۵۰۵ ؛ خواندمیر ج۳ : ۴۷ . ۸ــ میرخواند ج۵ : ۱۰۸ ؛ وصاف/بمبئی ۲۶۴ . ۹ــ رك: رشیدالدین/وین ۲۷۱ج. ۱۰ــ مفضل ج۲ : ۴۰۵ــ۴۰۳ ؛ جوینی ج۱:۲۰۷،ج۳:۷. ۱۱ــ Malachias 56

مواردی را داشته‌اند .

طبق یاسای چنگیزی[۱] گذشته از بزرگان و صاحب منصبان دولت ممکن بود ، که شاهان دست‌نشانده را ، که علیه ایلخانان قیام کرده بودند به‌محاکمه کشانند[۲]. شاهزادگان عضوخاندان سلطنت‌نیز درهمین‌محکمهٔ دولتی‌محاکمه می‌شدند. درهمین یارغو نیز از سفرای خارجی در بارهٔ وضع کشورهای همسایه و دشمنان مغول کسب اطلاعات می‌شد[۳].

اما غازان برای محاکمهٔ سردارانی ، که در جنگ سوریه از ۱۲ ذیعقده تا ۱ ذیحجهٔ ۷۰۲ هـ. ق. شکست خورده بودند، فرمان داد تا قوریلتای تشکیل گردد[۴]، چون ظاهراً یارغو برای چنین محاکمه‌ای شایستگی نداشته است .

در یارغو، یعنی تنها محکمهٔ دستگاه‌کشوری مغولان[۵]، که دربارهٔ‌آن اطلاعاتی به‌ما رسیده است، صاحب‌منصبان خاصی بودند، که عنوان « یارغوچی » داشتند واغلب از میان امیران و شاهزادگان[۶] مغول انتخاب می‌شدند، و درهنگام تشکیل محکمه در محلی دور یکدیگر گرد می‌آمدند[۷].

خان مغول در شرایط معمولی‌خود دارای برجسته‌ترین منصب قضائی‌بود . تنها درموارد بسیار حساس‌وی با شاهزادگان دیگر نیز مشورت می‌نمود، از جمله قوبیلای پیش ازآن‌که اریق‌بوکا را درسال ۱۲۶۴م. محکوم‌کند، با هلاکو و برکه ، خان‌دشت قبچاق مشورت‌کرد[۸].

دادگاه دربارهٔ موارد اختلافی، که به‌وی‌ارائه می‌شد، رأی نهائی صادر می‌کرد

۱ــ وصاف/بمبئی ۲۱۹ . ۲ــ کاشانی ۳۰ ر . ۳ــ W. v. Rubruck/Wyngaert 286
۴ــ رشیدالدین/وین ۲۷۳ ع ؛ وصاف/بمبئی ۴۱۴ ؛ مقریزی/کاترمر ج۲ : ۲ ، ۲۰۴ ص‌ب .
۵ــ صرفنظر از دادگاهی که به‌اختلافات رعایا رسیدگی می‌کرد . ۶ــ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۴۲۴ . ۷ــ جوینی ج۳ : ۳۴ ؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۲۹۲ ، ۲۹۵ ص‌ب ؛ ابن‌فوطی ۳۵۲ ؛ رشیدالدین/وین ۲۲۸ ع ؛ کاشانی ۵۷ ر ؛ وصاف/بمبئی ۵۳۷ .
۸ــ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۴۳۰ ص‌ب .

وتنها فرمانروا بود ، که می‌توانست رأی محکمه را تغییر دهد . برپایهٔ شهادت شهود اقامهٔ دعوی می‌شد (به‌شرط آن‌که ، آن‌طور که قزوینی گزارش می‌دهد ، نیروی الهی با ارسال نشانه‌های خاص از جمله بع‌بع گوسفند درجریان محاکمه نفوذ نمی‌نمود)[1]. شاکی می‌بایست‌شهودی بیاورد، که گفتهٔ آنان ثابت می‌گردید[2]. چنان‌چه صحت اتهام ثابت می‌شد ـ خاصه درمورد معاصی‌کبیره ، که اغلب دریارغو مطرح می‌شد ـ جان و مال محکوم دراختیارشاکی قرار می‌گرفت. اومی‌توانست اورا آزاد کند و یا بکشد[3]. اما چنان‌چه ثابت می‌شد ، که شکایت بی‌مورد بوده است ، دراین‌صورت شاکی به‌مرگ محکوم می‌گردید ، و نیز اغلب به‌قتل می‌رسید[4]. به‌ندرت دیده می‌شود ، که یارغو برای رفع اختلافات میان دو نفر میانجی‌گری کرده باشد . گرگوز وادگوتیمور دوتن از صاحب‌منصبان مغول‌را ، که میانشان اختلاف درگرفته بود ، نخست محکوم‌کردند، که با یکدیگر زندگی‌کنند[5]. با این‌همه چون این‌دو آشتی ناپذیر بودند ، سرانجام یارغورأی‌شدیدصادرکرد.دربرخی‌ازموارد وکیل‌مدافعی‌دراختیارمتهمان‌قرارمی‌گرفت[6].

پس‌ازاستقرارمغولان درکشورهائی‌که اسناد کتبی در محاکم آن نقش مهمی را به‌عهده داشته است، دیگر نتوانستند ازکار بردآن درحین محاکمه خودداری کنند . انتصاب قضات غیر مغولی نیز به‌گسترش نقش اسناد در جریان محاکمه کمك‌کرد. قوبیلای حقوقدانان چینی‌را درامور قضائی قلمروخود شرکت‌داد[7]. هلاکو ازجمله داودپنجم پادشاه‌گرجستان ونصیرالدین طوسی‌را به‌عنوان «یارغوچی» منصوب کرد[8]. با توجه به‌این‌که این‌کار خان مغول بیشتر جنبهٔ احترام داشته‌است، با این‌همه

۱ـ Qazwini, Erdk. bei Schlösser 32 ج۵ : ۱۴۴ .

۲ـ رك : ابن‌فوطی ۳۹۹ ص‌ب ؛ میرخواند

۳ـ وصاف/هامر ج۱ : ۲۵۵ ؛ زمجی c ۴۹۰ .

۴ـ Qazwini, Erdk. bei Schlösser 31

۵ـ جوینی ج۲ : ۲۳۴ ص‌ب .

۶ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۲۹۶ .

۷ـ میرخواند ج۵ : ۶۲ .

۸ـ Kcartclts chovreba I 548 ; ابن‌فوطی ۳۵۱ .

دیده می‌شود ، که از آن پس غیرمغولان نیز در محکمهٔ عالی دولتی راه یافته‌اند . با بررسی فرمان‌های غازان و نیز جریان محاکمهٔ رشیدالدین می‌توان پی برد ، که اسناد کتبی درجریان محاکمات ایران تاچه اندازه اهمیت یافته بودند .

برای گرفتن اقرار از متهمان از شکنجهٔ آنان خودداری نمی‌شد[۱] .

با قطعیت می‌توان گفت ، که دراین دوران از جریان محاکمه صورت جلسه‌ای تنظیم می‌شده است . برخی ازگزارشات مورخان نیز در بارهٔ جریان محاکمات برپایهٔ همین صورت جلسات متکی است . غازان کوشیده است ، که با توجه به‌این صورت جلسات وبا جمع‌آوری آن‌ها کتاب قانونی تنظیم نماید. به‌این‌سبب می‌توان بااطمینان گفت، که صورت جلسهٔ محاکمات‌درمحکمهٔ دولت‌بی‌کم وکاست‌تدوین می‌گردیده‌است.

محاکمات‌پیوسته به‌یك‌صورت انجام‌نمی‌شده‌است. گاه‌گاه یکی‌از صاحب‌منصبان دولت به‌سمت یارغوچی مأمور رسیدگی به‌موضوع مورد اختلاف می‌شد، همان‌طورکه در مورد محاکمهٔ وزیر صدرالدین زنجانی در ۱۹ رجب ۶۹۷ ه. ق. روی داد . پس ازآن‌که مقدمتاً موضوع در یارغو مطرح گردید ، امیرقتلغ شاه مأموریت یافت ، که محاکمه را دنبال‌کند[۲]. گذشته از آن ممکن بود ، که جلسهٔ محاکمه درخارج از اردوی ایلخان‌تشکیل‌گردد. تغاچار یارغوچی برای رسیدگی به‌اتهامات وارده به‌علاء‌الدین‌جوینی درسال۶۷۹ ه. ق. به‌بغداد رفت[۳]، وسه‌تن ازیارغوچیان درسال۱۲۸۴م. مأموریت یافتند ، که به‌شیراز روند و قاتلان عمادالدین را محاکمه کنند و به‌سزای خودبرسانند[۴]. دراین‌گونه‌موارد رسیدگی به‌اتهامات درمحل وقوع جرم ضروری بود.

در موارد خاص ، چون شکست شورش پروانه درسال۶۷۵ ه. ق. ، امیران‌خود

۱ــ W. v. Rubruck/Wyngaert 303 ؛ وصاف/هامر ج۱ : ۲۵۵ ؛ مفضل ج۲ : ۴۱۸ ؛ میرخواند ج۵ : ۹۵ . ۲ــ رشیدالدین/وین ۲۶۵ ج ص‌ب . ۳ــ وصاف/هامر ج۱ : ۲۰۲ . ۴ــ وصاف/بمبئی ۲۱۹ ص‌ب .

رأساً جلسهٔ محاکمه تشکیل می‌دادند. آنان درسال ۶۷۵هـ. ق. صورت جلسه را برای اباقا فرستادند و درآن حکم قتل شورش‌گر را صادرکرده بودند[۱].

درمورد قیام‌های علنی ـ همان‌طورکه چوپان به‌آن دست زده بود ـ سردارانی که مأمور شکست‌قیام می‌شدند، معمولاً محاکمه وقتل‌شورش‌گررا نیز به‌عهده داشتند. بدیهی است ، که مجازات قیام مسلحانه قبلاً تعیین شده‌بود. دراین‌گونه مواردفرمانی صادر می‌شد و درآن نام سرداری‌که مأمور قتل شورش‌گر بود ، ذکر می‌گردید و پیش ازآن‌که لشکر حرکت‌کند این فرمان برای سپاهیان خوانده می‌شد[۲].

قاضیان‌مغول‌درچین از تشکیل‌جلسهٔ‌محاکمه‌دربارهٔ‌مردگان‌در دوران‌فرمانروائی قوبیلای امتناع‌کرده‌اند . نمی‌توان گفت ، که آیا چنین جلسه‌هائی در ایران تشکیل شده است یا نه ؟

بدیهی‌است ، که ارادهٔ فرمانروا و یا وزیر مقتدر بـر رأی محاکم تفوق داشته است . خون گروه‌کثیری از مردم بـه‌این ترتیب بدون دردست داشتن موجب قانونی ـ خصوصاً در هنگـامی کـه فرمانروائی را بـه‌زور ساقط می‌کردنـد[۳] و فرمانروای دیگری جای وی می‌نشست ـ ریخته شده است. دراین مورد نیز دولت مغولان با دول دیگر شرقی درآن زمان تفاوتی نداشت .

همان‌گونه‌که فرمانروایان مغرضانه در امور قضائی دخالت می‌کردند ، مغولان نیز ازهیچ‌گونه غرض‌ورزی ودخالت فروگذار نمی‌کردند. آنان‌نیز، به‌اتکاء قدرتی‌که داشتند ، در رأی محاکم دخل و تصرف می‌نمودند ، و در سال‌های نخست فرمانروائی مغولان هرج و مرج بسیار به‌وجود می‌آوردند .

همان‌طور که رشیدالدین‌گزارش می‌دهد ، پس‌از تسلط مغولان برایران متداول

۱ـ مفضل ج۲ : ۴۱۹ـ۴۱۷ . ۲ـ میرخواند ج۵ : ۱۴۷. ۳ـ رك : رشیدالدین/ وین ۲۳۵ ر و چ .

بود « که مردم درامور قضائی به‌آنان مراجعه‌کنند» ، یعنی « تصمیم مغرضانهٔ آنان را به‌عنوان یك اصل حقوقی بپذیرند ». از این راه فعالیت محاکم رسمی متوقف ماند ، و تجاوزات عدیدهٔ مغولان ، که با قدرت ونفوذی‌که یافته‌بودند[1] ، اجتناب‌ناپذیر می‌نمود گیخاتو را برآن داشت، که قطب‌الدین زنجانی[2] را به‌سمت قاضی‌القضات منصوب‌کند. این منصب پیش ازآن دردربار ایلخانان وجود نداشت، وهمان‌طورکه عنوان آن‌نشان می‌دهد ، با منصب یارغوچیان ، که قضات دربار بودند ، متفاوت است . بدیهی است ، که این‌فرمان درزمان ایلخانی چون‌گیخاتو چیزی جز ظاهرسازی‌نبود. مردم ستم‌دیده پس ازآن نیز جرأت نداشتند به‌محاکم شکایت برند[3] .

غازان که وضع را چنین یافت ، اصلاح آن‌را یکی ازتکالیف ضروری شمرد . او به‌کمك فخرالدین زمام‌دار هرات به‌تجدیدنظر در دستگاه قضائی کشور پرداخت[4] . تشرف مغولان به‌اسلام نیز این‌کار را ضروری می‌ساخت .

به‌فرمان ایلخان درسراسر قلمرو وی قضاتی به‌کارگمارده شدند، حتی مأموران برجستهٔ دیوان و صاحب‌منصبان دولت می‌بایست در امور قضائی به‌آنان مراجعه کنند و همگان موظف بودند، که احترام آنان‌را نگاه دارند. رأی این محاکم مجانی‌بود[5] .

برای آن‌که قضات تحت فشار ونفوذ قرار نگیرند ، مراجعان اجازه نداشتند ، که گروه‌کثیری همراه‌خود به‌دادگاه بیاورند[6] . مالکیت واسنادی‌که به‌مدت ۲۰ یا ۳۰ سال[7] معتبر بوده است ، نمی‌بایست دراین محاکم‌مورد تردید قرارگیرد. این فرمان در مواقع‌گوناگون تکرارشده‌است[8] ، ومنظور ازآن‌این‌است ، که درمناطق ویران‌اشخاصی

۱ـ J. P. Carpini/Wyngaert 46f.

۲ـ رشیدالدین/وین ۲۴۴ج، ۲۹۷ ر ؛ وصاف/بمبئی ۲۶۶ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۰۹ .

۳ـ رشیدالدین/وین ۲۹۷ر‌ص‌ب.

۴ـ رشیدالدین/وین ۲۹۸ ر ؛ خواندمیر ج۳ : ۵۳ .

۵ـ رشیدالدین/وین۲۹۱ ج ؛ اجمالا وصاف/بمبئی ۳۸۹ ؛ رك ؛ Ohsson IV 445 - 462

۶ـ جوینی ج۲ : ۲۳۴ .

۷ـ اطلاعاتی که رشیدالدین/وین ۲۹۱ ج و ۲۹۲ ج به‌دست می‌دهد ، یکسان نیست .

۸ـ رشیدالدین/وین ۲۹۱ ج ، ۲۹۲ ج ۲۹۳ ج ، ۲۹۴ ج .

سکنی گزینند و از کار دبیرخانهٔ دولت کاسته شود.

شحنه، علما، قضات و کاتبان ماهیانه دو بار برای رسیدگی به اختلافات مغولان با یکدیگر یا مغولان و ایرانیان در مسجد اصلی شهر جمع می‌شدند. این محکمه در واقع محکمهٔ تجدید نظر برای موارد دشوار قضائی بود، و آراء آن ثبت می‌شد[۱].

درمناطق دور دست ماهیانه درچند روز محکمه تشکیل می‌گردید، و این محاکم وضع مالکیت‌را ثبت می‌کردند، و اسناد مالکیت صادر می‌نمودند. دراین‌گونه مناطق نایبان قضات به‌اختلافات ارثی و ملکی ساده رسیدگی می‌کردند. موارد دشوار در محکمهٔ اصلی، که معمولاً درشهر تشکیل می‌گردید، مطرح می‌شد.

قانون دیگری که در ۳ رجب ۶۹۹ ه. ق. صادر گردید، نحوهٔ فروش زمین و املاك دیگر را تعیین می‌کرد. پیش ازآن اتفاق افتاده‌بود، که کسی زمینی‌را بفروشد و پس ازمدتی ــ خود او ویا وارثانش ــ به‌استناد سندی تقلبی ویا رونوشتی، که قبلاً تهیه کرده بود، دوباره مدعی مالکیت آن زمین شود. چنان‌چه ۳۰ سال از تاریخ معامله‌گذشته‌بود، که وضع روشن‌بود. در مورد اسناد دیگر رسیدگی دقیق‌آن‌ضروری بود. تنها اسنادی‌که درصحت آن‌هیچ‌گونه تردیدی وجود نداشت، به‌رسمیت شناخته می‌شد[۲]. باید گفت، که کوشش غازان در مورد تنظیم وضع مالکیت با دستور سطحی کیوك مبنی برصدور اسناد تازه، بی‌آن که ارائهٔ اسناد پیشین ضروری باشد، تفاوت بسیار داشته است[۳].

قضات درهنگام معاملهٔ زمین حضور داشتند وجریان معامله‌را ثبت می‌کردند. کسانی‌را که ازآن پس بناحق، یعنی بــه‌استناد سندی تقلبی، مدعی مالکیت زمینی می‌شدند، بر روی خری می‌نشاندند، و آنان را درشهر می‌گرداندند، و ریش آنان

۱ــ رشیدالدین/وین ۲۹۱ ج ص ب. ۲ــ رشیدالدین/وین ۲۹۶ ر. ۳ــ رشیدالدین/ بلوشه ج۲: ۲۴۷، ۲۵۴؛ میرخواند ج۵: ۵۳.

را می‌زدند . در داد و ستدی کــه بالغ بربیش از ۱۰۰ دینار بود ، یك دینار مخارج محکمه و نیم دینار به‌شهودی‌که اسناد را امضاء کرده بودند ، تعلق می‌گرفت . (اسناد در دبیرخانهٔ دولت صادر می‌شد) . اما چنان‌چه ارزش داد و ستد کمتر از ایــن مبلغ بود ، مخارج صدور سند بالغ بریك درهم می‌گردید[1] .

اطلاع دقیق در دست نداریم ، که قوانین غازان درزمان او وجانشینانش تاچه حد مورد اجراء قرار گرفته است . با مرگ ابــوسعید درسال ۷۳۶ هـ. ق. بــه‌هرحال اجراء نسبی این قوانین نیز متوقف ماند .

ارث

درمیان‌مغولان مسئلهٔ ارث به‌طور نسبتاً ساده وخالی از هرگونه خرده‌گیری‌حل می‌شد .

اصل اساسی حقوق ارث نزد مغولان این بود، که کوچك‌ترین پسر، ما ترك‌پدر را به‌ارث می‌برد[2] ، درحالی‌که بزرگترین پسر وضع خاص و بسیار محترمانه داشت . به‌همین سبب پس‌از مرگ چنگیزخان این سؤال پیش‌آمد ، که تولی جوان‌ترین پسر اورا به‌جانشینی خان مغول برگزینند[3] ؛ اما چــون چنگیزخــان اوکتای را به‌عنوان جانشین خود تعیین‌کرده و به‌این‌ترتیب اصل کلی قانون ارث را درمورد جانشینی‌خود ملغی نموده بود ، لذا این اصل نمی‌توانست دراین مورد مؤثر باشد. با این همه تولی قانوناً وارث ما ترك پدر بود ، وقسمتی از سپاهیان چنگیزخان نیز تحت فرماندهی او درآمد[4] .

۱ــ رشیدالدین/وین ۲۹۲ ج تا ۲۹۴ ج ؛ خواندمیر ج۳ : ۵۵ ص‌ب .

۲ــ رشیدالدین/بــلوشه ج ۲ : ۲ ، ۲۷۷ . ـ رك : Alinge 47 - 50 ; Bar Hebraeus 459

۳ــ جــویــنی ج ۱ : ۱۴۶ ؛

۴ــ رشیدالدین/بلوشه ج۲: ۱۶ ؛ ابوالفرج ۴۲۸؛ Vladimircov, Obšč. Stroj 111f.

نمی‌توان گفت ، که آیا به‌این ترتیب پسران دیگر متوفی یکسره از مال پدر محروم می‌شده‌اند و آیا نوادگان ، درصورتی‌که پدرشان پیش‌ازپدر بزرگ وفات‌کرده بود ، هنوز وارث پدر بزرگ بودند یا نه ؟ . بدیهی است ، که شیوهٔ متداول در امور دولت‌را ازنظر حقوق ارث نمی‌توان تعمیم داد، و ازآن برای‌زندگی‌عامهٔ مردم‌نتایجی گرفت . با این‌همه این‌طور به‌نظر می‌آید ، که نوعی تقسیم و واگذاری اشیاء خاص میسر بوده است . چنان‌که ویلهلم‌فن روبروك گزارش می‌دهد ، که « سیرینا » دختر منکو از زن مسیحی وی دست‌کم ما ترك مادر خود را بـه‌ارث برده است[۱] . چنان‌چه اموال زنی پس‌از مرگ به‌دخترش می‌رسید، می‌توان‌گفت‌که برای پسران نیز راه حلی وجود داشته است . نباید فراموش‌کرد، که احتمالاً درمورد ارث میان فرمانروا وعامهٔ مغولان اختلاف موجود بوده است .

ما ترك مرده‌ای‌که وارثی نداشت ، به‌فرمانروا تعلق نمی‌گرفت ، بلکه به‌خدمهٔ متوفی و یا بینوایان می‌رسید[۲] . بدین‌گونـه یکی از فرمانروایـان ماوراءالنهر ماترك یکی از بازرگانان ایرانی را نپذیرفت باآن که به‌او اطمینان دادنـد ، که متوفی در وطنش نیز وارثی ندارد، فرمان داد، که آن اموال‌را به‌همراهان آن‌بازرگان دادند[۳] .

درمنابع تاریخی دستورات دقیقی از جانب فرمانروایـان مغول دربارهٔ ماترك مردگان نقل نشده است . بی‌تردید از زمان سلطنت غازان به‌بعد دراین مورد نیز فقه اسلامی تفوق داشته است . در دوران‌های بعد وجود وصیت‌نامه درمنابع تاریخی تأیید می‌شود . غازان‌خود وصیت نامه‌ای ــ که مقداری از محتوای آن جنبهٔ سیاسی دارد ــ به‌جای‌گذارده‌است[۴] . به‌آخرین‌آرزوی امیرچوپان‌ــ‌که اورا خائن به‌دولت‌می‌دانستند‌ــ توجهی نشد[۵] .

۱ــ W. v. Rubruck/Wyngaert 249 ۲ــ جوینی ج۱: ۲۵ ؛ Bar Hebraeus 412؛ میرخواند/لانگله ۲۲۵ ؛ میرخواند ج۵: ۶۷ . ۳ــ عمری/کاترمر ۲۴۳. ۴ــ رشیدالدین/کاترمر ج۱ : ۱۰ . ۵ــ میرخواند ج۵ : ۱۵۵ ؛ خواندمیر ج۳ : ۷۴ .

زناشوئی

حقوق زناشوئی مغولان مقرر می‌داشت، کـه عروس خریداری شود[۱] و پس از انعقاد قرارداد زناشوئی اورا همراه با نغمه‌های موسیقی به‌منزل شوهرش بدرقه‌کنند[۲]. لااقل درخانواده‌های‌متمکن دادن جهیزیهٔ‌کامل به‌عروس‌متداول‌بود[۳]. عروس می‌بایست به‌سن معینی رسیده باشد. اوکتای از زناشوئی‌کودکان‌که نزد قوم اویرات متداول بود، جلوگیری‌کرد[۴].

زن پس‌از ازدواج عضو خانوادهٔ مرد می‌شد، وپس‌ازمرگ‌وی دیگر نمی‌توانست به‌خانهٔ پدری‌خود بازگردد[۵]. او دراین‌صورت یا به‌عقد برادر شوهرش در می‌آمد ویا آن‌که همسریکی‌ازپسران شوهرش، که مادر دیگری‌داشت، می‌شد[۶]. اما برای‌ازدواج دوبارهٔ زن ترتیب مخصوص نیز ممکن بود ، ازجمله خانوادهٔ مرد می‌توانست آن زن را به‌عقد مرد دیگری درآورد[۷]. منکو همسران سلف خود کیوک را میان شاهزادگان تقسیم‌کرد[۸]. گاه‌گاه نیز پسران وسائل ازدواج دوبارهٔ مادران خود را فراهم می‌آوردند ازجمله چنگیزخان[۹] و ابوسعید[۱۰].

بدیهی‌است‌که مادرانی‌که چندین‌فرزند داشتند، به‌خصوص چنان‌چه ازخانوادهٔ خان‌مغول بودند، می‌توانستندبیوه بمانند[۱۱]، خصوصاً زمانی‌که سنی ازآنان‌گذشته‌بود.

۱ـ J. P. Carpini/Wyngaert 33 ؛ Marco Polo/Lemke 176f. ـ اینکه‌ابن‌اثیر ادعا می‌کند ، که ازدواج میان مغولان متداول نبوده است ، نشانهٔ دشمنی وی با این قوم است . (ابن اثیر ج ۱۲ : ۲۳۵) .

۲ـ Ricoldus 115

۳ـ جوینی ج۲ : ۲۰۰ ص ب ؛ رشیدالدین/برزین ۸۰ b ؛ Üan - ts au pi - sï/Palladius 30, 118f. ؛ Vladimirov, Obšč. stroj 56

۴ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۸۴ ص‌ب .

۵ـ Ricoldus 115

۶ـ Marco Polo/Lemke 176f. ؛ J.P. Carpini/Wyngaert 33 ؛ رشیدالدین/کاترمر ج۱ : ۹۲ ص‌ب ؛ Bar Hebraeus 491 ؛ Haytonus 337 ؛ Vladimircov, Obšč stroj 47

۷ـ Ricoldus 115

۸ـ جوینی ج۳ : ۲۸ .

۹ـ رشیدالدین/برزین ۲۱۲ b ؛ رشیدالدین/کاترمر ج۱ : ۲۱۶.

۱۰ـ حافظ‌ابرو ۴۰ ر ؛ میرخواند ج۵ : ۱۵۰ .

۱۱ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۲۲۳ ؛ Gaubil 111

در خانزاده‌های معمولی ممکن بود، که زنان بیوه‌را ، به‌جای آن‌که دوباره به‌ازدواج دربیاورند، درخانه برای انجام کار نگاه دارند[۱]. مغولان گاه‌گاه نیز می‌کوشیدند، که حقوق زناشوئی خودرا درمورد ازدواج دوباره به‌شاهان دست‌نشانده نیز تحمیل‌کنند. شاهان مسلمان[۲] بی‌اشکال می‌توانستند همسر تازه‌ای به‌حرمسرای خـود بیافزایند ، اما این‌کار برای شاهان مسیحی غیرممکن بود . اما به‌طوری‌که منابع تاریخی ازنخستین دوران فرمانروائی مغولان‌گزارش می‌دهند ، آنان یك‌بار کوشیدند که همسر زمام‌دار روسی چرنگف را پس ازقتل شوهرش به‌عقد برادر وی دربیاورند[۳].

مردان به‌طور نامحدود حق تعدد زوجات داشتند، به‌طوری‌که برخی ازبزرگان مغول پنجاه[۴] ویاصد همسر[۵] داشتند. بدیهی است، که وظایف مالی، که با تعدد زوجات همراه بود ، مردان معمولی را وادار به‌امساك می‌نمود . مردان می‌توانستند به‌دل‌خواه خودنزد همسرانشان بروند[۶]، ویاآن‌که آنان‌را اصلاً تنها گذارند[۷]. مورخان اروپائی از آغاز دوران مغولان گزارش می‌دهند ، که زنان مغولی یك‌مرد عموماً بـه‌ندرت با یکدیگر نزاع داشتند[۸]. فرزندان تمام زن‌ها ، به‌خصوص در خانواده‌هـای معمولی ، ازنظر حقوقی با یکدیگر یکسان بـودند[۹]. اما در واقع ــ خاصه درخانوادهٔ خان ــ کودکان همسران سوگلی بر دیگران برتری داشتند[۱۰].

مادر ، خواهر تنی و دختر محرم بودند ، و ازدواج با آنـان ممنوع بود ، اما خواهر ناتنی جزء محارم محسوب نمی‌شد[۱۱].

زناشوئی‌گذشته از آن وسیلهٔ بسیار مناسبی برای برقراری رابطه میان مغولان

۱ــ Ricoldus 115 ۲ــ وصاف/بمبئی۴۲۴، ۴۳۴. ۳ــ J. P. Carpini/Wyngaert 39
۴ــ خواندمیر/دفرمی a ۷۲ ۵ــ Ŭan _ ts au pi - sï/Palladius 30, 50؛ رشیدالدین/برزینb ۵۴،۸۱ــ۷۵؛ J.P. Carpini/Wyngaert 33 ؛ Zyriak 249؛ رك: Vladimircov, Obščč. stroj 48 ۶ــ J. P. Carpini/Wyngaert 50 ۷ــ خواندمیر ج۳، ۸۱
۸ــ J. P, Carpini/Wyngaert 50 ۹ــ J. P. Carpini/Wyngaert 50
۱۰ ــ جوینی ج۱ ، ۲۹ . ۱۱ــ J. P. Carpini/Wyngaert 33

وبیگانگان بود. خواه هنگامی که خان‌مغول شاهزادگان خارجی‌را به‌زنی می‌گرفت، و یاوقتی که به‌شاهان‌دست‌نشانده و یاصاحب‌منصبان‌وسرداران‌برجسته ـ حتی‌هنگامی که غیرمغولی بودند ـ خواهران و یا دختران فرمانروا را به‌زنی‌می‌دادند[۱]، و یاهنگامی که دشمنان مغلوب و یا امیران پناهنده را دعوت به‌زناشوئی بـا زنـان مغول می‌کردند. به‌این‌ترتیب خورشاه پیشوای اسماعیلیه درسال۶۵۴ ه. ق. پس از آن‌که تسلیم مغولان شد، با یکی ازدختران بزرگ‌زادهٔ مغول ازدواج کرد و درنظر بود[۲]، که امیران‌مصری را که درسال ۶۹۷ ه.ق. به‌خدمت غازان درآمده بودند، از راه ازدواج با زنان‌مغول بیشتر به‌ولی‌نعمت جدیدشان بپیوندند[۳]. حتی مادران برخی از فرمانروایان ناگزیر، به‌سبب برخی از ملاحظات سیاسی، تن به‌ازدواج اجباری می‌دادند.

بدیهی‌است، که مغولان زنان ودختران فرمانروایانی‌را که مغلوب شده بودند، همه‌گونه دراختیار داشتند. به‌این ترتیب جغتای درسال ۶۱۸ ه. ق. زنان حرمسرای جلال‌الدین را تصاحب‌کرد، وسپس آنـان را میان اطرافیانش تقسیم نمود. یکی از دختران شاهزادهٔ خوارزم اجازه یافت، که در سال ۶۵۵ ه. ق. به‌عقد الملك الصالح فرمانروای موصل درآید[۴].

علاوه بر آن‌که نامزدی‌کودکان با یکدیگر وسیلهٔ پدران ومادران آنان‌متداول بود، به‌رسم چینی‌ها و همان‌طورکه در یاسا نیز پیش‌بینی شده بود، چنان‌چه پیش‌از آن‌که این‌کودکان به‌عقد یکدیگر درآیند می‌مردند، پس از مرگ آنان نیز آن‌ها را به‌ازدواج یکدیگر درمی‌آوردند، دراین‌صورت قرارداد ازدواج با عروسك و یا تصاویری، که روی‌کاغذکشیده بودند، ونشانهٔ نامردان متوفی‌بودند، با جهیزیه (خدمه و اسب، حیوانات دیگر، لباس، پول و وسائل خانه) طعمهٔ آتش می‌شد. پدران و

۱ـ میرخواند ج۵ : ۱۷ ؛ K'art'lis chovreba I 425 ۲ـ رشیدالدین/کاترمر ج۱:۲۱۶؛ میرخواند ج۵ : ۷۰. ۳ـ مفضل ج۲ : ۶۰۹ ؛ رك ابن‌فوطی ۴۹۸. ۴ـ جوینی ج۲ : ۴۰۰ ص ب ؛ نسوی ۴۱ ؛ Bar Hebraeus 499

مادران عروس و داماد دراین‌هنگام خودرا با یکدیگر خویشاوند می‌دانستند ،گوئی که میان فرزندان آنان ازدواج واقعی صورت گرفته است[۱].

زنای مُحصِنه میان‌مردان و زنان مغول، که طبق گزارش مورخین‌غربی به‌ندرت رو می‌داده است[۲]، مستوجب مجازات مرگ برای طرفین بود[۳]. اما این قانون در مورد مردان بی‌شك در دوران‌های نخستین وتنها درمورد مردان بی‌نفوذ اجراء می‌شده است. بدیهی است ، که تجاوز به‌حرمسرای فرمانروا ، آن‌طورکه دمشق خواجه درسال ۷۲۷ ه. ق. به‌آن دست زد ، درصورت‌کشف موجب قتل متجاوز می‌گردید .

لواط با کودکان درمیان مغولان بسیار متداول بود . ظـاهراً درسال ۱۲۹۹ م . گروهی از این قوم دریکی از مساجد دمشق به‌لواط پرداخته بودند[۴]. اما باید گفت ، که این‌کارمخالفان سرسختی نیزداشته است، همان‌طورکه جغتای لواطرا اکیداً ممنوع کرد[۵]. ایلخان گیخاتو، که شدیداً به‌لواط باپسران‌خردسال دل‌بستگی داشت[۶]، بی‌شك از این‌راه نیز خشم مغولان را برانگیخت و سقوط نهائی خود را تسریع‌کرد[۷].

پس ازآن‌که مغولان دین اسلام را پذیرفتند ، حقوق زناشوئی مغولی جای‌خود را به‌فقه اسلامی‌داد . غازان برای‌طلاق مقررات تازه‌ای وضع‌کرد وطلاق غرض‌ورزانه را ممنوع نمود . با وضع این قوانین‌و دستورات دقیق دربارهٔ زناشوئی دوباره[۸]،مغولان به‌رسوم متداول ازدواج درایران نزدیك شدند ونیز مقررگردید، که مرد به‌زن مطلقه مبلغ ۱۹٫۵ دینار بابت مخارج زندگی وی بدهد ، و به‌این ترتیب جدائی برای زن از نظر مالی تاحدی قابل تحمل شود[۹].

۱ــ Marco Polo/Lemke 183f. ؛ Polo/Pauthier I 197f.   ۲ــ Ricoldus 115 ؛ Polo/Lemke 176f.   ۳ــ Matthaeus Parisiensis VI 114 ؛ Zyriak 249
۴ــ مقریزی/کاترمر ج۲ ، ۲ : ۱۶۰ . ــ رك میرخواند ج۵: ۴۴.   ۵ــ میرخواندج۵: ۴۳.
۶ــ میرخواند ج۵ : ۱۱۱ ؛ مقریزی/کاترمر ج۲ ، ۱ : ۱۴۰.   ۷ــ Bar Hebraeus 585؛ ابوالفدا ج۵ : ۱۰۰ .   ۸ــ رشیدالدین/وین ۳۲۱ ر و ج .   ۹ــ رشیدالدین/وین ۲۹۲ ر ، ۳۲۱ ر و ج .

همین فرمانروا فحشاء را ، که بسیار گسترش یافته بود و حتی در اطراف مساجد ، صومعه‌ها، و مدارس علوم‌دینی نیز خانه‌هائی‌برای این منظور ترتیب‌یافته بود، ممنوع کرد وفرمان دادکه زنانی‌راکه اجباراً به‌فحشاء کشیده شده بودند ، آزادکنند و مانع قانونی برای ازدواج آنان به‌وجود نیاورند[۱].

فرمانروایان خود درمورد زناشوئی‌کمتر ازموارد دیگر پای‌بندمراعات قوانین بودند. ژان پلانوکارپینی‌گزارش می‌دهد، که فرمانروا می‌تواند به‌دلخواه خود هرزنی را که مایل باشد ، تصاحب‌کند[۲]. و مورخان شرقی یك‌قرن بعد می‌نویسند که درمیان اعقاب چنگیزخان این‌عادات رسوخ‌کرده بود، که هرزنی‌را که مایل بودند می‌بایست به‌آنان داده شود[۳]. ابوسعید درمورد طلاق اجباری بغدادخاتون در نخستین ازدواج‌او، حقیقتاً به‌جدّ خود چنگیزخـان استناد کرده است[۴]. تغییر دین و صدسال زندگی در فرهنگ‌ایران نتوانسته‌بود تغییری دراین عادت دیرینهٔ مغولان به‌وجود آورد. تردید خواندمیر[۵] درصحت این‌خبر ، که ابوسعید نخست بغداد خاتـون و سپس برادرزادهٔ او دلشاد خاتون را به‌عقدخود درآورده است ویادآوری این‌که این‌کارطبق موازین‌فقهی[۶] ممنوع وابوسعید به‌دستورات دینی پای‌بندبوده است، نابجاست. اشتباه مورخ ازآن‌جا ناشی است ، که در تخمین بیداری وجدان مذهبی ابوسعید زیاده‌روی می‌کند .

موقعیت حقوقی و اجتماعی زن

وضع و موقعیت زن نزد مغولان به‌مراتب آزادانه‌تر از نزد اعراب بوده است . زنان مغول ــ لااقل تا پایان قرن هفتم ــ بی‌حجاب بوده‌اند[۷]. همسران بزرگان مغول، خصوصاً زنان اصلی فرمانروا ، برای خویش خیمهٔ اختصاصی داشتند[۸] و می‌توانستند

۱ــ رشیدالدین/وین ۳۳۳ر. ۲ــ J. P. Carpini/Wyngaert 68 ۳ــ حافظابرو ۴۱ ج ؛ میرخواند ج۵ ، ۱۵۰ . ۴ــ خواندمیر ج۳ ، ۷۲ . ۵ــ خواندمیر ج۳ ، ۷۶ .
۶ــ رك ، Kremer I 519f. ۷ــ ابن‌بطوطه ج۲ ، ۶۶ دربارهٔ زنان‌ترك .
۸ــ J.P. Carpini/Wyngaert 50 ، Ricoldus 115 ، Bretschneider, Med. Res. I 57f.

در درون آن آزادانه زندگی‌کنند. آنان مجاز بودند وسائلی‌را که دراختیار داشتند، به‌دلخواه خود به‌کار برند . زنان نیز می‌توانستند خیمه‌هائی‌را که به‌ارث برده بودند، به‌دیگران ببخشند[1] . خیمه‌های همسران فرمانروا ، که از نمد سفید دوخته شده بود، پیوسته درنزدیکی مقر خان قرار داشت[2]. پس از آن کــه یکی از همسران فرمانروا می‌مرد ، خیمهٔ او برچیده نمی‌شد ، بلکه اگر او فرزندان بالغی داشت[3] آنــان وگرنه زنان دیگر وارث آن‌خیمه‌می‌شدند[4]. پسران فرمانروا نیز اغلب‌خود خیمهٔ اختصاصی داشتند[5] .

گذشته از خیمهٔ اختصاصی ونیز گاه‌گاه به‌جای آن به‌زنان در دوران‌هــای بعد قسمت‌هائی از املاك سلطنتی واگذار می‌شد[6]. علاوه برآن از قدیم متداول بــود ، که قسمتی از غنائم جنگی به‌زنــان داده شود ؛ هلاکو و اباقا نیز این عــادت دیرینه را حفظ‌کرده‌اند . در زمان صلح می‌بایست هدایای نقد جایگزین غنائم جنگی شود. در زمان ارغون وگیخاتو این‌گونه هدایای نقد آن‌قدر افزایش یافت، که غازان خود را ناگزیر از تغییراتی درچگونگی آن دید . ادارهٔ قرارگاه زنان در این موقع به‌دوتن از امیران واگذار شد ، که آنان تنها با اجازهٔ فرمانروا می‌توانستند پول خرج کنند. زنان برای مواقع ضروری مقدار کمی پول در اختیار داشتند . پس از مرگ یکی از همسران‌فرمانروا املاك تحت اختیاراو به‌عنوان مقاطعه به‌پسران وی ـ و درصورتی‌که او فرزندی نداشت ـ به‌پسران زنان دیگر واگذار می‌شد . غازان در مواقع ضروری از صندوق پس‌انداز زنان پول برمی‌داشت . او از جمله یك‌بار برای پرداخت مخارج

۱ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۵۶۶ . J. P. Carpini/Wyngaert 115

۲ـ یکی از آنان مقر فرمانروا را اداره می‌کرد ؛ Ùan - ts au

۳ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۷ـ۴ ؛ pi - sï/Palladius 337 ؛ پسران مجرد نزد مادر می‌ماندند ؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۵۶۶ ؛ Vladimircov, Obšč. stroj 55

۴ـ J. P. Carpini/Wyngaert 115

۵ـ Vladimircov , Obšč . stroj 55

۶ـ میرخواند ج۵ : ۱۰۲ .

یکی از جنگ‌هائی که درپیش داشت ، ۰۰۰ر۰۰۰ر۱ دینار از این‌صندوق برداشت[۱] .

زنان مغول نه‌تنها وقتی‌که رسماً نایب‌السلطنه و یا فرمانروا (ساتی‌بك)[۲] بودند، بلکه حتی درمواقع دیگر نیز درامور دولت دخالت می‌کردند[۳] و به‌تناسب شخصیتشان دراین راه نفوذ می‌یافتند . مغولان ظاهراً این‌نوع دخالت‌را صحیح می‌دانستند. زنان خانوادهٔ خان نه‌تنها سفرای خارجی‌را به‌حضور می‌پذیرفتند، بلکه‌در مراسم‌گوناکون، از جمله تشریفات انتخاب خان مغول شرکت می‌کردند . اما این‌طور به‌نظر می‌رسد ، که آنان درمجامع‌عمومی اجازهٔ سخن‌گفتن ودادن دستور و پند ونصیحت‌را نداشتند[۴] .

موقعیت ممتازی ، که زنان نزد مغولان داشتند[۵] و در قانونگذاری آنان انعکاس یافته بود ، در ایران بی‌تأثیر نماند . نقشی را که زنی چون ترکان خاتـون در فارس به‌عهده‌گرفت ، و این واقعیت‌را ، که‌زنی حتی به‌اتابکی‌فارس رسید، یادآور می‌شویم (اگرچه درمورد اخیر علاقهٔ مغولان درپیوستن فارس به‌قلمروشان خود بی‌تأثیر نبوده است) . فاتحان مغول در زنـدگی روزانهٔ رعایـای خود نیز سرمشق قرارگرفتند ، و به‌این‌ترتیب‌تغییراتی در زندگی‌مردم مغلوب محسوس‌گردید. به‌هرحال این دگرگونی تا آن درجه بود ، که فخرالدین‌کرت فرمانروای هرات درحدود سال ۱۳۰۰ م . خود را ناگزیر دید ، که با صدور قوانینی لزوم حجاب زنان‌را ، که می‌رفت نقصان یابد ، باردیگر تأکیدکند[۶]. اما دین‌اسلام با گذشت‌زمان‌درمیان‌مغولان ــ حداقل درخانوادهٔ بزرگان ــ بی‌تأثیر نماند .

زن مسئول فراهم آوردن وسائل آسایش شوهر و نیز بــه‌فرمان چنـگیزخـان

۱ـ رشیدالدین/وین ۳۲۲ ج صب ؛ ـ رك ؛ Barthold, Vladimircov, Obšč. stroj. 55 Ani 156

۲ـ Vladimircov, Obšč. stroj 55, 117

۳ـ به‌روایت ابن‌بطوطه ج۲، ۱۲۲ مکتوبات دارای عنوان « عن‌امرالسطان و الخواتین» بوده است.

۴ـ رشیدالدین/بـلوشه ج ۲ ، ۱۹۵ .

۵ـ رك ، Joinville 266, 268 ، Ricoldus 116

۶ـ زمجی c ۴۷۹ .

عهده‌دار نظارت در وضع سلاح و ساز و برگ جنگی او بود[۱]. وهم‌چنین وظیفه داشت، که درتأمین آسایش خانواده وکودکان بکوشد[۲]. او مکلف بود ، که لباس‌های پوستین وغیره ، کفش، چکمه واشیاء دیگر چرمی‌را آماده‌کند. زنان عهده‌دار بارگیری‌شترها و هدایت گاری‌ها بودند وروی‌هم‌رفته درزندگی اقتصادی ازجمله دام‌داری‌سهم‌به‌سزائی داشتند[۳]. زنان متمکن گاه‌گاه در خیمه‌گاه خود جشن‌هائی ترتیب می‌دادند[۴].

اگرچه مردان گذشته از نگاهداری‌گله و به‌خصوص محافظت اسبان وپرداختن به‌شکار مسئول شرکت در لشکرکشی بودند[۵] و نیز گرچه طبق قانونی مقرر گشته بود ، که زنان ازآسیب جنگ مصون بمانند[۶]، با این همه هنگامی‌که وجود آنان در اردو ضروری نبود (به‌خصوص ازنظرتأمین زندگی کودکان) ، آنان درلشکرکشی‌ها شرکت داشته‌اند[۷] . حتی همسران فرمانروا نیز شوهر خود را در هنگام بروز جنگ حداقل مدتی بدرقه می‌کردند و این رسم در خاندان ایلخانان نیز باقی ماند[۸].

وضع زنان ظاهراً ازنظر حقوق جزا با مردان‌چندان متفاوت‌نبوده است . آنان نیز به‌جرم جادوگری ، قتل شوهرانشان با زهر وغیره به‌مرگ محکوم می‌شدند و این حکم بیشتر از طریق غرق آنان درآب اجراء می‌شد .

۱ــ رشیدالدین/برزین ۱۸۳d ؛ میرخواند/لانگله ۲۲۳ . ۲ــ رشیدالدین/بلوشه ج۲: ۲۲۲.
۳ــ J. P. Carpini/Wyngaert 51 ۴ــ میرخواند ج۵ : ۷۰ ۵ــ J. P. Carpini/Wyngaert 50
۶ــ وصاف/هامر ج۱ : ۲۷۷ ؛ میرخواند ج ۵: ۱۰۲ ۷ــ ابن‌اثیر ج۱۲: ۲۴۷ ذهبی/سوموگی ۱۲۵ ؛ Joinville 266 - 268 ؛ Annales de Burton 274 ؛ Ricoldus 116
۸ــ Bar Hebraeus 491 ؛ ابوالفرج ۴۶۱؛ رشیدالدین/وین ۲۷۲ج.

دستگاه لشکری

سپاه

چنگیزخان به‌سپاه[1] به‌عنوان حامل جنبش گسترش‌طلبانهٔ مغولان توجه خاص معطوف می‌داشت ودر تشکیل آن ازروی نمونه‌های دیرینهٔ مغولی‌شیوه‌ای پیش‌گرفت، که برای زمان‌های بعد، چه در دربار قاآن وچه در دربار خان‌های دیگر مغول سرمشق گردید.

دسته‌بندی سپاهیان کاملاً ازروی سیستم دهه‌ای انجام‌می‌گرفت. ۱۰ تن سپاهی (اربن) کوچك‌ترین واحد سپاه را تشکیل می‌داد، و در تحت فرماندهی یکی از سپاهیان قرار داشت، که درصورت موفقیت‌های جنگی‌ارتقاء می‌یافت[2]. گروه‌های بالاتر از ۱۰۰ تن (یغون) و ۱۰۰۰ تن (منگ غان) تشکیل می‌شد ــ ۱۰٫۰۰۰ تن سپاهی واحدی را تشکیل می‌داد، که به‌مناسبت تعداد افرادآن تومان نامیده می‌شد[3]. سرداران برجسته پیوسته از میان اطرافیان فرمانروا (نوکور) انتخاب می‌شدند. سپاهیانی که تحت فرماندهی این سرداران قرار می‌گرفتند، موظف به‌اطاعت مطلق

۱ـ Chara Davan 68 - 71 ؛ Ohsson I 386 - 406 ۲ـ رك: ابوالقاضی ج۱: ۱۳۵؛ رشیدالدین/برزین d ۱۸۱، ۱۹۰؛ Polo/Pauthier 254f. ۳ـ جوینی ج۱: ۲۳ص‌ب؛ M. Parisiensis VI (Addit) 112 ؛ J. P. Carpini/Wyngaert 64f. , 76f.

از آنان بودند[۱]. از نظر سردار، سپاهیان وی تشکیل یك (الوس) می‌دادند[۲]. لشکر تقریباً ملك فرمانده[۳] بود، و به‌همین سبب نیز به‌پسرانش به‌ارث می‌رسید[۴].

فرماندهان این واحد، که امیر تومان لقب داشتند، اغلب از بزرگان مغول بودند، که خود ریاست قبیله‌ای را به‌عهده داشته‌اند، و در این هنگام نیز به‌آنان کارهای مهم واگذار می‌شد، و آنان به‌این ترتیب می‌توانستند نفوذ خود را محفوظ بدارند[۵]. دم اسب (تق)[۶] به‌عنوان نشان سرداران و بیرق وپرچم‌هائی، که برروی‌آن اغلب تصویر بازی دیده می‌شد، به‌عنوان نشان سپاه به‌کار می‌رفت[۷].

سپاه مغول درلشکرکشی‌ها به‌نسبت‌اهمیت‌آن ازیك یا چندین واحد ۱۰٫۰۰۰ نفری تشکیل می‌شد، و به‌رسم چینی‌ها به‌جناح راست (بَرون غَر)، جناح چپ (دساخون غَر) وبالاخره قلب (قل) تقسیم می‌شد[۸]. مجرب‌ترین سرداران فرماندهی این لشکرها را به‌عهده داشتند. گذشته ازآن یکی ازسرداران فرماندهی تمام نیروها را (علاوه‌برشخص‌فرمانروا) به‌عهده داشت. در دوران چنگیزخان این‌وظیفه به‌عهدهٔ تولی[۹] محول شده‌بود. در دربار ایلخانان سردارانِ‌مشهور به‌این‌سمت‌منصوب می‌شدند، و مغولان آنان را بیگلربگی[۱۰] و ایرانیان امیرالامرا یا میر میران می‌نامیدند[۱۱].

درتعلیم سپاهیان مغول سختگیری فراوان به‌عمل می‌آمد. سرباز زدن ازدستور فرمانده‌بسیار نادرومجازات آن‌اغلب‌مرگ‌بود[۱۲]. هریك ازسرداران (نویان) موظف‌بود،

۱- Vladimircov, Obšč. stroj 91 - 96, 109

۲- Vladimircov, Obšč. stroj 97

۳- رشیدالدین/برزین d ۲۳۱ - ۱۹۴ .

۴- Vladimircov, Obšč. stroj 116

۵- رشیدالدین/کاترمر ج۱ : ۱۹۲ ، ۲۶۴ .

۶- Chara Davan 73

۷- جوینی ج۱ : ۲۰۸؛ میرخواند ج۵ : ۱۳۹. ـ تصویر آن : Chara Davan 47

۸- مفضل ج۱ : ۴۸۹ ، حاشیهٔ۱ ؛ Chara Davan 72f. ؛ رك : رشیدالدین/کاترمر ج۱ : ۲۰۰ ، حاشیهٔ ۵۲.

۹- Bar Hebraeus 410 ؛ ابوالفرج ۳۹۵ .

۱۰- وصاف/بمبئی ۲۸۴ ؛ رك : عمری/قسطنطنیه ۶۶ ج .

۱۱- وصاف/بمبئی ۲۶۴ ص ب .

۱۲- Üan - ts au pi - sï/ Palladius 146f. ؛ نسوی ۵۲ - ۵۰ .

که دستورات‌مافوق خودرا بی‌کم‌وکاست‌اطاعت‌کند[1]. چنان‌چه فرمان‌مبهم بودمی‌بایست نظر فرمانروا خواسته شود[2]. نیروی فـوق‌العادهٔ سپاهیان مغول از جمله معلول همین انضباط بود. سرداران و پسران فرمانروا ونیز شاهزادگان دیگر موظف بـودند، که دربارهٔ نحوهٔ اجرای وظایفی که به‌آنان محول شده بود، گزارشی دهند[3]. انتصاب‌آنان معمولاً ازجملهٔ اختیارات شخص فرمانروا ویا خان قبیله بود. تنها در موارد استثنائی سرداران مجاز بودند، که فرماندهان زیردست خود را شخصاً انتخاب کنند[4].

سرداران درصورت شکست معمولاً مجازات می‌شدنـد و حتی گاه‌گاه بـه‌قتل می‌رسیدند. چنان‌چه آنان واحدهای خود را ترك می‌کردند و یـا از میدان کارزار می‌گریختند، نیز مستوجب مرگ بودند[5]. عدم اطاعت از فرمان احضار، درنخستین‌و دومین‌بار با سی تا هفتاد ضربه چوب و درسومین بار با سی‌وهفت ضربه چوب و تبعید مجازات می‌شد[6].

قسمت‌اعظم سپاهیان‌مغول‌سوارکار بودند (مریتوچریك)[7]. با توجه به‌جغرافیای طبیعی وطن مغولان و مسافت‌هـای طولانی، اسب وسیلهٔ بسیار ضروری برای نقل مکان بود. جنگجویان‌حتی در دوران‌های بعد نیز ناگزیربودند خود از اسبشان نگاهداری کنند. تنها درصورتی‌که درهنگام تجهیز ویادرحین جنگ‌اسب خودرا گم می‌کردند، اسب تازه به‌آنان داده می‌شد[8]. در نبردهای چنگیزخان، که زنان نیز در آن شرکت داشتند، تقریباً تمام سپاهیان مغول سوارکار بوده‌اند.

واحدهای پیاده (یبوغان چریك)[9]را اسرای جنگی تشکیل می‌دادند، که از

۱ـ میرخواند/یوبرت ۱۰۷ ؛ میرخواند/لانگله ۲۲۳ ص ب ؛ Vladimircov, Obšč. stroj 104, 118f. ؛ Ricoldus 115

۲ـ میرخواند/لانگله ۲۲۴ .

۳ـ جوینی ج۱ ؛ ۱۱۱ .

۴ـ Vladimircov, Obšč. stroj 107f.

۵ـ جوینی ج۱ ؛ ۲۴ ؛ J. P. Carpini/Wyngaert 77 ؛ عمری/کاترمر ۲۴۴ ؛ میرخواند/لانگله ۲۲۴ ص ب ؛ Vladimircov, Obšč. stroj. 116f.

۶ـ Üan-ts au pi - sï/Palladius 111

۷ـ Chara Davan 73

۸ـ وصاف/بمبئی ۴۱۳ .

۹ـ رک ؛ مفضل ج۳ ؛ ۱۲ .

نظر بدنی قدرت شرکت در لشکرکشی را داشته‌اند[۱]. اما در زمان‌های‌دیگر با اسرای جنگی چنین رفتاری ممکن نبود . سپاهیانی‌که ازقلمرو مغولان جمع‌آوری می‌شدند ونیز واحدهای کمکی شاهان دست‌نشانده ، جای این اسراء را می‌گرفتند . تا هنگام تشکیل فرمانروائی ایلخانان ختائیان و چرچها[۲] و ازآن پس نیز ایرانیان که گاه‌گاه به‌نام « تازیك » صراحتاً از آنان نام برده می‌شود و رویهم‌رفته قسمت اصلی واحدهای مسلمان را تشکیل می‌دادند ، در لشکرکشی‌های مغول به‌عنوان سپاهیان پیاده خدمت می‌کردند .

اما در واحدهای‌کمکی ، که درآن گذشته از ارامنه ، گرجی‌هـا نیز به‌خاطر دلیریشان که با تهور مشهور مغولان[۳]هم‌ارزش بود، نقش‌مهمی داشتند[۴]بی‌شك‌سوارکار نیز موجود بوده است. نخست ازجانب مغولان مقرر شد[۵]، که ده درصد از مردان سالم گرجی بــه‌عنوان سپاهی در اختیار فاتحان قرارگیرند ، اما چون در دوران‌های بعدی میان مغولان وگرجیان ، که هر دو دشمن اسلام بــودند ، توافق حاصل شد[۶]، تشکیل واحدهای‌کمکی به‌عهدهٔ‌شاهان محلی‌محول‌گردید. ناگفته‌نماند، که چون‌فشار ازطرف ایلخانان برای جمع‌آوری سپاهی در گرجستان زیاد شد، عده‌ای از گرجیان به‌قلمرو سلاطین مملوك‌گریختند و به‌سپاهیان مملوك پیوستند[۷].

درمورد تعداد سپاهیان مغول اطلاعات دقیقی در دست نیست . گزارش‌هائی‌که تعداد سپاهیان‌کمکی‌کشورهای تحت‌نظر مغولان‌را ۱۰۰٫۰۰۰ ویا بیشتر نقل می‌کنند، بی‌تردید مبالغه‌آمیز است[۸]. رشیدالدین‌گزارش می‌دهد، که در زمان صلح ۱۲۹٫۰۰۰

۱ـ Vladimircov, Obšč. stroj 102
۲ـ رشیدالدین/برزین ۲۱۴ a؛ Üan-ts au pi_sï/Palladius 223
۳ـ وصاف/هامر ج۱ : ۱۳۳.
۴ـ وصاف/هامر ج۱: ۲۳۹؛ Pachymeres II 457 . ـ رك : مفضل ج۲ : ۶۴۰ ؛ مقریزی/کاترمر ج۲ : ۲ ، ۱۵۱ .
۵ـ Kʻartʻlis chovreba I 387
۶ـ Tašîtâ 121 ; Chabot 123
۷ـ رك : Kʻartʻlis chovreba I 383
۸ـ Barthold, Turk. 404

سپاهی (قشون) در اختیار خان مغول بود ، و در هنگام جنگ به۰۰۰ر۴۰۰ر۱ تن (چریك) می‌رسید . گفته می‌شود ، که درآغاز فرمانروائی اوکتای۰۰۰ر۵۰۰ر۱ تن در پنج بخش آمادهٔ حمله بوده‌است[۱] . طبق محاسبهٔ بارتلد[۲] درحملهٔ چنگیزخان به‌قلمرو خوارزمشاه ۰۰۰ر۱۵۰ تا ۰۰۰ر۲۰۰ سپاهی (گذشته از لشکریانی که درجبهه‌های دیگر سرگرم جنگ بودند) شرکت داشته‌اند .

سپاهیان هلاکو ، که از یك‌پنجم مجموع سپاهیان قاآن[۳] ونیز واحدهای کمکی شاهان دست‌نشانده[۴] تشکیل می‌شد، درحدود ۰۰۰ر۷۰ تن[۵] بود وبا توجه به‌تقسیم‌بندی سپاهیان به‌جبهه‌های مختلف دیده می‌شود ، که هلاکو درنبردها گروه‌های محدودی‌از سپاهیان را به‌جبهه می‌فرستاد . گزارش‌هائی دراین زمینه نیزکراراً به‌چشم می‌خورد. به‌هرحال محاسبات نسبتاً دقیقی ، که الکیردگرکا[۶] با ارائهٔ دلائل قانع‌کننده دربارهٔ تعداد تاتارها به‌دست داده است ، درمورد ایران نیز معتبر است ، و به‌این‌ترتیب دیده می‌شود ، که گزارشات ترك‌ها و تاتارها از یکسو و اروپائیان از سوی دیگر جمله مبالغه‌آمیز است .

درمورد محل‌توقف سپاهیان مغول اطلاعات‌جامعی در دست‌نداریم، اما باقطعیت می‌توان‌گفت ، که در جلگه‌ها اردوگاه‌های مخصوص برای‌سپاهیان وجود داشته است. اما این سپاهیان طبق رسم دیرینهٔ مغولان اردوگاه تابستانی و زمستانی‌داشتند[۷] و به‌این ترتیب ییلاق وقشلاق می‌کردند. محل این اردوگاه‌هارا فرمانروا خود تعیین‌می‌کرد[۸] . اما برای محافظت برخی ازمناطق نیاز دائم به‌نیروی لشکری بود، ازجملهٔ این مناطق

۱ــ مفضل ج۳ : ۱۲ . ۲ــ Barthold, Turk. 404 ۳ــ جوینی ج ۳ : ۳۷ ؛ رشیدالدین/کاترمر ج۱ : ۱۲۸ ، ۱۳۰ . ۴ــ رك: رشیدالدین/برزین d ۲۳۰-۲۲۸ .
۵ــ مفضل ج۳ : ۱۲. ــ عمری/قسطنطنیه۶۷ر نقل می‌کند، که درزمان ابوسعید تعداد سپاهیان بالغ بر ۰۰۰ر۲۰۰ نفر بود ، که درهنگام ضرورت به۰۰۰ر۳۰۰ تن نیز می‌رسید .
۶ــ Liszebnosc Tatarow krymskich i ich wojsk, Warschau 1636
۷ــ Ricoldus 115 ۸ــ وصاف/بمبئی ۶۲۰ .

می‌توان قفقاز ، آسیای صغیر ، دربند ، سرحد فرات وخراسان را نام برد . درفارس و کرمان ، که چندین‌بار دست خوش حملات نیروهـای مهاجم ، چون نیکوداریـان و قراوناس بود[1] ، و باسقاقان به‌زحمت می‌توانستند دربرابر این نیروهای‌مهاجم مقاومت کنند ، ظاهراً نیروهای ضعیف‌تری مستقر بود . غازان فرمان داد ، تا نیروهای مستقر در هرمنطقه را تقویت کنند ، چه تجربه نشان داده بود، که اعزام نیرو به‌استان‌هـای مختلف درهنگام لزوم کاری دشوار است[2]. بـا این‌همه درهنگامی‌که نیروهای دشمن به‌حدود قلمرو ایلخانان حمله می‌کردند ، سپاهیان ایلخان ازنقاط مختلف برای دفع دشمنان به‌جنبش‌درمی‌آمدند. شحنه‌ها، که حکومت شهرهارا به‌عهده داشتند فرمانده اردوگاه‌های سپاهیان نیز بودند .

درکنار این واحدهای‌ثابت، گروه‌های‌دیگری نیز وجود داشت، که به‌سرداران می‌پیوست. مایه وقسمت‌اعظم این گروه‌ها را اغلب‌هم‌قبیله‌های سردار تشکیل‌می‌دادند، که پیوسته با او به‌محلی‌که مورد نظر او بود ، کوچ می‌کردنـد . اگرچه وجـود این گروه‌ها از دوران فرمانروائی مغولان درمنابع تاریخی صریحاً ذکر نمی‌شود ، اما در دوران‌های بعد تشکیل این‌گروه‌ها آن‌چنان متداول بوده است ، که ما وجود آن‌ها را در زمان مغولان نیز بی‌تردید می‌پذیریم .

چنان‌چه فرمانده یکی از این گروه‌ها می‌مرد، آن دسته معمولاً باقی می‌ماند، و به‌ندرت روی داده است، که به‌یکی دیگر ازسرداران دولت ویا سپاهیان خان‌مغول بپیوندد ، بلکه آن‌گروه معمولاً دست به‌غارتگری‌می‌زد و ویرانی‌های فراوان بـه‌بار می‌آورد . سپاهیان جلال‌الدین شاهزادهٔ خوارزم ، که پس‌ازمرگ وی به‌فلسطین‌رفتند و در آن سامان به‌چپاول پرداختند ، سرمشقی برای قلمرو ایلخانان بـود . درایران به‌کرّات‌صحبت ازدسته‌های سپاه اویراتی‌است، که‌دردوران زمام‌داری اباقا وجانشینان

۱ــ رك ، .Polo/Yule 101 f   ۲ــ رشیدالدین/وین ۳۱۷ ع .

وی اغلب بدنامی فراوان به‌بار آورده است . به‌احتمال قوی تصور می‌رود ، که این دسته طرفداران ارغون حاکم اویراتی بوده‌اند[1]. قراوناس که اصل و منشأ آنان معلوم نیست ، و نیکوداریان که سپاهیان مخصوص نیکودار شاهزادهٔ آشوبگر بودند ، نیز به‌همان‌گونه دست به‌خرابکاری زده‌اند . تقریباً تا سال ۱۳۰۰ م. مردم مناطق مختلف از تجاوزات پی‌درپی این چپاول‌گران به‌جان آمده بودند . غازان فرمان داد ، که‌غیر مغولان (یعنی آنان‌که مستقیماً به‌سپاه ایلخان بستگی نداشتند) خلع سلاح شوند[2]، و وی شاید می‌خواست که از این راه تجاوزات این‌گروه‌های مزاحم را پایان دهد .

تأمین آذوقهٔ سپاهیان مغول در لشکرکشی‌های نخستین به‌ایران تقریباً کار ساده‌ای‌بود، چه با غارت مناطق تسخیر شده[3] به‌آسانی‌خوراك برای جنگجویان به‌دست می‌آمد . اوکتای، که ازجانب‌چنگیزخان مأمور تهیهٔ مایحتاج‌سپاهیان بود[4]، درانجام وظیفهٔ خودکمتر به‌اشکال برخوردکرده است. با این‌همه دستور داده شده‌بود ، که برای تغذیهٔ سپاهیان هنگام عبور ازمناطق ویران شده ویا صحراها گله‌هائی ازگاو وگوسفند ونیز مقدارکافی مواد غذائی دیگر و هم‌چنین حیوانات باربر (اسب و شتر) به‌همراه لشکر برده شود[5] .

اما هلاکو برای لشکرکشی‌های خود پیش‌بینی‌های لازم را به‌عمل می‌آورد . چراگاه‌هائی‌که لشکر وی از آن عبور می‌کرد ، ضبط می‌شد[6]. لذا تعجب‌آور نیست ، که در دوران‌های بعد تقسیم‌بندی استان‌ها حتی با توجه به‌عوامل لشکری به‌عمل می‌آمد، ودر دوران زمام‌داری گیخاتو شخصی‌مأمور تأمین‌آذوقه‌برای‌سپاهیان‌کشورشد[7] .
سپاهیان درلشکرکشی سال ۱۲۵۳ م. به‌مناطق غربی ظاهراً ۱٫۰۰۰ تغار آرد[8]

۱ـ Kᶜartᶜlis chovreba I 386 ؛ ابوالقاضی ج۱ : ۱۶۴ . ۲ـ میرخواند ج۵ : ۱۲۰
۳ـ میرخواند ج۵ : ۷۸. ۴ـ Bar Hebraeus 410 ۵ـ میرخواند/یوبرت۱۰۷.
۶ـ رشیدالدین/کاترمر ج۱ : ۱۳۴ . ۷ـ وصاف/بمبئی ۲۶۶ . ۸ـ رشیدالدین/ کاترمر ج۱ : ۱۳۶ . حاشیهٔ ۱۷ .

ونیز در لشکرکشی‌های سال‌های ۱۳۰۰ م. و ۱۳۰۳ م. به‌سوریه برای هر تن سپاهی دو تا پنج‌کیسه آذوقه و برای هرپنج تن سپاهی یك شتر به‌همراه داشتند[1]. این مقدار می‌بایست برای دوماه تکافو کند[2]. هریك ازسپاهیان مصر درآن‌زمان گذشته ازمواجب ماهیانه به‌مبلغ ۵۵ تا ۶۵ دینار ۱۰ اردّب گندم و ۱۰ اردبّ جو دریافت می‌داشت[3]. گزارش دقیق دراین مورد نادر است ، وعلاوه برآن چون وزن این واحدها بسیار متغیر بوده است ، نمی‌توان از این‌گزارشات استفادهٔ فراوان برد .

سپاهیان مغول درآغاز مواجبی دریافت نمی‌داشتند[4] ، اما غنائم جنگی ، حتی پس از آن‌که سهمیهٔ قاآن را ازآن جدا می‌کردند[5] ، آنان‌را راضی می‌کرد. اما برای امیران تومان سپاه هلاکو مواجب سالیانه به‌مبلغ ۲۰٬۰۰۰ دینار تعیین گردید ، که بعداً به۵۰٬۰۰۰ دینار افزایش داده شد . امیران هزاره دراصل ۱۰۰۰ دینار رابج (۶۰۰۰ درهم) و فرماندهان واحدهای کوچك‌تر مبالغ کمتری دریافت می‌داشتند[6]. پس ازبنیان‌گذاری سلطنت ایلخانان وپس از شکست عین جالوت درسال ۶۵۸ ه. ق. دیگر پرداخت مواجب به‌این مبلغ برای هلاکو میسر نبود ، به‌خصوص‌که وی دراین هنگام فقط دو پنجم غنائم را دریافت می‌کرد . بقیهٔ غنائم به‌دربار قاآن و باتو ، که بزرگ خاندان مغولان بود ، و پس ازمرگش به‌دربار برکه فرستاده می‌شد[7]. سهمیه‌ای که میان سپاهیان وایلخان تقسیم می‌شد، به‌این‌ترتیب چندان‌شایان توجه‌نبود . غازان که می‌کوشید خودرا کاملاً مستقل‌کند، ازتسلیم سهمیهٔ قاآن ازغنائم جنگی نیزسرباز زد . به‌طوری‌که اطلاع می‌یابیم ، او سهمیهٔ قاآن را در حمص میان سپاهیان خود تقسیم‌کرد[8].

۱ـ وصاف/بمبئی ۴۱۳ ؛ میرخواند ج۵ : ۱۲۱ ، ۱۲۵ .
۲ـ وصاف/بمبئی ۴۰۱ .
۳ـ ابن‌ایاس ج۱ : ۱۴۱ .
۴ـ رشیدالدین/وین ۳۱۴ چ ؛ خواندمیر ج۳ : ۶۱ ؛ Ohsson IV 420 - 429
۵ـ Vladimircov, Obšč. stroj 113f.
۶ـ عمری/قسطنطنیه ۶۷ ر و چ .
۷ـ مفضل ج۱ : ۴۴۵ ؛ جوزجانی ۴۳۱ .
۸ـ میرخواند ج۵ : ۱۲۲ .

این اوضاع، و نیز لزوم وجود سپاهی دائم، ایلخانان را مجبور کرد، که به سپاهیان معمولی نیز مواجب پرداخت کنند. این پرداخت مواجب نخست به صورت تسلیم آذوقه به مقدار معین بود. اما این سهمیه‌های ماهیانه بسیار ناچیز بود، و گذشته از آن در زمان گیخاتو به علت سیاست ناصحیح اقتصادی ایلخان و نیز اختلاس فرماندهان بزرگ پرداخت سهمیهٔ آذوقه یکسره متوقف ماند[۱]. غازان وارث چنین وضعیتی شد، و در سال ۶۹۹ هـ. ق. یکی از اسرای مغولی درپاسخ سؤال سلطان مصر در بارهٔ مواجب وی به سلطان چنین گفت: «مغولان به سبب دینار و درهم به خان خود خدمت نمی‌کنند، بلکه آنان با رغبت و داوطلبانه نسبت به او وفادار هستند»[۲]. غازان حقیقتاً نخست می‌خواست، که به سپاهیانش مواجب نقدی بپردازد، اما این کار آن چنان خزانهٔ دولت را تهی ساخت، که او بزودی از آن صرفنظر کرد.

به این ترتیب غازان تصمیم گرفت، که مزد سپاهیان را ازراه واگذاری اقطاعاتی، که در نزدیکی اردوگاه‌های آنان بود[۳]، به آن‌ها بپردازد[۴].

طبق این قانون چنین مقرر گردیده بود: مقاطعات به یك واحد ۱۰۰۰ تنی، که در تحت فرماندهی امیر هزاره قرار دارد، واگذار می‌گردد و آنان درظرف سه‌ماه آلات و ادوات کشاورزی، اسب و بذر دریافت می‌دارند[۵]. زمین‌ها در دفاتر مخصوص ثبت می‌گردد، و اسناد رسمی مقاطعه صادر می‌شود. تقسیم اراضی درمیان سپاهیان به کمك یکی از بیتکچیان انجام می‌شد، و او موظف بود، که افراد شایسته را برای دریافت زمین انتخاب کند. اهداء وفروش زمین‌ها ممنوع بود، و برای جلوگیری از این کار رونوشت اسناد نزد امیر هزاره نگاهداری می‌شد[۶].

۱ـ رشیدالدین/وین ۳۲۰ ر؛ خواندمیر ج۳: ۶۱.
۲ـ میرخواند ج۵: ۱۲۴.
۳ـ رشیدالدین/وین ۳۱۷ چ؛ خواندمیر ج۳: ۶۱.
۴ـ رشیدالدین/وین ۳۱۴ چ ص‌ب.
۵ـ رشیدالدین/وین ۳۱۵ ر. ـ رك: Vladimircov, Obšč. stroj 112
۶ـ رشیدالدین/وین ۳۱۶ چ. ـ رك: Barthold, Ani. 150f.

پس از مرگ سپاهی زمین به‌فرزندان متوفی می‌رسید ، و چنانچه وی فرزندی نداشت ، یکی از غلامان و یا سپاهیان مستمند وارث او می‌شدند . چنان‌چه امیر دهه یا صده می‌دیدند ، که یکی از سپاهیان قابلیت زمین واگذارشده را ندارد، از اوسلب مالکیت می‌کردند . کلیهٔ تغییرات می‌بایستی در دفتر ثبت یادداشت شود و بیتکچیان سالیانه این‌تغییرات‌را بررسی می‌کردند و به‌اطلاع ادارهٔ ثبت‌کل‌مملکت می‌رساندند[1] .

گذشته از اراضی‌متروك و ویران ، زمین‌های‌آباد نیز به‌سپاهیان‌واگذار می‌شد، که محصول آن‌تسلیم فرماندهی‌سپاه‌می‌گردید. سپاهیان‌مجاز‌نبودند، که به‌حقوق‌مالکان این اراضی تجاوز کنند ویا زمین‌های روستائیان همسایـه را ضبط نمایند . چنان‌چه شخص ثالثی مدعی مالکیت‌بود، طبق موازین قانونی‌بااو رفتار می‌شد[2] . ــ با اطلاعاتی که دربارهٔ نتیجهٔ برنامه‌های غازان برای آبادانی مناطق متروك در دست داریم ، باید گفت ، که غازان نتوانست زمین را جایگزین مواجب‌کند .

غازان درعین حال کوشش‌کرد ، که بار دیگر در ادارهٔ دستگاه لشکری‌صحت عمل به‌وجود آورد . گروهی از صاحب‌منصبان ، که اختلاس آنـان ثابت شده بود ، مناصب خود را از دست دادند . باآن‌که در نتیجهٔ مساعی غازان وضع تقسیم آذوقـه میان سپاهیان بهبود یافت ، با این همه مبالغ هنگفتی‌برای خریدهای تازه باقی ماند. مبلغی‌که برای خرید آذوقهٔ سپاه مصرف می‌شد (با وجود آن که غازان مسلمان بود ، نام شراب نیز هنوز در صورت مواد غذائی دیده می‌شود) ، به‌یك ششم تـا یك هشتم مبلغی رسید ، که تا آن هنگام صرف این‌کار می‌شد[3] .

این صرفه‌جوئی به‌غازان اجازه می‌داد ، که سپاهیانش را، کـه تعداد آنان از دوران هلاکو[4] ثابت مانده بود ، افزایش دهد . ایلخان‌گذشته از آن، پس‌از شکست‌در

۱ــ رشیدالدین/وین ۳۱۷ ر ؛ خواندمیر ج ۳ ، ۶۲ . ۲ــ رشیدالدین/وین ۳۱۶ ر ؛ خواندمیر ج۳ ، ۶۲ . ۳ــ رشیدالدین/وین ۳۲۲ ج. ۴ــ رك: میرخواند ج۵، ۸۱.

سوریه فرمان جلب سپاهی داد، و این فرمان شامل فارس و بین‌النهرین نیز شد[1]. نام سپاهیان تازه‌وارد درطوماری‌ثبت می‌شد، وازوضع آنان ماهیانه یك‌بار بازرسی به‌عمل می‌آمد[2]. گذشته از آن مالیات دفاعی تازه‌ای وضع شد[3]،که شامل صندوق صرفه‌جوئی زنان خانوادهٔ سلطنتی نیز می‌شد[4]. پس از دوران غازان دیگر اطلاع دقیقی نیز از جزئیات وضع سپاهیان به‌دست ما نرسیده‌است. ادارهٔ دستگاه لشکری به‌مجرای‌گذشته بازگشت؛ کوشش‌های غازان ظاهراً تأثیر عمیقی به‌جای نگذارده است.

اسلحه

سلاح‌هائی که مغولان‌درهنگام حمله به‌آسیای‌مرکزی وغربی به‌کار می‌بردند[5]، از دوعامل مهم حکایت می‌کرد: یکی آن‌که مغولان مردمی سوارکار بودند، دیگر آن که آنان مقدار ناچیزی آهن در اختیار داشتند. به‌این ترتیب تیر و کمان سلاح اصلی‌آنان بود و هر سپاهی‌مغول لااقل یك ـ ونیز اغلب دو تاسه ـ کمان داشت. آنان گاه‌گاه نیز نیزه‌هائی با نوك آهنی و شمشیرهای یك لبه‌ای به‌کار می‌بردند، که بیشتر برای زخمی کردن ونه قطع‌کردن بدن دشمنان از آن استفاده می‌شد[6]. تیرهای مغولان از چوب ساخته شده بود[7]، و در سرآن یك قطعه استخوان (از شاخ و یا قلم حیوانات) و یا آهن[8] بسیار تیز دولبه قرار داشت. این تیرها به‌نسبت مسافتی که پرتاب می‌شد، کوتاه ویا بلند بود، وهر سپاهی می‌بایست پیش از آغاز نبرد تعداد کافی از آن‌ها دراختیار داشته‌باشد[9]. مغولان نیرومند، تیراندازانی‌بسیار ماهر بودند،

۱ـ وصاف/بمبئی ۴۱۴ ص‌ب. ۲ـ رشیدالدین/وین ۳۱۷ ج. ـ رك: وصاف/بمبئی ۳۶۲.
۳ـ وصاف/بمبئی ۴۱۴ ص ب. ۴ـ رشیدالدین/وین ۳۲۳ ر. ۵ـ Howorth
IV 681ff. ؛ Chara Davan 76ff. ۶ـ ذهبی/سوموگی ۱۲۵. ۷ـ ذهبی/
سوموگی ۱۲۵. ۸ـ جوینی ج ۱ : ۱۷۳ ؛ رشیدالدین/بلوشه ج ۲ : ۸۱.
۹ـ Polo/Pauthier 723 = Polo/Lemke 511

ودر سایهٔ تمرین فراوان دراین هنر به‌مرحلهٔ استادی رسیدند[۱]. نیزه‌ها نیز صرفنظراز نوك آهنی ازچوب ساخته می‌شد.

زره مغولان به‌علت کمبود آهن اغلب ازچرم بود؛ گاه‌گاه نیز پوست حیوانات به‌منظور محافظت بدن به‌کار می‌رفت. زره انسان‌ها از چهار قسمت تشکیل می‌شد، که یکی از ران تا گردن و دیگری ازپس گردن تا صلب را می‌پوشاند. گذشته ازآن قطعات مخصوص دست‌ها و پاها را می‌پوشاند. برروی برخی از زره‌ها ورقه‌ای ازآهن نیز نصب می‌گردید[۲]. گزارش ماتیوس پاری‌زین‌سیس[۳] که عمداً برای جلوگیری از فرار مغولان به‌آنان زره‌پشت نمی‌داده‌اند، درمنابع دیگر تأیید نمی‌شود. اصولاً این مورخ‌درمورد سپاهیان مغول مطالب ناصحیح دیگری نیز ذکرمی‌کند. قسمت‌های مختلف زره با بست‌های آهنین با یکدیگر مربوط می‌شد. تنها فرمانروا بود، که زره زنجیری آهنین داشت. مغولان در هنگام باریدن باران شنلی به‌دور بدن خود می‌پیچیدند[۴].

کلاه‌خُود پیوسته ازآهن ساخته می‌شد. برای محافظت پشت‌گردن‌تکه‌ای چرم به‌کار می‌رفت و هم‌چنین نوارهای چرمی برای‌ثابت نگاهداشتن کلاه‌خُود به‌آن اضافه می‌شد[۵].

مغولان به‌اسب‌هانیز زره چرمی می‌پوشاندند، و دراطراف‌سرآن‌ها صفحهٔ‌آهنین قرار می‌دادند[۶]. آنان سپر خود را ازچرم گاو ویا حیوانات دیگر می‌ساختند ویا از نی‌های مخصوص‌که به‌هم می‌بافتند[۷].

۱ـ Kcartclis chovreba I 343 ؛ J. P. Carpini/Wyngaert 50 ؛ Matthaeus Parisiensis VI (Addit) 114 ؛ Polo/lemke 178f.

۲ـ Matthaeus IV 76-78

۳ـ Matthaeus III 488 Polo/Lemke 178f. ؛ W. v. Rubruck/Wyngaert 318

۴ـ جوینی ج۱ ، ۱۵ ؛ مستوفی ج۱ ، ۵۵۹ . ۵ـ رك ، رشیدالدین/بلوشه ج۲ ، ۲۲ .

۶ـ J. P. Carpini/Wyngaert 77-80 ۷ـ وصاف/هامر ج۱ ، ۱۴۱ ؛ Mailla IX 167 ؛ میرخواند ج۵ ، ۸۷ .

بی‌تردید پس از آن‌که مغولان درایران وکشورهای همسایهٔ آن مستقر شدند، سلاح‌های مردم آن نواحی را، تا آن‌جا که برایشان مناسب می‌نمود، پذیرفتند[۱]. به‌خصوص آنان ازآن پس می‌توانستند سلاح‌هائی را که به‌خاطر کمبود آهن از مواد دیگر می‌ساختند، از این فلز تهیه کنند. چون‌بحث دراین موضوع مستلزم اطلاعات عمومی دربارهٔ سلاح‌هاست، لذا ما به‌سبب عدم توانائی از آن می‌گذریم.

ادوات محاصره[۲]، که مغولان ازچین باخود آورده بودند ـ و در لشکرکشی هلاکو درسال ۶۵۱ هـ. ق.[۳] نیز استادان چینی‌هنوز خود مسئول به‌کاربردن آن بودند ـ اهمیت فراوان یافت. رفته رفته مردم آسیای‌غربی ونیز استادان پناهندهٔ مصری بااین آلات آشنا شدند[۴]. گذشته ازآن‌در دوران زمام‌داری ایلخانان‌آلاتو ادوات محاصره، که درمغرب‌زمین متداول‌بود وچینی‌ها آن‌را نمی‌شناختند، معمول‌گردید[۵]. این‌ادوات به‌همراهی مخزن نفتی[۶] که درجنگ‌های تن‌به‌تن در درون شهرهانیز به‌کار می‌رفت[۷]، وبه‌دست استادان چینی‌سپرده شده‌بود، مغولان را دربرابر دشمنانشان تفوق می‌بخشید. مغولان‌گذشته از آن توپ‌های مخصوص نیز برای محاصره دراختیارداشتند[۸]. درمنابع تاریخی تعداد این ادوات جنگی به‌ندرت نقل می‌شود: هزار تن تیرانداز چینی در خدمت هلاکو بودند[۹]؛ الجایتو درسال ۱۳۱۲م. ۲۵۰۰ رأس شتر برای ۹۰ فلاخن، ۱۱٬۰۰۰ تیرآهنی و۱۰۰ قاروره نفت درلشکرکشی به‌سوریه به‌همراه داشت[۱۰].

ظاهراً کبوتر نامه‌رسان درآن زمان تنها در میان مصریان متداول‌بوده است[۱۱]،

۱ـ رك: Haytonus 268 ۲ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲: ۲۵؛ ابن‌فوطی۳۲۵؛ رشیدالدین/کاترمر ج۱: ۲۹۰ـ۲۸۴، ۳۶۸، ۳۸۴؛ میرخواند ج ۵: ۷۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۳۹؛ وصاف/بمبئی ۱۸۹. ۳ـ جوینی ج۳: ۳۷؛ رشیدالدین/کاترمر ج۱: ۱۳۲؛ میرخواند ج۵: ۷۰. ۴ـ مفضل‌ج۳: ۲۲۲؛ میرخواند ج۵: ۱۲۲ ۵ـ میرخواند ج۵: ۶۳.
۶ـ رك: Reinaud und Favé (Nr. 2) 263ff., 283ff.؛ کاشانی ۴۳ ع. ۷ـ جوینی ج۱: ۹۶. ۸ـ خواندمیر ج۳: ۶۷. ۹ـ رشیدالدین/کاترمر ج۱: ۲۸۴ ص‌ب.
۱۰ـ میرخواند ج۵: ۱۳۹. ۱۱ـ وصاف/هامر ج۱: ۱۷۷؛ Bjoerkmann 42

ونیز درمورد حجرالمطر درجای دیگر صحبت شد .

درآغازجنگجویان‌خود سلاح‌های خویش‌را می‌ساختند[۱]. آنان ناگزیر بودند، که خود تمام ادوات ضروری ، حتی درفش و سوزن را همیشه به‌همراه داشته باشند[۲]. این رسم در دوران‌های بعد به‌سبب جنگ‌های پیاپی و استهلاك فراوان آلات و ادوات دیگر پابرجا نمانده به‌این‌سبب اباقا کوشید ، که خود سلاح میان سپاهیانش تقسیم کند . در هر محله‌ای ازشهرهای مختلف یك تن قورچی به‌کارگمارده شد، که سالیانه تعداد معینی سلاح برای مصارف عمومی بسازد . گذشته از آن چندین کارخانهٔ سلاح تحت نظر نواب امراء قورچی وجود داشت . اما مأمورانی که متصدی تقسیم اسلحه و اغلب مغولی‌یا ایغوری بودند، دست به‌اختلاس زدند، و درنتیجه‌گروهی‌متقلب‌توانستند مبالغ‌هنگفتی پول ازخزانهٔ دولت وهم‌چنین اسناد فراوانی از اقطاعات دریافت‌دارند، بی‌آن‌که جنسی به‌کارخانه‌های سلاح تحویل داده باشند[۳]. بایدگفت‌که بازار اختلاس و سودجوئی به‌منتهای درجه رواج داشت[۴].

بدین‌گونه هنگامی‌که غازان سررشتهٔ امور دولت را به‌دست گرفت ، سالیانه ۳۰۰٫۰۰۰ تا ۴۰۰٫۰۰۰ دینار خرج‌می‌شد، درحالی‌که فقط‌مقدار ناچیزی سلاح‌های متوسط به‌انبار اسلحهٔ دولت تحویل می‌گردید . غازان تعداد سلاح‌هائی را که هریك از شهرها می‌بایست تحویل دهد ، تعیین کرد ، و یك سازمان نظارت دولتی بـه‌وجود آورد ، تا به‌کشمکش‌ها پایان دهد ، و لذا میزان تولید بالا رفت . با این همه سلاح سازان می‌کوشیدند، که سلاح‌های ارزنده‌را دربازار آزاد به‌فروش رسانند، وفرمانروا موفق نگردید ، که این عمل زشت آنان را متوقف کند، اما وی با این‌همه موفق‌شد، که بهای اسلحه را تنزل دهد[۵].

۱ــ ابن‌اثیر ج۱۲، ۲۳۶. ــ رك؛ میرخواند/یوبرت۱۰۷. ۲ــ میرخواند/لانگله ۲۲۲ص‌ب.
۳ــ رشیدالدین/وین ۳۱۸ ر و ع . رك؛ Ohsson IV 387-397, 431-433 ۴ــ رك ؛ Jahn 322f.
۵ــ رشیدالدین/وین ۳۲۴ ع تا ۳۲۵ ع ، خواندمیر ج۳ ، ۶۲ .

شیوهٔ نبرد

مغولان پیش از آن که به کشوری حمله کنند ، همان‌طور که چنگیزخان دستور داده بود[1] ، نماینده‌ای نزد زمامدار آن کشور می‌فرستادند، و اورا به‌تسلیم دعوت می‌کردند. چنان‌چه فرمانروای آن کشور ازدستور مغولان اطاعت می‌کرد، به‌او وکشورش صدمه‌ای نمی‌رسید[2]، اما اگر فرستادگان مغول درکشور ویا شهری به‌قتل می‌رسیدند ـ همان‌طور که به‌کرات اتفاق می‌افتاد ـ سرنوشتی شوم به‌مردم آن کشور روی می‌آورد[3]. در واقع تنها مصریان هستند ، که توانستند از آسیب چنین سرنوشتی مصون بمانند . مغولان با این‌گونه دشمنان به‌سختی می‌جنگیدند ، و پس از وارد آوردن فشارفراوان وازپای‌درآوردن دشمن، قسم یاد می‌کردند،که به‌جان او صدمه‌ای‌وارد نیاورند، اما هنگامی که کاملاً بر او دست می‌یافتند، این سوگند خود را می‌شکستند[4].

مغولان درنبردهائی که در دشت‌های وسیع روی می‌داد، قواعدی را که ازجمله ازچینی‌ها آموخته بودند ـ چون‌تمرکز گروه‌کثیری ازسپاهیان دریك‌محل ـ مراعات می‌کردند[5]. آنان عادت داشتند ، که نخست لشکری به‌جبهه بفرستند ، و این لشکر موظف بود ، که خاطر دشمن‌را آشفته‌کند وسپس لشکر اصلی حمله می‌کرد[6] وصفوف دشمن‌را یکسره نابودمی‌ساخت. صفوف‌دشمن با رگبار تیر درسه یا چهار نقطه متشتت و آماده برای پراکنده شدن می‌گردید . چنان‌چه این حربه مؤثر واقع نمی‌گردید ، سپاهیان‌مغول ظاهراً عقب‌نشینی می‌کردند، و دشمن‌را که به‌تعقیب آنان پرداخته‌بود، یکباره نابود می‌ساختند[7]. آنان به‌هرحال می‌کوشیدند ، که به‌تیراندازی ادامه دهند، و حتی‌المقدور از جنگ تن به‌تن خودداری می‌کردند. چنان‌چه سپاهی قوی با آنان

۱ـ Bar Hebraeus 411
۲ـ جوینی ج۱ : ۶۸.
۳ـ رك: Bar Hebraeus 411
۴ـ میرخواند ج۵ : ۷۸ .
۵ـ مفضل ج۳ : ۱۱ .
۶ـ رك: ابن‌اثیر ج۱۲ : ۲۴۰.
۷ـ ذهبی/سوموگی ۱۲۵ ؛ ابن‌اثیر ج۱۲ : ۲۲۰

روبرو می‌شد، آن‌ها از مقابلهٔ باآن صرفنظر می‌کردند ، و با حملات متفرق به‌اطراف و چپاول‌های متوالی می‌کوشیدند ، که آن سپاه را به‌واحدهای کوچك‌تر تقسیم کنند، و درآن صورت آن‌را شکست دهند .

کوشش مغولان پیوسته متوجه این بود ، که دشمن را محاصره کنند ، و برای این منظور اسرای جنگی‌را نیز به‌همراه می‌آوردند[۱] . آنان‌ظاهراً گاه‌گاه مجسمه‌هائی به‌شکل انسان می‌ساختند ، و برروی اسب می‌نشاندند ، تا بدین‌وسیله تعداد خود را بیش ازآن‌چه‌که در واقع بود، جلوه دهند. الحاق اسرای جنگی نیز به‌سپاهیان همین تصور را به‌وجود می‌آورد[۲] . مغولان به‌دشمنان محاصره شده فرصت می‌دادند ، که از محل تحت‌فشاربگریزند ، و در این صورت آنان را یك یك نابود می‌کردند[۳] .

مغولان پیروزی‌های درخشان خود را مدیون شیوهٔ حمله و محاصرهٔ ناگهانی ، خدعه، تحرك وکثرت نفرات وسرانجام مهارتشان درتیراندازی بوده‌اند. دشمنان‌آنان معمولاً بااین‌شیوه‌های‌نبرد مأنوس‌نبودند، اما مملوکان مصر این‌شیوه‌هارا می‌شناختند، و هم‌آنان بودند ، که مغولان هیچ‌گاه نتوانستند برآن‌ها پیروز شوند .

روش‌محاصرهٔ استحکامات، که مغولان به‌کار می‌بردند، نیز برای آسیای‌مرکزی وغربی تازگی داشت . استفادهٔ ازآلات و ادوات محاصره‌ای تازه‌که سنگ وکندهٔ‌چوب پرتاب‌می‌کرد[۴] ، و مخزن‌های‌نفت[۵] به‌آنان‌کمك‌می‌نمود. باهمین‌وسائل‌بود، که مغولان بر استحکاماتی نیزکه با قدرت‌فراوان مقاومت می‌کردند، چون‌سمرقند (۶۱۷ هـ. ق.)، ماردین (۶۵۸ هـ. ق.) و میافارقین[۶] (۶۵۹ـ۶۵۸ هـ. ق.) دست یافتند . چنان‌چه

۱ـ ابن‌اثیر ج۱۲ : ۲۴۷ . ۲ـ در نبرد سمرقند عدهٔ اسراء ده‌برابر سپاهیان مغول بود ؛ ابن‌اثیر ج۱۲ : ۲۴۰ . ۳ـ J. P. Carpini/Wyngaert 80-82 ۴ـ قزوینی ج۲: ۳۴۵ .
۵ـ جوینی ج۱ : ۱۰۰ ، ۱۳۹ ؛ میرخواند/یوبرت ۱۵۴ ؛ رشیدالدین/کاترمر ج۱ : ۲۹۲ ؛ ابوالفرج ۴۶۳ ؛ وصاف/هامر ج۱ : ۶۹ ص‌ب . ۶ـ رشیدالدین/کاترمر ج۱ : ۳۶۸ ؛ ابوالفرج ۴۸۳ .

مغولان شهرهای تصرف شده را یکسره ویران نمی‌کردند[1]، لااقل برج و باروی آن‌را (اگر خودنمی‌خواستندآن برج و بارو را به‌عنوان استحکامات‌مورد استفاده قراردهند) خراب می‌کردند[2]. شهرهائی‌که خود تسلیم می‌شدند، در دوران نخستین جهانگشائی مغولان به‌صفت «خوب» و شهرهای دیگر به‌صفت «بد» موصوف می‌شد[3].

حفر سنگر و نقب[4] ونیز اعزام اسرا به‌میدان‌جنگ برای‌لشکرهای آسیای‌غربی کاملاً تازگی داشت. با این همه مغولان گاه‌گاه ناگزیر بودند، که شیوه‌های جنگی دیرینه را در دست یافتن به‌استحکاماتی، که دلیرانه از آن دفاع می‌شد، به‌کار برند، چون قراردادن نردبان بر دیوارهای شهر[5] و یا ورود به‌شهر از مجرای آب[6] وگشودن دروازه. آنان گذشته از این گاه‌گاه خندق‌ها را با سنگ پر می‌کردند، و یا با ایجاد دود غلیظ دید دشمن را محدود می‌ساختند، ویا آن‌که مصنوعاً ایجاد سیل می‌کردند[7]، ونیز درهنگام‌حمله به‌شهرهائی‌که درکنار رود قرارداشت، با بهم‌پیوستن تنهٔ درختان جسمی قایق مانند می‌ساختند، که بر روی آب شناور بود، و سپاهیان روی آن موضع می‌گرفتند.

اسیران

رفتار مغولان با مردم منطقهٔ تصرف شده از نحوهٔ نبرد آنـان بیشتر زیان وارد می‌آورد. بی‌تردید همین‌رفتار بود، که نخست موجب ویرانی مناطق وسیع شد، و این ویرانی برای ایلخانان در دوران‌هـای بعد ایجاد مشکلات فراوانی کرد. خواه

۱ـ Mailla IX 187f. : J. P. Carpini/Wyngaert 83 ۲ـ ابوالفرج ۴۴۰.
۳ـ Barthold, Stuebe 66f. : Barthold, Turk. 443 ۴ـ ابن‌اثیر ج۱۲ : ۲۳۹ ؛ جوینی ج۱ : ۶۹. ۵ـ رك : جوینی ج۱ : ۱۱۳ ؛ میرخواند/یوبرت ۱۱۶. ۶ـ نسوی ۴۰، ۷۱ ؛ J. P. Carpini/Wyngaert 82 ؛ رشیدالدین/کاترمر ج۱ : ۱۷۰ : ۲۸۲.
۷ـ میرخـواند/یـوبرت ۱۱۸ ؛ J. P. Carpini/Wyngaert 83 ؛ ابـن‌اثیر ج۱۲ : ۲۵۷ ؛ نسوی ۹۳ ؛ ابرالفرج ۴۱۰.

انتقامجوئی برای‌قتل سفرا ویا از بین بردن امکان هرگونه شورشی درپشت سرفاتحان موجب این ویرانی شده بود، به‌هرحال سنگدلی مغولان‌نفرت جهانیان ـ و حتی مردم مشرق‌زمین که سرد وگرم روزگار را چشیده بودند ـ برانگیخت .

چون مغولان بر شهری دست می‌یافتند، ساکنان آن شهر را مجبور می‌کردند ، که برج و بارو را ترک‌کنند و در خارج شهر در محلی گـرد آیند . درآن‌جا مردم را از روی جنسیت‌و سنشان تقسیم‌بندی می‌کردند، و از میان مردان: دانشمندان ، استاد-کاران (اُرد) وآنـان را که مهارتی دیگر داشتند (از جمله کشاورزان) به‌عنوان « غنیمت » خاص فرمانروا جدا می‌کردند ، و این مردان « در مشرق » درخدمت خان مغول درآمدند[۱] . مأموران دستگاه کشوری نیز گاه‌گاه دوباره به‌کار گمارده شده‌اند[۲] . سرنوشتی‌فلاکت‌بار درانتظار سایر مردم بود: آنان‌را ـ پس‌از افشاء محل دارائیشان ـ سنگدلانه می‌کشتند[۳] و نعش‌آن‌هارا ـ که سمباد سردار ارمنستان صغری نیز توده‌هائی از آن دیده است[۴] ـ طعمهٔ حیوانات می‌کردند[۵] . یکی دیگر از امکانـات این‌بود ، که آن‌ها را برای انجام مقاصد جنگی به‌کار می‌گماردند. به‌ندرت پیش‌آمده است ، کـه مغولان به‌راندن مردم ازشهر اکتفاء کرده باشند[۶] . زنان و کودکان را ظاهراً به‌بردگی می‌کشیدند[۷] ، اما در واقع آنان نیز اغلب به‌دست مغولان سنگدل جـان می‌سپردند . حتی ترکان خاتون مادر خوارزمشاه نیز ، پس ازآن‌که مدتی در شرایط طاقت‌فرسا در زندان چنگیزخان بود ، کشته شد[۸] .

مردانی که‌قدرت‌نبرد داشتند، چنان‌چه به‌بردگی‌سپاهیان‌مغول گماشته‌نمی‌شدند[۹] ،

۱ـ Bar Hebraeus 411 ، میرخواند/یوبرت ۱۵۵؛ ذهبی/سوموگی ۱۲۵؛ جوینی ج۱:۱۰۱؛ ابوالفرج۴۱۰؛ Vladimircov, Obšč. stroj 115 ۲ـ میرخواند/یوبرت۱۵۸. ۳ـ جوینی ج۱:۷۰؛میرخواند/یوبرت۱۳۸؛ابن‌اثیرج۱۲: ۲۵۶؛میرخواندج۵:۷۷. ۴ـ W.v. Rubruck/Risch 7 ۵ـ میرخواند ج۵ : ۱۰۷ ؛ جوینی ج۱ : ۱۵۳ . ۶ـ جوینی ج۱ : ۶۷. ۷ـ Zyriak 212 ۸ـ نسوی ۴۰ص‌ب . ۹ـ میرخواند/یـوبرت ۱۵۱؛ جوینی ج۱:۱۰۲؛ Bar Hebraeus 464 ؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۷۰ ؛ J. P. Carpini/Wyngaert 91f.

در حملهٔ آتی به‌شهرها شرکت می‌کردند[1]. مغولان مأموریت داشتند، که از گریز آنان جلوگیری کنند[2]. چنان‌چه آنان قصد گریز داشتند، قتلشان حتمی بود، درحالی‌که اگر در حمله شرکت می‌کردند، برای برخی از آنان امید آن می‌رفت، که از مرگ نجات یابند.

چون یکی ازشاهزادگان به‌خانی انتخاب‌می‌شد، درضمن بخشش‌مجرمان گروهی از اسراء را نیز آزاد می‌کرده[3] هم‌چنین بازخرید اسرای‌جنگی‌ممکن‌بود[4]،اما نمی‌دانیم که این کار تا چه اندازه متداول بوده است.

چنگیزخان در اجرای آنچه‌گذشت، پافشاری می‌کرد، اما هلاکو می‌بایست رفتار خود را با اوضاعی‌که درنتیجهٔ گذشت زمان تغییر یافته بود، سازگار کند. صحیح است، که مردم میافارقین والموت، که تصرف آن سال‌ها مغولان را به‌خود مشغول داشته بود، یکسره کشته شدند، اما در بغداد دیده می‌شود، که با برخی از طبقات مردم، از جمله مسیحیان و شیعیان، رفتار ملایم‌تری معمول گردید. و چون ایلخان با خان‌دشت قپچاق به‌جنگ پرداخت، و دراین نبردها گروه‌کثیری ازمغولان به‌اسارت ایلخان درآمدند، دیگر رفتار دیرینه با اسراء به هیچ‌وجه ممکن نبود[5]. ناگفته نماند، که دراین نبردها نیز گروهی از اسرای برجسته به‌قتل رسیدند، اما باید دانست‌که این یك وضع استثنائی‌بود. وجود اسرای مغولی درایران، که‌فروششان نیز مجاز بود، ایجاد دشواری فراوان می‌کرد. بردگان مغولی‌در ایرانیان تأثیری به‌جای می‌گذاردند، که برای وجههٔ فاتحان مغول زیان‌آور بود، به‌خصوص این‌امکان بود که یکی از ایرانیان یك نفر مغول را به‌عنوان برده بخرد. به‌این سبب غازان

۱ــ J. P. Carpini/Wyngaert 83f. ؛ Mathaeus III 487f. ؛ میرخواند/یوبرت ۱۴۰ ؛ ابن‌اثیر ج۱۲ : ۲۴۰ ، ۲۵۵ ؛ نسوی ۵۳ ؛ Üan - ts au pi - sï/Palladius 224

۲ــ میرخواند/یوبرت ۱۱۸ .

۳ــ Bar Hebraeus 489

۴ــ Zyriak 229

۵ــ رشیدالدین/وین ۳۱۷ ج صب .

فرمان داد ، که اسرای مغول تنها به‌دربار فروخته شوند. به‌این ترتیب در مدت‌کوتاهی تعداد ۱۰٫۰۰۰ تن مغول دراطراف وی‌گرد آمد ، و او آنـان را ظـاهراً به‌محافظت خویش‌گمارد و نواحی مراغه را به‌آنان سپرد[۱]. غازان بـه‌این ترتیب یکی از رسوم دیرینهٔ مغولان را که عبارت از بـه‌کارگماردن اسراء و بردگان درخدمت فرمانروا و بزرگان بود ، متداول کرد[۲].

اسراء همان‌طورکه‌ازدیرباز متداول‌بوده است، حتی در عداد سپاهیان ایلخانان درمی‌آمدند. این‌که یساور فرمانروای ماوراءالنهردرسال ۱۳۱۳م. گروهی ازسپاهیان را آزادکرد، کاری نادربود. رقیب او کپك اورا بعداً به‌خاطراین‌عمل صریحاً سرزنش کرده است[۳].

شکار

چنگیزخان لازم می‌دانست ، که مهارت مغولان را در سواری و تیراندازی با ترتیب دادن شکارگسترش دهد[۴]. ازاین راه آذوقهٔ لازم‌نیز فراهم می‌شد ، چون‌مغولان می‌خواستند ، که حتی‌المقدور رمه‌های آنان محفوظ بماند . صاحبان اراضی بـه‌این ترتیب محصول ارزنده‌ای از زمین خود به‌دست می‌آوردند . چگنیزخان ، توشی پسر خود را میرشکار کرد[۵] و دستورات دقیقی برای شکار صادر نمود[۶]. شکار نزد مغولان و ترکان ، همان‌طورکه در قرون وسطی در اروپا بوده است ، سرگرمی بسیار ممتاز بود[۷].

یکی از محبوب‌ترین انواع شکار ، شکار پرندگان و خرگوش بـا باز بود[۸]. اما

۱ــ میرخواند ج ۳ ، ۶۲ ؛ رك ولدی ۳۹ .

۲ــ Vladimitcov, Obšč. stroj 64-70

۳ــ میرخواند ج۵ : ۱۴۰ ص‌ب .

۴ــ جوینی ج۱ : ۱۹ ، ۲۱ ؛ Bar Hebracus 411؛ Vladimircov, Obšč. stroj 40

۵ــ جوینی ج۱ : ۲۹ ؛ Bar Hebraeus 410 ؛ ابوالفرج ۳۹۵ ؛ Tiesenhausen I 129

۶ــ جوینی ج۱ : ۲۰ ؛ Vladimircov, Obšč. stroj 40f.

۷ــ میرخواند ج۵ : ۱۹ .

۸ــ Haenisch 33, 50 ؛ رشیدالدین/ بلوشه ج۲ : ۷۳ ؛ میرخواند ج ۵ : ۶۴ .

مغولان به‌شکار حیوانات دیگر چون روباه ، شغال و خر وحشی نیز می‌رفتند[1] .

انگشت جوانان‌را در نخستین روز شکار با خون و چربی آغشته می‌ساختند تا بدین‌وسیله آن روز را تبرك کنند[2] .

چنگیزخان‌و‌پسرش‌اوکتای‌هرسال درزمستان برای‌مدت‌سه‌ماه به‌شکارمی‌رفتند[3] ، و در این شکار شاهزادگان و بزرگان شرکت داشتند[4] . شکارگاه چنگیزخان در حدود المالیغ بود[5] . اوکتای‌فرمان داد تا برای‌او در نزدیکی قراقورم یك‌پارك‌شکار اختصاصی ترتیب دهند[6] ، و اطراف آن را دیوار کشند . در دوران‌های بعد نیز خان‌هـای مغول به‌شکار می‌رفتند[7] ، از جمله در دوران زمام‌داری قوبیلای و جانشینانش درچین ــ اما درحدود سال ۷۱۶ هـ. ق. هر چهار یا پنج سال یك‌بار مراسم شکار برپـا می‌گردید[8] . غازان‌چندتن تیرانداز ماهر به‌همراه سفرای خود به‌دربار قاآن فرستاد تا بدین‌وسیله موجبات رضایت خاطر او را فراهم آورد[9] .

در دوران فرمانروائی‌ایلخانان ازجمله اباقا[10] ، غازان و الجایتو[11] ، شکار یکی از سرگرمی‌های محبوب فرمانروا بود ، اما فصل و زمان معینی برای این‌کار پیش‌بینی نشده بود . غازان در مورد جمع‌آوری بازها و پلنگ‌هـای شکاری ترتیبی نو داد و به‌قوش‌چیان و بارس‌چیان ، که مأمور جمع‌آوری آن‌ها بودند، فرمان داد، که دست از تعدی و بیرحمی بردارند و نیز تعداد بازهای شکاری را بـه۱۰۰۰ و پلنگ‌هـا را به۳۰۰ محدود کرد، که تنها دارندگان جواز رسمی می‌توانستند این‌حیوانات‌را برای

۱ــ جوینی‌ج۱: ۲۰؛ Vladimircov, Obšč. stroj 112f. ۲ــ میرخواند/یوبرت۱۷۰.
۳ــ جوینی‌ج۱ : ۱۷۳؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲: ۷۱. ۴ــ جوینی ج۱ : ۱۱۱؛ میرخواند/لانکله ۲۲۷ــ۲۲۵. ۵ــ جوینی ج۱ : ۲۱ . ۶ــ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۵۰ ؛ میرخواند ج۵ : ۴۵ ؛ Üan – ts au pi-sï/Palladius 159f. ؛ ابوالقاضی ج۱ : ۱۳۹ .
۷ــ Polo/Pauthier 299 - 311 ۸ــ Oderich v. Portenau/Wyngaert 478f.
۹ــ وصاف/بمبئی ۵۰۶ ؛ میرخواند ج۵ : ۴۲ ص ب . ۱۰ــ رشیدالدین/وین ۲۲۱ ؏ ؛ وصاف/هامر ج۱ : ۱۹۸ . ۱۱ــ رشیدالدین/وین ۲۷۰ ؏ ؛ کاشانی ۱۱۶ ؏ .

مدتی در اختیار داشته باشند[1].

یکی دیگراز ورزش‌هائی که نزد مغولان متداول بود، کشتی است. کشتی‌گیران نزد آنان وجههٔ فوق‌العاده داشتند[2].

۱ــ رشیدالدین/وین ۳۲۶ ر تا ۳۲۷ ر، ۳۲۹ ر و ج؛ خواندمیر ج۳: ۶۲ ص‌ب. رك: Hammer II 157 ; Ohsson IV 440 - 445

۲ــ جوینی ج۱: ۱۸۳ ص‌ب؛ رشیدالدین/بلوشه ۸۰ــ۷۸ ; Üan - ts au pi - sï/Palladius 115 ; Kᶜartᶜlis chovreba I 389

سازمان‌های عمومی و زندگی روزمره

پست

رشد و توسعهٔ دولت مغول بنیان سازمان پستی‌را به‌منظور رد و بدل‌کردن اخبار گوناگون ضروری می‌ساخت. چنگیزخان درهنگام بنیان‌گذاری سازمان پستی وضع چین و ایران را در این زمینه سرمشق قرار داد، اما باید دانست‌که دستگاه‌های پستی درآن‌کشورها و یا لااقل درایران در هنگام حملهٔ مغولان سخت دچار نابسامانی شده بود. ارتباطات فاتحان مغول رویهم‌رفته از ابداعات خود آنان بوده است، و سازمان آن امروزه نیز اعجاب‌انگیز است.

چنگیزخان فرمان داد، که درکنار جاده‌های مهم قلمرو وی‌ایستگاه‌های پست (یم)[1] در فواصلی‌که سوارکاران معمولاً ظرف یك روز طی می‌کنند، ساخته شود، و افرادی مأمور ادارهٔ این ایستگاه‌ها گردند و در هر ایستگاه تعدادی اسب (تا ۲۰ رأس) برای ایلچیان[2] حاضر باشد. این ایستگاه‌های پستی در هر استان تحت نظر

۱ـ W. v. Rubruck/Wyngaert 239 ؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲ ، ۳۱۱ a ؛ Paul Pelliot : Sur yam ou jam, «relais postal», in: T'oung Pao XXVII (1930), S. 192-195

۲ـ بهروایت Bar Hebraeus 412 رویهم‌رفته دوهزار تن. ـ جوینی ج۱ ، ۲۴ ؛ Üan - ts au pi - sï/Palladius 158f. ؛ میرخواند/لانگله ۲۲۵ ؛ Vladimircov, Obšč. stroj 58f.

« نایب » و در سراسر مملکت تحت‌نظر « صاحب دیوان » بود[۱].

اوکتای‌پس‌ازدومین‌قوریلتای‌دستگاه پست‌را توسعه وفرمان‌داد، که‌ایستگاه‌های تقویتی دربین راه بناگردد ، و به‌منظور برقراری رابطهٔ دائم بـا شاهزادگان خاندان سلطنت امیری[۲]را متصدی این‌کار کرد . برای حفظ رابطهٔ میان ختای و قراقورم پست اختصاصی (نارین‌یم) برای قاآن موجود بود[۳].

اما بزودی از این دستگاه نیز سوء استفاده شد ، و منکو خودرا ناگزیر دید ، که بازرگانان‌را از استفادهٔ سازمان‌پست دولت منع کند ـ این‌فرمان در دوران زمام‌داری وی اجراءگردید[۴] ـ او به‌ایلچیان فرمان داد ، کـه تنها به‌نقاطی که مأموریت یافته‌اند بروند و درآن‌جا نیز تنها انتظار دریافت مواجب حقهٔ خود را داشته باشند[۵]. هلاکو نقاطی را که درآن ایستگاه پست وجود داشت ، از پرداخت مالیات معاف‌کرد، اما در مقابل ساکنان آن‌را موظف نمود ، که مخارج ایستگاه‌های پستی را بپردازند، و ازرهگذران‌مغول پذیرائی‌کنند[۶]. ایلخان می‌کوشید، تاازطریق مساعدت‌های دیگر نیز روابط پستی را گسترش دهد .

جاده‌های پستی در قلمرو ایلخانان رویهم‌رفته جاده‌هائی بود ، که مسافران نیز آن‌را طی می‌کردند ، و در دوران‌هـای پیشین نیز مورد استفاده بـوده است[۷]. ایجاد جاده‌هـای جدید برای ارتباطات پستی تنها در قلمرو قاآن گزارش داده می‌شود[۸]. در دوران فرمانروائی قوبیلای در حدود سال ۶۷۹ هـ. ق. در سرزمین ایغور ودرنزدیکی بش‌بلیغ[۹] و نیز پس از مرگش از حدود غربی سرزمین تنکود تا مغولستان از این نوع

۱ـ وصاف/بمبئی ۳۴۷. ۲ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۴۲. ۳ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۴۹. ۴ـ J. P. Carpini/Wyngaert 69 ۵ـ رشیدالدین/بلوشه ج۱۲:۱ ۳ ۶ـ جوینی ج۳ : ۳۰؛ رشیدالدین/بلوشه ج ۲ : ۳۱۰ ص‌ب ؛ J. p. Carpini/Wyngaert 68 Malachias 35 ۷ـ رك: فهرست منابع۲۴۸. ۸ـ Portenau/Wyngaert 477; polo/Pauthier 335 - 341 ۹ـ Bretschneider, Not. 189, 208

جاده ساخته شد[۱].

با وجود تمام کوشش‌ها وضع دستگاه پست در فرمانروائی ایلخانان بهتر از سازمان‌های دیگر نبود: گرچه مبالغ هنگفتی پول صرف این سازمان می‌شد، بااین همه وضع آن آشفته بود. دربرخی از ایستگاه‌ها حتی ممکن نبود، که دو رأس اسب برای ایلچیان بیابند. پول‌ها همان‌طورکه متداول بود، به‌جیب مأموران دولت ریخته می‌شد. به‌این‌ترتیب ایلچیان ناگزیر بودند، که مواد غذائی و اسب مورد لزوم را به‌زور ازمردم بگیرند، و یا آن‌که به‌همراه داشته‌باشند. ایلچیان ازاین وضع ناراضی نبودند، چه دراین صورت فرصت بسیار مناسبی برای غارتگری به‌آنان داده می‌شد. آن‌ها در طول راه ازمناطق ثروتمند می‌گذشتند، و حتی‌المقدور اموال مردم ستمدیده را غارت می‌کردند. درنتیجه جاده‌ها روز به‌روز ویران‌تر شد، و در رساندن اخبار تأخیر فراوان حاصل آمد.

عامل دیگری نیز به‌تشدید این نابسامانی کمك می‌کرد، به‌این معنی‌که با وجود فرامین صریح ایلخان شاهزادگان و همسران ایلخان، سرداران وصاحب‌منصبان دولت، امراء، با سقاقان و حتی مأموران معمولی دولت به‌خود اجازه می‌دادند، که ایلچیان خاصی اعزام دارند، و این ایلچیان طبعاً انتظار داشتند، که با آنان نیزچون ایلچیان‌فرمانروا رفتار شود. به‌این ترتیب اتفاق می‌افتاد، که ۱۰۰ یا ۲۰۰ تن ایلچی درآن واحد درنقطه‌ای گرد می‌آمدند، و به‌زور درخانهٔ مردم جای می‌گرفتند وخدمهٔ آن‌ها دست به‌چپاول و دزدی می‌زدند. به‌این‌سبب ورود این ایلچیان به‌محل موجب وحشت فراوان می‌گردید.

کسب وکار ایلچیان آن‌چنان رونق گرفت، که حتی بزرگان مغول می‌کوشیدند، تا فرزندان خود را نزد شاهزادگان به‌ایلچیگری بگمارند و مغولان مستمند نیز

۱ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲: ۶۰۴.

درخواست تصدی این‌شغل‌را نزد شاهزادگان داشتند[۱]. برخی ازآنان تمام عمر ایلچی می‌ماندند، و بااین سمت ادارهٔ املاك دور دست را به‌عهده می‌گرفتند، و خود به‌جای مالکان، امور آن املاك‌را اداره می‌کردند[۲]. راهزنان نیز باعلاقه خودرا ایلچی دولت معرفی می‌کردند، و اغلب نیز احکام واقعی را که دزدیده بودند، برای اثبات ادعای خود نشان می‌دادند. ایلچیان دروغی گروه‌هائی تشکیل می‌دادند، وکاروان‌هائی‌که به‌هندوچین می‌رفتند، چپاول می‌کردند[۳].

دراین‌جا نیزغازان بود، که به‌اصلاح وضع موجود همت گمارد. او این‌دستور دیرینه را تأیید کرد، کــه ایلچیان فقط از جاده‌های پستی بگــذرند، و برسر راه ایلچی‌خانه بناگردد، و دراین خانه‌ها از ایلچیان پذیرائی شود[۴]. ایلچیان می‌بایست اسب و آذوقهٔ مورد لزوم خود را از مردم بخرند[۵]، و بهای آن دراین هنگام دو تاسه برابر قیمتی‌بود، که ایلچیان زورگو تاآن هنگام می‌پرداخته‌اند[۶]. بااین همه مخارج دولت در زمینهٔ تهیهٔ وسائل لازم برای ایلچیان به‌یك دهم مخارج متداول رسید[۷].

اما چون ایلچیان تا آن‌موقع به‌جای عبور از جاده‌های‌پستی راه‌های پرمنفعت‌تر را در پیش می‌گرفتند، لذا این جاده‌ها ویران شده‌بود وغازان می‌بایست درچگونگی دستگاه پست تجدیدنظر کلی کند. به‌فرمان او می‌بایست درتمام جاده‌های مملکت، درفواصل سه فرسنگ[۸]،ایستگاه‌هائی‌کەدرهریك‌ازآن‌ها تا پانزده اسب‌جای می‌گرفت، ساخته شود. ایلچیان می‌بایست سی تـا چهل فرسنگ[۹] در ظرف بیست‌وچهــار ساعت بپیمایند. ایلچیان سریع در هر بیست‌وچهار ساعت شصت فرسنگ را طی می‌کردند.

۱ـ رشیدالدین/وین ۳۱۹ج. ۲ـ رشیدالدین/وین ۳۰۹ ر و ج. ۳ـ رشیدالدین/وین ۳۰۶ ج ص ب؛ خــواندمیر ج۳: ۵۸ ص‌ب، ـ رك: Ohsson IV 397-409
۴ـ رشیدالدین/وین ۳۳۱ ر تا ۳۳۲ ر؛ خواندمیر ج۳: ۵۸ ص‌ب. ۵ـ رشیدالدین/وین ۳۰۸ ر. ۶ـ رشیدالدین/وین ۳۰۵ ج. ۷ـ رشیدالدین/وین ۳۲۲ ج.
۸ـ به‌روایت وصاف چهار فرسنگ. ۹ـ به‌روایت وصاف چهل فرسنگ. ـ حمدالله ج۱: ۱۶۴ـ۱۶۹ بسیاری از این ایستگاهها را که «رباط» نام دارد، ذکر می‌کند

برای جلوگیری از سوءِ استفاده به‌ایلچیان دولت ، که تنها اجازهٔ استفاده از تشکیلات را داشتند ، حکمی با تمغای سبز داده می‌شد . چنان‌چه ایلچی به‌موقع به‌ایستگاه پست می‌رسید ، علامت ⦶ ، و چنان‌چه دیر می‌رسید علامت ⊖ روی حکم نقش می‌گردید . چنان‌چه ایلچی از دستورات سرباز می‌زد ، به‌قتل می‌رسید . تشکیلات‌پست به‌اجازهٔ فرمانروا دراختیار شاهزادگان وصاحب‌منصبان دولت نیز قرار می‌گرفت[۱] ، و در این صورت ایلچیان آنان نیز مانند ایلچیان دولت از حقوق مشابه برخوردار بودند . حتی درهنگام تعجیل فوق‌العاده نیز به‌آنان بیش‌از چهار اسب‌داده نمی‌شد . مواجب مأموران پست افزایش یافت .

تشکیلات پست می‌بایست طوری باشد،که اخبار ازدورافتاده‌ترین نقاط‌مملکت نیز ظرف سه یا چهار روز[۲] به‌حضور فرمانروا برسد[۳] . اما درواقع حتی این‌امر درظرف شش روز نیز میسر نبود ، چه خبر مرگ غازان پس از دوازده روز به‌خراسان رسید[۴] . بدیهی است،که اخبار به‌دربار ایلخانان نیز درمدت کوتاه‌تر نمی‌رسیده است .

مسافرت

همان‌طور که در مورد پست گفته شد ، شبکهٔ راه‌های مسافرتی درقلمرومغولان به‌جاده‌های کوتاه ومحلی موجودپیوست، اما مغولان هیچ‌گاه موفق نشدندشبکهٔ معموری بسازند ، و رفت و آمد مسافران را دراین شبکه به‌طور منظم دائر نگاهدارند .

دربسیاری از مناطق ، مخصوصاً درنواحی کم سکنه ودشت‌ها ، اصولاً جاده‌های آباد و مشخص وجود نداشت . دراین‌گونه مناطق اغلب راه‌های مال‌رو رفته رفته به‌صورت‌جاده درمی‌آمد، اما درمناطق پرجمعیت،مردم ازجاده‌هائی که کاملاً مشخص‌ـ

۱ــ رشیدالدین/ کاترمر ج۱ ، XLII ۲ــ به‌روایت‌وصاف یك‌هفته. ۳ــ رشیدالدین/ وین ۳۰۷ ر و ع ؛ وصاف/بمبئی ۳۸۶ ص‌ب ؛ خواندمیر ج۳ ، ۵۹. ۴ــ وصاف/بمبئی ۴۶۲.

بود ، عبور می‌کردند. بدیهی است که جاده‌ها دارای اهمیت نظامی بود ، وگاه‌گاه حتی به‌این‌جهت به‌تعمیر آن می‌پرداختند[1].

پیش از آن‌که سلطنت ایلخانان در ایران تشکیل شود ، جهانگردان در سفر-نامه‌های خود و نقشه‌هائی که کشیده‌اند[2]، دربارهٔ جاده‌های قلمرو مغول درخارج از ایران اطلاعاتی به‌ما می‌دهند. در این جاده‌ها به‌طور منظم رفت‌وآمد می‌شده‌است. کاروانسالاران نیز هم‌چون ایلچیان متمایل بودند ، که گاه‌گاه از جاده‌های اصلی منحرف شوند ، از جمله کاروانسالار ویلهلم فن‌روبروك می‌خواسته است پنج روز پیش از آن‌که کاروان او به‌قراقورم برسد ، کاروان را در راهی هدایت کند ، که پیمودن آن چهارده روز طول می‌کشیده است « تا بدین‌وسیله وسعت قلمرو مغول را به‌او بنماید »[3].

جاده‌های قلمرو ایلخانان در کتاب حمدالله مستوفی[4] و برخی نوشته‌های دیگر[5] به‌دقت ذکر می‌شوند[6]. در این آثار به‌ندرت دیده می‌شود، که ایلخانان به‌ساختن جاده‌های تازه دست زده باشند . تنها غازان است ، که فرمان داد در امتداد رود فرات جاده‌ای ساخته شود[7]. وگرنه عبور و مرور برروی همان جاده‌های قدیم انجام می‌گرفت . ظاهراً از این جاده‌ها به‌خوبی نگاهداری نمی‌شد . این وضع نیز احتمالاً موجب شد ، که که غازان بپندارد درهنگام ضرورت انتقال سپاهیان به‌سرعت میسر نیست ، و لذا در چگونگی تقسیم نیروهای مسلح خود و تمرکز آنان تجدیدنظر کرد .

درتابستان مردم وحتی صاحب‌منصبان دولت وسفراء با اسب مسافرت می‌کردند. گذشته از آن ، به‌خصوص هنگامی که چندین‌تن با هم سفر می‌کردند، در درون‌گاری

۱ـ رشیدالدین/کاترمر ج۱ : ۱۴۶ .
۲ـ Bretschneider, Med. Res. II 3-138 ; Devéria, Notes 426 ; Soranzo 19f. ؛ قزوینی ج۲ ، ۳۴۲ .
۳ـ W. v. Rubruck/Wyngaert 243
۴ـ رك ، فهرست منابع ۳۲ .
۵ـ Zyriak 467 - 470 ؛ رك ، ابن‌بطوطه ، Polo ، Conoscimiento ، Portena
۶ـ حمدالله ج۱ ، ۱۸۹ـ۱۶۳ .
۷ـ وصاف/بمبئی ۴۰۱ .

دوچرخه‌ای جای می‌گرفتند[1]، و این نوع گاری درآن زمان بسیار متداول بود، و از جمله ویلهلم‌فن روبروك نیز با یك چنین وسیله‌ای سفرکرده است. در زمستان‌سورتمه‌هائی که‌سگ‌ها آن‌را می‌کشیدند، ازوسائل متداول‌مسافرت‌بود[2]. احتمالاً سورتمه‌هائی هم وجود داشته است، که وسیلهٔ اسب کشیده می‌شد.

در هنگام لشکرکشی از اسب استفاده می‌شد. مغولان برای عبور از رودخانه از پوست حیوانات کیسه‌های بزرگ می‌دوختند و آن‌را از هوا پر می‌کردند و برروی آب می‌انداختند. هریك ازمغولان اشیاء و اسلحهٔ خودرا برروی یکی‌از این‌کیسه‌های شناور قرار می‌داد، و خود با اسبش وارد آب می‌گردید، وکیسهٔ شناور را نیز با خود می‌کشید. مغولان‌برای جلوگیری ازفشار آب تعدادکثیری اسب‌را وارد بستر رودخانه می‌کردند واین اسبان حصاردفاعی زنده‌ای تشکیل می‌دادند. مملوکان نیز از این‌شیوهٔ دیرینه آگاهی داشتند[3]. به‌این ترتیب مغولان بی‌آن که پلی وجود داشته باشد[4]، از رودهای بزرگ صعب‌العبور می‌گذشتند[5]. عشایر بی تردید در هنگام کوچ این شیوهٔ عبور از رودخانه را در دوران‌های بعد نیز حفظ‌کرده‌اند.

هلاکو درلشکرکشی‌هایش این شیوه‌را دیگرمناسب نمی‌دانست. او فرمان‌داد، که پل‌هائی‌ساخته شود[6]. درسال۶۶۵ ه. ق. نیز که اباقا باخان‌دشت‌قپچاق می‌جنگید، بر روی رود جیحون پلی ازکشتی‌های کوچك زده شد[7].

هنگامی‌که فرمانروا بههمراهی‌ملازمانش از نقطه‌ای‌به‌نقطهٔ دیگر سفر می‌کرد، و تمام دربار در التزام رکاب او بود، پیش‌بینی‌های خاص ضرورت می‌یافت. ابن‌بطوطه

۱ــ Haenisch 49 ۲ــ رك: J. P. Carpini و W. v. Rubruck و Marco Polo

۳ــ وصاف/بمبئی ج ۱: ۱۷۸. ۴ــ میرخواند/یوبرت ۱۰۸. ۵ــ ابن‌اثیر ج۱۲: ۲۴۱؛ Parisiensis III 488؛ J. P. Carpini/Wyngaert 80f.؛ Burton 274

۶ــ رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۱۳۴، ۱۴۶. ۷ــ رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۱۵۲؛ Tiesenhausen I 201

در دوران زمامداری ابوسعید دریکی ازاین‌سفرها شرکت داشته‌وآن‌را مفصلاً توصیف کرده است[۱]. فرمانروا درمیان امرای خود حرکت می‌کرد و پرچم‌داران، طبل‌زنان و نوازندگان شیپور و بردگان همراه آنان درحرکت بودند. گروه نوازندگان دربار از دو دستهٔ ۱۰۰ نفری تشکیل می‌شد، و درهنگام استراحت واحدهای ۱۰ نفری متناوباً می‌نواختند. امرائی‌که در التزام فرمانروا نبودند، متناسب با درجه و مقام خود با پرچم وطبل به‌همراه می‌آمدند. کسانی‌که دیر می‌آمدند، ۲۵ ضربه شلاق می‌خوردند و نیز کفش‌های آنان‌را با شن پر می‌کردند و به‌گردنشان می‌آویختند، و آنان ناگزیر بودند پیاده راه‌پیمائی‌کنند، و باین ترتیب مجازات می‌شدند.

مغولان‌صبحگاه‌حرکت‌می‌کردندودرساعات‌بسیارگرم‌نیمروزاستراحت‌نمی‌نمودند، و بعد از ظهر دوباره سفررا ادامه می‌دادند. هنگام حرکت‌نخست‌امیر پیش‌دار براسب می‌نشست، سپس فرمانروا و همسران او بر اسب‌های خود سوار می‌شدند، بعد ازآن اثاثیهٔ خانوادهٔ خان‌بار می‌شد، و در پایان امراء حرکت می‌کردند.

عموماً سفر آزاد بود، اما گاه‌گاه پس از مرگ خان مغول از جمله کیوك[۲] و هلاکو[۳] مسافرت منع می‌گردید. بدین‌وسیله ازیکسو سوگواری دولت‌مجسم می‌گردید، وازسوی دیگر ازگسترش سریع خبرمرگ فرمانروا ـ پیش‌ازآن‌که جانشینش سررشتهٔ امور را به‌دست گیرد ـ جلوگیری می‌شد.

هرج و مرج زمان جنگ و وجود راهزنان، که پس‌از مرگ هلاکو بار دیگر سر برافراشتند، بیشتر ازآن‌چه‌گذشت، مانع مسافرت مردم می‌گردید. دسته‌های راهزنان با پیوستن بردگان فراری و روستائیان غارت شده به‌آنان افزایش می‌یافت، و این دسته‌ها مخفی‌گاههائی در اختیار داشتند. دربرخی مناطق حتی اجناسی‌که‌آنان

۱ـ ابن‌بطوطه ج۲ : ۱۲۸ـ۱۲۵ . ۲ـ رشیدالدین/کاترمر ج۱ : ۲۲۹. ۳ـ رشیدالدین/وین ۲۱۳ ع؛ میرخواند ج۵ : ۸۲ .

دزدیده بودند ، به‌خوبی به‌فروش می‌رسید . احتمال می‌رود، کـه اقدامات این دسته‌ها به‌عنوان نوعی جنگ‌هـای محدود ملی علیه متجاوزان مغول به‌حساب می‌آمده است. باتوجه به‌این‌که‌اعضای این‌گونه دسته‌ها از مردم بومی ومحلی بوده‌اند، روشن‌می‌شود، که میان آنان و سپاهی‌که ازآن نواحی عبور می‌کرده‌است، تفاوت موجود بوده است. اما همراهان برخی از شاهزادگان ، که برای برگزاری جشن‌ها از مردم بـه‌زور پول می‌گرفته‌اند تا بتوانند مجلس جشن تشکیل دهند ، با اینگونه دسته‌های راهزنـان شباهت داشته‌اند[1] .

غازان علیه این گونه دسته‌ها نیز قیام کرد . او تمام کسانی را که از راهزنان حمایت می‌کردند ، ــ صرفنظر از قومیتشان ــ مقصر دانست و برای آنــان نیز چون راهزنان مجازات مرگ تعیین کرد . هم‌چنین به‌سرکردگی یکی‌از امیران ، سپاهی‌که از ۱۰٫۰۰۰ تن تشکیل می‌شد ، مأمور حفظ امنیت جاده‌هاگردید. درمناطق خطرناك پاسدارانی گمارده شدند، که موظف بودند، با تمام راهزنان آن منطقه بجنگند ؛ در غیراین‌صورت مواجب آن‌هاداده نمی‌شد. به‌این‌وسیله می‌خواستندازهمکاری‌پاسداران با راهزنان جلوگیری کنند. این پاسداران اجازه داشتند ، که در عوض حمایت از مسافران از آنان مبلغ معینی باج بگیرند : برای هرچهـار رأس الاغ و هر دو رأس شتر نیم اقچه. تجاوز از این مبلغ به‌شدت ممنوع شده بود . الواح عدل که حاکی از عوارض تعیین شده‌بود ، درمعابر عمومی آویخته شد . دراین الواح ضمناً نـام سپاهی پاسدار در هر قسمت قید شده بود تا بدین‌وسیله از دخالت دیگران درامور پاسداری جلوگیری شود .

ساکنان دهات هر منطقه که تا این هنـگام از روی رغبت با غارتـگران همکاری داشتند، به‌فرمان‌غازان چنان‌چه نمی‌توانستندامنیت‌آن‌منطقه‌را تضمین‌کنند، موظف‌

۱ــ خواندمیر ج۳ ، ۶۳ ص‌ب .

بودند که از مسافران در خانهٔ خود پذیرائی کنند و این فرمان موجب جلوگیری از همکاری روستائیان منطقه با غارتگران شد. اما چنان چه منطقه امن بود، مسافران می‌بایست شب را در هوای آزاد بگذرانند[۱].

اطلاعی در دست نیست، که این تمهیدات تا چه اندازه مؤثر افتاده است.

بازرگانی

از دیرباز مغولان به‌اهمیت بازرگانی برای برطرف‌کردن نیازمندی‌هایشان و برای‌فروش فرآورده‌های عشیره‌ای خود و نیز پوستی‌که از راه شکار بدست می‌آوردند، پی برده بودند. چنگیزخان برای‌بازرگانان شرایط بسیار مناسبی‌تعیین‌کرد وبه‌آنان امنیت کامل برای‌کارشان‌داد[۲]، ومنکوحتی به‌منظورجلوگیری ازتصادم میان‌بازرگانان ومراقبان‌بازار دستورداد جواز پیشه به‌نام بازرگانان‌صادرگردد[۳]. جنگ باخوارزمشاه نیز در نتیجهٔ‌کوشش‌هائی‌که برای برقراری‌روابط بازرگانی به‌عمل می‌آمد، درگرفت.

چون محصولات کشاورزی مغولستان نمی‌توانست نیازمندی مردم آن سامان را برطرف‌کند، و نیز آن‌چه‌که از راه شکار به‌دست می‌آمد و محصولات دامداری کافی نبود، لذا ورود مواد غذائی اهمیت بسیار یافت. در دوران اوکتای (ماهیانه؟) ۵۰۰ گاری مواد غذائی و آشامیدنی وارد می‌گردید[۴] و قوبیلای چون توانست در نزاع با اریق‌بوکا راه را بر بازرگانان او ببندد، موفق شد. در قراقورم قحطی‌شد، و اریق‌بوکا ناگزیرگردید دست ازجنگ بکشد[۵].

در قراقورم و شهرهای دیگر به‌این ترتیب بازارهای وسیع برای داد و ستد مواد غذائی (به‌خصوص ارزن وکشمش)[۶] و دام (به‌خصوص‌گاو) و اسب‌وجودداشت[۷].

۱ـ رشیدالدین/وین ۳۰۸ر تا ۳۰۹ر؛ خواندمیر ج۳، ۵۹ص‌ب. ۲ـ Bar Hebraeus 413؛ میرخواند/لانکله ۲۱۹. ۳ـ جوینی ج۳ : ۳۳ ؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۳۱۶.
۴ـ میرخواند ج۵ : ۴۵. ۵ـ میرخواند ج۵ : ۶۰. ۶ـ جوینی ج۱ : ۱۷۴، ۱۸۵ص‌ب.
۷ـ W. v. Rubruck/Wyngaert 286

در هنگام تشکیل قوریلتای نیز عدهٔ زیادی از کسبه دور یکدیگر گرد می‌آمدند[۱]. قاآن‌ها می‌کوشیدند، که داد وستد را درمیان مغولان نیز تقویت کنند و برای تشویق آنان، سرمایهٔ ضروری اولیه را به‌آن‌ها هدیه می‌دادند[۲]. اوکتای حتی هنگامی که به‌اوگزارش دادند، که در داد وستد با هندوستان سود نصیب دشمنان وی می‌شود، با قطع‌روابط بازرگانی با آن‌کشور موافقت نکرد. این‌که گفته‌شده‌است، که‌اونمی‌خواسته نسبت به‌کسی دشمنی‌کند[۳]، بازی با کلمات است. در واقع نیاز به‌محصولات خارجی بوده است، که اوکتای را در زمینهٔ بازرگانی به‌مسالمت وادار می‌کرده است.

گذشته ازموادغذائی واردکردن‌بازهای شکاری، طاوس، فیل[۴] وجامه ـ لباس‌های ساده و خلعت‌های فاخر ـ اهمیت داشت. پیش از تسلط مغولان بر بخارا حتی دراین شهر کارگاه‌هائی وجود داشت، که به‌سلیقهٔ مغولان پارچه‌وقالی‌می‌بافت[۵].. به‌این‌ترتیب درباریان چنگیزخان از ارزش واقعی این امتعه اطلاع داشتند، وچنان‌چه بازرگانان مسلمان قصد گران‌فروشی داشتند، از آنان جلوگیری می‌شد[۶].

فرمانروایان برای حفظ منافع خود بازرگانی را تقویت می‌کردند. کیوك یك بارکوشید، که قیمت‌ها را آن‌طورکه به‌نفع وی بود، تثبیت کند. اما این‌کوشش با شکست روبرو شد[۷]، و منکو بار دیگر درکار بازرگانان تسهیلاتی قائل شد[۸].

چنگیزخان با شرکت شاهزادگان (و احتمالاً بزرگان مغول) نوعی مؤسسهٔ اعتبار بازرگانی ایجاد کرد، که اعضاء آن ثروت خود را دربرابر بهره‌ای که به‌آنان پرداخت می‌شد، قرض می‌دادند[۹]. ازاین‌مؤسسه در دوران‌توراکینا سوء استفادهٔ‌بسیار–

۱ـ جوینی ج۱ : ۱۵۶. ۲ـ ابوالقاضی ج۱ : ۱۴۱ ص ب. ۳ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۶۹ ص ب. ۴ـ Bretschneider, Med. Res. I 58 ۵ـ ابوالفرج ۳۹۹ ص ب. ۶ـ Bar Hebraeus 413f. ؛ ابوالفرج ۴۰۰ ص ب. ۷ـ جوینی ج۱ : ۲۱۴ ص ب. ـ رك : Bretschneider, Med. Res. I 58 ۸ـ جوینی ج۳ : ۳۳ ص ب. ۹ـ رك : رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۶۵ ؛ رشیدالدین/کاترمر ج۱: ۳۰۸، حاشیهٔ ۱۰۸ ؛ ولدی ۱۱ ص ب.

شد ، به‌طوری‌که منکو خود را ناگزیر از دخالت دید[1] . همین فرمانروا زیانی را که بازرگانان درنتیجهٔ ناامنی آن‌دوران دیده‌بودند، و برنیم‌میلیون بالش بالغ می‌گردید[2]، جبران کرد ، اما به‌آنان فرمان داد ، که ازپست دولتی استفاده نکنند[3].

سیاست حمایت ازبازرگانان در دوران سلطنت‌ایلخانان نیز ادامه‌یافت . احمد حتی‌درمکتوبی به‌قلاوون‌سلطان‌مصر ، بازرگانان‌را«رکن‌مملکت»[4] نامید.روابط‌بازرگانی به‌این‌ترتیب درتمام جهات توسعه‌یافت : اُدریش فُن پُرته نو، تبریز را ازنظر مقدار جنس غنی‌ترین شهر دنیای آن روز می‌نامد[5]. میان ایران و بسیاری از ممالك دیگر روابط بازرگانی موجود بود . چون در زمان اباقا مرز بین ایران ودشت قپچاق را در حدود دربند به‌سختی مسدود کردند ، تنها کاروان‌های تجارتی اجازهٔ عبور داشتند[6]. ضمناً این پدیده درمشرق زمین بی‌سابقه نبوده است . از طریـق بحرخزر نیز روابط بازرگانی با دشت قپچاق و روسیه موجود بود ، که مرکز آن درجزیرهٔ نیم‌مُردان (در مازندران) قرارداشت[7]. تصادفاً در دادوستد با ممالك شمالی بود، که ایلخانان‌گاه‌گاه متوسل به‌زور می‌شدند ، مثلاً هلاکو پس از فتح آذربایجان در سال ۱۲۹۳ م. فرمان داد متصدیان مؤسسات اعتباری برکه‌را بکشند وخان‌دشت قپچاق نیز درمقابل،فرمان قتل بازرگانان ایرانی را داد[8]. قطع روابط بازرگانی با دشت قپچاق برای ایلخانـان چندان اهمیت نداشت، چه آنان می‌توانستند اشیاء مشابه‌را از ماوراءالنهر وترکستان وارد کنند .

روابط بازرگانی با مصر دراثر جنگ‌های پی‌درپی، که میان‌ایران‌ومصر روی‌ـ

۱ــ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۳۱۰ . ۲ــ میرخواند ج۵ : ۵۶ . ۳ــ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۲۱۳ ؛ میرخواند ج۵ : ۵۶ . ۴ــ مفضل ج۲ : ۵۰۶ . ۵ــ /Portenau Wyngaert 417 ؛ رك : Polo/Lemke 83 ۶ــ میرخواند ج۵: ۸۵. ۷ــ حمدالله ج۱ : ۱۶۰. ۸ــ وصاف/هامر ج۱ : ۹۸ .

می‌داد، صدمهٔ بسیار دید. احمد[1] و پس‌از او غازان[2] کوشش فراوان کرده‌اند ـ بی آن‌که توفیق یابند ـ تا به‌دادوستدباآن کشور رونقی‌دهند واز دادن هیچ‌گونه‌وعده‌ای به‌بازرگانان‌مصری‌فروگذار نکردند. اما چون‌کراراً بازرگانان‌مصری‌را در بین‌النهرین به‌تهمت آن‌که جاسوسی کرده‌اند، کشته بودند[3]، لذا مصریان به‌این وعده‌ها چندان اعتمادی‌نداشتند. ناگفته نماند، که‌بازرگانان مصری در دوران‌زمامداری ترمه شیرین بود، که اجازهٔ ورود به‌ماوراءالنهر را یافتند[4].

تصور نمی‌رود، که غازان ـ صرفنظر از برقراری امنیت‌درجاده‌ها ـ برای‌گسترش و رونق بازرگانی کوشش فراوان‌کرده باشد. او به‌دلائل دینی بهرهٔ مؤسسات اعتباراتی را تقلیل داد و حتی در شعبان ۶۹۸ رباخواری را یکسره ممنوع کرد[5]. ازآن گذشته درتعیین قیمت‌ها دخالت‌کرد وفرمان‌داد تا به‌دفاتر محاسبات بازرگانان رسیدگی دقیق کنند[6]. درموردچگونگی قیمت‌ها اطلاع دقیقی دردست نداریم. تنها گاه‌گاه درزمینهٔ گرانی فوق‌العاده اخباری به‌ما رسیده است. این‌طور به‌نظر می‌آید، که دخالت‌غازان در امور بازرگانی زیانی وارد نیاورد، و در دوران زمام‌داری الجایتو داد وستد رونق فراوان یافت[7]. غازان از اجحاف دسته‌های چپاول‌گر و نیز اطرافیان شاهزادگان، که دربازارها برای‌خود عوارضی وضع‌می‌کردند واین‌عوارض‌را با زور دریافت‌می‌نمودند، جلوگیری‌کرد، و این خود شرایط مساعدی برای گسترش بازرگانی ایجاد می‌نمود[8].

حمدالله‌مستوفی‌دربارهٔ بازرگانی داخلی قلمرو ایلخانان‌خصوصاً درمورد دوران اخیر سلطنت این خاندان بـه‌طور سطحی اطلاعـاتی به‌ما می‌دهد. در اثر حمدالله می‌خوانیم، که‌کازرون‌درفارس[9]، ترشیز[10] درقهستان(وگذشته‌ازآن‌مرو درماوراءالنهر)[11]

۱ـ Bar Hebraeus 549 ؛ مفضل ج۲ : ۵۰۶ ص‌ب. ۲ـ میرخواند ج۵ : ۱۲۰.
۳ـ مفضل ج۲ : ۵۰۷. ۴ـ عمری/کاترمر ۲۳۸. ۵ـ رشیدالدین/وین ۳۱۹ ج تا ۳۲۱ ر ؛ وصاف/بمبئی ۳۴۵. ۶ـ وصاف/بمبئی ۳۴۴ ص‌ب. ۷ـ میرخواند ج۵ : ۱۲۷. ۸ـ رشیدالدین/وین ۳۳۲ ر تا ۳۳۳ ر. ۹ـ حمدالله ج۱ : ۱۲۶.
۱۰ـ حمدالله ج۱ : ۱۴۳. ۱۱ـ حمدالله ج۱ : ۱۵۷.

مراکز بازرگانی شرق بوده‌اند و بادغیس به‌علت صادرات پسته شهرت داشته است[۱]. ماهروبان واقع در فارس پارچه‌های کتانی صادر می‌کرد[۲]، وکوتم در کنار بحرخزر مرکز معاملهٔ گوسفندهائی بود، که ازگرگان، طبرستان وشیروان جمع‌آوری می‌شد[۳]. درکرخ، که درشمال بغداد واقع و سکنهٔ آن بیشتر یهودی بود، معاملهٔ کاغذ، لباس و ابریشم رواج کامل یافت[۴]. خوارزم برده، اسب، باز، پوست، رنگ و میوه صادر می‌کرد[۵].

همین‌اثردربارهٔ بازرگانی خارجی نیزاطلاعات اجمالی دراختیار ما می‌گذارد. شایداین اخبار باتوجه به‌وضع ثابت اقتصادی قلمروایلخانان برای تمام دوران سلطنت آنان معتبر باشد.

مواد غذائی، که از ایران صادر می‌شد ازجمله صیفی وگوجهٔ خشك خوارزم[۶] و اصفهان[۷] تا به‌چین و هندوستان می‌رسید؛ قهستان شرقی اسب به‌هندوستان صادر می‌کرد[۸]. از هندوستان فیل[۹]، ادویه، جواهر، مروارید، پارچه‌های زربفت، عاج و اجناس دیگر به‌خصوص از راه هرمز وقیس، که در تجارت هندوستان دارای اهمیت خاصی بودند، به‌ایران وارد می‌شد[۱۰].

روابط‌بازرگانی با چین‌به‌سبب ارتباط خاص ایلخانان باشاهان آن سامان وضع مخصوص داشت، و به‌این سبب برخی از اجناس بخصوص ابریشم، بی‌آن‌که دادوستد واقعی وجود داشته باشد، از چین به‌ایران می‌رسید[۱۱]، اما بازرگانان چینی با کشتی گاه‌گاه تا بغداد نیز رفته‌اند[۱۲].

۱ـ حمدالله ج۱ : ۱۵۳. ۲ـ حمدالله ج۱ : ۱۳۱. ۳ـ حمدالله ج۱ : ۱۶۳.
۴ـ قزوینی ج۲ : ۲۹۸. ۵ـ قزوینی ج۲ : ۳۵۳. ۶ـ ابن‌بطوطه ج۳: ۱۵،۲۱.
۷ـ حمدالله ج۱ : ۴۹. ۸ـ Polo/Lemke 90 ؛ عمری/کاترمر ۱۸۴. ۹ـ رشیدالدین/وین ۳۰۱ ج. ۱۰ـ Polo/lemke 100 ؛ Heyd II 133 - 140 ۱۱ـ وصاف/بمبئی ۵۰۶. ۱۲ـ مفضل ج۲ : ۶۲۴.

میوهٔ اصفهان به‌آسیای صغیر فرستاده می‌شد[۱]. گرجستان‌جیوه، انواع چوب‌های ارزنده، حیوانات باربر، لباس، ماهوت، فرش معمولی وپشمی ونیز پارچه‌های‌حریر صادر می‌کرد[۲]. درمورد سوریه گاه‌گاه صحبت از معاملهٔ بردگان است، و این بردگان احتمالاً اسرای جنگی در زد وخورد میان ایلخانان و مملوکان بوده‌اند[۳].

از ترکستان مشك، پوست سنجاب، سمور، روباه سیاه، خرگوش سفید و نیز بازخاکستری، یشم، اسب و هم‌چنین برده وارد می‌شد[۴].

داد وستد با مغرب‌زمین دارای اهمیت خاص بود، اما فرمانروایان مغول برای توسعهٔ آن چندان کوششی نمی‌کردند. مراکز مهم ایتالیا به‌خصوص بنادر ژن و ونیز در این داد وستد واسطه بوده‌اند. آنان ممالك‌مسیحی خاور نزدیك یعنی طرابوزان و ارمنستان صغری را که فرمانروایان آن با مغرب‌زمین روابط بازرگانی داشتند، نیز دراین دادوستددخالت می‌دادند. طرابوزان[۵] و ارمنستان‌صغری‌ازاین‌کار هم‌بهرهٔ‌اقتصادی می‌بردند، وهم ازنظر سیاسی از جانب‌کشورهای مسیحی مغرب‌زمین تقویت می‌شدند. به‌این‌ترتیب‌قراردادهائی منعقد شد، که برای‌ونیزی‌هاسودفراوان‌داشت[۶]. ایتالیائی‌ها ـ ازجمله ژنی‌ها درسال۷۰۴ هـ.ق. درتبریز ـ خود درایران نمایندگی‌بازرگانی تأسیس کردند[۷]. چون‌اقدامات‌این بازرگانان‌برای‌ایلخانان نیزمفیدبود، لذاآن‌ها می‌توانستند آزادانه به‌داد وستد بپردازند. قلمرو ایلخانان درعین حال نقش واسطه در بازرگانی باخاور دور وهندوستان‌را به‌عهده داشت، که مادراین‌جا به‌بحث‌دربارهٔ‌آن نمی‌پردازیم. دربارهٔ این داد وستد قبلاً مطالب جامعی انتشار یافته است[۸].

۱ـ حمدالله ج۱ : ۲۹. ۲ـ قزوینی ج۲ : ۳۴۹. ۳ـ رك مفضل ج۳ : ۳۶.
۴ـ قزوینی ج۲ : ۳۴۹. ۵ـ رك : Bratianu, Recherches 174 - 178
۶ـ رك : فهرست منابع ۲۲۴ و ۲۳۵. ۷ـ Bratianu, Recherches 178 - 190
۸ـ Heyd, II 64 - 140

صنعت و پیشه

منابع تاریخی از محصولات صنعتی ، که در بخش بازرگانی برخی از آن‌ها ذکر گردید ، اطلاعات ناقصی در اختیار ما می‌گذارد. درنتیجهٔ تقویتی که فرمانروایان مغول از پیشه‌وران می‌کردند ، بازار کار آنان رونق کامل داشت[۱]. حتی دربارهٔ غازان روایت می‌شود ، که او خود در برخی از صنایع بسیار ماهر بوده است[۲]. با اطمینان نمی‌توان گفت ، که نوشتهٔ القزوینی دربارهٔ صنایع داخلی ایران تا چه اندازه مربوط به‌دوران ایلخانان بوده است ، اما بی‌تردید مقداری ازاین اطلاعات به‌سبب محافظه‌کاری عمومی مردم بی‌شك برای دوران مغول نیز معتبر است.

طبق‌گزارش القزوینی‌مناطق مختلف ایران دارای این‌خصوصیات ازنظر صنایع بوده‌اند: دریزد[۳] و شیراز پارچه‌های حریر بسیار مرغوب بافته می‌شد. درشیرازگذشته از آن اشیاء ظریف آهنی چون چاقو ، نوك نیزه و قفل نیز می‌ساختند[۴]. کرمان نیز اشیاء مشابه تولید می‌کرد : شمشیر ، کمان، زین ولگام‌ونیز زری‌دوزی روی پارچه‌های ابریشمی‌توسط زنان[۵]. درشمال‌ایران ازجمله تبریز[۶]، گیلان[۷] (پرورش‌کرم‌ابریشم) ودرطبرستان[۸] نیز پارچه‌های ابریشمی‌بافته می‌شد. درطبرستان وآسیای صغیرپارچه‌های پشمین تولید می‌گردید[۹]. دراین ایالات گذشته از آن صنعت چوب رواج داشت . در حالی‌که طبرستان چوب را صادر می‌کرد و اشیاء سادهٔ چوبی ازجمله تیر می‌ساخت[۱۰]، ری مرکز صنایع ظریف چوب بود و درآن‌جا اشیاء و ادوات مختلف ازجمله‌شانه‌های بسیار ظریف ساخته می‌شد[۱۱]. اشیائی که از چوب سخت و پرمقاومت خلنج ساخته‌

۱ــ Pachymeres II 457 ۲ــ رشیدالدین/وین ۲۷۹ ج ؛ Pachymeres II 458
۳ــ قزوینی ج۲ : ۱۸۷ . ــ رك : عمری/قسطنطنیه ۶۸ . ۴ــ مستوفی ج۲ : ۱۴۰ .
۵ــ Polo/Lemke 94 ۶ــ Polo/Lemke 83 ۷ــ قزوینی ج۲ : ۲۳۷؛ عمری/کاترمر ۲۹۴ ، ۲۹۸ . ۸ــ قزوینی ج۲ : ۲۷۰ . ۹ــ Viencent de Beauvais 1282
۱۰ــ قزوینی ج۲ : ۲۷۰ . ۱۱ــ قزوینی ج۲ : ۲۵۱ ، ۲۷۰ .

می‌شد، دارای ارزش خاص بود. در طرق (؟) درنزدیکی اصفهان[1] و در جرجانیه[2] نیز اشیائی از این چوب می‌ساختند. درآن‌جا ادواتی از آهن و برنز نیز ساخته می‌شد. ظروفی که در کاشان[3] وطوس (در این‌جا از سنگی بسیار قیمتی شبیه سنگ فیروزه) ساخته می‌شد، شهرت داشت[4].

ما در این‌جا نمی‌خواهیم در بارهٔ این اشیاء که برخی از آن‌ها تا امروز هم محفوظ مانده است، ازنظر تاریخ هنر صحبت کنیم. اما چون آگاه هستیم، که مغولان صنعت‌گران وهنرمندان را از مناطق مختلف جمع‌آوری‌می‌کردند[5]، و در قراقورم‌نیز بسیاری از صنعت‌گران چینی ساکن بودند[6]، که آثار آنان به‌مغرب‌زمین نیز رسیده است، به‌این جهت تصور می‌رود که صنعت و هنر در قلمرو مغولان از جهات مختلف تحت‌تأثیر قرارگرفته‌باشد. اما تعداد صنعت‌گران‌فرانسوی‌و روسی‌که به‌آسیا رفته‌اند[7]، آن‌قدر قلیل بوده است، که نمی‌توان پنداشت صنعت آنان درتکامل سلیقهٔ هنرمندان مشرق‌زمین مؤثر واقع شده باشد.

منابع زیر زمینی

منابع زیرزمینی ایران، که ما توسط حمدالله وبرخی نوشته‌های متفرق دیگر اطلاعات جامعی دربارهٔ آن داریم، یکی‌دیگر از منابع ثروت این سرزمین به‌حساب می‌آید. تصور می‌رود، که معادن درآن زمان ـ لااقل بیشتر آن‌ها ـ دائر بوده است. گزارش‌هائی‌که ازدوران‌های پیش‌ازتسلط مغولان بر ایران به‌جا مانده‌است، نمی‌تواند دراین‌جا مورد استفاده قرار گیرد، چه اهمیت واقعی آن برای اقتصاد دوران مغولان

۱ـ قزوینی ج۲: ۲۷۳، ۳۴۹. ۲ـ قزوینی ج۲: ۳۴۹. ۳ـ قزوینی ج۲: ۲۹۰.
۴ـ قزوینی ج۲: ۲۷۵. ۵ـ J. P. Carpini/Wyngaert 91f.؛ میرخواند ج۵: ۴۵؛ ابوالقاضی ج۱: ۱۳۹.
۶ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲: ۴۸؛ Bretschneider, Med. Res I, 90؛ Rubruck/Wyngaert 286
۷ـ J. P. Carpini/Wyngaert 122؛ W. v. Rubruck/Wyngaert 252f.

برما روشن نیست . اگرچه ممکن است ، که حمدالله برخی از مواد استخراج شده را ذکر نکرده باشد، اما رویهم‌رفته این‌که وی ازمعادن دوران‌های پیشین نامی نمی‌برد، نشانهٔ آن‌است‌که مواد استخراج شده ازآن معادن چندان اهمیتی‌نداشته است. بدیهی است‌که ازگزارش‌های دوران‌های بعد باید کاملاً صرفنظرکرد[1] .

علوم

مغولان تنها علم تاریخ را ، که شرح وقایع دوران فرمانروائی آنان را برای آیندگان محفوظ می‌داشت، مستقیماً وقویاً تأیید می‌کردند. اما برخی از فرمانروایان مغول خصوصاً غازان و الجایتو با تاریخ رابطهٔ معنوی داشتند و این رابطه درفرمان آنان به‌رشیدالدین‌که وقایع جهانگشائی مغولان‌وگذشته ازآن تاریخ دنیارا بااستفاده از تمام منابع موجود تهیه نماید ، و نیز درتأیید کار وصاف دیده می‌شود . ما منابع تاریخی جامعی را که دربارهٔ دوران مغولان نگاشته شده است ، مدیون این علاقهٔ خان‌های مغول به‌تاریخ هستیم. دراین جا توضیح تاریخ‌نویسی آن زمان‌را که درجای دیگر ذکر شده است ، تکرار نمی‌کنیم .

از این‌گذشته علاقهٔ علمی فرمانروایان متوجه علومی بود، که‌امید بهره‌برداری از آن‌را برای زندگی دنیوی خود داشتند ، یعنی نجوم ، که به‌کمك آن برای‌کردار خود کسب تکلیف می‌کردند ، و پزشکی، که با وجود شیوهٔ زندگی ناسالم خود، اغلب دست به‌دامان آن می‌شدند . این‌که گفته می‌شود منکو ، هلاکو[2] و یا غازان به‌علوم علاقمند بوده‌اند، یا چاپلوسی است و یاآن‌که‌گزارش‌دهندگان‌انگیزهٔ واقعی رفتار این

۱ــ رك: نقشهٔ آخر کتاب؛در تنظیم آن‌ازحمدالله ج۱: ۲۰۷ــ۲۰۱، Polo/Lemke 69, 93, 106، قزوینی ج۲ : ۱۰۳ ، ۱۲۶ ، ۱۲۹ ص‌ب ، ۱۶۴ ، ۲۰۱ ، ۲۰۳ ص‌ب ، ۲۵۶ ، ۲۷۵، ۲۹۷، ۳۱۷ ، ۳۲۸ ، ۳۳۲ ، ۳۴۲ ، ۳۴۸ ، ۳۸۹ و عمری/کاترمر ۲۴۳ ص ب استفاده شده است .

۲ــ ابن‌فوطی ۳۵۳ ؛ میرخواند ج۵ : ۸۱ .

فرمانروایان را درنیافته‌اند . این فضیلت را به‌قوبیلای[1] و غازان ، که روح بلندپرواز آنان برای پرداختن به‌مشغولیت‌های ارزنده بیشتر آمادگی داشت، می‌توان نسبت‌داد. این‌که‌جغتای‌تنها هنر تیراندازی ابویعقوب السکاکی دانشمندرا قابل تحسین می‌داند، طرز تفکر چنگیزخان و پسران اورا برما روشن می‌کند[2].

علاقهٔ منکو به‌ریاضیات (این‌طور روایت می‌شود)[3] و هلاکو بـه‌جبر و هیئت[4] آشکارا متوجه نجوم است . درسایهٔ علاقه به‌نجوم بود ، که ـ پس از آن کـه کوشش جمال‌الدین در دوران منکو[5] بی‌نتیجه ماند ـ هلاکو و اباقا بابنیان‌گـذاری رصدخانهٔ مراغه توسط نصیرالدین طوسی موافقت کردند[6] و هلاکومخارج‌هنگفت‌آن‌را پذیرفت[7]. بدیهی است ، که ایلخانان دیگر نمی‌توانستند مانع آن شوند که نصیرالـدین به‌علم هیئت بپردازد[8].

تصحیح تقویم مغول توسط یلوتسوتسعای (Je ـ lü Tsᶜu ـ tsᶜai) علت معمولی‌و عملی داشت[9]. رشیدالدین تاریخ متکی براین تقویم را اغلب درکنار سال هجری‌ذکر می‌کند . ابداع سال مالی نیز از اول رجب۷۰۱ هـ. ق. تنها موجب اقتصادی داشت[10].

علم پزشکی درمشرق‌زمین نسبتاً پیش‌رفته بود . طبیبان نام‌دار آن زمان اغلب مسیحی ویایهودی‌بودند. اگرچه ازفعالیت دروغ‌پردازان کاملاً جلوگیری نشده بود[11]، اما ایلخانان و مردم دیگر با این‌همه می‌توانستند درهنگام لـزوم نزد پزشکان حاذق روند[12]. برخی از شخصیت‌هائی‌که درعالم سیاست نفوذ فراوان یافتند ، چون سیمون‌ـ

۱ــ وصاف/هامر ج۱ ، ۳۷ ؛ Bar Hebraeus 514 ۲ــ خواندمیر/دفرمی a ۷۱ــ۶۹ .
۳ــ رشیدالدین/کاترمر ج۱ ، ۳۲۴ . ۴ــ رشیدالدین/کاترمر ج۱ ، ۴۰۲ ؛ خواندمیر ج۳ ، ۳۷ . ۵ــ Jourdain 11f. ۶ــ رك : Godard 19-22 ؛ رشیدالدین/کاترمر ج۱ ، ۳۲۴ ؛ Minorsky in EI, III 288 ۷ــ Jourdain 13-16 ۸ــ رك؛ وصاف/هامرج۱؛ ۱۰۱ــ۹۹؛ Jourdain 16-49 ۹ــ رك؛فهرست‌منابع‌شماره‌های ۳۴۱،۳۴۳ ,Blochet Intr. 133 ؛ Polo/lemke 286f. ۱۰ــ Brit. Kat. VI, LIX ۱۱ــ مفضل ج۳ ، ۹۴ ؛ Malachias 26f. ۱۲ــ رشیدالدین/کاترمر ج۱ ، ۴۱۶ ؛ کاشانی ۹۶ ر .

ربّان اتا ، سعدالدولهٔ یهودی و رشیدالدین و دیگران نخست به‌عنوان طبیب به‌دربار راه یافته بودند . پزشکان مسلمان (یعنی ایرانی) و پزشکان چینی[۱] که گاه‌گاه (از جمله‌در دوران‌هلاکو) به‌دربار دعوت‌می‌شده‌اند، ظاهراً نفوذ شایان‌توجهی نداشته‌اند. شکست در معالجهٔ فرمانروا ـ هم‌چنان‌که در دوران بعد نیز در مشرق‌زمین متداول بوده است ـ جان معالجه‌کننده‌را به‌خطر می‌انداخت. به‌این ترتیب جوکی‌های‌هندی، که با تجویز تمرین‌های مخصوص برای طول عمر ، موجب مرگ ارغون شده بودند ، زیرکانه به‌گیخاتو گفتند ، که علت مرگ ناگهانی برادرش آن بوده‌است ، که ایلخان ارغون فرمان قتل‌گروه‌کثیری مردم‌را داده است[۲]. گیخاتو باشنیدن این‌خبر ازمجازات جوکی‌ها صرفنظر کرد .

از سوی دیگر این واقعیت ، که غازان درسنین کودکی و جوانی به‌مدت پنج سال در رشته‌های نجوم، جبر، پزشکی واستخراج معادن‌تعلیم‌یافته[۳]، خود تا اندازه‌ای معرف علاقهٔ مغولان به‌علوم است . الجایتو تنها درفن جنگجوئی تعلیم یافت[۴].

ظاهراً به‌موسیقی‌چندان‌توجهی نمی‌شد[۵]. دسته‌های موسیقی‌به‌آن‌سبب در دربار تشکیل شده بود ، که یکی از نشانه‌های فرمانروائی بود . به‌ندرت درمنابع تاریخی ذکر می‌شود ، که فرمانروایان به‌نواختن آلات موسیقی پرداخته‌اند . اوکتای ظاهراً فرمان داده بود ، که در قراقورم برای او شعر وآواز بخوانند[۶]، و الجایتو در اردوگاه قشلاق مجالس موسیقی تشکیل می‌داد[۷]، اگرچه رسماً فرمان داده بود ، که مردم از پرداختن به‌موسیقی خودداری‌کنند[۸]. اما احمد به‌طوری که روایت می‌شود ، به‌آلات موسیقی بیش از مهارت‌های لشکری علاقمند بوده است[۹] ـ در بارهٔ وضع موسیقی در

۱ـ میرخواند ج۵ : ۸۲ . ۲ـ میرخواند ج۵ ، ۱۱۰ . ۳ـ رشیدالدین/وین۲۴۷ ، ج ۲۷۹ ، ج . ۴ـ کاشانی ۱۲ ر . ۵ـ Howorth IV b 52 - 55 ۶ـ میرخواند ج۵ : ۴۵ . ۷ـ وصاف/بمبئی ۵۲۳ ص‌ب . ۸ـ وصاف/بمبئی ۴۷۰ . ۹ـ وصاف/ هامر ج۱ : ۲۶۹ .

زندگی رعایای مغول ، ترك و ایرانی در آن زمان اطلاعی به‌دست ما نرسیده است .

خوراك

خوراك مغولان[۱] در اصل متناسب با زندگی عشیره‌ای آنان از گوشت و شیر تشکیل می‌شد[۲]. گذشته از شیر گاو و گوسفند[۳] شیر اسب نیز اهمیت فراوان داشت[۴]. مغولان این شیر را به‌صورت تازه و نیز به‌صورت تخمیر شده (قومیس) می‌آشامیدند[۵]، و به‌صورت اخیر نوشابهٔ مورد علاقهٔ مغولان بود، که در اوقات مختلف مقدار فراوان از آن می نوشیدند وسرمست می‌شدند. مغولان شیر را گاه‌گاه نیز برای پختن یك نوع فرنی به‌کار می‌بردند[۶]، و یا آن‌را با گرد گوشت اسب مخلوط می‌کردند[۷].

مغولان هر نوع گوشتی‌را که به‌دست می‌آوردند ، می‌خوردند : در شکار[۸] بیش از هرچیز دیگر معمولاً گرگ ، روباه ، سگ ، موش ، موش صحرائی و مار نصیب آنان می‌شد[۹]. درهنگامی که گوشت حیوانات نام‌برده کمیاب می‌شد و در روزهای جشن گوشت اسب ، خر ، گاو و گوسفند زینت بخش سفرهٔ مغولان می‌گردید.

همان‌طور که مغولان از خوردن گوشت حیوانات گوناگون ابائی نداشتند ، تمام اعضاء قابل خوردن یك حیوان حتی روده‌های آن‌را نیز می‌خوردند[۱۰]. گوشت اسب

۱ـ Howorth IV b 51f., 55 - 62 ۲ـ ابن‌اثیر ج۱۲ : ۲۳۵ ؛ میرخواند/لانگله ۲۲۲.

۳ـ J. P. Carpini/Wyngaert 49 ۴ـ ابن‌اثیر ج۱۲ : ۲۴۹ ؛ میرخواند/یوبرت ۱۰۷ ؛ Haytonus 338. Joinville 266

۵ـ جوینی ج۱ : ۱۵ ، ۲۰۷ ؛ میرخواند ج۵ : ۵۵ ؛ Pelliot, Comans 169f. ؛ Joinville 266 ؛ W. v. Rubruck/wyngaert 306f.

۶ـ Polo/lemke 180f. ؛ W.v. Rubruck/Wyngaert 275 ؛ J.P. Carpini/Wyngaert 49

۷ـ W. v. Rubruck/Wyngaert 267 ۸ـ J. P. Carpini/Wyngaert 49

۹ـ ابن‌اثیر ج ۱۲ : ۲۳۵ ؛ ذهبی/سوموگی ۱۲۵ ؛ J. P. Carpini/Wyngaert 47f. ؛ Bar Hebraeus 409 ؛ $K^{c}art^{c}lis$ chovreba I 344 ؛ W. v. Rubruck/Wyngaert 260 ؛ Matthaeus Parisiensis VI 77 ؛ Zyriak 228, 248 ؛ میرخواند ج۵ : ۵۵ ؛ ابوالقاضی ج۱ : ۱۴۵ .

۱۰ـ J. P. Carpini/Wyngaert 47f., 63f. ؛ ابن‌بطوطه ج۳ : ۲۴ ؛ Joinville 268

گاه‌گاه به‌صورت خام در زیر زین جای داده می‌شد، و پس‌از مدتی صرف می‌گردید[۱]، اما این‌کار عمومیت نداشت، مغولان معمولاً گوشت را می‌پختند. در حالی‌که تمام حاضران روی‌زمین می‌نشستند[۲]، ازگوشتی‌که در درون‌دیگی‌قرارداشت، می‌خوردند. منابع تاریخی حکایت دارد، که مغولان در هنگام غذا به‌هیچ‌وجه حفظ آداب نظافت را نمی‌کردند. به‌هریك ازحاضران یك‌قطعه‌گوشت داده می‌شد[۳]، و او آن‌را با دست و اغلب بی‌آن‌که به‌قطعات کوچکتر تقسیم کند، می‌خورد. بریدن‌گوشت، حتی وقتی که میزبان آن‌را دراختیار مهمان می‌گذارد، مجاز نبود و به‌طوری‌که ناظران‌گزارش داده‌اند، خوردن‌گوشت به‌این‌صورت‌همراه با ناملایمات فراوان بود. مقدار گوشتی‌که مصرف نمی‌شد، معمولاً برای زمان‌های بعد در درون خیکی جای می‌گرفت.

مغولان درصورت ضرورت اسب‌های خود را زخمی می‌کردند، و از این‌زخم‌ها خون آن‌ها را می‌مکیدند[۴]. ونیز آنان به‌روایت رشیدالدین و مورخان مغرب‌زمین گوشت انسان را می‌خوردند[۵]. اما این قوم درتحمل‌گرسنگی نیز استاد بوده است[۶].

اگرچه مغولان درآغاز می‌کوشیدند،که با نحوهٔ تغذیهٔ مسلمانان ازجمله‌کشتار شرعی‌گوسفند مخالفت‌کنند[۷]، ولی آنان پس از مدتی شیوهٔ غذا خوردن مردم مغلوب‌را پذیرفته‌اند. این وضع درایران نیز به‌وجود آمد، و مغولان نحوهٔ استفاده از آرد[۸] و خوردن نان را که برایشان تازگی داشت، دراین سرزمین آموختند. برنج و ماهی نیز که خوردن آن در مناطق مختلف ایران کاملاً متداول بود[۹]، به‌احتمال قوی مواد غذائی مورد علاقهٔ مغولان شد[۱۰].

۱ـ Joinville 268 ؛ Matthaeus Parisiensis VI 114f.
۲ـ Zyriak 248f. ؛ Jordanus 9f.
۳ـ J. P. Carpini/Wyngaert 48f.
۴ـ ابن‌بطوطه ج۳، ۲۴.
۵ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲ ، ۲۰ ؛ J. p. Carpini/Wyngaert 47f., 56
۶ـ Zyriak 248
۷ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲ ، ۶۲ ؛ Polo/Lemke 243
۸ـ Joinville 266 . ـ رك ؛ K‘art‘lis chovreba 343 ؛ Malachias 8 ؛ عمری/قسطنطنیه ۶۵ر.
۹ـ رك، عمری/کاترمر ۲۹۴ ؛ قزوینی ج۲، ۱۰۲، ۲۳۷ ؛ Polo/Yule I 107
۱۰ـ ابن‌بطوطه ج۲، ۱۲۹.

اما آنان در تمام این‌دوران دست ازشیر تخمیرشده بر نداشتند[۱]. این آشامیدنی به‌عنوان نوشابهٔ ملی ازجمله به‌سفرای خارجی نیز تعارف می‌شده‌است[۲]. گذشته ازآن آشامیدن شراب‌که چنگیزخان‌آن‌را درمجالس جشن توصیه‌کرده‌بود، رفته رفته رایج گردید[۳]. این‌نوشابه نزد فرمانروایان، بزرگان وافراد معمولی مغول اهمیت فوق‌العاده یافته است[۴]. حتی هنگامی‌که ایلخانان دین اسلام‌را پذیرفته بودند، از نوشیدن‌شراب ابائی نداشتند و برخی ازآنان به‌سبب عوارض شراب خـواری[۵] و حتی چـون اباقا در حالت آشفتگی روحی جان سپرده‌اند. باید دانست، که ایرانیان نیز ازمغولان دراین زمینه دست‌کمی نداشتند[۶]. تنها احمد ظاهراً ازاین وضع عمومی مستثنی بوده است[۷]. کوشش‌های غازان[۸] و ابوسعید[۹] ویا فرمانروایان مسلمان محلی چون فخرالدین کرت[۱۰] برای مبارزه با شراب خواری بی‌نتیجه مانده است[۱۱].

پوشاك

پوشاك‌مغولان در دوران‌های‌پیش‌از ظهورچنگیزخان ازپوست‌تشکیل می‌شد[۱۲]، اما در دوران چنگیزخان‌تکامل یافت. باین معنی‌که آنان ازپارچه، لباسی کیسه‌مانند

۱ـ ابوالفرج ۵۰۳ ؛ وصاف/بمبئی ۴۷۶، ۶۱۲ص‌ب؛ میرخواند ج ۵: ۹۹ ؛ کاشانی۲۳ع‌ص‌ب.

۲ـ Zyriak 228, 235 ؛ رشیدالدین/برزین d ۱۲۵ـ۱۲۷.

۳ـ Üan-ts au pi-sï/Palladius 98, 123

۴ـ جوینی ج۱: ۱۴۷ ، ۱۸۲ ، ۱۸۸، ۲۰۷ ص‌ب ، ۲۲۹ ؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۷۷ ، ۱۸۵ ، ۲۵۴ ، ۶۰۵ ؛ میرخـواند ج۵ : ۴۳ ، ۵۹ ، ۶۵ ، ۸۹ ، ۱۰۲ ؛ وصاف/بمبئی ۱۱۲ ، ۲۷۵ ، ، ۴۷۶ ، ۶۱۲ ص‌ب ؛ زمجی ۴۸۹ ؛ مفضل ج۲ ؛ ۶۶۷ .

۵ـ جوینی ج۱: ۱۸۹؛ Bretschneider, Not. 123؛ Mailla IX 233؛ Hyazinth 286f.؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲ : ۲ ، ۵۰ ؛ وصاف/هامر ج۱ : ۲۸، ۱۰۴؛ میرخواند ج۵ : ۴۵ ، ۶۱، ۹۷ .

۶ـ Polo/Lemke 91 ؛ میرخواند/مورلی ۳۶ ، ۴۰ ؛ میرخواند ج ۵ : ۸۴ .

۷ـ وصاف/هامر ج۱ : ۲۲۵ ؛ میرخواند ج۵ : ۹۹ .

۸ـ رشیدالدین/وین ۳۲۱ ع ؛ وصاف/بمبئی ۳۸۷ . ـ رك ؛ مقریزی/کاترمر ج۲ : ۲، ۱۶۰.

۹ـ رك ؛ Browne, Lit. Hist. III 53

۱۰ـ زمجی c ۴۷۹ .

۱۱ـ ابن‌بطوطه ج۲ : ۳۴ ص‌ب ، ج۳: ۷۰.

۱۲ـ جوینی ج۱ : ۱۵ ؛ Bar Hebraeus 408 ؛ رك ، Howorth IV b 35 - 51

می‌دوختند و زنان در زیر این لباس شلوار بلند می‌پوشیدند[۱]. آنان این لباس را بر روی شانهٔ راست گره می‌زدند، و در سمت چپ کاملاً آزاد بود. لباس‌های پوستی نیز که بزرگان آن را می‌پوشیدند و در دوخت آن‌دقت وسلیقه به‌کار رفته بود[۲]، به‌همین ترتیب تهیه می‌شد[۳].

مردان کلاهی پوستی برسر می‌گذاردند واین کلاه درایران نیز هم‌چنان‌متداول ماند. غازان احتمالاً تحت‌نفوذ مذهب برسر گذاردن عمامه‌را دستور داد[۴]، اما ظاهراً چندان موفقیتی دراین مورد به‌دست نیاورد[۵]. زنان کلاه‌های بلندی، که از جنس‌سبد بود، و بر روی‌آن پارچه می‌کشیدند حتی در دورهٔ ایلخانان نیز برسر می‌گذاردند[۶]. مردان معمولی و خصوصاً زن‌ها اغلب دستمالی به‌سر می‌بستند[۷].

از دوران‌های نخستین ورود لباس و پارچهٔ خارجی رایج گردید. لباس‌های خارجی درشکل‌لباس مغولان بی‌تأثیر نبوده است. داشتن دستمال درجیب از آن‌موقع میان مغولان متداول‌گردید[۸]. ثروتمندان در دوران‌های بعد در نحوهٔ پوشیدن لباس راه تجمل را پیش‌گرفتند. گیخاتو چون اسکناس را رایج کرد، دستور داد، که از پوشیدن پارچه‌های زربفت خودداری شود[۹]. بزرگان در مراسم جشن و سرور هر روز لباسی‌تازه می‌پوشیدند[۱۰]. لباس‌های‌قومی وملی‌مغولان رفته‌رفته جای‌خودرا به‌لباس‌های محلی داد. ما نمی‌توانیم بگوئیم، که لباس‌های محلی تا چه اندازه تحت تأثیر لباس قومی مغولان قرار گرفته است.

۱ـ J. P. Carpini/Wyngaert 51
۲ـ Polo/Lemke 178
۳ـ J. P. Carpini/Wyngaert 33f. ؛ رک ، ابن‌بطوطه ج۳ ، ۳۴.
۴ـ وصاف/بمبئی ۳۴۴.
۵ـ رک، ابن‌بطوطه ج۲ ، ۶۰.
۶ـ J. P. Carpini/Wynaert 34f. ؛ Bretschneider, Med. Res. I 89 ؛ Malachias 7
۷ـ J. P. Carpini/Wyngaert 34f.
۸ـ مفضل ج۳، ۹۴. ـ رک رشیدالدین/برزین d ۱۸۶.
۹ـ وصاف/بمبئی ۲۷۲.
۱۰ـ جوینی ج۱ ، ۱۴۷ ؛ Vartan 300f.

مسکن

چادرهای مغولان در زمان چنگیزخان بـه‌کمك تیرکی برافراشته می‌شد ، و روی آن را سپس با نمد می‌پوشاندند . در وسط چادر منفذی برای عبور دود وجـود داشت. مدخل چادر به‌طرف جنوب قرار داشت[۱] و پرده‌ای از نمد آن را می‌پـوشاند. به‌مناسبت زندگی عشیره‌ای که قوم مغول داشت ، این چادرها طوری ساخته شده بود، که‌بتوان آن‌را ، بی‌آن‌که برهم‌خورد ، برروی گاری‌هائی‌که توسط‌گاو کشیده می‌شد، جای‌داد. به‌این‌صورت مغولان‌چادر برافراشته‌را ازمحلی به‌محل‌دیگر نقل‌می‌کردند[۲]. خیمهٔ‌فرمانروا ازپارچهٔ زیبا و نفیس‌دوخته می‌شد، ودر برخی‌ازقسمت‌های‌آن‌پارچه‌های زربفت و ورقه‌های طلا نصب می‌گردید[۳].

دیری نپائید، که به‌فرمان قاآن‌ها برای‌آنان‌قصر ساخته‌شد: اوکتای درقراقورم در قصری مسکن داشت[۴]، که دارای دوجناح بود، و جانشینان او نیز دراین قصرمنزل داشتند . در اطراف این قصر خانه‌های بزرگان ساخته شده بود. در جلو قصر فواره‌ای قرار داشت، که ظاهراً بوشیه ، صنتعکر پاریسی آن را ساخته بود . در خروجی این قصر نیز به‌طرف جنوب قرار داشت[۵]. گذشته ازآن اوکتای مقررکرده بود، که برایش کوشك‌هائی بسازند .

با وجود بناهای متعدد در مواقع خاص ، ازجمله درهنگام انتخاب فرمانروای جدید ، خیمه برپا می‌گردید و در قلمرو ایلخانان نیز خیمه اهمیت خود را از دست نداد . کوچ دائم میان اردوگاه ییلاق وقشلاق ، که ازبقایای زندگی عشیره‌ای مغولان بود.و درخاندان ایلخانان وقاآن‌های‌چین نیز باقی‌ماند[۶]، برافراشتن خیمه‌را ضروری

۱ـ رك ، Vladimircov, Obšč. stroj 41f.

۲ـ رك : Vladimircov, Obšč. stroj 42, 57 ؛ Polo/Yule I 155

۳ـ رك جوینی ج۳ ، ۴۱ ص ب .

۴ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲ ، ۴۸-۵۰ .

۵ـ W. v. Rubruck/Wyngaert 276f.

۶ـ میرخواند/لانگله ۲۲۷ ص ب ؛ Ricoldus 115 ؛ Vladimircov, Obšč. stroj 110f.

می‌کرد . درحدود آغاز قرن هشتم هجری یعنی هم‌زمان بـا بنیان‌گذاری سلطـانیه و رسوخ فرهنگ ایران ظاهراً برافراشتن خیمه کاهش یافته است .

اما پس از آن نیز درهنگام مسافرت نظام‌کهنی‌که ما از زمان منکو می‌شناسیم به‌اعتبار خود باقی ماند . در اطراف خیمهٔ فرمانروا خیمه‌هـای همسران او و خدمهٔ آنان برپا می‌شد. وزراء ، منشیان وصاحب‌منصبان دربار درنزدیکی خیمهٔ‌خان‌مسکن داشتند . مراسم نماز به‌طور دسته‌جمعی انجام می‌گردید[1] .

درون چادر درآغاز بسیار ساده تنظیم می‌شد ،و در درون آن‌جا برای خواب، آتش ، محل برای نشستن افراد و نیز جا برای بت‌ها و اغلب برای چهارپایان وجود داشت. اما تصور می‌رود، که در دوران‌های بعد، به‌خصوص درمیان‌بزرگان، خیمه‌های تجملی متداول شده باشد . دراین‌باره اطلاعات دقیقی در دست نداریم .

شهرسازی

در منابع تاریخی‌گزارش‌های معدودی دربارهٔ این‌که‌مغولان استحکامات وقلاع لشکری ساخته باشند ، به‌دست ما می‌رسد (از جمله استحکامات کنار رود جیحون) و به‌این جهت‌گمان می‌رود ، که آنان استحکاماتی را که تـا آن هنـگام وجود داشته است، مورداستفاده‌قرارداده‌اند. امافرمانروایان مغول‌درزمینهٔ بنای‌ساختمان‌های‌دینی‌و دنیوی‌کوشش فراوان به‌خرج داده‌اند[2] . مساجد متعددی ازدورهٔ مغولان ، که نقشهٔ آن قلعه مانند و به‌شکل هشت‌گوش است ، تا امروز بـه‌جای مانده است ، و این مساجد خود شاهد کوشش ایلخانان است . ما دراین‌جا از بحث دربارهٔ تاریخ هنر و معماری صرفنظر می‌کنیم .

۱ــ رك : ابن‌بطوطـه ج ۲ : ۱۲۸ــ۱۲۶ .

۲ــ رشیدالـدین/کاترمر ج ۱ : ۴۰۰ ؛ Zyriak 506 ؛ Malachias 34 ؛ میرخواند ج۵ : ۸۱ .

گذشته از ساخت مساجد و بناهای دیگر ، شهرسازی از دوران‌هـای نخستین توجه فرمانروایان مغول‌را به‌خود جلب‌کرد. اوکتای‌فرمان دادکه بسیاری ازشهرهارا، که در زمان چنگیزخان طعمهٔ آتش شده‌بود[۱] ، چون بخارا[۲] ، هرات[۳] ، گنجه[۴] ، ترمذ[۵] ، و نیشاپور[۶] دوباره بسازند .

در دوران فرمانروائی اباقا شهر بغداد نیز به‌همت جوینی وزیر دوباره ساخته شد[۷] . این ایلخان به‌تعمیر شهرهای دیگر نیز که ازجنگ‌های سال‌های ۶۱۷ تا ۶۲۰ هـ. ق. هنوز ویران بود ، همت گمارد[۸] . اما هنگامی‌که‌ابن‌بطوطه به‌بلخ و مرو رسید، این شهرها مخروبه‌ای بیش نبود[۹] .

گذشته ازآن شهرهای تازه بنا گردید . قاآن‌ها قراقورم[۱۰] که به‌روایت ویلهلم فن روبروك شهرکوچکی بود[۱۱] ، وشهرهای‌دیگری‌چون اومول[۱۲] را ساختند. ایلخانان نخست شهرهای چادری می‌ساختند، چون شهری‌که درنزدیکی الناغ و در دشت مغان برپا شده بود ، و به‌طوری‌که رشیدالدین اشاره می‌کند[۱۳] ، این‌شهرها پس‌ازمدتی نابود می‌شد . اما محله‌هائی‌که طبق سبك معماری ایران درکنار شهرها ساخته می‌شد، چون غازانیه ، که به‌فرمان غازان درنزدیکی‌تبریز ساخته شد[۱۴] ، محکم‌تر بود. این‌محلات معمولاً به‌دست‌متجاوزان وبا اعمال زور ویران می‌شد، چون ربع رشیدی‌که به‌فرمان رشیدالدین وزیر درتبریز بناشد و پس ازقتل او ویران گردید[۱۵] .

۱ـ میرخواند ج۵ : ۴۵ .
۲ـ میرخواند/یوبرت ۱۱۳.
۳ـ میرخواند ج۵: ۴۵؛ ابوالقاضی ج۱ : ۱۴۰ .
۴ـ Zyriak 215f.
۵ـ ابن‌بطوطه ج۳ : ۲۶ ، ۵۷ .
۶ـ ابن‌بطوطه ج۳ : ۶۳ .
۷ـ ابن‌بطوطه ج۳ : ۸۳ .
۸ـ رشیدالـدین/کاترمر ج۱ : ۱۸۳ .
۹ـ ابن‌بطوطه ج۳ : ۵۸ ، ۶۳ .
۱۰ـ جوینی ج۱ : ۱۶۹ ص‌ب ، ۱۹۲ ؛ میرخواند ج۵ ، ۴۵ ؛ ابوالقاضی ج۱ : ۱۳۹ ص‌ب .
۱۱ـ W. v. Rubruck/ Wyngaert 285f.
۱۲ـ Carpini/Wyngaert 54؛ Bretschneider, Med. Res. II 427
۱۳ـ رشیدالدین/وین ۳۲۹چ ص‌ب. ـ رك عمری/قسطنطنیه ۶۳ر، ۶۴ ر.
۱۴ـ وصاف/بمبئی ۳۸۵ـ۳۸۲ . ـ رك، رشیدالدین/وین ۲۶۲ر، ۲۶۵ ر ؛ میرخواند ج۵: ۱۳۳ ؛ عمری/قسطنطنیه ۶۴ ر .
۱۵ـ میرخواند ج۵ : ۱۴۴ ؛ رك ، کاشانی ۷۹ ر و چ .

مهم‌ترین قدم دراین‌سو بنای سلطانیه پایتخت تازه بود ، که پس از کوشش‌های ابتدائی ارغون[۱] ازسال ۷۰۶ هـ. ق. درمدتی نسبتاً کوتاه به‌فرمان الجایتو ساخته شد[۲]. دربنای این شهر معماران متعدد ، که از نقاط مختلف قلمرو ایلخانان گرد آمده‌بودند، شرکت داشتند[۳]. الجایتو گذشته از آن فرمان داد تا سلطان‌آباد درکنار کوه بیستون و سلطان‌آباد الجایتو در دشت مغان درنزدیکی رود جیحون بنا گردد[۴]. ما در این‌جا به‌تاریخ‌معماری وهنر وبحث دربارهٔ آثارتاریخی‌دیگرایران ازاین زمان‌نمی‌پردازیم.

زبان و خصوصیات قومی

دسته‌هائی‌که تحت‌فرماندهی چنگیزخان‌کشور خوارزمشاه را تصرف‌کردند ، و هم‌چنین سپاه‌های بعدی مغول یك واحد قومی و زبانی را تشکیل نمی‌دادند[۵]. دوقوم به‌وضوح قابل تمیز ازیکدیگر بودند : مغولان که نقش رهبری به‌عهدهٔ آنان بود ، و توده‌های عظیم سپاه را تشکیل می‌دادند[۶]، و تـرکان . مردم این زمان نیز متذکر این تفاوت بوده‌اند[۷].

گزارش‌هائی‌که دربارهٔ شکل ظاهر مغولان به‌ما رسیده‌است ، حکایت دارد ، که مشخصات نژادی آنان درآن هنگام نیز شباهت تام به‌زمان حاضر داشته است .

مغولان دارای بدنی قوی ، قد متوسط و صورت پهن ، چشم‌های مورّب ، بینی‌و پیشانی‌مسطح بودند . ریش آنان‌کم و توتنك‌بود و برای برطرف‌کردن کمی ریش‌موها را از ته می‌کندند ، تا شاید پرپشت شود[۸]، چنان‌چه یکی از شاهزادگان‌کـه بیش از

۱ــ رشیدالدین/وین ۲۴۰ج ؛ حمدالله ج۱ : ۵۵ ؛ عمری/قسطنطنیه ۶۳ ج . ۲ــ کاشانی ۳۱ج تا ۳۲ج ، ۳۳ر ص‌ص‌ب؛ وصاف/بمبئی ۴۷۷؛ حافظ‌ابرو ۳ر و ج؛ میرخواند ج۵؛ ۱۲۷. ۳ــ وصاف/بمبئی ۵۴۱؛ Tašîtâ 151 ۴ــ خواندمیر ج۳ : ۶۷. ۵ــ رك؛ جوزجانی ۳۸۷ ؛ Vladimircov, Obšč. stroj 33ff. ۶ــ رك : رشیدالدین/بلوشه ج ۲ : ۳۲۲ ص ب ، ۳۷۴ . ۷ــ رك : ذهبی/سوموگی ۱۲۵ ؛ کاشانی ۱۲۶ج تا ۱۲۹ ر ؛ W. v. Rubruck/Wyngaert 163 ۸ــ Gomboev 651f. ؛ رك ، Altunian 55-60

معمول ریش داشت، مورد توجه قرار می‌گرفت: از جمله ریش چپر پسر قیدو و نوادهٔ اوکتای که متأسفانه مادر او را نمی‌شناسیم. او صورتی چون «یك نفر روسی و یا چرکس» داشته است[۱]. گردن و بازوان مغولان دراز، سینهٔ آنان پهن و پاهای آنان کوتاه بود[۲].

آن‌ها درمغز سر، موی خود را طوری می‌تراشیدند، که از یك‌گوش به‌گوش دیگر کشیده شود و به‌پهنای دو انگشت بالای پیشانی را نیز می‌تراشیدند. بقیهٔ موی سر آنان بلند بود، و از طرف جلو تا روی ابروها می‌ریخت. موهای بلند عقب سر را می‌بافتند[۳].

صرفنظر از لشکرکشی، اقوام مغولی گاه‌گاه تحت رهبری امرای خود به‌سوی مغرب کوچ می‌کردند[۴]. پس از برچیده‌شدن بساط ایلخانان دیگر اطلاعی دربارهٔ تعداد و سرنوشت آنان در دست نیست.

چنگیزخان گذشته از زبان مادریش که مغولی بود، به‌زبان ترکی نیز سخن می‌گفت[۵] و جانشینان او اگرچه بر زبان‌های دیگر نیز تسلط داشتند، اما جملگی به‌زبان مغولی سخن می‌گفتند. خط ایغوری‌را که چنگیزخان برای نوشتن کلمات‌مغولی متداول کرد[۶]، و در آغاز گروه معدودی آن‌را می‌شناختند[۷]، تا امروز باقی مانده است. پعاگسپا راهب تبتی خطی اختراع کرد، که حروف آن به‌شکل چهارگوش بود و به‌نام خود وی نامیده گردید. این خط که قوبیلای از اشاعهٔ آن حمایت می‌کرد، بزودی منسوخ شد[۸].

۱ـ رشیدالدین/بلوشه ج۲: ۹. ۲ـ J. P. Carpini/Wyngaert 32f.؛ Malachias 7؛ Matthaeus Parisiensis III 487f.، Zyriak 248، Ricoldus 114، ۳ـ J. P. Carpini/Wyngaert 33. ۴ـ رشیدالدین/وین ۳۰۸ ر، ۳۳۱ ر؛ میرخواند ج۵: ۱۵۸. ۵ـ جوینی ج۱: ۱۸۱؛ رشیدالدین/بلوشه ج۲: ۶۴؛ میرخواند/لانگله ۲۲۱؛ میرخواند/یوبرت ۱۱۲؛ ابوالقاضی ج۱: ۱۴۰ص‌ب. ۶ـ رك: Bretschneider, Med. Res. I 53. ۷ـ رك: جوینی ج۲: ۲۲۷. ۸ـ وصاف/هامر ج۱: ۳۷؛ رك: Huth II 162f.

بر روی سکه‌های مغولی قاآن‌ها و ایلخانان ، با توجه به‌این‌وضع ، گذشته از متن عربی متداول متن مغولی نیز به‌خط ایغوری ، که کوتاه بود ، ضرب می‌شد[۱]. تنها غازان یك‌بار فرمان داد، که برروی‌سکه‌علائم پعاگسپا نیز ضرب‌گردد. تمام ایلخانان پس ازاباقا این رسم‌را محفوظ داشته‌اند[۲]. دردوران زمامداری غازان و الجایتو نقصان خط مغولی مشهود است ، اما این خط در دورهٔ ابوسعید بار دیگر رونق می‌گیرد[۳]. حتی آخرین فرمانروایان بی‌نفوذ مغول‌برروی، سکه‌هایشان‌متن‌مغولی ضرب‌می‌کردند، اگرچه این متن تنها حاوی نام آنان بود[۴].

اسناد مغولان نیز به‌زبان مادری ایشان نوشته می‌شد[۵]، اما مدتی پس ازتشکیل فرمانروائی مغولان نمونه‌های اسناد مسلمانان که به‌زبان‌های عربی و فارسی نگاشته شده بود ، سرمشق مغولان قرار می‌گرفت[۶]. اسناد و نامه‌های ارسالی بدممالك خارجه نیز ، حتی به‌مصر[۷]، گاه‌گاه به‌زبان‌مغولی تصنیف می‌گردید ، اما در مورد این‌کشور مکاتبات به‌زبان عربی نیز نگاشته می‌شد . مصریان دبیرخانهٔ مخصوصی برای زبان مغولی تشکیل داده بودند ، که پناهندگان ایرانی وبردگانی‌که از دشت قپچاق به‌مصر می‌گریختند ، درآن به‌کار اشتغال داشتند[۸]، و درنتیجه پیام‌های خود را به‌دربار خان مغول گاه‌گاه به‌زبان مغولی‌تصنیف می‌کردند[۹].

اما چون مکتوب مغولی به‌مغرب‌زمین‌ازجمله فرانسه[۱۰]، انگلستان‌و دربار پاپ می‌رسید ، ایجاد اشکال می‌کرد. ناگفته نماند،که اغلب ترجمهٔ فارسی ویا لاتین نامه‌ها

۱ــ رك : Türk. Kat. III؛ Brit Kat. VI؛ Berliner Museum
۲ــ رك : Türk. Kat. III, Nr. 25, S. 23, 25ff.
۳ــ Türk. Kat. III, Nr. 25, S. 36
۴ــ Brit. Kat. VI, XLVIIff., Türk. Kat. III, Nr. 328
۵ــ رك : جوینی ج۱ : ۱۳۶ ؛ رشیدالدین/وین ۳۱۲ ج ، ۳۱۸ ج ؛ میرخواند/یوبرت۱۲۶.
۶ــ رك : میرخواند/لانگله ۲۲۱ .
۷ــ مفضل ج۳ : ۴۳ ؛ مقریزی/کاترمر ج۲ : ۲ ، ۱۸۲.
۸ــ رك: میرخواند ج۵ : ۱۲۴.
۹ــ Tiesenhausen I 333 ؛ قلقشندی ج۷ : ۲۹۴ .
۱۰ــ W. v. Rubruch/Wyngaert 231

ضمیمهٔ آن بود. چنان‌چه پیام خان‌مغول کتباً به‌لاتین ترجمه‌نشده بود، شاهان مغرب‌ـ زمین ناگزیر بودند ، که آن‌را توسط سفرای مغول به‌زبان لاتین ترجمه‌کنند[1].

برخی از صاحب‌منصبان دولت ـ که از اقوام غیرمغولی بودند ـ زبان مغولی‌را کمی می‌آموختند ، تا در مذاکره با فرمانروا درهنگام لزوم از اطلاعات خود در آن زبان یاری جویند . مورخین دربار نیزچون رشیدالدین ازاطلاعات خود دراین‌زمینه برای تألیف وقایع‌تاریخی‌دوران‌های گذشته استفاده می‌کردند[2]، اگرچه آنان معمولاً همکاران مغولی در اختیار داشته‌اند . به‌همین سبب نیز نسطوری‌ها جبلّهای سوم را در سال ۱۲۸۱ م. به‌عنوان جاثلیق انتخاب کردند ، و او حقیقتاً در دربار ایلخانان نفوذ فراوان یافت . ناگفته نماند ، که جبلهای سوم به‌علت عدم تسلط برزبان‌هـای عربی و سریانی اغلب مواجه با دشواری می‌شد . دیونیس مطران یعقوبی، که ظاهراً فقطزبان سریانی می‌دانست، درسال ۱۲۵۳م. برای مذاکره باسلطان دمشق ازابوالفرج به‌عنوان مترجم استمداد طلبید[3]، اما اکثریت مسیحیان تحصیل کرده درآن هنگام گـذشته از سریانی‌زبان عربی‌نیز می‌دانستند[4]، اگرچه‌فقط به‌زبان‌سریانی تکلم‌می‌کردند. یهودیان برای آن‌که‌غیر یهودیان ازدرك سخنان آن‌هاعاجز باشند، به‌زبان‌عبری (به‌صورتی‌که در قرون وسطی متداول بود) سخن می‌گفتند[5].

زبان مغولی مدت‌ها درمیان مغولان زنده بود . به‌این موضوع از آنجا می‌توان پی برد ، که درآثار عربی و فارسی هنگام نقل لغات مغولی تنها صورت صحیح وکامل کلمات ذکر نمی‌شد ، بلکه گاه‌گاه این کلمات به‌صورتی‌که درمیـان مردم در مکالمات روزمرهٔ آنان متداول بود ، نقل می گردید . به‌خصوص حرف غ کـه درمیان دوحرف

۱ـ Raynaldus XIV, S. 155 ؛ Mosheim, S. 70f. ۲ـ رك؛ رشیدالدین/کاترمر ج۱؛ LIX ؛ Blochet, Intr, 118f. ۳ـ Bar Hebraeus , Kirchg. II 717 ۴ـ Bar Hebraeus, Kirchg. II 649, 699 ۵ـ رك ؛ Blochet, Intr. 26

صدادار واقع بود[1]، حذف می‌شد مثلاً المفضل حاکم قفقاز را که نامش جورماغون بوده است، پیوسته به‌نام جورمون[2] ذکر و نام تقتغا، خان‌دشت قپچاق در آثار نویسندگانی که به‌زبان‌های عربی و فارسی می‌نگاشتند، به‌صورت تقطا (و یا طقتا)[3] نوشته شده است. چنان‌چه مردم به‌این زبان تکلم نمی‌کردند، درنام‌های مذکور این حرف حذف نمی‌شد، و نویسندگان این نام‌هارا به‌همان صورتی که درزمان‌گذشته معمول بوده است، نقل می‌کردند. درچین نیز وضع به‌همین منوال بود. درایران به‌کرّات برای شهرهائی که نامی داشتند، نام‌های مغولی نیز دیده می‌شود[4].

در مشرق زمین و درمغرب زمین[5] گذشته ازعنوان «مغول» اغلب نیز نام «تاتار» و یا «تارتار» به‌چشم می‌خورد[6]. میرخواند این دونام‌را گاه‌گاه با یکدیگر و هم‌زمان به‌کار می‌برد[7]. به‌این‌ترتیب وقتی گفته می‌شود، که زبان رسمی دربار قاآن درآغاز قرن هشتم «تاتاری» بوده است[8]، باید دانست‌که منظور همان زبان مغولی است. اما چون در زمان‌های بعد صحبت اززبان تارتاری می‌شود، منظور زبان ترکی است، چه درآن موقع دیگر دوقوم مغول و ترك با هم درآمیخته بودند. کلمهٔ تاتار به‌این‌معنی به‌خصوص دربارهٔ ترکانی‌که امروز در روسیه ساکنند، اطلاق می‌شود.

گذشته از مغولان قبایل ترك درهجوم اقوام آسیای شرقی و مرکزی به‌مناطق غربی نقش مهمی به‌عهده داشتند. تعداد کثیری از سپاهیان چنگیزخان، و به‌روایت ابن‌اثیر بیش از نیمی از آنان، ترك بوده‌اند[9]. به‌این ترتیب سپاهیان چنگیزخان که سمرقند را تصرف‌کردند، به‌ترکانی‌که خوارزمشاه مأمور دفاع‌آن شهرکرده بود، به‌این

۱ـ رك : رشیدالدین/بلوشه ج۲: ۲۱۷ ص‌ب. ۲ـ مفضل ج۱: ۴۱۴. ۳ـ Tiesenhausen I 66, 83, 144, 423

۴ـ رشیدالدین/کاترمر ج۱ : ۱۰۰، ۱۸۲ ؛ رشیدالدین/وین ج ۲۶۰ ؛ وصاف/بمبئی ۳۱۶ ؛ Tağîtâ 152 ؛ حمدالله ج۱ : ۶۴، ۶۹، ۸۴.

۵ـ Vincent de Beauvais 1301 ؛ Aszelin 244 ۶ـ K‘art‘lis chovreba I 417

۷ـ رك: میرخواند ج۵: ۶۰. ۸ـ Monte Corvino/Wyngaert 350 ؛ Polo/lemke 50f.

۹ـ ابن‌اثیر ج۱۲ : ۲۴۰.

دلیل که آنان نیز هم‌نژادشان هستند ، زبانی وارد نیاوردند[۱] . این وضع درجنگ‌های دشت قپچاق[۲] ونیز زد و خورد مغولان با ترکان قفقاز[۳] و در نبردهای اطراف بغداد در سال ۶۵۸ هـ. ق. مشهود است .

ایلخانان گذشته از زبان مغولی یعنی زبان مادریشان ــ که دستور چنگیزخان مبنی برانتخاب زن اصلی ازمیان زنان مغول نیز به‌دوام آن کمك می‌کرد[۴] ــ زبان‌های ترکی وفارسی‌را نیزمی‌فهمیدند[۵] . حتی درمواردی‌که مستقیماً به‌این موضوع اشاره نشده است ، باید در تسلط ایلخانان برزبان‌های ترکی وفارسی تردیدی نداشت. با این‌همه می‌دانیم، که ابوسعید مثلاً بااتابك لرستان به‌زبان ترکی‌صحبت‌می‌کرد[۶] وغازان گذشته از زبان مغولی از زبان‌های عربی، هندی ، کشمیری، تبتی ،ختای و « فرنکی » مطلع بود[۷] . مأموران غیرایرانی دولت ناگزیر بودند، که برزبان فارسی ویا عربی «متناسب حوزهٔ مأموریتشان » تسلط داشته باشند[۸].

اطلاع از زبان‌های غربی به‌ندرت دیده می‌شد . مثلاً ابن‌صوما که درسال۶۸۶ هـ. ق. به‌مغرب‌زمین اعزام شد ، تنها کسی (منظور تنها مسیحی‌است) بوده است ، که تا حدی زبان لاتین را می‌دانسته است[۹] .

گسترش دین اسلام وجود مغولان را درکنار ترکان رفته رفته از میان برد ، و موجب شد ، که آداب مغولان یکسره در رسوم ترك‌ها حل شود . مارکوپولو در سال ۱۲۷۴م. وجود چنین تمایلی‌را مشاهده کرده است[۱۰] . مدتی پس‌ازآن، یعنی درهنگام زوال سلطنت ایلخانان ، این تحول تقریباً کامل شده بود[۱۱] . در ماوراءالنهر نیز تحولی

۱ــ ابن‌اثیر ج۱۲ : ۲۴۰ . ۲ــ ابن‌اثیر ج۱۲ : ۲۵۲ ؛ رشیدالدین/برزین 139 d .
۳ــ ابن‌اثیر ج۱۲ : ۲۴۵ . ۴ــ جوینی ج۳ : ۴۲ . ۵ــ کاشانی ۱۲ ر .
۶ــ ابن‌بطوطه ج۲: ۳۳ . ۷ــ رشیدالدین/وین ۲۷۹ ج . ۸ــ رك : میرخواندج۵: ۵۷ ؛ Kᶜartᶜlis chovreba I 372 ۹ــ Tağîtâ 48 ۱۰ــ Polo/Lemke 181
۱۱ــ Gregoras I 40 ؛ Jordanus 9 ؛ قلقشندی ج۴ : ۴۲۶ ؛ رشیدالدین/کاترمر ج ۱ : CVIIf. ــ رك : ابن‌اثیر ج۱۲ : ۲۳۶ .

به‌همین شکل صورت گرفته است . کپك[۱] و پس از او ترمه شیرین ، که دین اسلام را پذیرفت[۲] ، بیشتر به‌زبان ترکی تکلم می‌کردند[۳] و «خودرا سلطان ترکان»[۴] می‌دانستند. در مجالس قرائت قرآن گذشته از اشعار فارسی ، اشعار ترکی نیز خوانده می‌شد[۵]. ظاهراً زبان مغولی دیگر هیچ‌گونه اهمیتی نداشت .

فرهنگ عامهٔ مغول درآسیای غربی سرانجام یکسره در فرهنگ عامهٔ ترك‌ها حل شد . فتح ایران و ممالك دیگر موجب شد ، که ترك‌ها دراین مناطق پراکنده شوند . گرچه پیش ازآن تاریخ نیز درمناطق مهم خاور نزدیك اقوام ترك ساکن شده بودند، اما با بنیان‌گذاری قلمرو ایلخانان نه‌تنها فرهنگ عامهٔ ترکان درایران رسوخ کرد ، بلکه مناطق مهم ازجمله آذربایجان (درشهر تبریز درآن‌زمان به‌ترکی‌مکالمه می‌شد)[۶] یکسره‌تحت تسلط فرهنگ ترك‌ها درآمد. این یکی از بارزترین نشانه‌های حملهٔ چنگیزخان و جانشینان وی به‌ایران است .

۱ــ ابن‌بطوطه ج۳ : ۳۲ . ۲ــ رك : Barthold, Vorl. 204 ۳ــ ابن‌بطوطه ج۳: ۳۳ . ــ رك : رشیدالدین/کاترمر ج۱: CVII f ۴ــ ابن‌بطوطه ج۳ : ۳۷. ۵ــ ابن‌بطوطه ج۳ : ۲۷ ۶ــ ابن‌بطوطه ج۲ : ۱۳۰ ؛ حمدالله ج۱ : ۸۵ .

فهرست الفبائی

نام نویسندگانی که در فهرست مآخذ آثار آنان آمده است

دراین کتاب به استثناء منابع ارمنی وچینی، مآخذ دیگر به زبان اصلی مورد استفاده بوده است ، مگر آنکه تنها ترجمهٔ آن به چاپ رسیده باشد . (چون اثر مقریزی) ازاین‌رو پیوسته منابع به‌زبان اصلی نقل‌می گردد (ازجمله در آثاری چون وصاف/ هامر وبارهبراوس، تاریخ کلیسا) .

دراین فهرست گاه‌گاه نام برخی ازنویسندگان نخست تنها و سپس ، با نام اختصاری کتابی می‌آید . منظور درمورد نخست اثر اصلی نویسنده است ، که دراین کتاب نیز ازآن بسیار بهره‌برداری شده است ، و درمورد دوم دیگر آثار نویسنده است . نام کامل کتاب‌ها را می‌توان به‌کمك فهرست مآخذ یافت . نام نویسندگان درحواشی کتاب عیناً به صورتی نقل شده است، که دراین فهرست آمده است .

درمورد منابعی که به‌کرات منتشر شده است ، از چاپ‌هائی که به‌آن مراجعه نشده ، ذکری نیست . ازاین‌رو فهرست ما حاوی تمام چاپ‌ها نیست .

نام‌های فارسی وعربی دراین فهرست ونیز درحواشی کتاب «ال» حذف شده است .

اغلب پس ازنام نویسنده ، نام شخصی که کتاب را به چاپ رسانده و یا نام شهری که یك نسخهٔ خطی درآن‌نگهداری می‌شود ، ویا نام شهری که کتاب چاپ شده‌است (منظورچاپ سنگی است) آمده است ، که بـا یك خط متمایل (/) از یکدیگر جدا شده است ، چون وصاف/ هامر یعنی تاریخ وصاف که وسیلهٔ هامر منتشرشده است، ویا وصاف/ بمبئی یعنی تاریخ وصاف که در بمبئی چاپ (سنگی) شده است. ویرگول نام نویسنده را ازصورت اختصاری‌نام کتاب جدا می کند .

یادآوری

فهرست مـآخذ از طریق عکس‌برداری به‌چـاپ رسیده است .
از این‌رو برگرداندن نام مورخان ایرانی و عرب به خط فارسی میسر

نبود . ضمناً چون در نسخه‌های خطی برخی از منابعی که مورد استفاده قرار گرفته، به هر برگ یك شماره داده شده است، لذا برای مشخص کردن دوروی هر برگ به‌اختصار « ر » یعنی روی طرف راست و« چ » یعنی روی طرف چپ به‌کار رفته است . ونیزچون فهرست نام مورخان وفهرست مآخذ در چاپ دوم متن آلمانی به صورت جداگانه تکمیل شده است ، درترجمه نیز این قسمت به طورجدا آمده است .

A

B

I

J

K

L

M

N

O

P

Q

R

S

T

U

V

W

X

Y

Z

تکمله فهرست الفبائی

A

B

فهرست مآخذ

Quellen

Persisches Schrifttum

1. Ǧowainī, ʻAlā' od-Dīn Aṭā Malek: Ta'rīḫ-e ǧehān-gošā (Geschichte des Welteroberers), hrsg. von Mīrzā Moḥammad Ebn ʻAbd ol-Wahhāb-e Qazwīnī („Mírzá Muḥammad Ibn ʻAbdu 'l-Wahháb-i-Qazwíní"), Leiden und London 1912, 1916, 1937 (Gibb Memorial Series, A. R. XVI 1, 2, 3).

2. Ǧowainī („Juwayni"): „Ta'rīkh-i-Jahān-gushāy", Band III (Faksimile), hrsg. v. Sir Edward Denison Ross, London 1931 (James G. Forlong Fund, Bd. X).

Dazu:

3. Browne, Edward Granville: Note on the contents of the Ta'rikh-i-jahan-gusha, in: Journal of the Royal Asiatic Society 1904, S. 27—43.

4. Quatremère, Marc Étienne: Mémoire historique sur la vie et les ouvrages d'Ala-ed-Din Ata Melik djouvaïny (so!), in: Fundgruben des Orients I (1809), S. 220—234.

5. Rašīd od-Dīn Fażl Ollāh:

Herausgegeben in folgenden Teilen:

A. Sbornik lětopisej. Istorija Mongolov, sočinenie Rašīd Ėddina (Der Sammler der Geschichten. Die Geschichte der Mongolen, verf. v. R. o.-D.), hrsg. v. Il'ja Nikolaevič Berezin (mit russ. Inhaltswiedergabe). Trudy vostočnago otdělenija imperatorskago archeologičeskago obščestva, Teil V (St. Petersburg 1858), Teil VII (ebd. 1861), Teil XIII (ebd. 1868) und Teil XV (ebd. 1888). — (Behandelt die Frühzeit der Mongolen und Čingiz Ḫān bis zu seinem Tode 1227.)

B. „Jámiʻu't-Tawáríkh" (= Ǧāmeʻ ot-tawārīḫ, d. h. Sammler der Geschichten) of Rashídu 'd-Dín Faḍlulláh, hrsg. v. Edgar Blochet, Leiden und London 1912 (Gibb Memorial Series, A. R. XVIII, 2). — (Vom Regierungsantritte Ögädäis bis zur Zeit des Verfassers, behandelt die Groß-Chane und die Verhältnisse in China.)

C. Histoire des Mongols de la Perse écrite en persan par Raschideldin, hrsg. v. Marc Étienne Quatremère, Band I (der einzig erschienene), Paris 1836 (Collection Orientale, Histoire des Mongols I). — (Hülägü.)

D. Für die Zeit nach 1265 ist die Schilderung der persischen Verhältnisse noch nicht gedruckt. Hierfür ist die Wiener Handschrift benutzt (Mixt. 326) (vgl. dazu Storey II, 1, 71—78, Nr. 106). — (Eine Ausgabe der Schilderung der Regierung Ġāzāns durch Dr. Karl Jahn in Prag in „Gibb Memorial Series" steht vor dem Erscheinen.) (Dazu Nr. 287.)

o o Dazu:

6. Browne, Edward Granville: Suggestions for a complete edition of the Jāmi' ut-tawārīkh of Rashīd ad-Dīn, in: Journal of the Royal Asiatic Society 1908, S. 17—37.

o o o 7. Qāšānī: Ta'rīḫ-e Sulṭān Ūlġāitū (Geschichte des Chans Ölġäitü), Pariser Handschrift, Suppl. pers. 1419 (vgl. Storey II, 2, S. 267, Nr. 342).

8. Ḥāfeẓ-e Abrū: Ẕail-e Ġāme' ot-tawārīḫ (Ergänzung zum „Sammler der Geschichten"), Wiener Handschrift Mixt. 327 (Storey II, 1, S. 74 und S. 87, Anm. 3). (Bricht 1340/41 ab.)

o o 9. (Hāfeẓ-e Abrū.) Hâfiz-i Abrū: Chronique des Rois Mongols en Iran (für die Zeit nach 1340/41 benutzt). Band II (der einzig erschienene), franz. Übers. v. K. Bayani, Paris 1936.

10. Waṣṣāf (eigl. 'Abd Ollāh ebn Fażl Ollāh oš-Šīrāzī): Ketāb-e mostaṭāb-e Waṣṣāf (Das elegante Buch des W.) (zum Titel vgl. auch Waṣṣāf/Hammer, deutscher Teil, S. 22, Anm. 1 und Barthold, Turk. 48, Anm. 3). (Alle fünf Bände mit einem persischen Wörterverzeichnisse), Steindruck (Bombay) 1852/53 (1269 H.).

11. (Waṣṣāf.) Geschichte Wassafs. Pers. hrsg. und deutsch übersetzt von Josef, Freiherrn von Hammer-Purgstall. Band I (der einzig erschienene). Wien 1856. (Vgl. Storey II, 2, S. 267—270, Nr. 344.)

o 12. Ḥamd Ollāh Mostoufī: Ta'rīḫ-e gozīdä (Ausgewählte Geschichte), hrsg. und übers. von Edward Granville Browne und Reynold Alleyne Nicholson, Leiden und London 1911, 1914 (Gibb Memorial Series, A. R. XIV, 1, 2). — (Vgl. Storey II, 1, S. 82f., in Nr. 141.)

13. (Al-Baidāwī.) „Nizam-ut-tawarikh (a general history of . . . al-Bydawi)", verfaßt 1275 (auch mit pers. Titel), hrsg. von . . . Shamsullah Qadri (Šams Ollāh Qadrī), Haidarabad 1930 (Hist. Soc. of Hyderabad. Historical Text Book Series, Nr. 1). — Für die Geschichte der Mongolen wertlos.

o

14. Ġūzġānī (Ġauzaġānī), Abū 'Omar Menhāġ od-Dīn 'Osmān ebn Serāġ od-Dīn al-Ġ.: Ṭabaqāt-e Nāṣerī („The Ṭabaqát-i Násiri [so!] of Aboo 'Omar Minháj al-Dín 'Othmán ibn Siráj al-Dín al-Jawzjani [so!]"), hrsg. von . . . William Nassau Lees sowie Mawlawis Khadim Hosain und 'Abd al-Hai (Moulawī[s] Ḫadīm Ḥosain, 'Abd al-Ḥajj), Kalkutta 1864. — (Der pers. Text enthält nur die Ṭabaqāt 11 und 17—23.)

15. (Ǧūzǧānī.) Ṭabaḳāt-i-Nāṣirī. — A general history of the Mohammedan Dynasties of Asia, including Hindūstān, from A. H. 194 (810 A. D.) to A. H. 658 (1260 A. D.), and the irruption of the infidel Mughals into Islām, by the Maulānā, Minhāj-ud-Dīn, Abū 'Umar-i-'Usmān ...., übers. v. Henry George Raverty, 2 Bände, London 1881 (in: Bibliotheca Indica).

16. Mīrḫǫnd, Moḥammad ebn Ḫāwand-Šāh, genannt M.: Ketāb-e ta'rīḫ-e Roużāt oṣ-Ṣafā (Das Geschichtsbuch „Garten der Reinheit"), Bombay 1849/50 (1266 H.). — Diese Ausgabe mit Seitenzählung ist in der Benutzung vorteilhafter als die zweibändige Teheraner (beides Steindrucke) von 1853—1856 (1270—1274 H.), die dieser entbehrt. — (Vgl. Storey II, 1, S. 92—101, Nr. 123.)

17. (Mīrḫǫnd.) Langlès, Louis-Mathieu: Notice de l'ouvrage de Djenguyz-Khân. Contenue dans le manuscrit Persan N⁰ 104, in — 4⁰ de la Bibliothèque nationale (d. i. Mīrḫǫnd: Roużāt oṣ-Ṣafā). In: Notices et extraits des manuscrits de la Bibliothèque nationale et autres bibliothèques, Band V, Paris 1799/1800 (Jahr VII), S. 192—229.

18. (Mīrḫǫnd.) Jourdain, Amable: Notice de l'histoire universelle de Mirkhond, intitulée le jardin de la Pureté, suivie de l'histoire de la Dynastie des Ismaéliens en Perse, extraite du même ouvrage, en Persan et en Français, Paris 1812. (Extrait du Tome IX des Notices et extraits des Manuscrits de la Bibliothèque Impériale . . .)

19. (Mīrḫǫnd.) The history of the Atábeks of Syria and Persia (d. h. Fārs) by . . . Mírkhónd (pers.), hrsg. v. William Hook Morley, London 1848.

20. (Mīrḫǫnd.) Vie de Djenghiz-Khan, par Mirkhond (Texte persan), (hrsg. v. Pierre Amadée Émilian Prole Jaubert), Paris 1841 (in: Chrestomathies orientales).

21. Ḫǫndāmīr: Ḥabīb os-sijar (Freund der Lebensläufe), Teheran 1855 (1271 H.). — (Vgl. Storey II, 1, S. 101—109, Nr. 125.)

22. (Ḫǫndāmīr.) Grigor'ev, Vasilij Vasil'evič: Istorija Mongolov ot drevnějšich vremen do Tamerlana (Geschichte der Mongolen von den ältesten Zeiten bis Tamerlan), St. Petersburg 1834 (Übersetzung aus Ḫǫndāmīr).

23. (Ḫǫndāmīr.) Price, David: Chronological retrospect or Memoirs of the principal events of Mohammedan History, 2. Band, London 1821. Darin Abschnitte 10—12, S. 457—716: Übersetzung aus Ḫǫndāmīr (Čingiz Ḫān und seine Nachfolger; verkürzt!).

24. (Ḫǫndāmīr.) Kirkpatrick, William: The Institutes of Ghâzân Khan, emperor of the Moghuls (Zusammenstellung nach Ḫǫndāmīr), in: The New Asiatic Miscellany, Band I, Kalkutta 1789, S. 149—226.

25. (Ḫǫndāmīr.) Histoire des Khans mongols du Turkistan, extraite de Habib Essiier de Khondémir, hrsg. und übers. v. Charles Defrémery, in: Journal Asiatique, 4. Reihe, Bd. 19 (1852), S. 58—94 und 216—288, Bd. 20 (1852), S. 370—406.

Dazu:

26. (Ḫōndämīr.) Strandman, E. A.: Chuandamir's afhandling om Qarachitaiska dynastin i Kerman med inledning och anmärkningar, Helsingfors 1869.

27. (Saifī Harawī.) **Saif ebn Moḥammad ebn Ja'qūb al-Harawī, genannt S. H.: Ta'rīḫ-e Malekān-e Herāt (bis 1321); daraus: Khân Ṣâḥib Maulavî 'Abdul Muqtadir ('Abd ol-Moqtader): Notes on a unique History of Herat, . . ., in: Journal and Proceedings of the Asiatic Society of Bengal, N. R., 12. Bd. (1916), S. 165—184.**

28. **(Az-Zamǧī.) Mo'īn od-Dīn Moḥammad, genannt az-Z.: Extraits de la chronique persane d'Herat (verf. 1491/92 = 897 H.), übers. und mit Anm. vers. v. Casimir Barbier de Meynard, in: Journal Asiatique, 5. Reihe, Bd. 16 (Juli—Dez. 1860), S. 461—520, Band 17 (Jan.—Juni 1861), S. 438—457, 473—522.**

29. **Zarkūb Šīrāzī, Abū 'l-'Abbās Aḥmad ebn Abī 'l-Ḫair: Šīrāz-nāmä ([Geschichts-] Buch von Šīrāz) (verf. 1333/34 = 734 H.), hrsg. von Bahman Karīmī, Teheran 1931/32 (1350 H.).**

30. **Rabino, H. Louis: Les dynasties de Māzandarān de l'an 50 avant l'hégire à l'an 1006 de l'hégire (572 à 1597—1598), d'après les chroniques locales, in: Journal Asiatique, Bd. 228 (1936), S. 397 bis 474.**

31. **Ibn Bībī: Histoire des Seldjoucides d'Asie Mineure, pers. Abk. des Salǧūknāmä, hrsg. v. Martinus Theodorus Houtsma, Leiden 1902 (Recueil de Textes relatifs à l'histoire des Seldjoucides, Bd. IV). — (Das türk. Werk, hrsg. v. dems. in der gleichen Sammlung, Bd. III, Leiden 1902, reicht nicht so weit wie die pers. Abk. und enthält von den Mongolen fast nichts mehr.) — (Vgl. Storey II, 2, S. 408—410, Nr. 578.)**

32. **(Ḥamd Ollāh Mostoufī.) The Geographical part of the Nuzhat al Qulūb, composed by H. A. M. of Qazwīn (ders. wie Nr. 12) in 740 (1340), hrsg. von Guy Le Strange, Band I, Text, Leiden und London 1915; Band 2, Übers., ebd. 1919 (Gibb Memorial Series XXIII, 1, 2).**

Dazu:

33. **Le Strange, Guy: Mesopotamia and Persia under the Mongols in the 14th Century, London 1903 (Asiatic Society Monographs, V). (Vgl. dazu Nr. 362.)** ***(Von der Karte dieses Buches wurden die Provinzgrenzen bei der Zeichnung der Karte am Ende dieser Arbeit übernommen.)***

34. **Petruševskij, I. P.: Chamdallach Kazvini kak istočnik social'no-ėkonomičeskoj istorii vostočnogo Zakavkaz'ja (H. O. M. aus Qazwīn als Quelle zur Sozial- und Wirtschaftsgeschichte des östlichen Transkaukasiens), in: Izvestija Akademii Nauk SSSR 1937, S. 873—920.**

35. 'Alā'-e Täbrīzī: Sa'ādätnāmä (Über die Finanzverhältnisse), Handschrift Nr. 1756 in der Bibliothek Yusuf Ağa in Konya (mir leider nicht zugänglich; vgl. S. 299, Anm. 1).

36. 'Abd Ollāh ebn Moḥammad: Resāle-i falakījä (Über die Finanzverhältnisse), Handschrift Nr. 2756 in der Aya Sofya-Bücherei in Konstantinopel.

Syrisches Schrifttum

37. Bar Hebraeus, Gregorius (arab. Abū 'l-Farağ): Maktĕbānût zabnê = Chronicon Syriacum, syr. hrsg. v. Paul Bedjan, Paris 1890.

38. (Bar Hebraeus.) Appendix ad Chronicon Gregorii Abulpharagii sive Bar Hebraei, syriace et latine edidit Paulus Jacobus Bruns, in: Neues Repertorium für biblische und morgenländische Literatur, hrsg. v. Heinrich Eberhard Gottlob Paulus, 1. Teil, Jena 1790, S. 1—116. — (Dazu und zum Folgenden vgl. Baumstark 318f.)

39. Budge, Ernest Alfred Wallis: The Chronographie of Gregory Abû 'l Faraj . . . commonly known as Bar Hebraeus, 2 Bände, Oxford und London 1932. — (Übersetzung des ersten Teiles seiner politischen Weltgeschichte.)

40. Bar Hebraeus, Gregorius: Kĕṯāḇâ d'iqlîsìsṭîqî = Chronicon ecclesiasticum, hrsg. v. Johann Baptist Abbeloos und Thomas Josef Lamy, Paris und Löwen 1872—1877, 3 Bände.

41. Taš'îṯâ dĕ-Mār J(h)aḇalāhâ wĕdaṯlāṯâ qāṯôlîqê ḥrānê waḏĕḥad qašîšâ wĕdaṯrên 'ālmājê nestòrjānê („Histoire de Mar-Jabalaha, de trois autres patriarches, d'un prêtre et de deux laïques nestoriens"), [ohne Verf.], syr. hrsg. v. Paul Bedjan, 2. Aufl., Paris und Leipzig 1895.

Dazu:

42. Chabot, Jean Baptiste: Histoire de Mar Jabalaha III, Patriarche des Nestoriens (1281—1317), et du moine Rabban Çauma, ambassadeur du roi Argoun en Occident (1287), Paris 1895 (frz. Übers.).

43. Montgomery, James Alan: The history of Yaballaha III, nestorian patriarch, and of his vicar Bar Sauma, Neuyork 1927 (engl. Übers.).

44. Budge, Ernest Alfred Wallis: The Monks of Kûblâi Khân, emperor of China . . . London 1928. — (Mit längerer Einleitung und zahlreichen Abbildungen.)

45. Duval, Rubens: Le patriarche Mar Jaballaha II (so!) et les princes mongoles de l'Adherbaidjan (gemeint sind die Ilchane), in: Journal Asiatique, 8. Reihe, Bd. 13 (Jan.—Juni 1889), S. 313—354 (Nacherzählung auf Grund der Ausgabe Bedjans).

46. Siouffi, N.: Notice sur un patriarche nestorien (J(h)aḇalāhâ III.) (Abdruck einer kurzen arabischen Lebensbeschreibung), in: Journal Asiatique, 8. Reihe, Band 17 (1891), S. 89—96.

47. Maris Amri et Slibae de Patriarchis Nestorianorum commentaria, 2 und 2 Bände, Rom 1896—1899, arab. und lat. hrsg. v. Henricus Gismondi (darin am Ende des 2. Bandes: Lebensbeschreibung J(h)aḇalāhâs III.; auszugsweise wiedergegeben bei Montgomery [wie Nr. 43], S. 20—23).

48. Hilgenfeld, Rudolf: Jabalahae III., catholici Nestoriani, vita, e Slivae Mossulani libro, qui inscribitur „turris", desumpta, Leipzig 1896.

49. **Assemanus** (Assemani, As-Samʿānī), Josef Simon: Bibliotheca Orientalis Clementino-Vaticana, Rom 1721f., 4 Bände (darin Bd. 3, Teil 2: De Scriptoribus Syris Monophysitis, Rom 1728).

50. Baumstark, Anton: Geschichte der syrischen Literatur mit Ausschluß der christlich-palästinensischen Texte, Bonn 1922.

Armenisches Schrifttum

(Übersetzungen)

51. Zyriak von Gänčä (Giragos Kandzagecʿi): Auszüge aus der armenischen Geschichte 300—1264 über die Mongolen, hrsg. v. Édouard Dulaurier, in: Journal Asiatique, 5. Reihe, Bd. 11 (1858), S. 197—255 und 426—508.

52. Zyriak von Gänčä: Reisebericht über die Fahrt König Hethums I. von Kleinarmenien nach Qara Qorum, herausgegeben:

A. Vom Fürsten D. B. Argutinskij(-Dolgorukij), in: Sibirskij Věstnik (St. Petersburg 1822, hrsg. v. Spasskij), Bd. 19, S. 69ff.

B. Von Heinrich Julius Klaproth, in: Nouveau Journal Asiatique, 1. Reihe, Bd. 12 (1833), S. 273—289.

C. Von Édouard Dulaurier, im Verlaufe der oben (Nr. 51) genannten Übersetzung.

D. Von Emil Bretschneider, in: Mediaeval Researches (wie Nr. 145), I, 164—172.

53. (Vartan der Große.) Vseobščaja Istorija Vartana Velikago (Allg. Gesch. V.s des Gr.), russ. hrsg. v. Nikita Osipovič Ėmin, Moskau 1864.

Dazu:

54. Dulaurier, Édouard: Les Mongols d'après les historiens arméniens, Fragments trad. . . . Extrait de l'histoire universelle de Vartan, in: Journal Asiatique, 5. Reihe, Bd. 11 (Jan.-Juni 1852), S. 191—255, 426—508; Bd. 16 (Juli—Dez. 1860), S. 273—322.

55. Brosset, Marie Félicité: Analyse critique de la „Vseobščaja istorija" de Vardan, éd. princeps du texte et traduction russe par M. N. Émin, in: Mémoires de l'Ac. Imp. des Sciences de St.-Pétersbourg, 7. Reihe, Bd. IV, Nr. 9, St. Petersburg 1862. — (Behandelt einige der Übersetzungen Ėmins und gibt verschiedene Einzelbemerkungen, besonders aus der früheren Zeit).

56. (Malachias der Mönch.) Istorija Mongolov inoka Magakija (Mongolengesch. des Mönches M.), russ. hrsg. v. Kerop Petrovič Patkanov (Patkanean), St. Petersburg 1871.

57. (Vahram Rabun.) Chronique du Royaume arménien de la Cilicie à l'époque des croisades, composée par Vahram Rapoun, frz. hrsg. v. Sahag Bedrossian, Paris 1864.

58. Orbelian, Stefan: Histoire de la Siounie (einer Provinz), übers. v. Marie Félicité Brosset, St. Petersburg 1864.

59. Orbelian, hrsg. v. Jean-Antoine Saint-Martin in Mémoires historiques (vgl. unten, Nr. 69) II 56—175, dazu Anm. 176—300.

60. (Mḫithar.) Brosset, Marie Félicité: Histoire chronologique par Mkhithar d'Aïravank, XIII^e siècle, aus dem Armenischen übersetzt, in: Mémoires de l'Académie Imp. des Sciences de St. Pétersbourg, 7. Reihe, Band 13, Nr. 5, St. Petersburg 1869.

61. Smpad, Reichsmarschall: Geschichte Kleinarmeniens in: Recueil des Hist. d. Crois., Doc. Arm. (vgl. unten Nr. 68), S. 610—670; dazu Anhang, von einem Unbekannten.

Dazu:

62. Langlois, Victor: Extrait de la Chronique de Sempad, Seigneur de Barbaron, St. Petersburg 1862, in: Mém. de l'Acad. Imp. des Sciences de St.-Pétersbourg, 7. Reihe, Band 4, Nr. 6. — (Nur regestenartige Auszüge.)

63. Dulaurier, Édouard: Observations sur une traduction de la Chronique du connétable Sempad, Paris 1867/68 (Revue de l'Orient).

64. Samuel von Ani (Aneç'i): Chronik, Schlußabschnitte über die Mongolen, in Rec. d. Hist. d. Crois., Doc. Arm. (wie unten, Nr 68), S. 460—468.

65. Haytonus: Le Flor des estoires de la Terre d'Orient bzw. Flos Historiarum Terre Orientis, in: Rec. d. Hist. Crois., Doc. Arm. II, S. 111—253 bzw. 255—363.

Dazu[1]:

66. Krause, Friedrich Ernst August: Das Mongolische Reich nach der Darstellung des Armeniers Haithon, in: Festschrift für Friedrich Hirth = Ostasiatische Zeitschrift VIII (1920), S. 238—267.

67. Feydit, Frédéric: Hethum Patmič (Der Geschichtsschreiber H.) in: Anahit 4/5 (1938), S. 75—94. Vgl. die Anzeige Artasches Abeghians in den „Jahrbüchern für Geschichte Osteuropas", Jg. IV [1939], S. 250.

68. Recueil des Historiens des Croisades. Documents arméniens. Band I, Paris 1869, hrsg. von Édouard Dulaurier. Von diesem zusammengestellt: A. Introduction: Le Royaume de la Petite Arménie ou la Cilicie aux temps des croisades, S. XVII—CXXIV (mit umfangreichen Listen, Stammtafeln usw.), sowie: Continuation et fin de l'Histoire du Royaume de la Petite Arménie, S. 699—743. — Band II, Paris 1906.

69. Saint-Martin, Jean-Antoine: Mémoires historiques et géographiques sur l'Arménie, 2 Bände, Paris 1818—1819.

70. (Čamčean, Michael.) Klaproth, Heinrich Julius: Aperçu des entreprises des Mongols en Géorgie et en Arménie dans le XIII[e] siècle (Übers. nach Čamčean, dessen dreibändige Geschichte 1784—1786 im Original in Venedig erschien), in: Nouveau Journal Asiatique, 1. Reihe, Bd. 12 (Juli—Dez. 1833), S. 193—214 und 290—305 (dabei Zyriaks Reisebericht, vgl. oben, Nr. 52). — (Auch als Sonderdruck: Paris 1833).

71. Altunian, Georg: Die Mongolen und ihre Eroberungen in kleinasiatischen Ländern im XIII. Jahrhundert, Berlin 1911 (Hist. Studien, hrsg. v. Emil Ebering, Heft 91). — (Bespricht die armenischen Quellen.)

72. Patcanian (Patkanov), Kerop Petrovič: Catalogue de la littérature arménienne, depuis le commencement du IV[e] siècle jusque vers le milieu du XVII[e], in: Bulletin de l'Acad. Imp. des Sciences de St.-Pétersbourg, 1860 (23. April), Bd. II, Sp. 49—91

73. Patkanov, Kerop Petrovič: Istorija Mongolov po armjanskim istočnikam (Geschichte der Mongolen nach armenischen Quellen 2 Bände, St. Petersburg 1874 (mir nicht zugänglich).

Georgisches Schrifttum

74. K'art'lis cḫovreba dasabamit'gan meacḫramete saukunemdis (Georgiens Leben vom Altertum bis ins 19. Jh.), georg. hrsg. v. Marie Félicité Brosset, Band I (bis 1469), St. Petersburg 1849.

75. Brosset, Marie Félicité: Histoire de la Géorgie depuis l'antiquité jusqu'au XIX[e] siècle, 2 Bücher in 4 Bänden, St. Petersburg 1849—1858 (Übers. von Nr. 74).

76. Džavachov (Džavaḫišvili), Fürst Ivan Aleksandrovič: Ob odnom anonimnom gruzinskom istorikě XIV věka (Über einen anonymen georgischen Geschichtsschreiber des 14. Jh.s), in: Izvěstija Akademii Nauk Rossii, 6. Reihe, Band 11 (1917), S. 1483—1486.

77. Vladimircov, Boris Jakovlevič: Anonimnyj gruzinskij istorik XIV věka o mongol'skom jazykě (Ein anonymer georgischer Schriftsteller des 14. Jh.s über die mongolische Sprache), an derselben Stelle wie Nr. 76, S. 1487—1501.

78. Džavaḫišvili, Ivane: Istoriisa mizani, c'qareoba da met'odeba c'inat' da eḫla (Aufgaben, Quellen und Methoden der Geschichte). Bd. I: Dzveli k'art'uli saistorio mc'erloba, V—XVIII ss. (Das altgeorgische geschichtliche Schrifttum, 5.—18. Jh.), Tiflis 1916. (Für die Mongolenzeit vgl. S. 193—213.)

Mongolisches Schrifttum

79. Üan-ṭṣ'au pi-ṣï (Die geheime Geschichte der Mongolen). Haenisch, Erich: Manghol un Niuca Tobca'an. Die geheime Geschichte der Mongolen. Aus der chin. Transkription (Ausgabe Ye Têh-hui) im mongolischen Wortlaut wiederhergestellt, Leipzig 1937.

o o o

Dazu:

80. Haenisch, Erich: Untersuchungen über das Yüan-ch'ao pi-shi, die geheime Geschichte der Mongolen (Monγol-un niγuca tobciyan), Leipzig 1931 (Abh. d. phil.-hist. Klasse der sächs. Ak. d. Wiss., Bd. XLI, Heft 4).

81. Pozdněev, Aleksěj Matvěevič: O drevnem kitajsko-mongol'-skom istoričeskom pamjatnikě Juań-čao-mi-ši (Über das alte chinesisch-mongolische Geschichtsdenkmal Üan-ṭṣ'au pi-ṣï), in: Izv. Imp. Archeol. Obščestva 1884, 3—6, S. 245—259. — (Auch als Sonderdruck.)

82. Palladius (Palladij, Archimandrit) (eigl. Petr Ivanovič Kaf.arov): Starinnoe mongol'skoe skazanie o Čingischaně (Eine altmongolische Überlieferung über Čingiz Ḫān) (= russ. Übersetzung des Üan-ṭṣ'au pi-ṣï), in: Trudy členov rossijskoj duchovnoj missii v Pekině, Bd. 4, St. Petersburg 1866, S. 3—258.

Dazu:

83. Howorth, Henry Hoyle: Two early sources for Mongol history, in: Journal of the Royal Asiatic Society 1883, S. 346—356.

84. Pelliot, Paul: Un passage altéré dans le texte mongol ancien de l'histoire secrète des Mongols, in: T'oung Pao, N.R. 27 (1930), S. 199—202.

85. Kotvič (Kotwicz), Vladislav Ljudvigovič: K izdaniju Juań-čao-bi-ši (Zur Ausgabe des Üan-ṭṣ'au pi-ṣï), in: Zapiski kollegii vostokovedov pri Aziatskom muzee Rossijskoj Akademii Nauk I (1925) S. 233—240.

86. Altan Tobči. Mongol'skaja Lětopiś, v podlinnom tekstě i perevodě, s priloženiem . . . (A. T. Eine mongolische Chronik, im Urtexte und in Übersetzung . . .), übers. vom Lama Galsan Gomboev, St. Petersburg 1858 (Trudy vostočnago otdělenija Imp. archeol. obšč., Teil VI). — (Mongol. Text. S. 1—116; russ. Übers. S. 117—197; Beilagen S. 198—224.)

87. Sagang (Sanang) Secen: Erdenijin Tobči (Der Knopf der Kostbarkeit): Schmidt, Isaak Jakob: Geschichte der Ostmongolen und ihres Fürstenhauses, St. Petersburg 1829.

88. Haenisch, Erich: Die chin. Redaktion des Sanang Secen, in: Mitteilungen des Seminars für orientalische Sprachen, ostas. Abt., Bd. VII (1904), S. 173—199.

89. Haenisch, Erich: Monggo han sai da sekiyen, die Mandschuversion von Secen Sagangs mongolischer Geschichte, Leipzig 1933.

Dazu:

90. **Klaproth**, Heinrich Julius: Examen des extraits d'une histoire des Khans Mongols, in: Mémoires rel. à l'Asie (vgl. unten Nr. 458), S. 172—204. — (Polemik gegen Schmidts Ausgabe [oben Nr. 87] und gegen falsche zeitliche Angaben bei Sagang Secen.)

92. **Žamcarano**, Cyben Žamcaranovič: Mongol'skie letopisi XVII veka (Mongolische Chroniken des 17. Jh.s), Moskau und Leningrad 1936. (Trudy instituta vostokovedenija, Bd. XVI.)

93. **Pozdněev**, Aleksěj Matvěevič: Lekcii po istorii mongol'skoj literatury (Vorlesungen über mongolische Literaturgeschichte), St. Petersburg 1896.

94. **Laufer**, Bertold: Skizze der mongolischen Literatur, in: Keleti Szemle VIII (1907), S. 165—261.

Dazu:

95. **Laufer**, Bertold: Očerk mongol'skoj literatury, übers. v. V. A. Kazakevič, hrsg. und eingeleitet von Boris Jakovlevič **Vladimircov**, Leningrad 1927. (Izdanie Leningradskogo vostočnogo instituta im. A[velja] Enukidze, Nr. 20). — (Gegenüber dem deutschen Text erweitert.)

Mongolische Urkunden usw.

96. **Kljukin**, Innokentij A.: O čëm pisal il'-chan Argun Filippu Krasivomu v 1289 g.? (Worüber schrieb der Ilchan Arġūn Philipp dem Schönen 1289?), Vladivostok 1925.

97. **Kljukin**, Innokentij A.: Pis'mo Uldzėjtu, il'-chana k Filippu Krasivomu, Ėduardu I-mu i pročim krestonoscam (Der Brief des Ilchans Ölǧäitü an Philipp den Schönen, Eduard I. und die übrigen Kreuzfahrer), Vladivostok 1926. (Trudy gosudarstvennogo dal'nevostočnogo universiteta, 6. Reihe, 2.)

98. **Schmidt**, Isaak Jakob [Jakov Ivanovič]: Philologisch-kritische Zugabe zu den von Abel-Rémusat bekanntgemachten (vgl. unten Nr. 397) in den königlich französischen Archiven befindlichen zwei mongolischen Originalbriefen der Könige von Persien Argun und Öldshäitu an Philipp den Schönen, St. Petersburg 1824.

99. **Kotwicz**, Władysław: En marge des lettres des il-khans de Perse retrouvées par Abel-Rémusat, Lemberg 1933. (Collectanea Orientalia IV.) — (Philologische Erörterungen; bringt S. 2 auch Hinweise auf weitere Auseinandersetzungen in dieser Frage.)

100. **Kotwicz**, Władysław: Quelques mots encore sur les lettres des Il-Khans de Perse retrouvées par Abel Rémusat, Wilna 1936. (Collectanea Orientalia 10.)

101. **Vladimircov**, Boris Jakovlevič: Tureckie ėlementy v mongol'skom jazykě, in: Zapiski Vostočnago Otd. Imp. Russk. Archeol. obšč. XX (1910), S. 153—184.

102. Pelliot, Paul: Les documents mongols du Musée de Ṭehrān, in: Aṯhār-é Īrān (Āṡār-e Īrān), Band I, Heft 1, Paris 1936, S. 31—44.

Dschagataisch-ösbegisches Schrifttum

103. Abū 'l-Ġāzī Bahādūr Ḫān: Histoire des Mongols et des Tatares par Aboul-Ghâzi Béhâdour Khan, hrsg. und übers. v. Baron Desmaisons, 2 Bände, St. Petersburg 1871, 1874.

104. (Uluġ Bek). The Shajrat ul-Atrak (Šağarat al-Atrāk) or genealogical tree of the Turks and Tatars, übers. und abgek. v. William Miles, London 1838.

Griechisches (Oströmisches) Schrifttum

105. Akropolites, Georgios: *Χρονικὴ συγγραφή*, hrsg. v. Immanuel Bekker, Bonn 1836. (Für 1204—1261.)

106. Pachymeres, Georgios: 1. *Μιχαὴλ Παλαιολόγος*. 2. *Ἀνδρόνικος Παλαιολόγος*, hrsg. v. Immanuel Bekker, 2 Bände (für 1255—1308), Bonn 1835.

107. Gregoras, Nikephoros: *Ῥωμαϊκὴ ἱστορία*. hrsg. von Ludwig Schopen (I und II) und Immanuel Bekker (III), Bonn 1829, 1830, 1855.

108. Dieterich, Karl: Byzantinische Quellen zur Länder- und Völkerkunde, 2 Bände, Leipzig 1911 (Quellen und Forschungen zur Erd- und Kulturkunde, hrsg. von R. Stübe, Bd. 5).

Arabisches Schrifttum

109. An-Nasawī, Muḥammad: Histoire du Sultan Djelal ed-Din Mankobirti, prince du Kharezm, arab. hrsg. v. Octave Houdas Paris 1891 (Publications de l'école des langues orientales vivantes, 3. Reihe, Band IX. — Band X enthält die Übersetzung).

110. Ibn al-Aṯīr: Chronicon, quod perfectissimum inscribitur, Bd. XII (der letzte, 1189/90—1230/31), hrsg. v. Karl Johann Tornberg, Leiden 1853.

111. (Ibn al-Aṯīr). Fragments de géographes et d'historiens arabes et persans inédits, relatifs aux anciens peuples du Caucase et de la Russie méridionale, hrsg. v. Charles Defrémery, in: Journal Asiatique, 4. Reihe, Bd. 13 (1849), S. 457—522, Bd. 14 (1849), S. 447 bis 513, Bd. 16 (Juli—Dez. 1850), S. 153—201. — (Al-Bakrī, Ibn al-Aṯīr, Ibn Baṭṭūṭa usw.)

112. Abū 'l-Fidā: Annales moslemici, Band IV und V, bearb. v. Johann Jakob Reiske, hrsg. v. Jakob Georg Christian Adler, Kopenhagen 1792.

113. Al-Maqrīzī, Taqī ad-Dīn Aḥmad: Histoire d'Égypte, übers. v. Edgar Blochet, Paris 1908. (Für die Jahre 1174—1250.)

114. Al-Maqrīzī: Histoire des Sultans Mamlouks de l'Égypte, übers. v. Marc Étienne Quatremère, 4 Teile in 2 Bänden, Paris 1837—1845. (Ab 1250.)

115. Mufaḍḍal ibn Abī 'l-Faḍā'il („Moufazzal ibn Abil-Fasail"): Histoire des Sultans Mamlouks, hrsg. v. Edgar Blochet, in: Patrologia Orientalis (hrsg. v. René Graffin und François Nau), Bd. XII (1919), S. 343—550; Band XIV (1920), S. 373—672; Bd. XX (1928), S. 1—270.

116. Tiesenhausen, Woldemar (Vladimir Gustavovič), Freiherr von: Sbornik materialov otnosjaščichsja k istorii Zolotoj Ordy (Sammlung [arabischer] Materialien zur Geschichte der Goldenen Horde), Band I (der einzig erschienene[1]), St. Petersburg 1884.

117. Ibn Ijās, Muḥammad ibn Aḥmad: Kitāb ta'rīḫ Miṣr (al mašhūr bi: Badā'i' az-zuhūr fī waqā'i' ad-duhūr) (Geschichte Ägyptens, bekannt als: Gewählte Ausschmückungen über die Vorfälle der Zeitläufte), 1. Band, Būlāq 1893/94 (1311 H.).

118. (Ibn Šaddād.) Ibn Shaddâds Darstellung der Geschichte Baalbekks im Mittelalter, hrsg. v. Moritz Sobernheim, in: Centenario della nascita di Michele Amari, Band II, Palermo 1910, S. 152—163.

119. Abū 'l-Farağ, Ġrīgurijūs (d. i. Bar Hebraeus): Ta'rīḫ muḫtaṣar ad-duwal (Zusammengefaßte Geschichte der Reiche), hrsg. v. Anton Ṣāliḥānī, Beirut 1890.

120. Ibn al-Fūṭī (Fuwaṭī)[1], Kamāl ad-Dīn Abū 'l-Faḍl 'Abd ar-Razzāq: Al-ḥawādiṯ al-ğāmi'a wa 't-tağārib an-nāfi'a, hrsg. von M. Jawad (Ğawād), Bagdad 1932 (1351 H.). — (Geschichte des Zweistromlandes bis 1300.)

o 121. Ibn as-Sā'ī: Al-ğāmi' al-muḫtaṣar, hrsg. v. M. Jawād (Ğawād) und Anastase el-Karmeli, Bagdad 1934. — (Mir nicht zugänglich.) o

122. Ibn Ḫaldūn, Walī ad-Dīn Abū Zaid 'Abd ar-Raḥmān: Ta'rīḫ (Geschichte), Būlāq 1867/68 (1284 H.), Band V.

123. Ibn Bāṭṭūṭa, Abū 'Abd Allāh Muḥammad: Voyages, Band II und III, hrsg. v. Charles Defrémery und Benjamin Raphael Sanguinetti, Paris 1854.

124. Al-'Umarī, Šihāb ad-Dīn Abū 'l-'Abbās Aḥmad ibn Faḍl Allāh: Masālik al-abṣār fī mamālik al-amṣār (Die Wege der Blicke in die Reiche der Länder), Konstantinopler Handschrift, Aya Sofya 3416, Bl. 26r—77r (Über die Mongolen).

125. (Al-'Umarī.) Notice de l'ouvrage qui a pour titre Mesalek al-Absar, von Marc Étienne Quatremère, in: Notices et extraits des Man. de la Bibl. du Roi, Bd. XIII (Paris 1838), S. 151—384.

126. Al-'Umarīs Bericht über Anatolien in seinem Werke Masālik . . ., hrsg. v. Franz Taeschner, Band I (der einzig erschienene, Text), Leipzig 1929.

127. (Al-Qazwīnī.) Zakarija Ben Muhammed Ben Mahmud el-Cazwini's Kosmographie. Zweiter Teil: Kitāb āṯār al-bilād (Die Denkmäler der Länder), hrsg. v. Ferdinand Wüstenfeld, Göttingen 1848.

128. Schlözer, Kurd von: Abu Dolef Misaris ben Mohalhal de itinere Asiatico commentarius, Berlin 1845. — Enthält S. 31—33 al-Qazwīnīs Artikel über die Tataren.

129. Abū 'l-Fidā: Géographie, arab. hrsg. v. Joseph Toussaint Reinaud und Freiherrn William Mac Guckin de Slane, Paris 1840. — Dazu Übers. (Band I, II, 1) von Reinaud und (II, 2) von Stanislas Guyard, Paris 1848, 1883.

130. Ad-Dimašqī, Šams ad-Dīn Abū ʿAbd Allāh Muḥammad: Nuḫbat ad-dahr fī ʿaǧāʾib al-barr wa 'l-baḥr (Schicksal der Zeit über die Wunder des Festlandes und des Meeres), hrsg. v. August Ferdinand (Michael) Mehren, St. Petersburg 1866. — Dazu Übersetzung: August Ferdinand Mehren: Manuel de la Cosmographie du moyen âge, Kopenhagen 1874.

131. (Ad-Ḏahabī.) Somogyi, Josef von: Ein Bericht über die Tataren im „Taʾrīḫ al-Islām" von a.-Ḏ., in: Der Islam, Bd. 24 (1937), S. 105—130.

132. (Ibn Ḫallikān.) Ibn Challikani vitae illustrium virorum . . . arab. hrsg. v. . . . Ferdinand Wüstenfeld, 13. Fasc. und 2 Add., Göttingen 1835—1837.

133. (Ibn Ḫallikān.) Ibn Khallikan's Biographical dictionary, übers. v. Freiherrn William Mac Guckin de Slane, 4 Bände, Paris 1842—1871.

134. Al-Qalqašandī, Šihāb ad-Dīn Abū 'l-ʿAbbās Aḥmad ibn ʿAlī: Ṣubḥ al-aʿšā fī ṣināʿat al-inšā (Das Licht der Morgenröte über die Kanzleitätigkeit), Band IV, VII, VIII, Kairo 1914 (1332 H.).

Dazu:

135. Björkman, Walther: Beiträge zur Geschichte der Staatskanzlei im islamischen Ägypten, Hamburg 1928. (Abh. auf d. Gebiete der Auslandskunde der Hamb. Univ., Bd. 28.) — (Einleitung und Inhaltsangabe von Nr. 134.)

136. Lammens, Henri: Correspondances diplomatiques entre les Sultans Mamlouks d'Égypte et les puissances chrétiennes, in: Revue de l'Orient chrétien, Bd. IX (1904), S. 151—188, 359—392. — (Kurze Abschnitte aus Nr. 134.)

Chinesisches Schrifttum

(Übersetzungen)

137. Üan-ṣï (Die offizielle chinesische Reichsgeschichte der Mongolen), angeführt nach liebenswürdigen Mitteilungen Herrn Prof. Gustav Palouns (Cambridge, damals Göttingen) und nach Zitaten.

138. Mailla, Joseph Anne Marie de Moyriac de: Histoire générale

de la Chine ou Annales de cet Empire, 13 Bände, Paris 1777—1785. — Davon Band IX die Mongolen (Üan-Dynastie). — (Auszug einer Verkürzung des Üan-ṣï.)

139. Hyazinth (Iakinf.), Mönch, eigl. Nikita Jakovlevič Bičurin: Istorija pervych četyrëch Chanov iz doma Čingisova (Aus der chin. Gesch. Čingiz Ḫāns und der allg. chin. Geschichte), St. Petersburg 1829.

140. Krause, Friedrich Ernst August: Cingis Han. Die Geschichte seines Lebens nach den chin. Reichsannalen. Heidelberg 1922. (Heidelberger Akten der von-Portheim-Stiftung, Nr. 2.) — (Übersetzung des ersten Kapitels des Üan-ṣï.)

141. Krause, Friedrich Ernst August: Die Epoche der Mongolen. in: Mitteilungen des Sem. f. Orient. Sprachen 26/27 (1924), 1. Abt., Ost-as. Studien, S. 3—60.

142. Krause, Friedrich Ernst August: Geschichte Ostasiens, 2 Bände, Göttingen 1925 (Der Abschnitt über die Mongolen aus Nr. 141 übernommen).

143. Xuaṅ Ta-xua: Üan śi-ü san-fan nien-piau (Jahrestabellen für die drei Teilhäuser der Üan-Dynastie in den Westlanden), in: Ǝr-u-ṣï-u-ṣï pu-pien, Band VI, S. 8251--8252, Schanghai 1937.

144. Yanai, Wataru: Mōko-shi kenkyū (Forschungen zur Geschichte der Mongolen), Tokio 1930 (vgl. dazu oben S. 20, Anm. 1 u. 2).

145. Bretschneider, Emil Vasil'evič: Mediaeval Researches from Eastern Asiatic Sources, 2 Bände, London 1910.

146. Bretschneider, Emil: Notices of the Mediaeval Geography and History of Central and Western Asia, in: Journal of the North China branch of the Royal Asiatic Society, Neue Reihe, Bd. X (1876), S. 75—307 (S. 127ff. Čingiz Ḫāns Zug nach dem Westen und der Mongoleneinfall in Rußland).

147. Waley, Arthur: The travels of an Alchemist. The Journev of the Taoist Ch'ang-Ch'un from China to the Hindukush at the summons of Chingiz Khan. Recorded by his disciple Li Chih-Ch'ang, London 1931 (The Broadway Travellors).

148. Palladius (Kaf.arov): Putevye zapiski kitajca Čža-dė-choj vo vremja putešestvija ego v Mongoliju v pervoj polovinĕ XIII st. (Die Reiseberichte des Chinesen Č. zur Zeit seiner Reise in die Mongolei in der ersten Hälfte des 13. Jh.s), in: Zapiski Sibirskago otd. Russk. geogr. obšč., Band IX/X (1867.) — (Übersetzung und Anmerkungen.)

149. Wu Lien-teh: Early Chinese travellers and their successors, in: Journal of the North China Branch of the R. As. Soc., Bd. LXIV (1933), S. 1—23. — (Darin S. 11—15 über das 13. Jh.)

Spanisches Schrifttum

150. Teixeira, Pedro: Relaciones d'el origen descendencia y succession de los Reyes de Persia, y de Harmuz, y de un viage hecho ..., Amberes 1610.

151. (Teixeira.) The History of Persia, to which is added an abridgement of the Lives of the Kings of Ormuz. The Persian History, written in Arabic (so!) by Mirkond, that of Ormuz, by Torunxa (dazu vgl. oben S. 152, Anm. 2), transl. into Spanish by Antony (so!) Teixeira, and now into English by Captain John Stevens, London 1715.

152. (Teixeira.) The Travels of Pedro Teixeira, with his „kings of Harmuz" and extracts from his „Kings of Persia", übers. v. William F. Sinclair, London 1902 (Hakluyt).

153. Cruz, Gaspar de: Relation of the Chronicle of the Kings of Ormuz (ebenfalls nach „Torunxa", vgl. Nr. 151), in der Ausgabe Sinclairs (Nr. 152), S. 256—267.

Portugiesisches Schrifttum

154. Barros, João de: Da Asia. Dos feitos, que os Portuguezes fizeram no descubrimento, e conquista dos mares, e terras do Oriente. — Decada segunda, parte primeira, Lissabon 1777, S. 108—120 (Neudruck der Erstausgabe von 1552—1563).

155. Couto, Diogo de: Da Asia. Dos feitos. . . . Decada Quinta, parte segunda, Buch X, S. 378ff.

156. Soltau, Dietrich Wilhelm: Geschichte der Entdeckungen und Eroberungen der Portugiesen im Orient vom Jahre 1415—1539 nach der Anleitung der Asia des João de Barros, 5 Bände, Braunschweig 1821 (verkürzte Wiedergabe von Nr. 154).

Russisches Schrifttum

157. Polnoe sobranie russkich lětopịsej (Vollständige Sammlung der russischen Jahrbücher), St. Petersburg 1841—1885 (24 Bände). — (Nach dieser 1., nicht der 2. Aufl. angeführt.)

Hebräisches Schrifttum

158. Eisenstein, Jehuda David: Ôṣar massā'ôṯ = Ozar Massaoth, a collection of itineraries by Jewish travellors to Palestine, Syria, Egypt and other countries, hebr. hrsg. v. J. D. E., Neuyork 1926.

Abendländische Quellen

159. Joinville, Henri, Sieur de: Histoire de St. Louis, 2. Aufl., hrsg. v. Natalis de Wailly, Paris 1874.

160. Matthaeus Parisiensis: Chronica Maiora, hrsg. v. Henry Richards Luard, London 1872—1883 (6 Bände). (Rolls Series.)[1]

161. Nangis, Guillaume de: Chronicon, in: Lucas d'Achery: Spicilegium sive collectio veterum aliquot scriptorum, hrsg. v. Louis François Joseph de la Barre, Band III, Paris 1733, S. 1—54. — (Auch in Historiae Francorum Scriptores, Band V, Paris 1649 und in: Recueil des historiens de la France, Bd. XX, S. 312—465.)

162. Salimbene de Adam: Cronica, hrsg. v. Oswald Holder-Egger, in: Monumenta Germ. Hist., Scriptores XXII, Hannover und Leipzig 1905—1913. — (Auch in: Mon. hist. ad provincias Parmensem et Placentiam pertinentia, 1857; vgl. Golubovich I 317—322, Nr. 92).

163. Albericus Trium Fontium: Chronicum Hierosolymitanum de bello sacro, in: Mon. Germ. SS XXIII, Hannover und Leipzig 1874. — (Auch hrsg. v. Gottfried Wilhelm von Leibniz, Hannover 1698.)

164. Annales de Burton, hrsg. v. Henry Richards Luard, in: Rerum Brit. Med. Aev. Scriptores, Nr. 36 = Annales monast. I, Bd. I, 1864 (S. 271—275: Über die Mongolen).

165. Jacquet, E.: Le livre de l'Estat du Grand Caan, in: Noveau Journal Asiatique, Juli 1830, Nr. 31, S. 57—72.

166. Maundeville (Mandeville), Sir John: The voiage and travaill, hrsg. v. James Orchard Halliwell(-Philipps), 2. Aufl., London 1883 (Fabelbuch! M. hat die Länder nicht bereist).

Dazu:

167. Bovenschen, Albert: Untersuchungen über Johann von Mandeville und die Quellen seiner Reisebeschreibung, in: Zeitschrift der Ges. f. Erdkunde zu Berlin, Band XXIII, Heft 3/4 (Nr. 135, 136), 1888, S. 177—306.

168. Cordier, Henri: Jean de Mandeville, in: T'oung Pao II (1891), S. 288—323.

Abendländische Reisebeschreibungen

169. Wyngaert, Anastasius van den: Itinera et relationes fratrum minorum saeculi XIII et XIV, Quaracchi bei Florenz 1929 (Sinica Franciscana, Bd. I). — Darin: S. XLIII—CXVIII: Übersicht über die Geschichte der Mongolen usw. — S. 3—130: Johann von Plano Carpini. — S. 133—143: Benedikt von Polen. — S. 147—332: Wilhelm von Rubruck. — S. 335—355: Johann von Monte Corvino. — S. 359 bis 360: Fr. Peregrinus de Castello. — S. 371—377: Andreas von Perugia. — S. 381—495: Oderich von Portenau. — S. 499—506: Paschalis von Victoria. — S. 509—511: Das Martyrium der Minderbrüder in Almalyġ. — S. 515—559: Johann von Marignolli. — S. 563—575: Frater Anonymus Hispanus. — (Die heute allein zu benützende Ausgabe dieser Reisebeschreibungen.)

170. Bergeron, Pierre: Voyages faits principalement en Asie, dans le XII, XIII, XIV et XV siècles . . ., 2 Bände, Leiden 1729, Haag 1735 (ursprünglich hrsg. Paris 1634). — (Durch Nr. 169 hinsichtlich der Franziskaner überholt.)

171. Yule, Henry: Cathay and the Way thither, being a collection of mediaeval notices (meist Reisebeschreibungen) of China (aber auch über Mittelasien, die Mongolen usw.), Neuaufl., hrsg. v. Henri Cordier, 4 Bände, Hakluyt 1913—1916.

172. Murray, Hugh: Historical Account of Discoveries and Travels in Asia, 2 Bände, Edinburg 1820. — (Auszüge aus Reisebeschreibungen, darunter Johann von Plano Carpini u. a.)

173. Külb, Philipp Hedwig: Geschichte der Missionsreisen nach der Mongolei während des 13. und 14. Jh.s, Band I, 1—3 (mehr nicht erschienen), Regensburg 1860. — (Deutsche Nacherzählung der Reiseberichte, hinsichtlich der bedeutsamen Reisen zu den Mongolen vollständig.)

174. Komroff, Manuel: Contemporains of Marco Polo, London 1929. — (Engl. Übers. v. Johann von Plano Carpini, Wilhelm von Rubruck, Oderich von Portenau und Benjamin von Tudela [jüdischer Reisender zwischen 1159 und 1173].)

175. Michelant, Henri und Raynaud, Gaston: Itinéraires à Jérusalem et descriptions de le Terre Sainte rédigées en français aux XI^e^, XII^e^ et XIII^e^ siècles, Genf 1882.

176. (Julian.) Endlicher, Stefan Ladislaus: Rerum Hungaricarum Monumenta Arpadiana, St. Gallen 1849. Darin S. 248—254: De facto Ungariae Magnae a Fr. Ricardo . . . invento tempore dom. Gregorii IX (Julians Reisebericht).

Dazu:

177. Bendefy, László: Az ismeretlen Juliánusz. Az első magyar ázsiakutató életrajza és kritikai méltatása (Der unbekannte Julian. Lebensbeschreibung und kritische Würdigung des ersten ungarischen Asienforschers), 2 Bände, Ofenpest 1936.

178. Bendefy, László: Fontes authentici itinera (1235—1238) Fr. Juliani illustrantes, in: Archivum Europae centro-orientalis, Bd. III (1937), S. 1—52.

179. Johann von Plano Carpini: Geschichte der Mongolen und Reisebericht 1245—1247, übers. und erl. v. Friedrich Risch, Leipzig 1930. (Veröffl. d. Forschungs-Inst.s f. vergl. Rel.-Gesch. an der Univ. Leipzig, 2. Reihe, Heft 11).

180. (Johann.) Pullé (so!), Giorgio: Historia Mongolorum. Viaggio di F. Giovanni da Plan del Carpine ai Tartari nel 1245—1247, Florenz 1913.

181. (Johann.) Pullè (so!), Giorgio: Viaggio a' Tartari di frate Giovanni di Pian del Carpine (Historia Mongolorum) . . ., Mailand 1929.

182. Beazley, Charles Raymond: The text and versions of John de Plano Carpini and William de Rubruquis (mit Neudruck der Ausg. v. Richard Hakluyt, 1598), London 1903.

183. **Gomboev**, Galsang: Randbemerkungen zu Plano Carpini, in: Mélanges Asiatiques . . . de l'Acad. des Sciences de St. Pétersbourg, II (1852—1856), S. 650—666.

184. **Matrod**, Henri: Notes sur le voyage de Frère Jean de Plan-Carpin (1245—1247), in: Études Franciscaines XXVII (1912), S. 57 bis 71, 177—186, 225—238, 472—489, XXVIII (1912), S. 347—369. — (Nacherzählung mit einigen Erklärungen.)

185. **Liverani**, Francesco: Fra Giovanni da Pian di Carpini nel contade di Magione. Viaggiatore e descrittore, Perugia 1876.

186. **Schlager**, Patricius OFM: Johann aus Plano di Carpine, ein Franziskaner-Missionar des 13. Jh.s, in: Jahrbuch der sächs. Ordensprovinz vom Heil. Kreuz, Düsseldorf 1907.

187. **Schlager**, Patricius: Mongolenfahrten der Franziskaner im 13. Jh., in: Aus allen Zonen, Bd. II, Trier 1911.

188. (Benedikt.) **Wiszniewski**, Michał: Podróż Brata Jana de Plano Carpini i Benedykta 1246 roku (. . .). (Übersetzung), Band I (1864), Kulm 1864 (in Band I der Pamietniki Polaków z pobyta na Sybirze, 2 Bände, 1864/65).

189. (Wilhelm von Rubruck.) **Herbst**, Hermann: Der Bericht des Franziskaners Wilhelm von Rubruck über seine Reise . . ., Leipzig 1925.

190. (Wilhelm.) **Risch**, Friedrich: Wilhelm von Rubruck: Reise zu den Mongolen 1253—1255, Leipzig 1934. (Veröffl. d. Forschungs-Inst.s f. vergl. Rel.-Gesch. an der Univ. Leipzig, hrsg. v. Hans Haas, 2. Reihe, Heft 13.)

191. (Wilhelm.) **Rockhill**, William Woodville: The Journey of William of Rubruck . . ., London 1900 (Hakluyt Society, 2. Reihe, Nr. 4).

192. (Wilhelm.) **Charpentier**, Jarl: Vilhelms av Ruysbroeck Resa genom Asien . . ., Stockholm 1919.

193. **Backer**, Louis de: Guillaume de Rubrouck, . . ., Paris 1877 (überholte franz. Übers.).

194. **Müller**, Eugène: Deux voyages en Asie au XIII^e^ siècle, par Guillaume Rubruquis et Marco Polo, Paris 1888. — (Ebenfalls überholt.)

195. **Matrod**, Henri: Le voyage de frère Guillaume de Rubrouck, in: Études Franciscaines, Bd. XIX (Jan. bis Juni 1908), S. 5—24, 134—152, 349—367, 625—639; Bd. XX (Juli—Dez. 1908), S. 142 bis 156, 243—255; 489—508, 682—692. — (Nacherzählung.)

196. **Schmidt**, Franz Max: Über Rubrucks Reise von 1253—1255, in: Zeitschrift der Ges. f. Erdkunde zu Berlin, hrsg. von Wilhelm Koner, Bd. XX (1885), 3. Heft (= S. 161—253). — (Mit wichtigen Bemerkungen.)

197. **Saint-Genois**, Jules (Ludger Dominique Gislain) de: Notice historique et bibliographique sur le voyage de Guillaume de Roysbroeck

ou de Rubruquis, in: Bulletin de l'Acad. Royale de Belgique, Bd. XIII, Brüssel 1846.

198. (Ricoldus.) Laurent, J. C. M.: Peregrinatores Medii Aevi quattuor, Leipzig 1864, darin S. 101—141: Ricoldus de Monte Crucis. — (Ferner: Burchard, Oderich von Portenau und Wilbrand.)

199. Ricoldi de Monte Crucis ordinis praedicatorum, Epistolae V de perditione Acconis 1291 . . . hrsg. v. Reinhold Röhricht, Genua 1883 (Sonderdruck aus: Archives de l'Orient Latin, Band II, 2 (1883), S. 258—296).

200. Ricold von Monte Croce: Viaggio in Terra Santa..., Siena 1864.

201. (Vinzenz von Beauvais.) Speculi Maioris, Vincentii Burgundi Praesulis Bellovacensis Ordinis Praedicatorum . . . Tomus Quartus, qui Speculum Historiale inscribitur, Dowaai (Douai) 1624; darin: S. 1286—1299 Teile aus Johann von Plano Carpini und die Nachrichten der Brüder Simon von St. Quintin und Aszelin über ihre Reise zu Baiğu[1] (vgl. oben S. 37 f.) (untermischt mit andern Nachrichten).

202. (Aszelin.) Putešestvie Ascelina monacha dominikanskago ordena . . . v 1247 godu („Itinerarium Fratri [so!] Ascelini"), in: Sobranie putešestvij k Tataram i drugim vostočnym narodam v XIII, XIV i XV stolětijach, Band II, St. Petersburg 1825.

203. (Johann von Marignola.) Meinert, Josef Georg: Johannes von Marignola, minderen Bruders und päpstlichen Legaten Reise in das Morgenland, Prag 1820/21 (Abh. der kgl. böhm. Ges. der Wiss., 7. Band, gesch. Teil, 3. Abhandlung). — (Nacherzählung mit vielen wörtlichen Auszügen und krit. Bemerkungen.)

204. Jordanus von Séverac: The Wonders of the East, übers. v. Henry Yule, London 1863 (Hakluyt).

Dazu:

205. Moule, Arthur Christopher: Brother Jordan of Severac, in: Journal of the Royal Asiatic Society 1928, S. 349—376. — (Text von Briefen des Jordanus über die Martern der vier Franziskaner in Tana bei Bombay im April 1321 nach dem Anhange zu „Chronica Generalium Ministrorum Ordinis Fr. Minorum, in Assisi", mit Übers.)

206. Ghellinck, Joseph de: Jean de Montcorvin OFM, missionaire et prem. archevèque de Pékin (1297—1339), in: Revue d'histoire des Missions, Bd. V, 1 (XII. 1928), S. 506—544.

207. (Oderich von Portenau.) Cordier, Henri: Les voyages en Asie au XIV[e] siècle du bienheureux frère Odoric de Pordenone, religieux de St. François, Paris 1891. — (Altfranz. Übers.)

208. **Schlager**, Patricius: Mit dem seligen Odoricus von Pordenone nach Indien und China, in: Aus allen Zonen, Bd. XII, Trier 1912. — (Zusammenfassende Erzählung.)

209. **Gnauck**, Max: Odorich von Pordenone, ein Orientreisender des 14. Jh.s, Leisnig 1895 (21. Programm der Realschule mit Progymnasium in Leisnig).

210. **Golubovich**, Girolamo: Il B. Odorico de Pordenone, note critiche e bibliografiche, Quaracchi bei Florenz 1917 (Arch. Francisc. Hist., Band X, Heft 1/2).

211. **Moule**, Arthur Christopher: A life of Odoric of Pordenone, in: T'oung Pao, N. R., Jg. XX (1921), S. 274—290.

212. **Moule**: A small contribution to the study of the bibliography of Odoric, ebd., S. 301—322.

213. **Moule**: Bibliographical Notes on Odoric, in: T'oung Pao, N. R., Jg. XXI (1922), S. 387—393.

214. **Bohigas** Balaguer, Pere: Un sumari del llibre de viatges d'Odoric de Pordenone, in: Bulletí de la Biblioteca de Catalunya, Bd. VI (1925), S. 377—379. — (Über eine Handschrift in Barcelona.)

215. **Marco Polo**: The description of the world, hrsg. v. Arthur Christopher **Moule** und Paul **Pelliot**, 4 Bände, davon erschienen Band II, London 1938.

216. (**Marco Polo**.) The Book of Sir Marco Polo, the Venetian, concerning the Kingdoms and Marvels of the East, übers. und hrsg. v. Henry **Yule**, 3. Auflage v. Henri **Cordier**, 2 Bände, London 1903 (Neudruck 1921). — (Die bisher beste Ausgabe.)

217. (**Marco Polo**.) **Houtum-Schindler**, Albert: Marco Polo's travels; new editions; his „arbre sol" not „suntree", but cypress of Zoroaster, in: Journal of the Royal Asiatic Society 1909, S. 154—162. — (Zur vorstehenden Ausgabe.)

218. (**Marco Polo**.) Le livre de Marco Polo, hrsg. v. Guillaume **Pauthier**, 2 Bände, Paris 1865 (neu hrsg. v. Antoine Joseph Henri **Charignon**, 2 Bände, Peking 1926).

219. (**Marco Polo**.) Die Reisen des Venezianers Marco Polo, hrsg. v. Hans **Lemke**, Hamburg 1907 (Bibliothek wertvoller Memoiren, hrsg. v. Ernst **Schultze**, Bd. 1).

220. (**Marco Polo**.) **Reineke**, Reinhard (Reinier): Historia orientalis Haythoni Armeni, et hinc subjectum Marci Pauli Veneti itinerarium, item fragmentum e Speculo Historiali (vgl. oben, Nr. 201) Vincentii Bellovacensis, ejusdem argumenti, Helmstedt 1585.

221. (**Marco Polo**.) **Baldelli-Boni**, Giovanni Battista, Conte: Viaggi di Marco Polo, testo di lingua del secolo decimo settimo (so Band I), 4 Bände, Florenz 1827.

222. **Marco Polo**: Milione, hrsg. v. Luigi **Foscolo Benedetto**, Florenz 1928.

223. Marco Polo. Il Milione secondo il testo della „Crusca" (der ital. Originalausgabe), reintegrato con gli altri codici italiani a cura di Dante Olivieri, Bari 1912 (Scrittori d'Italia, Nr. 30).

Dazu:

224. Cordier, Henri: Ser Marco Polo. Notes and addenda to Sir Henry Yules edition containing the results of recent research and discovery, London 1920.

225. Witte, Johannes: Das Buch des Marco Polo als Quelle für die Religionsgeschichte, Berlin 1916.

226. Palladius, Archimandrit (eigl. Kaf.arov): Elucidations of Marco Polo's travels in North China, drawn from Chinese sources, in: Journal of the North China Branch of the R. As. Soc., N. R., Bd. X (1876), S. 1—54. — Dasselbe russisch: Kommentarij Archimandrita Palladija Kaf.arova na putešestvie Marko Polo po sěvernomu Kitaju, mit einem Vorworte Nikolaj Ivanovič Veselovskijs, St. Petersburg 1902 (= Izvěstija Imp. russ. geogr. obščestva, Bd. 38 (1902), Heft 1 [= S. 1—46 dieses Bandes]).

227. Moule, Arthur Christopher: Notes on Col. Yule's edition of Marco Polo's „Aninsay" in: Journ. of the North China Branch of the R. As. Soc., N. R., Bd. IX (1874), S. 1—24.

228. Cordier, Henri: L'itinéraire de Marco Polo en Perse, in: Bulletin de l'Ac. des Inscriptions et Belles Lettres, Comptes rendus, Mai 1911, S. 298—309.

229. Lentz, Wolfgang: War Marco Polo auf dem Pamir? Die deutsche Pamir-Expedition 1928, in: Zeitschrift der Dtsch. Morgenl. Ges., NF. 11 (86) (1932/33), S. 1—32.

230. Houtum-Schindler, Albert: Notes on Marco Polo's Itinerary in Southern Persia, in: Journal of the Royal Asiatic Soc. 1881, S. 490—497.

Abendländische Quellensammlungen

231. Wadding, Lucas: Annales Ordinis Minorum, Band V—VII, Rom 1731.

232. Raynaldus, Odoricus: Annales Ecclesiastici ab anno MCXCVIII, 21 Bände, Lucca 1747, Band XIII—XVI.

233. Golubovich, Girolamo: Biblioteca Bio-Bibliografica della Terra Santa e dell'Oriente Franciscano, 5 Bände, Quaracchi bei Florenz 1906, 1911, 1919, 1923, 1927.

234. Tafel, Gottlieb Lukas Friedrich und Thomas, Georg Martin: Urkunden zur älteren Handels- und Staatsgeschichte der Republik Venedig mit bes. Beziehung auf Byzanz und die Levante, Wien 1856, 1857, 3 Teile (Fontes Rerum Austriacarum II, 12, 13, 14).

235. Thomas, Georg Martin: Diplomatarium Veneto-Latinum, 1300—1350, 1. Band, Venedig 1880 (Mon. storici pubblicati della R. De-

putazione Veneta di Storia patria, 1. Abt., Urkunden, Bd. V).

236. [Ališan, Leumond:] Armeno Veneto. Compendio Storico e documenti delle relazioni degli Armeni coi Veneziani, 2 Bände, Venedig 1893.

237. Röhricht, Reinhold: Regesta regni Hierosolymitani (1097 bis 1291), Innsbruck 1893. Dazu Additamentum: ebd. 1901.

238. Dölger, Franz: Regesten der Kaiserurkunden des Ost-römischen Reiches von 565—1453 (= Corpus der griech. Urkunden des Mittelalters und der Neueren Zeit, A, I), 3. Teil: Regesten von 1204 bis 1282, München 1932.

239. Fallmerayer, Jakob Philipp: Originalfragmente, Chroniken . . . zur Geschichte des Kaisertums Trapezunt, in: Abh. der hist. Classe der Kgl. Bayrischen Ak. der Wiss., 3. Band, 3. Abt., 2. Abh. (München 1843) und 4. Band, 1. Abt., 2. Abh. (München 1844).

240. Rymer, Thomas: Foedera, conventiones et litterae inter reges Angliae et alios . . . principes, 10 Bände, Haag 1739—1745.

Bibliographien und Nachschlagewerke

241. Storey, Charles Ambros: Persian Literature, (bis jetzt:) Bd. I, 1/2, London 1927—1953.

242. Browne, Edward Granville: A Literary History of Persia, 4 Bände, London 1902, 1906, Cambridge 1928.

243. Brockelmann, Carl: Geschichte der arabischen Literatur, 2 Bände und 2 Erg.-Bände, Weimar 1898, 1902, Leiden 1937, 1938.
Baumstark, Syr. Lit., vgl. oben Nr. 50.

244. Skačkov, Petr Emel′janovič: Bibliografija Kitaja. Sist. ukazatel′ knig i žurnal′nych statej o Kitae na russkom jazyke 1730 do 1930, Moskau 1932.

245. Cordier, Henri: Bibliotheca Sinica. Dictionnaire bibliographique des ouvrages relatifs à l'Émpire chinois. 2 Bände, Paris 1904, 1908 (Publications de l'école des langues orientales vivantes, 1. Reihe, Bd. X, XI). — Dazu: Ergänzung = Band III = Gleiche Veröffentlichungsreihe, 3. Reihe, Bd. XI.

246. Enzyklopädie des Islam („E I"), hrsg. v. Martinus Theodorus Houtsma u. a., Leiden 1913, 1927—1936.

247. Zambaur, Édouard de (Eduard von): Manuel de généalogie et de chronologie pour l'histoire de l'Islam, 2 Bände und eine Mappe mit Stammtafeln und Karten, Hannover 1927.

248. Schwarz, Paul: Iran im Mittelalter nach arab. Geographen, 9 Bände, 1896—1936 (I: Leipziger Habilitationsschrift; II—IV: Quellen und Untersuchungen zur Geschichte der Erd- und Kulturkunde. hrsg. v. R. Stübe, Bd. III, VI, IX, 1910, 1912, 1921; V—VII = Quellen und Forschungen zur Kultur- u. Religionsgeschichte I—III; VIII, 1—4 mit dem Titel: Iran im Mittelalter; IX ohne Serientitel.)

Inschriftensammlungen

249. Berchem, Max van: Matériaux pour un corpus inscriptionum Arabicarum. 1. Teil: Ägypten (= Mémoires publ. par les membres de la mission arch. franç. au Caire, Band 19), Paris 1903 (dazu bes. gebunden: Tafeln).

2. Teil, erster Band: Nordsyrien, von Moritz Sobernheim: „Aqqār, Ḥiṣn al-Akrād, Tripolis“ (= Mém. publ. par les membres de l'inst. franç. d'arch. au Caire, Band 25). . . .

2. Teil, zweiter Band: Jerusalem: „Ḥaram“ (= Mém. . . . [wie II, 1], Band 44), Kairo 1927.

2. Teil, dritter Band: Jerusalem, Tafeln (= Mém. . . . [wie II, 1], Band 45), Kairo 1920.

3. Teil, erster Band: Kleinasien, Siwās, Diwrigi, von Max van Berchem und Halil Edhem (Ḫalīl Edhem), Kairo 1910, 2. Band, 1917 (Band 29 der Gesamtreihe).

250. Rabino, H. Louis: Mázandarán and Astarábád, Leiden und London 1928 (Gibb Memorial Series, NR., Bd. VII).

251. Pognon, Henri: Inscriptions sémitiques de la Syrie, de la Mésopotamie et de la région de Mossoul, Paris 1907.

252. Devéria, Gabriel: Notes d'épigraphie mongolo-chinoise, in: Journal Asiatique, 9. Reihe, Bd. VIII (1896), S. 94—128, 395—443, dazu: Additions et corrections, Bd. IX, S. 183. — (Behandelt mongolische und andere Inschriften in China von 1283 an.) — (Auch Sonderdruck: Paris 1897.)

253. Chavannes, Édouard: Inscriptions et pièces de chancellerie chinoises de l'époque mongole, in: T'oung-Pao, 2. Reihe, Bd. V (1904), S. 357—447; 2. Reihe, Bd. VI (1905), S. 1—42; 2. Reihe, Bd. IX (1908), S. 297—428.

Münzen

(Benutzt wurde auch die Islamische Abteilung der Münzsammlungen des Kaiser-Friedrich-Museums in Berlin)

254. Lane-Poole, Stanley: The coins of the Mongols in the British Museum, classes XVIII—XXII, hrsg. v. Reginald Lane-Poole, London 1881 (Catalogue of the oriental coins in the Brit. Museum, Bd. VI und VII). — Dazu: Band X, London 1890 = Ergänzungen der Sammlung von 1876—1888, Teil II, Erg. zu Bd. V bis VIII.

255. Mübārek, Meḥmed: Meskūkāt-i qadīme-i islāmīje qataloġu, Bd. III: Mulūk-i ǧingīzīje we-ilḫānīje we-ǧelā'irīje we-Qrym Ḫānlary meskūkāti, Konstantinopel 1900/1 (1318 H.).

256. Frähn, Christian Martin [Christian Danilovič]: Recensio numorum Muhammedanorum academiae Imp. scientiarum Petropolitanae, St. Petersburg 1826. — (Darin S. 179—184 über die Ilchane).

257. Frähn, Christian Martin: De Il-Chanorum seu Chulaguidarum numis commentationes duae, in: Mém. de l'Ac. Imp. des sciences de St.-Pétersbourg, 6. Reihe, Band 2, St. Petersburg 1833, S. 479 bis 562, mit vier Tafeln.

258. Frähn, Christian Martin: Opusculorum postumorum pars prima, hrsg. v. Bernhard Dorn, St. Petersburg 1855. — (Über die Groß-Chane und Il-Chane: S. 98—106, 283—293.)

259. Markov, Aleksěj Konstantinovič: Inventarnyj katalog musul'manskich monet Imperatorskago Ėrmitaža (Bestands-Verzeichnis der muslimischen Münzen der Kais. Eremitage), St. Petersburg 1896.

260. Drouin, Edmond: Notice sur les monnaies mongoles faisant partie des documents de l'époque mongole publié par le prince Bonaparte, in: Journal Asiatique. 9. Reihe, Band VII (I.—VI. 1896), S. 486—544.

261. Stickel, Johann Gustav: Sechs Hulaguiden-Münzen in Gold, in: Zeitschr. d. Dtsch. Morgenl. Ges. XXVIII (1874), S. 138—142.

262. Soret, Frédéric: Lettre à Msr. le Prof. H. Brockhaus sur quelques monnaies Houlagouïdes, in: Zeitschr. d. Dtsch. Morgenl. Ges. XVI (1862). S. 417—426.

263. Blau, Otto und Stickel, Johann Gustav: Zur mohammedanischen Numismatik und Epigraphik, I: Über einige mohammedanische Münzen, in: Zeitschr. d. Dtsch. Morgenl. Ges. XI (1857), S. 443—459, darunter über die Ilchane Nr. 29 und 35, S. 454f. u. 456.

263 a. Saulcy, (Louis) Félicien (Joseph Caignart) de: Lettres sur quelques points de la numismatique orientale, Nr. VII (darin über die Mongolen und Ilchane), in: Journal Asiatique, 3. Reihe, Bd. 13 (I.—VI. 1842), S. 113—149.

264. Schlumberger, Gustav: Die mittelalterlichen Münzen der Könige von Kleinarmenien, in: Revue des études arméniennes 1920, S. 3—8.

265. Codrington, Oliver: A manual of Musulman numismatics, London 1904. (Asiatic Society Monographs, VII.) — (Enthält u. a. ein [nicht ganz vollständiges] Verzeichnis der mohammedanischen Prägeorte mit Angabe der Lage usf.)

266. Bonaparte, Roland: Documents sur l'époque mongole (XIII^e et XIV^e siècles), Paris 1895 (Tafelwerk).

267. Blochet, Edgar: Les monnaies mongoles de la Collection Decourdemanche, in: Revue de l'Orient chrétien, Bd. XI (2. Reihe, Bd. I), 1906, S. 50—59, 113—129.

268. Sauvaire, Henri: Numismatique et métrologie Musulmane, in: Journal Asiatique, Bd. XVIII, 1881, S. 499—516; Bd. XIX, 1882, S. 23—77, 97—163, 281—327.

269. Langlois, Victor: Numismatique de l'Arménie, Paris 1859.

270. Schrötter, Friedrich, Freiherr von: Wörterbuch der Münzkunde, Berlin und Leipzig 1930.

Darstellungen

Gesamtdarstellungen

271. Ohsson, Abraham Constantin Mouradgea d': Histoires des Mongoles depuis Tchinguiz-Khan jusqu'à Timour Bey ou Tamerlan, 2. Aufl., 4 Bände, Amsterdam 1852.

272. Hammer-Purgstall, Josef, Freiherr von: Geschichte der Ilchane, 2 Bände, Darmstadt 1841 und 1843.

273. Howorth, Henry Hoyle: History of the Mongols, from the ninth to the nineteenth cent., 4 Bände, London 1876—1888, dazu Anhang und Index, London 1927. — (Ohne Benützung morgenländischer Quellen, vgl. S. VIIf. des Vorworts, deshalb vorwiegend kompilatorisch.)

274. Cahun, Léon: Introduction à l'histoire de l'Asie. Turcs et Mongols. Dès l'origine jusqu'à 1405, Paris 1896. — (Ebenfalls kompilatorisch.)

275. Cahun, Léon: Les révolutions en Asie. Les Turcs de la Chine, l'Iran, l'Asie Centrale, in: Histoire générale du IV^{e} siècle jusqu'à nos jours, hrsg. v. Erneste Lavisse und Alfred Rambaud, Bd. II, 1893 bis 1901, S. 884—973. (Ohne wissenschaftlichen Wert.)

276. Pinon, René: Le péril jaune au XIII^{e} siècle, in: Revue des Deux Mondes, 75. Jg. (5. Periode, 26. Bd.), 1. März 1905, S. 143—175. — (Nach Cahun gearbeitet.)

277. Gaubil, Antoine: Histoire de Gentchiscan et de toute sa dynastie des Mongous, ses successeurs, conquérants de la Chine, tirée des Annales chinoises, Paris 1739.

278. Deguignes, Joseph: Histoire générale des Huns, des Turcs, des Mongols et des autres Tartares occidentaux, ouvrage tiré des livres chinois, Paris 1756—1758. — Davon deutsche Übersetzung von Dähnert, 5 Bände, Greifswald 1768—1771.

279. Grousset, René: Histoire de l'Asie, Band III: Le monde Mongol, Paris 1921/22.

280. Müller, August: Der Islam in Morgen- und Abendland, Bd. II, Berlin 1887 (darin S. 199—263 über die Mongolen). (Allg. Geschichte in Einzeldarstellungen, hrsg. v. Wilhelm Oncken, 2. Hauptabt., IV, 2.)

281. Bouvat, Lucien: L'empire Mongol, Paris 1927.

282. Loewe, Herbert M. J.: The Mongols, Cambridge 1923, in: Cambridge Mediaeval History, Band IV, Kap. 20, S. 627—652.

283. Wolff, Otto: Geschichte der Mongolen oder Tataren, Breslau 1872.

284. Curtin, Jeremiah: The Mongols. A history, Boston 1908. — (Bis 1260, dann nur noch mit Rücksicht auf China. Ohne Quellenangaben, kompilatorisch.)

285. Prawdin, Michael: Das Erbe Tschingis Chans, Stuttgart und Berlin 1935. — (Ohne eigenen wissenschaftlichen Wert.)

286. Barckhausen, Joachim: Das gelbe Weltreich. Lebensgeschichte einer Macht. Berlin (1935).

287. Blochet, Edgar: Introduction à l'histoire des Mongols de Fadl Allah Rashid ed-Din, Leiden und London 1910. (Gibb Memorial Series, Alte Reihe, Bd. XII.) — (Erörtert, über seinen Titel hinausgehend [vgl. oben, Nr. 5], zahlreiche Fragen der mongol. Geschichte in allerdings etwas unglücklicher Anlage.)

288. Barthold, Wilhelm (Vasilij Vladimirovič): Turkestan down to the Mongol Invasion, Oxford 1928. (Gibb Memorial Series, Neue Reihe, Bd. V). — (Grundlegendes Werk für die ältere Zeit.) — (Dazu „Notes" von Paul Pelliot, in: T'oung Pao XXVII [1930], S. 12—56.)

289. Feer, Léon: La puissance et la civilisation mongoles au treizième siècle, Paris 1867. — (Nicht auf eigenen Forschungen beruhend.)

290. Parker, Edward Harper: A thousand years of the Tartars, 2. Aufl., London 1924. — (Behandelt nur die älteste Zeit bis ins 11. Jh.)

291. Hüllmann, Karl Dietrich: Geschichte der Mongolen bis zum Jahre 1206, Berlin 1796.

292. Eqbāl (Ikbal), 'Abbās: Ta'rīḫ-e mofaṣṣal-e Īrān (vom Mongolen-Einfall bis zum Erlaß einer Verfassung), Band I, Teheran 1933.

293. Al-'Azzāwī (al-Azzaoui), 'Abbās: Ta'rīḫ al-'Irāq baina iḫtilālain. I. Ḥukūmat al-Muġul (Geschichte des 'Irāqs zwischen zwei Einfällen. I. Die Herrschaft der Mongolen), Bagdad 1935. (Dasselbe englisch: Teheran 1936. — Nach der arabischen Ausgabe benutzt.)

Werke allgemeinen Inhalts.

294. Mez, Adam: Die Renaissance des Islâms, Heidelberg 1922.

295. Kremer, Alfred, Frh. v.: Culturgeschichte des Orients unter den Chalifen. 2 Bände, Wien 1875, 1877.

Darstellungen des Wirkens einzelner Herrscher

296. Erdmann, Franz von: Temudschin der Unerschütterliche, Leipzig 1862. — (Wichtig auch für die alte Stammesgeschichte durch Benützung Rašīd od-Dīns.)

297. Pétis de la Croix, François: Histoire du grand Genghiscan, traduite et compilée de plusieurs auteurs orientaux et de voyageurs européens, Paris 1710.

298. Vladimirtsov, Boris Yakovlevitch: The life of Chingis-Khan, aus dem Russ. übers. vom Fürsten Dimitrij Nikolaevič (Svjatopolk-) Mirsky (= Mirskij), London 1930.

299. Stübe, Rudolf: Tschingiz Khan, in: Neue Jahrbücher für das Klassische Altertum, Jg. XI (1908), S. 532—541. — (Allg. Würdigung, günstig für Čingiz Ḫān; zugleich Anzeige der Schriften Wilhelm Bartholds.)

300. Douglas, Robert Kennedy: The life of Jinghiz Khan from Chinese Sources, London 1878.

301. Lamb, Harold: Jinghiz Khan, emperor of all men, London o. J. — Deutsche Übers. v. Dagobert von Mikusch, Leipzig 1928.

302. Prawdin, Michael: Tschingis-Chan. Der Sturm aus Asien, Stuttgart 1934. — (Novellistisch.)

303. Fox, Ralph: Genghis-Khan, Hamburg, Paris und Bologna (1936). — (Novellistisch.)

304. Zatorski, W.: Czyngis-Chan (Čingiz Ḫān), Warschau 1939.

305. Chavannes, de la Giraudière de: Conquêtes en Asie par les Mongoles sous Gengis Kan et Tamerlan, 5. Aufl., Tours 1876 (1. Aufl. 1855). — (Ohne eignen Wert.)

306. Ohne Verf.: Discovery of and investigation concerning the tomb of Gengis Khan, in: Chinese Social and Political Science Review, Band III, Heft 4 (Dez. 1918), S. 379—396. — (Übersetzung aus dem Chin.)

307. Werner, Edward Theodore Chalmers: The burial place of Genghis Khan, in: Journal of the North China Branch of the R. As. Soc., Bd. 56 (1925), S. 80—86. — (Mit einer Karte.)

308. Blochet, Edgar: La Mort de Khaghan Koyouk, in: Revue de l'Orient Chrétien, 3. Reihe, Bd. XXIII (1922/23), S. 160—171.

309. Rémusat, Abel: Expédition d'Houlagou, in: Nouveaux Mélanges Asiatiques (vgl. unten, Nr. 461), Band II, S. 121.

Einzeluntersuchungen

Das mongolische Volk und die mongolischen Einrichtungen

310. Radloff, Wilhelm: Ethnographische Übersicht der Türkstämme Sibiriens und der Mongolei, Leipzig 1883.

311. Vámbéry, Armin (eigentl. Hermann Weinberger [wohl so, nicht Bamberger]): Das Türkenvolk, Leipzig 1885.

312. Schmidt, Isaak Jakob [Jakov Ivanovič]: Die Volksstämme der Mongolen, als Beitrag zur Geschichte dieses Volkes und seines Fürstenhauses, in: Mém. de l'Acad. Imp. des Sciences de St.-Pétersbourg, 6. Reihe, Band II, 1834, S. 409—477. — (Behandelt vor allem spätere Zeiten.)

313. Aristov, Nikolaj Jakovlevič: Zamětki ob ėtničeskom sostavě tjurkskich plemën i narodnostej (Bemerkungen über den völkischen Bestand der türkischen Völker und Stämme), in: Živaja starina 1896, vyp. III und IV.

314. Schmidt, Isaak Jakob: Forschungen im Gebiete der alten religiösen, politischen und literärischen Bildungsgeschichte der Völker Mittelasiens, vorzüglich der Mongolen und Tibeter, St. Petersburg 1824. — (Mit Nachtrag.)

315. Schmidt, Isaak Jakob: Über die mongolische Quadratinschrift aus der Regierungszeit der Mongolendynastie Juan in China, in: Bulle-

tin de la Classe Historico-Philologique de l'Acad. Imp. des Sciences de St.-Pétersbourg, Bd. IV, Nr. 9 (vom 10. April 1847), Sp. 129—141. — (Behandelt eine Paiza [vgl. oben S. 292f.] Qubilais mit der üblichen Inschrift.)

Dazu:

316. Klaproth, Heinrich Julius: Observations critiques sur les recherches relatives à l'histoire . . . de l'intérieur de l'Asie, publiées par M. I.-J. Schmidt . . ., in: Mém. relatifs à l'Asie (vgl. unten, Nr. 458), Bd. II, S. 301—410. — (Kritik und Bemerkungen über die Entstehung der mongolischen Schrift.)

317. Pelliot, Paul: A propos des Comans, in: Journal Asiatique, 11. Reihe, Band XV (I.—VI. 1920), S. 125—185.

318. Klaproth, Heinrich Julius: Kto takoe Mongoly? (Was sind die Mongolen?), in: Sěvernyj Archiv, 1823, 11, S. 301—313 (nach chin. Quellen; Übers. aus dem Chin. v. Dmitrij Ivanovič Jazykov).

Dazu:

319. Hyazinth (Iakinf.): Kto takovy byli Mongoly? (Was hat man unter „Mongolen" zu verstehen?), in: Moskvitjanin 1850, 24, Abt. III, S. 85—92 (nach chin. Quellen, Polemik mit Klaproth).

320. Koelle, S. W.: On Tartar and Turk, in: Journ. of the R. As. Soc. 1882, S. 125—159. — (Über die Namen dieser Völker.)

321. Vladimircov, Boris Jakovlevič: Obščestvennyj stroj Mongolov. Mongol'skij kočevoj feodalizm (Der soziale Aufbau der Mongolen. Das mongolische nomadische Lehenssystem), Leningrad 1934.

322. Riasanovsky, Valentin Al.: Fundamental Principles of Mongol Law, Tientsin 1937. — (Darin S. 25—44 über Čingiz Ḫān).

323. Rjazanovskij, Valentin Al.: Mongol'skoe pravo, preimuščestvenno obyčnoe (Das mong. Recht, vor allem das Gewohnheitsrecht), Charbin 1931.

324. Alinge, Kurt: Mongolische Gesetze, Leipzig 1934. (Leipziger rechtswiss. Studien, Heft 87.)

325. Gurljand, Il'ja Jakovlevič: Stepnoe zakonodatel'stvo s drevnějšich vremën po XVII stolětiju (Die Steppen-Gesetzgebung von den ältesten Zeiten bis ins 17. Jh.), Kazań 1899. (Izvěstija obšč. archeol., istor. i ėtnogr. pri kazanskom univ., Bd. XV.)

326. Kotvič (Kotwicz), Vladislav Ljudvigovič: Iz poučenij Čingiz-Chana, perevod s mongol'skogo (Aus den Anweisungen Čingiz Ḫāns, Übersetzung a. d. Mongolischen), in: Vostok, Bd. III (1923), S. 94 bis 96.

327. Melioranskij, Platon Michajlovič: O Kudatku Bilikě Čingiz-Chana (Das Qutadġu Bilig Čingiz Ḫāns), in: Zapiski Vost. Otd. Russk. Archeol. Obšč., Bd. XIII, S. 015—023.

328. Popov, N(ikolaj Ivanovič ?): Jasa Čingiz Chana i uloženie mon-

gol'skoj dinastii Juań čao-djań-čžań (Die Jasa Čingiz Ḫāns und das Gesetzbuch des mong. Herrscherhauses Üan), in: Zapiski vost. Otd. Russk. Arch. obšč., Band XVII (1907), S. 0150—0163.

329. Banzarov, Dordži: Černaja věra ili šamanstvo u Mongolov i drugija stat'i (Der schwarze Glaube oder der Schamanismus bei den Mongolen und andere Aufsätze), hrsg. v. Grigorij Nikolaevič Potanin, St. Petersburg 1891.

330. Pauthier, Guillaume: Cérémonial observé dans les fêtes et les grandes réceptions à la cour de Khoubilaï-Khân (traduit du chinois), in: Revue de l'Orient, de l'Algérie et des colonies, Neue Reihe, Bd. XIV (1861/62), S. 224—236.

331. Kotwicz, Władysław: Sur les modes d'orientation en Asie centrale, in: Rocznik Orjentalistyczny, Bd. V (1927), S. 68—91.

332. Potanin, Grigorij Nikolaevič: Pominki po Čingiz-Chanu (Totenfeiern für Čingiz Ḫān), (über die angebl. Grabstätte Čingiz Ḫāns), in: Izvestija Imp. Russk. Geogr. Obšč., Bd. XXI (1885), S. 303 bis 315.

333. Validî (jetzt Togan), Ahmet-Zeki: Mogollar devrinde Anadolu'-nun iktisadî vaziyeti (Anatoliens wirtschaftliche Lage zur Mongolen-zeit), in: Türk hukuk ve iktisat tarihi mecmuası, Bd. I (1931), S. 1—42.
(Behandelt hauptsächlich das Ilchan-Reich. Inhaltsangabe von Franz Taeschner in: Orientalistische Literatur-Zeitung 1933, Sp. 483 bis 485.)

334. Barthold, Wilhelm: İlhanlar devrinde mâlî vaziyet, in: Türk hukuk ve iktisat tarihi mecmuası, Bd. I (1931), S. 135—159. — (Die von mir benützte, durch Abdülkadir besorgte Übersetzung des mir nicht erreichbaren Originals: Persidskaja nadpiś na stěně Anijskoj mečeti Manuče (Eine persische Inschrift an der Mauer der Manūčahr-Moschee in Ani), in: Anijskaja Serija, vyp. 5, St. Petersburg 1911).

335. Jahn, Karl: Das iranische Papiergeld, in: Archiv Orientální, Bd. X (1938), S. 308—340.

336. Klaproth, Heinrich Julius: Sur l'origine du papier-monnaie, in: Mém. rel. à l'Asie (wie unten, Nr. 458), II, S. 375—388.

337. Langlès, Louis-Mathieu: Dissertation sur les papiers-monnaies des Orientaux, in: Notices et Extraits des mss. de la Bibl. Nat., Bd. IV (1799/1800 = Jahr VII), S. 697.

338. Jakubovskij, Aleksandr Jur'evič: Vosstanie Tarabi v 1238 g. K istorii krest'janskich i remeslennych dviženij v Srednej Azii (Der Aufstand Tārābīs[1] im J. 1238. Zur Geschichte der Bauern- und Handwerker-Bewegungen in Mittelasien), in: Doklady gruppy vostokovedov na sessii akademii nauk SSSR 20 marta 1935 = Trudy instituta vostokovedenija, Nr. XVII, Moskau und Leningrad 1936, S. 101 bis 195. — (Soziale und Steuer-Fragen.)

339. Chavannes, Édouard: Le cycle turc des douze animaux, in: T'oung-Pao, 2. Reihe, Bd. VII (1906), S. 51—122.

340. Samojlovič, Aleksandr Nikolaevič: Ob izměnenijach v 12-lětnom životnom ciklě u někotorych tureckich plemenach (Izv. Tavričeskoj Uč. Arch. Komm., Nr. 49).

341. Kotwicz, Władysław: O chronologji mongolskiej (Über die mongolische Zeitrechnung), in: Rocznik Orjentalistyczny, Bd. II (1925), S. 220—239, IV (1926), S. 108—166.

342. Kotwicz, Władysław: Quelques données nouvelles sur les relations entre les Mongols et les Ouigours, in: Rocznik Orjentalistyczny, Bd. II (1925), S. 240—247.

343. Pelliot, Paul: Chronologie des Khiṭâ et des Ouigours = Übersetzung von Kapitel LXXXVII, § 3 der Ḫiṭaṭ des al-Maqrīzī, Ausgabe von Gaston Wiet, 4. Band, 2. Teil, Kairo 1924, S. 182ff., in eben diesem Bande, S. 309—311, mit „Commentaires" S. 312—316.

344. Pelliot, Paul: Neuf notes sur des questions d'Asie Centrale, in: T'oung Pao, N.R. 26 (1929), S. 201—266. — Darin S. 204—212: II: Le plus ancien exemple du cycle des douze animaux chez les Turcs.

Militärisches

345. Chara-Davan, Ėrenžen: Čingiz-Chan kak polkovodec i ego nesledie (Čingiz Ḫān als Heerführer und seine Nachfolge), Belgrad 1929.

346. Ivanin, Michail Ivanovič: O voennom iskusstvě i zavoevanijach Mongolotatar i sredneaziatskich narodov pri Čingis-Chaně i Tamerlaně (Die Kriegskunst und die Eroberungen der Mongolo-Tartaren und der mittelasiatischen Völker zur Zeit Čingiz Ḫāns und Tīmūrs), hrsg. vom Fürsten Nikolaj Sergěevič Golicyn, St. Petersburg 1875.

347. Haenisch, Erich: Die letzten Feldzüge Cinggis Han's und sein Tod nach der ostasiatischen Überlieferung, in: Asia Maior IX (1933), S. 503—551. — (Bezieht sich auf China und die Mongolei.) — Dazu vgl. Paul Pelliot in T'oung-Pao, Jg. XXXI (1935), S. 157 bis 167, und Erich Haenisch in Zeitschr. d. dtsch. Morgenl. Ges. 92 (1938), S. 244—253.

348. Stratonitskij, K. A.: Mongol'skoe upravlenie pokorennymi Kitaem i Armeniej (Die mongolische Verwaltung im unterworfenen China und Armenien), Moskau 1913. (Sonderdruck aus: Učen. Zap. Imp. liceja v pamjat' cesareviča Nikolaja). — (Mir unzugänglich.)

349. Ranking, John: Historical researches on the wars and sports of the Mongols and Romans, in which elephants and wild beasts were employed or slain, London 1826. — (Darin S. 15—52 über die Groß-Chane des Gesamtreiches, anschließend einiges über Qubilai.)[1]

350. Quatremère, Marc Étienne: Observations sur le feu grégeois, in: Journal Asiatique, 4. Reihe, Bd. 15 (1850, I), S. 214—274.

351. Reinaud, Joseph Toussaint und Favé, Ildéphonse: Du feu grégeois, des feux de la guerre et des origines de la poudre à canon, in: Journal Asiatique, 4. Reihe, Bd. 14 (Juli—Dez. 1849), S. 257—327. — (Auch als Sonderdruck.)

352. Reinaud, Joseph Toussaint und Favé, Ildéphonse: Nouvelles observations sur le feu grégeois et les origines de la poudre à canon, in: Journal Asiatique, 4. Reihe, Bd. 15 (Jan.—Juni 1850).

Geographisches

353. Beazley, Charles Raymond: The dawn of modern geography, Band III: A history of exploration and geographical science from the middle of the 13th to the early years of the 15th century, Oxford 1897 bis 1906.

354. Power, Eileen: The opening of the land-routes in Cathay, London 1926, in: Travel and travellors of the Middle Ages, hrsg. v. Arthur Percival Newton, S. 124—158.

355. Sprenger, Alois: Post- und Reiserouten des Orients, Leipzig 1864. (Abh. f. Kunde des Morgenlandes, 3. Bd., 3. Abh.)

356. Jadrincev, Nikolaj Michajlovič: Putešestvie na verchov'ja Orchona, k razvalinam Karakoruma (Reise an den Oberlauf des Orchons, zu den Trümmern Qara Qorums), in: Izv. Imp. Russk. Geogr. Obšč., Bd. XVI (1890), S. 257—272.

357. Cordier, Henri: Situation de Ho-lin en Tartarie, man. inéd. du Père Antoine Gaubil, in: T'oung-Pao, Bd. IV (1893), S. 33—80. — (Ho-lin ist Qara Qorum.)

358. Rémusat, Abel: Recherches sur la ville de Karakorum, in: Mém. de l'Acad. des Inscr. . . ., Bd. VII (1824), S. 234—291. — (Auch mit Nachrichten über die späteren Schicksale der Stadt.)

359. Paderin, F.: O Karakorumě i o drugich razvalinach bliz Orchona (Über Qara Qorum und andere Trümmerstätten in der Nähe des Orchons), in: Izvěstija Imp. Geogr. Obšč. v St. Peterburgě, Bd. IX (1873), S. 355—360. — (Aus einem Briefe.)

Dazu:

360. Yule, Henry: Visit of M. F. Paderin to the site of Karakorum (mit Karte), in: Geogr. Magazine 1874, S. 137—139 weitere, durch Jadrincev (vgl. oben, Nr. 356) überholte Erörterungen von Yule: ebd. 167, von Robert Michell: ebd. 214f.; von Yule: ebd. 254; von Eugene Schurzler: ebd. 389; von Yule: ebd. 389).

361. Jakubovskij, Aleksandr Jur'evič: Razvaliny Urgenča. Plany i razrezy N. B. Baklanova (Die Ruinen von Urgänğ, Pläne und Grundrisse N. B. B.s), Leningrad (1930). (Izvestija Gos. Akad. Istorii material'noj kul'tury, VI, 2.)

362. Le Strange, Guy: The cities of Kirmān in the time of Hamd-Allah Mustawfi and Marco Polo, in: Journal of the R. As. Soc., April 1901, S. 281—290.

Abhandlungen über Einzelpersonen

363. Rémusat, Abel: Vie de Ye-liu Thsou-tsaï, in: Nouveaux Mélanges Asiatiques (vgl. unten, Nr. 461), II, S. 66.

364. Jourdain, Amable (Louis Marie Michel Bréchillet): Mémoire sur l'observatoire de Meraghah, et sur quelques instruments pour y observer, Paris 1810. (Sonderdruck aus dem „Annale des Voyages".)

365. Le Strange, Guy: The story of the death of the last Abbasid Caliph, from the Vatican Ms. of Ibn al-Furāt, in: Journal of the R. As. Soc., April 1900, S. 293—300. — (Behandelt die verschiedenartigen Überlieferungen.)

Das Christentum und die Mongolen

366. Mosheim, Johann Lorenz von: Historia Tartarorum ecclesiastica, Helmstedt 1741. (Eigentlich von Hermann Christian Paulsen verfaßt und von Mosheim nur herausgegeben.) — (Bezieht sich ausschließlich auf das Verhältnis zum Abendland.)

367. Pelliot, Paul: Les Mongols et la Papauté, in: Revue de l'Orient Chrétien, 3. Reihe, Bd. XXIII (1922/23,) S. 1—30; Bd. XXIV (1924), S. 225—235; Bd. XXVIII (1931/32), S. 3—84. — (Grundlegende Abhandlung.)

368. Pelliot, Paul: Mongols et Papes aux XIII^{e} et XIV^{e} siècles, in: Revue politique et littéraire, Revue bleue, 61. Jg., Nr. 4 (17. II. 1923), S. 109 bis 112. — (Kurzer Auszug des Vorstehenden.)

369. Soranzo, Giovanni: Il papato, l'Europa cristiana e i Tartari, Mailand 1930. (Pubblicazioni della università cattolica del Sacro Cuore, 5. Reihe, Bd. XII.)

370. Bréhier, Louis: L'église et l'Orient au moyen-âge, les Croisades, Paris 1907 (2. Aufl. 1921).

371. Lübeck, Karl: Die katholische Orientmission, Köln 1917.

372. Aufhauser, Johann Baptist: Christentum und Buddhismus im Ringen um den Fernen Osten, Bonn und Leipzig 1922. — (Darin kurzer Abschnitt über die Mongolen.)

373. Ghellinck, Joseph de: Les Franciscains en Chine aux XIII et XIV siècles, ambassadeurs et missionaires, Löwen 1927. (Xaveriana 42 und 44). — (Zusammenfassung; auch über die Groß-Chane in Qara Qorum.)

374. Altaner, Bertold: Sprachkenntnisse und Dolmetscherwesen im missionarischen und diplomatischen Verkehr zwischen Abendland (päpstliche Kurie) und Orient, im 13. und 14. Jh., in: Zeitschrift für Kirchengeschichte, Bd. LV (1936), S. 83—126.

375. Altaner, Bertold: Die Dominikanermission des 13. Jahrhunderts, Habelschwerdt 1924. (Breslauer Studien zur hist. Theologie, Bd. III.)

376. Heyd, Wilhelm: Studien über die Colonien der römischen Kirche, welche die Dominikaner und Franziskaner im 13. und 14. Jh. in den von den Tataren beherrschten Ländern Asiens und Europas gegründet haben, in: Zeitschrift für die hist. Theologie, Bd. XXVIII (Gotha 1858), S. 260—324.

377. Eubel, Conrad: Die während des 14. Jh.s im Missionsgebiet der Dominikaner und Franziskaner errichteten Bistümer, in: Festschrift zum elfhundertjährigen Bestehen des deutschen Campo Santo in Rom, hrsg. v. Stefan Ehses, Freiburg im Breisgau 1897, S. 170—195.

378. Lemmens, Leonhard: Die Heidenmission des Spätmittelalters, Münster i. W. 1919 (Franziskanische Studien, Beiheft V). — (Allgemeine Zusammenfassung, davon S. 21—51 über die Groß-Chane und die Ilchane; mit einer Karte dés westlichen Ilchanreiches).

379. Vat, Odulphus van den: Die Anfänge der Franziskanermission und ihre Weiterentwicklung im Nahen Orient und in den mohammedanischen Ländern während des 13. Jh.s, Werl in Westfalen 1934 (Missionswiss Studien N. R. 6). [Die mongolischen Verhältnisse mit Ausnahme der Anfänge nicht behandelt.]

380. Groeteken, Autbert: Zur mittelalterlichen Missionsgeschichte der Franziskaner, in: Zeitschrift für Missionswissenschaft, Bd. I (1911), S. 52—70. — (Allgemeines.)

381. Kohler, Charles: Documents relatifs à Guillaume Adam, archevêque de Sultanieh, . . . (1318—1346), in: Revue de l'Orient Latin, Bd. X (1903/04), S. 16—56.

382. Bihl, Michael und Moule, Arthur Christopher: De duabus epistolis Fratrum Minorum Tartariae aquilonaris an. 1323, in: Arch. Francisc. Hist., Bd. XVI (1923), S. 89—112.

383. Bihl, Michael und Moule, Arthur Christopher: Tria nova documenta de missionibus Fratrum Minorum Tartariae aquilonaris an. 1314—1322, in: Arch. Francisc. Hist., Bd. XVII (1924), S. 55—71.

384. Röhricht, Reinhold: Zur Korrespondenz der Päpste mit den Sultanen und Mongolenchanen des Morgenlandes im Zeitalter der Kreuzzüge, in: Theolog. Studien und Kritiken, 64 Jg. (1891), S. 359—369.

385. Umiński, Józef: Niebezpieczeństwo tatarskie w połowie XIII w. i papież Innocenty IV (Die Tatarengefahr in der Mitte des 13. Jh.s und Papst Innozenz IV.), Lemberg 1922.

386. Gay, Jules: Le Pape Clément VI et les affaires d'Orient (1342—1352), Paris 1904 (Pariser Diss.).

387. Assemanus (Assemani, As-Samʿānī), Josef Simon: De Syris Monophysitis dissertatio, Rom 1730.

388. Nau, François: L'expansion nestorienne en Asie, in: Annales du musée Guimet, bibl. de vulgarisation, Bd. XL (Paris 1914), S. 193 bis 388.

389. Browne, Laurence Edward: The eclipse of christianity in Asia, Cambridge 1933. — (Darin S. 147—178: Christianity under the Mongols; nur kurze Nachrichten aus zweiter Hand.)

390. Mingana, Alphonse: The early spread of Christianity in Central Asia and the Far East. A new document, Manchester 1925.

391. Bernard, Henri: La découverte des Nestoriens Mongols aux Ordos et l'histoire ancienne du Christianisme en Extrême-Orient, in: Collectanea Commissionis Synodalis, Band VIII (Peiping 1935), S. 431—467, 538—572.

392. Bonin, Charles-Eudes: Notes sur les anciennes chrétientés nestoriennes de l'Asie Centrale, in: Journal Asiatique, 9. Reihe, Bd. XV (I.—VI. 1900), S. 584—592 (mit einer Karte der Bistümer in ganz Asien).

393. Pelliot, Paul: Chrétiens d'Asie Centrale et d'Extrême-Orient, in: T'oung-Pao, 2. Reihe, Bd. XV (1914), S. 623—644. — (Auch als Sonderdruck.)

394. Moule, Arthur Christopher: Christians in China before the year 1550, London 1930.

395. Cordier, Henri: Le Christianisme en Chine et en Asie sous les Mongols, Leiden 1918. — (Sonderdruck aus T'oung Pao, 2. Reihe, Bd. XVIII (1917), S. 49—113).

396. Tamarati, Michel: L'église géorgienne des origines à nos jours, Rom 1910.

Das Abendland und die Mongolen

397. Rémusat, Jean Pierre Abel (auch Abel-Rémusat): Mémoires sur les relations politiques des princes chrétiens et particulièrement des Rois de France avec les Empereurs Mongols, in: Mémoires de l'Acad. des Inscr., Bd. VI (1822), S. 396—469 und Band VII (1824), S. 335—438.

398. Bratianu (Brătianu), Georges I.: Recherches sur le commerce génois dans la mer Noire au XIII^e siècle, Paris 1929.

399. Heyd, Wilhelm (Guillaume): Histoire du commerce dans le Levant, franz., erweiterte Ausg., 2. Aufl., Leipzig 1923. — (Neue Ausgabe in 2 Bänden, Leipzig 1936.)

400. Chabot, Jean Baptiste: Notes sur les relations du roi Argun avec l'Occident, in: Revue de l'Orient Latin, Bd. II (1894), S. 566.

401. Turner, Thomas Hudson: Unpublished Notices of the times of Edward I., especially of his relations with the Moghul sovereigns of Persia, in: Archaeological Journal (of the British Arch. Inst.), Bd. VIII (1851), S. 45—51.

402. Kohler, Charles und Langlois, Charles Victor: Lettres inédites concernant les croisades, in: Bibliothèque de l'école des chartes, Bd. LII (1891), S. 46—63.

403. Langlois, Victor: Mémoire sur les relations de la république de Gênes avec le royaume chrétien de la Petite Arménie pendant les siècles XII et XIII, in: Memorie della R. Acad. delle Scienze di Torino, 2. Abt., Bd. 19, S. 291—307.

404. Canestrini, Giuseppe: Documenti spettanti al commercio dei Veneziani con l'Armenia e Trebisonda, Ragusa i Negroponte 1201 bis 1321 . . ., in: Archivio storico italiano, Anh., Band IX, S. 333—388, Florenz 1853.

405. Desimoni, Cornelio: I conti dell'ambasciata al Chan di Persia nel MCCXCII, in: Atti della società Ligure di storia patria, Bd. XIII (1877—1884), S. 537—698. — (Über Gisulf, vgl. oben S. 229, und über den Gehalt des genuesischen Gesandten, Residenten usw.)

406. Heyd, Wilhelm: Die italienischen Handelskolonien am Schwarzen Meere, in: Zeitschrift für Staatswissenschaften, Bd. XVIII (1862), S. 654f.

407. Basmadjian [= Basmačean, Krikor Yakôb]: Jacques II, roi d'Aragon et Otschin, roi de la Petite Arménie (1319—1320), in: Revue de l'Orient Latin, Band X (1905), S. 1—6.

408. Bell, Mark S.: The great Central Asian Trade Routes from Peking to Kashgaria, in: Proceedings of the R. Geogr. Soc., London 1890, S. 57—94.

Der Priester Johannes

409. Oppert, Gustav Salomon: Der Priester Johannes in Sage und Geschichte, 2. Aufl., Berlin 1870.

410. Zarncke, Friedrich: Der Priester Johannes, in: Abhandlungen der kgl. sächsischen Gesellschaft der Wissenschaften, Band VII (Leipzig 1879), S. 827—1039 (= 8. Abh.), Band VIII (1883), S. 1—186 (= 1. Abh.).

411. Marinescu, Constantin: Le Prêtre Jean. Son pays. Explication de son nom, Auszug aus: Acad. Roumaine. Bulletin de la section hist., Band X, Bukarest 1923. — (Zusammenfassung der bisherigen Ergebnisse.)

412. Ross, Sir Edward Denison: Prester John and the Empire of Ethiopia, London 1926, in: Travel and Travellors of the Middle Ages, hrsg. v. Arthur Percival Newton, S. 174—194.

413. Brunet, Pierre Gustave: La légende du Prêtre Jean, Bordeaux 1877 (Auszug aus „Actes de l'Acad. des sciences et belles-lettres“ in Bordeaux.)

414. Pauthier, Guillaume: Le pays des Tanduc et les descendants du Prêtre Jean, Paris 1862.

415. Schott, Wilhelm: Kitai, Karakitai und der Priester Johannes, in: Archiv f. wiss. Kunde von Rußland, hrsg. v. Georg Adolf Erman, Bd. 23 (Berlin 1864).

416. Bruun, Philipp: Die Verwandlungen des Priesters Johannes, in: Zeitschr. d. Berliner Ges. f. Erdkunde, Bd. XI (1876), S. 279—314.

417. Olschki, Leonardo: Der Brief des Presbyters Johannes, in: Historische Zeitschrift 144 (1931), S. 1—14.

Beziehungen im Morgenlande

418. Canard, Marius: Un traité entre Byzance et l'Égypte au XIII siècle et les relations diplomatiques de Michel VIII Paléologue avec les Sultans mamlûks Baibars et Qalaûn, in: Mélanges Gaudefroy-Demombynes, Kairo 1937, S. 197—224.

419. Canard, Marius: Le traité de 1281 entre Michel Paléologue et le sultan Qalā'ūn, in: Byzantion, Bd. X, 2 (1935), S. 669—680. — (Übersetzung.)

420. Uspenskij, Feodor Ivanovič: Vizantijskie istoriki o Mongolach i Egipetskich Mamljukach (Die byzantinischen Geschichtsschreiber über Mongolen und ägyptische Mamluken), in: Vizantijskij Vremennik XXIV (1923/26), Leningrad 1926, S. 1—16. — (Zusammenstellung und Erklärung einiger Nachrichten aus Pachymeres und Gregoras sowie einiger arabischer Berichte mit ihrer Erklärung.)

421. Vernadskij, Georgij Vladimirovič: Zolotaja Orda, Egipet i Vizantija v ich zaimnootnošenijach v carstvovanie Michajla Paleologa... (Die Goldene Horde, Ägypten und Byzanz in ihren gegenseitigen Beziehungen z. Z. Michaels VIII.), in: Seminarium Kondakovianum, Bd. I (Prag 1927), S. 73—84.

422. Poliak, A. N.: Le caractère colonial de l'État mamelouk dans ses rapports avec la Horde d'Or, in: Revue des études islamiques, Bd. IX (1935), S. 231—248.

423. Strothmann, Rudolf: Die Zwölfer-Schī'a. Zwei religionsgeschichtliche Charakterbilder aus der Mongolenzeit, Leipzig 1926.

424. Huth, Georg: Geschichte des Buddhismus in der Mongolei, aus dem tibetanischen „Jigs-med nam-mk'a, 2 Bände, Straßburg i. E. 1892, 1896. — (Aus dem 18. Jh.; beschäftigt sich auch mit den Groß-Chanen in Qara Qorum und China, enthält aber verschiedene irrige Angaben.)

425. Vladimircov, Boris Jakovlevič: Buddizm v Tibetě i Mongolii, St. Petersburg 1919. — (Mir unzugänglich.)

426. Fischel, Walter J.: Jews in the economic and political life of mediaeval Islam, London 1937 (Royal Asiatic Society Monographs XXII).

427. Ġanīma, Jūsuf Rizq Allāh: Nuzhat al-muštāq fī Ta'rīḫ Jahūd al-'Irāq (Übersicht für Interessenten an der Geschichte der Juden im 'Irāq), Bagdad 1924.

428. Barthold, Wilhelm (Vasilij Vladimirovič): Obrazovanie imperii Čingischana (Die Bildung des Reiches Čingiz Ḫāns), in: Za-

piski vostočnago otdělenija russk. archeol. obšč., Bd. X (1896), S. 104 bis 119. — (Probevorlesung.)

429. Barthold, Wilhelm: K voprosu o Čingizidach-christianach (Zur Frage christlicher Nachfahren Čingiz Ḫāns), in: Zapiski vostočnago otdělenija russk. archeol. obšč., Bd. XXII (1913/14), S. 171.

Darstellungen der Geschichte fremder Staaten, die mit den Mongolen in Beziehung kamen

Mittelasien und Turkestan

430. Barthold, Wilhelm: 12 Vorlesungen über die Geschichte der Türken Mittelasiens, deutsche Bearbeitung von Theodor Menzel, Berlin 1935 (Beiband zu: Die Welt des Islams, Bd. 14—17, 1932—1935).

431. Barthold, Wilhelm: Istorija kul'turnoj žizni Turkestana (Geschichte des kulturellen Lebens Turkestans), Leningrad 1927. (Akad. Nauk. Kommissija po izučeniju estestvennych proizvoditel'nych sil SSSR.) — (Gesamtgeschichte mit kurzen Bemerkungen über den Mongoleneinfall.)

432. Czaplicka, Marie Antoinette: The Turks of Central Asia in History and at the present day, Oxford 1918. — (Mit ausführlichem Schrifttumsverzeichnis.)

433. Vámbéry, Armin (eigl. Hermann Weinberger): Geschichte Bucharas und Transoxaniens, Stuttgart 1872.

434. Skrine, Francis Henry Bennett und Ross, Sir Edward Denison: The heart of Asia. History of Russian Turkestan and Central Asian Khanats from the earliest times, London 1899.

435. Pavlov, N. G.: Istorija Turkestana, Taškent 1910. — (Behandelt ausführlicher nur die neue Zeit.)

436. Steinberg („Štejnberg"), Evgenij L'vovič: Očerki istorii Turkmenii (Abriß der Geschichte Turkmeniens), Moskau 1935.

437. Istorija Tatarii v materialach i dokumentach, Moskau 1937.

438. Courant, Maurice: L'Asie Centrale, Lyon 1912.

China

439. Du Halde, Jean Baptiste: Description géographique . . . de l'Empire de la Chine, 4 Bände, Paris 1735. — (Darin IV 21—70 einige Bemerkungen über frühere Zustände in der Mongolei.) — (Deutsche Übersetzung Rostock 1747—1749, 1756).

440. Palefox (im Titel irrig: Palefor), Juan de: Histoire des conquêtes des Tartares, übers. aus dem Spanischen, Amsterdam 1726. — (Am Schlusse einige Abschnitte über die Mongolen.)

441. Cordier, Henri: Histoire générale de la Chine et de ses relations avec les pays étrangers, Band II: Depuis les cinq dynasties (907) jusqu'à la chute des Mongols (1368), Paris 1920.

442. Pauthier, Guillaume: Histoire des relations politiques de la Chine avec les puissances occidentales . . . suivie du cérémonial observé à la cour de Pé-king pour la réception des ambassadeurs, traduit pour la première fois dans une langue européenne, Paris 1859. o o

o

Goldene Horde

443. Hammer-Purgstall, Josef, Freiherr von: Geschichte der Goldenen Horde im Kiptschak, Pest 1840.

444. Grekov, Boris Dmitrievič und Jakubovskij, Aleksandr Jur'evič: Zolotaja Orda. Očerk istorii ulusa Džuči v period složenija i rascveta v 13 i 14 vekach (Die Goldene Horde. Skizze der Geschichte des Ulus Ǧuči in der Zeit seiner Entstehung und Entwicklung im 13. und 14. Jh.), Leningrad 1937. o o o

Die griechische Welt

445. Miliarakis (*Μηλιαράκης*), Antonios: *Ἱστορία τοῦ βασιλείου τῆς Νικαίας καὶ τοῦ δεσποτάτου τῆς Ἠπείρου* (1204—1261), Athen 1898. o

446. Chapman, Conrad: Michel Paléologue, restaurateur de l'Empire Byzantin (1261—1282), Paris 1926. o

447. Gerland, Ernst: Geschichte des Lateinischen Kaiserreiches von Konstantinopel, Teil II, Homburg vor der Höh 1905.

448. Fallmerayer, Jakob Philipp: Geschichte des Kaisertums Trapezunt, München 1831.

449. Miller, William: Trebizond, the last Greek Empire, London 1926. o

450. Mas Latrie, Louis, Graf von: Histoire de l'île de Chypre sous le règne des princes de la maison de Lusignan, 3 Bände, Paris 1852—1855.

Armenien

451. Morgan, Jacques (Jean Marie) de: Histoire du peuple arménien, Nanzig 1919. o

452. Tournebize, François: Histoire politique et religieuse de l'Arménie, in: Revue de l'Orient chrétien, Bd. VII (1902), S. 26, 277, 508; Bd. VIII (1903), S. 206, 577; Bd. IX (1904), S. 107, 212—239 (hier die Mongolenzeit), 393—408 (ebenfalls), 537—559 (beginnt wieder mit der Religionsgeschichte 1113). — (Auch als Sonderdruck, Teil I, Paris 1910.)

453. Duiaurier, Édouard: Étude sur l'organisation politique, religieuse et administrative du royaume de la Petite Arménie, in: Journal Asiatique, 5. Reihe, Bd. XVII (Jan.—Juni 1861), S. 377—437 und Bd. XVIII (Juli—Dez. 1861), S. 289—357. — (Vgl. auch oben, Nr. 68.)

Georgien

454. Allen, William Edward David: A history of the Georgian People, London 1932.

455. Eugen (Evgenij, „Abt") [Evf.imij Bolchovitinov], Metropolit von Kiev: Istoričeskoe izobraženie Gruzii (Geschichtliche Darstellung Georgiens), St. Petersburg 1802. — (Ziemlich wertlos.)

Seldschuken

456. Houtsma, Martinus Theodorus: Over de geschiedenis de Seldjuken van Klein Azië, in: Verslagen en Mededelingen der Academie Amsterdam, Letterkunde, 3. Reihe, IX (1893), S. 133—153. — (Grundsätzliche Ausführungen mit Bemerkungen bes. über den Anf. d. 13. Jh.s) (Vgl. hierzu auch Franz Babinger: Die Geschichtschreiber der Osmanen und ihre Werke, Leipzig 1927, S. 3, Anm. 1.)

Syrien

457. Gaufedroy-Demombynes, Maurice: La Syrie à l'époque des Mamlouks d'après les auteurs arabes, Paris 1923. (Bibl. archéol. et hist. du Haut Commissariat de la rép. franç. en Syrie, Band III.)

Allgemeines

458. Klaproth, Heinrich Julius: Mémoires relatifs à l'Asie, 3 Bände, Paris 1824, 1828.

459. Klaproth, Heinrich Julius: Tableaux historiques de l'Asie, 4 Bände, Paris 1823.

460. Rémusat, Jean Pierre Abel: Mélanges asiatiques, 2 Bände, Paris 1825/26.

461. Rémusat, Abel: Nouveaux mélanges asiatiques, 2 Bände, Paris 1828.

Nachtrag

316a. Lewicki, Marjan: Les inscriptions mongoles inédites en écriture carrée, Wilna 1937. (Collectanea Orientalia XII). — (China).

تکمله فهرست مآخذ

Verzeichnis des Schrifttums

4a. Günaltay, Şemseddin: Türk tarihinin ana kaynaklarından Camiüttevarih ve Fazlullah Reşidüddin, im „Belleten" I (1937), S. 165 bis 179 (Allgemeine Übersicht).

4b. Blochet, Edgar: Les enlumineurs des manuscrits orientaux — turcs, arabes, persans — de la Bibliothèque Nationale, Paris 1926: hier Tafel XLI: Abbildungen zu Ǧowainī (von 1438), dazu S. 87—89 / Tafel XXIII—XXVIII: Abb. zu Rašīd od-Dīn (nach einer Hs. von 1310), dazu S. 75—79.

5 Aa. Rašīd-ad-Din: Sbornik letopisej, Bd. I, Buch I, aus dem Pers. [ins Russ.] übers. von L. A. Chetagurov, Red. und Anm. von A. A. Semënov, Moskau/Leningrad 1952; Buch II, ebd. 1952.

5 Da. Rašīd al-Dīn. Geschichte Ġāzān-Ḫāns, aus dem Ta'rīḫ-i-Mubārak-i-Ġāzānī des R. D. Faḍlallāh . . . hrsg. von Karl Jahn . . ., Leiden 1940 (Gibb Mem. Ser., N. R. XIV).

5 Db. A. K. Arends: Rašīd-al-Din: Sbornik letopisej, Moskau 1946 (= Band III der Ta'rīh-i Ġāzānī).

6a. Zu Rašīd od-Dīns Persönlichkeit als Gelehrter und Schriftsteller vgl. Rašīd od-Dīn/Quatremère I, S. LVIII—CXLVI[1]); zu seiner Beschreibung Chinas vgl. die Angaben bei Paul Kahle: China as described by Turkish geographers from Iranian sources [in den „Proceedings of the Iran Society" II, 1940, S. 48—59], S. 52f., mit Abb. der letzten Sung-Kaiser aus einer R. D.-Hds. auf einer Tafel nach S. 52.

6b. Histoire Universelle de Rašīd al-Dīn . . ., I: Histoire des Francs, pers. Text mit Übers. u. Anm. von Karl Jahn, Leiden 1951.

6c. Jahn, Karl: Les légendes de l'Occident chez Raşid al-Din, in „F. Köprülü Armağanı", Konstantinopel 1953, S. 255—257.

6d. Makātīb-e Rašīdī (Der Briefwechsel R. D.s), hrsg. von Moḥammäd Shafī', Lahore 1945 (mir unzugänglich).

6e. Levy, Reuben: The letters of Rashīd al-Dīn Faḍl-Allāh, im JRAS 1946, S. 74—78 (danach eine — wahrscheinlich in Indien — nicht vor dem 15. Jh. entstandene Fälschung).

8a. Ḥāfeẓ-e Abrū, Šehāb od-Dīn 'Abd Ollāh: Ẕail-e Ǧāme' ot-tawārīḫ-e Rašīdī, mit Einleitung und Anm. hrsg. von Ḫānbābā Bajānī, Teheran 1938 (1317 Sonnen-H.).

Dazu:

8b. Tauer, Felix: Le Ẕail-i Ǧāmi'u-t-tawārīḫ-i Rašīdī de Ḥāfiẓ-i Abrū et son édition par K. Bayani, im „Archiv Orientální" XX, 1952, S. 39—52; XXI/2—3 (1953), S. 206—217; XXII/1 (1954), S. 88—98 (wird fortgesetzt; zahlreiche Textverbesserungen).

11a. Naẓmīzādä: Šarh-e muškilāt-e Waṣṣāf, Hdschr. im Top-kapı sarayı-Museum in Konstantinopel.

18a. al-Quṭbī al-Ahrī, Abū Bakr: Ta'rīḫ-e Šaiḫ Uwais, hrsg. von Johannes Baptist van Loon, Diss. Leiden (1954) [dazu siehe auch Nr. 116a] (reicht bis 1304 wenig über Rašīd od-Dīn hinaus, ist dann von Qāšānī abhängig und steht — etwa über eine gemeinsame Quelle? — in Parallele zu Ḥāfeẓ-e Abrū; ist bei der Schilderung der Ereignisse von 1295 weniger parteiisch als Rašīd od-Dīn und berichtet besonders ausführlich über Aserbaidschan).

27a. (Saifī Harawī). Saif ibn . . .: Ta'rīḫ-nāmä-je Herāt (The history of Herat), hrsg. und eingeleitet von Muḥammäd Zohair aṣ-Ṣiddīqī, Kalkutta (1944).

30a. Ājātī, 'Abd ol-Ḥosain: Ta'rīḫ-e Jäzd jā Ātäškādä-je Jäzdān, Teheran 1939 (1917 Sonnen-H.).

30b. Ta'rīḫ-e Sīstān, hrsg. v. Malik oš-šu'arā Bähār, Teheran 1936 (enthält in einem später zugefügten Anhang eine Gesch. Sīstāns bis etwa 1296 = 695 H., S. 393—415).

30c. Monšī Kermānī, Nāṣir od-Dīn: Simṭ al-'ulā fī 'l-ḥaẓrāti 'l-'uljā (Gesch. der Qara-Ḫitai-Dyn. in Kermān), hrsg. von 'Abbās Eqbāl, Teheran 1949/50 (1328 Sonnen-H.).

30d. Ibn Isfändijār (Ebn Esfändijār), Moḥammäd ebn al-Ḥasan: An abridged translation of the History of Ṭabaristān, übersetzt von Edward Granville Browne, Leiden und London 1905 (Gibb Mem. Ser. II). — (Ein Anhang, S. 257—270, führt die 1216 abgefaßte Geschichte in die Mongolenzeit hinein fort.)

31a. Ibn Bībī: Geschichte der Seldschuken, längere Fassung des persischen Originals, steht vor dem Erscheinen (im Umbruch gesehen) (zum Problem vgl. Paul Wittek im „Islam" XX, 1932, S. 202 mit Anm. 1).

31b. Aksaraylı Mehmed oğlu Kerîmüddin Mahmud: Müsâmeret ül-ahbâr (persisch). Mogollar zamanında Türkiye Selçukluları tarihi, hrsg. von Osman Turan, Ankara 1944 (Türk Tarih Kurumu yayınlarından III. R., Nr. 1) (Vom 3. Abschnitt — Seldschukenzeit — an; mit manchen Druckfehlern im Text).

31c. Selçukî devletleri tarihi. Aksaraylı . . . Müsâmeret . . . adlı farsça tarihinin tercümesi, übersetzt von M. Nuri Gençosman, Ankara 1943 (Anadolu Selçukleri gününde tarih bitikleri 2). — (Türk. Übersetzung des Gesamtwerkes).

31d. Işıltan, Fikret: Die Seltschuken-Geschichte des Akserāyī, Leipzig 1943. (Sammlung orientalist. Arbeiten im Verlage von Otto Harrassowitz 12). — (Bearbeitung von 31b und 31c.)

31e. Anadolu Selçukluları devleti tarihi III: Histoire des Seldjoukides d'Asie Mineure par un anonyme (bis 1364), hrsg. u. (ins modern-türkische) übers. von Feridun Nâfiz Uzluk, Ankara 1952.

31f. Giesecke, Heinz Helmut: Das Werk des 'Azīz ibn Ardašīr Āstarābādī. Eine Quelle zur Geschichte des späten Mittelalters in Kleinasien, Leipzig 1940 (Sammlung — wie Nr. 31d—2). — (Behandelt den Sultan Burhān ed-Dīn Aḥmed von Sivas, geb. 1345, reg. 1381—1398; vgl. Franz Taeschner in der ZDMG 96, 1942, S. 543—552.)

31g. Ünsi 'nin Selçuk Şahnamesi, pers. hrsg. und ins Türk. übersetzt von Mes'ud Koman, Konya 1942. — (Eine knappe, im 14. Jh. entstandene gereimte Darstellung der kleinasiatischen Seldschuken.)

32a. Poppe, Nikolaj Nikolaevič: Mongol'skie nazvanija životnych v trude Chamdallacha Kazvini (Die mongol. Tiernamen in Ḥamd Ollāhs Arbeit), in den „Zapiski kollegii Vostokovedov" I (1925), S. 195—208.

36. Jetzt herausgegeben als: Hinz, Walther: Die Resālä-ye Falakiyyä des 'Abdollāh b. Moḥammad ibn Kiyā al-Māzandarānī. Ein persischer Leitfaden des staatl. Rechnungswesens (um 1363), Wiesbaden 1952. (Akad. der Wiss. u. der Lit. [zu Mainz]. Veröffl. d. Or. Komm. IV.

— Redigiert um 1468; Umschrift des schwierigen Textes in Sijāq-Schrift.)

36a. ʿImād as-Sarawī: Ǧāmiʿ ol-ḥesāb (Budget-Buch aus der Zeit des Zusammenbruchs des Ilchan-Reiches, 1336/38 = 737/38 H.; 1949 von A. Zeki Velidî Togan in Konya entdeckt; Faksimile-Druck in Vorbereitung).

36b. Hindūšāh, Moḥammäd: Dustūr al-Kātib fī taʿjīn al-marātib, Staatshandbuch der Ǧelāiriden, in mehreren Handschriften (Storey II/1, 81; II/3, 1232f.). — (Von Bedeutung vor allem für die nach-ilchanische Zeit.)

36c. Hinz, Walther: Das Rechnungswesen orientalischer Reichsfinanzämter im Mittelalter, im „Islam" XXIX (1949), S. 1—29, 115 bis 141.

37a. Vosté, J. M.: Paul Bedjan, lazariste persan (1838—1920). Notes bio-bibliographiques, in den „Orientalia Christ. Period." XI (1945), S. 42—102.

39a. Zolinski, J.: Zur Chronographie des Gregorius Abulpharagius, Breslau 1894 (Heidelberger Diss.).

39b. Honigmann, Ernst: Zur Chronographie des Bar Hebraeus, in der OLZ XXXVII (1934), S. 273—283 (mit vielen Nachträgen).

41a. Hilgenfeld Heinrich: Textkritische Bemerkungen zur Geschichte des Patriarchen Jabalaha und des Rabban Ṣauma, Leipzig 1894.

47a. Westphal, G.: Untersuchungen über die Quellen und die Glaubwürdigkeit der Patriarchen-Chroniken, Straßburg 1901. (Diss.) — (Untersucht das Verhältnis der 3 Vf. von Nr. 47.)

51a. Kiragos: Moġollar, in „Türkijāt Meǧmūʿasy" II (1928), S. 139—217.

54a. Türkische Übersetzung dazu: Ermeni müverrihine göre Moğollar, in „Türkiyat Mecmuası" V (1935), S. 27—48.

56. Als Verfasser hat sich statt Malachias inzwischen Gregor von Akner [so statt „Akancʿ"; vgl. die Nachträge] herausgestellt: History of the nation of the Archers, by Grigor of Akancʿ/Akner, hitherto ascribed to Maġakʿia, armen. Text mit engl. Übersetzung und Kommentar, von Robert P. Blake und Richard Nelson Frye, im „Harvard Journal of Asiatic Studies", Band XII, 3/4 (Dez. 1949), S. 269—443 (mit Nachtrag).

67a. Soulier, G.: Le moine arménien Hethoum et les rapports d'Extrême-Orient à la fin du XIIIe et au commencement du XIVe siècle, in der „Revue des ét. arm." IX (1929), S. 249—254.

70a. Thorossian, H.: Histoire de la littérature arménienne des origines jusqu'à nos jours, Paris (1951).

79a. Haenisch, Erich: Die Geheime Geschichte der Mongolen ... erstmalig übersetzt ..., 2. Aufl. Leipzig 1948. — [Zur Datierung vgl. jetzt P. Olbricht — wie zu S. 422 — S. 19, Anm. 36; S. 27, A. 60.]

79b. Moğolların Gizli Tarihi, [nach Nr. 79 a u. c] ins Türkische übersetzt [u. mit Textbelegen versehen] von Ahmed Temir, Bd. I: Übersetzung, Ankara 1948 (Türk Tarih Kurumu yayınlarından II R., Nr. 13).

79c. Kozin, S. A.: Sokrovennoe skazanie. Mongol'skaja chronika 1240g . . ., Bd. I: Einleitung in das Studium des Denkmals, Text, Übersetzung, Wörterverzeichnis, Leningrad 1941 (Trudy instituta vostokovedenija XXXIV).

85a. Haenisch, Erich: Der Stand der Yüan-chao-pi-shi-Forschung, in der ZDMG 98 (1944), S. 109—120.

86a. Altan Tobči. A brief history of the Mongols by bLo.bzan bsTan-'jin, mit Einl. von Antoine Mostaert . . . und einem Vorwort von Francis Woodman Cleaves, Cambridge/Mass. 1952 (Scripta Mongolica I).

87. Neudruck: Peking 1938.

94a. Heissig, Walther: Mongolische Geschichtsschreibung im 18. und 19. Jh., im „Saeculum" III/2 (1952), S. 218—236.

99 und 100. Neudruck im „Rocznik Orientalistyczny" XVI (1950), S. 369—404 bzw. 405—427.

100a[1]. Kotvič [Kotwicz], Vladislav Ljudvigovič: Popravki k razboru mongol'skich pisem persidskich il'-chanov [Berichtigungen zur Lesung ilchanischer Briefe], in den „Zapiski Kollegii Vostokovedov" I (1925), S. 342—344.

100b. Bogdanov, A.: K značeniju slov ǰigür-ē aġulġan v pisme il'-chana Arġuna, in den „Izvestija Akad. Nauk SSSR", 1928, XI, S. 227—232. — (Danach wörtlich „beflügelt", übertragen „eilends", „fristgerecht".)

100c. Kotwicz, Władysław: Formules initiales des documents mongols aux XIII et XIV ss., im „Rocznik Orientalistyczny" X (1934).

100d. Haenisch, Erich: Zu den Briefen der mongolischen Il-Khane Arġun und Öljeitü an den König Philipp den Schönen von Frankreich (1289 und 1305), im „Oriens" II (1949), S. 216—235. — (Hier S. 219 und 235 weitere Literatur zu sprachlichen Fragen.)

100e. Pučkovskij, L. S.: Zaključitel'naja formula v pis'mach Il'chanov Arguna (1289 g.) i Ul'dzėjtu (1305 g.) (Die Schlußformel in den Briefen der Ilchane . . .), in „Sovetskoe Vostokovedenie" VI (1949), S. 396—422.

100f. Cleaves, Francis Woodman: The expression Dur-a Qočarulčaǰu in the letters of Ölǰeitü to Philippe le Bel, im „Harvard Journal of Asiatic Studies" XI (1948), S. 455, n. 21.

102a. Cleaves: The Mongolian documents in the Musée de Teheran, ebd. XVI (Juni 1953), S. 1—107. — (Neue Übersetzung im Vergleich zu Pelliots Ausgabe mit vielen Anmerkungen.)

102b. Minorsky, Vladimir: A Mongol decree of 720/1320 to the family of Shaykh Zāhid, im BSOAS XVI/3, 1954, S. 515—527.

107a. Psaltes, Stamatios B.: Grammatik der byzant. Chroniken, Göttingen 1913.

108a. Graf, A.: Die Tataren im Spiegel der byz. Literatur, in „Jubilee Volume in honour of prof. Bernhard Heller", Ofenpest 1941, S. 77—85.

108b. Moravcsik, Gyula: Byzantinoturcica, I: Die byz. Quellen der Geschichte der Türkvölker; II: Sprachreste der Türkvölker in den

byz. Quellen, Ofenpest 1942/43 (Magyar-görög tanulmányok 20/21).

109. Pers. Übers. von M. A. Naseh, Teheran 1945?

116. Tiesenhausen, Woldemar, Freiherr von: Sbornik . . ., Band II, hrsg. von A. A. Romaskevič, Moskau und Leningrad 1941. (1: Ṭabaqāt-i Nāṣirī von Ǧūzǧanī; 2: Ǧowainī; 3: Ibn Bībī; 4: Rašīd od-Dīn; 5: Waṣṣāf; 6: Mostoufī; 7: Ta'rīḫ-e Šaiḫ Uwais; 8: Niẓām od-Dīn Šāmī; 9: Anonymus Iskändär; 10: Ẕail-e „Ǧāmiʻ ot-täwārīḫ"; 11: Säräf od-Dīn Jäzdī; 12: ʻAbd or-Razzāq Samarqandī; 13: Šaǧarat al-Aträk; 14: Ġaffārī; 15: Haidar Rāzī).

[Von den bei Tiesenhausen I abgedruckten Quellen ist Ta'rīḫ Baibars inzwischen veröffentlicht: Baypars tarihi, . . . 2. Band, hrsg. von M. Şerefeddin Yaltkaya, Konstantinopel 1941. (Türk Tarih Kurumu yayınlarından, 2. R., Nr. 3.)]

120a. Iqbāl, Mohammad: Ibn al-Fuwatī, in der „Islamic Culture" XI (1937), S. 516—522.

121. Ibn as-Sāʻī, Band IX (der einzig hrsg.) behandelt die letzte Chalifenzeit.

124. Zu dieser Hdschr. vgl. Josef Horovitz in den MSOS/As. Bd. X (1907), S. 43ff., Nr. 42a.

124a. Spies, Otto: Ibn Faḍlallāh al-ʻOmarī's Bericht über Indien in seinem Werke . . ., hrsg.. u. übers., Leipzig 1943 (Sammlung — wie Nr. 31d—14).

125a. Rice, D. S.: A miniature in an autograph of Shihāb aldīn Ibn Faḍlallāh al-ʻUmarī, im BSOAS XIII/4, 1951, S. 856—867.

128a. Rohr-Sauer, Alfred von: Des Abû Dulaf Bericht über seine Reise nach Turkestân, China und Indien . . ., Stuttgart 1939 (Bonner Orientalist. Studien 26). — (Vgl. Hans von Mžik in der OLZ XLV, 1942, 5/6, Sp. 240ff.)

128b. Minorsky, Vladimir: La deuxième risāla d'Abū-Dulaf, im „Oriens" V/1 (1952), S. 23—27.

131a. Somogyi, Josef de: Aḏ-Ḏahabī's Ta'rīḫ al-Islām as an authority on the Mongol invasion of the Caliphate, im JRAS 1936, S. 595—604.

137a. Ivanov, A. I.: Istorija mongolov (Juan'-ši) ob asach [Āṣṣ]-alanach, in „Christianskij Vostok" II/3, St. Petersburg 1914, S. 281 bis 300

139a. Skačkov, P. E.: Iakinf Bičurin (1777—1853). Archivnye materialy k biografii (I. B.: Archivmaterialien zu seiner Lebensbeschreibung), in „Bibliografija Vostoka" 2/4 (1933), S. 79—90.

140a. Chen-wou ts'in-tcheng lou. Histoire des campagnes de Gengis-Khan, übersetzt und erläutert von Paul Pelliot und Louis Hambis, Band I, Leiden 1951.

143a. Hambis, Louis: Le Chapitre CVII du Yuan Che avec des notes supplémentaires par Paul Pelliot, Leiden 1945 (T'oung-Pao, Erg.-Bd. XXXVIII) [Stammtafel der Mongolen, darin S. 71—74: Ögädäi: S. 85—88: Göjük; S. 90—94: Hülägü; S. 94—100: Ariq Bögä].

143b. Hambis, Louis: Le Chapitre C VIII du Yuan che. Les fiefs attribués aux membres de la famille Impériale et aux ministres de la Cour mongole ...., Band 1, Leiden 1954. (Monographie du T'oung Pao, III.)

144a. Yü Shih Yü und Liu Hsüan Min: Yi pai ch'ih shih wu chung jih-pên ch'i-k'an chung tung-fang hsüeh-lun wên-p'ien-mu fu yin-tê (A bibliography of orientological contributions in 157 Japanese periodicals with indices), Peiping 1940. (Harvard-Yenching Institute. Sinological Index Series, Suppl. Nr. 13.)

156a. Neue Ausgabe von Hernani Cidade, Lissabon 1945. — (Modernisiert auch die Schreibung der orientalischen Personennamen und ist dadurch ohne die ältere Ausgabe nicht benützbar.)

156b. Aubin, Jean: Les princes d'Ormuz du 13e au 15e siècle, im „Journal Asiatique" 241/1 (1953), S. 77—138.

168a. Fazy, Robert: Jehan de Mandeville, in den „Asiatischen Studien" IV (Bern 1950), S. 30—54.

170a. Hennig, Richard: Terrae incognitae. Eine Zusammenstellung der kritischen Bewertung der wichtigsten vorkolumbischen Entdeckungsreisen an Hand ..., Band I—IV, Leiden 1936/39. — (Band III: 1200—1415.)

174a. Gabriel, Alfons: Die Erforschung Persiens. Die Entwicklung der abendländischen Kenntnis der Geographie Persiens, Wien (1952). — (Vgl. Wolfgang Lentz in der ZDMG 104 [1954], S. 524—529.)

178a. Sinor, Denis: Un voyageur du treizième siècle: le Dominicain Julien de Hongrie, im BSOAS XIV/3 (1952), S. 589—602.

188a. Zu Benedikt vgl. den Artikel im „Polski Słownik Biograficzny", Band I, Krakau 1935, S. 424f. (mit Literaturangaben).

197a. Strojny, M.: Die rechtlich-diplomat. Stellung der päpstl. Gesandten in der Mongolei und Innozenz IV., Rom 1939 (Dissertation).

200a. Monneret de Villard, Ugo: Il libro della peregrinazione nelle parti d'Oriente di Frate Ricoldo da Montecroce, Rom 1948. (Inst. Hist. Benedict., Diss. Hist. XIII.)

200b. Derselbe: La vita, le opere e i viaggi di frate Ricoldo da Montecroce O. P., in den „Orientalia Christ. Per." X (1944), S. 227 bis 274.

205a. Cordier, Henri: Les merveilles de l'Asie par le Père Jourdain Catalani de Sévérac, Paris 1915 (Text. und Übers.).

Dazu:

205b. Langlois, C. V.: Jordan Catala, missionaire, in „Histoire littéraire de la France" XXXV (1921), S. 260—267.

215. Band I erschien 1938 (engl. Übers. der versch. Textrezensionen, ineinandergearbeitet; ferner über die Familie und das Leben Marco Polos. — Bd. II: lat. Text. — Der von Pelliot oft angekündigte Kommentar hat sich in seinem Nachlasse nicht gefunden). — Vgl. S. 579.

216a. (Marco Polo.) Minaev, Ivan Pavlovič: Putešestvie Marko Polo. Übers. ... unter der Red. W. Bartholds, St. Petersburg 1902 (Zapiski Russk. Geogr. Ob-va otd. ètnografii, XXVI).

216b. Tscharner, Ed. Horst von: Der mitteldeutsche Marco Polo nach der Admonter Handschrift, Berlin 1935 (Dt. Texte des MA XL).

225a. Horák, Bohuslav: Marko Polo, jeho cesty a dílo (M. P.., seine Reisen und sein Werk), Prag 1949 (Československá společnost zeměpisná 16).

225b. Olschki, Leonardo: Marco Polos' precursors, Baltimore 1942.

247a. Müneǧǧim Bašy (eigl. Aḥmed ibn Luṭfullāh): Saḥā'if ül-aḫbār (Nachrichtenblätter), Konstantinopel 1868/69, Band III (S. 2 bis 6: Čingiziden).

248. Zu Band IX/1 vgl. Arthur Christensen in der OLZ 1936, Sp. 541f.

249a. Berchem, Max van: Arabische Inschriften aus Armenien und Diyarbekr, in den „Abh. Ges. Wiss. Göttingen, phil.-hist. Kl.", N. F. IX (1907), Berlin 1907, S. 158—60: Die sachlich nichtssagende (unvollständige) Inschrift einer Schwester des Nourūz (?) aus Selmās von etwa 1305.

257a. Burn, Richard: Coins of the Īlkhānīs of Persia, im JRAS 1933, S. 831—849.

267a. Drouin, Edmond: Les symboles astrologiques sur les monnaies de Perse, in der „Gazette belge de numismatique", Brüssel 1901.

267b. Nützel, Heinrich: Embleme und Wappen auf mohammedanischen Münzen, in der „Festschrift zur Feier des 50jähr. Bestehens der numismat. Ges. in Berlin", Berlin 1893.

Vor 271. Minorsky, Vladimir: Les études historiques et géographiques sur la Perse, I: in den „Acta Orientalia" X (1932), S. 278 bis 293; II: ebd. XVI (1937), S. 49—58; III: ebd. XXI (1951), S. 108 bis 123.

278a. Spuler, Bertold: Geschichte der islamischen Länder II: Die Mongolenzeit, Leiden 1953 (Handbuch der Orientalistik VI/2.)

279a. Grousset, René: L'Empire Mongol, 1re phase, Paris 1941 (Histoire du Monde VIII/3).

279b. Bouvat, Lucien: L'Empire Mongol, 2e phase, Paris 1927 (Histoire du Monde VIII/3).

288. Französische Übersetzung: Histoire des Turcs d'Asie Centrale, übersetzt von M. Donskis, Paris 1945. (Initiation à l'Islam 2).

295a. Spuler, Bertold: Iran in früh-islamischer Zeit. Politik, Kultur, Verwaltung und öffentliches Leben zwischen der arabischen und der seldschukischen Eroberung 633—1055, Wiesbaden 1952. (Akad. d. Wiss. u. d. Lit. [zu Mainz]. Veröffl. d. Or. Komm. II.)

298. Französische Übersetzung: Gengis Khan, von Michael Carsow, Paris 1947.

303. Türkische Übersetzung: Cengiz Han, von Rasim Göknel, Adana 1939.

804a. Walker, C. C.: Jenghiz Khan, London 1939.

804b. Grousset, René: Le conquérant du monde — vie de Gengis-Khan, Paris 1944.

814a. Schott, Wilhelm: Älteste Nachrichten von Mongolen und Tataren, Berlin 1846.

820a. Schiratori, K.: Le rôle des peuples de la Mongolie dans l'histoire du monde entier, in „Monggolik'a" I/III, Tokio 1937/38.

821. Türkische Übersetzung: Moğolların içtimaî teşkilâti, von Abdülkadir İnan, Ankara 1944 (Türk Tarih Kurumu yayınlarından" IV. R., Nr. 2).

821a. Uzunçarşılı, İsmail Hakkı: Osmanlı devleti teşkilâtına medhal, Konstantinopel 1947 (ebd. 8. R., Nr. 10).

821b Yaltkaya, M. Şerefeddin: İlhaniler devri idarî teşkilâtına dair: Nasîr-ed-Dîn Tûsî'nin bir eseri, in „Türk hukuk ve iktisat tarihi mecmuası" II (1932/39), S. 7—16. [Fürstenspiegel.]

821c. Hudson, Alfred E.: Kazak Social Structure, New Haven 1938. (Yale Univ. Publications in Anthropology, Nr. 20.) — (Spätere Zeiten.)

824a. Rjazanovskij, Valentin Al.: Velikaja Jasa Čingis Chana, in den „Izv. Charbinskago juridičeskago Fakul'teta" X (1933.) — (Mir unerreichbar.)

824b. Vernadskij, Georgij Vladimirovič: O sostave velikoj jasy Čingis Chana (Zum Bestande der Großen Jasa Č. H.s), Brüssel 1939. (Studies in Russian and Oriental History I.)

824c. Gomboev, Galsang: O drevnich mongol'skich obyčajach i sueverijach, opisannych u Plano Karpini (Die alt-mongol. Bräuche u. abergläub. Vorstellungen nach P. C.), in den „Trudy Vost. Otd." IV (1859).

824d. Ratchnevsky, Paul: Un code des Yuan, Paris 1937.

833a. Kuzmin, M. N.: K voprosu o turecko-mongol'skom feodalizme, Moskau/Irkutsk 1934. — (Mir unzugänglich.)

833b. Harva, Uno: Die religiösen Vorstellungen der altaischen Völker, Helsingfors 1938.

834a. Barthold, Wilhelm: Die pers. Inschrift an der Mauer der Manūčehr-Moschee zu Ani, dt. Bearbeitung von Walther Hinz[1]), in der ZDMG 101 (1951), S. 241—269.

835a. Fischel, Walter J.: On the Iranian paper currency al-čao of the Mongol period, im JRAS 1939, S. 601—603.

838a. Belenickij, A. M.: K voprosu o social'nych otnošenijach v Irane v Chulaguidskuju ėpochu, in „Sovetskoe Vostokovedenie" V (1949), S. 111—128.

838b. Petruševskij, I. P.: Gorodskaja znat' v gosudarstve Chulaguidov (Die städtischen Notabeln zur Ilchanzeit), ebd. S. 85—110.

838c. Lambton, Ann K. S.: Landlord and peasant in Persia. A study of land tenure and land revenue administration, London usw. 1953. — (Ilchane: S. 77—99.)

340a. Turan, Osman: Oniki hayvanlı türk takvimi (Der türk. Zwölf-Tier-Zyklus), Konstantinopel 1941 (Dil ve Tarih-Coğrafya Fakültesi yayınlarından, Tarih serisi Nr. 3). — (Im übrigen vgl. zur Frage des Zwölftierzyklus: Gabain, Alttürk. Gramm. — wie zu S. 184, Anm. 8 — S. 107f. sowie Omelian Pritsak: Die sog. Bulgarische Fürstenliste und die Sprache der Protobulgaren [In den „Ural-Altaischen Jahrbüchern" XXVI/1—2, S. 61—77], S. 74—77, Kap. VIII, mit Literatur.)

344a. Pokotilov, D.: History of the Eastern Mongols during the Ming dynasty from 1368 to 1634, aus dem Russischen übersetzt von Rudolf Loewenthal, in den „Studia Serica" VI (1947), S. 1—148.

Dazu:

344b. Franke, Wolfgang: Addenda et corrigenda to Pokotilov's History . . ., ebd. VIII (1948), S. 1—95.

346a. Pawlikowski-Cholewa, Alfred von: Die Heere des Morgenlandes. Militärische Beiträge zur Geschichte des Nahen und Fernen Ostens, Berlin 1940.

349a. Huuri, Kalervo: Zur Geschichte des mittelalterlichen Geschützwesens nach orientalischen Quellen, Helsingfors 1941. (Studia Orientalia IX, 3.)

352a. Zum griechischen Feuer vgl. auch die bei Egmont Zechlin: Maritime Weltgeschichte, Band I, Hamburg 1947, S. 451, Anm. 11 zusammengestellten Quellen.

355a. Karutz, Richard: Unter Kirgisen und Turkmenen. Aus dem Leben der Steppe, Berlin o. J. (1928 ?).

361a. Jakubovskij, Aleksandr Jur'evič: Razvaliny Sygnaka (Die Ruinen S.s), in den „Soobščenija Gos. Ak. ist. mat. kul't." 1929.

364. Zum Observatorium in Marāġā vgl. Godard, Marāgha (wie S. 177, Anm. 9), S. 19—22 (dazu Tafel VI: ein Abb. des Ruinenhügels des Observatoriums).

366a. Barthold, Wilhelm: Zur Geschichte des Christentums in Mittel-Asien bis zur mongol. Eroberung, aus dem Russischen übersetzt von Rudolf Stübe, Tübingen/Leipzig 1901.

394. Dazu vgl. Otto Franke in der OLZ 1931, Sp. 577—582.

397a. Vernadskij, Georgij Vladimirovič: K voprosu o veroispovedanii mongol'skich poslov 1223 g. (Das Glaubensbekenntnis der mongol. Gesandten des Jahres 1223), im „Seminarium Kondakovianum" III (1929), S. 145ff. — (Mir nicht zugänglich.)

411a. Nowell, Charles E.: The historical prester John, im „Speculum" 1953, Juli, S. 435—445.

418a. Dölger, Franz: Der Vertrag des Sultans Qalā'ūn von Ägypten mit dem Kaiser Michael VIII. Palaiologos, in „Serta Monacensia. Fz. Babinger . . . dargebracht", hrsg. von Alois Schmaus und Hans Joachim Kissling, Leiden 1952, S. 60—79.

422a. Poliak, A. N.: The influence of Chingiz-Khān's yāsa upon the general organization of the Mameluk state, im BSOAS X (1940/2), S. 862—877.

423a. Ivanow, Vladimir: An Ismailitic work by Nasiru'd-din Tusi, im JRAS 1930, S. 527—564.

424. Nach G. M. Roerich: The author of the Hor-chos-ẖbyuṅ [im JRAS 1946, S. 192—196], war der Vf. nicht Jigs- . . . (dies nur der Auftraggeber), sondern der Gu-śrī (= State preceptor) ḏkaẖ-bcu Sudhī (Śuddhi) Ā-yu-warta (āyurvarta), auch bekannt als: dbYaṅs-can sGeg-paẖi blo-gros ẖJigs med Rig-paẖi rdo-rje.

437a. Volin, S. L. (Hrsg.): Materialy po istorii turkmen i Turkmenii, Band I: 7.—15. Jh., arab. u. pers. Quellen (übers.), Moskau 1940. — (Über die Mongolei im 13.—15. Jh., Auszüge aus gedruckten und vielfach schon übersetzten persischen Geschichtsschreibern, vgl. Kap. IV, S. 469—545.)

441a. Franke, Otto: Geschichte des chinesischen Reiches, Band IV und V, Berlin 1948/52. — (IV 424—595; V. 207—277: Anm.)

442a. Franke, Herbert: Geld und Wirtschaft unter der Mongolenherrschaft [in China], Leipzig 1949. (Das Mongol. Weltreich III.)

442b. Franke, Herbert: Beiträge zur Kulturgeschichte Chinas unter der Mongolenherrschaft, Kölner Habil.-Schrift 1949 (ungedruckt).

Indien. 442c. Dunbar, Sir George: Geschichte Indiens, deutsche Übersetzung von Heinrich Zimmern, München/Berlin 1937.

444a. Spuler, Bertold: Die Goldene Horde. Die Mongolen in Rußland 1223—1502, Leipzig 1943. (Das Mongolische Weltreich II.)

444b. Grekov, Boris Dmitrievič, und Jakubovskij, Aleksandr Jur'evič: Zolotaja Orda i eë padenie (Die Goldene Horde und ihr Fall), Moskau/Leningrad 1950.

444c. Vernadsky, George: The Mongols and Russia, New Haven 1953. (History of Russia III).

444d. Pelliot, Paul: Notes sur l'histoire de la Horde d'Or, suivi . . ., Paris 1950. — (Etwa 20 Exkurse zu Personen- und Ortsnamen. — Vgl. Herb. Franke im „Oriens" VI (1953), S. 176—182).

445a. Ostrogorsky, Georg: Geschichte des byzantinischen Staates, 2. Aufl., München 1952 (Byz. Handb. im Rahmen des Handbuchs der Altertumswissenschaft, I/2).

446a. Balasčev, Georgi D.: *Ὁ αὐτοϱάτωϱ Μιχαὴλ ὁ Παλαιόλογος*, Sofia 1930.

449a. Uspenskij, Feodor Ivanovič: Očerki iz istorii Trapezuntskoj Imperii, Leningrad 1929.

451a. Ter-Grigorian Iskenderian, Galust: Die Kreuzfahrer und die Armenier, Weida 1915.

455a. Sanders, A. (= Nikuradse): Kaukasien . . . Geschichtl. Umriß, München 1942.

456a. Wittek, Paul: Das Fürstentum Mentesche, vgl. S. 122, Anm. 1.

456b. Gordlevskij, V.: Gosudarstvo Sel'džukidov Maloj Azii (Das Seldschukenreich in Kleinasien), Moskau/Leningrad 1941.

457a. Bouchier, S.: A short history of Antioch, 300 B. C. — A. D. 1268, Oxford 1921.

461a. Togan, Ahmed Zeki Velidî: Umumî Türk tarihine giriş (Einführung in die allg. Geschichte der Türken), Band I: bis ins 16. Jh., Konstantinopel 1946. — (Mit einzelnen Versehen.)

461b. Taqizadeh, Sayyid Hasan: Various eras and calendars used in the countries of Islam, in BSOS 1938, S. 903—922; X (1939), S. 107 bis 132.

Nachtrag

215a. Marco Polo: La description du Monde, Première édition intégrale en français moderne, hrsg. von Louis Hambis, Paris (1955).

Zu S. 198: Vgl. auch Jean Dauvillier: Les provinces Chaldéennes „de l'Extérieur" au Moyen-Age, in den „Mélanges Cavalléra", (Paris?) 1951, S. 259—316.

4c. Gray, Basil: An unknown fragment of the „Jāmiʿ al-Tawārīkh" in the Asiatic Society of Bengal, in „Ars Orientalis" I (1954), S. 65—75 (mit 24 Abb.). — (Behandelt vor allem die Miniaturen dieser Hs.)

فهرست نامکسان

پ

ش

غ

ك

گ

ل

م

ه

ی

فهرست نام جای‌ها

ص

ط

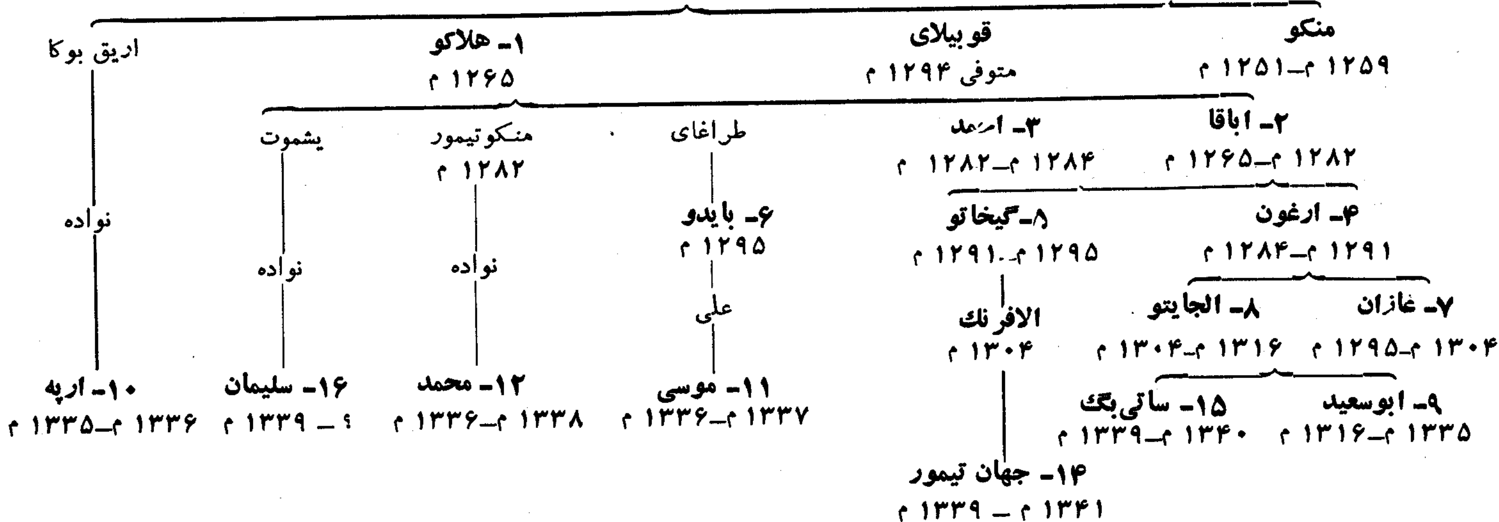
ع

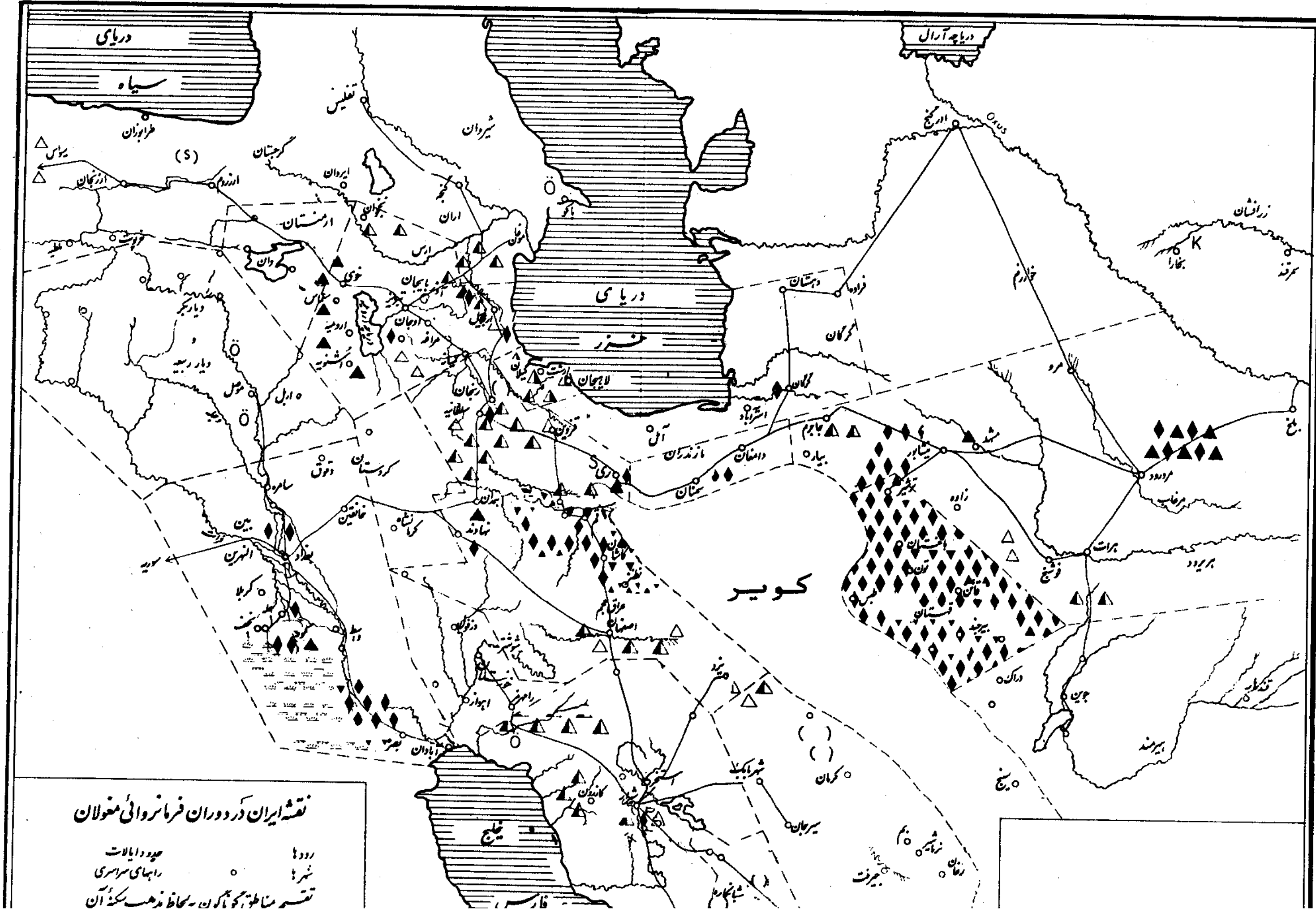
غ

ف

فهرست اقوام وملل وادیان ومذاهب

شجره‌نامهٔ اعضاء اصلی خاندان ایلخانان





نقشه ایران در دوران فرمانروائی مغولان
رودها
حدود ایالات
شهرها
راههای سراسری
تقسیم مناطق گوناگون به لحاظ مذهب سکنهٔ آن
دریای سیاه
دریای خزر
دریاچه آرال
خلیج فارس
کویر
تفلیس
شیروان
گرجستان
ارمنستان
اران
ارس
آذربایجان
تبریز
مراغه
کردستان
دقوق
سامره
بغداد
کربلا
واسط
بصره
آبادان
اهواز
همدان
نهاوند
کرمانشاه
خانقین
زنجان
سلطانیه
قزوین
ری
لاهیجان
گرگان
استرآباد
دهستان
مازندران
دامغان
سمنان
بیارة
نیشابور
مشهد
زاوه
ترشیز
قهستان
قاین
بیرجند
تون
طبس
هرات
فوشنج
مرو
خوارزم
اورگنج
بخارا
سمرقند
زرافشان
مرغاب
هریرود
بلخ
اصفهان
یزد
کرمان
سیرجان
جیرفت
شهربابک
شوشتر
دزفول
کازرون
شیراز
هیرمند
جوین
فراه
ارزروم
ارزنجان
طرابزان
موصل
اربل
دیار بکر
دیار ربیعه

تصوير ابو عبدالرحمن الكردي

کتاب *تاریخ مغول در ایران* بی‌شک یکی از گرانبهاترین و جامع‌ترین آثاری است که تاکنون در این زمینه به رشتهٔ تحریر در آمده است. برتولد اشپولر، نویسنده و محقق گرانقدر آلمانی، در تألیف این کتاب به بیش از ۶۰۰ منبع به زبانهای فارسی، عربی، سریانی، ارمنی، گرجی، مغولی، جغتایی، یونانی، چینی، ترکی، اسپانیولی، پرتغالی، روسی، عبری، لاتین و تمام زبانهای زنده اروپای غربی مراجعه کرده است. اشپولر در کتاب *تاریخ مغول* علاوه بر رویدادهای سیاسی، به ویژه، به شیوه‌های اداری و دگرگونیهای اجتماعی و فرهنگی توجه دارد. *تاریخ مغول در ایران* به بسیاری از زبانهای زنده دنیا ترجمه شده و مورد استفاده دانش پژوهان قرار گرفته است.

ISBN:978-964-445-031-0
9789644455031
قیمت شومیز: ۶۰۰۰۰ ریال
قیمت گالینگور: ۸۰۰۰۰ ریال



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی